



۹۹۲۲
الف ۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله المتعالى عن التشبيه والقيل المُنَزَّه عن النقص والتعطيل الذى
 عن معارضة نذره وعدله المقدس عن شوائب لا فتياق والتعليل
 الواحد الفرد الصمد المتعاضد عن التركيب والتحليل ففهم كل ما كبر
 واصحاب الكبرياء عن ادراك كنه ذاته كليل وامكان الجائزات
 على وجوب وجوده وعلوه عن سمات الحدوث دليل ومن اراد
 ان ينظر الى اكل صنعه الجميل وافضل ابداعه الجليل فلينظر الى
 اصفى آياته المخصوصين بكل فضل جزيل واواليا آياته المعصومين
 الشافين مهدا يا تهمد آء كل عليل والمؤمنين بمفيد ارشاد اقصم غل
 كل غليل وصلى الله على نبيه النبىيه وصفيه الوجيه والهم
 الحائزين لكل تحييل ويبعد فيقول العبد القاصر المذليل الخاطى

الحمد لله المتعالى الذى
 وصفه تعالى من العلو
 وقديرون بمعنى العلو
 والنظر قال سراج
 انما اذا افاض الله
 على عاقله كل شيء
 من ان لا يفتقر الى
 الا بالاسم
 ليس بدين
 الرضا
 ويشهد
 العلامة
 الاباع
 من غير
 التوبة
 انقضاء العطش

روایت کنند و صحت یا فی الکتاب التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و غیره
اصحاب صحاح و صحت آن حدیث با خصوص صاحب آن کتاب یا غیر او و همچنین
ثقات تصریح نکرده باشند قابل احتجاج نیست زیرا که جماعه از محدثین اهل سنت که
در طبقه متأخر پیدا شدند مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر چون دیدند که احادیث
صحاح و حسان را مستقیم مضبوط کرده و گفته اند و جاسعه و رانها نموده و باقی
بجمع احادیث ضعیفه و موضوعه و منقلوبه الاسانید و المتون تا بطریق بسیار
یکجا فراهم آورده و نظر ثانی نمایند و موضوعات را از حسان لغیر و امتیاز سازند
بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر خود آنها را این هم سرانجام نشد اما متأخرین
که از ایشان بعد تر پیدا شدند امتیاز کردند این بجزی موضوعات جدا ساخت
و سخاوی حسان لغیر را در مقاصد حسنه علی حده نوشت و سیوطی تفسیر
در منثور خیر و خود آن جمع کنندگان در مقدمه کتاب خود این غرض را واضح
گفته اند یا وجود علم بحال آن کتاب بتصریح مصنفین آنها در یافته باشیم احتجاج
بآن حدیث چگونه روا باشد و لهذا صاحب جامع الاصول نقل کرده که
خطیب از شریف مرتضی برادر رضی احادیث شیعه روایت کرده است
بهین غرض که بعد از جمع و تالیف در آنها نظر کند و بحث نماید که صلی لوند
یانه یا بحاله این حدیث خود از آن قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهل سنت جو
باشد و لو بطریق ضعیف و دوم آنکه این کلام محض تشبیه است بعضی صفات
امیر را با بعضی صفات انبیاء مذکورین و تشبیه چنانچه با واه متعارفه
تشبیه میشود مثل کاف و کان و مثل و نحو این اسلوب نیز می آید چنانچه در علم

بیان مقررست که من ارادان بینظر الی القمر لیلة البدلی فی نظر الی جفلا
 نیز تشبیه اخل است و لهذا شعر مشهور که لا تجبوا من بل غلاته
 قد نزلنا دارة على القمر و این دو بیت متنبی را به نشرمت ثلث ذوات
 من خلفها فی لیلة فارت لیالی اربعه واستقبلت قمر الساء بوجهها
 فارتخی القمرین فی وقت معالیه اخل تشبیه ساخته اند و اگر از نیمه در گذریم استعاره
 خواهد بود که مبنای او بر تشبیه است و از تشبیه استعاره مساوات مشبه با مشبه
 فمیدن کمال سفاکت است و در شعار راجع و مشهورست که خاک صحن پادشاهان
 بشک و سنگریزها آنجا را بمر و اید و یا قوت تشبیه میدهند و بچکس مساوت
 نه میفهمد قال الشاعر اری بارقا بالاجرق الفردیومض فیکشف جلیبا
 الدجی فخر یغض کان سلیمی من اعالیه اشرقت قد لنا کفنا
 خضیبا و تقبض و از مضمون این شعر لازم می آید که پنجه خنای سلیمی در لعل
 و در خشنگی برابر برق باشد و در احادیث صحیحیه الحسن است تشبیه الی بکر
 بابر ابریم و عیسی و تشبیه عمر بنوح و موسی و تشبیه ابو ذر و عبید بن ربیع و می شده
 آتا چون این فرقه بهره از عقل خدا داد دارند هرگز بر مساوات این اشخاص
 با انبیاء مذکورین حمل ننموده مشبه را در رتبه خود و مشبه را در رتبه خود دانستند
 بلکه مسقط اشاره تشبیه درین قسم کلمات وجود و صفی است درین شخص از
 اوصاف مختصه ان پیغمبر گو با کمر تبه نباشد عن عبد الله بن مسعود فی
 قصه مشاوره النبی صلی الله علیه وسلم مع ابن بکر و عمر فی اساک
 بل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تقولون فی هؤلاء

ابن مثل هؤلاء کمثل اخوة لهم كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تدنا
 علی الارض من الکافین دیا را وقال موسی ربنا اطمس علی اموالهم
 واشدد علی قلوبهم لایة وقال ابراهیم فمن تبعنی فانه منی ومن
 عصا فانک غفور رحیم وقال عیسی ان تعذبهم فانی هم عبادک
 وان تغفر لهم فانه انت العزیز الحکیم واه الحاکم وصححه عربی
 موسی ان اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ یا باموسی لقد اعطیت
 من صارا من مراد میرال داود واه البخاری مسلم وقال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم من سرّ اے ان ینظر الی تواضع عیسی بن مریم
 فلینظر الی ابی ذر کذا فی الاستیعاب واه الترمذی بلقظ آخر قال
 ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لجة من ابی ذر تشبه
 عیسی بن مریم یعنی فی الزهد سوم آنکه مساوات با افضل در صفت
 موجب افضلیت نه یشو زیرا که آن افضل را صفا دیگر اند که بسبب آنها افضل
 شده است و نیز افضلیت موجب عامت کبریست کما مر غیر مرّہ چنان
 آنکه تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلاثه وقتی ثابت شود ازین حدیث که آنها
 مساوی نباشند با انبیاء مذکورین در صفات مذکوره یا مانند این صفا
 مذکوره و دون هذا النفع خط القناد بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع
 شود آنقدر امارت و اثبات تشبیه با انبیاء که در حق شیخین مروی ثابت
 در حق پیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست و لهذا محققین صوفیه نوشته
 اند که شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت

ولهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و صلاح امور است
از شیخین خوبتر سرسجام یافت و کار اولیا از تعلیم طریقت و ارشاد باحو
و مقامات سالکین و تنبیه بر غوائل نفس و ترخیص بنزد در دنیا از حضرت
بیشتر مروی گشت و عقیده است که استدلال بر ملکات نفسانیة بصدور
افعال مختصه بآن ملکات میتوان کرد مثلاً اگر شخصی در هر عمر که ثبات میکند
و در مقابل اقران و صفت سیف و سنان کار از پیش میبرد و دلیل صریح بر عبادت
نفسانیة اوست بلکه حب و بغض و خوف و رجاء دیگر امور باطنیه از همین راه
افعال و معاملات معلوم تواند کرد بر همین قیاس امتیاز در کمالات باطنیه
شخص که آیا از قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیا بجا رحیه او در یکایک
و کارخانه عمده حاصل میشود و در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده اند
و هو قوله **يَا عَلِيَّ تَقَاتِلِ النَّاسَ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتَهُمْ**
عَلَى تَأْوِيلِهِ نیز اشاره صریح باین تفرقه و امتیاز است زیرا که مقاتلات
شیخین همه بر تنزیل قرآن بود پس گویا زمان شیخین بقیه زمان نبوت بود
زمان حضرت امیر استادی دوره ولایت شد و لهذا شیوخ طریقت ارباب
معرفت و حقیقت باجناب فاتح باب لایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه
انبیا نوشته اند و ادین است که سلاسل جمیع فرق اولیا را الله باجناب منتفی
میشود و ماتد جد اول از بحر عظیم منشعب میگردد چنانچه سلاسل تلذذ فقها
شریعت و مجتهدین ملت شیخین و کتواب ایشان مثل عبادت بن مسعود و عباد
بن جبل و زید بن ثابت و عبادت بن عمر میرسد و ریشه از علوم ایشان

میگوید و معنی ایامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند و یکی مرد دیگری را و صلی
 میساخت همین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض و لایت بود و لهذا التزام
 این امر بر کافه خلایق از انتم اظهار مروی نشده بلکه یاران حید و مصاحبان
 برگزیده خود را بان فیض خاص شرف میساختند و بهر یکی را بقدر سقت و
 او باین دولت مینواختند این فرقه بیفهم آنهم اشارات ایشان را بر ریاست
 عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال خود آورده در ورطه ضلالت
 افتاده اند و نیز اینست که حضرت امیر ذریت طاهره او را تمام امت مثل
 پیران و مرشدان می پرستند و امور تگوییته را بایشان وابسته میدانند
 و فاتحه و درود و صدقه و نذر و سنت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه
 با جمیع اولیاء امت همین معامله است و نام شخین را در این مقدمات کسی بدین بیان
 نمی آرد و فاتحه و درود و نذر و سنت و عرس و مجلس کسی شریک نمیکند امور
 تگوییته را وابسته بایشان نمیدانند گوشت کمال و فضیلت ایشان باشد
 بر مثال انبیاء مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی نیز اگر کمال
 ایشان مثل کمال انبیاء یعنی بر کثرت و تفضیل و سفایرت است و کمالات اولیاء همه
 ناشی از وحدت و جمع عیفت پس اولیاء امرت ملاحظه فعل الهی بلکه صفات
 او تعالی میتوانند کرد و انبیاء و وارثان کمالات شان را خیر از علاقه عبدیت
 و رسالت و جارحیت علاقه دیگر در فهم مردم حاصل نیست و باینجه انهارا
 امرت ملاحظه او تعالی نمی توانند کرد اقول مستعینا بلطف
 الملهم الخبیر از غرائب طریقه و عجائب ظریفه که عاقل بهوشیار را

متحیر و سرسبز میسازد و نظرات اهل ایلادوی غایت استعجاب استعجاب می اندازد نیست
 که شایسته صاحب این همه جلالت شان در علایق اتفاق نهایت عرفان و سمیونیت
 و علوم تربیت و مزید اشتیاق با قصصای تدبیر و برع و انصاف و مجانبت از بهل
 و مجون و جزاف و محاببت از کجاست و معاندت و اعتساف و تصدی مقام است
 و ریاست و قصد رسندار شاد و هدایت و تزیین مجلس افاضت و افادت
 و خوض و معارک مقابل و مناظره اجله فحول و خصوص و دقائق معقول و منقول
 و حیات و قصب سبق در مضامین تحقیق و تنقید فروع و اصول چندان در گرداب
 تقلید غیر سدید کابلی حمید اسعان فرموده و به شبهه خلع ربقه تثبیت و تالیف و تفسیر
 نموده که از رد و ابطال و تکذیب و توهم و تبیین فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام
 سلام رب العالمین با پرافرا ترک ننموده درین مقام انکار محض و اباهی بحث بود
 این حدیث شریف از احادیث ائمه است آغاز نموده و ادعای کمال صدق و انت
 خدا ترسی و حق پرستی و خوف از مواخذة دنیا و آخرت داده زبان حقائق ترجمان
 بانواع ترنات رائقه و خز عجلات مجبه و طامات مزخرفه و تلفیق موهبه و تشکیکات
 موهونه و تخیلات مطعونه و اکشاده و کسیکه اندک بهره از تتبع کتب حدیث
 و مناقب برداشته و نوری از انوار حمارست اخبار و آثار بر جبینش تافته برده
 و محتجب است که اکابر اساطین و اعظم معتمدین و اجله منقدین و افاخر محدثین و سکا
 ماهیر و امثال یار عین و افاضل سابقین و ثقات معظمین و اثبات معروفین
 حدیث تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام را با نبیا علیه السلام با سالیب تشبیه
 و طرق متعدده ذکر فرموده بشر و اشاعت و ترویج و اذاعت آن خیره ذکر جمیل

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

سید فایز الدین

مذوخته و قدوب جاحدین و حنین و مشرین و معاندین و بافتش شمر بار
سوخته اند و این ست اسامی جمعی از ناقلین این حدیث شریف
ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحکیمی مولایم الصنعاء شیخ البخاری و غیر
و احمد بن محمد بن حنبل بن یزید بن اسد الشیبانی فی احد اثنتی عشر الماربعه
و ابو حاتم محمد بن ادريس بن المنذر الكحطلي الرازي المجازي للبخاري مسلم
و ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان الشافعي المعروف بابن شاذان المحدث المفسر
و ابو عبد الله عبد الله بن محمد بن احمد البطلي العکبري المعروف بابن بطة
و ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه الضبي الطحطاوي المعروف بالحاكم
و ابو بکر احمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني طراز الحديثين ملاذ المفسرين
و ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى الاصبهاني
و ابو بکر احمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن موسى البیهقي الخسرو جرد
و ابو الحسن علي بن محمد بن الطيب الجلابي المعروف بابن المغازلي
و ابو شجاع شيرويه بن شهر دار بن شيرويه بن فناخسرو الديلمي الهمداني
و ابو محمد احمد بن محمد بن علي المعاصمي صاحبين الفتى في شرح سورة طه
و ابو الفتح محمد بن علي بن ابراهيم النطنزي صاحب الخصائص العلوية
و ابو منصور شهر دار بن شيرويه بن شهر دار بن شيرويه الديلمي الحديث المشهور
و ابو المؤيد موفق بن احمد بن سعيد اسحاق المكي المعروف باخطب خوارزم
و ابو الخير رضي الدين احمد بن اسحاق بن يوسف الطائفي القزويني الحاکمي
و الشيخ عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملأ الاردي حبله و سبله التقي

مائة سابعة

١٨ ونور الدين ابو حامد محمود بن محمد بن حسين بن يحيى الصالح تلميذ ابو موسى البجلي
 ١٩ وكمال الدين ابو سالم محمد بن طلحة القرشي النصيب صاحب مطالب السؤل في مسائل
 ٢٠ و ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي صاحب كفاية الطالب
 ٢١ ومحب الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبر الشافعي صاحب الرافض النقرة
 ٢٢ وسيد علي بن شهاب الدين الهمداني مصنف مودة القربة
 ٢٣ ونور الدين جعفر بن سالار المعروف بامير بلاد خليفه السيد علي الهمداني
 ٢٤ وسيد شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل
 ٢٥ وشهاب الدين بن شمس الدين بن عمر الزاوي الدولة تاج الملقب بملك العلماء
 ٢٦ ونور الدين علي بن محمد بن الصباغ المالك المكي صاحب الفصول المهمة
 ٢٧ وكمال الدين حسين بن معين الدين اليزدي الميبدعي صاحب الفوائد
 ٢٨ وعبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفوري الشافعي
 ٢٩ و ابراهيم بن عبد الله الوصابي اليمني الشافعي صاحب كتاب الاكتفا
 ٣٠ و جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازي النيسابوري
 ٣١ والشيخ احمد بن الفضل بن محمد باكير المكي الشافعي صاحب سيرة المال
 ٣٢ و مرزا محمد بن معتمد خان بن رستم الحارثي البغدادي صاحب مفتاح النجا
 ٣٣ و محمد صدر عالم سبط شيخ ابو الرضا صاحب معارج العلي في مناقب ائمة
 ٣٤ و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني الصنعائي في حصار الوهابية
 ٣٥ و احمد بن عبد القادر الجيلاني الشافعي صاحب ذخيرة المال
 ٣٦ و موكوي في الله بن حبيب الله السهلي المكي صاحب مرآة المؤمنين وغيره

مائة

مائة

مائة

مائة ثمانية

مائة تسعة

مائة

مائة

مائة عاشر

مائة

مائة عاشر

مائة ثاني عشر

مائة ثالث عشر

و محجب ثانی که چون صحت این حدیث شریف در مابعد از کلام بلاغت نظام
والد علام مخاطب مقام ثابت مینمایم و به جمعی از معتدین اعلام اساطین
فخام که مشایخ اجازة والد ماجد هستند نقل آن کرده اند و هم جمعی از ناقلین
آن کسانی هستند که خود مخاطب در مدح و ستایش و تجلیل و تعظیم شان بیستادند
و او بلاغت فصاحت شیرین زبانی که انصاف و بان شهره آفاق است او
و هم حاجاد و تفسیر و درین کتاب احتجاج و استدلال بر روایات و افادات شان
آغاز نموده پس باید که معتدین والد ماجد مخاطب و خواهران و مقلدین خود
او از رد و ابطال رد این حدیث شریف دل آزرده نشوند و ملالی نبرند و چنین
بجبین نشکنند و سر که بر رو نمایند بلکه چون این صحیح صحیح موافقت والد ماجد
و و هم موافقت خود او و حسب مدح و ستایش او در حق ناقلین این حدیث شریف
و استدلال و احتجاج او با افادات و روایات شان است باید که شکر گزار و منت
بردار این خاکسار بپندار شوند و نیز ظاهراً است که این رد و ابطال موافقت
و صحت با جمیع ناقلین و شبیهین حدیث تشبیه که همه از اساطین محد و صید و اسلاف
مقبولین سنی اند پس باین نظر این رد و ابطال بلکه علی الاطلاق بر رد و ابطال
که موافق ارشادات اسلاف سنی با کمال و مستند با افادات منقدین اقیال است
مقام شکایت و ملال و جای آزرده گی و کلال نیست پس اگر بعضی شکر گزار می نیست
برواری شکایت و بیزاری و گریه و زاری و اضطراب بقراری آغاز نمایند
مخاطب باین شعر لطیف خواهند شد بهردم آزرده گی غیر سبب یا چه علاج به بازگشت
از لطف تو غم یا چه علاج به و نیز مخاطب در متن این کتاب حاشیه آن و ضمیمه

در عروة الراشدين و ایضاً افتخار تصنیف علمای سنی کتب مناقب اهل بیت علیهم السلام
آغاز نموده اند و باین وسیله دفع و صحت آنرا از اهل بیت علیهم السلام ترک
تمسک آنحضرت از اسلام خواسته و از جمله این علما اسامی جمعی که از ایشان این حدیث
شریف و دیگر احادیث که مخاطب رد آن کوشیده ذکر کرده و آن احادیث مثل
حدیث ولایت است حدیث طبر و حدیث انامدینة العلم و حدیث نور و احادیث
نزول آیه انما ولیکم الله و رحمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و احادیث نزول
آیه مودت و رحمت صفوة نجبا علیهم آلف التحیة و الثناء و احادیث نزول آیه تطهیر
و رحمت اهل بیت علیهم السلام و روایات دالّه بر اراده جناب امیر المؤمنین از لفظ
انفسنا و آیه مباهله و روایات دالّه بر اراده جناب امیر المؤمنین علیه السلام
از لفظ مادی در آیه کریمه انما انت منذر و لکل قوم هاد و روایات دالّه
بر نزول آیه وقفوهم انهم مسئولون در شان جناب امیر المؤمنین علیه السلام
و روایات دالّه بر نزول آیه کریمه السابقون السابقون در سبق اسلام
جناب امیر المؤمنین علیه السلام پس بنا برین هم ردّ جمیع این مقامات عین حق
مخاطب و حید و عین رضا خاطر فاضل رشید است پس در هیچ مقامی از این مقامات
و امثال آن در موافقت و مساعدت و موازرت و معاونت مخاطب خیر
و رشید حدیث نظیر تناوین و تقصیر نگرده ام و نکایت و ازراء و تغییر متوجه
بجای حدیث و منکرین و مبطلین این فضائل جلیله و مناقب جمیله که در حقیقت
مخالفین مخاطب حاذق و فاضل رشید فائق اند متوجه است گو مخاطب
هم بسبب انکار و مخالفت تحقیق و افتخار خود در مخالفین خود محسوب باشد

و باین سبب مورد تشنیع گرد و لکن جاشا که تشنیع بخدام عالی مقام او متوجه
باشد بحیثیت اولی که آن حیثیت اصلیهست پس مخاطب منکر و جاحد غیر
مخاطب مثبت و ناقدست پس اتباع مخاطب مطاع از رد این فصول
نامقبول به بنحیه دل و ملول و مبتلای سورش و قلق فصول نشوند بلکه
می باید بسبب مخالفت حضرت مخاطب به شید با کمال در رد و بلیغ ابطال
فضائل آن صلوات الله و سلامه علیه با اختلاف النهر و اللیل نهایت
مستح و مسرور و منبسط و مجبور و شکر گزار و ممنون بسبب این رد صدق مقرون
شوند الحاصل کمال متانت و رزانت تمسک اهل حق باین حدیث ثمر
یعنی حدیث تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام بانبیا صلوات الله و سلامه
علیه و نهایت شناعیت و فطاعت رد و ابطال احتجاج و استدلال بآن
و غایت بشاعت و مساجت انکار بودن آن از احادیث اهل سنت ظاهر
و واضح و باهر و لایح است بوجه عدیده اول آنکه عبد الرزاق که از محدثین
حذاق و بارعین سباق و مهره آفاق است حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه
ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الرومی الحموی البغدادی الملقب بشهاب الدین
در کتاب معجم الادبا که نسخه عتیقه آن که بنظر سیوطی گذشته و بعضی جابران
حواشی نوشته بحمد الله تعالی بدست جعفر افتاده در ترجمه محمد بن احمد بن
عبید الله الكاتب المعروف بابن المفتح میفرماید و که قصیده ذات
الاشباه و سمییت بذات الاشباه لقصده فیما ذکوه الخبوا لله
رواه عبد الرزاق عن معمر عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن

در ظالم

نقل روایت عبد الرزاق حدیث
تشیب را از معجم الادبا یاقوت گو
از نسخه که بنظر سیوطی رسیده و
بر آن بعضی حواشی نوشته

مطیا و الله الحمد و المنة که از اینجا صحت این حدیث و انهم با سند در جلال شیخین گالیا
على العلم في الظلم واضح و روشن و ظاهرو مبرهن میگرد و زیرا که بنص یا قول
حموی ثابت شده که این حدیث شریف عبد الرزاق از معمر از زهری از سعید
بن المستنیر ابی هریره روایت کرده و اینهمه روایات ثقة و عدول و اهل ضبط
و ائقان اند بلکه ائمه جلیل الشان و ارکان اسلام و ایمان سنیانند مجال دارند
که در مقابل اهل حق حرف قدح و جرح ایشان بر زبان آرند که همه از روایات
اصح صحاح ایشانند و با فادات و روایات این حضرات انبیا نهایی ایشان پرست
اگر قدح ایشان کنند قدح صحیح صحاح ایشان لازم آید حالا بالا جلال پاره از
تراجم این بزرگان باید شنید تا عبد الرزاق بن حاتم پس حافظ حاتم و متبحر
مقام و محدث عالی مقام و از اکابر صدق اعلام و امثال مشایخ عظام بلکه ائمه
ائمہ فحام و شیخ اساطین اسلام است اصحاب صحاح سته از روایات اصحاب خود
مشحون ساخته اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق دانسته با فادات
او و امنها خود پر نموده و اکابر منقذین هدایح عظیمه و جلال اوصاف حمیده
او را می ستایند تا آنکه میگویند که رحلت نکردند مردم بسوی کسی بعد جناب
رسالتنا صلی الله علیه و سلم مثل رحلت کردن شان بسوی عبد الرزاق
ابو محمد عبد الله بن سعد بن علی الیمینی البیاضی و امرأة الجحنان و عجرة الیقظان في
معرفة حوادث الزمان گفته و فی السنة المذکورة ای سنة احد عشر
و صائتین توفی حافظ العلامة المرتحل الیه من الافاق الشیخ الامام
عبد الرزاق بن همام الیمینی الصنعانی الحمیری صاحب المصنفات عن

در حدیث

سِتِّ و ثَمَانِينَ سَنَةً رَوَى عَنْ مَعْمَرٍ وَ ابْنِ جُرَيْجٍ وَ الْأَوْزَاعِيِّ وَ طَبَقَهُمْ وَ حُلَّ
 إِلَيْهِ الْأَئِمَّةُ إِلَى الْيَمَنِ قِيلَ مَا رَحَلَ النَّاسُ أَحَدًا بَعْدَ سَوَّلَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ مَا رَحَلَ إِلَيْهِ رَوَى عَنْهُ خَلِيقٌ مِنْ أَئِمَّةِ الْإِسْلَامِ
 مِنْهُمْ الْأَمَامُ سَفِيْنُ بْنُ عُيَيْنَةَ وَ الْأَمَامُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَ مَعِينُ بْنُ
 بِنَاهُويَه وَ عَلِيُّ الْمَدَائِنِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ غِيلَانَ وَ عَبْدُ الْكَرِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْعَانِيُّ
 وَ أَنْسَابُ كَفْتَهُ أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ الرَّزَّاقُ بْنُ هَمَّامٍ الصَّنْعَانِيُّ قِيلَ مَا رَحَلَ إِلَى
 أَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ مَا رَحَلَ إِلَيْهِ شَمْسُ الدِّينِ
 أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ خُلَّكَانَ الْبَرْكِيُّ الْأَرْبَلِيُّ وَ رَوَيْتُ الْأَعْيَانُ
 فِي أَنْبَاءِ أَوَّلِ الزَّمَانِ كَفْتَهُ أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ الرَّزَّاقُ بْنُ هَمَّامٍ بْنُ نَافِعٍ الصَّنْعَانِيُّ وَ
 حَمِيْدُ قَالَ أَبُو سَعْدٍ السَّمْعَانِيُّ قِيلَ مَا رَحَلَ النَّاسُ أَحَدًا بَعْدَ سَوَّلَ اللَّهُ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ مَا رَحَلَ إِلَيْهِ يَرْوَى عَنْ مَعْمَرٍ وَ ابْنِ جُرَيْجٍ وَ الْأَوْزَاعِيِّ
 وَ مَوْلَى هَمَّامٍ الْبَصْرِيِّ وَ الْأَوْزَاعِيِّ وَ ابْنِ جُرَيْجٍ وَ غَيْرِهِمْ وَ رَوَى عَنْهُ الْأَئِمَّةُ
 وَ فِي ذَلِكَ الْخَصَرُ مِنْهُمْ سَفِيْنُ بْنُ عُيَيْنَةَ وَ هُوَ مِنْ شَيْوَخَةِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ
 وَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ وَ غَيْرِهِمْ وَ كَانَتْ وَ لَادَتَهُ فِي سَنَةِ سِتِّ وَ عَشْرِينَ
 وَ مِائَةٍ وَ تَوَقَّى فِي شَوَّالِ سَنَةِ أَحَدٍ عَشَرَ وَ مِائَتَيْنِ بِالْيَمَنِ بِحَدِّ اللَّهِ
 تَعَالَى وَ الصَّنْعَانِيُّ بَفَتْهُ الصَّادُ الْمَهْمَلَةُ وَ سَكُونُ النُّونِ وَ فَتْحُ الْعَيْنِ الْمُهْمَلَةِ
 وَ بَعْدَ الْآلِفِ نُونٌ هَذِهِ النِّسْبَةُ إِلَى مَدَائِنَةِ صَنْعَاءَ وَ هِيَ مِنْ أَكْبَرِ مَدَائِنِ
 الْيَمَنِ وَ زَادَ الْوَاوُ فِي الشُّبَّةِ الْيَمَانِيَّةِ وَ هِيَ نِسْبَةُ شَاذَّةٌ كَمَا قَالُوا فِي بَعْضِ أَهْلِ
 وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ الصَّنْعَانِيُّ سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّزَّاقِ

ص ۵۱۲
ص ۹۰۲
نسبت صنعانیص ۲۳
ص ۴۵۳
حرف العين

في زمانه

في زمانه

ما في هذا الحديث

ص ٢٤٠
الطبقة السابعة

الحديث في مسنده
وسكون الياء
الفتح في آخره
نحو ان يفتح
بفتح الهمزة

يقول من يصحب الزمان يرى الهوان قال سمعته ينشد شعرا فذا
الزمان لعيناه وهذا الزمان بنايلعب وعلامه وحيد عبد الغني
بن سعيد كغني زنديج ثنا ووصف اطهرت وجلال الدين سيوطي كزبدي
مناقب فآخره ودايح باهره او در طبقات الحفاظ باين عنوان نموده عبد الغني
بن عبد الواحد بن علي بن سرور بن رافع بن حسن بن جعفر الحافظ الكاهن
محدث الاسلام تقي الدين ابو محمد المقتدي الكاظمي ثم الدمشقي صاحب
الكنية صاحب التصانيف له سنة وسمع ابن البطي ابا موسى المديني
والسلف وكتب عنه الفجرة وخلقوا وروى عنه ابن خليل ابن عبد الله
ومحمد بن مهمل الكوفي وهو آخر من سمع منه ولقي بعده بالاجازة
احمد بن ابي الخير وحديث بالكثير وصنف في الحديث كتابا من المصنف
ونهاية المراد والكمال والمعتمد غير ذلك وكان غزيرا لحفظه والاتقان
يجمع كثير الفنون كثير العبادات ورعا ما شيا على قانون السلف كان
لا يساله احد عن حديث الا ذكره له ولا عن جل الا قال هو فلان
بن فلان نسبة قيل له ان جلا حلفا بطلاق انا وتفظ مائة الف
حديث فقال لو قال اكثر من ذلك لصادق قال الشايع الكندي لم يزل
عبد الغني مثل نفسه ولم يكن بعدا لدارقطني مثله وكان يامر
بالمعروف ينهي عن المنكر لا تأخذ في الله لومة لائم مات بمصر يوم
الاثنين ثالث عشر ربيع الاول سنة ٢٢٠ من كتاب الكمال الزمخشري بن اسماعيل فرار بن نفل
بلغنا ونحن بصنعاء عند عبد الرزاق ان يحيى بن معين واحمد بن حنبل

حرف العين

وغيرهما تركوا حديث عبد الرزاق وكرهوه فذكرنا من جملنا غم شديد
فقلنا قد انفقنا وتعبدنا واخذنا لك سقط حديثه فلم ازل في غم
من ذلك الى وقت الحج فخرجت من صنعاء الى مكة فوافقت بها يحيى بن
معين فقلت يا ابا نزيك يا مال الله بلغنا عنكم في عبد الرزاق فقال هو
فقلنا بلغنا انكم تركتم حديثه ورغبتم عنه فقال ابا صالح لو اردت
عن الاسلام عبد الرزاق ما تركنا حديثه وينا عن عبد الرزاق انه
قال قد مدت مكة فمكثت ثلاثة ايام لا يجيئني اصحاب الحديث فنهضت
وطفت وتعلقت باستار الكعبة فقلت يا رب ما لي كذاب مدلس
انا فرجعت الى البيت فجاؤني قال ابن خزيمة سئل يحيى بن معين عن
اصحاب الثوري فقال اما عبد الرزاق والقرياني وعبد الله بن سنان
وابو احمد الزبيري وابو عاصم وطبقهم كلهم في سفين قريب بعضهم
من بعض وهم دون يحيى بن سعيد وعبد الرحمن بن مهدي وكيع
وابن نعيم وقال احمد بن صالح قلت لاحمد بن حنبل ارايت احدا من
حديثنا من عبد الرزاق قال لا وقال ابو زرعة عبد الرزاق احد من
حديثه قال البخاري مات سنة احدى عشرة ومائتين روى له
الجماعة انهم نقلوا عن اصل الكمال من نسخة عتيقة صحيحة عليها خط بعض اهل
الكمال والحمد لله المنة للرب المتعال ومحمد بن طاهر مقدسي ورجال صحيحين
كما ان كتبنا بعض فضلاء حيدر اباد نقل ان كثرتم كفته عبد الرزاق بن همام
بن نافع ابو بكر الكيومي مولاهم الصنعاني سمع معمر بن جبريل والثوري

لا يترك الحديث

٢١٣
ص ٢١
من تفاريق اسما
المعبد بن عبد
من باب العين

و جداول از وجود اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار آن

روایت عبد الرزاق

من عبد الرزاق

و غیر واحد عند هارمی عنه اسحق بن ابراهیم الخطی و اسحق بن
منصور و معجم بن غیلان عند هارمی و اسحق بن ابراهیم بن نصر و علی بن
المداینی و عبد الله المسند و یحیی بن جعفر البخاری و یحیی بن موسی
البلیغ و محمد بن یافع و عبد بن حمید حسن الخوافی و ابن ابی عمرو حجاج
بن الشاعر و عبد الرحمن بن بشیر و محمد بن مهران و عمرو الناقد و احمد
بن حنبل و احمد بن یوسف و سلمة بن شبيب عند مسلم و احمد
بن حنبل عنه قال ولدت سنة ست مائة و قال البخاری و ابی عیسی
مات سنة احدى عشرة و مائتین و قال محمد بن سعد مثله و زاد فی
النصف من شوال خبرنا ابو القاسم بن یسار و انبا ابو الحسن الخفاف
ثنا ابو العباس السراج قال سمعت محمد بن سہل بن عسکریقول سمعت
احمد بن حنبل یقول اذا اختلف الناس فی حدیث معمر فالقوا ما قال
عبد الرزاق و از صدر کتاب جال صحیحین مقدسی که حفاظ حدیث مثل
صدیق و دارقطنی و ابن مندہ و حاکم و سابقین و لاحقین ایشان کہ بعد شیخین
تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شدہ کہ کسی کہ شیخین
اخراج حدیث او در صحیحین کردہ اند حدیث او حجت است بسبب این شیخین این و
در صحیحین زیرا کہ شیخین اخراج نہ کردہ اند مگر از ثقہ عدل حافظ کہ احتمال کند سن او
و مولد او سماع را از کسی کہ مقدم بر اوست پس بنا برین یقینا و قطعاً ظاهر
میشود کہ حدیث عبد الرزاق نزد ائمہ سنیہ کہ بعد شیخین تا زمان محمد بن طاهر
بودند خصوصاً ابن عد و دارقطنی و ابن مندہ و حاکم حجت است خود او

احمد بن حنبل یقول اذا اختلف
الناس فی حدیث معمر فالقوا ما قال
عبد الرزاق

مدح عبد الرزاق
فمن صدق خال ابن طاهر
که از آن حجبت روایت
تقدسی نماید
در روایات صحیحین

و عدل و حافظ است و هذه عبارة ابن طاهر في صدر رجال الصحيحين اما بعد
و قدنا الله عز وجل للعلم الصالح كما وقفنا سلوك سنة رسول الله
صلی الله علیه وسلم ولم يجعلنا من ابتدع بعدة بداعة ندعو اليها
او عصبية نحث عليها اذ كان قد انصرت على الله عليه وسلم في
مقالات شتى على فضل هذه الطائفة المنصورة و دعاهم فاستجاب^{سجد له}
صلی الله علیه وسلم فبعث الله عز وجل في كل وقت زمان من
يقوم بهذا الشأن يبينه للناس حق البيان في الامام من الحافظين
ابن عبد الله البخاري و ابن الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري فميزا
صحيح الحديث من سقيه و حصر امه جملة على ما في كتابيها الصحيحين
فصار حجة لاهل الاسلام لما علم الله عز وجل من صدق نيتهما و صحة
عقيدتهما فيما قصدها اذ كان في عصرهما من الائمة شرقا و غربا
في هذا الشأن من يكون منزلته من الفضل في انواع شتى من
علوم الشريعة منزلتهما و منهم من هو من مشايخهما الذين
اخرجوا عنهم في هذين الكتابين ثم من بعدهما و الائمة كل
عصر الى يومنا هذا شرحوها و ما اشكل من حديثها و خرجوا على تراجمها
اذ لم يمكن الزيادة في الصنعة عليها ما اثر طائفة من حفاظ الحديث
مثل ابن حبان و ابن عسك و ابن الحسن الدارقطني و ابن عبد الله بن مندة
و ابن عبد الله الحاكم ثم من بعدهم الى يومنا هذا لما صح عندهم
ان كل من اخرج حديثه في هذين الكتابين ان تكلم فيه بغض

يكون حديثه حجة لروايتها عنه في الصحيح اذ كان رحمه الله عليها ما
لم يخرج الا عن ثقة عدل حافظ يحتمل سنده ومولاه السماع فمن
تقدمه على هذه الوثيقة الى ان يصل الاسناد الى الصحيح المشهور
الا احرفا ابنيها في مواضعها ان شاء الله تعالى على حسب ما انتهى اليها علم
ذلك صنفوا في ذلك تصانيف كثيرة مختصرة بحيث لا يقف عليها
المبتدئ على كثير فائدة منها ومشرحة بحيث يغيب المقصود
في كثرة الشرح فالله اختصر اشار الى الاسماء فقط والله الشرح
ذكر اسم الله في الترجمة وذكر طائفة ممن سمع منهم وطائفة ممن
سمع في الصحيح وخارج الصحيح كما صنف ابو القاسم اللالكائي وغيره وقفت
على كثير من تصانيف هؤلاء المتقدمين والمتأخرين في هذا الفرع
فلم اراحلا شغ في تصنيفه الا رجلا ن سلكا في تصنيفهما طريقي
بين الطريقين ذكر الاسم طرفا من مشايخه الذين حدث عنهم
الكتاب من روى عنه في الكتاب فقط وربما استقصيا هذا
في المحدث والمحدث عنه صنف احدهما اسماء ما اشتمل عليه
كتاب الامام ابي عبد الله البخاري وهو ابو نصر احمد بن محمد بن
الحسين الكلاباذي البخاري صنف الاخر بعد اسماء ما اشتمل
عليه كتاب الامام ابي الحسين مسلم النيسابوري هو ابو بكر احمد بن
عبد الله بن حنبل فاحسن في تصانيفها واجملا ولما رأيت اكثر الاسماء
ما اتفقا عليه واقلها ما انفردا به حلان في ذلك على ان جمعت

يحيى بن عبد الرزاق

روایت عبد الرزاق

۲۴

وجاء اول از وجه اثبات حد
تشبيه و ابطال انكار آن

بين الكتابين ليختصم ويكثر نفعه ثم اورد ما اورداه واستدل
ما اغفلاه واختص ما يستغنى عنه من التطويل واشير عند ذكر
الراوي له حديث واحد عندها او عند احدها الى خلاف الحديث
اما باسناد او علوفيه واما بمثنه ان وقع نازلا وكذلك ابي بكر
فيه الحفظ من علل احاديث ادخلها في الصحيحين عند ذكر الراوي
المشهور بتلك الرواية واذكر هل لما عمل به ذلك الحديث وجام
وابين من اورد احديثه استشهدا به ومن اورد اة مقرونا بغيره
قبل متن الحديث او بعد مردوفا به ومن اورد له حديثا في موضع
واورد له في غير ذلك الباب يثاخر في نسبة الى غير النسبة الاولى
لئلا يظن انها اثنان من اورداه غير منسوب فقلا او احدها حدثنا
فلان نسبة غيره ومن اورداه غير منسوب فقلا او احدها
حدثنا فلان ونسبه غيره ومن حدثنا عن رجل عنه وقع
لاحداهما عاليا وللآخر نازلا وارثب على نسق حروف المعجم ما اتفقا
عليه وما انفرد به قدما من اسمه احد ليجمع معنيين احدها
تبركا بالابتداء باسم رسول الله صلى الله عليه وسلم والثاني
انه اول باب لاف الله الموفق لجميع ما ذكرته والمعين عليه
وفضله وابو المويد محمد بن محمود خوارزمي راجع المسانيد در بابار بعين
قال البخاري في تاريخه عبد الرزاق بن همام بن نافع ابو بكر مولد
حمزة البجلي سمع معمر بن الثوري بن جريح مات سنة احدى عشرة

عبد الرزاق

و ما نثبت قال البخاری ما حدث عن كُتبه فهو أصح يقول ضعف عبد الله
هو من مشاهير المحدثين شیوخ أحمد و امثاله نحو یحیی بن معین
و غیرها و بروی عنه الامام ابو حنیفة فی هذه المسانید ازین عبارت
پیداست که عبد الرزاق از مشاییر محدثین است و از جمله شیوخ احمد و امثال او
یحیی بن معین و غیر ایشان می باشد و ابو حنیفه امام اعظم اهل سنت است از
درین مسانید روایت می کند و نهایت عظمت جلالت و غایت ثقت
و نبالت کسانی که امام اعظم از ایشان در سند خود روایت می کند که الصبح اذا
برقیع افادات سنیة عالی تبار و اوضح و لاح مست عبد الوهاب شعرائی و درین
گفته و قد من الله تعالى علی بطالعة مسانید الامام ابی حنیفة
الثلاثة من نسخة علیها خطوط الحفاظ آخرهم الحافظ الدامیاطی
فرايته لا یروی حدیثا الا عن خیار التابعین العدول ثقات الذین هم
من خیر القرون بشهادة رسول الله کالاسود و علقمة و عطاء و عکمة
و جاهد و مکحول الحسن البصری اضر بهم رضی الله عنهم اجمعین فکل
الرواة الذین بینهم و بین رسول الله صلی الله و سلم عدول ثقات اعلام
اخیار لیس فیهم کذاب و کاتبی هر یک ذنب و ناهیک یاخی بعدالة من رضاهم
الامام ابو حنیفة رضی الله عنه لان یاخذ عنهم احکام دینیه مع شدة
تورعه و تحننه و شفقتة علی الامة المحمدية و قد بلغنا انه سئل
یوما عن الاسود و عطاء و علقمة ایهم افضل فقال والله ما نحن باهل
ان نذاکرهم فکیف نفاضل بینهم انهم ازین عبارت واضح است که امام اعظم در سند

عبد الرزاق

حدیثی روایت نمیکند مگر از اخبار تابعین که عدول و ثقات اند و از خیر قرون بشمارند
جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم می باشد پس جمیع روایات که در میان ابوحنیفه
و میان جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم هستند عدول و ثقات اعلام اخبار اند
و کسی از ایشان کذاب متهم بکذب نیست و کافی است برای ثبوت عدالت ایشان پسندیدن
امام اعظم ایشان را برای اخذ احکام دین خود از ایشان چگونه می تواند که با وصف اینهمه
شدت توریع و تحرز و شفقت جنابش بر استمر حومه از مجروحین و مقدوحین که این
و وضاعین احکام دینیه و مسائل شرعی اخذ کند پس از عبارت شعرائی بتاکید اکید
و اهتمام تمام ثابت کردید که عبد الرزاق نزد امام اعظم و اتباع و اشیاع ایشان بالاول
از علماء اخبار و مقتدایان ابرار و عدول ثقات و فحول اثبات و اعلام کبار و ائمه
عالی فخر بوده و چنان چنین نباشد که امام اعظم او را مقتدای خود گردانیده
او را مثل دیگر علماء برای اخذ احکام دین پسندیده این تکیه نموی صدیق حسن خاتم
او را به ائمه عظیمه و محامه فحیمه ستوده و حیث قال فاتفقوا النبلاء احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام
بن عبد الله بن ابی القاسم بن الجضر بن محمد بن الجضر بن عبد الله بن تميمه الحارثی
ثم الدمشقی تقي الدين ابو العباس حافظ العلامة المجتهد الحجة المفسر نادر العصر
بجواب بعض احادیث در منهاج گفته و اصحاب السیر کابن اسحق و غیره
یذکرون من فضائله ای فضائل علی علیه السلام شیئا ضعیفا و لم یذکروا
مثل هذا ولا ر و اما تقدّم قولنا فيه انه موضوع باتفاق اهل النقل
من ائمة التفسير الذين ينقلونه بالا سانيد المعروفة كتفسير
ابن جریر و سعید بن ابی عروبة و عبد الرزاق و عبد بن حمید

عليه السلام و جليل القدر
النفية الحديث بالاصح
المنكح على الاعظم
الاسلام امام الامامة
و مقتداه من كبار
المنطق في ما هو
سيد الحفاظ في
المعانى الانفاظ في
العصر و في الدهر و في
الزمان جان القرون
قامع المبتدعين
أخو المجتهدين

ابن عبد الرزاق من ائمة التفسير و علماء
الاصول السادة الذين لم يزلوا في كل عصر

والامام احمد اسحاق بن ہویہ وبقی بن مخلد وابن جریر الطبری ومحمد
بن اسلم الطوسی عبدالرحمن بن حاتم وابن المنذر وغیرہم من
العلماء اکابر السادة الذین کلمہم فی الامۃ لسان صدق تفاسیرہم
متفقہہ للنقولۃ الیہ یعتمد علیہا فی التفسیر وازافہ ذہبی مقتدا
منقذین قریب است وبنابر افادہ صاحب معرکہ الاراء نقل عن السید جمال الدین ابن
محمّد جالست وخطیب صاحب صواقع اور الامام محمد ثین میدانند در میزان الاعتدال
ظاہرست کہ اگر حدیث علی بن المدینی وصاحب بخاری وشیخ ابو عبد الرزاق
وامثال ایشان ترک کردہ شود دروازہ حدیث بسته شود وشنیدہ دین
فمنقطع گردد و احادیث و اخبار سرور انام علیہ آله الصلوۃ والسلام باطل
الکلی بالہمار بید و شوکت زناده باستیلا می ایشان ترقی گیر و دجالین
و کذابین از استتار سر بیرون آرند و تضلیل و تخدیع عالم ہمت گمارند و ذکر
این مردم در میزان متابعت عقیلے برای فرب حریم ایشان و رفع طعن طاعین
و اینہما از حقیقے موثوق تر اند بدربجات بلکہ او ثوق اند از ثقات بسیار کہ عقیقے
ایشان را در کتاب خود ذکر نہ کردہ و در ہمین معنی پیچ محمدی شک نہ میکن قال فی
میزان الاعتدال فی ترجمۃ علی بن عبد اللہ المعروف بابن المدینی
اخبار ابن المدینی مستقصاة فی تاریخ بغداد و قد بدت منه ہفوة
فرتاب منها وهذا ابو عبد اللہ البخاری وناہیک بہ قد شخب
صحیہ بحديث علی بن المدینی وقال ما استصغرت نفسي بلین
یکاً احداً بلین یکاً علی بن المدینی ولو ترك حدیث علی و صا

ان مردان خدا تا ویران یارت کنیم بگویم بگویم عبد الرزاق صنعانی اینجاست گفت
مر آنزدیک می بر چون بنزدیک شدیم زمانی سخن گفتیم چون قصد بازگشت کردیم
مارون بن ابی بشارت کرد که تا از وی پرس تا هیچ وام واره می پرسیدم گفت بگو
نفرمود تا و امش بگذارند و از انجا بیرون آمد گفت یا فضیل و امش نور تقاضا کن
که مردی را به بنیم بزرگتر ازین گفتم سفین بن عیینة اینجا است الخ و شاه ولی الله و الداجد
مخاطب در رساله انصاف فی بیان سبب الاختلاف گفته باب سبب الاختلاف
بین اهل الحديث واصحاب الراي علم انه كان من العلماء في عصر سعيد
بن المسيب ابو ابيهم الزهري في عصر مالك وسفين بعد ذلك
قوم يكرهون الخوض بالرأي يحابون الفتيا والاستنباط الا لضروفا
لا يجذن منها بل وكان منهم رواية حديث رسول الله صلى الله
عليه وسلم سئل عبد الله بن مسعود عن شيء فقال اني لا كره ان
احل لك شيئا حرمة الله عليك او احرم ما احله الله لك قال
معاذ بن جبل يا ايها الناس لا تعجلوا بالبلاء قبل نزوله فانه
لم ينفك المسلمون ان يكون فيهم من اذا سئل سدد وراؤهم
ذلك عن عمر وعنه وابن عباس ابن مسعود في كراهة التكلم فيما
لم ينزل قال ابن عمر جابروني يداؤك من فقهاء البصرة فلا تكف الا
بقول ناطق او بسمعة ما خبية فانك ان فعلت خيوك ذلك هلك
واهلك وقال ابو النضر لما قدم ابو سلمة البصرة اتيت به انا والحسن
فقال للحسن انت الحسن ما كان احدا بالبصرة احب اليك لقاء منك

برای عبد الرزاق

وذلك انه بلغني انك تفتي برايك فلا تفت برايك الا ان يكون سنة
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم او كتاب منزل قال ابن المنذر
ان العالم يدخل فيما بين الله وبين عباده فليطلب لنفسه المخرج
وسئل الشعبي كيف كنتم تصنعون اذا سئلتهم قال على الخبر فقلت
كان اذا سئل الرجل قال لصاحبه افهم فلا يزال حتى يرجع الى الاول
وقال الشعبي ما حدثك هؤلاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
فخذ به وما قالوه برايمهم فالقه في الحش اخرج هذه الآثار من ارجاء
الدار في فوق شيوع تدوين الحديث والاثر في بلدان الاسلام وكتابة
الصحف والنسخ حتى قل من يكون اهل الرواية الا كان له تدوين
صحيحة او نسخة من حاجتهم بموقع عظيم فطاف من ادراك من
عظماءهم ذلك الزمان بلاد الحجاز والشام والعراق والمصر واليمن
والخراسان جمعوا الكتب وتبعوا النسخ وامعنا في التفتيش عن غريب
الاحاديث ونوادرا لاثر فاجتمع باهتمام اولئك من الحديث والآثار
ما لم يجتمع لاحد قبلهم وتيسر لهم ما لم يتيسر لاحد قبلهم خلاص الهمم
شيء كثير من طرق الاحاديث حتى كان لكثير من الاحاديث عندهم
مائة طريق فما فوقها فكشف بعض الطرق ما استتر في بعضها
الاخر وعرفوا محل كل حديث من الغرابة والاستفاضة وامكن لهم
النظر في المتابعات والشواهد وظهور لهم احاديث صحيحة كثيرة لم تظهر
على اهل الفتوى من قبل قال الشافعي لاحد انتم اعلم بالاهل بالصحة

شرح
وفراستان واصل
كانت كما في القصور
في الكتب
في الكتب
في الكتب
في الكتب

عبد الرزاق

منافذا كان خبر صحيح فاعلموني حتى اذهب اليه كوفيا كان او بصريا
او شاميا حكاة ابن الهمام وذلك لانه كرم من حديث صحيح لا يرويه
الا اهل بلد خاصة كافرود الشاميين والعراقيين واهل بيت
خاصة كنسبة يزيد عن ابى ردة عن ابى موسى وسنخنة عمرو بن شعيب
عن ابىه عن جداه او كان الصحابي مقلدا خاصا لم يحل عنه الشرح
قليون فمثل هذه الاحاديث يغفل عنها عامة اهل الفقه
واجتمعت عندهم آثار فقهاء كل بلد من الصحابة والتابعين
وكان الرجل فيما قبلهم لا يتمكن الا من جمع حديث بلدة واصحابه
وكان من قبلهم يعتمدون في معرفة اسماء الرجال مراتب عبد الله
على ما ينخلص اليهم من مشاهد الاحوال وتبع القرائن وامعن هذه
الطبقة في هذا الفن وجعلوه شيئا مستقلا بالتدوين والبحث
وناظروا في الحكم بالفتنة وغد هافان كشف علي هذا التدوين
والمناظرة ما كان خفيا من حال الاتصال الانقطاع وكان يغلين
ووكيع واما لها يجتهدون غاية الاجتهاد فلا يتمكنون من الحديث
المرفوع المتصل الا من دون الف حديث كما ذكره ابو داود السجستاني
في رسالته الى اهل مكة وكان اهل هذه الطبقة يروون اربعين
الف حديث فما يقرب منها بل صحيح عن البخاري انه اختصر صحيحه
من ستمائة الف حديث وعن ابى داود انه اختصر سننه من
خمسائة الف حديث وجعل احمد مسندا ميزانا يعرف به

قال في كشف الانقطاع
مسند ميرزا يونس جلد اول
رسول الله

حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فما وجد فيه ولو بطريق واحد من قوله اصل الا فلا اصل له وكان رؤس هؤلاء عبید بن جراح و یحیی القطان و یزید بن هارون و عبد الرزاق و ابوبکر بن شعبة و مسدد و هناد و احمد بن حنبل و اسحاق بن یحیی و الفضل بن دینار و علی المدینی و اقوامهم هذه الطبقة هي الطراز الاول من طبقات الحديث فوجع المحققون منهم بحکمهم فی الروایة و معرفة مراتب الاحادیث فی الفقه فلم یکن عندهم من الراى ان یجتمع على تقلید رجل من مضی مع ما یرون من الاحادیث و الآثار المناقضة لكل مذهب من تلك المذاهب اذ لا یتبعون احادیث النبی صلی الله علیه وسلم و آثار الصحابة و التابعین و المجتهدین و ائمة الاحکام و اهل فقههم اذین عبارات کما یصح المسفر و البدر النجلی و من یستحکم کلامه یؤدیان فتویٰ براء و اکبر و غیره روایت حدیث نبوی بود و طواف بلدان در زمان خود نمودند و جمیع کتب و تنبیخ اسعان و تفحصان غریب حدیث و نوادر اثر پر داخند که باهتمام اینها مجتمع شد از احادیث و آثار آنچه مجتمع نشد برای کسی قبل ایشان بیسر شد برای ایشان آنچه بیسر شد برای کسی قبل ایشان رسید با ایشان شیئی که از طرق احادیث تا آنکه برای بسیاری از احادیث نزد ایشان صد طریق موجود گردید پس ما فوق آن را کشف کرد و بعضی طرق چیزهایی که مستمر بود و بعضی آنرا بشناختند اینها محل هر حدیث را از غرابت و تمایز و ممکن شد برای ایشان نظر در متابعات و شواهد ظاهر بر ایشان احادیث صحیح و کثیر و که ظاهر نشد برای اهل فتویٰ مجمع شد نزد این حضرات

ما وجد في نسخة واحدة من قوله اصل الا فلا اصل له وكان رؤس هؤلاء عبید بن جراح و یحیی القطان و یزید بن هارون و عبد الرزاق و ابوبکر بن شعبة و مسدد و هناد و احمد بن حنبل و اسحاق بن یحیی و الفضل بن دینار و علی المدینی و اقوامهم هذه الطبقة هي الطراز الاول من طبقات الحديث فوجع المحققون منهم بحکمهم فی الروایة و معرفة مراتب الاحادیث فی الفقه فلم یکن عندهم من الراى ان یجتمع على تقلید رجل من مضی مع ما یرون من الاحادیث و الآثار المناقضة لكل مذهب من تلك المذاهب اذ لا یتبعون احادیث النبی صلی الله علیه وسلم و آثار الصحابة و التابعین و المجتهدین و ائمة الاحکام و اهل فقههم اذین عبارات کما یصح المسفر و البدر النجلی و من یستحکم کلامه یؤدیان فتویٰ براء و اکبر و غیره

روایت عبد الرزاق از عظام اهل و لیست منهم

در کتاب عبد الرزاق

الحال

در کتاب عبد الرزاق

در کتاب عبد الرزاق

در کتاب عبد الرزاق

اثار خفای هر بلد از صحابه و تابعین و قبل ایشان آدمی قادر نمی شد مگر جمیع حدیث
بلد خود و اصحاب آن نیز قبل این حضرات اعتماد می کردند در معرفت اسما و احوال
و مراتب عدالت شان بر آنچه می رسید بسوی ایشان از مشاهد و تتبع قرآن
و حضرات این طبقه اسما درین فن بهم گردید و اثرش مستقل گردانیدند و بدین
و ببحث مناظره کردند در حکم بصحت و غیر آن پیش کشیدند و ایشان باین دین
و مناظره آنچه مخفی بود از حال اتصال و انقطاع و عبد الرزاق از رؤس
این عظام و اعلای این کبرست و این طبقه که عبد الرزاق از رؤس است طراز
اول از طبقات محدثین است فیما للجب کف یمکن ان یکون من هو موضوع
بمذا المذح والثناء الجمل و معدود من رؤس الطراز الاول از روی
حدیثی فی فضل نفس الرسول صلی الله علیه وآله وسلم و عظم مجل
غیر معتد لیس علیه موعول هل هذا الا جور و حیف غیر معلل
و از همه لطیف تر و نفیض تر سخنی دیگر خاتمه کلام است در مدح عبد الرزاق بن همام بن
ربیع احلام و اصحاب افهام این عبد استهام می ساند و آن اینست که حضرات
سنیه بطرق متعدده تصدیق رب منعم ابن همام را در روایت حدیث حضرت
خیر الانام صلی الله علیه و آله الکرام نخطاب شیخ الاسلام و مقتدای اسلام خود
یحیی بن اکتوم رفیع المقام نقل می نمایند جلال الدین سیوطی در تشریح الصدور
بشرح حال الموتی و القبور گفته اخراج الخطیب فی تاریخ بغداد عن محمد بن
سالم الخواص الصحاح قال ایت یحیی بن اکتوم القاضی فی النور فقلت
ما فعل الله بک قال وقفنی بین یدایه و قال لی یا شیخ المسوء

ما یخرج عبد الرزاق

لو لا شیتک لا حرقتک بالنار فاخذ فی ما یاخذ العبدین یدای
مولاه فلمّا افقت قال لی یا شیخ السوء فذلک الثالثه مثل الاولین
فلمّا افقت قلت یارب ما هکذا حدثت عنک فقال الله تعالی
وما حدثت عنی وهو اعلم بذلك قال حدثنی عبد الرزاق یحیی
قال حدثنا معمر بن یاشد عن ابن شهاب الزهري عن انس بن مالک
عن نبیک صلی الله علیه وسلم عن جبرئیل عنک یا عظیم انک قلت
ما شاب لی عبد فی الاسلام شیهة الا استحييت منه ان اعد به
بالنار فقال الله تعالی صدق عبد الرزاق وصدق معمر وصدق
الزهري وصدق انس وصدق نبی وصدق جبرئیل انقلت ذلک
انطلقوا به الی الجنة ونیز سوطی مر لآلی صنوعه گفته اخراج الخطیب فی
تاریخہ عن محمد بن مسلم الخواص الشیخ الصماخ قال رأیت یحیی بن اکثر
القاضی فی المنام فقلت له ما فعل الله بک قال وقف فی یدیه
ثم قال یا شیخ السوء لو لا شیتک لا حرقتک بالنار فقلت یارب
ما هکذا حدثت عنک قال ما حدثت عنی قلت حدثنی عبد الرزاق
بن همام ثنا معمر بن یاشد عن ابن شهاب الزهري عن انس بن مالک
عن نبیک عن جبرئیل عنک یا عظیم انک قلت ما شاب لی
عبد فی الاسلام شیهة الا استحييت منه ان اعد به بالنار
فقال صدق عبد الرزاق وصدق معمر وصدق الزهري وصدق
انس وصدق نبی وصدق جبرئیل انقلت ذلک انطلقوا به

قال صدق عبد الرزاق
عبد الرزاق فذكر ما
منه شيخ الصدوق
ص ۳۴۱
كتاب المبتدأ

قال صدق عبد الرزاق
عبد الرزاق فذكر ما
منه شيخ الصدوق
ص ۳۴۱
كتاب المبتدأ

وجاؤا من زوجة اثبات حديث
تشبيهه بالباطل انكاره

٢٥

روايت عبد الرزاق

عن عبد الرزاق

الى الجنة واخرج زاهر بن طاهر الشامي في الاذهيات عن ابي علي الحسين
بن عبد الله بن سعيد قال كان يحيى بن اكرم في صدق فقامت
فرايته في المنام فقلت ما فعل الله بك قال ^{من التوبة} وكنت في النار
على في دار الدنيا فقلت يا رب انك قلت على حديث حدثني ابو معاوية
الضريعي عن ابي عمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انك قلت ان لا استحيي ان عذاب ذاشيبة
في النار قال قد غفرت لك واخرج ايضا عن احمد بن سهل الزاهد
قال رايت يحيى بن اكرم في المنام فقلت له ما فعل الله بك قال
اقام بين يدي به وقال لي يا شيخ السوء ما ذا جئت به فقلت
حديث حدثت به قال ما هو قلت ثنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهري
عن عروة عن عائشة عن رسولك عن جبرئيل عنك انك قلت
ان لا استحيي من عبيد وامتنع شيان في الاسلام ان عذابهما
بناري فقال لي صدقت صدق عبد الرزاق صدق معمر صدق
الزهري صدق عروة صدقت عائشة وصدق رسول صدق
جبرئيل هذا من حديثي ثم امني ذات اليمين الى الجنة واخرج ايضا
عن محمد بن يحيى الصائغ قال سمعت يحيى بن اكرم يقول رايت في
المنام كاني واقف بين يدي الله تعالى فقال لي الرب يا شيخ السوء
حتى خفت ان ألقى في النار ثم قال تعرف الحديث قلت نعم يا رب
ثنا عبد الرزاق انا معمر عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن

روایت عبد الرزاق
عبد الرزاق

۳۶

وچہ اول از وجہ اثبات حدیث
تشبیہ و ابطال انکار آن

ابی ہریرۃ عن نبیک انک قلت اذا شاب حیۃ عبد اوراس امر فی
الاسلام لا اعد بہ فقال الرب عز وجل صدق نبی صدق
ابو ہریرۃ صدق سعید صدق الزہری صدق معمر صدق عبد الرزاق
صدق اخراج ابن ابی الفراق وجزئہ عن ابی جعفر بن یزید البغدادی
قال کنت فی مجلس یحیی بن اکثر القاضی قال ایت هذه الیلۃ کان
القیامۃ قد قامت فنودی بن یحیی بن اکثر این قاضی المسلمین
لا عن بنک عذابا شدید بالنازف قلت لہ و سیدی حدثنی
عبد الرزاق عن معمر عن الزہری عن سالم عن ابن عمر عن نبیک و عجلیل
عنک انک تستحیی ان تعذب فی اشیۃ شابت لک فی الاسلام فقال
صدق عبد صدق حبیب صدق ابن عمر صدق سالم صدق الزہری
صدق معمر صدق عبد الرزاق انی لا استحیی ان اعد فی اشیۃ شابت
فی الاسلام واللہ اعلم فی انہ بعد تصدیق ایزد خلاق علامہ عبد الرزاق
بخطاب شیخ آفاق یعنی ابن اکثر رضی لفعال حمید الاخلاق چسان حضرات سنیہ
بمزید انماک و اغواق و رسایلہ و مجازفہ و ارسال اطلاق روایت ابن مرثدہ
خالق رزاق را بمقابلہ اہل حق و ارباب احقاق العیاذ باللہ موسوم بکذب وضع
وافتر و اختلاق می سازند مگر اینکہ پناہ بخدا از تصدیق تصدیق اصدق الصادقین
دست بردارند و مثل تجویز دیگر قبائح و فظائع تجویز بلکہ اثبات کذب بہر ہمت
نمازند اما شیخ استاد عبد الرزاق ناقد ابو عروہ معمر بن راشد رئیس مالک و فاضل
نفائس مفاد و محابہ عروہ ثقاتی اعتماد ارباب صحیح و حاوی فضل مصاص و نبیل

مناقب

وعيسى بن يونس عبد الرزاق بن همام وخلائق من الأئمة وغيرهم
قال معمر جلست إلى أبي قتادة وأنا ابن أربع عشر سنة فما سمعت منه
حديثاً إلا كأنه ينقش في صلبه وقال أحمد بن حنبل لا يضم معمر إلى
أحد إلا ومعمر طلب العلم منه وهو أول من حل إلى اليمن قال ابن معين
معمر أثبت في الزهري من ابن عيينة وقال أثبت الناس في الزهري
مالك ومعمر ويونس قال ابن جرير إن معمر اشرب من العلم ما نفع و
قال أحمد بن عبد الله سكن معمر صنعاء اليمن وتزوج بها رجل إليه
سفين سمع منه هناك وسمع هو من سفين لما دخل معمر صنعاء
أمره وأخروجه من عندهم فزوجوه وانفقوا على توثيقه وجلالته
روى له الفارسي مسلم توفي سنة ثلاث وقيل أربع وخمسين مائة
وهو ابن ثمان وخمسين سنة وفيه من تذكروا أخطأوا فكتب معمر بن راشد
الأمام الحجة أبو عمرو الأزدی مولا هم البصري حلاً لا علم عالم
اليمن حدثنا عن الزهري قتادة وعمرو بن دينار وزياد بن علاقة
ويحيى بن أبي كثير ومحمد بن أبي زياد الجمعي وطبقهم حدث عنه
السفيان بن المبارك وعند ابن علية ويزيد بن شريع
وعبد الأعلى وهشام بن يوسف وعبد الرزاق وخلق وقد حدث
عنه من شيوخه أيوب بن اسحق قال أحمد ليس تضم معمر إلى أحد
الأولاد تهفوه وقال يحيى بن معين هو من أثبت الناس في الزهري
وقال عبد الرزاق كتبت عن معمر عشرة آلاف حديث قال عبد الواحد

هذا حديثي
تذكرة أخطأوا بهي

بن زياد قلت لمعمر كيف سمعت من ابن شهاب قال كنت ملوكا لقوم من
 طاحية فبعثوني بدرابعية فقد مات المدينة فرايت دارا فرايت
 شيخا والناس يعرضون عليه العلم فعرضت معهم وعن معمر قال
 طلبت العلم سنة مات الحسن سمعت من قتادة ولى أربع عشرة سنة
 فما سمعته اذ ذاك كانه مكتوب في صدره ولقيت الزهري بالوصافة
 قال سفين بن عيينة قال لى سعيد بن ابى عروبة رينا عن معمر
 فشرناه وعن ابن جريج قال عليكم بمعمر فانه لم يبق في زمانه اعلم منه
 وقال عبد الرزاق بعث معمر بن ائدة الى معمر بن هب فرجه وكثر
 قال ابراهيم بن خالد جماعة مات معمر سنة ثلاث وخمسين ومائة
 زاد ابراهيم في رمضان صليت عليه وقال احمد يحيى مات سنة
 أربع واولا صلح ولم يبلغ سنتين كان اقل من صنف باليمن وفيه
 كاشف گفته معمر بن راشد ابو عروة الانزدي مولا هم عالم اليمن عن
 الزهري وهام وعنه عند وابن المبارك وعبد الرزاق قال معمر طلبت
 العلم سنة مات الحسن الى اربع عشرة سنة وقال احمد لا تضم معمر الى احدا
 الا وجدته يتقدمه كان من اطلب اهل زمانه للعلم قال عبد الرزاق
 سمعت منه عشرة آلاف حديث توفي في رمضان سنة ثلث وخمسين
 ومائة باليمن والى الدين محمد بن عبد الله الخطيب رر جان مشكوة گفته معمر بن
 هو معمر بن راشد يكنى ابا عروة الانزدي مولا هم عالم اليمن روى عن
 الزهري وهام رضى الله عنهما وعن الثوري ابن عيينة وغيرها قال

[illegible]

22

اسماء والرجال للشيخ عبد الجبار

شمس الدين بن محمد
الحافظ المكي

بسم الله الرحمن الرحيم

مصباح و شرح
الطائغوت

مدرسه علمیه

الحبيب بن عبد الله

عبد اللہ محمد علی شاہ

حرف الهم

المجموع ١٢٥

[illegible]

وجه اول از وجود اثبات حد
شبهه و ابطال انکار آن

۴۱

روایت عبد الرزاق

۱۵۳
من المسموكة كذا عبد الرزاق
صحيح في نسخة رواية كذا

۱۵۴
من المسموكة كذا عبد الرزاق
صحيح في نسخة رواية كذا

عبد الرزاق سمعت منه عشرة آلاف حديث مات سنة ثلاث و
خمس مائة وله ثمانون خمسون سنة رحمه الله عبد الرحمن بن عوف بن
مشكوة كفته معمر بفتح ميم و سكون عين هجمة بينهما ذكر المؤلف معمر
مطلقا من غير نسبة الى بيه في باب الاحتكار وذكر في باب الربا
معمر بن عبد الله وكلاهما رواية مسلم ولا يدرى المراد بالمدكو
مطلقا هو معمر بن عبد الله او غيره ومعمر كثير ذكر في جامع الاصول
منهم في احتياجه معمر بن عبد الله القشيري العداوي يقال له معمر بن
ابي يعمر اسلم قديما وهاجر الى الحبشة وتاخرت هجرته الى المدينة
ثم هاجر اليها وسكنها وعاش عمو طويلا وهو معد في اهل المدينة
وحديثه في مروي عنه ابن المسيب بن بشر بن سعد بضم الموحدة
وسكون المهمله وفي التابعين معمر بن اشد وهو ابو عروة من ابي عمرو
البصري سكن اليمن وسمع الزهري قتادة وروى عنه الثوري ابن
عبيدة وعبد الرزاق وابن المبارك كذا في جامع الاصول وفي الكاشف
معمر بن اشد ابو عروة الا زدي مولا هم عالم اليمن من الزهري وهما
وعنه عند ابن المبارك وعبد الرزاق قال معمر طلبت العلم سنة
الحج اربع عشرة سنة وقال حمدا لا تفهم معمر الى احدا لا وجدته
يتقدمه كان من اطلب اهل زمانه للعلم وقال عبد الرزاق سمعت
منه عشرة آلاف حديث توفي في رمضان سنة ثلاث وخمسين
ومائة ثمان مائة كذا معمر بن عوف بن مشكوة رواية كذا صاحب فضائل

وجاء اول ان وجوه اثبات حديث
تشبيهه وابطال انكاره

٢٢

روایت عبد الرزاق

روایت عبد الرزاق
عن ابی جابر

١٤٥
ص ٣٣
النفقات ابن جابر

٢
ص ٣٣
عن ابی جابر

ص ٣٣
عن ابی جابر

زاهره وماومي مناقب باهره وازائمة تابعين وفضلهم مفسرين المستثبت ابو حاتم
محمد بن حبان البستي وكتاب الثقات گفته محمد بن مسلم بن عبيد الله بن
عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة بن كلاب الزهري
القرشي كنيته ابو بكر راي عشرة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه
وسلم وكان من حفظ اهل زمانه واحسنهم سياقا لمتون الاخبار
وكان فقيها فاضلا روي عنه الناس مات ليلة الثلاثاء سبع عشرة
خلت من شهر رمضان سنة اربع وعشرين مائة وقبرة من ناحية الشام
ببدياء شعب مشهور يزار على قارعة الطريق او على ان يدفن على
قارعة الطريق حتى يمر به ما يفيد عولاه واخوه عبد الله بن مسلم كان ابنه
كنيته ابو محمد سمع ابن عمرو وانا ومات قبل الزهري بايام رحمها الله و
عبد الكريم بن محمد السمعاني وراى شهاب گفته الزهري بضم الزاي وسكون الهاء
وكسر الراء هذه النسبة الى زهرة بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي
من قريش المشهور بها ابو بكر محمد بن مسلم بن عبيد الله بن شهاب بن زهرة
القرشي المعروف بالزهري من تابع المدينة راي عشرة من اصحاب
النبي صلى الله عليه وسلم كان من حفظ اهل زمانه واحسنهم سياقا
لمتون الاخبار وكان فقيها فاضلا روي عنه الناس مات ليلة الثلاثاء
سبع عشرة خلت من شهر رمضان سنة اربع وعشرين ومائة في
ناحية الشام وقبرة ببدياء شعب مشهور يزار وذهبي در كاشف گفته
محمد بن مسلم بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب الزهري ابو بكر

در این کتاب که از روی
روایت حدیث قدسیه

احدا اعلام عن ابی عمرو سهل و ابن المسیب حدیثه عن ابی هريرة
في الترمذي وعن يافع بن خديج في النسائي عنه يونس ومعمرو ملك
قال بن المديني له نحو الف حديث وقال ابو داود اسند اكثر من الف
وحديثه الفانج مائة حديث نصفها مسندة توفي في ١٢٤ في رمضان
و در حاشیه کاشف که ماخوذ است از تهذيب الكمال مرقوم است بر نسخه کاشف
خط پسر فیهی و شیخ عبدالحق ازین حاشیه در رجال مشکوة نقلها می آرد مسطور
قال حبيب بن خلد ما رايت احدا اعلم من الزهري فقیل له ولا الحسن
فقال ما رايت احدا اعلم من الزهري قال ابو بكر الذهبي قد جالست
الحسن بن سيرين فما رايت اعلم من الزهري وقال معمر ما رايت
مثل حماد بن ابی سليمان في الفقه الذي هو فيه ولا رايت مثل الزهري
في الفقه الا هو فيه وقال ابو بكر بن منبويه راي عشرة من اصحاب النبي
صلى الله عليه وسلم كان من حفظ اهل زمانه واحسنهم سياقا المتون
الا حاديث وكان فقيها فاضلا وقال ابن سعد كان الزهري ثقة
كثير الحديث والعلم والرواية فقيها جامعاً و يافعي در مرآة الجنان گفته
وفيها اثنى سنة اربع وعشرين مائة توفي في رمضان لامام ابو بكر
محمد بن مسلم بن عبد الله بن شهاب الزهري احدا الفقهاء والمحدثين
والاعلام التابعين حفظ علم الفقهاء السبعة و روى عن عشرة
من الصحابة رضي الله عنهم و سماع سهل بن سعد انس بن مالك
و خلائي و روى عنه جماعة من الائمة مني حماد بن انس و

در کتاب تهذيب الكمال
ابن ابي عمير
في الكاشف ابو ابي عمير
عن ابی سعيد و غيره و قد
يحيى بن كثير و غيره
حاشية على
عن ابی عمير
في الصلوة طاب الله
الافرد حاشية قول خود و
حاشية گفته كتب حاشية
الكاشف حاشية كثيرة مفيدة
ولم يتبع عندنا انه من ائمة
كتاب فخرنا بهذه العبارة و
اعلم و عبد الله بن كريمة

این عبارت در
نسخه مصنف در
مقدمه نوشته قبل
از آنکه در آن
مفصل از آن
و از آنکه مصنف متول
والد با صلابه
شده و کتب و قضا
که از آن ابی عمیر
بواسطه الکاشف و
انسان از تهذيب الكمال

وهو أول زوجه اثبات حديث
تشميه وابطال اشكار أن

٢٢

رواية عبد الرزاق

سفين الثوري سفين بن عينة قال بن المدايني له فوالله حديث
وكان قد حفظ علم الفقهاء السبعة وقال عمر بن عبد العزيز لم يبق
اعلم بسنة ماضية من الزهر كذا قال مكحول قال الليث قال ابن
شهاب ما استودعت قلبي علما فنسيتة وقال غيره من اهل العلم كان
معظما وافر الحزمة عند هشام بن عبد الملك اعطاه مرة سبعة آلاف
دينار قال عمرو بن دينار ما رايت الدينار درهم عند احدا هون منه عند الزهر
كانما عنده بمنزلة البعور وروى الدين محمد بن عبد الله الخطيب رجال مشكوة
كفته الزهرى منسوب الى زهرة بن كلاب بن مرة اشتهر بالنسب اليهم هو
ابو بكر محمد بن عبد الله بن شهاب احد الفقهاء والمحدثين والعلماء
الاعلام من التابعين بالمدينة المشار اليه في فنون علوم الشريعة
سمع نفا من الصحابة روى عنه خلق كثير من مرقاة ومالك بن انس
قال عمر بن عبد العزيز لا اعلم احدا اعلم بسنة ماضية منه قيل لمكحول
من علم من رايت قال بن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب قيل ثم من
قال بن شهاب مات في شهر رمضان سنة اربع وعشرين مائة وابن
حجر عسقلاني في تقريب كفته محمد بن مسلم بن عبد الله بن عبد الله بن
شهاب بن عبد الله بن الحارث بن هرة بن كلاب القرشي الزهرى كنيته
ابو بكر الفقيه الحافظ متفق على جلالة واثقانه وهو من رؤوس
الطبقة الرابعة مات سنة خمس وعشرين قيل قبل ذلك بسنة او
وبلال الدين السيوطي راسعاف المبطا برجال الموطا كفته محمد بن مسلم

هذا حديث
في تاريخ
الشيخ
الترمذي

هذا حديث
في تاريخ
الشيخ
الترمذي

هذا حديث
في تاريخ
الشيخ
الترمذي

هذا حديث
في تاريخ
الشيخ
الترمذي

وجه اول الزوج ابان حديثه
تشبيهه وابطال انكاره

روایت عبد الرزاق

مدح الزهري في الرواية
حديثه تشبيهه وابطال انكاره

بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب الزهري ابو بكر المديني احل الاعلام
نزل الشام وروى عن سهل بن سعد ابن عمرو وجابر وانس وغيرهم من الصحابة
وخلق ممن بعدهم عنه ابو حنيفة ومالك وعطاء بن ابي باح وعمر بن
عبد العزيز وهما من شيوخه وعمر بن دينار وابن عيينة والاوزاعي و
الليث بن جبرج وخلق كثير قال ابو بكر بن منجويه روى عشرة من اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان يحفظ اصحابه ما نه واحسنهم ملتون
الاخبار وكان فقيها فاضلا وقال الليث ما رايت عالما قط اجمع
من ابن شهاب واكثر علما منه قال كان ابن شهاب يقول ما استودعت
قلبي شيئا قط فنسيته مات سنة اربع وعشرين ومائة وعجبت
ور رجال مشكوة گفته الزهري ابن شهاب هو ابو بكر محمد بن مسلم بن عبید الله
بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن مرة الزهري منسوب الى زهرة
بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي واشتهر بهذه النسبة المديني
الامام المعروف واحدا للفقهاء والمحدثين والعلماء الاعلام من التابعين
بالمدينة المشار اليه في فنون علم الشريعة روى عن ابن عمر بن
سهل وابن ابي ابيس وروى له الجماعة وحديثه عن
ابن هزيمة في الترمذي عن رافع بن خديج في النساء في ذلك وروى
وروى عنه يونس وعقيل ومعمرو الزبيدي وشعيب ومالك وابن
عيينة ويحيى بن سعيد قتادة وعمر بن دينار وخلق اخرين
قال ابن المديني له خبر الف حديث وقال اسندنا اكثر من الف قال

الاصحاب

مدح الزهري في الرواية
حديثه تشبيهه وابطال انكاره

عبد الرزاق
عن
عبد الله بن
عمر بن
الزهری
عن
عبد الله بن
عمر بن
الزهری
عن
عبد الله بن
عمر بن
الزهری

عمر بن عبد العزيز لا اعلم احدا اعلم بسنة ماضية من الزهری قيل
لكول من اعلم من رأيت قال بن شهاب قيل له ثم من قال بن شهاب
قيل له ثم من قال بن شهاب روى ان عمرو بن دينار قال سمى شئ
عند الزهری انما لقيت ابن عمرو ولم يلقه ولقيت ابن عباس ولم يلقه
فقدم الزهری مكة قال احموني اليه وقد اُتعت فحل اليه فقالوا
كيف رأيت فقال والله ما رأيت مثل هذا القرشي قط قال هيب
بن خالد ما رأيت احدا اعلم من الزهری فقبل له ولا الحسب قال
قد جالست الحسن بن سيرين فما رأيت اعلم من الزهری وكان
من احفظ اهل زمانه واحسن حرسيا قالمتون الاحاديث وكان
فقيها فاضلا جامعا كثر الحديث والعلم والرواية الى ان قال ثم
في شهر رمضان سنة اربع وعشرين في مائة وهو ابن اثنتين وسبعين
سنة رحمه الله واما سعيد بن المسيب پس ايام سعيد حذب جليل محكم
وعزيق مرجب كمال عظمت وجلالت ونهايت فضل ونباله مصداق
عيان اية بيان ابو حاتم محمد بن حبان البستي وكتاب الثقات گفته سعيد بن
المسيب بن حزن بن ابي هيب بن عمرو بن عائشة بن عبد الله بن
عمر بن مخزوم بن نفطة الخزرجي القرشي كنيته ابو محمد ولد سنتين
مضت من خلافة عمر و ام سعيد بن المسيب بنت عثمان بن حكيم
بن امية بن جارثة بن الاوقص بن مرة بن هلال بن فالح بن
ذكوان السلمي وكان من سادات التابعين فقهيا ودينا وورعا

والبسين
عن
عبد الله بن
عمر بن
الزهری
عن
عبد الله بن
عمر بن
الزهری
عن
عبد الله بن
عمر بن
الزهری

ما یخرج سعید بن زید عن
عبد بن زید عن
عبد بن زید عن

المخزومی جل التابعین له لسنین مضت من خلافة عمر وسمع من عثمان
وهو یخطب وسمع من عثمان و زید بن ثابت وعائشة وسعد بن ابی هريرة
وخلق و كان واسع العلم وافر الحزمة متین الدیانة قوالا بالحق فقیه
النفس و فی اسامة بن زید عن نافع عن ابن عمر قال سعید بن المسیب
احدا لمفتین قال احد بن حنبل و غیره مراسلات سعید صحاح قال قتادة
ما رأیت احدا اعلم من سعید بن المسیب و کذا قال الزهري و مکحول و غیر
واحد قال علی بن المدينی لا اعلم فی التابعین اوسع علما من سعید هو
عندنا اجل التابعین قال یحیی و غیره کان لا یقبل جوائز السلطان و
قد اربعائة دينار یجوز بالزیت و غیره قال سعد بن ابراهیم سمعت سعید
بن المسیب یقول ما احدا اعلم بقضاء قضاء رسول الله صلی الله علیه و سلم
ولا ابو بکر و عمر منه قال الواقدي حدثنی هشام بن سعد سمعت الزهري
و ستل عن اخذ سعید بن المسیب علیه قال عن زید بن ثابت و سعد بن
ابن قاص و ابن عباس و ابن عمر و قد سمع من عثمان و علی و صحیب و جلال و ابی
المسند عن ابی هريرة کان زوج بنته و کان یقال لیس احدا اعلم بقضاء
عمر و عثمان منه و فی معمر عن الزهري کان سعید اعلم الناس بقضاء عمر
و عثمان عن قتادة قال کان احسن اذا شکل علیه شیء کتبه لیس سعید
بن المسیب یسأل حاد بن زید عن زید بن حازم ان ابی المسیب کان
یسره المهور و قال عبد الرحمن بن حرملة سمعت سعید یقول تحت
اربع یوم حجاة یوسف بن یعقوب المازنی عن المطالب بن السائب

قال احمد بن حنبل و غیره
صحاح قوله الزهري و غیره

در این حدیث بن سعید بن رافع
در حدیث بن سعید بن رافع
در حدیث بن سعید بن رافع

قال كنت جالسا مع سعيد بن المسيب في السوق فمر بريد بن رافع
فقال له سعيد من سئل بني رافع انت قال نعم قال كيف تركت بني رافع
قال بخير قال تركهم جميعون الناس ويشبعون الكلاب فإرادته بالرسول
فقلت اليه فلم أر أن رجته حتى انطلق فقلت لسعيد يغفر الله لك
تتبطبدا مك فقال اسكت يا احمق فوالله لا يسألني الله ما اخذت
بحقوقه عن مكحول من جهة ضعيف انه قال لما بلغه موت ابن
المسيب استوى الناس قال مالك بلغني ان سعيد بن المسيب قال اني
كنت لا سيرا الا يام والليالي في طلب الحديث الواحد قال مصعب
عبد الله حدثني مصعب بن عثمان ان الدنيا شديدة لسعيد بن المسيب
حين اراد مسلم بن عقبة قتله عمرو بن عثمان مروان بن الحكم شهيد انه
مجنون فحلى سبيله قال ابو يوسف القوي دخل المسجد فاذا سعيد بن
جالس حدثت ما شأنه قال اتقوا ان يجالس احدكم فداخرت
سيرة سعيد في مؤلفه فلا خلفوا في وفاته على احوال او اها سنة اربع
وتسعين ارجحها الهيثم بن عدي سعيد بن عفيرة وابن عمرو وغيرهم قال
قتادة سنة تسع وثمانين قال يحيى القطان سنة احدى وتسعين قال
ضمرة سنة احدى او اثنتين وتسعين قال علي بن المديني ابن معين
والمدني سنة خمس مائة قال الحاكم اكثر ائمة الحديث على هذا
ونيز بهي ركاشف گفته سعيد بن المسيب بن حزن الامام ابو محمد
الخرومي احدا اعلام وسيد التابعين عن عمرو و عثمان سعيد عنه

تفقه
في الحديث
في الحديث
في الحديث

ما وجد في
ما وجد في
ما وجد في

الزهری قتادة ويحيى بن سعيد ثقة حجة فقيه رفيع الذكر اس
في العلم والعمل عاش تسعا وسبعين سنة مات سنة اربع وتسعين
وولى الدين محمد بن عبد الله الخطيب جال شكوة گفته سعيد بن المسيب
يكنى ابا محمد القرشي المخزومي المكنى ولد لسنتين مضتا من خلافة عمر
بن الخطاب رضي الله عنه كان سيلا تابعا من الطراز الاول جمع بين
الفقه والحديث والزهد والعبادة والورع وهو المشار اليه المنصوص
عليه كان علم حدیث ابی هريرة وبقضايا عمر لقي جماعة كثيرة من
الصحابة رضي الله عنهم وروى عنهم وعنه الزهری كثير من التابعين
وغيرهم قال مكحول طفت الارض كلها في طلب العلم فما لقيت اعلم
ابن المسيب قال ابن المسيب حججت اربعين حجة ما تسعة ثلث وتسعين حمدا لله
تعالى ابن حجر عسقلاني در تهذيب التهذيب گفته سعيد بن المسيب بن حزن
بن ابي هب بن عمر بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشي المخزومي
عن ابي بكر مرسله عن عمرو عثمان بن عفان وسعد بن ابى وقاص
وابن عباس وابن عمر وابن عباس ابيه المسيب ومعه ابن
عبد الله بن فضالة وابي ذر وابي الدرداء وحسان بن ثابت حكيم
بن حزام وزيد بن ثابت وعبد الله بن زيد المازني وعتاب بن اسيد
وعثمان بن ابي العاص ابي ثعلبة الخشني ابي قتادة وابي موسى
وابن سعيد ابی هريرة وكان زوج ابنته وعائشة واسماء بنت عيسى
وخولة بنت حكيم وفاطمة بنت قيس وامر سليم وامر شريك

محمد بن سعيد بن المسيب
ابن عبد الله الخطيب
جال شكوة ولى الدين
الخطيب

ابن المسيب بن حزن
ابن ابي هب بن عمر بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشي المخزومي
ابن حجر عسقلاني

من السید بن الکریم کازو
نهری حدیث تشبیه و ابطال

وخلق وعنه ابنه محمد سالم بن عبد الله بن عمرو الزهري وقادة
وشريك بن ابی غیر و ابو الزناد و سمع سعد بن ابراهيم وعمرو بن مرة
ويحيى بن سعيد الانصاري داود بن ابی هند طارق بن عبد الرحمن
وعبد الحميد بن جبير بن شيبه وعبد الخالق بن سلمة وعبد الحميد
بن سهيل وعمرو بن مسلم بن عمارة بن اكيمة وابو جعفر الباقري وابن
المنكدر و هاشم بن هاشم بن عتبة ويونس بن يوسف و جماعة
قال نافع عن ابن عمر هو والله احدا المفتين عن عمرو بن ميمون بن
مهران عن ابيه قال قدمت المدينة فسالته عن علم اهل المدينة
فدافعت الى سعيد بن المسيب وقال ابن شهاب قال لي عبد الله
بن ثعلبة بن ابی صعبيان كنت تريد هذا يعني لفقه فعليك بهذا
الشيخ سعيد بن المسيب وقال قتادة ما رايت احدا قط اعلم بالحلل
والاحرام منه وقال محمد بن اسحق عن مكحول طفت الارض كلها في
طلب العلم فما لقيت اعلم منه قال سليمان بن موسى كان افقه الناس
وقال البخاري قال لي علي عن ابی داود عن شعبة عن اياس بن معاوية
قال لي سعيد بن المسيب ممن انت قلت من مزينة قال لي لا ذكروا
نعم عمر بن الخطاب النعمان بن مقرن على المنبر قال قال لنا سليمان بن
حروب ثنا سلام بن مسكين عن عمران بن عبد الله الخزازي عن ابن المسيب
قال انا اصلحت بين علي و عثمان قال قال لنا سليمان بن حماد بن زيد
عن غيلان بن جريز عن سعيد مثله قال للذوري عن ابن معين

ابن ابي عمير
بطلت بن
ثعلبة بن

عبدیث بن سعید بن ابی سہیل

هم ساقون يقولون انه اصلح بين علي وعثمان هذا باطل قال ايضا قد
 رأيت عمر وكنت صغيرا قلت يقول لانت لستين مضتا من خلافة
 عمر فقال يحيى بن ثمان سنين يحفظ شيئا قال سمعته يقول رسالت ابن
 المسيب احب الي من رسالت الحسن ورسالت ابراهيم صحيحة لا حديث
 الضحك في الصلوة وحديث تاجر الحرير قال بوطالب قلت لاحد
 سعيد بن المسيب فقال من مثل سعيد ثقة من اهل الخير فقلت له
 سعيد عن عمر حجة قال هو عندنا حجة قد اى عمر وسمع منه واذا
 لم يقبل سعيد عن عمر فمن يقبل قال الميموني واحمد بن حنبل رسالت
 سعيد صحاح لا يرى اصح من رسالته وقال عثمان الحارثي عن احمد
 افضل التابعين سعيد بن المسيب قال ابن المديني اعلم في التابعين
 اوسع علما من سعيد بن المسيب قال اذا قال سعيد مضت السنة
 فحسبك قال هو عندنا اجل التابعين قال الربيع عن الشافعي ارسال
 ابن المسيب عندنا حسن قال الليث عن يحيى بن سعيد كان ابن المسيب
 يسمى راوية عمر كان احفظ الناس احكامه واقضيته وقال ابراهيم بن
 سعد عن ابيه عن سعيد ما بقى احدا علم بكل قضاء قضاء رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وكل قضاء قضاء ابو بكر وكل قضاء قضاء عمر من
 قال ابراهيم عن ابيه واحسبه قال وعقمن قال مالك يبلغني عن عبد الله
 بن عمر كان يرسل الى ابن المسيب يسأله عن بعض شأن عمر وامره وقال
 مالك لم يدرك عمر ولكن لما كبر كتب على المسألة عن شأنه وامره وقال

در این حدیث
سید بن یزید از
حدیث تشبیه روایت کرده

قتادة كان الحسن اذا شك عليه شيء كتب الى سعيد بن المسيب وقال العجلى
كان جلاطيل كافيها وكان لا يأخذ لعلها وكانت له بضاعة يتجربها
في الزيت قال بوزن عة مدني قرشي ثقة امام وقال ابو حاتم ليس في
التابعين ابنل منه هو اثبتهم في ابي هريرة قال الواقدي مات سنة ٩٣ في خلافة
الوليد هو ابن خمس سبعين سنة قال ابو نعيم مات سنة ٩٣ قلت على تقدير ما
ذكر واعنه ان مولد لسنتين مضتا من خلافة عمر الاسناد اليه صحيح يكون
مبلغ عمره ثمانين سنة الا سنة كما قال الواقدي ومما يؤيد ما ذكره ابن
ابن شيبه عنه انه قال بلغت ثمانين سنة وان اخوف ما على النساء
وحكى ابو بكر بن ابي خيثمة عن ابن معين انه مات سنة ٩٣ قال الشيخ
شاعة بن الحسن ثنا احمد بن حنبل ثنا سفيان عن يحيى بن شاذان سمعت
سعيد بن المسيب يقول لك لسنتين مضتا من خلافة عمر قال سمعت
ابن قيس بن ابي ربيعة سمع لسعيد سمع من عمر قال لا اراه على المنبر يعني
التيحان بن مفرج وروى ابن مندة في الوصية من طريق يزيد بن ابي مالك
قال كنت عند سعيد بن المسيب فحدثني بحديث فقلت له من جدتك
يا ابا محمد فحدثني فقال يا اخا اهل الشام خذ لا تسأل فاننا لا نأخذ الا
عن الثقات قال سمعت ابا يقول سعيد عن عمر بن الخطاب في
المسند على سبيل المجاز وقال يحيى بن سعيد عن مالك لم يسمع سعيد
من يزيد بن ثابت قال المدايني لم يسمع من عمرو بن العاص قال عبد
تكملة وافى سمع سعيد من صفوان بن العطل قال البيهقي لم يسمع من

الظاهر

در حدیث مسند ابن مسعود
که در حدیث مسند ابن مسعود
که در حدیث مسند ابن مسعود

در حدیث مسند ابن مسعود
که در حدیث مسند ابن مسعود
که در حدیث مسند ابن مسعود

در حدیث مسند ابن مسعود
که در حدیث مسند ابن مسعود
که در حدیث مسند ابن مسعود

لا أعلم في التابعين أوسع علما منه مات بعد التسعين قد ناهوا الثمانين
وسيوطن راسعاف المطابر جال الموطا گفته سعيد بن المسيّب بن حزن بن أبي
وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم أبو محمد الخزومي المدني سيب
فقهاء التابعين وى عن أبيه وعن عمر واختلف في سماعه منه وعن
عثمان بن علي و أبي موسى في آخرين عنه الزهري يحيى بن سعيد الكوفي
وآخرون قال قتادة ما رأيت أحدا قط أعلم بالحلال والحرام منه و
قال مكحول ما لقيت أعلم منه وقال سليمان بن موسى أنه أفقه
التابعين قال حماد بن أنس أفضل التابعين قال ابن المديني لا أعلم أحدا
في التابعين أوسع علما منه وهو عندى جلال التابعين قال أبو حاتم
ليس في التابعين أنبل منه وقال ابن جبان هو سيد التابعين و
قال الشافعي أحمد بن عمرو واحد من أسلاف ابن المسيّب صحاح ما رويته
ثلاث و قيل أربع وتسعين مولده سنة خمس عشرة و قيل سبع
عشرة و قيل إحدى عشرين و شيخ عبدالحق در رجال مشكوة گفته سعيد
المسيّب بن القشيري الإمام أبو محمد الخزومي المدني من الفقهاء السبعة الذين
كانوا بالمدينة ولد سنة خمس عشرة من الهجرة لستين و قيل أربع
مضت من خلافة عمر بن الخطاب أحدا لا علم له سيدا التابعين جمع
بين الفقه والحديث والزهد والعبادة والورع ثقة حجة فقيه
رفيع الذكر داس في العلم والعمل و يروي عن الإمام زين العابدين
أنه قال سعيد بن المسيّب أعلم الناس ويقال أنه لم يكن في التابعين

در حدیثی که در
کتاب مسند ابی حنیفه
در حدیثی که در
کتاب مسند ابی حنیفه

اکثر منه علما و فی جامع الاصول کان اعلم الناس بحديث ابی هريرة
وبقضا یا عمر لقی جماعة کثیرة من الصحابة و منهم عمر بن الخطاب و عثمان و علی و عطاء
وام سلمة و روى عنه الزهري و قتادة و یحیی بن سعید و کثیر من التابعین
قال مکحول طفت الارض کلها فی طلب العلم فما لقیته اعلم من ابن
المسيب مثل هذا نقل عن ابن اسحق و سئل عن الزهري و مکحول من افقه
قالا سعید بن المسيب و قال یحیی مراسلات سعید بن المسيب احب الي
مراسلات الحسن ابراهيم و قال الشافعی لا اقبل الا مراسیل ابن المسيب
فان تتبعها و وجدتها مسانيدا و قال ابن المديني ما اعلم فی المسانيد
احدا اوسع علما منه و قال ابن المسيب حججت اربعین حجة و فی رواية
خمسا و اربعین حجة و لم یفت منه مدّة خمسین سنة التکبیر الا و لی
والصف الاول و کان یحضر المسجد قبل الاذان مدّة ثلاثین سنة و یروى
انه کان یسمع الاذان من حجة النبی صلی الله علیه و سلم فی قعة الحرة
ایام مات سنة اربع و تسعین من لیلة ابن عبد الملك و عاش
تسعا و سبعین سنة و قيل ثمانین و اما حضرت ابو هريره پس از
صحابه کبار و ائمه عالیقدر الاسلام است احتیاج بتعدیل و توثیق احدی ندارد
چه ضرورت که ترجمه او از کلام مخلوقین نفع شسته آید که بر عزم الاسلامت قرآن باطن است
بحد کل صحابه و اگر ازین هم فروتر ایم با حدیث عامّه و خاصه جناب سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم شرف و فضیلت ابی هريره حسب مزعم سننیه ظاهر است
و مع هذا بنا بر مزید ایضاح بعض عبارات ترجمه او مذکور میشود ابو عمر یوسف

٢١٥
من الامام احمد بن حنبل
في مسنده في كتاب
السير في حياة النبي
صلى الله عليه وسلم

بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمري راسيعاب گفته ابو هريرة الدوسي
صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم دوس هو ابن عدنان بن عبد الله
بن هوان بن كعب بن الحارث بن كعب بن مالك بن نضر بن كلاب بن
الان قال بعد ذلك الاختلاف الكثير في اسمه اسلم ابو هريرة عام خيبر
وشهد هامة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لزمه وواظب عليه
رغبة في العلم راضيا بشعب بطنه وكانت يده مع يد رسول الله
صلى الله عليه وسلم وكان يده معه حثا دارو كان من احفظ اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان ملايخه سائر المهاجرين والنصارى
لاشتغال المهاجرين بالتجارة والانصار بمجواتهم وقد شهد له
رسول الله صلى الله عليه وسلم بان حريص على العلم والحديث
وقال له يا رسول الله اني قد سمعت منك حديثا كثيرا فاني
اخشع ان انسى قال بسط رداءك قال فبسطته فغرف بيده ثم قال
ضممت فماتت شيئا بعد وقال البخاري روى عنه اكثر
من ثمان مائة رجل من بين صاحب تابع وممن روى عنه من الصحابة
ابن عباس ابن عمرو جابر وانس واثلة بن اسقع عائشة استعماله
عمرو بن الخطاب رضي الله عنه علي بن عمر بن ثعلبة عن ابيه ثعلبة عن ابيه
فابن عليه فلم يزل يسكن المدينة وبها كانت قاته حدثنا ابو شاذان
حدثنا ابو محمد الاصيل حدثنا ابو علي الصواف ببغداد حدثنا عبد الله
بن احمد بن حنبل حدثنا ابى حدثنا وكيع عن الاعمش عن ابراهيم صاحب قال

هذا حديث
ابن عبد الله

المرحوم عبد الرزاق
بن احمد بن حنبل
رحمہ اللہ

كان ابو هريرة من احفظ اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يكن
من افضاهم قال خليفة بن خياط توفي سنة سبع وخمسين ومائة
وسبعين كذلك قال ابن خيرانه توفي سنة تسع وخمسين قال غيره
مات بالعقيق وصلى عليه الوليد بن عتبة بن ابي سفيان كان يومئذ
اميرا على المدينة ومروان معزول ابو الحسن علي بن محمد المعروف بابن الاثير
وراس الغابة گفته بدع ابو هريرة الذي سمي صاحب رسول الله صلى الله عليه
وسلم واكثرهم حدايثة عنه هو وسي مرج وس بن عدنان بن عبد الله
بن هيران بن كعب بن الحارث بن كعب بن مالك بن نضر بن كلاب قال
خليفة بن خياط وهشام بن الكلبي اسمه عمير بن عامر بن عبد ذي الشتر
بن طريف بن عتاب بن ابي صعيب بن مذب بن سعد بن ثعلبة بن سليم
بن فهم بن غنم بن جوس قد اختلف في اسمه اختلافا كثيرا لم يختلف في
اسم آخر مثله ولا ما يقاربه ف قيل عبد الله بن عامر وقيل رير بن عشا
ويقال سكين بن جومة وقيل عبد الله بن عبد شمس وقيل عبد شمس قال
يحيى بن معين ابو نعيم وقيل عبد فهم وقيل عبد غنم وقال الحر بن ابي
هريرة اسم ابي عبد عمرو بن عبد غنم وقال عمرو بن ابي الاسود
فيه عبد عمرو بن غنم وبالحجة فكل ما في هذه الاسماء من التعبد فلا
شبهة انما غيبت في الاسلام فلم يكن النبي صلى الله عليه وسلم يترك
اسم احدا عبد شمس او عبد غنم او عبد العزى وغير ذلك ف قيل كان اسمه
في الاسلام عبد الله وقيل عبد الرحمن قال الهيثم بن عدس كان اسمه

۳۱۵
ص ۴۴۲
حفظ الراء
من القسم الثالث
في الكنى

من قال لا اله الا الله
فان الله يهديه لوجه
السيره في الدنيا والآخرة

في الجاهلية عبد شمس في الاسلام عبد الله وقال ابن اسحق قال بعض
اصحابنا عن ابي هريرة كان اسمي في الجاهلية عبد شمس فسماني رسول الله
صلى الله عليه وسلم عبد الرحمن وانما كنت بابي هريرة لاني وجدته
هريرة فحلتها في كني فقيل لي انت ابو هريرة وقيل آة رسول الله صلى الله
عليه وسلم في كني هرة فقال يا ابا هريرة واخبرنا غيره واحد
باسنادهم عن الترمذي قال حدثنا احمد بن اسمعيل المروزي حدثنا
روح بن عباد حدثنا اسامة بن زيد عن عبد الله بن رافع
قال قلت لابي هريرة لم اكنيت بابي هريرة قال ما تفرق مني قلت
بل والله اولاها بابك قال كنت ارمي غنما هله وكانت لي هريرة
صغيرة فكنيت اضعها بالليل في شجرة فاذا كان النحر هبت بها
فلعبت بها فكنوني ابا هريرة وكان من اصحاب الصفوة وقال البخاري
اسمه في الاسلام عبد الله ولو لا الاقتداء بهم لتركنوا هذه الاسماء
فانها كالمعد لا تقيد تعريفا وانما هو مشهور بكنيته اسم ابو هريرة
عام خير وشهد هامة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم رزقه واظب
عليه غيبة في العلم فدعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم واخبرنا
ابراهيم بن غيره عن ابي عيسى اخبرنا ابو موسى اخبرنا عثمان بن عمر اخبرنا
ابن ابي خثعم عن سعيد المقبري عن ابي هريرة قال قلت يا رسول الله
اسمع منك اشياء فلا احفظها قال بسط حياءك فبسطته فحدثت
حديثا كثيرا فانسيت شيئا حدثني به قال حدثنا الترمذي اخبرنا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ابن مزيع اخبرنا هشير اخبرنا يعلى بن عطاء عن الوليد بن عبد الرحمن عن
ابن عمر انه قال كاني هريرة انت كنت الزمان رسول الله صلى الله عليه
وسلم واخفظنا الحديث اخبرنا ابو الفرج بن ابو الرجاء اخبرنا ابو الفتح
اسماعيل بن الفضل بن احمد بن الاخشيد اخبرنا ابو طاهر محمد بن احمد
بن عبد الرحمن اخبرنا ابو حفص الكنانى اخبرنا ابو القاسم البغوي اخبرنا
زهير بن حرب اخبرنا سفيان بن عيينة عن الزهري عن الاعرج قال سمعت
ابا هريرة قال تكلم تقولون ان ابا هريرة يكثر الحديث عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم والله الموعود كنت رجلا مسكينا اخذ رسول الله
صلى الله عليه وسلم على مل بطنة وكان المهاجرون يشغلهم القيام على
اموالهم وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يبسط ثوبه فليكن
شيئا سمعه مني فبسطت ثوبي حتى قصه حديثه ثم ضمته الى قميصي
شيئا سمعته بعدا اخبرنا عمر بن طبرزد و غيره واحد اخبرنا ابو الحسين
اخبرنا بن غيلان اخبرنا ابو بكر حد ثنا جعفر بن محمد بن شاكر الصائغ
اخبرنا عفان اخبرنا حماد بن سلمة اخبرنا ابو سنان عن عثمان بن عيسى
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا عاد الرجل اخاه
او زارة قال الله عز وجل طيب وطاب ممثلك وتبوات من اجرة منزلك
قال البخاري روى عن ابي هريرة اكثر من ثمانمائة رجل من صاحب كتاب
فمن الصحابة ابن عباس بن عمرو وجابر وانشور واثلة بن اسقع واستعمل
عمر على البحرين ثم عزله ثم اراده صلى الله عليه وسلم العمل فامتنع وسكن المدينة بها

الصفحة بلا سواق وكانت لا تصاد في شغلهم

هذا ما في نسخة
المسند من حديث
ابن عمر بن الخطاب
رضي الله عنه

ص
الطبقة الاولى في
مشايير الصحابة

وفاته قال خليفة توفي ابو هريرة سنة سبع وخمسين قال لهيتون عني
توفي سنة ثمان وخمسين هو ابن ثمان سبعين سنة قيل مات بالحقيق
وحمل الى المدينة وصلى عليه الوليد بن عتبة بن ابي سفيان كان اميرا
على المدينة لعنه معاوية بن ابي سفيان اخرج ابو نعير وابو موسى مختارا
واخرجه ابو عمر مطولا واحمد بن محمد النخعي رتذكرة الحافظ كفته ابو هريرة رضي
الله عنه الحافظ الفقيه صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الرحمن
بن صخر على الاشهر كان اسمه في الجاهلية عبدا شمس قال كنان ابي
هريرة لان كنت ارمي غضا فوجدت اولاد هرة وحشية فلما ابصر هرة
وسمع اصواتهم اخبرته فقال انت ابو هريرة وكان اسمي عبدا شمس قدام
ابو هريرة مهاجرا لثمان فتح خير حفظ عن النبي صلى الله عليه وسلم الكثير
وعن ابي بكر وعمر وابي بن كعب وعنه الاثر ابو مسلم سعيد بن المسيب
وبشير بن خنيك وحفص بن هاشم حميد بن عبد الرحمن الزهري وحيد
عبد الرحمن الجعفي ابو صالح السمان جلاس بن عمرو وسالم ابو الغيث
وسعيد المقبري ابو ابو سعيد سعد بن رجانة وسلمان الاغر وابو حازم
سلمان الاشجعي وابو يوسف جبير وسليمان بن يسار وشحر بن حوشب
صالح مولد التومة وضمهم بن جوس وطاوس الشعبي وابو ادريس
الحولان وابو عثمان النهدي عبد الرحمن الاعرج وعراك بن مالك وعكرمة
وعروة وعطاء وجاهد ابن سيرين ومحمد بن ياد الجعفي ومحمد بن سنان
بن ركان وغيرهم ونافع مولد ابن عمرو وهام بن منبه وخلق كثير

باب فیما یشبه
بما یشبه
بما یشبه
بما یشبه

وكان من اوعية العلم من كبار ائمة الفتوى مع الجلالة والعبادة والنواح
قال البخاري وى عنه ثمانمائة نفس اكثر وقيل كان آدم بعيدا بين
المنكبين افرق الشينين له صغيرتان يخضب بالجمرة وكان من اصحاب
الصقة فقيرا ذاق جوعا وفاقة ثم بعد النبي صلى الله عليه وسلم صلح
حالة كثر ماله كان كثيرا تعبدا الذكروا مرة للمدينة وناب ايضا
عن مروان في مرثاها وكان يمر في السوق يحمل الحزمة وهو يقول وسعوا الطريق
للاميركان فيه دعا به رضى الله عنه قال ابو القسم بن النحاس سمعت
ابا بكر بن ابرح او يقول ايت في النوم وانا بسجستان اصف حديث ابي هريرة
ابا هريرة كثر اللحية اسم عليه ثياب غلاظ فقلت له ان احبك فقال انا
اول صاحب حديث كان في الدنيا اسمعيل بن ابي خالد عن قيس عن ابي
هريرة قال لما قدمت على النبي صلى الله عليه وسلم قلت في الطريق يا ليلة
من طولنا وعنائنا على انما جارة الكفر نجحت قال ابق لي غلام فلما
قدمت وبايعته اطلع الغلام فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا غلامك
يا ابا هريرة فقلت هو حر لوجه الله فاعتقته ايوب عن محمد بن ابا هريرة
كان يقول لبنته لا تلبسي الذهب فاني اخشى عليك الذهب سلمة بن
حبان عن ابيه عن ابي هريرة قال نشأت يتيما وهاجرت مسكينا وكنيت
اجيرا لابنة غزوان بطعام بطن وعقبة رجل واحد هم اذ ركبوا واخطب
اذ انزلوا فاحمد الله الذي جعل للدين قواما و ابا هريرة اماما الزهري
عن سالم سمع ابا هريرة قال سالت قوم محرمون عن محلين اهلهم صيدا

هذا الحديث
مروي في
السنن
والاصحاح
والمشترک
والاستيعاب
والمعجم
والنزهة
والدرر
والجواهر
والدرر
والجواهر

فامرهم باكله ثم لقيت عمر فاخبرته فقال لو اقلته لم يغير هذا الا و
ابوبكر الخنفه ناعبد الله بن ابي يحيى سمعت سعيد بن جندب يحدث
عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تسالني
من هذه الغنائم فقلت اسألك ان تعلمني ما علم الله فخرج
ثمرة على ظمري فبسطها بيني وبينه كان انظر الى القمل تدب على
فخذني حتى اذا استوعبت حذايته قال جمعها فصترها اليك قال
فاصبحت لا اسقط حرفا مما حدثني خالا احدا عن عكرمة قال
قال ابو هريرة اني لا استغفر الله واتوب اليه كل يوم اثنتي عشرة الف
مرة وذلك على قلبه ذنب في ريشه زيد بن الحباب عن عبد الواحد
بن مسعود انا ابو نعيم بن الحارث بن ابي هريرة عن جده انه كان له خيط فيها
الف عقدة لا ينال حتى يسبح به قيس بن ابي حازم عن ابي هريرة قال جئت
يومئذ بعد ما فرغوا من القتال قال ابن سيرين قال ابو هريرة لقد ايتني
اصرع بين القبر والمنبر من الجوع حتى يقولوا اجنونا فيجلس الرجل على صدره
فارفع راسه فيقول ليس لذي نرى فما هو الجوع روى احمد في مسنده
عن ابي كثير الخثعمي عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اللهم حبب عبديك هذا يعني ابا هريرة وامه الى عباد المؤمنين
وحببهم اليها قال ابو نضرة العبدي عن الطفاوي قال نزلت على ابي هريرة
بالمدينة ستة اشهر فلم ارجع من اصحاب رسول الله صلى الله عليه
وسلم اشد تشميرا ولا اقوم على ضيق منه ابن ابي ثوب عن المقبري

روایت عبد الرزاق
عن ابیہ عن ابیہ عن ابیہ
عن ابیہ عن ابیہ عن ابیہ

قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم وعائين فاما احدهما
فبثته في الناس اما الآخر فلو بثته لقطع هذا البلعوم قال الاعمش
عن ابي صالح السمان كان ابو هريرة من احفظ اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وسلم وقال الشافعي ابو هريرة احفظ مني وحي الحديث في دهره وروي
كهمس عن عبد الله بن شقيق قال قال ابو هريرة لا اعرف احدا من اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم احفظ حديثه مني ابوداود الطيالسي
نا عمران القطان عن بكر بن عبد الله عن ابي افع عن ابي هريرة انه لقي
كعبا فجعل يحذره ويسأله فقال كعب ما رايت احدا لم يقرأ التوراة
اعلم ما فيها من ابي هريرة هشيم عن يعلى بن عطاء عن الوليد بن
عبد الرحمن عن ابن عمر انه قال يا ابا هريرة ان كنت الرضا لرسول الله
صلى الله عليه وسلم واعلمنا بحديثه حماد بن زيد عن عباس بن الجري
سمعت ابا عثمان النهدي قال اضعفت ابا هريرة سبعة فكان هو وامرأته
وخادمه يعقبون الليل ثلاثا يصلي هذا ثم يوقظ الآخر فيصل ثم
يوقظ الثالث اخبرنا ابراهيم بن يوسف انا ابن رواحة انا السلفي انا
ابن البصري انا السكوي انا الصفار انا الرمادي انا عبد الرزاق انا معمر
عن محمد بن زياد قال كان معوية يبعث ابا هريرة على المدينة فاذا
عليه بعث مروان عزله فلم يلبث ان بعث ابا هريرة ونزع مروان
فقال لغلام اسود قف على الباب فلا تمنع الا مروان ففعل الغلام ثم جاء
مروان نوبة فدخل وقال حجبتنا قال ان الحق من انك هذا انت تو

ابوهریره سنة ثمان خمسين قاله جماعة وقال آخرون سنة تسع قيل
سنة سبع وخمسين انين بيان ثلثت بنيان في جوفان بعون الله المنان ارباب
انضا و ايقان بوضوح انما سید حدیث تشبیه بی نهایت صحیح زیرا که با سناد می و سستی
که همه جال آن از مبتدای سندا منقطع آن کسانی اند که ارباب صحاح سته از روایا
وافادات شان خوشه چین میباشند و احادیث ایشان را حجت و سند صحیح میدانند
و بران اعتبار میکنند و آنکه رجال و ناقدین با کمال توشیح و تعدیل ایشان نموده
در مدح و ستایش و تحجیل و تعظیم ایشان مبالغه بکار برده اند و بعد این همه اگر سخت
این حدیث و اعتماد و اعتبار آن با ذهان عالیه سنی را نسخ نشود و اقرار و عجز
بآن نیاورند بلکه از نقصب آماج مکاره بجلج دست نکشده طریقه قدیمه خود را
پی سپر کنند و بخرافات و توهمات و افتراءات دست زنند پس جوابش
جز این نیست **تَعَالَوْا نَدْعِ ابْنَاءَنَا وَ ابْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ انْفُسَنَا
وَ انْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْلُغْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الْكَاذِبِينَ** و با بحلة
بعد استقصاف ما ذکره العبد القاصر لا یرتاب منصف و جیه و صحت
حدیث التشبیه و یعلم قطعاً و بقاء ان ابطاله و انکار و ایه السنیه
ایا کذب کریمه و احکم علیه بالوضع اقطع بهت و تقویه و لا یشک
فی سماجة ابطاله و ضیع و لا نبیه **فَلْيَحْذَرُوا لِيَاءَ الْمَخَاطِبِ الْجَلِيلِ** الفخار علی
و سهم ترا ب الفیاف و القفار و حیث ظهروا ب نیس و عماد هم و کفهم
و سناد هم قد جال فی مضمار الکذب الجالب للصغار و الخسار

وانكرو وجود مثل هذا الحديث يصح في كتب السننية بالاعلان والاجتهاد
وهل يحسن بخلد عاقل ريب وفاضل لبين ان هؤلاء الائمة الجمابة
الثقات والاساطين لاساتنة الاشبات الذين يدع عليهم
الرواية والتحديث وهم مقبولون عندهم في القديرو الحديث
يؤكن غاية الركون اليهم ويعتد اقصر الاعتماد عليهم ويستضاء
بانوارهم ويسار على نعم الدين باثارهم ويستند في الاصول الفروع
اخبارهم اذرو واحديثا في فضل علي عليه السلام ينقلب شريعة النقدا
ظهور البطلان يتغير طريقة السبر للسند المتن ويظهر للسيرة القومية
في تعدل يانهم الانعكاس يبدو في الاجتهاد والاشتناء بهديهم اذهم
والتشبث بنورهم واحدا بهم لا تكاش في صير الثقات جفاة
الاثبات علة من الفضل حفاة والمعدلون موصوفين بالقبح
والتمجيز والمقبولون مرميين بالطرح والتقييد فالحمد لله المثلان
الخالق المنعم المفضل على كل مجتهد مفتاق في الاصيل والاشراق
حيث اشرق شمس الصدق غاية الاشراق واثلق نور الصواب ابلغ
اثلاق وتبليج نور اليقين تبليجا ماله محاق وبلغ الحق ابلغ حمادى احقا
وضرب له افسح راق وشدة له اطول نطاق وايزع سرب الخلاف
والشقاق بهذا البيان لك الفخر كل مكثار ومهذو رسلاق والقم
الحجر في كل وانطلاق وامر كل متدرب شاق وقادار بار الصدق
والبحر الى الحق المحجوز وساق واعجب كل ناظر وراق واكفا كاسر بطل

واراق واهرق قلوب منكرين الصادقين ائى احراق وازعج المجتوين
الرادين وقلقهم غاية الاقلاق وازعج المتعصبين المتعسفين
واوبقهم انكرا بقاء وعنى المتشدقين المتصلفين وادهقهم غشاة
الاهاق وازعج تلبسات المتنطعين المسؤولين ومكرهم ابلغ
ازهاق ومراقة النحل والندم وحزارة الوجع والسدم اياهم ذاق
ومن كوارث العزل والمضض ومنهكات الجرح وحشاش المرض
دهمهم مادهم وفاقهم افاق فصاروا مبينين مقوتين سكارى
ما حل احد منهم وما افاق واجروا سبلا اتيا جارف من اجاج عيون
الاماق وسقوا نقيع التنكيل والتقريع وصدايد التغير والتائب
بالكاس الدهاق وجبرعوا من الاسكات والنجه والجبه امر حيدر
ابى غشاق وانجذروا لهم كل جبل فتلوه لتخديع الانعام الفساق
واشترى ما لهم من الشبالة والفخاخ والمضايك الا وهاق وربطوا
باسرهم من جبال الزام والافحام باشدا وثاق وما التاطشي
من شقرهم وبقرهم ومجوتهم وهذا هم بصفر احد من العقلاء
ولا لاق فاته ثبت الحديث الشريف برواية جهم الكبار ومنج
اهل الاثار الحبر الندس الملاذ للبلد عين الحذاق البصير الاسي
الناقد النطاسى المتقدم على الاساطين السباق الذى بدو شق
على شيوخ الاسلام وفاق وشاع وذاع علو مرتبته وسهو منزله
في نازحة البقاع والاصقاع وشاسعة الافاق وما حجرة حاجر

فی العلم و ما عسف عاسف و حیف حائف و جنف جانف و زیف زائف ظهوراً
 فضله عاق فلا یشیع بوجهه عن لا تقیاد لروایتہ و الا تضواء الی
 درایتہ الاکل معان عاق اعنی الشیخ عبد الرزاق المذعن للبراعته
 و تصدیه و نهایه تنقیبیه و بتحریره و اقصره تنقیبیه و تمیزه اصحاب
 الافلاق المدوخی صیت فضله و براعتہ الحجاز و العراق و قد واه
 بسنداً قد حصل علی صحته اجماع و اتفاق و وقع علی وثاقته
 الاصفاق و الاطباق فلا کرئی فی هذا الحدیث الشریف الملیح السیاق الذی هو شہد
 حاله المتداق لاهل الایمان و الوفاق و سیم نایع زعاق لاهل المراء و النفا
 فصل المبتلون المدخلون فی سبغی سر علی افطع الاخفاق و رجوعون نکر
 و هجرهم و عجزهم و بجرهم مخفی حندن لیس لهم خلاق و ما لهم من الله مرای
 کلاً اذا بلغت التراق و قیل من یاق و ظن ان الله الفراق و التفت الشاق
 بالساق الی ربک یومئذین المساق و مخفی من ساند که یاقوت
 حموی کہ تمنا و جزاً اثبات روایت عبد الرزاق این حدیث شریف انموده از نشانی
 مصنفین و بلجا و ملاذاکا براساطین سفینه است و ابن خلکان بتعصب بر حنا
 امیر المومنین علیہ السلام تصریح کرده پس نقل او این حدیث شریف را باوصف
 این بتعصب لیل مزید و ثوق و اعتماد آن است چه برکاه یاقوت حموی باوصف
 حمایت خوارج و نواصب حدیث تشبیه را با الجاء حق ذکر کرده و قصیده تضمنه
 آنرا باستبشار و ابتهاج نقل نموده و روایت آن بعد الرزاق حتماً و جزناً نیست
 کرده پس ثبوت و تحقیق آن برای نواصب معاندین اهل کجای هم مقام ارتبای

مدح یاقوت حموی کدورت
عبد الملاق ذکر نموده

واختلاج باقی نماند پس قدح و جرح آن پیش نظر دشمن و نور ایمان و ایتقان با ابطال
آن کاستن بحقیقت خود را از خوارج و نواصب هم دور تر انداختن است عبد الکیم
بن محمد سمعنا در انساب گفته ابو الدریاقوت بن عبد الله الرومی الشاجر عتیق عبد الله
الفخاری حلا التجار المعروفین کان سافرا الى بلاد اليمن الشام ومصر
سمع ابا محمد عبد الله بن محمد بن هزارمرد الصریفی قرات علیه بیغداد
اصالی ابی طاهر المخلص بروایت عن ابن هزارمرد عته وکان شیخی صالح
الشیبة لطیفاً ظاهراً خیر و الصلاح و توفی فی سنة ثلاث و أربعین
و خمس مائة بمصر و ابن خلکان برویات الاحیان گفته ابو عبد الله یاقوت
بن عبد الله الرومی الجندی المولود الحموی المولی البغدادی الدار الملقب
شهاب الدین اُسْر من بلاد صغیرا فابنائه ببغداد رجل تاجر یعرف
بعسکر بن ابی نصر بن ابراهیم الحموی جعله فی کتاب لیستفیع به فی ضبط
متاجره و کان مولاة عسکر لا یحسن الخط ولا یعرف شیئا سوی التجارة
و کان ساکنا ببغداد و تزوج بها و اولد له عدة اولاد و لما کبر یاقوت المولود
قرأ شیئا من النحو واللغة و شغل مولاة بالاسفار فی متاجر فکان یتدری
الی کشف و عثمان تلك النواحي یعود الی الشام ثم جرت بینه و بین
مولاة نبوة او جبت عتقه و ابعده عنه و ذلک فی سنة ست و تسعین
و خمس مائة فاشتغل بالنسخ بالاجرة و حصلت له بالمطالعة فوائد
ثمران مولاة بعد مدّة مدیدة کوی علیه و اعطاه شیئا و سفره
الکشف لما عاد کان مولاة قد مات فحصل شیئا ما کان فی یدیه و اعطی

له نایب الدار
نایب الدار
عبد الملاق ذکر نموده

سید محمد باقر
محقق حقیقی
عبد الرزاق

اولاد مولاه و زوجته ما ارضا هم به و بقيت في يده بقية جعلها
راس ماله و سافر بها و جعل بعض تجارتها كتباً و كان متعصباً على
بن ابي طالب رضي الله عنه و قد كان طالع شيئاً من كتب الخوارج فاشتبه
في ذهنه منه طرف قوي و توجه الى دمشق في سنة ثلاث عشرة
و ستائة و قعد في بعض اسواقها و ناظر بعض من يتعصب على رضي الله
عنه و جرى بينهما كلام ادنى الى ذكره علياً رضي الله عنه بما لا يسوغ في
الناس عليه و كادوا يقتلونه فسلم منه و خرج مرج مشق من هزم ابعدان
بعض القصة الى والي البلد فطلبه فلم يقد عليه و وصل الى حلب
خائفاً يترقب و خرج عنها في العشر الاول و الثاني من جمادى الآخرة سنة
ثلاث عشرة و ستائة و توصل الى الموصل ثم انتقل الى اربل و سلك منها الى
خراسان تحامى دخول بغداد لان المناظر له بدمشق كان بغدادياً و خشى
ان ينقل قوله فيقتل فلما انته الى خراسان اقام بها يترقب في بلادها
واستوطن مدائنة مرو مدة و خرج منها الى نسا و مضى الى خوارزم
و صادفه و هو بخوارزم خروج التترو ذلك سنة ست عشرة و ستائة
فاهزم بنفسه كبعته يوم الحشر من مئسره و قاسى في طريقه من البضا
و التعب ما كان يكل عن شرحه اذا ذكره و وصل الى الموصل و قد تقطعت
به الاسباب اعوزة دق الماكل و خشن المشايب اقام بالموصل مدة
ثم انتقل الى سجار و ارتحل منها الى حلب اقام بظاهرها في الخان الى
ان مات في التاريخ الآتي ذكره ان شاء الله تعالى و نقلت من تاريخ اربل

فيل هم

مدد

ما جاء في ياقوت حموي
عبد الرزاق ذكره

الذي عني بجمع ابا البركات بن المستوفى المقدّم ذكره ان ياقوت المذكور
قدم اربل في رجب سنة سبع عشرة وستمائة وكان مقيما بخوارزم فاجتمع
لواقعة التي جرت فيها بين التترو والسلطان محمد بن تكتش خوارزم شاه
وكان قد تتبع التواريخ وصنّف كتابا سماه ارشاد الالباء الى معرفة
الادب ايدخل في اربع مجلدات كما ذكر في اوله قال وجعت في هذا
الكتاب ما وقع لي من اخبار القويين واللغويين والنسابين والقراء المشهورين
والاخباريين المورخين والوراقين والكتاب المشهورين واصحاب الرسايل
المدونة وارباب الخطوط المنسوبة المعينة وكل من صنّف في الادب
تصنيفا او جمع في فنّه تاليفا مع ايشار الاختصار والايحان في نهاية
الايحان ولما اُلجّج في اثبات لوفيات وتبيين المواليد والافات
وذكر تصانيفهم ومستحسن اخبارهم والاخبار بانسابهم وشئ من اشعارهم
في تردادي الى البلاد ومخالطتي للعباد وحذفت الاسانيد الا ما قل
رجالهم وقرب مناله مع الاستطاعة لا ثباتها سماعا واجازة الا ان
قصت صغرا الحجم وكبر النفع واثبت مواضع نقله ومواطن اخذت
من كتب العلماء المعول في هذا الشأن عليهم والرجوع في صحة النقل
اليهم ثم ذكر انّه جمع كتابا في اخبار الشعراء المتأخرين والقدماء
من تصانيفه ايضا كتاب معجم البلدان وكتاب معجم الادباء وكتاب
معجم الشعراء وكتاب المشترك وضعه المختلف صقعا وهو من الكتب
النافعة وكتاب المبدأ والمآل في التاريخ وكتاب الدلائل وجميع كلام

وجاء في الزوجين اثبات صحة
تشبيهه وابطال الشك في

٤٢٠

رواية محمد الرزاق

هذا الكتاب هو كتاب
الانساب في تاريخه

ابن علي الفارسي في عنوان كتاب الاغان والمقتضب في النسب يذكر
فيه انساب العرب وكتاب اخبار المتنبي وكانت له همة عالية في
تحصيل المعارف الخفية في كتاب العبر في خبر من غير در احوال سنة ست وعشرين
وسمائه كفته يا قوت الرومي الحموي ثم البغدادى التاجر شهاب الدين
الاخبارى صاحب التصانيف الادبية في التاريخ والانساب
البلدان وغير ذلك توفي في رمضان يا قوت روضة الجنان در سنة ست و
كفته يا قوت الرومي الحموي ثم البغدادى التاجر شهاب الدين
الاخبارى صاحب التصانيف الادبية في التاريخ والانساب
وغير ذلك من بلاد صغيرة فابتاعه ببغداد رجل تاجر ولما
يا قوت المذكوروا شيئا من النحو واللغة وشغله مولاة بالاسفار في
متاجرة ثم جرت بينه وبين مولاة قضية اوجبت عتقه فابعد
عنه فاشتغل بالفقه وحصلت له بالمطالعة فوائد صنف كتابا
سماه ارشاد الالباء الى معرفة الادباء في اربع مجلدات وكتابا في اخبار
الشعراء المتأخرين والقداماء وكتبا اخرى عديدة وكانت له همة عظيمة
في تحصيل المعارف ونيز يا قوت بعد ذكر بعض سالكه يا قوت كى صاحب طلب
نوشته كفته وهذا ما اقتضت عليه من رسالته الطويلة الجليل الفقه
الجميلة الموزنة له بتمام البلاغة والفضيلة وهو لعمرى فيما يستحقه
من النعوت من نفيس الجواهر كاسه يا قوت توفي رحمه الله في شهر رمضان
بظاهر مدينة حلب كان قلما فكتبه ولما تميز سمي نفسه يعقوب

هو الخو من بغداد

ووجه اول از وجود اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار آن

روایت عبد الرزاق

عبد الرزاق
ص ۴۴
حد ۴۴
عبد الرزاق
ص ۴۴
حد ۴۴

وابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته یاقوت الرومی الكاتب الحموی قال
ابن التجار کان فکیاً حسن الفهم ورحل فی طلب النسب الی البلاد الشام و
والبحرین وخراسان وسمع الحدیث وصنف معجم البلدان و معجم الادباء
واسماء الجبال و الانهار و الاماکن قال ابن التجار کان غزیر الفضل و کان
حسن الصحبة طیب الاخلاق حریصاً علی الطلب مات بحلب سنة ۵۲۲ لم ینبع
السین قال ابن خلکان فی ترجمته کان یلقب شیخ ابی الدین ذکراته
سببی صغیر من بلاد الروم فاشتراه تاجر حموی فرباه و اقرأه القرآن و
علّمه الخط و صرفه فی التجارة فی سنة ۵۹۹ وله نحو عشرين سنة و وقع
بینہ و بین شخص بغدادی فی دمشق منازعة فی علی بن ابی طالب
فبدت من یاقوت ما لزم منه انه نسب الی ابی الخوارج فی التعصب علی
علی فثاروا علیه فهرب و خرج عن بغداد خشية ان یؤخذ فیقتل حتی
وصل الی خراسان فاقام بهروم مدة الی ان کان قصدة التتار فجعل
الی بلاد الشام فاراً فقلسه شدائد و اهوأه و کانت الکائنة فی
فی سنة و عاش الی سنة ۶۳۳ فمات فی رمضان منها قلت و لم یر فی شیء
من تصنیفه التصحیح بالنصب بل یحکی فیها فضائل علی علی ما یتفق
ذکوه و محقق نماند که علامه ابن التجار که عسقلانی از وغایت مدح و ثنا
و نهایت وصف اطراف یاقوت حموی نقل کرده از علمای کبار عالی تنبیل
و بنهای اجبار جلیل انفاست مناقب عالیہ و فضائل سامیه و مناقب و
طیر شنیدی بعض عبارات در اینجا مذکور می شود محمد بن شاکر بن احمد الکبتی

۱۳۶۹
۵۷۱۲۵
جنوبانی درویش

میرزا ابوالنجار از ذوات الوفاة

میرزا ابوالنجار کرم الله وجهه

در فوات الوفيات گفته محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن محاسن الحافظ
 الكبير محب الدين بن النجار البغدادى صاحب التاريخ ولد فى ذى القعدة
 سنة ثمان وسبعين وخمسمائة سمع من ابن بكير وابن الجوزى واصحاب ابن
 الحسين جماعة وله الرحلة الواسعة الى الشام ومصر والحجاز واصبهان
 وخراسان مرو وهرات ونيسابور وسمع الكثير وحصل الاصول والمناهل
 وصنف التاريخ الذى قيل به على تاريخ الخطيب واستدل فيه على الخطيب
 فجاء فى ثلثين مجلدا دل على تبحره فى هذا الشأن سعة حفظه وكان
 اماما ثقة حجة مقورا محمود احسن المحاضرة كياسة متواضعا اشتملت
 مشيخته على ثلاثة الاف شيخ ورحل سبعا وعشرين سنة يقال الله
 حضر مع تاج الدين الكندى فى مجلس المحظّم عيسى الاشراف موسى لانه
 ذكره واشى عليه فقال الاشراف حضرة فسأله السلطان عن وفاة
 الشافعي متى كانت فبكت وهذا من التعجيز لمثل هذا الحافظ الكبير
 المقدار فبطلان من له الكمال له كتاب القم المنير فى المسند الكبير
 ذكر كل صحابى وماله من الحديث وله كتاب كنز الامام فى معرفة السنن
 والاحكام والمختلف والموتلف قيل به على ابن مأكولا والمتفق والمفترق
 ونسبة المحدثين الى الابرار والبلدان كتاب عواليه كتاب مجمد حجة
 الناظرين فى معرفة التابعين الكمال فى معرفة الرجال لعقد الفائق فى
 عيون اخبار الدنيا ومحاسن تعاريف الاخلاق الدرّة الثمينة فى اخبار
 المدينة نزهة الوردى فى اخبار ارام القرى روضة الاوليا فى مسجد ايليا

الاذهار فی نواع الاشعار سلوة الوحید غر الفوائد ست مجلدات
مناقب الشافعی والزهر فی محاسن شعراء اهل العصر کتبا
نحافیه نحو ثشوان المحاضرة مما التقطه من افواه الرجال
نزهة الطرف فی اخبار اهل الظرف اخبار المشتاق الی اخبار العشاق
الشافعی فی الطب ونهايت عظمت جلالت قصد رونا لیا قوت حمو
بمشابه رسیده که علی اعلام واساطین فجام سنیه برو اعتماد دارند و جابجا
در افادات خود از و نقلها می آرند جلال الدین سیوطی در بغیة الوعاة فی
طبقات اللغویین و النحاة گفته محمد بن محمد بن یونس اللغوی ابو عبد الله
يعرف بصاحب الی بکون الساج روى عن ابن جریر غیره قاله
یا قوت و نیز سیوطی در بغیة الوعاة گفته محمد بن بركات بن هلال بن علی
السعید النحوی ابو عبد الله قال یا قوت عالی المحل فی النحو واللغة و الادب
احد فضلاء المصريين و اعیانهم المبرزين اخذ النحو و الادب عن ابن ابي
و نیز سیوطی در بغیة گفته محمد بن أحمد بن النعمان الغداجی قال یا قوت
واسع العلم راجع المعرفة باللغة و اخبار العرب و اشعارها و نیز سیوطی
در بغیة الوعاة در ترجمه محمد بن احمد ابوالریحان الخوارزمی گفته قال یا قوت
واما تصانیفه فی النجوم و الهیئة و المنطق و الحکمة فانها تفوت
رايت فهرستها فی وقف الجامع بمرو فی ستین و رقة بخط مکلف کان
حیا بغزاة سنة اثنتین و عشرين و اربعائة و من شعرة فلا یغور
منه لیس من تراة فی دروس اقباسه فانی اسرع الثقلین طرا

الی حوض الردی فی وقت باطن و وجه دوم از وجوه ابطال نفی انکار حد
 تشبیه آنکه این حدیث شریف امام احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی بطریق صحیح و موثق
 چنانچه ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی سقی تریب الشریفة
 بشایب الرضوان الریائی و حق مرقدہ ہا انواع اللطف الصمدانی در کتاب
 مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام فرمودہ احمد بن حنبل عن عبد اللہ
 عن معمر عن الزهری عن ابن المسیب عن ابی ہریرۃ و ابن بطة فی الابانۃ
 باسنادہ عن ابن عباس کلاهما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من
 اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ والی نوح فی فحہ والی موسیٰ فی مناجاتہ
 والی عیسٰی فی سمۃ والی محمد فی تمامہ و کمالہ و جلالہ فینظر الی ہذا الذی
 المقبل قال فطاوول الناس عنا قمم فاذا هم بعلے کافا ینقلب فی صلب
 و یخل عن جبل تابعھا النسل الا انہ قال الی ابراہیم فی خلۃ والی یحییٰ
 فی ذہدہ والی موسیٰ فی بطشہ فلینظر الی علی بن ابی طالب و جلال
 فضائل و عقائل فواضل و محاسن مفاخر و زواہر یاثر ابن شہر آشوب طاب ثراہ
 سابقا و رجزا اول مجلد حدیث غدیر از افادات امثال و اکابر سنہ دریافتی
 و شنیدی لکن در اینجا بسبب بعد حمد مع زیادۃ مفیدۃ باز مذکور می شود
 تا مصداق ۵ هو المساک ما کثرۃ یتضوع ۶ ظاہر شود و نیز ناظر را حجت
 مراجعت بجلد دیگر یافت و عمدہ اسباب تکرار بعض فوائد و تراجم ہمین است
 کہ چون مجلدات این کتاب متعدد است و ہر یکی از ان بعنوانیت ربانی کتابی
 مستقل گردیدہ پس اگر بعض حوالہ اکتفا کردہ شود متحمل است کہ ناظر از رجوع

در این شهر اشوب علیه السلام
که روایت احمد بن حنبل نقل کرده
و در المحدثین به این کتاب

بأن مقام قاصر گردد و از استفاده مراد محروم شود و در صورت تکرار و احاطه
باین فائده قطعاً متمتع و خلاص از حرمان حیرت منتفع خواهد شد و صلح الحدیث
خلیل بن ابیک الصفدی روای بالوفیات گفته محمد بن علی بن شهر آشوب
الثانیة سین محمداً ابو جعفر السمری لما زلزال فی رشید الدین
الشیعی حدیثیوخ الشیعة حفظ اکثر القرآن له ثمان سنین وبلغ
النهاية فی اصول الشیعة کان یرحل الیه من البلاد ثم تقدم فی
علم القرآن الغریب والنحو وعظ على المنبر ایام المقتفی ببغداد فاعجب
وخلع علیه وکان یحیی المنظر حسن الوجه والشیبة صدق اللہجة
مليح المفاورة واسع العلم کثیر الخشوع والعبادة والتجمل لا یکن
الا على وضوء اثنی علیه ابن ابی طی فی تاریخہ ثناء کثیرا توفي سنة
ثمان و ثمانین و خمسمائة و شیخ مجد الدین ابوطاهر محمد بن یعقوب البغوی و زاباد
در کتاب البلیغة فی تراجم ائمة النحو واللغة گفته محمد بن علی بن شهر آشوب
ابو جعفر لما زلزال فی رشید الدین الشیعی بلغ النهایة فی اصول
الشیعة تقدم فی علم القرآن واللغة والنحو وعظ ایام المقتفی ببغداد
وخلع علیه کان واسع العلم کثیر العبادة دائر الوضوء له کتاب
الفصول فی النحو و کتاب المکنون والمخزون کتاب اسباب نزول القرآن
و کتاب متشابه القرآن کتاب الاعلام والطرائق فی الحد و الحقائق
و کتاب الجدیدة جمع فیها فوائد و فرائد جمعة عاش مائة سنة الاخرة
اشهرها تسعة ثمان و ثمانین و خمس مائة و جلال الدین عبد الرحمن

در علم الفقه و حدیث

این شهر اشوب یا زندقه را براساس اعلام و اساطین قوم شانی که الصبح المسفر و
الشمس المضيئة علی القاصی الدانی ظاهر و واضح گردید و لامع و ساطع گشت
که آنجناب محدثی کی و فطین و قوی حافظه بوده که در سشت سالگی اکثر قرآن
شریف را حفظ فرموده و صدوق اللب و واسع العلم و کثیر الفنون و کثیر الخشوع
و العبادۃ و التجدد و در علم قرآن و تفسیر و غریب لغت و قرآت و نحو سابق و
مقدم و امام عصر و احد و هر دو در علم حدیث نزد شیعه مثل خطیب بغدادی
برای اہلسنت بوده چطور عاقلی نصفیت شعار که بکجروی تعسف و تعصب بک
العیب الصغار گرفتار نباشد تجویز توان کرد که العیاذ بامہ نقل آنجناب حدیث
تشبیه را از احمد بن حنبل صحیح و برای واقع مطابق نیست فان ذلک انراء
عظیم و غص کبیر من اعظم الاساطین لا مائل و جہانہ المحققین
الافاضل الدین علیہم الخناصر و تعقد علیہم الا نامل حیث مدحا
مدحا عظیما و اثنا ثناء بلیغابلا شائبة الجاء واضطرار هائل
علی ابن شہر اشوب الشائب مفارقة فی تزییل الحق من الباطل
علاوہ برین روایت کردن احمد بن حنبل این حدیث شریف را از افاد
الئمہ عالی درجات سنیہ ہم ظاہر و واضح ست پس باین سبب ہم
مجال تشکیک و ارباب نقل ابن شہر اشوب عیال جناب دارند کہ ہمین بغایت
مکابرہ و مجادلہ بیکارند ملک العلماء شہاب الدین دولت آبادی در کتاب
ہدایۃ السعداء تقریر شیعه کہ از صحائف نقل کرده می روی احمد البلیغی
فی فضائل الصحابة الله قال صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر

روایت احمد بن حنبل و غیره

۲۴
۳۴۸
ص
الجملة السابعة من جملات المدة
الاولی من ہدایات الکتاب

الى ادم في علمه والى العرش في تقواه والى ابراهيم في جملة الى مو في هيبته
 والى عيسى في عبادته فلي نظر الى وجهه على صاحب صحائف في مقام جواب انكار
 بنقل ابن جرير من حديث احمد وبيقى كلامي صحت ان بنو وه السكوت في ليل التسليم
 عند المخاطب الفصيح تلميذ الرشيد السليم كايينا في مجلد حديث العكا
 بلكه صاحب صحائف في مقام جواب گفته كه هر يك از خلفاء اربعة بلكه جميع صحابه بكرم
 نزديك الله تعالى و موصوف اند بفضائل حميده و بنا بر مزيد ايضا ح تمام عبارت
 هداية السعدان ذكر ميشود كه از ان عدم رد و ابطال الين حديث شريف عدم در روايت
 احمد بن حنبل و بيقى از ازاو واضح شود قال في هداية السعداء في هداية الاول في الجلو
 السابعة فيما يصير به الرجل افضيا في التمهيد من قال ان عليا كان نبيا او
 افضل من النبي واعلم منه او انكر خلافة الشيخين او سبهما او لعنهما او قال ان
 ابا بكر ليس من الصحابة فهو افضى كافرو في تفسير الطيبي عند قوله تعالى
 اذ هما في الغار قالوا من انكر صحبة ابي بكر مع النبي صلى الله عليه وسلم
 فقد كفر عن الترمذي عن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قال ابي بكر انت صاحب في الغار و صاحب في الخوض و في التشريح من
 قال حب علي كفر و رفض فهو خارجي كافر لان الله احب النبي الصحابة و المؤمنين
 اجمعون فانه يسب هؤلاء الكل في كتاب الشفاء من قال لاحد من الخلفاء
 الاربعة انه كان على الضلال او كان كافرا يقتل لانه كفر وان سبهم بغير
 هذا من مشاقة الناس بكل نكالا شديدا ومن قال لغيرهم من الصحابة كان
 فلان من اهل الضلالة بكل نكالا شديدا حاصله هر كه بگويد كه علي ولي خدا

لا يجوز

ص ۲۱
۳۴۶

لا يجوز

بوده و یابنی بوده و یا از بنی افضل بوده و یا ابو بکر و عمر را بدگوید و یا لعنت ایشان
فرستد یا بگوید ابو بکر از صحابه نبوده رافضی و کافر باشد و هر که بگوید دوستی
علی و اخی و یا کفرست کافر شود از آنکه خدا و رسول خدا و صحابه و تابعین و اهل بیت
اجمعین او را دوست داشته و فی العقائد من اهل السنة و الجماعة تفضیل
الشیخین حب الحثین پس این جمله را بدگوید و فی الصحائف الفصل
الثالث فی افضل الناس بعد النبی المراد بالا فضل همنا ان یکون اکثر
ثوابا عند الله و اختلفوا فیه فقال اهل السنة و قدما المعترزة و ان
ابو بکر و قال الشیعة و اکثر المتأخرین من المعترزة هو استدال اهل
بوجهین الاول قوله تعا و یحببنا الاتیة الذی یوتی ماله السورة
و المراد هو بکر رضی الله عنه عند اکثر المفسرین و الاتیة اکرم عند الله
تعالی لقوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم و الاکرم عند الله افضل
الثانی قوله صلی الله علیه و سلم و الله ما طلعت شمس و لا غربت علی احد
بعد النبیین المرسلین افضل من ابی بکر و آجاب الشیعة بان هذا لا یدل
علیه افضل بل بان غیره لیس افضل منه احتجت الشیعة بان
الفضیلة اما عقلیة او نقلیة و العقلیة اما بالنسب او بالحسب و کان
علی اکمل الصیابة فی جمیع ذلک فهو افضل اما بالنسب فلانه اقرب الی رسول الله
و العباس و ان کان عم رسول الله لکنه کان اخا عبد الله من ابا و کان
ابو طالب اخا منها و کان علی هاشمیاً من ابا و اکرم لانه علی بن ابی طالب
بن عبد المطلب بن هاشم علی بن فاطمة بنت اسد بن هاشم و الهاشمی افضل

لقول صلى الله عليه وسلم اصطفى من لد اسمعيل قریشا واصطفى من قریش
 هاشما واما الحسب فلان اشرف الصفات الحميدة الزهد والعلم للجماعة
 وهو فيه اتم واكمل من الصحابة اما العلم فلا نه ذكر في خطبه من اسرار
 التوحيد العدل الذبوة والقضاء والقدر واحوال المعاد ما لم يوجد
 في الكلام لاحد من الصحابة وجميع الفرق ينتهي نسبتهم في علم الاصول
 اليه فان المعتزلة ينسبون انفسهم اليه ولا شعري ايضا منتسب اليه لا كان
 تلميذ الجببا المنتسب اليه علي وانتساب الشيعة بآل بيته والخوارج مع كونهم بعد
 الناس عنه اكابرهم تلاميذ له وابن عباس ليس المفسرين كان تلميذ
 له وعلم منه تفسير كثير من المواضع التي تتعلق بعلوم دقيقة مثل الحكمة
 والحساب والشعر والنجوم والرمز واسرار الغيب وكان في علم الفقه والفصاحة
 في الدرجة العليا وعلم الفهم منه وارشدا بالاسود الدليل اليه وكان
 عالما بعلم السلوك وتصفية الباطن التي لا يعرفه الا الانبياء والاولياء
 حتى اخذ جميع المشايخ منه او من اهل بيته او من تلاميذهم روى الله قال
 لو كنت الوساوسة ثم جلست علي بالقضيت بين اهل التوراة بتوريتهم
 وبين اهل الانجيل بالانجيلهم وبين اهل التوراة بتوريتهم وبين اهل الفرق
 بفرقاتهم الله ما من اية انزلت في بر او مجر او سهل او جبل او سماء او ارض
 اوبليل او نهار الا وانا اعلم فينزلت روى الله قال لو كشف الغطاء ما ازدت
 يقينا وقال صلى الله عليه وسلم اتضاكم علي والقضاء يحتاج الى جميع العلوم
 واما الزهد فلما علم منه بالتواتر من ترك اللذات الدنياوية والاحتراز

عن المخطورات من أوّل العمر إلى آخره مع القدرّة وكان في ههنا القنابة
كان في سلمان الفارسي ابن له داء تلامذته وأمّا الشجاعة فغنيّة
عن الشرح حتّى قال النبيّ صلى الله عليه وسلم لا فتى إلا على سيف إلا
ذوالفقار وقال صلى الله عليه وسلم يوم الاحزاب لضربة على خير من
عبادة الثقلين كذا السخاوة فأنّه بلغ فيها اللّاجة القصوى حتّى
أعطى ثلاثة اقراص ما كان له ولا ولادة غيرها عند الإفطار فأنزل الله
تعالى يطعمون الطعام على حبّه مسكيناً ويتيمّاً وأسيراً وكان أولاده
أفضل أولاد الصحابة كالحسن والحسين قال النبيّ صلى الله عليه وسلم هما
سيد شباب أهل الجنّة ثم أولاد الحسن مثل الحسن المثنى والحسن الثالث
وعبد الله المثنى والنفس الزكية وأولاد الحسين مثل الأئمة المشهورين
وهم اثنا عشر كان أبو حنيفة ومالك رحمهما الله أخذ الفقه من جعفر الصادق
والباقون منها وكان أبو يزيد البسطامي من مشايخ الإسلام سقاه في
دار جعفر الصادق والمعروف بالكرخي سلم على يد علي الرضا وكان بواجباً
وايضاً اجتماع الأكابر وعلمائهم على شيعيته دال على أنّه أفضل و
لا عبرة بقول العوام وأمّا الفضائل النقلية فاروى عن النبيّ صلى الله
عليه وسلم أول خبر الطير وهو قوله صلى الله عليه وسلم اللهم أنت
باحبّ خلقك إليك أكل معنى هذا الطير فجاء على واكل معه الثأبة
خبر المنزلة وهو قوله صلى الله عليه وسلم أنت منّي بمنزلة هارون
من موسى ألا أنّه لا نبيّ بعدك وهذا أقوى من قوله في حقّ أبي بكر والله

من الأئمة

ما طلعت شمس ولا غربت بعد النبي على افضل من ابى بكر لا لله انما يدل
على ان غيره ليس افضل منه لا على الله افضل من غيره وايضاً يدل
على ان الغير ما كان افضل منه لا على الله ما يكون فحاز ان يكون عند
ورع هذا الخبر ويكون بعد وايضاً خبر المنزلة يدل على ان له
مرتبة الانبياء لقوله صلى الله عليه وسلم لا اله الا الله لا نبى بعدك وخبرك
انما يدل على ان غيره ممن هو ادنى من مراتب الانبياء ليس افضل منه
لقوله صلى الله عليه وسلم بعد النبيين المرسلين فحاز ان يكون على
افضل منه الثالثة خبر الراية روى انه صلى الله عليه وسلم بعث
ابا بكر الى خيبر فرجع مخزوماً ثم بعث عمر فرجع مخزوماً فبات رسول الله
صلى الله عليه وسلم غماً فلما اصبغ خرج الى الناس معه الراية قال
لا تحطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كراها
غيره فارتعز له المهاجرون والانصار فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اين على فقيل انه ارمم العينين فتقل في عينيه ثم دفع
اليه الراية الرابعة خبر السيادة قالت عائشة كنت جالسة عند
النبي صلى الله عليه وسلم اذا قبل على فقال هذا سيد العرب فقالت يا بن
انت واهل لست سيد العرب فقال ناسيد العالمين هو سيد العرب
الخامسة خبر المولى قال النبي صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه
فعلته مولاه وروى احمد البيهقي في فضائل الصحابة انه قال صلى الله
عليه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى يوشع في تقواه والى

ابراهیم فی حله والی موکفی هیبتہ والی عیسی عبادتہ فلینظر الی
وجه علی السادسة روى عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال
صلی الله علیه وسلم ان اخي و زيري خير من اتركه بعد يقضه ديني و
ينجز وعدي علي بن ابي طالب السابعة روى عن علي بن مسعود
قال صلی الله علیه وسلم علي خير البشر من ابي فقد كفر الثامنة روى الله
قال صلی الله علیه وسلم فخر الثمانية كان رجلا منا فقا يقتله خير
الخلق في رواية خير هذه الامة وكان قاتله علي بن ابي طالب قال
صلی الله علیه وسلم لفاطمة ان الله تعالى اطلع علي اهل الدنيا واختارهم
اباك واتخذ نبيًا ثم اطلع ثانيا فاختر منهم بعك هذا ما قالوا وكن
ان كل واحد من الخلفاء الاربعة بل جميع الصحابة مكرم عند الله
موصوف بالفضائل الحميدة ولا يجوز الطعن فيهم اذا طعن فيهم بغير الكفر
والصواب ان امامة كل الخلفاء الاربعة حق في المشكوة حديث علي
انت مني بمنزلة هرون من موسى متفق عليه في الدرر لا تقبل التأييد
صالحه يتوكل قيل في ابي بكر رضي الله عنه قيل في ابي لهب احدا فخرج ستوا الحقا
قالت الشيعة اذا تعارضتا ساقطا فان قيل علم هذا الحديث ان بعد
النبي ليس احدا افضل من ابي بكر ولا نفهم من الحديث
انه افضل من غيره قيل فهم باللغة ان غير ليس افضل منه وعلم بالحق
ان ابا بكر افضل بعد النبيين على كافة الناس اذا عارض اللغة راجح
فان قيل علم بالحديث ان غيره ليس افضل منه ولا يفهم ان لا يكون غيره

مستوی قلنا لفظ افضل بمنع الماثلة و فضل الغیر فی شرح عقائد النفس عند
قوله افضل لبشر بعد نبینا و الاحسن ان يقال بعد الانبیاء لکنه ان
البعديّة الزمانيّة و ليس بعد نبینا نبی و مع ذلك لا بد من تخصيص
عيسى عليه السلام اذ لو اريد كل بشر يوجد بعد نبینا انتقض بعيسى
عليه السلام و لو اريد كل بشر يولد بعد نبینا لم يفد التفضيل على
الصحابّة و لو اريد كل بشر هو موجود على وجه الارض لم يفد التفضيل
ينتقض بعيسى عليه السلام و فيه ايضا نخرج جلد لائل الجانين
متعارضة و لم نجد هذه المسئلة مما يتعلق به شيء من الاعمال
ولا يكون التوقف فيه مخلا بشئ من الواجبات اذ لا حظ في عبارات
ظاهر و اوضح ست که صاحب صحائف بعد نقل احتجاجات متينه و استدالات
رزينه الحق برافضيت جناب امير المؤمنين عليه السلام که از جمله آن استدالات
بحديث تشبیه بروایت احمد بن حنبل و انکار حدیث زبان نگشاده و نه ترجیح
و تشکیک در روایت احمد و بهیقي این حدیث را بوجه من الوجوه و لو کان بعید گراه
داده بلکه چون ابواب تضعیف و تخفیف و تمییز مریض مسدود یافته و اختراع غریب
و تمویهات و ابتداع تسویلات و تاویلات علیلات را موجب ظهور تعصب
فاحش الحوار و مجازفت اضحی الشنار و سبکبال نوم و ملام صغار و کبار
و باعث توجه غایت عنل و مواخذة و احتقار یافته ناچار بر اعتراف و اقرار
بثبوت فضائل حمیده برای جمیع خلفا اکتفا و اقتصار فرموده و این دلالت
واضح و اشارت لائحہ دارد و بر آنکه این فضائل حمیده و مناقب سیدیده که الحق

اعلانا بعين من بعدهم و لو اريد كل بشر يوجد على الارض

برای جناب امیرالمومنین علیه السلام ثابت می کنند و از جمله آن حدیث تشبیه است که
صحیح و ثابت و محقق و امواج بحار زاخره عظمت و جلالت آن متدفق فالحمد و الشکر
الجلیل المستبیین علی ثبوت هذا الحدیث الشریف بالقطع الیقین حسب اعترافنا
الفاضل المتین فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد مد رب العالمین و ملک العلماء
بهم بعد نقل عبارت صاحب صحائف کلامی در اعتراف و اقرار آن عالی تبار نموده
بلکه بتایید و تسدید اثبات اوله افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام حدیث
منه لیت را از مشکوة نقل نموده از شرح عقائد نفسی اعتراف صریح بتعارض دلائل
جانبین یعنی تعارض دلائل افضلیت ابی بکر با دلائل افضلیت جناب امیرالمومنین
علیه السلام نقل کرده و پراخا هرست که تعارض در دلائل و جانب قتی محقق می شود
که دلائل هر دو جانب ر قوت و صحت و دلالت و وضوح ظهور متماثل و متقابل و
متکافی و متعادل باشد و ظاهرا هرست که بر عزم سنیه دلائل افضلیت ابی بکر از آیات
قرآن شریف و احادیث صحیحه ثابته متکاثره و آثار معروفه متظافره ظاهرا هرست
پس معلوم شد که بحمد الله و حسن توفیق دلائل افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام
هم از آیات قرآن شریف و احادیث صحیحه کثیره و روایات مقبوله و غیره ثابت و
محقق است و پراخا هرست که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود پس
اعتراف شارح عقائد بقبول افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام از آیات
و احادیث معلول و مدخول با آنکه اگر بالفرض در طرق سنیه این دلائل متماثل و متکافی
هم باشد باز هم بنظر آنکه دلائل افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام متفوق علیها
بین الشیعه و السنیه است مقدم خواهد بود و دلائل افضلیت ابی بکر و علاوة بر آن

۱- در کتاب العالمین

۲- و اشیای مقبوله از امام علی علیه السلام افضلیت ابی بکر

عقل برین را سی تین حاکم است بتقدم لائل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
که داعی وضع و اختلاف در آن جتا و جزیا و اجماعا مفقود است و در باب ابی بکر
و داعی کثیره وضع و افترا و انتحال و اختلاف و اختراع و ابتداع بسبب کت و
صولت بکر و عمر و عثمانیه را اکثر احیان از مانع انکار و استتار اهل حق و رز و ایامی
و ابتلا با انواع محرم و فتن بحج و اهل حیف و ید و ان موجود و متذکر که شارح عقائد
استعفا و فارغ خطی صریح از دعوی افضلیت ابی بکر و ادوہ زبان بلاغت ترجیح
باین نغمه خوش آهنگ کشاده که نیا ختم این مسئلہ یعنی مسئلہ افضلیت ابی بکر از ان
قبیل که متعلق باشد بان چیزی از اعمال و نیست توقف برین باب محتمل بحج و از واجبات
پس ہر گاہ مسئلہ افضلیت ابی بکر از تعلقات اعمال و توقف بران قاطع و واضح
از واجبات نباشد این ہمہ تجریم اہتمام کہ متعصبین و متعسفین عالی مقام در اثبات
آن در اند محض عبت و لغو و بی کار و محض اہمار و اظهار غلو فاحش و تعنت صریح
العوار و الشار باشد و مخفی نماند کہ صاحب صحائف فاضل شمس الدین محمد بن
اشرف الحسینی السمرقندی است چنانچہ مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی و کشف الظنون
گفته ادب الفاضل شمس الدین محمد بن اشرف الحسنی السمرقندی حکیم الحق
صاحب الصوائف و القسطار المتوفی فی حدیث سنۃ سقائۃ و نیز در کشف
الظنون گفته صحائف الکلام اولہ الحمد للہ الذی استحق الوجود والوحدان
و هو علی مقدمۃ ستہ صحائف و خاتمۃ و نیز در کشف الظنون گفته قسطار
المیزان ای المنطق و هو علی مقدمۃ و مقالین الاولی فی التصورات
الثانیۃ فی التصدیقات لشمس الدین محمد السمرقندی المتوفی سنۃ و هو صاحب

محمد بن اشرف
الحسینی السمرقندی
کشف الظنون

الصحاح و صاحب معارف شرح صحائف کتاب راجع به ادب و محاسن عظیمه و مناقب و فضائل
فخیمه ستوده و زبان بلاغت ترجمان باین غرر در کلمات جواهر و اهر قنات کشوده
و کتاب الصحائف جامع لما ثبت بالحج القطعیة والدلائل البقینه علی ما شهد
به صریح العقل من حجج الخالفین علی الفلاسفة و غیرهم و المطالب انما
تبنى علی اصولهم و قواعدهم لیلف حسابان المریدین و یقوی ایمان
المصیدین و اذی لا یتیم و لا یقرب الا بایانة الحجة و انزاله الشبهة
فالتمس جماعة من العلماء و طائفة من الفضلاء ان ینسب له شرحاً
و افاضوا لیبانه کافیا لتبیانه مع زیادة ما یتوقف علیه الا تقان
افادة ما یفتقر الیه الا یقن فالتمزمت و سمیته کتاب المعارف
شرح الصحائف و معارف شرح صحائف از کتب مشهوره و معروفه سنیه مثل شرح
و شرح مواقف شرح طالع مست و مشکمید سنیه اعتماد و اعتبار تمام بران در اندک
احتجاج و استدلال بان بقیة الحق می آرند در کشف الظنون بعد ذکر صحائف
گفته و من شرحه المعارف شرح الصحائف و له الحمد لله الذی
لیس لوجوده بدایة الخ و هو شرح بقال قول السمرقندی مشیخ نجدی مروی
و حامی جانی مخاطب لثانی متلبس بلباس سیف السید بن اسد اسد کتار کتار
تمویة السفیه که از این بزرگسار و خسارت بنبیة السفیه موسوم و باین تجم
و تهو و دیگر نفوات و مجازفات خود را باظهار کمال اسات ادب مقتدا می
واجب التعظیم حسب افاده رشید سدید موصوم ساخته میگوید در جمیع کتب کلامیه
عبدالکرام از شرط متفق علیها امامت کرده اند چنانچه کتب کلامیه

و کتاب صحائف از معارف شرح

استناد و نقل
بشرح صحاح

اهل سنت مثل شرح مقاصد شرح مواقف و شرح ظواهر شرح صحاح موجود اند بلکه مختصر
کلام نیز این معنی مصحح بهر انتیجی که حاصل نهایت حیرت است که او کیا مخاطب جاش اجماع
ناقد السلام من انفساد بعد روایت احمد بن حنبل چگونگی چون این حدیث شریف از روایات
اهل سنت خواهند کرد مگر آنکه ارشاد فرمایند که احمد بن حنبل چون از ائمه اهل سنت است
لهذا روایت او از روایات ائمه اهل سنت باشد نه از روایات اهل سنت نه از ائمه
الکملان و مستوقف العجلان و یا آنکه بفرمایند که امام احمد قانم مقام انبیا و فضل
و ارجح از اولیاء صفا بوده لهذا او از اهل سنت خارج بوده پس او را این معنی که
حدیث از روایات اهل سنت است راست باشد یا باجمعه فضائل فاخره و مناقب باهره
و مدائح زابره و آثار متکاثره و مفاخر متوافره امام احمد بن حنبل که یکی از ارکان اربعه
سنن است از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان البستی و علی بن الاولیا ابو نعیم احمد بن
عبد الله اصمغری و کتاب الکمال ابو نصر علی بن هبته استمداد و خاتمه بن باکولا و کتاب
الانساب عبد الله بن محمد السمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان و تهذیب الاسماء
یحیی بن شرف النووی و کتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابو الفدا اسماعیل بن علی
الایوبی و تذکره الحفاظ و غیره فی خبر من خبر و فی مرآة الجنان یا فعی و تتمه المختصر ابو یوسف
و رجال مشکوٰۃ و فی الدین الخطیب تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی
و طبقات شافعیه ابو بکر اسد و روضه باسم محمد بن ابراهیم المعری و ابان الوزیری و طبقات
الحفاظ سیوطی و کتاب اعلام الاخیار کفعمی فیض القدر عبد الرؤوف بن تاج العارین
و شرح مواهب لدیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و رجال مشکوٰۃ شیخ عبد الحق و انصاف
شاه ولی الله و منتهی الکلام مولوی حمید علی فیض آبادی و غیر آن ظاهراً و باهرست غایت

در حق همین است که قیام مقام انبیا برای او ثابت می سازند و بر خلیفه اول او ترجیح می دهند
بعض فضائل احمد در مجلد حدیث غدیر و حدیث طیر شنید می بعضی آن در این مقام
مذکور می شود ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته احمد بن محمد بن
حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن جيان بن عبد الله
بن افس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن خهل بن ثعلبة بن
عکابه بن صعيب بن علی بن بکر بن ائیل بن قاسط بن حنبل بن افضی بن عثم
بن یزید بن اسد بن بیعة بن نزار بن معد بن عدنان کنیت ابو عبد الله
اصل من مرو و مولد ببغداد یرومی عن ابن عیینة و هشیر و ابو هریر
بن سعد و می عنه اهل العراق و الغرباء مات سنة احدى و اربعین
و مائتین و کان حافظاً متقیاً کمالاً لورع الحفی مواظباً علی
العبادة الدائمة به اغاث الله عز و جل امة محمد صلی الله علیه
وسلم و ذلک انه ثبت فی المحنة و بذل نفسه لله عز و جل حتی ضربه
بالسیاط للقتل و عصمه الله عن الکفر و جعله علماً یقتدی به
و ملجأً یتجأ الیه سمعت احمد بن محمد بن احمد السندی یقول سمعت
محمد بن النضر القری یقول سمعت احمد بن حنبل یقول طلبت الحدیث
تسع و سبعین انا بن ستة عشر سنة و احمد بن عبد الله الاصفهانى در
حلیة الاولیا گفته و منهم الامام المجل و الهام المفضل ابو عبد الله احمد بن
حنبل لزم الاقصداء و ظفر بالاهتداء علم الزهاد علم النقاد اُمّیّین فی
المحنة صَبُّوا و اجْتَبَیْ فَکان فی النعمة شکوراً کان للعلم و الحكم واعیاً

در این احادیث حنبل
صورتی دارد
من کتاب تهج
اتباع التابعین
الثقات بن حبان البستی
در رجال مشهور گفته
قال البیہقی قال فی کتابی
بعد الختم باجماعی تمام احسن
الاسلام باقام الزهدة قلت باقی
و ابو یزید تمام فی الزهدة قلت باقی
شکسته قال ابن ابی بکر و عبد الله
وان احمد بن حنبل صراحتاً

مدائح احمد بن حنبل از عیلة
الاولیاء ابو نعیم اصفهانی

در این حدیث حنبل

در این حدیث حنبل از کمال
ابن ماکولا

وللفهم والفكر راعياً إلى آخره ما ساق وأبو نصر على بن هبة السد بن ماکولا وائل
 گفته ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس
 بن عبد الله بن حيان بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن
 مازن بن خهل بن شيبان بن خهل بن ثعلبة بن عكاب بن صعب
 بن علي بن بكر بن ائيل امام في النقل وعلم في الزهد والورع وكان اعلم
 الناس بهذا صفة الصحابة والتابعين اصله مروزي وقد مات به
 امه بغداد وهو حمل ولدته هي ساسع ابن عيينة وابن علي و هشير
 بن بشير و خلقا كثير من الكوفيين البصريين والحرميين واليمن
 والشام والجزيرة ومحيي الدين يحيى بن شرف النووي في تهذيب الاسماء والثناء
 گفته احمد بن حنبل الامام رضي الله عنه تكرر في المهدب والوسيط و
 الروضة هو الامام البارع المجمع على امامته جلالتة وورعه
 وزهادته وحفظه ووفور علمه في ساداته ابو عبد الله احمد بن محمد
 بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حيان بالثناء
 بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن خهل
 بن ثعلبة بن عكاب بن صعب بن علي بن بكر بن ائيل بن قاسط بن
 بن هنب بكسر الهاء واسكان النون بعد هاء موحدة بن افضل بالفاء
 والصاد المهملة بن جعي بن جديلة بن اسد بن بيعة بن نزار بن معد
 بن عدنان الشيباني المروزي ثم البغدادي ابو عبد الله خرج من مرو محملاً
 وولد ببغداد ونشأ بها الى ان توفي بها ودخل مكة والمدينة والشام

ص ۲۸
باب احمددر این حدیث حنبل از
تهذيب الاسماء و تهذيب

والعمر بن الكوفة والبحرة والحزيرة سمع سفين بن عبيدة و ابراهيم بن
سعد ويحيى بن سعد ويحيى القطان هشيم و كيعا و ابن علية و ابن
مهك و عبد الرزاق و خلاق و عنه شيخه عبد الرزاق و يحيى بن آدم
و ابو الوليد ابن مهك و يزيد بن هرون و علي بن المثنى و الباقون و اسام
والذهلي و ابو زرعة الرازي و الدمشقي و ابراهيم الحاربي و ابو بكر
بن محمد بن عطاء الطائي الاثرم و البغوي و ابن ابى الدنيا و محمد بن سنان
القاسمي و ابو حاتم الرازي و احمد بن ابى الحوار و موسى بن هرون و حنبل
بن اسحق و عثمان بن سعيد الدارمي و حجاج بن الشاعر و عبد الملك بن
عبد الحميد الميموني و بقي بن مخلد و اندلسي و يعقوب بن شيبة و خلا
روينا من طرق عن ابراهيم الحاربي قال ايت ثلاثة لم تر مثلهم ابدا
ابا عبيد القاسم ما مثله الا بجبل ينفخ فيه الروح و بشر بن الحارث
ما مثله الا برجل عج من قرنه الى قدمه عقلا و احمد بن حنبل
كان الله عز وجل جمع له علم الاولين من كل صنف و رينا عن ابى مسهر
قال ما اعلم احدا يحفظ على هذه الامة امر ديني الا شافا بالمشرق
يعني احمد بن حنبل و رينا عن علي بن المديني قال قال لي سيدي احمد بن
حنبل لا تحديث الا من كتاب و رينا عن ابراهيم بن جابر قال كنا فجالس
احد فيذكر الحديث فنحفظ و نتقنه فاذا اردنا ان نكتبه قال الكنا
احفظ فيثب و يهيئ بالكتاب و رينا عن الهيثم بن جميل قال و دت
انه نقص من عمري زيدا و عمر احمد بن حنبل و رينا عن ابى زرعة قال

الحمد لله رب العالمين

وینچیت ۱۰۰۰
حسن بابا کسری بابا

عبدالحق صاحب
از قلم

ما رايت من المشايخ احفظ من احمد بن حنبل حُرِّت كُتُبُه اثني عشر ^{الحجرات}
وعِدَّ الاكل خلك كان يحفظ عن ظهر قلبه وذكر ابن حاتم في كتابه الحجج
والتعديل ابوابا من مناقب احمد رحمه الله فيها جل من نفائل حواله
منها عن عبد الرحمن بن محمد قال قال احمد علم الناس بحديث سفيان الثوري
وعن ابى عبيد قال انتقم العلم الاربعة احمد بن حنبل وهو افقههم فيه ^{عليه}
بن المديني هو اعلمهم به ويحيى بن معين هو اكثري حوله وابو بكر بن ابى
شعبة وهو احفظهم له وسئل ابو حاتم عن احمد بن حنبل قال
كان في الحفظ متقاربين كان احدا فقهه وقال ابو زرعة ما رايت احدا
اجمع من احمد بن حنبل ما رايت احدا اكمل منه اجتمع فيه زهد وفقه
وفضل واشياء كثيرة وقال قتيبة احمد امام الدنيا وعن الهيثم بن جميل
قال ن عاشر هذا الفتي يعني احمد بن حنبل فيكون حجة على اهل زمانه و
قال ابن المديني ليس في اصحابنا احفظ من احمد بن حنبل قال عمرو بن محمد
التاقي اذا وافقني احمد على حديث لا ابالي من خالفني وقال الشافعي اذا
اعقل من احمد بن حنبل وسليمان بن داود الهاشمي قال ابن ابى حاتم كان احمد
بن حنبل بارع الفهم بمعرفة صحيح الحديث وسقيمه وقال صالح بن احمد
بن حنبل قال ابى حججت خمس حجج ثلاث منها راجلا وانققت في احد من
ثلثين رهما قال ما رايت ابى قط اشترى مائتا ولا سفر جلا ولا شيئا
من الفاكمة الا ان يشتري بطيخة فياكلها بخبز او عنب او تمر قال وكثيرا
ما كان ياتدم بالخل قال واصسك ابى عن مكاتبة اسحق بن ياهويه لما

بداغ احمد بن حنبل

ادخل كتابه الى عبد الله بن طاهر وقراه قال قال ابى ذر المريرى عندي
قطعه اقترح قال ربما اشتريتها الشئ نستره عنه لئلا يوجنا عليه قال
الميموني ما رايت مصليا قط احسن صلوة من احمد بن حنبل ولا اتباعا
للسنن منه عن الحسين بن الحسن الرازي قال حضرت بمصر عندنا فقال
فسالني عن احمد بن حنبل فقلت كتبت عنه فلم ياخذ ثمن المتاع مقي
وقال الا اخذنا ثمننا فمن يعرف لحد بن حنبل قال قتيبة وابو حاتم اذا
رايت الرجل يحب احمد فاعلم انه صاحب سنة وقال ابراهيم بن كثر من
هل عباد بن الصامت قيل لبشر الحنفي حين ضرب احمد بن حنبل في
الحننة لوقمت وتكلمت كما تكلم فقال لا اؤمى عليه ان احمد قام مقام
الانبياء وقال بن ابى حاتم سمعت ابا زرعة يقول بلغني ان المتوكل امرئ
يسمع الموضع الذي وقف الناس فيه للصلاة على احمد بن حنبل فبلغ مقامهم
الف الف وخمس مائة الف قال قال ابو بكر بن اسلم يوم وفاة احمد عشرين
الف من اليهود والنصارى والمجوس وقع الماتم في اربعة اصناف المسلمين
واليهود والنصارى والمجوس واحوال احمد بن حنبل ومناقبه اكثر من
ان تحصر قد صنف فيها جماعة ومقصود في هذا الكتاب الاشارة الى اطوار
المقاصد والدرج في شهر ربيع الاول سنة اربع وستين ومائة وتوفي
في ضحوة يوم الجمعة الثاني عشر من ربيع الاول سنة احدى واربعين
مائتين دفن ببغداد وقبره مشهور معروف يتبرك به رحمه الله
ورينا في تاريخ دمشق جلائم تكاثرات مما روي في حياته وبعدها

قال بشر الحنفي ان احمد قام مقام الانبياء
ذكره النووي في تهذيب الاسماء

من المنامات الصالحات و ابن خلکان وفیات الاعیان گفت که امام ابو عبد الله
احمد بن محمد بن حنبل بن حلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان
بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن هل بن
ثعلبة بن عکابة بن صعبة بن علی بن بکر بن اثل بن قاسط بن هنب بن
رجع بن جدیلة بن اسد بن بعة بن زرار بن معد بن عدنان الشیبانی
المروزی اصل هذا هو اصح في نسبة و قيل انه من مازن بن هل بن
شیبان بن ثعلبة بن عکابة وهو غلط لانه من بنی شیبان بن ذهل
لا من بنی ذهل بن شیبان ذهل بن ثعلبة المذکور هو عم ذهل بن شیبان
فليعلم ذلك والله اعلم خرجت امه من مرو وهي حامل فولدت له في
بغداد في شهر ربيع الاول سنة اربع و ستين و مائة و قيل انه ولد بمرو
و حمل الى بغداد و هو خبيث و كان امام المحدثين صنف كتابه المسند جمع
فيه من الحديث ما لم يتفق لغيره و قيل انه كان يفظ الف الف حديث و كان من
اصحاب الامام الشافعي رضي الله عنه و خواصه و لم يزل مصاحبه الى
ان ارتحل الشافعي الى مصر و قال في حقه خرجت من بغداد و ما خلفت
بها اتقى ولا افقه من ابن حنبل و دعي الى القول بخلق القرآن فلم يجب فضرب
وحبس و هو صر على الامتناع و كان خروجه في العشر الاخير من شهر رمضان
سنة عشرين و مائتين و كان حسن الوجه ربة ربة يخطب الجنا خضابا
ليس بالقاني في لحيته شعيرات سوداخذ عنه الحديث جماعة من اهل
منى محمد بن اسمعيل البخاري و مسلم بن الحجاج النيسابوري و لم يكن في آخر

اصح احسن
صنفه
صنفه
اصح احسن
صنفه
صنفه
اصح احسن
صنفه
صنفه

عنه عن ابن حنبل

عصره مثله في العلم والورع توفي ضحوة نهار الجمعة لثنتي عشرة ليلة خلت
من شهر ربيع الأول وقيل بل لثلاث عشرة ليلة بقيت من الشهر المذكور وقيل
من ربيع الآخر سنة احدى واربعين مائتين ببغداد ودفن بمقبرة باب
حرب باب حرب منسوب الى حرب بن عبد الله احد اصحاب جعفر المنصور والى
حرب هذا ينسب الحملة المعروفة بالحربية وقبر احمد بن حنبل مشي لوجها
من راحه الله تعالى وحرز من حضر جنازته من الرجال فكانوا اقاموا ثمانية ايام
ومن النساء ستين الفا وقيل انه اسلم يوم مات عشرون الفا من النساء
واليهود والمجوس ذكر ابو الفرج ابن الجوزي في كتابه اللآلئ صنفه في
اخبار بشر بن الحارث الحافى رضي الله عنه في الباب السادس من الاربعين
ما صورته حدث ابو ابيد الحارثي قال رايت بشر بن الحارث الحافى في المنام
كانه خارج من باب مسجد الرصافة وفي كفيه شيء يتحرر فقد فعل الله
بك فقال غفر لي واكرمني فقلت ما هذا لك في كمالك قال قد امد علينا
البارحة روح احمد بن حنبل فنثر عليه اللآلئ والياقوت فحذا ما
قلت فما فعل يحيى بن معين و احمد بن حنبل قال تركها وقد اراد ان يلقاها
ووضعت لها الموائد قلت فلم لم تاكل معها انت قال قد عرفه في هوان
الطعام علي فاباحته النظر الى وجهه الكريم وفي جداره حياض ينهمر
الحملة وتشديد الالباء المشناة من تحتها وبعد الاف نون بقية الاجداد
الاحاجة الى ضبط اسماهم لشهرتها وكثرة ما ولوا خوف الاطالة
لفقدتها ورايت في نسبه اختلافا وهذا اصح الطرق التي وجدتها

وجه دوم از وجود اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار آن

روایت احمد بن حنبل

روایت احمد بن حنبل

ص
الطبقة الثامنة

روایت احمد بن حنبل
بکرمه و زبیری

وكان له ولدان عالمان هما صالح وعبد الله فاما صالح فقد مات وفاته
في شهر رمضان سنة ست وستين وكان قاضيا صهيان ثقات بها ومولدا
سنة ثلث ومائتين واما عبد الله فانه بقي الى سنة تسعين ومائتين
وتوفي يوم الاحد لثمان يقين من جمادى الاولى وقيل الاخرة وله سبع
وسبعون سنة وكنيته ابو عبد الرحمن به كان يكنى الامام محمد بن عبد الله
اجمعين محمد بن احمد زبيري رتذكرة الحفاظ گفته احمد بن حنبل شيخ الاسلام
وسيد المسلمين في عصره الحافظ الحجة ابو عبد الله احمد بن محمد بن
حنبل بن هلال بن اسد الله الشيباني المروزي ثم البغدادي له
سنة اربع وستين ومائة سمع هشما و ابراهيم بن سعد وسفيان بن
عميرة وعباد بن عباد ومحيي بن ابي نذارة وطبقته هم وعنه البخاري
ومسلم وابوداود وابوزرعة ومطير بن عبد الله بن احمد ابوالقاسم
لبغوي وخلق عظيم وكان ابو جندب يامن اثناء الدعوة ومثابغا
قال عبد الله بن احمد سمعت ابا زرعة يقول كان ابوكم يحفظ الف
حديث ذكرته الابواب قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول حفظت كل
سمعت من هشيم في حياته وقال ابراهيم الحارثي رايت احمد كان الله
قد جمع له علم الاولين والآخرين اخبرنا يوسف بن احمد عبد الحافظ
بن بدان قال انا موسى بن عبد القادر انا سعيد بن احمد نا علي بن احمد
انا ابو طاهر المخلص نا عبد الله البغوي نا احمد بن حنبل وعبيد الله
القواريري قال انا معاوية بن هشام حدثني ابي عن قتادة عن عكرمة

اعتباسی نام
مبینہ صحت

عن ابن جبار عن النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا بني الله اني شيخ كبير يشق
علي القيام فمروني ببليلة لعل الله يوفقني فيها الليلة القليلة فقال عليك
بالسابقة لفظا احدا تقر دبه معاذ قال جرمله سمعت الشافعي يقول جرت
من بغداد فما خلفت بها رجلا افضل ولا اعلم ولا افقه من احمد بن
حنبل قال علي بن ابي حمزة ان الله ايد هذا الدين بابي بكر الصديق يوم
الردة واحمد بن حنبل يوم المحنة وقال ابو عبيد الله اتخذه العلم الى ربيعة ففهم
احمد وقال ابن معين من طريق ابن عبيد الله عنه اراد وان اكون مثل احمد
والله لا اكون مثله ابدا وقال ابو همام السكوني ما رايت احدا من حنبل
نفسه قال محمد بن حماد الظماني سمعت ابا ثور يقول احدا اعلم او قال
افقه من الثوري قلت سيرة ابي عبد الله قلادها البيهقي في مجله
وافودها ابن الجوزي في مجله وافودها شيخ الاسلام الانصاري في مجله لطيف
توفي في رضان الله تعالى يوم الجمعة ثاني عشر ببيع الاول سنة احدى واربعمائة
وما تين له سبع وسبعون سنة عنده من عواليه حديثان وحكاية
فاما ابلا جازية فالمسند كله وينزوهي مرعبي في خبر من خبره وروايع سنة احدى
واربعين مائتين كفته فيها توفي في ثمان عشر ببيع الاول بكرة النهار يوم الجمعة
شيخ الامّة وعالم اهل العصر ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الذاهل
التشيباني المروزي البغدادي حلا اعلام بغداد وقد تجاوز سبعين
سنة بايام كان ابو جنيدها فاحات شابا اول طلب احمد العلم في سنة تسع وسبعين
وما تة فسمع من هشام بن ابراهيم بن سعد وطبقها وكان شيخا اسمر مدبلا

۹۳
۲۲۵

مداح احمد بن عبدالعزیز ذہبی

مناجی احمد بن حنبل

القائمة منضوبا عليه سكية ووقار و قد جمع ابن الجوزي اخباره في مجلد
و كذلك اليحيى بن شيخ الاسلام الهروي كان اماما في الحديث و صوابه اماما
في الفقه و دقايقه اماما في السنة و طرائقها اماما في الورع و غوامضه
امام في الزهد و حقائقه و عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي السبكي در طبقات
شافعية كبرى گفته احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادرهس بن
عبد الله بن حيان بن عبد الله بن اسد بن عوف بن مانن بن شيبان
بن خهل بن ثعلبة بن عكابة بن صعب بن علي بن بكر بن وائل هكدا
نسبه و ولد عبد الله و اعتقده الحافظ ابو بكر الخطيب غيره الى ان قال هو
الامام اجيليل ابو عبد الله الشيباني المروزي ثم البغدادي صاحب المذهب
الصابر على المحنة الناصر للسنة شيخ العصاة و مقتدى الطائفة و
من قال فيه الشافعي فيما رواه حرمله خرجت من بغداد و ما خلفت
بها افقه و لا اورع و لا ازهد و لا اعلم من احد و قال المزي ابو بكر يوم الرقة
و عمر يوم السقيفة و عثقن يوم الدار و علي يوم صفين و احمد بن حنبل يوم
المحنة و قال عبد الله بن احمد سمعت ابا زرعة يقول كان ابو بكر يحفظ الف
الف حديث فقلت ما يدريك فقال اكرته فاخذت عليا ابواب و عن
ابن رعة حرز كتب احمد يوم مات فبلغت اثني عشر حلا و عدا ما كان علي
ظهر كتاب منها حديث فلان في بطنه شافلان الا وكل فلك كان يحفظ
علي ظهر قلبه و قال قتيبة بن سعيد كان و كيع اذا كانت العمة ينظر
معه احمد بن حنبل فيقف على الباب فيذكره فاخذ ليلة بغضاد في الباب

ص
الطبقة الاولى في الذين
ما السوا الشافعي الخمناجی احمد بن حنبل
في طبقات
شافعية كبرى

ثم قال يا ابا عبد الله اريد ان اتقى عليك حديث سفين قال هات قال
تحفظ عن سفين عن سلمة بن كهيل كذا قال نعم ثنا يحيى عن سلمة
كذا فيقول كيع لا ثم ياخذ في حديث شيخ شيخ قال فلم يزل قائما حتى
جاءت الجارية فقالت قد طلع الكوكب وقالت الزهرة وقال عبد الله
قال لي ابي خذ اى كتاب شئت من كتب كيع فان شئت ان يسالني
عن الكلام حتى اخبرك بالا سناد وان شئت بلا سناد حتى اخبرك
عن الكلام وقال الخلال سمعت ابا القسم ابن الحننلي وكفاك به يقول
اكثر الناس يظنون ان احمد اذا سئل كان علم الدنيا بين عينية قال
ابراهيم الحربي رايت احمد كان لله جمع له علم الاولين والآخرين
وقال عبد الرزاق ما رايت افقه من احمد بن حنبل ولا ورع وقال
عبد الرحمن بن مهدي ما نظرت الى احمد بن حنبل الا تذكرت به سفين
الثوري قال قتيبة خيرا هل من انسا ابن المبارك ثم هذا الشاب يعني
احمد بن حنبل قال ايضا اذا رايت الرجل يحب احمد فاعلم انه صاحب
سنة وقال ايضا وقد قيل له تضم احمد الى التابعين فقال لي كبارنا بعد
وقال ايضا لولا الثوري لمات الورع ولولا احمد لاحت في الدين وقال
ايضا احمد امام الدنيا وقال ايضا كما رواه الدارقطني في اسماء من روى عن
الشافعية مات الثوري ومات الورع ومات الشافعية ومات السفيوني ومات
احمد بن حنبل نظير البديع وقال ابو مسهر قد قيل له هل تعرف احدا
يحفظ على هذه الاممة امر ديننا قال لا اعلم الا شابا في ناحية

وغيره من زوجه اثبات حديث
تشبيهه وابطال انكاره

١٠٢

رواية احمد بن حنبل

ما في احمد بن حنبل

المشرق يعني احمد بن حنبل عن اسحق احمد حجة بين الله وخلقه وقال
ابو ثور وقد سئل عن مسألة قال ابو عبد الله احمد بن حنبل شيخنا وما منا
فيها كذا وكذا هذا يسير من شأن الائمة عليه رضى الله عنه الخ واحمد بن
علي المعروف بابن حجر العسقلاني في تهذيب التهذيب كفتة احمد بن محمد بن حنبل
بن جلال بن اسد الشيباني ابو عبد الله المروزي ثم البغدادي خرجت به ائمة من
مرو وحمي حامل فلده ببغداد وبها طلب العلم ثم طاف البلاد فروى عن
بشر بن الفضل واسماعيل بن عليّة وسفيان بن عيينة وجري بن عبد الحميد
ويحيى بن سعيد القطان ابو داود الطيالسي وعبد الله بن غدير عبد الرحمن
وعلي بن عياش المحصني والشافعي وغندار ومعتز بن سليمان جماعة كثيرين
روى عنه البخاري ومسلم وابوداود والباقرن مع البخاري ايضا بواسطة
واسود بن عامر شاذان ابن هكك والشافعي وابو الوليد عبد الرحمن بن ارقم
ووكيع ويحيى بن آدم ويزيد بن هرون وهم من شيوخه وقيس بن عداوة
بن عمرو وخلف بن هشام وهم اكبر منه واحمد بن ابى الحوارى ويحيى بن
معين وعلي بن المديني والحسين بن المنصور وزياد بن ايوب وحليم ابو قتادة
السرخسي ومحمد بن رافع ومحمد بن يحيى بن ابي سحينة وهو كاذب من اقرانه
وابناه عبد الله صالح وتلامذته ابو بكر الاثرم وحرب الكرماني وفي
بن مخلد وحنبل بن اسحق وشاهين بن السّميدع والميموني وغيرهم و
آخر من حدث عنه ابو القسم البغوي قال بن معين ما رايت خيرا من
احمد ما افتر علينا بالعربية قط وقال عازم قلت له يوما يا ابا عبد الله

صنف
حرفه الف
ما في احمد بن حنبل
التهذيب بن حجر العسقلاني

بلغني انك من العرب فقال يا ابا النعمان نحن قوم مساكين قال صالح سمعت
ابي يقول لدت سنة في اولها في بيع الاول قال عبد الله سمعت ابي يقول
مات هشيم سنة وخرجت الى الكوفة في تلك الايام وودخلت البصرة
سنة وقال ايضا سمعته يقول سمعت من علي بن هاشم بن البريد
سنة في اول سنة طلبت وهي السنة التي مات فيها مالك وقال ايضا
حججت سنة وقدمت فصيل رايت ابن هب لم اكتب عنه قال وحجت
خمس حج مني اقلت حج را جلا اتفقت في احدى هذه الحج ثلثين درهما
وقال ابراهيم بن شماس سمعت وكيع بن الجراح وحفص بن غياث يقولان
ما قدم الكوفة مثل ذلك الفتي يعنينا احدا وقال لقطان ما قدم
علي مثل احمد وقال فيه مرة خبر من اجاب هذه الامة وقال احمد بن
سنان ما رايت يزيد بن هرون لاحدا شدا تعظيما منه لاحد بن حنبل
وقال عبد الرزاق ما رايت افقه منه ولا اورع وقال ابو عاصم احمد
امامنا وقال الشافعي خرجت من بغداد وما خلفت بها افقه ولا
ازهد ولا اورع ولا اعلم من احمد بن حنبل قال عبد الله الحنظلي كان
افضل اهل زمانه وقال ابو الوليد ما بالمصريين احب الي من احمد ولا
ارفع قدرا في نفسه منه وقال العباس بن العنبري حجة وقال ابن المديني
ليس في اصحابنا احفظ منه وقال قتيبة احمد امام الدنيا وقال ابو عبيد
لست اعلم في الاسلام مثله وقال يحيى بن معين لو جلسنا مجلسا
بالثناء عليه ما ذكرنا فضائله بكما لها وقال العبد ثقة ثبت في

الحديث نزه النفس فقيه في الحديث منيع الآثار صاحب سنة وخبر وقال
ابو ثور احمد شيخنا واما منا وقال العباس بن الوليد بن مزيد قلت لانه
مسهر هل تعرف احدا يحفظ على هذه الامة امر دينها قال لا الا شاب في
ناحية المشرق يعني احمد قال بشر بن الحارث ادخل لكبر فخرج ذهباً
احمر وقال حجاج بن الشاعر ما رأيت عيناى وخافى جسداً فضل من احمد
بن حنبل قال حمد ورق من سمعوه يدكر احمد بسوء فاقهوه على الاسلام
وقال بوزرة الرازي كان احمد يحفظ الف الف حديث فقيل له ما يدريك
قال اخذت عليه الابواب قال فوج بن حبيب رايته في مسجد الخيف
سنة مستنداً الى المنارة فجاءه اصحاب الحديث فجعل يعلمهم الفقه الحديث
وفيقه الناس قال عبد الله كان ابى يصلي في كل يوم وليلة ثلاثاً ركعة
وقال هلال بن العلام عن الله على هذه الامة باربعة في زمانهم
بالشافع تفقه بحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وباحدثت
في المحنة ولولا ذلك لكفر الناس يحيى بن معين نفى الكذب عن حديث
رسول الله صلى الله عليه وسلم وبابى عبيد قسراً الغريب قال عباس الدوري
ومطير بن الفضل بن زياد وغيرهم مات يوم الجمعة لثنتي عشرة خلت
من ربيع الاول سنة لكن قال الفضل في ربيع الآخر وكذلك قال عبد الله
بن احمد قيل حزن من صلى عليه فكانوا ثمانمائة الف رجل وستين الف امرأة
وقيل اكثر من ذلك وقال عبد الله كان ابى يقول قولوا لاهل البدع بيننا
وبينكم الجبار قلت لم يستوف المؤلف قصّة المحنة وقد استوفاه ابن الجوزي

وجوده و عدم وجوده اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن



روایت احمد بن حنبل

روایت احمد بن حنبل

في مناقب في مجلد و قبله شيخ الاسلام الهروي ترجمته في تاريخ بغداد مستوفى
قال ابن ابي حاتم سئل ابى عنه فقال هو امام و حجة و قال للنسائي الثقة
المأمون احدا لامة و قال ابن ماکولا كان اعلم الناس بمذاهب الصحابة
و التابعين قال الخليلي كان افقه اقارنه و اورعهم و اكرمهم عن الكلام في
المحدثين الا في الاضطراب قد كان مسلما عن الرواية مرجح قاتلا متحيزا
فما كان يروي الا لبنية في بيته و قال ابن حبان في الثقات كان حافظا
متقنا فقيها ملازم للورع الحجة مواظبا على العبادة الدائمة اغاث الله
به امة محمد صلى الله عليه وسلم و ذلك انه ثبت في المحنة و بذل
نفسه لله حتى ضرب بالسياط للقتل فحصى الله عن الكفر و جعله
علما يقتدى به و ملجأ يلجأ اليه و قال سليمان بن حرب لرجل سألته
عن مسألة سأل عنها احمد فانه امام قال محمد بن ابراهيم البوشنجي ما رايت
اجمع في كل شئ من احمد الا عقل و هو عندك افضل و افقه من الثوري
و قال ابن سعيد ثقة ثبت صدوق كثير الحديث و قال ابو الحسن بن
الراغبون كشف قبر احمد حين في الشريف ابو جعفر بن موسى الى
جانبه فوجد كفته صحيحا لم يبل و جثته لم تتغير و ذلك بعد موته
بمائتين و ثلاثين سنة و ولى الدين ابو عبد الله محمد بن عبد الله الخطيب
و راساء رجال مشكوة كفته احمد بن حنبل هو الامام ابو عبد الله احمد
بن حنبل الشيباني المروزي ولد ببغداد سنة اربع و ستين و مائة و
مات بمائة و احدى و اربعين مائتين له سبع و سبعون سنة كان

ص ١٣٥
الباب الثاني في ذكر الامامة
واصحابها لاصول
داود احمد بن حنبل از جملة
مشكوة ولى الدين الخطيب

وجرد وسم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و انبطل انکار آن

۱۰۶

روایت احمد بن حنبل

روایت احمد بن حنبل

امامان فی الفقه والحديث والزهد والورع والعبادة وبه عرف الصيغ السقيمة
والجمع من المعدل نشأ ببغداد وطلب العلم وسمع الحديث من شيوخها
ثم رحل إلى مكة والكوفة والبصرة والمدائنة واليهج الشام والحزيرة و
كتب من علماء ذلك العصر فسمع من يزيد بن هرون ويحيى بن سعيد
وسفيان بن عيينة ومحمد بن إدريس الشافعي وعبد الرزاق بن همام وخلق
كثير سواهم روى عنه ابنه صالح وعبد الله وابن عمه حنبل بن اسحق ومحمد
بن اسمعيل البخاري مسلم بن حجاج النيسابوري ابو زرعة وابوداود السجستاني
وخلق كثير الا ان البخاري لم يذكر في صحيحه عنه الا حديثا واحدا في آخر
كتاب الصدقات تعليقا وروى احمد بن الحسن الترمذي عنه حديثا
اخر وفضائله كثيرة ومناقبه حجة وآثاره في الاسلام مشهورة ومقلد
في الدنيا مذكورة انتشر ذكره في الافاق وسمع حمدا في البلاد وهو احد المجتهدين
المعمل بقوله راية مذهبه في كثير من البلاد قال اسحق بن هوي احمد
بن حنبل حجة بين الله وعبيده في ارضه وقال الشافعي خرجت من بغداد
وما خلفت بها احدا اتقى واورع ولا افقه ولا اعلم من احمد بن حنبل قال
احمد بن سعيد الدارمي ما رايت اسود الراس يحفظ الحديث رسول الله
صلى الله عليه وسلم ولا اعلم بفقهه ومعانيه من ابى عبد الله احمد بن
حنبل وقال ابو زرعة كان احمد بن حنبل يحفظ الف الف حديث فقل له
ما يدريك فاكرته فاخذت عليه الاجواب قال ابراهيم الحزني رايت احمد
بن حنبل كان الله جمع له علم الاولين والاخرين من كل جنس يقول ما شاء

ویمسك ما شاء وقال بودا و السجدة كان يجالسها احمد بن حنبل
بجالسته الا تخوليد كرفي ناشئ من امر الدنيا وما رايت ذكر الدنيا قط و
قال محمد بن سفيان بن الحسن بن عبد العزيز ميراثة من مصر مائة الف
دينار فحل الى احمد بن حنبل ثلاثة اكياس في كل كيس الف دينار فقال
يا ابا عبد الله هذا من ميراث حلال فخذها واستعير بها على عائلتك
قال لا حاجة لي بانها في كفاية فردها ولم يقبل منها شيئا وقال عبد الله
بن احمد كنت اسمع ابو كثير يقول في دعاء بر صلوته اللهم كما صنت وجهي
عن السجود لغيرك فصن وجهي عن المسئلة لغيرك وقال يعقوب بن ابي بصير
كنت ببغداد فسمعت ختمة فقلت ما هذا فقالوا احمد بن حنبل متعفن
فدخلت فلما ضرب سوطا قال بسم الله فلما ضرب الثانية قال لا حول
ولا قوة الا بالله فلما ضرب الثالثة قال القرآن كلام الله غير مخلوق فلما
ضرب الرابع قال لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا ف ضرب تسعة وعشرين
سوطا وكانت مكة احدا حاشية ثوبا نقطعت فنزل السراويل الى عانته
فومى احد طرفه الى السماء فرك شفتيه فما كان باسرع من ارتقاء
السراويل لم ينزل فدخلت عليه بعد سبعة ايام فقلت يا ابا عبد الله
رايتك تحرك شفتيك فامشي شئ قلت قال اللهم اني اسألك باسمك
الذي ملأت به العرش ان كنت تعلم اني على الصواب فلا تهتك لي سترا
وقال احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن حنبل في النوم فقلت ما صنع الله
بك قال غفر لي ثم قال يا احمد صرّيت في قال قلت نعم يا رب قال

وجه دوم از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۱۰۸

روایت احمد بن حنبل

مناقب احمد بن حنبل

مناقب احمد بن حنبل
علامه الاخبار کتونی

یا أحمد هذا وجهي فانظر اليه فاجتهد انظر اليه رحمه الله وعموم بن سليمان
وركتائب اعلام الاخبار من فقهاء نزيه النعمان المختار گفته واحدا لائمة الاربعة
احمد بن حنبل بن هلال ابو عبد الله الشيباني قال للمولى الشريف بابي اربعة
شكيري في مناقب الاخبار ونوادرا الاخبار عن احمد بن حنبل انه قال ولدت
سنة اربعين ستين مائة في ربيع الاول اول سماعي من هشير سنة تسع
وستين مائة وكان ابن المبارك قد قدم في هذه السنة يعني بغداد و هو آخر
قدامة قدما و ذهبت الى مجلسه فقالوا خرج الى طرطوس ف توفي سنة
احد و ثمانين مائة قال ابنه عبد الله بن احمد بن حنبل توفي ابي رحمه الله
يوم الجمعة ضحوة و دفن في العصر لثنتي عشرة ليلة خلت من شهر ربيع الاول
سنة احد و اربعين مائتين سنة سبع وسبعون سنة وعن ابن داود
السجستاني القيت مائتين من مشايخ العلم ما رأيت مثل احمد بن حنبل
لم يكن يخوض في شيء مما يخوض فيه الناس من امر الدنيا فاذا ذكر العلم
شكروا قال ابو زرعة ما رأيت عيني مثل احمد بن حنبل فقلت له في العلم
فقال في العلم والرهد والفقه والمعرفة وقال عبد الله جميع ما حدث
به الشافعي في كتابه وقال حدثني الفقيه الثقة فهو ابي رحمه الله و
سمعت ابي يقول استفاد منا الشافعي ما لم نستفد منه وكان احمد ا صغيرا
منه باربع عشرة سنة قال حجاج بن محمد ثلاثا ما شيا وثلاثين راكبا
وكان سارق ثيابه فبق في بيته اياما فعرض عليه الدنانير والثياب
فابى ان يأخذ فعرض عليه ان يفتح شيئا ففتح كتابا بدا ينفذ فاشترى

من الأحمد بن حنبل

ثوبان فشق نصفين فأنزله نصفه ارتد نصفه عن المزني انه قال سمعت
الشافعي يقول ثلاثة من العلماء من عجائب الدنيا عريون يعرب كثر وهو
ابو ثور وعجمي لا يخط في كلمة وهو حسن بن محمد الزعفراني وصغير كما قال
شيئا صدقه الكبار وهو احمد بن حنبل لما ظهر القول بخلق القرآن في
أيام المأمون وحمل الناس على القول بخلق القرآن حمل إلى المأمون مقيدا
فأتى المأمون قبل وصوله ولما ولى الخلافة ابراهيم المعتصم برهمن
الرشيد طلبه وكان في سجن المأمون كان المأمون لما توفي عهدا
إلى أخيه المعتصم بالخلافة وأوصاه بأن يحمل الناس على القول
بخلق القرآن فاستقر الامام محبوبا وروى عنه مكث في السجن ثمانية
وعشرين شهرا ولم يزل ذلك يحضر الجماعات فاحضره المعتصم عقلا
مجلسا للمناظرة فيه ابراهيم بن عبد الرحمن بن اسحاق والقاضي
بن ابي برد وغيرهما فناظرهم ثلاثة ايام ولم يزل معهم في جلال إلى
اليوم الرابع فامر بضربه فضرب بالسياط ولم يزل على الصبر إلى ان تم
عليه ثم حمل وصار إلى منزله ولى الخلافة الواثق فناظر ما اظهره
المأمون والمعتصم وكان احمد بن حنبل يحضر الجماعة ويغتنى إلى مات
المعتصم في زمان الواثق صار محتفيا لا يخرج إلى الصلوة ولا إلى غيرها
ولا يفقه لما قال الواثق ونجمه بان لا تجمع إليك احدا ولا تسكن في
بلد انا فيه فاقام محتفيا إلى ان مات الواثق وولى الخلافة المتوكل
فرفع المحنة وامر باحضار الامام احمد بن حنبل فأكرمه واطلق له

ما لا كثير فلم يقبله و فرقه على الفقهاء و المساكين و اجرى المتوكل على اهل
 وولده في كل شهر اربعة آلاف درهم فلم يرض لا امام احمد بذلك و
 عبد الروف بن تاج العارفين ^{عليه} بن بن العابد بن الملقب بن الدين الحداوى
 المناوى الشافعى مرفىض القدير گفته حول احمد في مسند بفتح النون يقال
 اسند الكتاب جمع فيه ما اسند الصحابة اى روى به بالاسناد
 كمسند الشهاب و مسند الفردوس اى اسناد حدیثها و لم يكف
 في الرواية به ف واحد كما فعل في اولئك لئلا يتصف بعلامة البغداد
 و الامام احمد هو ابن محمد بن حنبل الناصر للسنة الصابر على المحنة
 الله قال فيه الشافعى ما بقى بالبغداد افقه و لا ازاله منه و قال امام
 الحرمين غسل وجه السنة من غبار البدعة و كشف الغمة عن عقبة
 الامامة للبغداد سنة اربع و خمسين و مائة و روى عن الشافعى
 و ابن هك و خلق و عنه الشيوخ و غيرها و مات سنة احدى و اربعين
 و مائتين و ارجئت الدنيا بموته و شهاب الدين احمد القسطلانى در مواهب
 لدنيه و مقصد اول مقام تقدمت جناب سالتا جليل عليه عن العرياض بن
 سارية عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في عند الله في ام الكتاب الخاتم
 النبيل و ان آدم لم يخلد في طينته رفاة احمد البيهقي و الحاكم و قال في
 الاسناد و قوله لم يخلد يعني طرعا ملقة على الارض قبل نفخ الروح فيه
 و محمد بن عبد الباقي الزرقاني المالك و شرح مواهب لدنيه بشرح قول مصنف
 رواه احمد گفته الامام احمد بن محمد بن حنبل الشيباني ابو عبد الله المروزي

مدائح احمد بن حنبل

مدائح احمد بن حنبل
فيض القدير

الاول و سلم الفقه و

مدائح احمد بن حنبل
مواهب لدنيه

محمد بن احمد بن حنبل

ثم البغدادى احدى الكبار الائمة الحفاظ الطوائف النصارى على البلوى لك
من الله به على الامّة ولولا ذلك لكان الناس في المحنة ذوالمناقب الشهيرة
وحسبك قول الشافعي شيخه خرجت من بغداد فاحلفت بها افقه
ولا ازهدك لا اوردع ولا اعلم منه وقال بوزعة الرازي كان احدا
الف الف حديث قيل ما يدريك قال ذكرته ولد سنة اربع وستين
ومائة ومات سنة احدى واربعين مائتين قال بن خلكان حريرا
من حضر جنازته من الرجال فكانوا ثمانمائة الف ومن النساء ستون
الف واسلم يوم موته عشرون الف من اليهود والنصارى المجوس النجس
وفي تهذيب النور امر المتوكل ان يقاس الموضع الذي وقف للصلوة
فيه على احد بلع مقام الف وخمسمائة ووقع الماتم في اربعة
اصناف في المسلمين اليهود والنصارى المجوس والى الله بلوى والد
ماجد مخاطب بر رسالة الانصاف في بيان سبب الاختلاف بعد كرمه علماء حديث
فقد ايقوا كفته كان اعظمهم شانا واوسعهم رواية واعرفهم للحديث
راتبة واعظمهم فقها احمد بن محمد بن حنبل ثم اسحاق بن ياهويه الخ
ومولوى حيدر على فيض آبادي منتهى الكلام كفته احمد بن حنبل كنه بطوايه حديث
ميرود وورق منيف حديث شريف يا كجايي ليس فجع ومنزلتي ليس عظم دارد
اكثر روايات مذهبيش موافق تصحيح محقق وبلوى مطابق فتاوى امام ستالم
فمن اعجب العجائب واغرب الغرائب ان طبا الجاذق العالي المناصب الفاخر
المناقب كيف ينكرون هذه الرواية الشريفة من روايات السنية

محمد احمد بن حنبل الانصاف
والى الله

محمد احمد بن حنبل الانصاف
حيدر على

و بناد می چهارا بانه ليس في كتاب من كتب اهل السنة ولو بطريق ضعيف
مع ان الامام احمد يرويه بطريق صحيح فضلا عن حسن فضلا عن ضعيف قلت
شعري بماذا ليحتال ولياءة في تصديق انكاره وتوجيه الطائفة تصو
ابطالة وتحقيق مقالة وتقرير محالة واثبات مطالعة يقولون جلالة
وجسارته ووقاحة وخسارته ان احمد بن حنبل ليس من السنة بل هو
مع كونه قام مقام الانبياء وشفيع وروح علي الاول الملتزم للوفاء
من المبتدعين الهاككين الخارجين من اهل السنة وانه ليس من اتباع
الكتاب الحديث جنة وانه في طريق الصواب قلنا ممكنة والممكنة وانه
ليس علينا في تشييد ينال كرامة ولا نافع منه ولومه وقصبة
ثقلية جرحه جدا وزبالة والغرض منه ضربه ويحتشمون من هذا التبريم
والتمجيد ينفون من هذا التمجيد والتحقير فيعتزفون بالاجاء والاضطراب
فخرج المخاطب المتعجب الجليل الفخار الجالب على نفسه اثباته اشياء صنوف البوار
والنبار عن مرة الملتزمين للصدق والحياء والديانة والعاكفين على التمسك
والتشبث الامانة في تصنيف الاسفار فيقولون انه اعطى زمامه وقيادته
الكتابي المكبول مجديا التعصب المردى لقائدا الى العار والشنار فلم يحجم
حول الاطلاع والعثور على افادات المحققين الكبار ولم يحيط بالفحص والتقصي
والتبقي السبر والاختبار ولم يستعد بمطالعة كتب الاثار ولم يمسح خلال
ديار الاخبار ولم يقتطف اثمار تلك الاشجار ولم يحسن زهار هذه الدوحة
النافحة الانوار المشرقة الانوار العزيزة المشار العاليه الاقدار العاليه الاسعاف

فتقوه بما تقوه من الرد والنفي والابطال والاحجود والانكار والله العاصم
من بل لا قدام وعثارا لا فكار ووجه سوم از وجوه ابطال نفي و انكار حدیث
تشبیه آنست که ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي از ابو جبه الكل و ابليغ از قدريکه
مخاطب فرموده روايت نموده چنانچه ابو محمد احمد بن محمد العاصمي در زین الفقه
فی شرح سورة بل تي گفته اخبرنا الحسين بن محمد البستي قال حدثنا عبد الله
بن ابي منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا محمد بن ادريس
الحنظلي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى الانصاري قال حدثني
عن انس قال كنا في بعض حجرات مكة ننتد اكرعيا فدخل علينا
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا اهل الناس من اراد ان ينظر
الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى موسى
في شدته والى عيسى في زهاده والى محمد واهله والى
جبرئيل وامانته والى الكوكب الدري والشمس والقمر المضي
فليتطاول لينظر الى هذا الرجل وأشار الى علي بن ابي طالب فهذا
ابو حاتم محمد بن ادريس اهل التنقيح التدريس نضا الحجاب
عن وجه التفتيح والتدليس اما طاشوا في العضيضة والتلبيش
وازاح وساوس رباب التشكيك والتحشيش ذوالقذافي عين كل من
دام الاذلال والتدسيس حيث روى الحديث الشريف موضحا السبيل
الحق لكل طالب علم نفيس فلا يروج بعد ذلك انكار جاحد خيس
ولا ينفذ ولا ينجح احتيال من تشبث بالخشيش في قلبه حب الباطل

الرازي

روایت ابو حاتم رازی حدیث
تشبیه از ادريس الحنظلي

در این ابواب

رسیدش فتلبت بحمد الله فوضاء المكابرين فلا يسمع لهم همس ولا
ولم يبق للمعاندين الحائدين سعي ولا انيش فضائل و محامدا ابو حاتم
که از حفاظ ثقات اعظم و اعلام اثبات افانجم و اساطين کبار و دوی المکارم
و مشاهير حذاق عارفین جقائق معالم و مخاریر جهابذه را سمین تشریف مرستم
بالا تر از آنست که ستیفاتوان کرد نبذ می از ان از ملاحظه کتاب الانساب بلکه
بن محمد السمعی کمال ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر و سیر النبیل و تذکره الحفاظ
و تهذیب التهذیب و غیر فی خبر من غیر دول الاسلام و کاشف محمد بن احمد النبی
و طبقات الشافعیه عبد الوهاب بن علی السبکی و مرآة الجنان ابو محمد عبد الله بن
اسعد الیافعی و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب بن حجر عسقلانی و طبقات
جلال الدین سیوطی و غیر انکار سمعنا در انساب گفته الجری یقیح الجید و کسر الزاء
المشددة هذه النسبة الى جزقوية من قوی اصمهان منها ابو حاتم محمد
بن ادريس بن المنذر الخنظلي الرازي كان يقول نحن من اهل اصمهان من
قوية جز قال كان اهلها يقدمون علينا حيوة ابی ثم انقطعوا عنا
و ابو حاتم کان اماما حافظا فھما من مشاہیر العلماء له رحلة الى الشام
و مصر و العراق و عنہ ابو عمرو بن حکیم و علم الامراء یحصون کثرة
توفی سنة سبع و سبعین مائتین نیز سمعنا در انساب نسبت خنظلی گفته
و بالرمی رب مشهور یقال له درب خنظلة منها ابو حاتم محمد بن ادريس
بن المنذر بن ج اود بن مهران الرازي الخنظلي امام عصره و ارجع الیه فی
مشکلات الحدیث و هو من هذا الدرب و کان من مشاہیر العلماء

در این ابواب رازی از
انساب

بالحاج ابو حاتم

لمذاکورین الموصوفین بالفضل والحفظ والرحلة ولقی العلماء وسمع محمد بن
عبد الله الاکثاری ابانید النخوی عبد الله بن سفيو وهو ذی بن خليفة
وابا صی الدمشقی و عثمان بن الهيثم المودنی سعيد بن مریر المصفری و ابا
الیمان الحمصی و امثالهم کان اول کتبه الحديث فی سنة تسع مائتين
رؤی عنه الاعلام الائمة مثل یونس بن عبد الاعلی والربیع بن سلیمان
المصريان هما اکبر منه سنا و اقدم سماعا و ابو زرعة الرازی
والدمشقی و محمد بن عوف الحمصی هؤلاء من اقوانه و عالم لا یحصون
و ذکر ابو حاتم و قال اول سنة خرجت فی طلب الحديث اقامت سنين
احصیت ما مشیت علی قدیمی زیادة علی الف فرسخ لمر ازل احصی حتی
لما زاد علی الف فرسخ ترکته و قال ابو حاتم قلت علی باب ابی الولید الطیالبي
من اغرب علی حدیثا غریبا مسندا صحیحا لم اسمع به فله علی درهم
یتصدق به و قد حضر علی باب ابی الولید خلق ابو زرعة
فمن جونه و اما کان مرادی ان یلقی علی ما لم اسمع به ليقولوا هو
عند فلان فاذهبنا سمع کان مرادی ان استخرج منهم ما ليس عندنا فاقبلا
لاحد منهم ان یجرب علی حدیثا و کان احمد بن سلمة یقول ما رايت بعد
اسحاق یعز ابن راهویه و محمد بن یحیی حفظ للحديث و لا اعلم بعانيه
من ابی حاتم محمد بن ادريس قال ابو حاتم قال هشام بن عمار یوما ای
شئ تحفظ من الاذواء قلت له ذوا الاصابع و ذوا الجوشن و ذوا الزوائد
و ذوا الیدین و ذوا اللحية الکلاوی و عددت له ستة فضاک و قال

حفظنا نحن ثلثة وزحمات ثلثة مات ابو حاتم الرازي في شعبان
سنة سبع وسبعين مائتين ابو الحسن علي بن محمد المعروف بابن الاثير في تاريخ
كامل سنة سبع وسبعين مائتين گفته وفيها توفي ابو حاتم الرازي واسمه
محمد بن ادریس بن المنذر وهو من اقران البخاري ومسلم وشمس الدين محمد
بن احمد الذهبي رسيه النبلا گفته ابو حاتم الرازي ابنه محمد بن ادریس بن المنذر
بن داود بن مهران الامام الحافظ الناقد شيخ الهدى ثلث الخطة الخطفان
من قمير بن خطلة بن يربوع وقيل عرف بالخطة لانه كان سكن في درب
خطلة بمدينة الرمي كان من مجور العلم طوف البلاد ورجع في المتن
والاسناد وجمع وصنف وجرع رعدل صح وعلل مولد سنة خمس
تسعين مائة واول كتابته الحديث كان في سنة تسع ومائتين هو
من نظراء البخاري من طبقته ولكنه عمر بعد از يد من عشرين سنة
سمع عبيد الله بن محمد بن موهو ومحمد بن عبد الله الانصاري الكهمي
وقليصة وابانعيم وعقان عثمان بن الهيثم المودن واباسم الرازي
وابا اليمان سعيد بن ابي ريم وزهير بن عباد ويحيى بن بكير وابا الويد
واحمد بن ابي ياسر ثابت بن محمد الزاهد وابا زيد الانصاري الفخري
وعبيد الله بن صالح الجعفي وعبد الله بن صالح الكاتب بابا الجاهر محمد بن
عثمان هوذة بن خليفة ويحيى ابو حاطي وابا توبة الحلبي خلقا كثيرا
وتنزل الى بندار وابي حفص الفلاس والربيع المرادي شرا الى بن وارة
ومحمد بن عوف ويتعدا استقصا سائر مشايخه فقد قال الخليلي قال

صالح ابو حاتم

صالح ابو حاتم رازی از

صالح ابو حاتم رازی

صالح ابو حاتم رازی

صالح ابو حاتم رازی

صالح ابو حاتم رازی

صالح ابو حاتم رازی

صالح ابو حاتم رازی

ما یروى

ابو حاتم اللبان الحافظ قد جمعت من روى عنه ابو حاتم الرازى قبله واقربا
من ثلاثة آلاف حدث عنه ولده الحافظ الامام ابو محمد عبد الرحمن
بن ابو حاتم و يونس بن عبد الاعلى والربيع بن سليمان المودى شيخنا ابو عبد
الرازى فيقه قزاقته ابو زرعة الدمشقى وابراهيم الحارثى واحمد
ومو بن اسحق الانصارى وابو بكر بن الدنايا وابو عبد الله البخارى
فيما قيل و ابو داود وابو عبد الرحمن النسائى في سننها وابن صاعد
وابو عوانة الا سقراننى صاحب بن دكين ومحمد بن ابراهيم الكنانى
ونكريا بن احمد البلخى والقاضى المحاملى ومحمد بن مخلد بن ابراهيم
القطار وابو الحسن على بن ابراهيم القطان وابو عمرو ومحمد بن احمد بن
حكيم سليمان بن يزيد الفامى والقاسم بن صفوان ابو بشر الدولابى
وابو حامد بن جسنويه خلق كثير وقد حدثت في رحلاته باماكن
وارتحل بابنه ولقى به اصحاب ابن عيينة ووكيع قال الحافظ ابو نعيم
عبد الملك بن محمد بن عدى ثنا الربيع المرادى ثنا ابو حاتم الرازى
ثنا داود الجعفرى ثنا عبد العزيز بن محمد عن ابراهيم بن عقبة عن
كريب عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير نساء النبا
مریم وآسية امرأة فرعون خديجة وفاطمة ثم قال بن عدى رواه
ابو حاتم قال صالح بن احمد الخداني الحافظ ثنا القاسم بن ابي صالح و
سليمان بن يزيد قالوا انبا ابو نعيم قال حدثني ابو زرعة عن ابي الجهم
انبا اسمعيل بن عياش عن عبد العزيز بن عبد الله عن مجاهد عن

ما یخبر ابو حاتم

ابن عباس رفعه قال رفع القلم عن ثلاثة قال ابو حاتم كان عنده
هذا في قرطاس فضاع رواه الحافظ ابو بكر الخطيب ابن ابي طه
ثنا صالح قال عبد الرحمن بن ابي حاتم سمعت مسكين بن اسحاق القاضي
يقول ما رايت احفظ من ذلك وكان قد لقي بابا بكر بن شيبة وابن
عمير وابن معين ويحيى الخاني قال الخطيب كان ابو حاتم احدا لائمة الخطا
الاثبات اول سماعه سنة تسع ومائتين قال ابو الشيخ الحافظ هكي لنا
عبد الله بن محمد بن يعقوب سمعت ابا حاتم يقول خرج من اهل اصبهان من
قوية جر وكان اهلها كانوا يقدمون علينا في حياة ابي ثمر انقطعوا عنا قال
الخطيب كان ابو حاتم عالما باختلاف الصحابة وفقه التابعين من بعدهم
سمعت جدنا وجماعة سمعوا عبد بن ابراهيم القطان يقول ما رايت مثل
ابن حاتم فقلنا له قد رايت الحربي واسمعيه القاضي قال ما رايت اجمع من
حاتم ولا افضل منه علي بن ابراهيم الرازي ابن ابي احمد بن علي الرقام سمعت
الحسن بن الحسين الدارستي قال سمعت ابا حاتم يقول قال في ابوزرعة ما
رايت احرص على الحديث منك فقلت له ان عبد الرحمن بن ابي الحويص
فقال من شبه اباة فاطم قال الرقام سألت عبد الرحمن عن اتفاق كثرة
السماع له وسواله لابه فقال بما كان ياكل واقرأ عليه ويمشي واقرأ
عليه ويدخل الخلا واقرأ عليه ويدخل البيت في طلب شيء واقرأ عليه
قال حمد بن سلمة النيسابوري ما رايت بعد اسحق ومحمد بن يحيى احفظ
للحديث من ابني حاتم الرازي ولا اعلم بمعانيه قال ابن حاتم سمعت الرقام

بن صفوان سمعت ابا حاتم يقول اوردع من بيت اربعة آدم واحد بن
حنبل و ثابت بن محمد الزاهد و ابو زرعة الرازي قال القاسم فذكره
لعثمان بن خريزاد فقال انا اقول حفظ من بيت اربعة محمد بن النخاس
الضري و ابراهيم بن عروة و ابو زرعة و ابو حاتم قال بن ابي حاتم سمعت
يونس بن عبد الاعلى يقول ابو زرعة و ابو حاتم اما خراسان و اما
و قال بقاؤها صلاح للمسلمين قال محمد بن الحسين بن مكرم سمعت
حجاج بن اسحق ذكرت له ابا زرعة و ابن اربعة و ابا جعفر الدارمي فقال
صا بالمشرق انبل من ابن ابي حاتم سمعت ابي قال لي هشام بن عمار ^ش
تخفظ من الاذواء قلت ذوا الاصابع و ذوا الجوشن و ذوا الزوائد
ذوا اليدنين و ذوا الحية الكلابي و عدت له ستة فضحك و قال
حفظنا نحن ثلاثة و زدت انت ثلاثة قال الحافظ عبد الرحمن بن خراش
كان ابو حاتم من اهل الامانة و المعرفة و قال هبة الله اللاكاني كان
ابو حاتم اما ما حافظا متقنا و ذكره اللاكاني في شيوخ البخاري قال
النسائي قال ابي حاتم سمعت ابي يقول جري بيني و بين ابي زرعة
يوما تميز الحديث و معرفته فجعل يذكرا حديث و علما و كذا
كنت اذكر خطا احاديث خط علما و خط الشيوخ فقال لي ابا حاتم
قل من يفهم هذا ما اعز هذا اذا رفعت هذا من واحد و اثنين فما اقل
من يحسن هذا و ربما اشك في شيء او يتخالف في حديث فان التقى
معك لاجد من يشفيني قال لي كذلك كان امرى صلاح بن احمد

در این باب

الحافظ ابن ابی القاسم بن ابی صالح سمعت ابا حاتم يقول قال لي ابو زرعة
 ترفع يديك في القنوت قلت لا فترفع انت قال نعم قلت فما حجتك قال
 حديث ابن مسعود قال واه ليث ابني سليمان قلت فحديث ابی هريرة قال
 واه ابن لهيعة قال حديث ابن عباس قلت واه عوف قال فما حجتك
 في تركك قلت حديث انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كان يرفع يديه في شئ من الدنيا الا في الاستسقاء فسكت قال ابني حاتم
 في اول كتاب الجرح والتعديل له سمعت ابی يقول جاني جل من اهل حجة
 اصحاب الراي من اهل الفهم منهم ومعه دفتر تعرضه على فقلت في بعضه
 هذا حديث خاطا دخل صاحبه حديث في حديث وهذا باطل
 وهذا منكرو سائر ذلك صحاح فقال من اين علمت ان ذلك خاطا وذلك
 باطل وذلك كذب الخبر راوي هذا الكتاب باي غلطت او باي كذبت
 في حديث كذا قلت لا ما ادري هذا من ذا وياه غير اني اعلم ان هذا
 خطأ وان هذا باطل فقال تدعي الغيب قلت ما هذا ادعاء غيب قال
 فما الدليل على ما قلت قلت سل عما قلت من بحسن مثل ما احسن فان اتفقنا
 علمت اننا لم نجازف قال يقول ابو زرعة كقولك قلت نعم قال هذا
 عجب قال فكتب في كاغد الفاظ في تلك الاحاديث فقال ما قلت انه
 كذب قال ابو زرعة هو باطل قلت الكذب والباطل واحد قال ما قلت
 منكرو قال هو منكرو كما قلت وما قلت انه صحيح قال هو صحيح ثم قال ما اعجب هذا
 تتفقان من غير مواطاة فيما بينكما قلت فعند ذلك علمت اننا لم نجازف

من ابی جهم

وَأَنَا قُلْنَا بَعْلَمُ مَعْرِفَةً قَدْ أُوتِينَاهُ وَالْدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ مَا نَقُولُ إِنْ بَيَّنَّا
بِهِ جَاحِلٌ إِلَى النَّاقِدِ فَيَقُولُ هَذَا كَيْفَ وَانْقِيلَ أَخْبَرَكُمُ
الَّذِي بِهِ جَاحِلٌ قَالُوا قِيلَ فَمِنْ أَيْنَ قُلْتَ قَالَ عَلِمْتُ رِقَّتَهُ وَكَانَ ذَلِكَ فَنَحْنُ رِقَّتُنَا
مَعْرِفَةُ ذَلِكَ وَكَذَلِكَ إِذَا حُلِيَ إِلَى جَوْهَرٍ فَضَّيَا قَوْتُ وَفَضَّنَ جَابِغٌ وَغَيْرُ
ذَلِكَ وَيَقُولُ كَذَلِكَ وَكَذَلِكَ غَنَيْنَا عِلْمًا لَا يَتَحَيَّلُ أَنْ نَخْبِرَ كَيْفَ عَلِمْنَا
بِأَنَّ هَذَا كَذِبٌ هَذَا مَنكَرٌ فَعَلِمَ صِحَّةَ الْحَدِيثِ بَعْدَ ذَلِكَ نَاقِلِينَ إِنْ يَكُونُ
كَلَامًا يَصِلُحُ أَنْ يَكُونَ كَلَامُ النَّبِوَّةِ وَنَعْرِفُ سَقَمَهُ انْكَارَهُ فَذَرِّصْ لِي تَصَحُّهُ لِي
قَالَ وَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ قُلْتُ عَلَى بَابِ الْوَلِيدِ الطَّيَالِسِيِّ مِنْ أَغْرِبِ عَلَى حَدِيثٍ
صَحِيحًا فَاهْلَهُ دَرَاهِمٌ يَتَصَدَّقُ بِهِ وَكَانَ ثُمَّ خَلَقَ ابْنُ زُرْعَةَ فَمِنْ وَنُهُ وَأَمَّا
كَانَ دِيْنٌ يُقَالُ عَلَى مَا لَمْ يَسْمَعْ بِهِ فَيَقُولُونَ هُوَ عِنْدَ فُلَانٍ فَذَهَبَ وَاسْمُهُ فُلَانٌ
كَأَنَّ ابْنَ زُرْعَةَ عَلَى حَدِيثٍ وَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ لَا سَفَاحًا قَدْ لَجَّ
بِالتَّفْسِيرِ وَبِحِفْظِهِ فَقَالَ يَوْمَ مَا تَخْضَعُونَ قَوْلَهُ تَعَا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ فَقِي
أَصْحَابُ الْحَدِيثِ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَقُلْتُ إِنَّا أَبُو صَالِحٍ عَنْ مَعْوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَرَّبُوا فِي الْبِلَادِ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ قَدِمَ
مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي النَّيْسَابُورِيِّ الرَّسِّيُّ فَالْقَيْتُ عَلَيْهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ حَدِيثًا مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ
فَلَمْ يَعْرِفْ مِنْهَا إِلَّا ثَلَاثَةَ أَحَادِيثٍ سَأَلْتُ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ وَلَمْ يَعْرِفْهَا سَمِعْتُ
أَبِي يَقُولُ أَوَّلَ سَنَةٍ خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الْحَدِيثِ أَقَمْتُ سَبْعَ سِنِينَ أَحْصَيْتُ
مَا مَشَيْتُ عَلَيْهِ قَدْ زِيَادَةُ عَلَى الْفَرَسِ قُلْتُ مَسَافَةٌ ذَلِكَ ثَلَاثُ أَرْبَعَةِ
أَشْهُرٍ سِيرًا بِجَادَّةٍ قَالَ ثُمَّ تَرَكْتُ الْعِدَّةَ بَعْدَ ذَلِكَ وَخَرَجْتُ مِنَ الْبَحْرَيْنِ

وجه سوم انه وجوه اثبات حديثه
نفيه وابطال انكاره

١٢٢

روایت ابو حاتم رازی

ما راجع ابو حاتم

في مصر ما شيا ثم الى الوملة ما شيا ثم الى مشق ثم انطاكية وطر سوس ثم
رجعت الى حمص ثم الى الرقة ثم ركبت الى العراق كل هذا في سفرى الاول و
انا بن عشرين سنة وخرجت من الرقة فدخلت لكوفة رمضان سنة ثلث
عشرة وانا بن المقيم انا بالكوفة ثم جئت ثانيا سنة اثنتين وبعين
ثم رجعت الى الرقة سنة خمس وبعين وبعين وبعين وبعين وبعين وبعين
خمس وبعين وبعين وبعين وبعين وبعين وبعين وبعين وبعين وبعين وبعين
جزا انتخبه وكنى دحيم في حديث اهل طبرية وكانوا يسألونني ان
فقلت بل لا يكون فيها مثل حيدر القاضى احثا انا فكنى دحيم
ان هذه بلدة ناشئة عن جادة الطريق فقل من يقدم عليهم فخذتهم
سمعت ابي يقول بقيت في سنة اربع عشرة ثمانية اشهر بالبصرة
وكان في نفسي ان اقيم سنة فانقطعت نفقة فجلت ابيع ثيابي حتى
وبقيت بلا نفقة ومضيت اطوف مع صديق لي الى المشيخة واسمع
الى المساء فانصرف فيقي رجعت الى بيتي فجعلت اشرب الماء من الجوع
ثم اصبحت فغدا على رفيقي فجعلت اطوف معه على جوع شديد ففتر
جائعا فلما كان من الغد غدا على فقال لي سهر بنا الى المشايخ قلت انا ضعيف
لا يمكنني قال ما ضعفك قلت لا اكتمك مضى يومان ما طعمت فيها شيئا
فقال قد بقي معي دينار فصفه لك ونجعل لك النصف الاخر في الكوا
فخرجنا من البصرة واخذت منه نصف دينار وسمعت ابي يقول خرجنا
من المدينة مع عبد داود الجعفي وصرنا الى المحار وركبنا البحر فكانت

ووجه سوم از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۱۲۳

روایت ابو حمزه رازی

در جایگاه عالم

الرحیم فی جوهنا فقینا فی البحر ثلثة اشهر ضاقت صدورنا و فی ماکان
معنا و خرجنا الی البر فمشی ایا ما حتم فی ما بقی معنا من الزاد و الماء فقینا
یوماً لم ناکل و لم نشرب و لیوم الثانی کمثل و لیوم الثالث فلما کان المساء
صلینا و کنا ثلثه بانفسنا فلما اصبحتنا فی الیوم الثالث جعلنا نمشی علی
قلل طاقنا و کنا ثلثة انفس شیخ نیسابوری و ابوزید المروزی فسقط
الشیخ مغشیاً علیہ فجئنا فحرکة و هو لا یعقل فترکناه و مشینا قلل
فروع فضعفت و سقطت مغشیاً علی و مضی صاحب نمشی فصر من بعد
قوماً قریبوا سفینتهم من البر و نزلوا علی بئر موسی فلما عاينهم لوج ثوبهم
ایهم فجاءوهم معهم ما فی دابة فسقوه و اخذوا بیده فقال لهم الحقوا
رفیقین فما شعرت الا برجل یصب الماء علی وجهی ففتحت عینی فقلت
اسقنی فصبت من الماء مشربة قليلا فشربت و رجعت الی نفسی ثم سقنا
قلیلا و اخذنا بیدک فقلت رأی شیخ ملق فذهبا جاعة الیه و اخذنا بیدک
و انا امشی و اجر رجل حتی بلغت عند سفینتهم اتوا بالشیخ و احسنوا
الینا فقینا ایا ما حتم رجعت الینا انفسنا ثم کتبوا لنا کتابا الی مدینة یقینا
لهادانة الی الیهم و زودونا من الکعک و السویق و الماء فلم نزل نمشی
حتى نفد ماکان معنا من الماء و القوت فجعلنا نمشی جیاعاً علی شط البحر
حتى دفعنا الی سلخفاة مثل الترس فحمدنا الی حجر کبیر فضر بنا علی ظهرها
فانطلق فاذا فیها مثل صغرة البیض فحسیناه حتى سکن عنا الجوع ثم وصلنا
المدینة رادة و اوصلنا الی کتاب الی عاملها فانزلنا فی داره فکان یقدم

الحمد لله

لذا كل يوم القرع ويقول لخدمته هات لهم القطين المبارك فيقدم مع
الخيزان ما فقال واحد منا الا تدعوا بالحم المشوي فسمع صاحب الدار فقال انا
احسن بالفارسية فان جئت كانت هروية وانا انا بعد ذلك بالحم ثم رزقنا
الى مصره وسمعت ابن يقول كتبت الحديث سنة تسع وانا ابن اربع عشرة
سنة وكتبت عن عتاب بن هير الهروي سنة عشر لما قدم علينا حاجا
وكنت افيد الناس عن ابي عبد الرحمن المقرئ انا بالرقي فيخرج اناس اليه
فيسمعون منه ويرجعون انا بالرقي وسمعت ابن يقول كتبت عند عارم وهو
يقرأ وكتبت عند عمرو بن رزوق وهو يقرأ وسر الكوفة الى بغداد ما لا
كثرة ابن حبان اخبرني محمد بن المنذر ثنا محمد بن ادریس
قال كان ابو نعیم يوما جالسا ورجل في ناحية المجلس يقول انا ابو نعیم قال انا
ابن جريج قال فظروا اليه ابو نعیم قال كذب الدجال ما سمعت من ابن جريج
شيئا ابن حبان اخبرني محمد بن المنذر انا محمد بن ادریس ثنا مومل بن حباب
عن يزيد بن هرون قال كان بواسط رجل يروي عن انس بن مالك احرفا
ثم قيل انه اخبر كتابا عن انس فاتيانه فقلنا له هل عندك شيء من تلك
الاحرف فقال نعم عنده كتاب عن انس فقلنا اخرج فخرج فقلنا فاذا
احاديث شريك بن عبد الله فجعل يقول انبا انس فقلنا هذه احاديث
شريك فقال صدقتم انا انس بن مالك عن شريك قال فاشتد علينا
تلك الاحرف التي سمعناها منه وقنعنا عنه قال عبد الرحمن بن حاتم في
كتاب الرد على الجهمية له حدثنا ابو زرعة قال كان يحيى لنا ان هذا رجلا

در این باب ابو حاتم که حدیث
تشبیه را روایت کرده

من قصته هذا فحدثني بوزعة قال كان بالبصرة رجل انا مقيم سنة
ثلثين مائتين فحدثني عثمان بن عمرو بن الضحاك عنه انه قال ان لم يكن
القران مخلوقا فما الله ما في صدك من القران كان قد قرأ القران فغسي
القران حتى كان يقال قل بسم الله الرحمن الرحيم فيقول معروف معروف
ولا يتكلم به قال بوزعة فحدثني ابي اليا فله و قال الحافظ ابو القاسم
اللائلكاني وجدت في كتابي حاتم محمد بن ادريس الخطي مما سمع من يقول
مذهبنا واختيارنا اتباع رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه
والتابعين والتمسك بما اهل الاثر مثل الشافعي واحمد واسنق و
عبيد لزوم الكتاب والسنة ونعتقد ان الله عز وجل على عرشه ليس
كمثله شيء وهو السميع البصير وان الايمان يزيد وينقص ونؤمن بعذاب
القبر وبالحوض وبالمسئلة في القبر وبالشفاعة ونترحم على جميع الصحابة
وذكر اشياء اذا وثق ابو حاتم رجلا فتمسك بقوله فانه لا يوثق الا رجلا
صحيح الحديث اذا لقيت رجلا او قال فيه لا يحتج به فتوقف حتى ترمى ما قال
غيره فيه فان ثقه احد فلان ابن علي تخرج ابني حاتم فانه متعنت
في الرجال قد قال في طائفة من رجال الصحاح ليس بهجة ليس بقوي
او نحو ذلك واخر من حدث عنه هو محمد بن اسمعيل بن موسى الرازي
عاش الى بعد سنة احدى وخمسين وثلاثمائة الى ان قال الناهي
مات الحافظ ابو حاتم في شعبان سنة سبع وسبعين
ومائتين وقيل عاش ثلاثا وثمانين سنة

روایت ابو حاتم را زنی ^{عنه} ۱۲۶
 وجه سوم از وجه اثبات حدیث
 تشبیه و ابطال انکار آن

در این باب ابو حاتم را زنی
 تشبیه و ابطال انکار آن

در این باب ابو حاتم را زنی
 از ذکر حدیث ابو حاتم را زنی

ولانے محمد الا یادی الشاعر رثیة طويلة فی اب حاتم و اها عند ابن
 اب حاتم اولها انفسه مالک لا تجز عینا و عینی مالک لا تد معینا التسمی
 بکسوا العلوم فی شهر شعبان مقام دینا التسمی خبر المریض اب حاتم علم القنا
 و نیز فیه من تذکره الحفاظ کفته ابو حاتم الرازی الامام الحافظ الکبیر محمد بن
 ادریس بن المنذر الحنفی احلا لا علام لد سنة خمس و تسع و مائة
 قال کتبت الحدیث سنة تسع و مائتین قلت حل و هو ام و فسمع عبید الله
 بن موی و محمد بن عبد الله لا نصاری و الا صمعی و ابانعیمر و هو ذی بخلیفة
 و عقان ابامسی و اما سواهم و بقی فی الرحلة زمانا فقال اول ما رجعت
 سبع سنین حصیت ما مشیت علی قدحی یادة علی الف فرسخ ثم ترک العدة
 و خرجت من البحر الی مصر ما شیئا ثم الی الرملة ما شیئا ثم الی طرسوس
 ولی عشرين سنة قلت لحق عبید الله قبل موته بشهرین قال و کتبت عن
 النقیل ثواربعة عشر الفا و سمع من محمد بن مصنف احادیث قلت و حد
 عنه یونس بن عبد الاعلی و محمد بن عون الطائی و ابوداود و النسائی
 و ابو عوانة الاسفرائینی و ابوالحسن علی بن ابراهیم القطان و ابو عمر و احمد بن
 محمد بن حکیم و عبد الرحمن بن حمدان الحلابی عبد المومن بن خلف
 النسفی و خلق کثیر قال موی بن اسحق لا نصاری القاضی ما رايت احفظ من
 اب حاتم و قال محمد بن سلمة الحافظ ما رايت بعد محمد بن یحیی احفظ للحدیث
 ولا اعلم لمعانیه من اب حاتم و قال النسائی ثقة و قال ابن اب حاتم سمعت
 ابی یقول قلت علی بابی الولید الطیلسی من اعراب علی حدیثا صیغحا

فله درهم کان یخر خلق بوزرعة فمجدونه وانما کان مردان یقی علی
اسمع به کاذبه له راویه فاسمعه قلتم تحثیلا حدان یغری علی الخ و غیر
نویزی ریحی فی خبر من خبر در شش سبعمین و مائتین گفته فیهما تو فی حافظ المشافق
ابو حاتم محمد بن ادريس الخطی الرازی فی شعبان هو فی عشر التسعین
و کان بارع الحفظ واسع الرحلة من اوعية العلم سمع محمد بن عبد الله
الانصاري وابا ماسی و خلقا لا یحصون کان جادیا فی مضمار البخاری
وابی زرععة الرازی نیز نویزی ردول الاسلام گفته و فی سنة سبع اربع
سبعین و مائتین مات حافظ زمانه ابو حاتم محمد بن ادريس الخطی
الرازی فی شعبان هو فی عشر التسعین کان جادیا فی مضمار البخاری
و البخاری و نیز نویزی رکاشف گفته محمد بن ادريس بن المنذر ابی حاتم الرازی
الحافظ عن عبد الله بن موسی الانصاری فی خلائق وعنه دس
و ولد له و الحامی و خلق قال موسی بن اسحق الانصاری ما رأیت احفظ
منه و قال احمد بن سلیمان ما رأیت یعدا بن یهویه و الذی له احفظ
للحدیث و لا اعلم بمعانیه من ابی حاتم مات فی شعبان سنة
و عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه گفته محمد بن ادريس بن
المنذر بن اود بن مهران الغطفانی الخطی ابو حاتم الرازی حدیثه
الاعلام و لد سنة خمس و تسعین مائة سمع عبد الله بن موسی
و ابانعی و طبقها بالكوفة و محمد بن عبد الله الانصاری و سمع
و طبقنی ما بالبصرة و عفان هوذة بن خليفة و طبقها ببغداد و ابانعی

۱
مراجعات ابن حاتم رازی
نویزی

۲
مراجعات ابن حاتم رازی
نویزی

۳
مراجعات ابن حاتم رازی
نویزی

۴
مراجعات ابن حاتم رازی
نویزی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

و ابوالجاء محمد بن عثمان و طبقته ابومشق و ابواليمان و يحيى بن الوحاظي و طبقته
بمصر و سعيد بن مريم و طبقته بمصر و خلقا بالنواحي و الثغور و تردد
في الرحلة زمانا قال ابنه سمعت ابي يقول قل سنة خرجت في طلب
الحديث اقصت سبع سنين احصيت ما مشيت على قدمي زيادة على الف
فخرجت من مكة بعد ذلك و خرجت من البحر الى مصر ما شيا ثم الى
الرملة ثم الى دمشق ثم الى انطاكية ثم الى طرسوس ثم رجعت الى حمص ثم
منها الى الرقة ثم ركبت الى العراق كل هذا وانا ابن عشرين سنة حدث
عنه من شيوخه الصفار يونس بن عبد الاعلى و عبد الله بن سليمان المروزي
و الربيع بن سليمان المرادي من اقوانه ابو زرعة الرازي و الله مشقة من صحابة
السنن ابوداود و النسائي قيل ان البخاري و ابن ماجه و ياعنه و لم يثبت
ذلك و روى عنه ايضا ابوبكر بن ابى الدنيا و ابن جاعد و ابو عوانة و القاسم
الحاملي و ابو الحسن علي بن ابراهيم القطان صاحب ابن ماجه و خلق كثير
قال عبد الرحمن بن ابي حاتم قال سئل عن اسحق القاضي ما رايت احفظ من ذلك
و قال احمد بن سلمة الحافظ ما رايت بعد اسحق بن هويه و محمد بن يحيى
احفظ للحديث من ابي حاتم و لا اعلم بمعانية قال ابن حاتم سمعت يونس
بن عبد الاعلى يقول بوزعة و ابو حاتم اما ما خراسان بقاء و لها صلاح
للمسلمين قال ابن حاتم سمعت ابي يقول قلت على بابك الوليد الطيالسي
من اعرب على حديثا صحيحا فله درهم كان ثم خلق ابو زرعة فمروا به
و اما كان مرادى ان يلقي على ما لم اسمع به فيقولون هو عند فلان فاذهب

منها ابو حاتم رازی حدیث
تشییه و این کرده

واسمه فلم یحیی الا حدان یغرب علی حدیثا و سمعت ابن یقول کان محمد بن یزید
الاسفاطی قد لع بالنفسیر و بحظه فقال یوماً ما تخطون فی قوله تعالی
فقبوا فی البلاد فسکتوا فقلت ثنا ابو صالح عن معویة بن جراح عن عبد
بن ابرطحة عن ابن عباس قال ضربوا فی البلاد و سمعت ابن یقول قدم محمد
بن یحیی النیسابوری الی السی فالتقی علیه ثلاثه عشر حدیثاً من حدیث
الزهری فلم یعرف منها الا ثلثة احادیث قال شیخنا الذهبی قال فی علیه
من حدیث الزهری لان محمد کان الیه المنتهی فی معرفة حدیث الزهری قد
جمعه و صنفه و تتبعه حتی کان یقال له الزهری لانی قال السبکی و قال
ابو محمد الیادی یروی ابا حاتم من قصیده انفسی مالک لا یقر عیناه
و عینی مالک لا تدع عیناه المسموع بلسو العلوه فی شری شعبان محققاً
مدیناه المسموع خبر المرتضی ابی حاتم اعلم العالمیناه توفی ابو حاتم
الرازی فی شعبان سنة سبع و سبعین و مائتین و له اثنتان و ثمانون
سنة قال ابو محمد عبد الله بن اسعد یعنی یافعی و امرأة الجحان گفته سنة سبع و
سبعین و مائتین فیها توفی حافظ المشرق ابو حاتم محمد بن ادريس الخطی
الرازی فی شعبان کان بارع الحفظ و اوسع الرحلة من اوعية العلم
جاریاً فی مضمار البخاری ابی زهرة الرازی و ابن حجر عسقلانی و تقریب
التنزیب گفته محمد بن ادريس بن المنذر الخطی ابو حاتم الرازی احد الحفاظ
من الحادیة عشر مات سنة سبع و سبعین جلال الدین عبد الرحمن
بن بکر السیوطی و طبقات الحفاظ گفته ابو حاتم محمد بن ادريس بن المنذر

ابن حاتم رازی
از مرآت الجنان

ابن حاتم رازی
تقریب التنزیب

ابن حاتم رازی
طبقات الحفاظ

بن داود الخطیب الرازی حدیث الامم الحقاظ روایت عن احمد بن محمد بن یاس
و ابن خیفه و قتیبة و خلق عن ابی داود و النسائی و ابن ماجه و آخرون
قال الخطیب کان حدیث الامم الحقاظ الاثبات مشهوراً بالعلم مذکوراً
بالفضل و ثقته الشاک و غیره و قال ابن یونس قلم مصروقاً و کتبها
و کتب عنه مات بالرسم سنة خمس و قبل سنة سبع و سبعین و ما
وجه چهارم از وجوه ابطال نفی و انکار حدیث تشبیه است که ابو حفص عمر بن
احمد بن عثمان الشافعی المعروف بابن شاپین آن را روایت کرده چنانچه در کتاب
السنه که از جمله تصانیف محدوده مفیده اوست و تصنیفان مثل تصنیف سائر
تصانیف و حسب افاده علامه سیوطی بکرات مودیه از مجزیه لیلته الامراء و ذکر
لیلته القدر واقع شده که سیطره عن قریب گفته شامحمد بن الحسین بن حمید
بن الولیع شامحمد بن عمران بن حجاج شامعبدالله بن موعن
ابن شدیع الحبرانی عن ابی هرون العبدا عن سعید الخدی قال کان رسول
النبی صلی الله علیه و سلم فاقبل علی بنی طالب فادام رسول الله
علیه و سلم النظر الیه ثم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح
فی حکمه و الی ابراهیم فی حلمه فلینظر الی ذلک ایتمه ذلک الله رب العالمین
حیث شاست بروایة ابن شاپین و وجه المنکرین همدست عازع المکابر
و سکنت قعاقع المشابین علی التوہید و التمجید و ظم الحق الابلج المبین و لم
یبق مجال لنفاق حمود الخاطب الفطین و لاد سائر لرواج تسویل هذا الفاضل
الزیرین ابن شاپین از جمله اساطین و اکابر ثقات محدثین معتبرین و اعظم فخرین

حدیث ابن شاپین

معتبرین و اخلاص حذاق بکثرین و امثال حفاظ معروفین و نبلا می کلامی مشهورین است
و مدارج غزیره و محامد و غیره او از انساب عبد الکریم بن محمد السمعا و تاریخ
کامل علی بن محمد المعروف بابن البثیر و اسما و رجال مسند ابی حنیفه محمد بن محمود
الخوارزمی و طبقات القراء شمس الدین محمد بن محمد البخری عیسیٰ بن عیسیٰ بن خیرمن غیر
محمد بن احمد الذبیبی و مرآة الجنان ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی طبقات الحفاظ
و منتهی العقول جلال الدین السیوطی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی
الدوادری المالکی و تاریخ خمس حسین بن محمد الدیار بکر بنی شرح مواهب لدنیة محمد
بن عبد الباقي الزرقانی و رساله اسانید محمد بن محمد الامیر و جنة فی الاسماء الحسنه
بالسنه مولوی صدیق حسن خان معاصم غلام و بایست و در باب کثرت تصانیف
و نقد و تالیف بر جمیع ائمه و جهابذه سنیه متقدمین و متاخرین سابق و در حیات
خصل سبق و برین فضیلت جمیل و بکرمت جلیل بر کل یابین و بار عین ابن
حضرات فائز است تا آنکه ائمه قوم این کثرت تصانیف و راکه بوصف افاده آنرا
می سازند از قبیل کرامت طلی نامان مثل کرامت و معجزه طلی مکان می دانند و گمان
می برند که این کرامت او را بورا شد از لیلۃ الاسراء و لیلۃ القدر بهم رسیده و
وزن بداد می که با و این بزرگ تصانیف مفیده در اشاعت سنیه نوشته بهزار
و هفت بست قنطار رسیده و بهین سبب منتهای کثرت تصانیف براس
ابن شاپین با خصوص ثلثت می سازند و دیگر می از اساطین و ائمه خود را بشرف
عظیم و مجد فخر نمی نوازند ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن البثیر و تاریخ کامل
در وقایع سنه ۳۸۵ خمس و شانین و ثلاثائیه گفته فی هذه السنه فی ذی الحجه

روایت ابن شاپین

۱۳۲

وجه چهارم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال و انکار آن

مناجیح ابن شاپین

۱
مناجیح ابن شاپین از وجوه اثبات حدیث

۲
مناجیح ابن شاپین از طبقات القراء جز ۱

۳
مناجیح ابن شاپین از رجال سند ابی حنیفه

توق ابو حفص عمر بن احمد بن محمد بن ایوب المعروف بابن شاهین الواعظ
مولد فی صفر سنة سبع وتسعين مائتين كان مكثرا من الحديث
ثقة وابو محمد عبد الله بن اسعد الياضي اليميني امرأة الجحان درسناه مذكورة گفته
فی السنة المذكورة الحافظ المفسر الواعظ صاحب التصانيف ابو حفص بن
شاهین بن احمد البغدادی قال الحسين بن المحدثی بالله قال ابن شاهین
صنفت ثلثمائة وثلثين مصنفا منها التفسير الكبير الف جزء والمسند
الف وثلثمائة جزء والتاريخ مائة وخمسون جزء وقال بن ابی الفوارس
ابن شاهین ثقة ما من جمع صنّف ما لم يصنّفه أحداً وشمس الدين محمد
بن محمد الجوزي الشافعي رطبقات القراء گفته عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین
ابو حفص البغدادی الواعظ الحافظ المفسر ولد سنة سبع وسبعين
ومائتين وروی الحروف عن ابی بکر بن داود وابی بکر بن مجاهد وابی بکر
النقاش و احمد بن مسعود الزهري بمصر وروی القزعة عنه الحسين بن علي
الطناجيري كان اماما كبيرا ثقة مشهورا له تواليف في السنة وغيرها
مفيدة وتوفي في اليوم الثاني من يوم الثور سنة خمس وثمانين وثلثمائة
وابو المويد محمد بن محمود الخوارزمي ررجال سند ابی حنیفه گفته عمر بن عثمان
بن احمد بن احمد بن محمد بن ایوب ابو حفص الواعظ المعروف بابن شاهین
قال الخطيب في تاريخه سمع شعيب بن محمد الزرعي وابا جندب البرقي
ومحمد بن محمد بن المفسر وروی عنه العتيق والشيخ الجوهري خلق كثير
قال ابن شاهین ولد سنة سبع وتسعين مائتين واول ما كتبت

FF

طرح الحائز

سنة ثمان وثلاثمائة وصنف ثلثين مصنفًا أحدها التفسير الفجر
والمسند ألف وخمسمائة جزء وقال سمعت ابن السكيت يقول سمعت
من ابن شاهين شيئًا كثيرًا وكان يقول يومًا حسبت ما اشتريت به الحبو
في هذا الوقت فكان سبعمائة درهم قال للدراوردي كنت اشتري الحبو
اربعة اربال بدلهم قال مكثت ابن شاهين بعد ذلك يكتب ما أنا مائل
بشئ توفي سنة خمس ثمانين وثلاثمائة وعلامة تخرير صاحب فضائل بارعه
محمد ودين سنيه ومائة تاسعة جلال الدين سيوطي في رساله منتهى العقول وكتب
وقفه جناب الداجد علامة حله امه دار الكرامه موجودت گفته منتهى الامم هذه
الامة المحمدية علماءها كانبياء بنى اسرائيل وكفى منهم الخلفاء الاربعة
وهي ابوبكر وعمر وعثمان وعلي وعمر بن عبدالعزيز رضي الله عنهم والائمة
الاربعة الذين اخترعوا العلوم كاختراع علم النحو والخليل العرو
والشافعي اصول الفقه واجرجاني المعاني والبيان منتهى الحفظ لابن جرير
في روايته في علم التفسير كان يحفظ كتابا حل ثمانين بعيرا وحفظ ابن الانبار
في كل جمعة الف كراس وحفظ ثلاثمائة الف بيت من الشعر استشهاد للنحو
وكان المشافعي يحفظ من مرة او نظرة وابن سينا الحكيم حفظ القرآن في ليلة
واحدة وابوزرعة كان يحفظ الف الف حديث الكل من بعض محفوظ احدا
بن حنبل والبخاري حفظ عشرة اى مائة الف حديث منتهى حسين محمد الديار بكر
در سنة خمس ثمانين وثلاثمائة ودر تاريخ خميس گفته الحافظ ابو حفص عمر بن
احمد بن شاهين البغدادى الحافظ المفسر صاحب التاليف ومن كتب لتفسير

المصاحف في الكوفة لابن
ثعلب بن عيسى

مصنفا منها التفسير

والمنذ الف
والثاني
إلى التخصيص

مجلد اول
الف قسط اول و سبب تفتیش و
تفتیش اول و سبب تفتیش

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
کراچی

محرم الحرام سنة ١٢٤٠

مجلس ازین مشایخ و اربابان برجسته

۱۰۰

باب وفاته آنکه صلعم
من المقصد الاول

ص ۳۱
من اول

الفجر والمسندة الف وثلثمائة جزء وقسطها في در موها بنية كفته وقلوبى ان
امنة امننت به صلى الله عليه وسلم بعد موها فروى الطبرى بسندة عن عائشة
ان النبى صلى الله عليه وسلم نزل الحجون كئيبا حزينا فاقام به ما شاء الله عز وجل
ثم رجع مسرورا قال سالت ربي فاجبني الى امي فامننت بي ثمرة هاورواه
ابو خص بن شاهين في كتاب الناسخ والمنسوخ له ومحمد بن عبد البا الزرقا
اشكاله في شرح موها بنية كفته واه امي حديث عائشة هذا بنحوه ابو
حفص بن شاهين الحافظ الكبير الامام المفيد عمر بن احمد بن عثمان
البغدادى الثقة المأمون سنة ثلثمائة وثلثين مصنفها التفسير
الكبير الفجر والمسندة الف جزء وثلثمائة جزء مات في ذي الحجة سنة
خمسمائة وثلثين في كتاب الناسخ والمنسوخ له ببغداد او روى قبله
حديث الزيادة والنقص عن الاستغفار وجعله منسوخا وروى بعد هذا
الحديث فقال حدثنا محمد بن الحسين بن زياد مولا ابنا سر حدثنا
احمد بن يحيى الحفري بمكة حدثنا ابو غزيرة محمد بن يحيى الزهرى حدثنا
عبد الوهاب بن موسى الزهرى عن عبد الرحمن بن ابى الزناد عن هشام
بن عروة عن ابيه عن عائشة ان النبى صلى الله عليه وسلم نزل الى
الحجون كئيبا حزينا فاقام به ما شاء الله عز وجل ثم رجع مسرورا
فقلت يا رسول الله نزلت الى الحجون كئيبا حزينا فاقمت به ما شاء الله
ثم رجعت مسرورا قال سالت الله ربي فاجبني امي فامننت بي ثم رجعها
هذا لفظ ابن شاهين كما في كتب السيوط وغيرها ومحمد بن محمد الامير در رساله

اسانید خود گفته امانا کیف ابن شاهین فمن طریق ابن حجر عن ابی محمد
عبدالله بن محمد بن محمد البعلی عن ^{ابن} عبدالله بن محمد بن ابراهیم
بن المظفر الحسینی عن شمس الدین الفرج بن ^{ابن} عمر عن ابی الیهی الکندی عن
ابی محمد عبدالله بن عمر بن احمد بن شاهین عن ابیه ابی حفص عمر بن
شاهین البغدادی المتوفی سنة ۸۸۸^{هـ} قال ^{طی} المسیوطی فی منتهی العقول ^{نصه}
منتهی التصانیف فی الکثرة لابن شاهین صنف ثلاثاثة وثلثین مصنفًا
منها التفسیر الف جزء والمسنّد خمسة عشر مائة والتاریخ خمس مجلدات
ومداد التصانیف الف قطار وثلاثاثة قطار وسبعة وسبعون
قطار قال المسیوطی هذا من کرامات طی الزمان کالمکان من رائة
الاسلام ولیلۃ القدر ومولوی صدیق حسن خاتم کتاب الجنة الاسود ^{کجسته}
بالسنة گفته فصل لم یختم الاجتهاد المطلق علی الائمة الاربعة ^{رح} بل
وجد بعدهم ایضا من بلغ رتبة الاجتهاد بالاطلاق عند السیوطی
والرازی الیافعه والذهبی النسائی وابن حبان ابی مصعب وقیبة بن
سعيد قتادة وابن خلکان ابن طراز الخطیب ابی زرعة والعرقی
والسبکی والطبری داود الظاهری ابی ثور واللقانی المالک والشعری
وعلى الخواص الشیخ الجیلانی وابن العربی والفقیه ابن زیاد الشافعی
والامام محمد بن علی الشوکانی ^{رح} وغيرهم من العلماء کما تدل علیہ
کتبی ثم انک لو جهرت بما فی قلبک ولم تخف فی الله لومة لائم لقلت
ان هؤلاء العلماء من اتباع الائمة الذین یثبتون مذاهم بمناوع

من إلیسة والاجتهادات كلهم مجتهدون كالأئمة الأربعة وامثالهم يؤيد
ذلك ما قال محمد بن مالك فيما نقل عنه الشعرا في أنه إذا كانت العلوم
مقتضاها الهيئة واختصاصات لدنيّة فلا بدّ أن يتأخر الله لبعض المتأخرين
ما لم يتطالع عليه أحد من المتقدمين انتهى ولا شك أن العلوم والفنون المتداولة
كانت ناقصة في ذلك الزمان بالنسبة إلى كمالها اليوم لا اجتماع هذه
التأليفات الغير المحصورة والتحقيقات الغير المعدومة التي لم تكن في
عهدهم فلا بدّ أن يكون علم المتأخر أوسع من علم المتقدم ويكون الاجتهاد
في هذا الزمان أيسر منه في ذلك الزمان كما صرح به جماعة من أهل العلم
حتى ادعى بعض الأكابر من الحنفية أن ثلث علمه جميع علم الشافعي قال
ابن الأثير رحمه الله وأما الميرج عوا ذلك لأن المطلوب هو الاجتهاد وقد فعلوه
لادعواه بلسانه فلا حاجة اليه مع أن في ادعائه اليوم فسادا عظيما
من حيث أن المتعصبين لا يذرونه ولو كان ملا قوته فلن لا تركه كثير
ممن بلغ رتبة الاجتهاد ولم يعدوا أنفسهم من المجتهدين بل انتسبوا إلى
الأئمة وتزوّجوا بنسب المتقدمين لكن من لم يرهب من أن يلقي عليه الدهر
دائرة أو يجتر عليه شرا شرم جهر به وادعاه فتمت لهم أبو ثور كان أمّا ما مجتهدا
مستقلا قال لنووي في تهذيب الاسماء هو صاحب مذهب مستقل قال الياقوت
في مرآة الجنان أنه أحد الأعلام في العلم ولم يقل أحد وقال الذهبي
هو أمّا ما مجتهدا المستقل وفي أسماء الفقهاء كان أمّا على مذهب أبي حنيفة
ثم انتقل إلى مذهب الشافعي ثم بلغ درجة الاجتهاد المستقل وشاع مذهب

وجه چهارم از وجه اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار آن

۱۳۷

روایت ابن شاپین

ما را ابن شاپین

و کثر اتباعه و کان جنید البغدادی و لا علی مذهبیه و کان اتباعه الی القرن
الخامس و منهم محمد بن اسمعیل البخاری عدّه الرضی و غیره مجتهد مستقل
و ما ذکره فی و صافه یدل علی استقلاله و منی هر داود الظاهر بخبر
اللحانی فی شرح الجوهرة من المجتهدین المستقلین و عدّه العینی فی شرح
البخاری من اصحاب المذاهب المتبوعة قال القاضی ابن خلکان انه کان
صاحب مذهب مستقل و تبعه جمع کثیر یعرفون بالظاهرية و نحوه فی تاریخ
الیا فیه و ذکره ابواسحاق الشیرازی فی طبقاته من الائمة المتبوعین
فی الفروع و منی هر ابن منذر الحافظ النیسابوری کان علامة مجتهدا
لا یقلد احدا و کان غایتہ فی معرفة الاختلاف و الدلیل و احتاج الی
کتبه الموافق و المخالف و منی هر الحسن بن سعد الحافظ الکبیر کان علامة
مجتهدا لا یقلد احدا و یعمل الا قول الشافعی و منی هر عبد الله بن هب
الفهری کان ثقة حجة حافظا مجتهدا لا یقلد احدا و منی هر بقی بن
مخلد القرطبی صاحب التفسیر کان اماما عالما قدوة و عجتهدا لا یقلد
احدا تعصبوا علیه لاظهار مذهب اهل الثرند فم عنده امیر
الاندلس محمد بن عبد الرحمن المروانی و استنسخ کتبه قال لبقی انشرک
قال بقی لقد غرست للمسلمین غرسا بالاندلس لا یقلع الا الخروج الدجال
و منی هر قاسم بن محمد بن سيار مصنف کتاب الايضاح فی الرد علی
المقلدین کان بارعا فی الفقه اماما مجتهدا لا یقلد احدا و کان مذهب
الحجة و النظر و یعمل الی مذهب الشافعی و لم یکن بالاندلس مثله فی حسن النظر

والیصر کذا فی تذکرة الحفاظ و منیهم الامام المفید الکبیر محدث
العراق ابو حفص عمر بن احمد البغدادی لواء عظم المعروف بابن شاپین
قال ابن ماکولا و غیره ثقة مأمون صنف ثلاثمائة مصنف کان
لا یعرف للمفقه و کان اذا ذکر له من ذهاب یقول انا محمد المذهب
ما ت سنة خمس و ثمانین و ثلاثمائة و منیهم ابو جعفر محمد بن
جریر الطبری قال ابن خلکان کان من الأئمة المجتهدین و لقیله
احدا و کان ابن طرازی علی مذهبه قال لیا فعی کان مجتهدا لقیله
احدا قال السیوطی بلغ رتبة الاجتهاد و دون لنفسه مذهبا
مستقلا وله اتباع قل و وافقوا من ذهابه یسمون الجریریة
از ملاحظه این عبارت ظاهرست که ابن شاپین صاحب اجتهاد مطلق
و مثل دیگر اکابر اساطین واجله ائمه دین یعنی ابو ثور و بخارک
و داود و ظاهری و ابن المنذر و حسن بن سعید و عبد الله بن وهب
قهری و بقی بن مخلد و قاسم بن محمد بن سیار و محمد بن جریر طبری بوده
و در اظهار حیازت این فضیلت جمیل و مرتبت جلیل از لوم لایقین و
عذل عاذلین خوفی در دل جسارت منزل نیاورده و او امام مفید
کبیر و محدث عراق و ثقة و مأمون است و اجتهاد او از ارشاد
او که می فرمود که من محمدی المذهب ام ثابت است یعنی تابع
احادیث و آثار مرویه از سرور مختار صلی الله علیه
و آله الاطهار و معرض از اختیار عار تقلید و اتباع

در این شاپین
صفت شاهین

فقیر سنی عالی فخر بوده و عبد الکریم بن محمد السمعی
در انساب گفته ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن محمد بن ایوب
بن ازداد بن سراح بن عبد الرحمن الواعظ الشاهینی المعروف بابن شاهین
وکان اصله من مرو الرود و نسبه له جد له لأمه احمد بن محمد بن یوسف
بن شاهین الشیبانی من اهل بغداد کان ثقة صدقاً فاکثر من
الحديث له رحلة الى العراق في الحجاز سمع ابا القاسم البغوی و
ابا حبيب البرقي و ابا بکر بن الباغندي و ابا بکر بن یحیی و ابا عبد الله
بن عقر و طبقه من مشهور عنه ابنه عبيد الله و هلال بن محمد الخفاد
و ابو بکر البرقانی و ابو القاسم الانزهری و ابو محمد الخلال و عبد المعز بن
الاذبحی و ابو القاسم التنوخی و ابو محمد الجوهري و آخر من حدث عنه
القاضي ابو الحسين بن المهدي بالله الهاشمي قال كتبت الحديث وانا
ابن احدى عشرة سنة و كانت ولادته في صفر سنة سبع و تسعين و
مائتين قال اول سماعي في سنة ثمان و ثلثمائة و صنف ثلثمائة
مصنف و ثلاثين مصنفاً احدها التفسير الكبير الف جزء و المسند
الف و خمسمائة جزء و التاريخ مائة و خمسون جزء او الزهد مائة
جزء و اول ما حدث بالبصرة سنة اثنتين و ثلاثين و ثلاثمائة و قال
كتبت يا ربمائة رطل خبر و قال حسبت ما اشتريت به الخبر في
هذا الوقت فكان سبعمائة درهم قال الراوي و هو ابو بکر محمد بن
بن عمر الداروري كنا نشترى الخبر اربعة ارطال بدرهم قال قد

مکت ابن شاهین بعد از آنکه یکتب ضانا و کان کانا لایعرف الفقه
قلیلا و لا کثیرا و مات فی ذی الحجة سنة خمس و ثمانین و ثلاثمائة انتیج ما فی
الانساب و لا یفهم ان ما فی هذه العبارة و غیرها مما سیأت من عدم
معرفه ابن شاهین للفقه انما المراد به عدم معرفه فقه ابن حنیفة
و الشافعی و امثالهما لا عدم معرفه فقه الحدیث فلا عائبه فی کیف
یظن عدم معرفه فقه الحدیث بمثل هذا المحدث الجلیل و یدل علی
ما قلنا قوله انا محمد المذنب سابق نقلاه بل هو صاحب الاجتهاد
المطلق كما صرح به الفاضل المعاصر فی الاسوة الحسنة و اما کونه کانا
فلیس فی ذلك طعن فی وثوقه و اعتماده و عظمة شأنه فان اللحن فی الحاشیة
کثیرا لما یتمتع به العلماء بل ربما استنکروا التکلم علی طريقة النحواذ کان
مخالفا للشائع المتداول علی لسان العامة قال الیافعی فی راة الجنان بوز
الفراء قال قطرب خل الفراء علی الرشید فتکلم بکلام کحن فیہ مرات فقال
جعفر بن یحیی البرمکی ان الله کحن یا امیر المومنین فقال الرشید ان کحن
فقال الفراء یا امیر المومنین ان طبايع اهل البدی و الاعراب و طباع
الحضر اللحن فاذا تمخضت لهم الحنجرة اخرجوا رجعت الی الطبع کحنت ستمین
الرشید قوله قلت و ایضا فان عادة المنتهین فی النحویة لا یتشدقون بالخطا
علی اعراب کل کلمة عند کل احد بل قد یتکلمون بالکلام الملمون تعمد
علی جاری عیادة الناس و انما یبالغ فی التخرن و التخصف عن اللحن فی
سائر الاحوال لمبتدین اظهرا المعرفتی هم بالنحو و کذلک یكثر و ن

قال یافعی فی راة الجنان ان
عادة المنتهین فی النحویة
لا یتشدقون بالخطا
علی اعراب کل کلمة عند کل احد
بل قد یتکلمون بالکلام الملمون
تعمد علی جاری عیادة الناس

مداح ابن شاپین

ص ۱۱۰
۳۳۵

مداح ابن شاپین از خبر ذی بی

البحث والتکرم عا هم مترسمون به من بعض فنون العلم و یضرب لهم
في ذلك مثل فيقال لا ناء اذا كان ملان كان عند حمله ساكنا و اذا
كان ناقصا اضطرر و تخفض عافيه و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد
الذبيبي مر عجر في خبر من خبر در سنة خمس و ثمانين و ثلثمائة كفتة ابو حفص بن
شاهين عمري بن احمد بن عثمان البغدادی لواعظ المفسر الحافظ صاحب التصانيف
واحد جمعية العلم توفي بعد الدار قطنة بشي و كان اكبر من الدار قطنة
بتسع سنين فسمع من الباغندي و محمد بن محمد و الكبار و رجل الى الشا
و البصرة و فارس قال ابو الحسين بن المهدي بالله قال النابنج شاهين
صنفت ثلثمائة و ثلثين تصنيفا منها التفسير الكبير الف جزء و
الف و ثلثمائة جزء و التاريخ مائة و خمسون جزء قال ابن الغوار
ابن شاهين ثقة مامون جمع و صنّف ما لم يصنّفه احد قال محمد بن
عمر الداودي كان ثقة كائنا و كان لا يعرف الفقه و يقول انا محمد بن
المناهب و جلال الدين عبد الرحمن بن ابی بكر السيوطي و طبقات الحفاظ
ابن شاهين الحافظ الامام المفيد الكبير محدث العراق ابو حفص
عمر بن احمد بن عثمان البغدادی صاحب الترغيب و التفسير الكبير
الف جزء و المسند الف و ثلثا و جزء و التاريخ و الزهد و غير ذلك سمع
الباغندي و البغوي منه المايني و البرقاني و جمع الابواب و الشيوخ
و صنّف ثلثمائة و ثلثين مصنفا قال ابن ماکولا و غيره ثقة مامون
صنّف ما لم يصنّفه احد الا انه كان كائنا و لا يعرف الفقه مات

ص
الطبقة الثانية عشر

مداح ابن شاپین از طبقات
الحفاظ السيوط

مراجعات
مراجعات ابن شاپور
مفسر

فی ذی الحجة سنة وشمس الدین محمد بن علی الداودی المالکی تلمیذ سید طریقی
 المفسرین گفته محمد بن احمد بن عثمان بن شاهین الامام الحافظ المفید الواعظ
 محدث العراق ابو حفص البغدادی صاحب التوغب والتفسیر الکبیر الفجاء
 والمسند الف و ثلاثمائة جزء والتاریخ والزهد مائة جزء وغیر ذلك
 ولد سنة سبع وسبعین مائتین وروی الحرف عن ابی بکر بن ابی داود
 و ابی بکر بن مجاهد و ابی بکر النقاش و احمد بن مسعود الزهری بمصر سمع
 الباقین و البغوی منه للمالینی و البرقانی و جمع الابواب و الشیوخ و صنف
 ثلاثمائة وثلثین مصنفاً قال ابن ماکولا و غیره ثقة مأمون صنف ما لم
 یصنفه احدا الا انه لحن و لا یعرف الفقہ و می القراءت عن الحسن بن
 علی الطناجیری مات فی ذی الحجة سنة خمس سبعین و ثلاثاً ذکره شیخنا
 فی طبقات الحفاظ نهایت تحیرم که ایا او کیا مخاطب حید بعد سماع روایت
 ابن شاپور و ادراک فضائل محیره و مناقب مبهره آن شیخ الاساطین چار و ناچار
 اعتراف بمنزله صدق و دیانت و ورع و امانت و نهایت است بازمی و مجاہدت
 از سقیفه ساز می آتش انداز می و حیلہ بازمی مخاطب بازمی می نمایند یا آنکه
 دست از قسطن بر داشته بغرض سراسر علز و مضض قصد یق و تائید قصص
 و تسدید آن نحریر همین خرق عادت و کرامت ابن شاپور با جلالت راسبذل
 بخرق و نزق و ملامت می سازند و حضرت او را از لوح منتهما کثرت تصنیف
 بمنتهای غفلت و ذہول سخیف می اندازند فعود بالله من الجور بعد الکور
 و من الالهاک فی الحیف و الجور و الایغال فی همامه العصف البعید الغور

ووجه از وجه اشبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۱۴۳

روایت ابن بطه عکبر

والایضاع فی سباسب التعمه والتعنت الذی طوره وراء کل طور و وجه
از وجه رد و ابطال توپیر من عوم حیدر مخاطب طین انکه ابو عبد الله صدیق بن محمد بن محمد بن
محمد بن بن بطه العکبری البطنی حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف
الکفخی الشافعی در کفایة الطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب که بمعنایت منع خلقت
نسخه آن در سفر عراق بدست عبد مفتاح افتاد و از آن بسیار می زاد حدیث
انتخاب کردم و درین زمان میمنت اقتدا آن نسخه آن از سر من را می بعضی
مرو جین آثار اهل بیت اصطفی علیهم آلاف التحية والثناء نویسانیده فرستاده
و منت عظیم برین حقیر نهادند گفته الباب الثالث والعشرون فی تشبیه النبی صلی الله
علیه وسلم علی ابنی طالب آدم علیه السلام فی علمه الله مثله بنوح فی حکمته
و مثله بابراهم خلیل الرحمن فی حلمه اخبرنا ابو الحسن بن المقیل البغدادی
بدمشق سنة اربع و ثلاثین و ستمائة عن المبارک بن الحسن الشهرزوری
اخبرنا ابو القاسم بن البسر اخبرنا ابو عبد الله العکبری اخبرنا ابو ذر
احمد بن محمد الباغثی حدیثا بن عن مسعود بن یحیی التمدی حدیثا شایک
عن ابن اسحق عن ابيه عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال من اراد ان ينظر الى آدم في علمه الى نوح في حكمته والى ابراهيم في حلمه
فلينظر الى علي بن طالب فثبت رواية ابن بطه بانه انكاره و الحق
ناش من قلله الحياء وعدم اخفاهم و ان هذا الصنيع القطيع
من غرائب الدهور و عجائب الشر و معدود و ان نفی کون هذا الحدیث
من روایات السنية کن بلیس شاعته حدیث معدود فلا یجوز

اجاز فی جامعته من صحابه اذ اقبل علی قائل
بهر بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم

روایت ابن بطة عکبری

وجه پنجم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه وابطال انکار آن

۱۲۴

ما راخ ابن بطة عکبری

عليه الا المتواضع الجائع الحقود والمتعصب المتحامل الشاحن العنود*
والمكابرة المجادل الصاغرين الكنوز ومخفي غمده ابن بطة از اکابر محدثین
واجله فقهاء متقدمین و مره مذاق سابقین و افخم زیاده و اعظم عباد بار عین
و تصانیف و را ائمه قوم حسن و افاده موصوف می سازند و کرامت استیجا
و عوت برای وثابت می سازند ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی الشافعی
و رکن الاسلام بنسبت ^{بطه} گفته ابو عبدالله عبدالله بن محمد بن محمد بن حمدان
بن بطة العکبری البطی من اهل عکبر کان اماما فاضلا عالما بالحدیث
وفقهه اکثر من الحدیث و سمع جماعة من اهل العراق و کان من فقهاء
أحنابلة صنف التصانیف الحسنة المفيدة حدث عن ابی القاسم النخعي
وابی محمد بن صاعد بن ابی بکر عبدالله بن یزید النیسابوری ابی طالب
احمد بن نصر الحافظ و ابی خضر بن الباغین و جماعة كثيرة من العراق
والغرباء و سافر الكثير الى الشام والبصرة وغيرها من البلاد و روى
عنه ابو الفتح محمد بن ابی الفوارس الحافظ و ابو علي الحسن بن شهاب
العکبری و عبد العزيز بن علی الا زجی و ابراهيم بن عمر البرمکی و جماعة
سواهم من اهل بلادهم و الغرباء و حکایتها ما رجع من الرحلة لزم
بينه اربعين سنة فلم يروها في سوق ولا رئي مفطرا الا في يوم
الاثنين و الفطر و كان اما اذا بالمعروف و لم يبلغه خبر منكر الا غيرة
و تكلم ابو الحسن الدارقطني في سماعه كتاب السنن لرجاء بن امرجافان
ابن بطة كان يرويها عن حفص بن عمر الازدي و حكى ابن حفص ان اياه

قال النخعي
منه من كتب ابن بطون
فقال سنة من كتاب
و ما كان قال في
كان سجادة و قوله

مدرج فيهم من روجوه اثبات مدح
تبيينه وابطال انكاره

روايت ابن بطه عكبري

من اهل ابن بطه عكبري

مدرج ابن بطه في النسب عكبري

مدرج ابن بطه في النسب عكبري
ص ٢١٥
حرف العين

لم يسمع من جاء شيئا وكان يصغر عن السماع عنه وتكلموا في روايته
عن ابي القسم البغوي المعجم ايضا ومات بعكبرا في المحرم سنة سبع
وثمانين وثلثائة ودفن يوم عاشوراء قلت وزدت قبرة بعكبرا
وزير سمعته در انساب رنسبت جنلي گفته واشترى هذه النسبة جماعة
منهم ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العكبري
الحنبلي من اهل عكبر اصنف التصانيف وكان فاضلا نرا هذا حدث عن
ابي القسم البغوي قاضي بكر بن ابي داود روى عنه ابو محمد الحسن بن علي
الجوهري وابو اسحق ابراهيم بن احمد البرمكي وغيرهما زدت قبرة
بعكبرا وميرزا محمد بن معتمد خان بدخشان في در ترجم الحفاظ گفته عبيد الله
بن محمد بن محمد بن حمدان العكبري المعروف بابن بطة ذكره في نسبة
البطي وقال بفتح الباء الموحدة والطاء المشددة المكسورة هذه
النسبة الى بطة وهو لقب لبعض اجداد المنتسبين اليه هو ابو عبد الله
عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العكبري البطي من
اهل عكبرا كان اماما فاضلا عالما بالحديث وفقهه اكثر من
الحديث وسمع جماعة من اهل العراق وكان من فقهاء الحنابلة
صنف التصانيف احسنة المفيدة حدث عن ابي القسم البغوي
وابي محمد بن صاعد ابي بكر عبد الله بن زياد النيسابوري وابي طاب
احمد بن نصر الحافظ وابي ذر بن الباغندي وجماعة كثيرة من البغويين
والغرباء وسافر الكثير الى البصرة والشام وغيرها من البلاد وروى

عنه أبو الفتح محمد بن أبي القوارس الحافظ وأبو علي الحسن بن شهاب العكبري
وعبد العزيز بن علي الأذجي إبراهيم بن عمر البرمكي وجماعة سواهم
من أهل بلدة والغرباء وحكى أنه لما رجع من الرحلة لزم مدينة أربعين
سنة فلم يروى ما منى في سوق ولا دقي مفطراً إلا في يوم الأضحية الفطر
وكان أماراً بالمعروف ولم يبلغه خبر منكر إلا فيرة وتكلم أبو الحسن
النازقطني في سماعه كتاب السنن لرجاء بن مرجان ابن بطّة كان
مروياً عن حفص بن عمر الأرحم بيله وحكى ابن حفص أن أبا له لم يسمع من رجاء
شيئاً وكان يصغر عنه وتكلموا في روايته عن أبي القاسم البغوي المجمع
أيضاً ومات بعكبر في المحرم سنة سبع وثمانين ثلثائة ودفن يوم
غاشوراء قلت زرت قبرة بعكبر التي كلامه في نسبة البطنة ثم
أعاد ذكره في نسبة الحنبلي وقد رتقيها في ترجمة الإمام أحمد بن محمد
بن حنبل فقال واشترى بهذه النسبة جماعة مني أبو عبد الله عليه
السلام بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطّة العكبري الحنبلي من أهل عكبر أصناف
التصانيف وكان فاضلاً زاهداً حدث عني القاسم البغوي أبو بكر بن
أبو داود ومي عنه أبو محمد الحسن بن علي الجوهري وأبو اسحق إبراهيم
بن أحمد البرمكي وغيرها التي قلت ذكره ابن ناصر الدين في طبقات
الحفاظ ولم يذكره الذهبي علاوة برين مناقب ومفاخر ومجاهد ومناظر
بطّة كماله فاضل عالم بالحديث وفقير زاهد وصاحب تصانيف حسنة
مفيدة هت حضرت اواز مشايخ اجازة علامه سيوطي كه مجده في سنينه رانته

وجه چهارم از وجود اثبات حدیث
تشییه و ابطال انکار آن

۱۴۷

روایت ابن بطریق

طایف ابن بطریق

ص ۳۵

تا ستمت می باشد چنانچه سیوطی در رساله زاد المسیر الفهرست المصغیر که نسخه
آن در کتب فقیه جناب الدماجد اعلی السد مقامه فی دار الکرامه موجود است گفته
مختصر الحرفه انبانی به قاضی الحنبلیه عن الدین ابراهیم بن نصر الله
الکنانی وابن خاله الشهاب احمد بن اجمال عبد الله الحنبلی والبدن
محمد بن شیخ الاسلام ابی الفضل بن حجر ابو بکر بن علی بن سید الحارث
الملک والکمال محمد بن عبد الرحمن القلیوبی کلهم عن ابی بکر بن الحسین
المراغی عن ابی العباس الحجار عن احمد بن یعقوب لما رستانی عن ابی
المعالی محمد بن القحاس عن ابی القاسم علی بن احمد البسمی عن ابی عبد الله
عبد الله بن محمد بن حمدان بن بطه اجازه انا المؤلف سماعا شفا
ابن بطه بهذا السند الیه اجازه واضح وظاهر است که علامه سیوطی از شیخ
اجازه والد مخاطب ناقد است که حضرت او افتخار او ابتهاجا حدیثی با اتصال
سند خود بمشایخ سبعة که سندشان منتهی است بسید و شیخ زکریا بجامی ارد
پس ابن بطه از مشایخ شیخ اجازه والد مخاطب جامع المحامد باشد اما اینکه سید
از مشایخ اجازه شیخ والد مخاطب است پس بیانش آنکه شاد ولی ائمه والد مخاطب
در رساله ارشاد الی حمات الاسناد گفته فصل قلائصل سند و الحمد لله
بسبعة من المشایخ الجلالة انکرام الائمة القادة الاعلام من المشهورین
بالکرمین المحترمین المجمع علی فضلهم من بین الخافقین الشیخ محمد بن
العلاء البابی الشیخ عیسی المغربی الجعفری و الشیخ محمد بن محمد بن
سلیمان الرودانی المغربی و الشیخ ابراهیم بن حسن الکودی المکنی

والشیخ حسن بن علی العجمی المکی والشیخ احمد بن محمد الفخري المکی والشیخ عبد
 بن سالم البصري ثم المکی ولكل واحد من هم رسالة جمع هو فيها او مجموع
 فيها اسانيد المتنوعة في علوم شتى اما البابلي فاجازني جميع ما
 منتخب الاسانيد التي جمعه الشيخ عيسى له شيخنا الثقة الامين
 ابوطاهر محمد بن ابراهيم الكردي عن ابيه وعن مشايخه الثلاثة
 سرنا اسماء هم بعد ابيه كلهم عن البابلي واما الشيخ عيسى فناولني
 مقاليد الاسانيد تاليفه شيخنا ابوطاهر واجازني جميع ما فيه
 ابوطاهر عن الاربعة المذكورين عنه اما ابن سليمان فاجازني جميع
 ما في صلة الخلف تاليفه شيخنا ابوطاهر مشافهة عن المصنف مكاتبة
 ح واجازني جميع ما فيه ولده محمد فدام الله عنه ح واجازني جميع
 السيد عمر بن بنت الشيخ عبد الله بن سالم عن جدته عنه واما الكردي
 فاخبرني بجميع الامر تاليفه سماعاً عليه ابوطاهر بقرائه على اليد
واما العجمي فالف الشيخ تاج الدين الدقان رسالة بسط فيها اسانيد
 اجازني جميع ما رواه العجمي ابوطاهر عنه وكان ابوطاهر قارى
 درسه واخص تلامذته وقرأ عليه الستة بكما لها سمعت
 من الشيخ تاج الدين القلعي الحنفى مفتي مكة اوائل الستة وشيئا من
 مسند الدارمي موطأ أحمد واثارة واجازني بسائرهما وجميع ما تصح
 له روايته عن العجمي اما الفخري فله رسالة جمع فيها اسانيد اجازني
 بها ابوطاهر عنه ناولنيها الشيخ عبد الرحمن الفخري ابن الشيخ احمد المذكور

و اجازنی بها عن ابيه و اما البصري فالف لده الشيخ سالم رسالة
اجازني بها و جميع ما تصح له روايته السيد عمر عن جدّه الشيخ
عبد الله المذکور سمعت عنه او ائيل الكشح اجازني ابو طاهر
عنه و قد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بكمالہ عند قبر النبي
صلی الله علیه و سلم و قرأ عليه شتا اقل الترمذی بكمالہ الاحاديث سمع
النساء فانه سمعه منه فصل سند هؤلاء المشايخ السبعة ينتهي
الى الامامين الحافظين لقد تين الشهيدان بشيخ الاسلام زين الدين
زكريا و الشيخ جلال الدين السيوطي اما الباب في فروي عن جماعة
منهم السالم السنهوري عن البحر الغيط عن الزين زكريا و منهم
سليمان بن عبد الله ائمه الباب عن اجمال يوسف بن زكريا عن الداء
الزين زكريا و منهم الفوز على بن يحيى الزيادي عن الشهاب احمد
بن محمد الرملة عن الزين زكريا و منهم الشيخ محمد حجازي الواعظ عن
الغيط عن الزين زكريا و منهم البرهان اللقاني عن الشمس محمد بن
احمد بن الرملة عن الداء عن الزين زكريا و منهم احمد بن حنبل بن
جميل عن علي بن ابي بكر القرافي عن الجلال السيوطي و منهم ابو بكر
بن اسمعيل عن ابراهيم بن عبد الرحمن العلقمي عن الجلال السيوطي
وللباب في مشايخ كثير و غير هؤلاء ينتهون الى زينك الامامين
و اما الشيخ عيسى فروي عن جماعة منهم ابو الاكرشاد نور الدين
علي بن محمد الاحموري عن علي بن ابي بكر القرافي عن الجلال السيوطي

انتهى سند شيخ سبعة من الذين
ذكرها و جلال الدين سيوطي

ومن مشايخ باب التين أحمد بن محمد الشيرازي الخفاجي عن البرهان ابراهيم
بن ابي بكر العلقمي عن اجلال السيوطي ومنه ابراهيم بن الحسن بن محمد البصري
وهو غير الاجمور عن سالم السنيور عن النجم الغيطي عن شيخ الاسلام الزين
ذكرتاه ومنه الشيخ سلطان المزاوي عن الشيخ أحمد بن خليل السبكي عن النجم
الغيطي عن الزين ذكرتاه وأما ابن سليمان فروي عن جماعة من مشايخ الاسلام
ابو عثمان سعيد بن ابراهيم الجزائري عرف بقدرته عن ابي عثمان
سعيد بن أحمد المقرئ عن الحافظ ابي الحسن علي بن هرون بن زيد
عبد الرحمن بن علي بن أحمد العاصمي الشيرازي بسفيين عن الشيخ الزين ذكرتاه
وهذا اسناد مغرور من مشايخ المعمر ابو محمد السجستاني عن المنجور
عن النجم الغيطي عن الزين ذكرتاه ومنه ابراهيم بن محمد بن محمد الاجمور
وقاض القضاة أحمد بن محمد الخفاجي كلاهما عن الشمس محمد بن أحمد
الوصل عن الشيخ زكريا ومنه السراج عمر الجاهي والشيخ بد الدين المكي
والشمس محمد بن أحمد العلقمي جميعاً عن الزين ذكرتاه واجلال السيوطي
وأما الكردي فعن الشيخ أحمد القشاشي روى بالاجازة العامة عن الشمس
الوصل عن الزين ذكرتاه واكثر اخذ قراءه وسماها ومشافهة عن الشيخ
أحمد الشناوي روى عن جماعة من مشايخ ابيه علي بن عبد القدوس عن
الشيخ أحمد بن حجر المكي والشيخ عبد الوهاب الشعراوي كلاهما عن الزين
ذكرتاه وعن الشيخ محمد بن ابراهيم البكري عن الازهر عن الزين ذكرتاه
وعن الشمس محمد بن أحمد الوصل عن الازهر عن الزين ذكرتاه وعن الزين

ذکرتا بلا واسطه و عن الشيخ حسين له يحيى عن اجلال السيوطي
الكردي ايضا عن الشيخ سلطان بن احمد بن سلامة اخذ عن عثا
منهم الشيخ نور الدين علي الزيادي في شهاب الدين خليل السبكي
وسالم السنهوري وهو من اقران البابلي واما العجيني فله مشايخ
كثيرون سقاهم الى بوطاهر وكنكف من ساعته اشهرهم مني
القشاشي عن الشناوي عن عرج الدة عن الشعراوي عن كرواي عن
الشناوي عن الحسن الانجني عن اجلال السيوطي مني هو البابلي
والشيخ عيسى المغزوي و الامام زين العابدين بن عبد القادر الطبري
واما النخلة فروي عن جماعة منهم البابلي عيسى الكردي وقد
ذكرنا اسانيدهم ومنهم المنصور الطوخي لمصري عن الشيخ سلطان
المزاحي منهم الشيخ محمد بن علان المكي عن جماعة من اهل مكة
وغيرهم واما البصري فشايخهم مشايخ النخلة واكثر اخذوا عن
البابلي عيسى بن سليمان الكردي وقد سردنا اسانيدهم و قد
شاء صاحب رساله اصول حديث گفته بايد دانست كه اين فقير
علم و جميع علوم را محض از خدمت والد را جدا خود اخذ کرده است
و بعضه كتب اين علم را مثل صابج و مشكوة و مستوي شرح موطا كه
قصايف ايشانست و حصص جصين و شمائل ترمذي از خدمت ايشان
قراوة و سماعا بتحقيق و تفتيش اخذ نموده و قدری از او نقل صحيح البخاري
نيز بتدقيق و رايت از ايشان شنیده و صحيح مسلم و غيره صحيح سند را

سماح نجیب مظهر دار دبا بنی نوح که بحضور ایشان طلبه علم بنخوانند و این فقیر هم حاضر
می بود و تحقیقات و تنقیحات ایشان را می شنید تا آنکه ملکه معتد بها در فهم معانی
احادیث و در ادراک قائلین اسانید بفضلہ تعالی حاصل شد بعد از آن بنا بر
رسم اجازت از یاران حمده ایشان مثل شاه محمد عاشق پهلوی و خواجه محمد امین
ولی اللهی نیز حاصل کرد و شاه محمد عاشق پهلوی در سماع و قراءۃ بر شیخ ابوطاهر
قدس سره و دیگر مشایخ حرمین محترمین شریک رفیق حضرت ایشان بودند
و حضرت ایشان اولی در دیار خود بعضی کتب حدیث مثل مشکوٰۃ و صحیح بخاری
بخدمت والد بزرگوار خود گزرا نیده بطریق درایت اخذ این علم فرموده بودند
و سند ایشان بواسطه میر محمد زاهد تامل جلال الدین دوانی میرسد و سند حدیث
ایشان در اوائل انموذج العلوم بتفصیل مذکور است و نیز حضرت والد ماجد فقیر
از حاجی محمد فضل که صاحب السند این دیار بودند اجازت حاصل نموده بودند
و سند ایشان نیز در رسائل ایشان مذکور است آخر حضرت والد ماجد رتبه
منوره و در مکه معظمه از اجله مشایخ حرمین این علم باستیجاب تقصا فرمودند
و بیشتر استفادہ ایشان از جناب حضرت شیخ ابوطاهر که قدس سره بود که
که یگانه عصر خود بودند درین باب حتمه الله علیه و علی اسلافه و مشایخه و از
حسن اتفاقات آنکه شیخ ابوطاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان
و عرفات شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو انه اخذ عن ابیہ الشیخ
ابراہیم الکردی هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ احمد الشناو
و هو عن والدہ الشیخ عبد القدوس الشناوی و ایضا عن الشیخ محمد بن

الشیخ صاحب کتب ملکه معتد بها در فهم معانی احادیث و در ادراک قائلین اسانید
رسم اجازت از یاران حمده ایشان مثل شاه محمد عاشق پهلوی و خواجه محمد امین
ولی اللهی نیز حاصل کرد و شاه محمد عاشق پهلوی در سماع و قراءۃ بر شیخ ابوطاهر
قدس سره و دیگر مشایخ حرمین محترمین شریک رفیق حضرت ایشان بودند
و حضرت ایشان اولی در دیار خود بعضی کتب حدیث مثل مشکوٰۃ و صحیح بخاری
بخدمت والد بزرگوار خود گزرا نیده بطریق درایت اخذ این علم فرموده بودند
و سند ایشان بواسطه میر محمد زاهد تامل جلال الدین دوانی میرسد و سند حدیث
ایشان در اوائل انموذج العلوم بتفصیل مذکور است و نیز حضرت والد ماجد فقیر
از حاجی محمد فضل که صاحب السند این دیار بودند اجازت حاصل نموده بودند
و سند ایشان نیز در رسائل ایشان مذکور است آخر حضرت والد ماجد رتبه
منوره و در مکه معظمه از اجله مشایخ حرمین این علم باستیجاب تقصا فرمودند
و بیشتر استفادہ ایشان از جناب حضرت شیخ ابوطاهر که قدس سره بود که
که یگانه عصر خود بودند درین باب حتمه الله علیه و علی اسلافه و مشایخه و از
حسن اتفاقات آنکه شیخ ابوطاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان
و عرفات شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو انه اخذ عن ابیہ الشیخ
ابراہیم الکردی هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ احمد الشناو
و هو عن والدہ الشیخ عبد القدوس الشناوی و ایضا عن الشیخ محمد بن

ووجه ششم از وجوهای اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۱۵۴

روایت حاکم

سیوطی شمس الدین سخاوی حیدر الحق سنباطی سید کمال الدین محمد بن حمزة بن
میرسند و هر یکی ازین مذکورین سند و حافظ وقت خود بودند و تصانیف اینها
دائر و سایر و اسانید اینها در آفاق مشهور و معروف است و وجه ششم از وجوه
ابطال آن عمده مخاطب با کمال آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن محمد بن نعیم
القبیسی الطحطاوی المعروف بالحاکم حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه موقوف
بر احمد ابو المویذ المعروف باخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام
بعد نقل حدیثی باین اسناد اخبارنا الشیخ الزاهد کاظم ابو الحسن علی بن احمد
العاصمی الخوارزمی قال أخبرنا شیخ القضاة ^{هو الحاکم} یحیی بن احمد لواء عظمی قال أخبرنا
احمد بن حسین البیهقی کفته و بهذا الاسناد عن احمد بن الحسین هذا
اخبارنا ابو عبد الله الحافظ فی التاریخ حدثنا ابو جعفر محمد بن سعید
حدثنا محمد بن مسلم بن ^{هو الحاکم} اریة حدثنا عبد الله بن موسی العباسی حدثنا
ابو عمر الازدی عن ابی راشد الخبرانی عن ابی الحمر ^{هو الحاکم} قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في
فهمة والى يحيى بن زكريا في هدية والى موسى بن عمران في بطشاه
فلينظر الى علي بن أبي طالب البتال احمد بن الحسين البیهقی لم يكتبه الا بهذا
الاسناد والله اعلم فهذا نقل الناقدا كما ذكره هو و محمد الله لعروف
الاشتباه والا لتباس حاسم و لبنیان الانكار الجالب للخسار هادئ و لظهور
المجتريين على الابطال و الادغال قاصم و كجبال المسؤولين و الخادعين
المخادقين قاصم و لا شر لك الملبسين و المدلسين خادع و لفخاخ المشككين

۵۳
۳۱۴
الفصل السابع في غارة
صلي الله عليه و آله في اصحاب

روایت حاکم حدیث تشبیه را
در تاریخ

و ششم از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکاران

۱۵۵

هشتم
روایت حاکم

مع تاریخ نيسابور تصنیف عالم

۹۶
۲۹۹
رج اول

مع تاریخ نيسابور حاکم از طبقات
شافعی سبک

والمؤهين جازم و مخفی نماند که تاریخ نيسابور حاکم که حدیث تشبیه را در آن
نقل نموده از کتب محدوده معتبره و اسفار جلیله القدر معروفه مشهوره است
عبد الوهاب بن علی سبک در طبقات شافعیه گفته قد کانت نيسابور من اجل
البلاد واعظمها لم یکن بعد بغداد مثلاً و قد عمل لها الحافظ ابو عبد الله
الحاکم تاریخاً خضع له جمابذة الحفاظ و هو عندی سید التواریخ و تاریخ
الخطیب فان کان ایضاً من محاسن الکتب الاسلامیة الا ان صاحبه
طال علیه الامر و ذلك لان بغداد و ان کانت فی الوجود بعد نيسابور
الا ان علماءها اقدم من انحاء کانت دار علم و بیت ریاسة قبل ان یرفع
اعلام نيسابور ثم ان الحاکم قبل الخطیب بدهر و الخطیب جاء بعده فلم
یات الا و قد خل بغداد من لا یحصی عدداً فاحتاج الی نوع من الاختصاص
فی تراجمهم و اما الحاکم فاكثر من ینذکره من شیوخه و شیوخ شیوخ
او ممن تقارب من حیره لتقدم الحاکم و تاخر علماء نيسابور فلما قل العد
عنده کثر المقال و اطال فی التراجم و استوفاه و للخطیب واضح العذر لانه
ابدیناه و مصطفی بن عبد الله بن طینة و کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون
گفته تواریخ نيسابور من تاریخ الامام ابی عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم
النيسابوری المتوفی سنة خمس و اربع مائة و هو کبیر اوله الحمد لله الکی
اختار محمد بن الخ قال بن السبک فی طبقاته و عنک سید الکتب الموضوعة
للبلاد فاكثر من ینذکره من اشیاءه و اشیاء اشیاءه و غایت فضل
جلالت و نهایت نقده و مهارت و اقصای حذق و براعت و علو مقام و سمو

هو التاريخ الذي تری عینی تاریخاً اجل منه و هو

مع تاریخ نيسابور از کشف الظنون

تسوية واثبات خبر
تشبيه وابطال انكار ان

١٥٤

روایت حاکم

مجلس حاکم

مجلس حاکم

رتبه و عظمت محل و رفعت شان حاکم بسبب کمال و وضوح و ظهور حاجت تبیین و توضیح
وفاق و ایضاً تشریح ندارد شمس الدین احمد المعروف بابن خلکان در وفيات الاعيان
گفته ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدیه بن نعيم الضبي الطهماني
المعروف بابن حاکم النيسابوري الحافظ المعروف بابن البيع امام اهل الحديث
في عصره والمؤلف فيه الكتب التي لم يسبق الي مثلها كان عالماً عارفاً
واسع العلم تفقه على ابي سهل محمد بن سيف بن الصعلوكي الفقيه الشافعي قد
تقدم ذكره ثم انتقل الى العراق وقرأ على ابي علي بن ابي هريرة الفقيه قد
تقدم ذكره ايضاً ثم طلب الحديث فغلب عليه فاشتهر به وسمعه من عجا
لا يحصون كثرة فان مجتمعي شيوخه يقرب من الف رجل حتى روى عن
عاش بعده لسعة روايته وكثرة شيوخه وصنف في علومه ما يبلغ
الفا وخمسمائة جزء منها الصحيحان والمعلل والامالي وفوائد الشيوخ واما
العتيات وتراجم الشيوخ واما ما تفرد باخراجه فعرفة علوم الحديث
وتاريخ علماء نيسابور والمدخل الى علم الصحيح والمستدرك على الصحيحين
وما تفرد به كل واحد من الاماميين فضائل امام الشافعي رضي الله
عنه وله الى العراق والحجاز رحلتان كانت الرحلة الثانية سنة ستين
وثلاثمائة وناظر الحفظ وذاكر الشيوخ وكتب عنهما ايضاً وباحث الدار
في فضليه ونقل القضاء بنيسابور في سنة تسع وخمسين وثلاثمائة
في ايام الدولة السامانية ووزارته ابي نصر محمد بن عبد الجبار العتبي
قلن بعد ذلك قضاء جرجان فامتنع وكانوا ينفذونه في سائل الى

وجه شمر از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۱۵۷

روایت حاکم

من حاکم

ملوک بنی بویه و كانت ولادته في شهر ربيع الاول سنة احدى وعشرين
وثلاثمائة بنيسابور وتوفي بها يوم الثلاثاء ثالث صفر سنة خمس واربعمائة
وقال الخليل في كتاب الارشاد توفي سنة ثلث واربعمائة رحمه الله تعالى
وسمع الحديث في سنة ثلثين واصل بمأوراء النهر سنة خمس وخمسين
بالعراق سنة سبع وستين و كان له الدار قطنى وسمع منه ابو بكر
القفال الشاشى وانظارهما وحمدويه بفتح الحاء المجرىة - يكون الميم
وضم الهمزة الموحدة وسكون الواو وفتح المثناة من تحتها وبعدها هاء كسرة
والبيح بفتح الباء الموحدة وكسر لياء المثناة من تحتها وتشديد هاء
بعدها عين موحدة وفتح السين فبالحاكم لتقلده القضاء وحماد الدين ابو الفدا
اسماعيل بن علي در تاريخ خود در وقائع سنة خمس واربعمائة گفته وفيها توفي
الحافظ محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم القصبى الطيلى المعروف
بابن الحاكم النيسابورى امام اهل الحديث في عصره والمؤلف في الكتب
التي لم يسبق الي مثلها سافر في طلب الحديث وبلغت عدة شيوخه نحو
الفين و صنف عدة مصنفات منها الصحيحان والامال و فضائل
الشافعي و اتما عرف ابوه بالحاكم لانه تولى القضاء بنيسابور وعمره
منظر المعروف بابن الوردي ورتبة المختصر و وقائع سنة اربع واربعمائة گفته
وفيها توفي الحافظ محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم القصبى
الطيلى المعروف بابن الحاكم النيسابورى امام اهل الحديث في عصره و
المؤلف في ما لم يسبق اليه سافر في طلب الحديث وبلغت شيوخه

من حاکم از تاریخ
ابو الفدا

من حاکم از نسخة
ابن الوردي

ووجه ششم از وجه اثبات حدیث
تشبیه وابطال التکلیف

۱۵۸

روایت حاکم

در تاریخ حاکم

الفی و الصبیحان الامالی فضائل الشافعی عرف ابوه بالحاکم لنولية
القضاء بنیسا بور وعبد الله بن سعد بافعی در مرآة الجنان در وقایع سنة
خمس و اربعائة گفته فیها الامام الکبیر الحافظ الشیخ ابو عبد الله محمد
بن عبد الله المعروف بالحاکم بن البیج النیسابوری امام اهل الحدیث
فی وقته کتب عن نحو الفی شیخ وبرع فی معرفة الحدیث وفنونه
وصنف التصانیف وتفقه علی الامام ابی سهل التتعلوکی الفقیه
الشافعی ولازمه الدار قطنی وسمع منه الامام ابوبکر الثقالی الشافعی
وغیره من الائمة وعبد الغافر بعد اثنای مدح حاکم ذکر فضائل وحی السن
ور قبل تاریخ نیسا بور علی ما نقل عنه گفته صفه الی سعة الله تعالی ولم یختلف
بعده مثله فی ثامن صفر سنة خمس و اربعائة ومحمد بن عبد الله بن
الزرقانی السالکی وشرح مواهب اللدنیة گفته الحاکم الامام الحافظ الکبیر
محمد بن عبد الله الضبی ابو عبد الله النیسابوری الثقة الثبت المجمع
علی صدقه ومعرفته بالحدیث حتی معرفته اکثر الرحلة والسامع
حتى سمع بنیسا بور من نحو الفی شیخ وفی غیرها اکثر ولد سنة احدى
وعشرين و ثلثائة و ما بنیسا بور سنة خمس و اربعائة وتصانیفه نحو
خمسائة قاره الذهبی والفتال عبد الغافر الفارسی قال غیرها
الف و خمسائة وعنه شربت ماء زمزم وسألت الله ان یرزقنی
حسن التصنیف و شیخ عبد الحق در رجال مشکوة گفته الحاکم هو ابو عبد الله
محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدون بن نعیم بن حکم الضبی النیسابوری

در تاریخ حاکم از تاریخ حاکم

در تاریخ حاکم از تاریخ حاکم

در تاریخ حاکم از تاریخ حاکم

در تاریخ حاکم از تاریخ حاکم

وشرح شمس از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکاران

۱۵۹

روایت حاکم

من حاکم

المعروف بابن البیج من اهل الفضل والعلم والمعرفة في العلوم المتنوعة
كان فريدا عصره ووحيد وقته خاصة في علوم الحديث وفيها المصنف
الكبيرة والغريبة المجيدة قدم بغداد في شبعة كتب بها عن علي بن
السماك واحمد بن سليمان النجار وابي سهل بن زياد وودع علم بن احمد وغيرهم
ثم رجع ها وقد غلب عليه فحدث بها عن ابي العباس الاحمدي وابي علي
الحافظ ومحمد بن صالح بن هان وغيرهم راو عنه الدارقطني ومحمد
بن الفوارس وكان ثقة ولدا سنة احدى وعشرين وثلثمائة واول
سماعه سنة ثلثين وثلثمائة ومات بنيسابور سنة خمس واربعمائة
رحمة الله عليه ومولوي صديق حسن معاصر مراعات النبل ائتمته محمد
بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبي الطهماني
الحاكم النيسابوري الحافظ المعروف بابن البیج امام اهل حديث بود در
خود و در ان كتابها تاليف کرده كه مثل ان مسبووق نشده عالم عارف واسع
العلم ست تفقه بر ابي سهل محمد بن سليمان جعلوكي کرده بعراق آمد و بر
علي بن ابي هريرة فقيه قراءت نمود و طلب حديث فرمود و حديث برو
غالب شد و بدان شهرت يافت حديث را از جماعته كثير لا تحصى شنيده
معجم شيوخ او بدو هزار كس ميرسد از سبكه بعد از او زنده ماند هم را و ميست
بنابر سعت روايت و كثر شيوخ تصانيفش در علوم بيگزار و پانصد جز
ميرسد منها الصحيح العلل الاصل و فوائد الشيوخ و اصل العشا
و تراجم الشيوخ و آنچه باخر لاج ان متفرگ گشته معرفت حديث و تاريخ

مدراج حاکم از اخلاف النبلاء
صديق حسن خان

علمای نیشابور و آمدن خلایق و المستدرک علی تصحیحین و ما تقریر
به کل واحد من الامامین فضائل امام شافعی است و او را بسو حجاز و عوا
و در حلت است و حلت ثانیة در سنه ستمین و ثلثامه بود باحفاظ مناظره کرده
و با شیوخ مذاکره نموده و از آنها نوشته و با دارقطنی مباحثه نموده و وی آنرا
پسندیده و خلیفه در کتاب الارشاد گفته حدیث در سنه ثلثین شنیده و با
در ماوراء النهر در سنه خمس و خمیسین نموده و در عراق بنه سبع و ستین و دارقطنی
لازم او گردیده ابو بکر قفال شافعی و انظار او از وی او می اند قاضی نیشابور
شده بود در سنه تسع و خمیسین در ایام دولت سامانیة وزارت ابی النصر محمد
بن عبد الجبار العتبی بعده قاضی جرجان گشت متع شد در بستان المحدثین گفته
حاکم او را از آن گویند که قاضی شده بود و طهمانی نسبت یکی از اجداد او است
که طهمان نام داشت و ابن البیج بفتح موحده و تشدید تحتیه از آن خوانند که یکی
از اجداد او بیج بود بیج را در لغت هندی بیو پارمی نامند و تولد او در سنه
احدی و عشرين و ثلثامه در نیشابور بوده در صغر سن طلب علم حدیث
نمود پدر و ماموی او او را برین کار ترغیب و تقیید میکردند پدرش مسلم را پدر
بود و او از پدر خود روایت دارد و از ابو العباس اصم و ابو عبد الله الاخرم
و ابو العباس بن محبوب و ابو عمرو بن السماک و ابو علی نیشابوری و دیگر اجله
علمای این فن و ابو ذر بهر صاحب ایت بخاری و ابو یعلی خلیفه و ابوالقاسم
قشیری و بیقی و دیگر اساتید این صنعت از وی روایت نموده اند گویند
در زمان وی چهار کس در مملکت اسلام سر آمد محدثین بودند و دارقطنی در بغداد

و حاکم در نیسابور و ابن مندیه در اصفهان و عبد الغنی در مصر در میان اینها متفقین
اهل حدیث چنین حکم کرده اند که دارقطنی در معرفت علل ممتاز و مستثنی بود و حاکم
در فن تصنیف و تریب خل تمام داشت و ابن مندیه در کثرت احادیث و معرفت
واسعه متفوق بود و عبد الغنی را در معرفت اسباب تبخیر زائد است و فائش عجیب
طور واقع شد روزی در حمام درآمد و غسل بر آورد چون از آنجا برآمد آبهای شید
و جان داد هنوز لنگ بسته بود و جامه ها نپوشیده و این واقعه در ماه صفر
سنه خمس و اربعه مائه رو داده بعد از وفات بخوابیدند میگفت نجات یافتیم
پرسیدند در چه چیز گرفت در نوشتن حدیث انتهی آرمی حدیث همچنین چیز است
که نوشتن او نجات می بخشد تا بخواندن و روایت کردن و رسانیدنش به مردم
و خود بران عمل نمودن چه رسد اللهم اجعلنا من هم و احشرا نافی من هم
بجاه صاحب الحدیث صلی الله علیه و سلم در زینا شفاعته یوم القیامه
آمین حمد و بیه بفتح حا و سکون میم و ضم دال و سکون واو و فتح یا است قاله ابن
خلکان مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر در جامع الاصول لغته القسم الاول
فی الصحیح و ینقسم الی عشرة انواع خمسة منها متفق علی صحته و خمسة
مختلفة فی صحته النوع الاول من المتفق علیه اختیار الامامین ابن
عبد الله البخاری و ابی الحسن مسلم و هارون الدراجة العلیا من الصحیح و هو
الذیح و یه الصحیح المشهور بالروایة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و له
راویان ثقتان ثخیری و یه عنه التابع المشهور بالروایة عن الصحابة
وله راویان ثقتان ثخیری و یه عنه من اتباع التابعین الحافظ المتفق

حاکم

المشهور وله رواية من الطبقة الرابعة ثم يكون شيخ البخاري ومسلم
حافظا متقنا مشهورا بالعدالة في روايته فهذه الدرجة العليا من
الصحيح وبعد فاصله يسير كفته وهذا الشرط الذي ذكرناه قد ذكره الحاكم
ابو عبد الله النيسابوري قد قال غيره ان هذا الشرط غير مطلق في
كتابي البخاري ومسلم فانما قد اخرجاهما احاديث على غير هذا الشرط
والظن بالحاكم غير هذا فانه كان عالما بهذا الفن خبير بغوامضه
باسرارها ومآقال هذا القول وحكم على الكتابين بهذا الحكم لا بعد التفتيش
والاختبار والتيقن لما حكم به عليهما من غاية ما يدعيه هذا القائل
انه تتبع الاحاديث التي في كتابين فوجد فيها احاديث لم ترد على الشرط
الذي ذكره الحاكم وهذا ما يمكن ان ينقض به وليس ناقضا
ولا يصلح ان يكون افعالا لقول الحاكم فان الحاكم مثبت وهذا نافي
والمثبت يقدم على النافي وكيف يجوز ان يقضى بانتفاء هذا الحكم بكونه محجة
ولعل غيره قد جده ولم يبلغه وبلغ سواء وحسن الظن بالعلماء احسن
والتوسل في تصديق اقوالهم اولى ازين عبارات ظاهرست كحاكم عالم
بفن حديث وخبير بغوامضه وعارف باسرارها بوجهه نبي كويده انچه كويده
مگر بعد تفتيش واختبار وتيقن با نچه حكم می کند واثبات حاکم بر نفی دیگران
مقدمست وحسن ظن بحاکم احسنست وتصديق قول او اولى است وفي
كل ذلك من المدح الجليل والثناء الجميل ما يروى الغليل ويشفي العليل
ويستاصل شافة القال والقييل ويحتاج أسس الارتياب وانتشكك

من حاكم في جامع الاصول

بكره

في

وشرحهم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۱۴۳۵

روایت حاکم

من حاکم

ص ۱۲۵
الوجه الثالث علی الباب الرابع

من حاکم از مناقب حدیث تصنیف
راش

الوكيل في شأن هذا الخبر النبيل والله يهدي من يشاء إلى سواء السبيل
وفخر رازمي در رساله فضائل شافعي وترجيح مذهب ائمه كفته واقفا المتأخرون من
المحدثين فكثرهم علما واقوهم قوة واشدهم تحقيقا في علم الحديث
فهؤلاء وهم ابو الحسن الدارقطني والحاكم ابو عبد الله الحافظ و الشيخ
ابو نعيم الاصبغى والحافظ ابو بكر البجلي والامام ابو بكر عبد الله بن
محمد بن كزيب الجوزي صاحب كتاب المتفق والامام الخطيب صاحب تاريخ
بغداد والامام ابو سليمان الخطابي الذي كان مجرا في علم الحديث واللغة
وقيل في وصفه جعل الحديث لابن سليمان كما جعل الحديث لابن سليمان
يعنون داود النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال تعالى فيه و
الناله الحديد ف هؤلاء العلماء صدق هذا العلم بعد الشيخين وهم
باسرهم متفقون على تعظيم الشافعي والمبالغة في الثناء عليه
ولكل واحد منهم تصنيف مفرد في مناقبه وفضائله مآثره وكل
ما ذكرناه يدل على ان علماء الحديث قديما وحديثا كانوا معظمين
لشافعي معترفين بتقدمه وتفرد ازين عبارات ظاهرة على حاكم
از جمله اكثر محدثين متأخرين از رومي علم واقوامي شان از رومي قوت واشديشان
از رومي تحقيق در علم حديث ومثل ابو داود وصاحب سنن وامثالهم از صدق
ابن علم بعد شيخين بوده و رازي اثبات جلالت شان شافعي ممدوح و تعظيم و
تبجيل حاكم وامثال او شافعي را مي نمايد و نووي در تهذيب الاسما گفته واضبط
النساء الله تعالي اسما الاشخاص واللغات والمواضع كلما يحتاج الى

بط بقیة بالحركات والتخفيف والتشديد ان هذا الحرف بالعين
محملة او الغين المعجمة وما شبهه وانقل كل ذلك انشاء الله تعالى
حقاً محدثاً من مظان المعتمدة وكتب اهل التحقيق فيه فما كان
مشهوراً الا اضعفه غالباً الى قائله لكثرة عدم الحاجة اليه
وما كان غريباً اضعفه الى قائله او ناقله وما كان من الاسماء و
بيان احوال اصحابها نقلته من كتب الائمة الحفاظ الاعلام المشهورين
بالامامة في ذلك والمعقدين عند جميع العلماء كتاريخ البخاري و
ابن ابي خيثمة وخليفة بن خياط المعروف بسنان والطبقات الصغرى
والطبقات الكبرى لمحمد بن سعد كاتب الواقدي هو ثقة وان كان
شيخه الواقدي ضعيفاً ومن الجرح والتعديل لابن ابى حاتم والثقات
لان حاتم بن حبان بكسر الحاء وتاريخ نيسابور للحاكم بن عبد الله
وتاريخ بغداد للخطيب وتاريخ دمشق للحافظ ابى القسم بن عساكر و
غيرها من كتب التواريخ الكبار وغيرها ومن كتب اسماء الصحابة
كاستيعاب لابن عبد البر وكتاب ابن مندق وابى نعيم وابى موسى
وابن الاثير وغيرها ومن كتب المغازى والسير ومن كتب ضبط الاسماء
كالموثق والمختلف للدارقطني وعبد الغنى بن سعيد والخطيب البغدادي
وابن ماکولا وغيرها التي ازين عبارات ظاهريست که حاکم از ائمة حفاظ علم است
که مشهورند باماست و در بیان احوال رجال معتقد اند نزد جميع علماء و نیز بنابر
افاده نووی در تهذيب الاسماء بترجمة بخاري حاکم از اعلام مسلمين واصحاب

تواريخ هذا

فضل وورع ودين وحقايق ثقات متقنين است که مجازفت در عبارات
مى کنند بلکه تا آن در آن مى نماند و حرز آن مى کنند و محافظت بر صيانت آن
مى کنند و اشتد محافظت قال فى تهذيب الاسماء بعد ذکر مدح البخارى
عن جمع منهم الحاکم فى هذه احرف من عيون مناقبه وصفاته
و در شمائله حالاته اشترت اليها اشارات لکونها من المعرف بالواضحة
و مناقبه لا تستقصى و جماعه ان تحصى و هي منقسمة الى حفظ و
درایة و اجتهاد فى التحصيل و رواية و نسك و افادة و ورع و همة
و تحقيق و اتقان و تکل و عرفان و احوال و کرامات و غيرها من انواع الملک
و يوضح ذلك ما اشترت اليه من اقوال علام المسلمين و اول الفضل و الامور
و الذين الحفاظ المتقنين الذين لا يجازفون فى العبارات بل
يتاملونها و يحرزونها و يحافظون على صيانتها اشتد الملاحظات و
اقاويلهم بنحو ما ذكرته غير مقتصرة و فيما اشترت اليه ابلغ كفاية
للمستبصر رضى الله عنه و ارضاه و جمع بينى و بينه و جميع احبائنا
فى دار کرامته مع من اصطفاه و جزاه عنه و عن سائر المسلمين اکمل
الجزاء و حباه من فضله ابلغ الحباء و نیز نووی در منهاج شرح صحيح مسلم گفته
ذکر مسلم رحمه الله تعالى فى اول مقدمة صحیحه انه يقسم الاحادیث
ثلاثة اقسام الاول ما رواه الحفاظ المتقنون و الثانى ما رواه المستورون
المتوسطون فى الحفظ و الاتقان و الثالث ما رواه الضعفاء و المتروکون
و انما اذا فرغ من القسم الاول تبعه الثانى و اما الثالث فلا یخرج عليه

درایت عالم از تهذيب الاسماء
فوس

تصحیح حاکم از نساج
در شرح شمس

در حاکم از رجال شافعی
والله اعلم

و اختلف العلماء في مرادة بهذا التفسير فقال الامامان الحافظان
ابو عبد الله الحاكم صاحب ابوبكر البیهقي رحمهما الله ان المنيّة اختص
مسلماً رحمه الله قبل اخراج القسم الثاني والله اعاذكم القسم الاول قال
القاضي عياض هذا مما قبله الشيوخ والناس من الحاكم ابی عبد الله
وتابعوه عليه وولي الدين الخطيب رجال مشكوة گفته البیهقي هو ابوبكر
احمد بن الحسين البیهقي كان اوحد دهره في الحديث والتصانيف ومقر
انفق وهو من كبار اصحاب الحاكم ابی عبد الله قالوا سبعة من الخط
احسنوا التصنيف وعظم الانتفاع بتصانيفهم ابو الحسن علي بن عمر الدار قطنی
ثم الحاكم ابو عبد الله النيسابوری الخ وعبد الوهاب بن علي السبكي وطبقات
شافعية گفته وكذلك لا يستقل حامل هذه الطبقات ما اشتملت
عليه من كثرة الاسانيد فهي لعمر الله هبة هذا الكتاب ذينة
هذا الجامع لمحاسن الاصحاب واسطة هذا العقد لاخذ بعقول
اولي الالباب لقد يعز على ابناء الزمان جمعها ويبعد منهم وقد
ركبوا الهوي بناوركنوا الى الدنيا وضعوها ويتعدّد على سمر وهم الذين
فتح الفاضل منهم حاجته في نفسه من اسم التصنيف قضاهما صنعها
فانهم رفضوا طلب الحديث بالكلية فضلاً عن جمعه بالاسانيد
ونقضوا قواعد الائمة الذين قال منهم سفيان الثوري رضي الله عنه
الاسناد زين الحديث فمن اعتنى به فهو السعيد ورفضوا قول عبد
بن المبارك الاسناد الذين قول الثوري قبله الاسناد سلاح المؤمن

واحمد بن حنبل بعد از طلب علو الاسناد من الدین فباؤا باشر
عظیم و عذاب شدید فالحق قول بن المبارک لوک الاسناد لقال
من شاء ما شاء وطریق حفظ هذا الحديث الذين قال منهم
قائل مثل الذي يطلبه بینه بلا اسناد مثل الذي يرتقى السطح
بلا سلم فان يبلغ السماء وقال منهم الا وزاعى ما ذهاب العلم
الا ذهاب الاسناد وقال زائد بن زريع لكل دين فوسان و فرسان هذا
الدین اصحاب الاسناد فرضى الله عنهم هم القوم بهم كل الله النعماء
فاين اهل عصرنا من حفاظ هذه الشريعة اب بكر الصديق وعمر
الفاروق وعثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف و ابن عبيدة بن الجراح وابن مسعود و ابن
وسعد بن معاذ و بلال بن رباح و زيد بن ثابت و عائشة و ابی
هريرة و عبد الله بن عمرو بن العاص و ابن عمرو و ابن عباس و ابی موسى
الا شعري من طبقة اخرى من التابعين اويس القرني و علقمة بن
قيس الاسود بن يزيد و مسروق بن اجداع و ابن المسيب و ابی
العالية و شقيق ابی اثل و قيس بن ابی حازم و ابراهيم النخعي و ابی
الشعث و الحسن البصري و ابن سيرين و سعيد بن جبیر و طاووس
والاعرج و عبد الله بن عبد الله بن عتبة و عروة بن الزبير و عطاب بن
ابی رباح و عطاب بن يسار و القسم بن محمد و ابی سلمة بن عبد الرحمن
و ثابت البناني و ابی الزناد و عمرو بن دينار و ابی اسحق السبيعي و الزهر

ومنصور بن المعتمر ويزيد بن حبيب وايوب السخنياني ويحيى بن سعيد
وسليم بن القتيبي جعفر بن محمد وعبد الله بن نمير وسعيد بن ابى عروبة
وابن جريج وهما من المستوائين **طبقة اخرى** والاوزاعي والثوري
ومعمر بن راشد وشعبة بن الحجاج وابن ابى ذئب ومالك وابو الحسن
بن صالح والحجاج بن زيد زائدة بن قدامة وسفين بن عيينة وعبد الله
بن المبارك وابن هب ومعتمر بن سليمان وكيع بن الجراح ويزيد بن زهير
ويزيد بن هرون وابى بكر بن عياش **اخرى** والشافعي وعفان بن
مسلم وادم بن ابى ياسر وابى اليمان وابى داود الطيالسي وسعيد بن منصور
وابى عاصم النبيل والقعنبي وابى مسهر وعبد الرزاق بن همام **اخرى**
واحمد بن محمد حنبل واحمد بن ابراهيم الدارقمي واحمد بن صالح المصري
واحمد بن منيع واسحق بن ياقين واهويه والحارث بن مسكين وحيوة بن شريح
المحصرون وخليفة بن خياط وزهير بن حرب وشيبان بن فروخ وابى بكر
بن ابى شيبة وعلي بن المديني وعمر بن محمد الناقل وقيس بن سعيد
ومحمد بن بشار بن دار ومحمد بن المثنى ومسدد بن مسرهد وهاشم بن
عمار ويحيى بن معين ويحيى بن يحيى النيسابوري **اخرى** محمد بن يحيى
الذهلي والنخعي وابى حاتم الرازي واحمد بن شيبان المروزي وابى بكر الاثوم
وعبد بن حميد الكشي وعمر بن شبة **اخرى** ابى داود السجستاني
صالح جزرة والترمذي وابن ماجه **اخرى** عبدان وعبد الله بن احمد
الاوزاعي والحسن بن سفيان وجعفر الغرياني والنسائي ابى يعلى واحمد بن

المثنی و محمد بن جریر و ابی خزیمه و ابی القاسم البغوی و ابی بکر عبد الله
بن ابی داود و ابی عروبة الحرانی و ابی عوانة الاسفرائینی و یحیی بن محمد
بن صالح اخروی و ابی بکر بن یزید النیسابوری و ابی حامد احمد بن محمد
بن الشترقی و ابی جعفر محمد بن عمرو العقيلي و ابی العباس الدغولي و عبد
الرحمن بن حاتم و ابی العباس بن عقدة و خیمثة بن سلیمان الطرابلسی و عبد الله
بن قانع و ابی علی بن نسیب سابوری **اخروی** ابی القسم الطبرانی و ابی حاتم
محمد بن حبان و ابی علی بن السکن و ابی بکر الجعفی و ابی بکر احمد بن محمد
السنی الدینوری و ابی احمد عبد الله بن عبد الجرجانی و ابی الشیخ عبد الله
بن محمد بن حبان و ابی بکر احمد بن ابراهیم الاسماعیلی و ابی الحسین محمد
بن مظفر و ابی احمد الحاکم و ابی الحسن الدارقطنی و ابی بکر الجوزقی و ابی
حفص بن شاهین **اخروی** ابی عبد الله بن مندة و ابی عبد الله ^{المسیر}
بن احمد بن بکر و ابی عبد الله الحاکم و عبد الغنی بن سعید الاندلسی
و ابی بکر بن مردویه و ابی عبد الله محمد بن احمد غنیم و ابی بکر البرقانی
و ابی حاتم العبدوی و حمزة السهمی و ابی نعیم الاصبغی **اخروی** و ابی
عبد الله الصوری و الخطیب البیہقی و ابن حزم و ابن عبد البر و ابی الولید
الساجی و ابی صالح المعزول **اخروی** و ابی اسحاق الحبال و ابی نصر بن ماکولا
و ابی عبد الله الحمید و ابی علی الغسانی و ابی الفضل محمد بن طاهر المقدسی
و ابی علی بن سکرة **اخروی** و ابی عامر محمد بن سعد بن عبد الله
و ابی القاسم الیثمی و ابی الفضل بن ناصر و ابی العلا الحمصانی و ابی طاهر

الحارثی

السلف و ابی القاسم بن عساکر و ابی سعد السمعانی و ابی سفيان المدائنی
 و خلف بن یسکوان و ابی بکر الخزاز و عبد الغنی المقدسی و ابی الاخضر
 و عبد القادر الزهاوی و آخری و انے بکر بن نقطه
 و ابی المدینی و ابی عبد الله محمد بن عبد الواحد بن احمد المقدسی و ابی
 الصلاح و ابراهیم الصریفی و الحافظ یوسف بن خلیل آخری و عبد
 الظاهر المنذری و رشید الدین الطار و ابن مسعود آخری و النووی
 و الدمشقی و ابی الطاهر و عبید الله لا شعری و محب الدین الطبری و شیخ
 الاسلام برج قین الصیداء آخری و القاضی سعد الدین الحارثی و الحافظ
 ابن الجراح المروم و الشیخ تقی الدین یمیه و الشیخ فتح الدین بن سید القاسم
 و الحافظ قطب الدین عبد ازکری و الحلی و الحافظ علم الدین البرزنجی
 و شیخنا الذہبی و الشیخ الوالد آخری و الحافظ ابی عباس بن المظفر
 و الحافظ صلاح الدین الاحلای فیه کلام کثیر و قد غفلنا
 کثیراً من اہل ائمتہ و اهلنا حدیث اصحابنا من الحدیثین انما ذکرنا من
 ذکرناہ لیتنبہ بہم و لیسوا ہم شرافتہ الاموالی طیبی بساط الاستیفاء
 راساً و عملاً کما کثرت منہا جہالۃ و وسواساً از ملکہ غلطہ این عبارت بخند
 و جہد الی تنزلت و غنمت مرتبت علم و تدبر و سمو فخر حاکم حمدۃ الاعظم
 قلنا ہرست اصل از ان وضع است کہ حاکم مثل دیگر حضرات کہ سبک اسما متبرکہ
 شارح و راجع عبارت ذکر کردہ از اہل جہد و نہایت بالاتر و فائق تر و سابق تر
 و از ان بخت و حظ و اقتدار و وجود و اہل و عیال و عیال و عیال و عیال

هرگز نمی‌سند و آن ذلک و این خان ادهام مساواتهم له فضلا عن تفضیلهم
کذب بلامین و و هم آنکه از آن ظاهراست که حاکم از حفاظ شریعت مقدسه
بوده و هم آنکه از آن واضح است که حاکم از طبقه جلیله ابو عبد الله بن منده
و ابی عبد الله الحسین بن احمد بن بکیر و عبد الغنی بن سعید الازدی و ابی بکر
بن مردویه و ابی عبد الله محمد بن احمد شجاع و ابی بکر البرقانی و ابی حاتم العبدی
و حمزة السهمی و ابی نعیم اصبهانی بوده و ظاهراست که این حضرات از اساطین دین
و ائمه منقذین و مشایخ مقبولین و اسلاف عظیمین سنییه اند چهارم آنکه از قول او
فهم و کلام همزه هذا الفتن هوید است که حاکم مثل دیگر حضرات مذکورین از همزه
فتن حدیث و حدیثی این علم شریف است و سبکی بر ذکر او مثل فرمود دیگر ائمه و
اساطین خود می‌نارزد و پنجم آنکه از آن ظاهراست که حاکم مثل دیگر حضرات مذکورین
بالاتر است از بسیاری از ائمه سنییه که سبکی اخفای فرموده می‌باشد که او می
بذکر حاکم و دیگران تنبیه بر دیگران حاصل سازد و ششم آنکه از این عبارت در کتاب
وضوح و ظهور لایح است که حاکم در صفت جمیله حفظ شریعت و مدح بحسن جمیله
عبادت در فن حدیث مشارکت با خلفاء راشدین و اکابر صحابه مکرمین داشته
و علم مساومت شان و لو بعد مدّه طبقات برافراخته هم نمی‌تواند بنا بر افاده بریزد
بن زریج که در صدر این عبارت مذکور است ظاهراست که برای هر دو فرسان
هستند و فرسان این دین اصحاب اسانید می‌باشند و چون حاکم بنقص سبکی از صحاب
اسانید بلکه از حفاظ شریعت و همزه فن حدیث است پس حاکم از فرسان
و روسا حکام شرع مبین باشد و ششم آنکه از این عبارت هوید است که سبکی

در حق اصحاب سانید رضا پروردگار را از ته دل خود ستکار و بگفتن کلمه هم
انقوم مشیت کمال جلالت شان و علو فخار این ائمه کبار است و از عبادت
بعد از نماز است که حاکم را از جمله همین حضرات اصحاب سانید و ارباب
و تنفییه شمار می نمایند آنکه از قول سبک به هم کمال اسناد انعام ظاهر است
که حق تعالی با اصحاب سانید تکمیل نعماء و اسباب خالاه فرموده و واضح
که حاکم را از جمله همین حضرات شمار نموده پس حاکم هم از جمله کسانی باشد که حق تعالی
بسبب تکمیل نعم و حفظ از نعم فرموده و ششم آنکه چون تبصره سبک حاکم
از اصحاب سانید و حفاظ شریعت و هر دو فن حدیث معدود است پس
در این اسناد که سبک آنرا از ائمه خود نقل کرده مثل اینکه اسناد از حدیث
پس سبک اعتنا آن کرد و پیش نیست و اینکه اسناد عین دین است و اینکه اسناد
مسلم مومنین است و اینکه مثل شخصه که دین خود را بغیر اسناد طلب نمایند
کسی است که بر سطح بلند شود بغیر سلم و غیر این جمیعها برای حاکم که از اجله حاکمان
سانید است ثابت خواهد شد و تلک عشرة کاملة و عجب الرحیم بن حسن
الاسکندر شروع طبقات شافعیه گفته و بعد فان الشافعی رضی الله عنهما
ونفعنا به و بسائر ائمة المسلمين اجمعین قد حیزله فی صحابه من
السعادة امور لم يتفق فی اصحاب غیره منی ما انهم المقلدون فی
امسا جال الثلاثة الشریفة شرفها الله تعا و منی ما ان الکلمة لهم
فی الاقالیم الفاضلة المشار الیها و غالب الاقالیم الکبار العامرة المتوسطة
فی الدنیا المتصلة بالدين الاسلام و شعار الاسلام بها ظاهر

ووجه ششم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

روایت حاکم
حسن

در عالم

منتظم کالحجاز و الیمن مصر و الشام و العراقین خراسان و دیار بکر و قلیبر
الرؤوم و منیها از دیاد علما کهم فی کل عصر الی انما ننا بالنسبة الی غیرهم
و سببه ما اشرنا الیه من ظمهم علی غیرهم فی الاقالیم السابق و صفها
و منہا ان کبار ائمة الحدیث اما من جملة اصحابہ الاخذین عندہم
اتباعہ کالامام احمد و الثرمذی و النسائی و ابن ملجہ و ابن المنذر
و ابن جبار و ابن خزيمة و البیهقی و الحاکم و الخطابی و الخطیب و ابی نعیم
الزین عبارت وضع ست کہ حاکم از کبار ائمة حدیث ست و از جمله اصحاب
شافعی ست کہ اخذ اند از گو و بودن حاکم و امثال و از اصحاب شافعی از جمله ابو
دآله بر سعادت شافعی ست کہ مثل آن در اصحاب دیگران اتفاق نیفتاده
و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی رتراجم الحفاظ گفته الحاکم لقب به جماعة
من اهل الحدیث فمنہم من لقب به کاجل ریاسة دیویة کالحاکم
الشہید ابی الفضل محمد بن محمد بن احمد بن عبد الله المروزی فی القضاء
بنخارا مدة ثم استوزرہ الامیر الحمید ابو محمد نوح بن نصر بن احمد
بن اسماعیل السامانی صاحب خراسان ما وراء النہر و الحاکم ابی نصر
منصوب بن محمد بن احمد البخاری کان محتسب بنخارا مدة طويلة
و الحاکم ابی الفضل محمد بن الحسن بن محمد بن موسی بن مهران
الحدادی المروزی کان قاضیا بمرو و بنخارا و منہم من لقب کاجل
الریاسة فی الحدیث و ہما راجلان فاقا اہل عصرہما فی معرفة الحدیث
احدهما الحاکم ابو احمد محمد بن محمد بن احمد بن اسحاق النیسابوری و لیس

من عالم از طبقات شافعیہ
اسنوی

بنخارا و اتباعہ

و شبه ششم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

روایت حاکم

مدح حاکم

مدح حاکم از تاج المصنفات
میرزا محمد شیخ

ذکر فی هذا الكتاب هو الاكبر والثاني الحاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله
بن محمد بن حمدويه النيسابوري صاحب المستدرک علی الصحیحین و تاریخ
نيسابور و غیر ذلك من المصنفات و هو الاشهر حسب افاده والد حاکم
حاکم از جمله مجرورین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین است
و در مائة رابعة احیاء دین و احکام علم حدیث نموده چنانچه در قرعة العینین
و غیره دانند از اینکه بر اساس مائة مجرور می پیدا خواهد شد و همچنان واقع شود
بر مائة مجرور می که از مائة احیاء دین نمود و پدید آید بر مائة اولی عمر بن عبد الله
بور ملک است بر انداخت و رسوم صحاحی نهاد و بر مائة ثانیة شافعی تأسیس اصول
و تفریع فقه کرد و بر مائة ثالثة ابو الحسن اشعری احکام قواعد اهل سنت کرده
و بامبتدیان مناظره نمود و در مائة رابعة حاکم و بهیقی و غیر ایشان احکام
علم حدیث نمودند و ابو حامد غیر ایشان تفریعات فقهیه آوردند و در مائة
خامسة غزالی ابی جریید پیدا کرد و فقه و تصوف کلام برهم میخت از میان
حقائق این فنون نواح برخاست و در مائة سادسة امام رازی شاعت علم
کلام کرد و امام نووی احکام علم فقه و همچنان تا حال بر مائة مجرور می پیدا
شده آمده است انتقی کمال حیرت است که مخاطب با وجود روایت چنین امام جلیل القدر
که حسب افاده والد ماجدش از مجرورین دین جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله
که آنحضرت بوجودشان نبیارت داده می باشد و احیاء دین آنحضرت احکام
و اتقان علم حدیث در مائة رابعة نموده و بر بهیقی و غیر او مقدم بوده انکار نکند
نمود کمال و نیز ولی الله پدر مخاطب فتح الرحمن فی ترجمه القرآن گفته و استمداد

بودن حاکم از مجرورین دین
افاده شاه ولی الله

خود را می نماید
در بیان و اثبات

و ششم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

نهم
و نهم از وجوه اثبات حدیث

۵۵

کتاب

این کتاب را پنجه متعلق بنقل است از اصح تفاسیر محدثین که تفسیر بخاری و مسلم
ترمذی و حاکم است کرده شده انتهای این عبارت ظاهر است که تفسیر حاکم از
اصح تفاسیر و قرین تفسیر بخاری و مسلم و ترمذی است و ناهیک به جلالة و توقا
و خود مخاطب با بجا بروایات حاکم و انهم بقابل اهل حق تمسک نموده است
بجواب طعن پانزدهم از مطاعن ابی بکر گفته جواب ازین دلیل نیست که قطع
دست چپ سارق از ابو بکر و و بار بوقوع آمده یکبار در ردی سوم
چنانچه نسای مفصل از حارث بن حاطب نخعی و طبرانی و حاکم روایت
کرده اند و حاکم گفته است که صحیح الاسناد و همین است حکم شریعت نزد اکثر
علمای انتهای و نیز مخاطب بجواب طعن چهارم از مطاعن ابی بکر گفته و بر بنو
قزاره نیز امیر لشکر ابو بکر صدیق بود چنانچه حاکم از سلمه بن اکوع روایت میکند
که امر رسول الله صلی الله علیه و سلم ابابکر فغزو نانا سائمن
بنی فزارة فلما دنونا من الماء امرنا ابو بکر فعرسنا فلما صلینا اصب
امرنا ابو بکر فشننا الغارة الى آخر الحدیث و در کید صدوم گفته و چون
روایت حدیقه نیز صحیح است رجوع کردیم بر روایات صحابیه دیگر از ابو هریره
و این حدیث را مفسر با فتم و اشکار من دفع شد اخراج الحاکم و البیہقی
ابی هريرة قال قال ابا بکر قائما بحرج کان فی ما یضه پس ازینجا وجه قیام
معلوم شد انتهای و در کید نمود و یکم گفته و ابی اسنت چه قسم دشمنان ابی بکر
و دوست دارند حال آنکه در کتابهای ایشان روایات صحیحیه باین مضمون موجود
که من مات وهو مبغض لآل محمد خل النار و ان صلی صام این روایت

استناد خود مخاطب حاکم در بیان
کتاب تحفه

عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ بَلَغَنِي أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ فِي جَمْعٍ مِنْ
أَصْحَابِهِ فَقَالَ لِرَبِّكُمْ أَدْرُفِي عَلَيْهِ وَنُوحًا فِي فُجُورِهِ وَابْرَاهِيمَ فِي حُكْمَتِهِ
فَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعٍ مِنْ أَنْ طَلَعَ عَلَيٌّ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْسَيْتَ
مَثَلَهُ مِنَ الرَّسْلِ نَحْنُ لِهَذَا الرَّجُلِ مِنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَعْرِفُهُ يَا أَبَا بَكْرٍ قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ
أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ أَبُو بَكْرٍ نَحْنُ نَعْرِفُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَابْنُ
مِثْلِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَمِنْ هَذِهِ رَوَايَةُ ابْنِ مَرْدَوَيْهِ أَنَّ الْإِسْلَامَ لَا يَجُودُ إِلَّا
بِشَانِهِ وَجَلَامِ أَمْرِهِ إِلَّا الْمَارِجَ الْمَعَانِدَ لِهَذَا الْحَدِيثِ الشَّرِيفِ الْحَكَمُ
الْمَعَاذُ الطَّيِّبُ الْمَصَادِرُ وَالْعَذَابُ الْمَوَارِجُ وَالْعَالَمُ الْمَطَاوِجُ وَالنَّفِيسُ
الْمُعَاهِذُ فَلِمَتِ غَيْظًا وَحَنَقًا كُلَّ مَنْكَرٍ جَاهِدَ وَجُوجَ حَاقِدٍ وَعَسُو
حَاسِدٍ وَكَنُودٍ غَيْرِ رَاشِدٍ وَقَدْ أَخَذَ أَوْلِيَاءُ الْخَطِيبِ الْمُقِيدِ الْمُقْعَدُ بِكَيْفِهِمْ
وَسَكَنُوا الْمَذْيَبَ الْمَكْمَدَ حَيْثُ ظَهَرَ مَزِيدُ صَدَاقِهِ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى
وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِ شَهْبًا ثَاقِبَةً رَاجِحَةً تَتَرَفَّقُ عَظِيمَتِ شَلْجٍ وَرَفَعَتْ قَدْرَ جَلَالِهِ
مَرْتَبَةً وَتَجَرَّوْهُ وَنَبَالَتْ مَهَارَتُ وَبَرَاعَتُ كَمَالِ عِثْمَانٍ وَاعْتِبَارُ وَهْبِ
فَضْلِ وَنَبْلِ سَمُوخَارِ ابْنِ مَرْدَوَيْهِ عَالِي تَبَارُجٍ جَارِسِينَ فَنَ رَجَالِ أَعْيَانِ
مُخْفَفَةٍ وَمُحْتَجِبَةٍ نَيْسَاتٍ أَسَانَا بِرِزَالِهِ أَوْهَامَ وَتَنْبِيْهِ ذَاهِلِينَ عَوَامَ نَبْذِيْهِ لَزْمَ حَامِلِيْهِ
وَبِرْخِيْهِ زُفْضَائِلَ جَلِيَّةٍ أَوْ مَذْكُورِيْهِ شَوْشُ وَشَمْسِ الدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ
وَهَبِيْهِ مَرْتَذَكِرَةً الْحِفَظَ كَفْتَهُ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ الْحَافِظَ الثَّبْتَ الْعَلَامَةَ أَبُو بَكْرٍ
أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ مَرْدَوَيْهِ الْأَصْبَحِيَّ صَاحِبَ التَّفْسِيرِ وَالتَّوَارِيخِ وَغَيْرِ

خلا و روی عن ابی سهل بن زیاد القطان و میمون بن اسحق الخراسانی
 محمد بن عبد الله بن علم الصفار و اسمعیل الخطیب و محمد بن علی بن
 دحیم الشیبانی و احمد بن عبد الله بن جلیل و اسحق بن محمد بن علی
 الکوفی و محمد بن احمد بن علی الا سوار و احمد بن عیسی الخفاف و احمد
 بن محمد بن عاصم الکوفی و طبقی سرور و ی عنه ابو القاسم عبد الله
 بن صدق و اخوه عبد الوهاب و ابو الخیر محمد بن احمد و ابو منصور محمد
 بن سکرویه و ابو بکر محمد بن الحسن بن محمد بن سلیم ابو عبد الله ثقفی
 الرئيس و ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المصفر و خلق کثیر و عمل مستخرج
 علی صحیح البخاری و کان قیما بمعرفة هذا الشأن بصیرا بالرجال طویل
 الباع و یلیح التصانیف و لد سنة ثلث و عشرين و ثلث مائة و مات
 ست بقین من رمضان سنة عشر و اربع مائة یقع عوالبه
 فی تحقیقات و غیرها الخ ازین عبارت واضح است که ابن مردویه حافظ
 و ملازم صاحب ثقت است و از اکابر و اعظم شیوخ محدثین مثل ابی سهل بن
 زیاد و دیگر اکابر نقاد روایت میکند و اجله اساطین سنیة مثل عبد الرحمن
 بن منده و غیر او خلق کثیر و جم غفیر از روایت میکند یعنی معالم دینی و آثار
 نبوی از او فرامیگیرند و اوقیم بود بمعرفة این شان بصیر برجال و طویل الباع
 و یلیح التصانیف و ناهیک بواحد من هذه الحاصل الزاهرة و المذمومة
 الفاخرة فکیف اذا اجتمعت و اتسقت و اینعت و حجة مناقبه و بوقت
 و نیز فیهی و غیر فی خبر من غیر در سنة عشر و اربع مائة گفته فیهی ان ابی احمد

بن موسی بن مردویه ابو بکر الحافظ الاصبغی صاحب التفسیر و التاریخ
والتصانیف است بقین من رمضان قد قارب التسعین سمع باصبهان
والعراق وروی عن ابی سهل بن زیاد القطان طبقة و نیز در بعضی گفته
ابو مطیع محمد بن عبد الواحد مدینی المصری الاصل الصحافی الماشع
بضعاً و تسعین سنة انتم الیه علو الاسناد باصبهان وروی عن ابی بکر
بن مردویه و النقاش و ابن عقیل الباوردی طائفة ازین عبارت واضح است
که ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی که جلالت و عظمت او از فقره انتهی الیه
علو الاسناد باصبهان لمعان ظهور دارد از ابن مردویه روایت کرده و نیز از
عبارت تذکرة الحفاظ ذبیری ریافتی که ابو القاسم عبد الرحمن بن مندوح
عبد الوهاب ابو الخیر محمد بن احمد و ابو منصور محمد بن سکریه و ابو بکر محمد بن یحیی
بن محمد بن سلیم و ابو عبد الله ثقفی و خلقه کثیر از ابن مردویه روایت کرده اند و در
شخص عدل و ثقه و جلیل از شخصی حسب اخادات ائمه سنیه دلیل و ثبوت و
جلالت و عدالت مروی عنه میباشد کما سبق و محمد بن ابی بکر المعروف بابن قتیبه
البجزیة الحنبلی در زاد المعاد فی بدی خیر العباد بعد ذکر حدیث بنی المتفق گفته
هذا حدیث کبیر جلیل ینادی جلالت و فخامت و عظمت علی الله قد
خرج من مشکوة النبوة لا یعرف الا من حدیث عبد الرحمن بن المغيرة بن
عبد الرحمن المدنی واه عنه ابراهیم بن خمرة الزبیری و هما من كبار اهل السنة
ثقتان یجتبى فی اصحابنا اهل الحديث محمد بن اسمعیل البخاری واه
ائمة السنن فی کتبهم و تلقوه بالقول قابله بالثسلیس و الانقیاد و له

در جمل التفسیر

وجه هفتم از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۱۸۱

روایت ابن مردویه

در بیان ابن مردویه

عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن مردویه الحفاظ
الکبیر العلامة ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبی صاحب
التفسیر والتاریخ و المستخرج علی البخاری سمع اباسهل بن یزید القطان
و خلقا و کان قیما بهذا الشأن بصیرا بالرجال طویل الباع صلیح النضار
ولد سنة و مات لست بقین من رمضان سنة اربعین عیبارت
توان نیست که ابن مردویه حافظ کبیر و علامه جلیل و صاحب تصانیف
ملححه مثل تفسیر و تاریخ و مستخرج و قیّم بشأن حدیث و بصیر بر رجال و صاحب
کمال و طویل الباع و کثیر الاطلاع است و شهاب الدین قسطلانی فرمود
له ینبغی گفته عن انس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لقد جاءکم
رسول من انفسکم بفتح انفاء و قال ان انفسکم نسبا و صحرا و حسبا
لیس فی ابائکم من لدن آدم سفاح کلنا نکاح رواه ابن مردویه و محمد
بن عبد الباقي بن یوسف الزرقانی المالکی المصری در شرح مواهب لدنیة
بشرح لفظ رواه ابن مردویه گفته ابوبکر الحفاظ احمد بن موسی بن مردویه
الاصبی الثبت العلامة ولد سنة ثلث و عشرين و ثلثمائة و صنف
التاریخ و التفسیر و المسند و المستخرج علی البخاری کان قیما بهذا الشأن
بصیرا بالرجال طویل الباع صلیح النضار مات لست بقین من رمضان
سنة عشر و اربعائة قال الحفاظ ابن ناصر فی مشتبیه النسبة مردویه
بفتح المیم و حکى ابن نقطة کسرها عن بعض الاصبیانیین و الرأ
ساکنه و الدال المهملة مضمومة و الواو ساکنه و المثناة مرتب

استاد الکبیر تالیف
الحفظ و التلخیص
فی الاسناد و التلخیص
تبعه الامامون التلخیص
نزهة الخاشع

در بیان ابن مردویه
از شرح مواهب
لذو قاسم

وجه هفتم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۱۸۲

روایت ابن مردویه
در تاریخ ابن مردویه

مفتوحة تليها هاء انتهي ازين عبارت كالشمس في رابعة النهار يويداو
اشكارست كه ابن مردويه حافظ ثبت علامه صاحب تاريخ و تفسير و
استخرج قيم بشأن حديث و بصير برجال طويل الباع و طبع التصنيف
و حافظ ابوسعدي عبد الكريم بن محمد المروزي در انساب ترجمه حمزة بن الحسين المروزي
الاصبهاني گفته روى عنه ابو بكر بن مردويه الحافظ و اسماعيل بن عمر
المعروف بابن كثير در تاريخ خود در ذكر حديث طبري گفته و قد جمع الناس في
هذا الحديث مصنفات مفردة منهم ابو بكر بن مردويه الحافظ
و ابوطاهر محمد بن احمد بن حمدان فيما رواه شيخنا الذهبي و مصطف
بن عبد الله القسطنطيني المحلبه و كشف الظنون گفته تفسير ابن مردويه هو
الحافظ ابو بكر احمد بن موسى الاصبهاني المتوفى سنة عشر و اربع مائة
اين عبارت ظاهرست كه سمعنا و ابن كثير و كاتب چليبي ابن مردويه را بقب
حافظ ستوده اند و جلالت شان لقب حافظ بر واقفين اصطلاحات فن
رجال و در ايت مخفي نيست نور الدين علي بن سلطان محمد القاري و مجمع الباس
في شرح الشامل گفته الحافظ المراد به حافظ الحديث لا القرآن كذا ذكره
ميروك و يحتل انه كان حافظا للكتاب و السنة ثم الحافظ في اصطلاح
المحدثين من احاط علمه بمائة الف حديث متنا و اسنادا و الطالب هو
المبتدئ الراغب فيه و المحدث و الشيخ و الامام هو الاستاذ الكامل
و الحجة من احاط علمه بثلاثمائة الف حديث متنا و اسنادا و احوال روا
جرحا و تعدى لا و تاريخا و احكامه هو الذي احاط علمه بجميع الاحاديث

ووجه بفتحهم انه وجوه اثبات حدیث
تشبیه وابطال انکار آن

۱۸۳

روایت ابن مردویه

مرویه ابن مردویه

المرویه کنایه و قال ابن الجوزی الراوی ناقل الحدیث بالاسناد والمحدث
من قتل وایتة واعتنی بدرايته والحافظ من روی ما یصل الیه
ووعی ما یحتاج لدیه ازین عبارت واضح است که در صطلح محدثین
حافظ کسی است که احاطه کرده باشد علم او صدر بنار حدیث را از روی حق
و اسناد و کفیه شفا و جلال الشیخ ابو الموابب عبد الوهاب بن احمد الشعراوی که
از اجله مشایخ اجازه شاه صاحب است و محامد فضائل او در مجلد حدیث مدینه اعظم
شفیه در کتاب لوائح الانوار فی طبقات السادة الاخبار که سه تاسعه عقیقه
آن که یکی از آن محشی است نخط میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنایت پروردگار
نزد این خاکسار موجود است ترجمه جلال الدین سیوطی گفته و کان الحافظ ابن
حجر یقول الشرط الی اذا اجتمعت فی الانسان سقی حافظا هی الشهرة
بالطلب والاخذ من افواه الرجال و المعرفة بالخرج و التعديل طبقا
لرواة و مراتبهم و تمیز صحیح من السقیم حتی یكون ما یتقصره من
ذلك اکثر مما لا یتقصره مع استیفاء اکثر من املتون فیه الشرط
من یجتمها فهو حافظ پس بنا برین عبارت ابن مردویه از اکابر مشهورین
بطلب و اخذ از افواه رجال معرفت بخرج و تعدیل طبقات روات و مراتب
شان و تمیز صحیح از سقیم بوده و مستحضرات او درین باب اندک از خیر مستحضرات او بوده
و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفظ گفته الحافظ یطلق هذا الاسم
على من هو فی فن الحدیث بخلاف المحدث حسب این عبارت بهم نظر است
که ابن مردویه از ماهرین و رفیع حدیث بوده و شمس الدین محمد بن محمد الجوزی

وجه هفتم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه وابطال انکار آن

۱۸۴

روایت ابن مردویه

مرکز ابن مردویه

در حصن حصین گفته آمد بعد حمد الله الذي جعل للدعاء لرد القضاء والصلوة
والسلام على سيد الانبياء وعلى آله وصحبه الاتقياء والاصفياء فان
هذا الحصن الحصين من كلام سيد المرسلين وسلاح المؤمنين من
خزانة النبي الامين والهيكل العظيم من قول الرسول الكريم واكرم
المكنون من لفظ المعصوم المامون بذلت فيه النصيحة واخرجته من
الاحاديث الصحيحة ابرزته عداة عند كل شدة وجردته جنة تقى
من شر الناس والجنة تحصنت به فيأد هم من المصيبة واعتصمت من
كل ظالم بما حوى من السهام المصيبة وقلت الاقوال الشفيع قد تقوى
على ضعفه ولم يخش قبيح خبأت له سهام ما في الليالي وارجوان
تكون له مصيبه اسأل الله العظيم ان ينفع به وان يفرج عن كل
مسلم بسببه على انه مع اقتصار واختصار لم يدع حديثاً صحيحاً
في بابيه الا استخره وان به ولما اكملت ترتيبه وتهذيبه طلبتني عدد
لا يمكن ان يدفعه الا الله تعالى فحررت منه مختفياً وتخصنت بهذا
الحصن فرايت سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم وانا جالس على سارية
وكانه صلى الله عليه وسلم يقول ما تريد فقلت له يا رسول الله
ادع الله لي وللمسلمين فرفع صلى الله عليه وسلم يديه الكريمتين وانا
انظر اليهما فدعاهم معهما وجهه الكريم وكان في ليلة الخميس
فهرب العدو ليلة الاحد فرج الله عني وعن المسلمين ببركة ما في
هذا الكتاب عنه صلى الله عليه وسلم وقد مررت الكتب التي خرجت

منها هذه الاحاديث بحرف وبتدليل على ذلك سلكت فيها انحصار المسالك
فجعلت علامة صحيح البخاري صحيح ومسلم ومسنن ابن داود والترمذي
ت والنسائي س وابن ماجة القزويني ق وهذه الاربعة عة
وهذه الستة ع صحيح ابن حبان ح صحيح المستدرك مس صحيح ابن عو
عو وابن خزيمة م والموطا ط وسنن الدارقطني ق ومصنف
ابن ابي شيبة مص مسند الامام احمد آ والبخاري ر وابي يعلى
الموصل ص والدارمي م ومجمع الطبراني الكبير ط والاوسط
طس والصغير صط والدعاء له طب ولا بن مردويه م ولبهقه
ق والسنن الكبير له سنن وعمل اليوم والليلة لابن السنن سى واقد
ر من له اللفظ وان كان الحديث موقوفا جعلت قبل رمزه مو
ليعلم انه موقوف لما بعده من الكتب ذلك قليل حيث عدم
المتصل واختلف فيه على ان لم اجعل هذه الرموز الا لعالم يرى
بنفسه عن التقليد او لتعلم يتعرف صحيح الكتب المسانيد والا ففى
الحقيقة لا احتياج اليها العموم الناس فليعلم ان ارجوان يكون
جميع ما فيه صحيحا فزال الالتباس قد جمع بحمد الله تعالى هذا
المختصر اللطيف ما لم تجمعه مجلدات من التواليف از بن عبار عا
كه محمد بن محمد الجزري كتاب ابن مردويه را از ماخذ كتاب خود كه نهايت عظمت
وجلالت آن بيان كرده گردانيده ومثل ديگر كتب اساطين معتمدين وافانم
محمد بن خلد خود مثل بخاري ومسلم وابن ابي شيبة وامام احمد وابوداود

و ترمذی و نسائی و ابن ماجه القزوينی و بزار و ابن حبان و حاکم و ابن عساکر و
ابن خزيمه و مالک و غیر هم بر آن اعتماد نموده و نیز ظاهر است که روایات
ابن مردويه را صحیح دانسته حيث قال فليعلم اني ارجو ان يكون جميع ما فيه
صحيحاً و مخاطب عالی تبار در رساله اصول حدیث گفته و احادیث متعلقه
بتفسیر را تفسیر گوین تفسیر ابن مردويه و تفسیر دیلمی و تفسیر ابن جریر و غیره را
تفسیر حدیث اند ازین عبارت هوید است که تفسیر ابن مردويه از مشاهیر
تفسیر حدیث است و شاه صاحب ذکر تفسیر مشهوره تفسیر او را مقدم
بر دیگر تفسیر گذاشته اند و وجه ششم از وجوه رد و ابطال نفی و انکار طیب
جلیل الفخار آنکه حدیث تشبیه ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن
هران الاصبهانی روایت نموده چنانچه محمد صد عالم در معارج العلی فی مناقب
المرفعه گفته اخراج ابو نعیم فی فضائل الصحابه مرفوعاً ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال من ستره ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه
و الى ابراهيم في خلته فليمنظر الى علي بن ابي طالب فهذه رواية ابو نعیم
الذی هو تاج المحدثین الاثبات و فخر الحفاظ المنقدين الثقات لهذا
الحديث الحاسم لشبهات المنكرين الثقات فهل بعد ذلك يمكن لاحد
من اهل الخبرة و الاستبصار الا لظا ط و اللجاج في الرد و الانكار و هل
يمكن لاحد و ان بالغ في التعصب و العوجاج و الشماس و الاستكبار
ان ينكر فضل ابي نعیم العالی الفخار و يخرجہ من اساطین السنیة الکبار
و يلحقه بالمالکین الاشرافاً و اعتبروا یا اولی الابصار و استفادوا

روایت مؤلف ابو نعیم حدیث
تشبیه از اسحاق بن علی
تضعیف محمد صد عالم

من ابو نعیم

الاستبصار واستفراغوا الاستغراب من الخطاب الفاخر النجاد الراد المبطل
اصحاح الاثار وفضائل زاهره ومحمد باهره ومناقب فاخره وماثر منيفه و
مفاخر شريفه ومدائح لطيفه وجلال ساطعه وعوالي لامعه ابو نعیم بالاثار
که احصا توان نمود ونبذی زان برناظر کتاب فضائل الشافعی فخر الدین محمد
بن عمر الرازی ووفیات الاعیان ابن خاکان ومنهاج ابن تیمیہ حنبلی وزياد المعطی
محمد بن ابی المعرف بن القیم الحنبلی واسماء رجال جامع سانیة ابی حنیفة ومحمد بن محمد
الخوارزمی وعبر فی خبر غریب محمد بن احمد الذہبی طبقات الشافعیة عبد الوهاب
بن علی السبکی ووافی بالوفیات خلیل بن اسیک النصفه ومارا الجمان ابو محمد عبد الله بن
اسعد لیث وطبقات شافعیة جمال الدین عبد الرحیم الاسنوی واسماء رجال مشکوة وازال
الخطیب طبقات شافعیة ابو بکر اسدی طبقات الحفاظ جلال الدین السیوطی
ولواقح الانوار عبد الوهاب الشعرانی وتاریخ خمیس حسین بن محمد البیاری بکر
ومقالید الاسانید ابو حمزہ عیسی بن محمد الثعالبی بستان المحدثین خود
شاه صاحب قول مستحسن لوی حسن بنان معاصر ونجیر آن ظاہرست فخر الدین
محمد بن عمر الرازی در کتاب فضائل شافعی گفته واما المتأخرون من المحدثین
فاکثرهم علما واقواهم قرة واشد هم تحقیقا فی علم الحدیث هؤلاء
وهم ابو الحسن الدارقطنی والحاکم ابو عبد الله الحافظ والشیخ ابو نعیم
الاصمعی ثاوالحافظ ابو بکر احمد البیہقی والامام ابو بکر عبد الله بن محمد
بن کریا الجوزی صاحب کتاب المتفق والامام الخطیب صاحب تاریخ
بغداد والامام ابو سلیمان الخطابی الذی کان محرفا فی علم الحدیث

کتاب احسن اقام

کتاب احسن اقام

واللغة وقيل في حقه جعل الحديث لابي سليمان كما جعل الحديد
لابي سليمان يعنون داود النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال تعالى
فيه والقاله الحديد فهو كآء صدق هذا العلم بعد الشين هم باسهم
متفقون على تعظيم الشافعي والمبالغة في الثناء عليه وابن خلكان في روضة
الاعيان گفته الحافظ ابو نعير احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن محمد
بن مهران الاصبهاني الحافظ المشهور صاحب كتاب حلية الاولياء كان من
اعلام المحدثين واكابر الحفاظ الثقات اخذ عن الافاضل واخذوا
عنه وانتفعوا به وكتابه الحلية من احسن الكتب له كتاب تاريخ
اصبهان نقلت منه في ترجمة والده عبد الله نسبة على هذه النسبة
وذكر ان جده مهران اسلم اشارة الى انه اول من اسلم من اجداده
وانه مولى عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب
رضي الله عنه وسيات ذكر عبد الله بن معاوية ان شاء الله تعالى
وذكر ان والده توفي في رجب سنة خمس مئتين وثلثائة ودفن
عند جده من قبل امه ولدا في رجب سنة ست وثلثين وثلثائة
وقيل ربيع وثلثين توفي في صفر وقيل يوم الاثنين الحادي والعشرين
من المحرم سنة ثلثين واربعائة باصبهان رحمه الله تعالى وابن تيمية
منهاج گفته ولكل علم رجال يعرفون به والعلماء بالحديث اجل
هؤلاء واعلم قدا واعظم صدقا واعلاهم منزلة واكثرهم دينيا
فانه من اعظم الناس صدقا ودينيا وامانة وعلم وخبرة بما يذكرون

مهران بن مهران

صنفه
والله اعلم
بالحق

منهاج ابو نعير في بيان
الاعيان

من الجرح والتعديل مثل مالك وشعبة وسفيان الثوري ويحيى بن
سعيد القطان وعبد الرحمن بن مهدي وعبد الله بن المبارك وكثير
الجراح والشافعي وأحمد بن حنبل وأسحاق بن راهويه وأبو عبيد
ويحيى بن معين وعلي بن المديني والبخاري ومسلم وأبو داود و
أبو زهرة وأبو حاتم والنسائي والبخاري وأبو أحمد بن عمار وأبو حاتم
البستي وأبو الحسن الدارقطني وأمثال هؤلاء خلق كثير لا يحصى
عدد هم من أهل العلم بالرجال والجرح والتعديل وإن كان بعضهم
أعلم من بعض ذلك وبعضهم أعدل من بعض في وزن كلامه
كما أن الناس في سائر العلوم كذلك وقد صنف الناس كتباً في أخبار
صغاراً وكباراً مثل الطبقات لابن سعد وتاريخ البخاري الكتب المنقولة
عن أحمد بن حنبل ويحيى بن معين وغيرهما وقبلها يحيى بن سعيد
القطان وغيره وكتاب يعقوب بن سفيان وابن أبي خيثمة وابن أبي حاتم
وكتاب ابن عمار وكتاب ابن حاتم وأمثال ذلك وصنف كتباً في الحديث
تارة على المسانيد فيذكر ما أسنده الصحابي عن رسول الله كسند
أحمد وأسحق وأبو داود والطحاوي وأبو بكر بن أبي شيبة ومحمد بن عمر العدي
وأحمد بن منيع وأبو يعلى الموصلي وأبو بكر البرزالي والبصري وغيرهم وتارة
على الأبواب فمنهم من قصد الصحيح كالبخاري ومسلم وابن خزيمة وابن حاتم
وغيرهم ومن خرج على الصحيحين كالإسماعيلي والبرقاني وأبو نعيم وغيرهم
ومنهم من خرج أحاديث السنن كإبراهيم بن داود والنسائي وأبو حاتم وغيرهم

ومني من خرج احاديث السنن كابن اود والنسائي وابن ماجه وغيرهم
ومنهم من خرج الجامع التائي ذكر فيه الفضائل وغيرها كالترمذي
وغیره وهذا علم عظيم من اعظم علوم الاسلام ومحمد بن ابي بكر المعروف
بابن قيم الجوزية الحنبلي ورزاد المعاد في يدي خير العباد بعد ذكر حديث بني
المنفق گفته هذا حديث كبير جليل ينادي جلالته وفخامته وعظمته
عليه الله قد خرج من مشكوة النبوة لا يعرف الا من حديث
عبد الرحمن بن المغيرة بن عبد الرحمن المديني رواه عنه ابراهيم بن
ضمرة الزبيدي همام من كباد اهل المدينة ثقتان مجتبهان في
الصحيح اخرج بها امام اهل الحديث محمد بن اسمعيل البخاري رواه ائمة
السنن في كتبهم وتلقوه بالقبول قابله بالتسليم والانقياد ولم يطعن
احدا منهم فيه ولا في احد من رواة فهمن رواه الامام ابن الامام ابو
عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل في مسنده وفي كتاب السنة
وقال كتب ابراهيم بن ضمرة بن محمد بن مصعب بن الزبير الزبيدي
كتبت اليك بهذا الحديث قد عرفته وسمعتة على ما كتبت به
اليك فحدث به عن ومني من الحافظ الجليل ابو بكر احمد بن عمرو بن عاصم
النبيل في كتاب السنة له ومني من الحافظ ابو محمد بن احمد بن ابراهيم بن
سليمان العسالي في كتاب المعرفة ومني من حافظ زمانه ومحدث اوانه
ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني في كثير من كتبه ومني من
الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن حبان ابو الشيخ الاصبهاني في كتاب السنة

في انفا تشبيهه

مدارج ابو نعیم

ومنهم الحافظ ابن الحافظ ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن محمد بن يحيى
بن سندة حافظ اصبهان منيهم الحافظ ابو بكر احمد بن موسى بن
مردويه ومنهم حافظ عصرة ابو نعير احمد بن عبد الله بن اسحاق
الاصبغى وجماعة من الحفاظ سواهم يطول ذكرهم ازين عبارت كاشمس
في كبد السامع مجلى است كه ابو نعير از كبار ائمة سنت و اجله شيوخ ملت و امثال
حفاظ آثار و اخبرم خدام اخبار است كه ابن القيم بروايت او اين حديث را در
كتاب خود مثل روايت ديگر ائمة مذكورين احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار
و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشكوة نبوت مى نمايد و ابو المؤيد محمد بن
محمود الخوارزمي در اسماء رجال جامع مسانيد ابو حنيفة گفته احمد بن عبد الله
بن احمد بن اسحاق بن مؤين مهران ابو نعير الحافظ صاحب المسند
الرابع الاصفهاني سبط محمد بن يوسف الفريابي الرازي قال الحافظ
ابو عبد الله البخاري في تاريخه هو تاج الحديثين و احدا الاعلام و من
جمع له العلوم في الروايات و الحفظ و الفهم و الدراية و كان تشد اليه
الرجال و تهاجر اليه بالرجال و كتب في الحديث كتباً سارت في البلاد
و انتفعت بها العباد و اسعدت و امتدت ايامه حتى الحق الاحفاد
بالاجداد و سمع في بلدة ابا محمد عبد الله بن جعفر بن احمد بن فاس
الى ان قال بعد ذكر اسماء كثيرة و روى عنه الاثمة الاعلام و سئل
مولد فقال لدت في رجب سنة ست و ثلاثين و ثلثائة و توفى
في محرم سنة ثلثين واربعمائة و هو ابن ثلاث و تسعين سنة و ستة

مدارج ابو نعير از رجال مسانيد
ابو حنيفة

ووجه ششم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۱۹۲

روایت ابو نعیم

ابو نعیم

مراجع ابو نعیم از عجمی

اشهری يقول اضعف عباد الله وهو صاحب المسند الرابع الذي كونا في
اول الكتب محمد بن احمد الذهبي رعي في خبر من غير در وقت سنة ثلثين واربعمائة
كفته وفيها في ابو نعيم الاصبغ احمد بن عبد الله بن احمد بن الحافظ
الصوفي الاحول سبط الزاهد محمد بن يوسف بن البتاي اصبهان فالحرم
وله اربع وتسعون سنة اعتنى به ابوه واسمعه في سنة اربع و
اربعين ثلثمائة وبعدها استجاز له خيثة الاطرابلس والاصم
وطبقها وتفرّد بالدينيا بعلاوا الاسناد مع الحفظ والاستيحاء من الحديث
وفنونه روى عن ابن فارس والعسّال وحمد بن سعيد السمسار وابي
علي بن الصّواف وابي بكر بن خلاد وطبقته من بالعراق والحجاز وخراسان
وصنف التصانيف الكبار المشهورة في الاقطار وعبد الوهاب سبكي وطبقته
شافيه كفته الحافظ ابو نعيم الاصبغ الصوفي الجامع بين الفقه والتصوّف
والنهاية في الحفظ والضبط واحدا علام الدين جمع الله له بين العلو
في الرواية والنهاية في الداية رحل اليه الحقاظ من الاقطار ولما
رجب سنة ست وثلثين وثلثمائة باصبهان هو سبط الزاهد محمد
بن يوسف البتاي احد مشايخ الصوفية استجاز له ابوه طائفة من
شيوخ العصر تفرد في الدنيا عن حواجزه من الشام خيثة بن سليمان
ومن بغداد جعفر الخليلي ومن واسط عبد الله بن عمر بن شاذب ومن
نيسابور الاصم وسمع سنة اربع واربعين ثلثمائة من عبد الله بن جعفر
بن احمد بن فارس القاضى ابي احمد محمد بن احمد العسّال وحمد بن سعيد السمسار

میرزا یوسف

واحد بن محمد القصار واحد بن بندار السعدي عبد الله بن الحسن بن
 بندار والطبراني والظهراني وابي الشيخ والجعاني ورجل سنة ست
 وخمسين وثلاثمائة فسمع ببغداد ابا علي بن الصواف وابا بكر بن الهيثم
 الانباري وابا بحر البرخاري عيسى بن محمد الطوماري عبد الرحمن بن
 المخلص ابن خلاد النسيبي حبيا القزاز وطائفة كثيرة وسمع بمكة
 ابا بكر الاجري واحد بن ابراهيم الكندي بالبصرة فاروق بن عبد الكريم
 الخطابي ومحمد بن علي بن مسلم العامري جماعة وبالكوفة ابا بكر
 عبد الله بن يحيى الطليحي وجماعة وبنيسابور ابا احمد الحاكم وحسن
 التميمي واصحاب السراج فمن بعدهم روى عنه كوسيار بن ابي البرود
 وتوفي قبله ببضع وثلاثين سنة وابو سعد المالميني وتوفي قبله بقا
 عشرة سنة وابو بكر بن علي الذكواني وتوفي قبله باحد عشرة سنة
 والحافظ ابو بكر الخطيب وهو من اخصى تلامذته وقد حل اليه اكثر
 عنه ومع ذلك لم يذكر في تاريخ بغداد ولا يصفى عليه انه دخلها
 ولكن النسيان طبيعة الانسان لذلك اغفلها الحافظ ابو سعد بن
 السمعاني فلم يذكره في التذييل ومن روى عن ابي نعيم ايضا الحافظ ابو
 المؤذن القاضي ابو علي الوحشي مستمليه ابو بكر محمد بن ابراهيم الطائي
 وسليمان بن ابراهيم الحافظ وهبة الله بن محمد الشيرازي ابو الفضل
 احمد وابو علي الحسن ابنا احمد الحاد وخلق كثير اخرهم وفاة ابو طاهر
 عبد الواحد بن محمد بن سنان الذي هو وقد روى ابو عبد الرحمن التميمي

مع تقدمه عن واحد من ابني نعیم فقال في كتاب طبقات الصوفية ثنا
عبد الواحد بن أحمد الهاشمي ثنا ابو نعیم احمد بن عبد الله انا محمد بن
علي بن جبير المقرئ ببغداد انا احمد بن محمد بن سهل الادمي ذكر حدثنا
قال ابو محمد بن السمرقندي سمعت ابا بكر الخطيب يقول لمراراً احدثنا اطلق
عليه اسم الحفظ غير رجلين ابو نعیم الا صبيّاً وابو حازم العبدوني
الا عرج قال احمد بن محمد بن مردويه كان ابو نعیم قتيلاً حولاً اليه لم يكن
في فقه من الا فاق اسنداً لا احفظ منه كان حقاظال دنيا قد اجتمعوا
عنده وكان كل يوم نوبة واحد مني حرقاً ما يريده الى قويس الظفر فاذا قام
الحرارة رجا كان يقرأ عليه في الطريق جزء وكان لا يضجر لم يكن له غلة
سواء التصنيف او التسميع قال حمزة بن العباس العلوي كان اصحاب الحديث
يقولون بقي ابو نعیم اربع عشرة سنة بلا نظير لا يوجد شرقاً ولا غرباً
اعلى اسناد اصنه ولا احفظ وكانوا يقولون لما صنف كتاب الحلية
حل نيسابور حال حياته فاشتروه باربعائة دينار وقال ابن الفضل
الحافظ قد جمع شيخنا السلف اخبار ابني نعیم وذكر من حدث عنه وهو
نحو ثمانين جلاً وقال لم يصنف مثل كتابه حلية الاولياء سمعناه
على ابن مظفر القاساني عنه سوى فوت عنه يسير وقال ابن النجار
هو تاج المحدثين احد اعلام الدين قلت من كواماته المذكور
ان السلطان محمود سبكتكين لما استولى على صبهان في عليها والياً
من قبله رحل عنها فوثب اهل صبهان فقتلوا والي فرجع محمود اليها

وامن هر حتما طائوائهم قصد هم يوم الجمعة في الجامع قتل منهم مقتلة
عظيمة وكانوا قبل ذلك قد منعوا ابانعيد الحافظ من الجلوس في الجامع
فحصلت له كرامتان السلامة مما جرت عليه عادة لو كان جالسا لقتل
وانتقام الله تعالى مني موسى يعاوم من مصنفاته حلية الاولياء وهي
من احسن الكتب كان الشيخ الامام الوالد رحمه الله كثير يمجثنا عليها
تسميعها وله ايضا كتاب معرفة الصحابة وكتاب لا تال لنبوته وكتاب
المستخرج على البخاري وكتاب المستخرج على مسلم وكتاب تاريخ اصمهان
وكتاب صفة الجنة وكتاب فضائل الصحابة وصنف شيئا كثيرا من
المصنفات الصغار توفي في العشرين من المحرم سنة ثلثين اربعمائة
وله اربعون تسعون سنة ذكر البحث عن واقعة حزنه محمد بن عاصم
التي اخذها من نال من ابو نعيم رحمه الله ذريعة الى ذلك قد حدث ابو نعيم
بهذا الخبر ورواه عنه الاثبات الرجل ثقة ثبت امام صادق اذ قال
هذا سماعي جازا لاعتما د عليه وطعن بعض الجهال الطاعنين في الله
فقال ان الرجل لم يوجد له سماع بهذا الخبر وهذا الكلام سبة على
قائله فان عدم وجدانه لسماعه لا يكون سبب عدم وجوده واخبار
الثقة بسماع نفسه كاف ثم ذكر شيخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبي
ان شيخنا الحافظ ابالحجاج المزني حدثه انه راي بخط الحافظ ضياء الله
المقدسي انه وجد بخط الحافظ ابالحجاج يوسف بن خليل انه قال رأيت
اصل سماع الحافظ ابى نعيم بحزنه محمد بن عاصم فبطل ما اعتقدوه

ریبة ثم قال لطاعون ثانيا وهذا الخطيب ابو بكر البغدادي هو
الحبر الذي يضع له الاثبات في الخصوصية الزائدة بصحبة ابي نعیم قال
فيما كتب الي به احمد بن ابي طالب من مرق مشق قال كتب الي الحافظ ابو عبد الله
بن النجار من بغداد قال خبرني ابو عبد الله الحافظ باصبعه ان انا ابو القاسم
بن اسمعيل الصيرفي نا يحيى بن عبد الوهاب بن مندة قال سمعت ابا
الفضل المقدسي يقول سمعت عبد الوهاب الانماطى يذكر انه وجد
مخط الخطيب سالت محمد بن ابراهيم العطار مستقلا ابي نعیم عن جزء
محمد بن عاصم كيف قرأته علي ابي نعیم وكيف رأيت سماعه فقال
الي كتابا وقال هو سماعي فقرأته عليه قلنا ليس في هذه الحكاية
طعن علي ابي نعیم بل حاصلها ان الخطيب لم يجد سماعه بهذا الجزء
فاداد استفادة ذلك من مستمليه فاخبره بانه اعتقد في القراءة على
اخبار الشيخ وذلك كاف ثم قال لطاعون ثالثا وقد قال الخطيب
ايضا رأيت لابي نعیم اشياء يتساهل فيها منها ان يقول في الاجابة
اخبرنا من غير ان يبين قلت هذا الميثبت عن الخطيب بتقدير ثبوته
فليس بقبح ثم اطلاق اخبرنا في الاجازة مختلف فيه فاذا رآه هذا
الحبر الجليل اعني ابا نعیم فكيف يعد منه تساهلا وان عد فليس من
التساهل المستقيم لو حرجنا على العلماء ان لا يرووا الا بصيغة يجمع عليها
لضعفنا كثيرا من السنة وقد فع الحافظ ابو عبد الله بن النجار قضية جريئة
محمد بن عاصم بان الحفظ الاثبات روى عن ابي نعیم وحكي ذلك ونحن

ووجه شتم از وجوه اثبات حد
تشبيه وابطال انكار آن

١٩٤

روایت ابو نعیم

عنه

اصل سماعه وجد فطاحت هذه الخيالات ونحن لا نحفظ احدا تكلم في ابى
بقاح ولعمري ان غير هذه اللفظة التي عزيت الى الخطيب قلنا انما
لعمري ثبت عنه والعمل على امامته وجلالته وانه لا عبرة بهذين
المعادين في اكاذيب المفتين على ان لا نحفظ عن احد فيه كلاما
صريحا في جرح ولا حط ولو حفظ كان سببا على قائله وقد بر الله
ابا نعيم من معرفته وقال الحافظ ابن الجار في اسناد ماله عن الخطيب
غير واحد ممن يتحامل على ابى نعيم لمخالفته لمذهبه وعقيدته
فلا يقبل قال شيخنا الذهبي والنسائي لكنا اشير اليه شيء كان
يفعله في الاجازة نادرا قال فانه كثير ما يقول كتب جعفر بن
وكتب ابو العباس الاصم انا ابو اليمون بن راشد كتابه قال لكن
رايته يقول انا عبد الله بن جعفر فيما قوى عليه قال الظاهر ان هذا
اجازة قلت ان كان شيخنا الذهبي يقول ذلك في مكان غلب عليه
ان ابان نعيم لم يسمعه بخصوصه من عبد الله بن جعفر فالامر مسلم
اليه فانه اعني شيخنا الحبر لكنا لا يلحق شأوه في الحفظ والا فابو نعيم
قد سمع من عبد الله بن جعفر فمن اين لنا انه يطلق هذه العبارة
حيث لا يكون سماع ثروان اطلق ذلك فعائته تدليس جائز قد عثر
اشد منه لا عظم من ابى نعيم ثم قال الطاعنون ابعا قال يحيى بن
منذ الحافظ سمعت ابا الحسين القاضى يقول سمعت عبد العزيز
النخشي يقول لم يسمع ابو نعيم مسندا كحدث بن ابى سامة بتمامه

من ابن خلاد فحدث به كله قلنا قال الحافظ ابن الفجار وهم
عبد العزيز في هذا فانار ايت شئحة من الكتاب عتيقة عليها
خط ابى نعير يقول سمع منى فلان الى آخر سماعى من هذا المسند من
ابن خلاد فعله روى الباقى بالا جازة و خليل بن ابيك صفه دروا
بالموفيات گفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحق بن موه بن هجران ابو نعير
الحافظ سبط محمد بن يوسف بن البنا الاصبها تاج المحدثين واحد
اعلام الدين له العلو فى الرواية والحفظ والفهم والديانة وكانت
الرجال تشد اليه امله فى فنون الحديث كتب اسارت فى البلاد وتقع
بها العباد وامتدت ايامه حتى الحق الاحفاد بالاجداد وتفرع بعلو
الاسناد سمع باصبهان اباه وعبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس
وسليمان بن احمد الطبراني وجماعة كثيرة الى ان قال بعد ذكر اسماء
كثيرة وكان ابو نعير اماما فى العلم والزهد والديانة وصنف مصنفات
كثيرة منى حاوية الاولياء والمستخرج على الصحيحين ذكر فيها احاديث
ساوى فيها البخارى ومسلم واحاديث علائقها فيها كانها سمعها منه
وذكر فيها ما حد يثا كان البخارى ومسلم سمعاه ممن سمعه منه كمثل
النبوة ومعرفة الصحابة وتاريخ بلده وفضائل الجنة وصفة الجنة
وكثير من المصنفات الصغار وبقى اربعة عشر سنة بلا نظير لا يوجد
شقا ولا غنى با على اسناد امانه ولا احفظ ولما كتب كتاب حلية رجل
الى ثيسا بود بيع باربعائة دينار واوبو محمد عبد الله بن اسعد بن علي

مراج ابو نعير ازادنى بالوفيات
صفه

مدائح ابو نعيم

مدائح ابو نعيم از مرآة الجنان
يا فني

اليمنى المعروف بالليف في مرآة الجنان في نسخة ثلثين واربعمائة
كفته في هاتوفي الامام الحافظ الشيخ العارف ابو نعيم احمد بن عبد الله
الاصفهانى القسوفى صاحب كتاب حلية الاولياء وكان من اعلام الحديث
واكابر الحفاظ المفيدين اخذ عن الافاضل واخذ عنه وانتفعوا به
وكتاب الحلية من احسن الكتب قلت اما طعن ابن الجوزى فيها تنقيص
لها فهو من باب قولى له لئن ختمها جاراتها وضراؤها وعاب جاللا في
حلاها وفي الحلة فما سلمت حسنة من ختم حاسدة وصاحب حق
من عداوة مبطل مع ابيات اخرى في مدح الامام ابو حامد الغزالي
وتصانيفه وكلامه العالي له كتاب تاريخ اصفهان تفرد في الدنيا
بعلو الاسناد مع الحفاظ وروى عن المشايخ بالعراق والحجاز وخراسان
وصنف التصانيف المشهورة في الاقطار وشيخ جمال الدين اسنوى رطبها
فقماى شافعية كفته الحافظ ابو نعيم بضم النون احمد بن عبد الله الاصفهاني
صاحب الحلية وغيرها الجامع بين الفقه والحديث والتصوف قال
الخطيب لم الق في شيوخى حفظ منه ومن ابى حازم الاعرج ولد
في سنة ست وثلثين وثلثمائة وتوفي يوم الاحد الحادى والعشرين
من المحرم سنة ثلثين واربعمائة وذكر ابن خلكان في السنة مثلها
نقل عنه في الروضة في ثناء كتاب القضاء في الكلام على الرواية
بالاجازة المجاز يجوز له ان يجيز كما هو المعروف في نسخة اسنوى في شرح
طبقات كفته وبعد فان الشافعية رضى الله عنه وارضاه ونفعنا

مدائح ابو نعيم از طبقات شافعية
اسنوى
اي سنة وفاة ابو نعيم

الحمد لله

وجه تسميته من وجه اثبات حديث
تشبيهه وابطال انكاره

٢٠٠

رواية القسمة

منها ما هو

وسائر أئمة المسلمين إجماعاً قد حيزه في صحابه من السعادة أمه
لم يتفق في أصحاب غيره منها أنهم المقلدون في المساجد الثلاثة
الشريفة ثم قال الله تعالى في الحديث أن الكلمة لهم في الأقاليم الفاضلة
المشار إليها الكبار العامة المتوسطة في الدنيا المتأصلة في
دين الإسلام وشعاده الإسلام بما ظهر منتظم كالحجاز واليمن
مصر والشام والعراقين وخراسان وديار بكر وأقاليم الروم ومنها
ازدياد علمهم في كل عصر إلى ما نأى بالنسبة إلى غيرهم سببه
ما اشرنا إليه من ظهورهم على غيرهم في الأقاليم السابقة وصفها
منها أن كبار أئمة الحديث ما من جملة أصحابه الأخذين عنه
أو عن اتباعه كالإمام أحمد والترمذي والنسائي وابن ماجه والبيهقي
وابن حبان وابن خزيمة والبيهقي والحاكم والخطابي والخطيب وابن
نعيم وغيرهم إلى ما نأى هذا وإلى الذين محمد بن عبد الله الخطيب
اسماء رجال شكوة كفته أبو نعيم الأصفهاني هو أبو نعيم أحمد بن
عبد الله الأصفهاني صاحب الحلية هو من مشايخ الحديث الثقات
المعول محمد بن محمد المرجوع إلى قولهم كبير القدر ولد سنة أربع وثلثين
وثلاثمائة ومات في صفر سنة ثلثين وأربع مائة وله من العمر ست
وتسعون سنة وقاضي قاضي الدين أبو بكر أسدي رطبقات فقهاً في
كفته أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الحافظ الكبير
أبو نعيم الأصفهاني الجامع بين الفقه والتصوف والتهنية في الحديث

مدح أبو نعيم أحمد بن محمد
والذين في الحديث

مدایح ابو نعیم

وله التصانيف المشهور من كتاب الحلية وهو كتاب جليل خفيل
وكتاب معرفة الصحابة وكتاب دلائل النبوة وكتاب تاريخ اصفهان
قال الخطيب البغدادي لم الق في شيوخي احفظ منه ومن ابى حازم
الا عرج ولد في رجب سنة ست وثلاثين وثلثمائة توفي في المحرم سنة
ثلاثين واربعمائة نقل عنه في الروضة في اثناء كتاب القضاء في الكلام
على التواية بالاجازة ان المجاز يجوز له ان يجيز كما هو المعروف
وجلال الدين عبد الرحمن السيوطي في طبقات الحفاظ گفته ابو نعیم حفظ
الكبير محدث العصر احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحق بن موسى
بن مهران المهراني الاصبهاني الصوفي الاحول سبط الزاهد محمد بن
يوسف البنا ولد سنة وارجازته مشايخ الدنيا وتفرد بهم و
رحلت الحفاظ الى بابيه لعلمه وخطبه وعلو اسناده قال الخطيب
لم اجد احدا اطلق عليه اسم الحفظ غير ابى نعیم و ابى حازم وقال
ابن مردويه لم يكن في افاق احفظ ولا اسند منه صنف
الحلية والمستخرج على البخاري والمستخرج على مسلم ودلائل النبوة و
معرفة الصحابة وتاريخ اصبهان فضائل الصحابة وصفة الجنة
والطب وغيره مات في المحرم سنة واربعمائة وعبد الوهاب شعرا في درلواق
الانوار في طبقات السادة الاخيار گفته ومنهم ابو نعیم الاصفهاني
رضي الله عنه صاحب الحلية والطبقات وغيرها ولد رضي الله
عنه سنة ست وثلاثين وثلثمائة وتوفي باصبهان سنة ثلاثين

مدایح ابو نعیم در طبقات الحفاظ
سیوطی

مدایح ابو نعیم در لوائح الانوار شعرا

مدح ابو نعیم

و اربعائة عن اربع وتسعين سنة اخرجها اهل اصفهان منوعة
الجلوس في الجامع فتولى على اصفهان السلطان محمود بن سبكتكين
و ولي حليم واليا من قبله و رحل عنهم فوثب اهل اصفهان وقتلوه
فرجع محمود اليها و آمنهم حتى اطمانوا ثم قتلهم حتى اتى على اكثر من نهم
و كانوا يعدون ذلك من كرامات ابى نعیم رضي الله عنه و املاً
كتابہ الحلیة من صمدیة بعد ان نیف علی ثمانین سنة و حسین بن یار
بکری در تاریخ خیر گفته و سنة ثلاثین و اربعائة مات حافظ اصفهان ابو نعیم
احمد بن عبد الله بن احمد الاصبهانی الصوفي لاحول صاحب الحلیة
في المحرم و له اربع و تسعون سنة و ابو ممدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفی
در مقالید الاسانید بعد ذکر مستخرج صحیح مسلم از ابو نعیم و ذکر سن آن و اول
آن گفته طراز من تعریفه قال للذہبی هو الامام الحافظ الکبیر محمد
العصر احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحق بن موی بن مهران المهراني
الاصبہانی الصوفی و له سنة ست و ثلاثین و ثلثائة و اجاهله مشایخ
الدین سنة نیف و اربعین و ثلثائة و له سنة ست سین ابو العباس الاصم
و خیمة بن سلیمان الاطرابلسی و جعفر الخالدی و ابو منیہال بن زیاد المعمر
عبد الله بن عمر شاذب و طائفة تفرد في الدنيا باجازتهم كما تفرد بالسماع
من خلق كثير سماع الطبرانی و ابا الشیخ و الجعابی و ابا علی بن الصوّان
و ابن خلاد النصیبی و ابا بکر الاجرى و فاروق بن عبد الکبیر الخطابی
و خلائون و رحلت الحفاظ الی بابہ لعلمه و حفظه و علو اسانیده

مدح ابو نعیم ابو نعیم

مدح ابو نعیم ابو نعیم

وجه هشتم از وجوه اثبات صدق
تشبیه و ابطال انکاران

۲۰۴

سنة
روایت ابو نعیم

الحمد لله ابو نعیم

وتحياته من لقي الكبار ما لم يقع لحافظ مري عنه الخطيب البغدادي هو
اخض تلاميذه به ورحل اليه واكثر عنه وابو سعد الماليني وابو
صالح المودني وابو علي الحسن بن احمد الحنّاد وابو سعد محمد بن محمد
المطرزي وابو منصور محمد بن عبد الله الشرحطي غافر البرجمي خلافي
آخرهم وفاة ابو طاهر عبد الواحد بن احمد الذهبي قال الخطيب لو ارد
احدا اطلق عليه اسم الحفظ غير ابى نعيم وابى حازم العبدي قال
علي بن المفضل الحافظ قد جمع شيخنا السلف اخبار ابى نعيم فسمي
من مائتي نفس حدثوا عنه قال لم يصنف مثل كتابه حلية الاولياء
وقال ابن مردويه كان ابو نعيم في قته مرحولا اليه لم يكن في افق
من الافاق احدا حفظ ولا اسند منه كان حفاظ الدنيا قد اجتمعوا
عنه وكل يوم نوبة واحد منهم يقرأ ما يريده الى قرب الظهر واذ اقام
الى دارة رجا كان يقرأ عليه في الطريق جزء وكان لا يفهم لم يكن له
غذاء سوى التسميع والتصنيف وقال حمزة بن العباس العلوي كان
اصحاب الحديث يقولون بقي الحافظ اربع عشرة سنة بلا نظير لا حجة
شرقا ولا غربا اعلم اسنادا منه ولا احفظ منه وكانوا يقولون
لما صنف كتاب الحلية حمل الكتاب في حياته الى نيسابور فاستقر
باربعائة دينار وفي وفاته لابن خلكان ان مهران اوتل من اسلم من اجل
وانه مولى عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب
نقله عن ابى نعيم في تاريخ اصبهان له قال اصبهان بكسر الهمزة

وچہ ہستم از وجہ اثبات حدیث
تشبیہ و ابطال انکار آن

۲۰۴

روایت ابو نعیم

کتاب

کتاب فی الاصل القادر

وفقہا وسكون الصاد المحملة وفتح الموحدة ويقال بالفاء ايضا وفي
القاموس اصله اصحت بهان اي سميت المصلحة سميت بحسن هوأها
وعذوبة ماأها فحفظت الصواب انما العجمية واصلها اسيا فان
الاجناد لا تهمر كانوا ساكنها انتحوله التصانيف المشهورة ككتاب معرفة
الصحابة وكتاب دلائل النبوة في مجلدین وكتاب المستخرج على البخاری
والمستخرج على مسلم وكتاب تاريخ اصبهان وصفة الجنة وكتاب الطب
وكتاب فضائل الصحابة وكتاب المعتقد واشياء صغار ما في العشر
من المحدث سنة ثلاثين واربعمائة عن اربع وتسعين سنة و نحو شاه صا
وربستان المحدثين ميفر ما يد كتاب مستخرج على صحيح مسلم لابن نعیم الاصفهانی ووش
كتاب الايمان ست واول ان حديث جبریل ست یگوید حدثنا احمد بن یوسف
یخلاق قال ثنا الحارث بن ابی سامة قال ثنا ابو عبد الرحمن بن یزید المقرئ
وحدثنا ابو علی بن الصواف قال ثنا عبد الرحمن المقرئ قال ثنا کهمس بن الحسن
عن عبد الله بن بريدة الاسلمي عن يحيى بن يعمر القرمي عن قال كان مؤول
من قال بالقد معبد المجنى بالبصرة فانطلقت انا وحميد بن عبد الرحمن
الحميري حجاجا الى اخر الحديث المذكور في وائل صحيح مسلم ونام ونسب او
احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن مكي بن وائل بن حمران اصفهانی
در سال شصت و سی و شش متولد شده و شش ساله بود که اورا بطریق
تبرک مشایخ عمده حدیث اجازت دادند که از جمله آنها ابو العباس اصم و خیمه
بن سلیمان اطر البسی و جعفر خالدي و شیخ معمر بن عبد الله بن عمر شوزب ست

قال ابن سيرين بن موسى

و بهر شتم از وجود اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن



روایت ابو نعیم

عنه

و انو باین خصوصیت متفرد است بعد از آنکه چون جوان شد سماع کثیر از اجله
مشایخ حدیث حاصل کرد و تخم کب در زمین استعداد او از طفلی افشاند
بود بار آورد و از طبرانی و از ابوالشیخ و از جعابی و ابو علی الصواف و ابو بلک
و ابن خلاد نصیبی و فاروق بن عبد الکبیر خطابی استفادہ تامه نموده و بعد
از آن چون بمرتبہ شیخوخت و افادہ رسید حفاظت حدیث بسوی او مقرر
آوردند و بر در او هجوم نمودند و استفادہ کردند و بحکمت حل و تسلیم و وفور
علم و حفظ او رغبت این مردم بحساب او زیاده از اقران بود خطیب بغداد
از انحصار تلامذہ اوست و ابو سعید مالینی و ابو صالح سودن و ابو علی سن
بن احمد حداد و ابو سعید محمد بن محمد بن المطرز و ابو منصور محمد بن عبد الله
شروطی و دیگر محدثین بسیار شاگردان او بیند و از نوادر کتب کتبه حلیه الاولیاء
که نظیر آن در اسلام تصنیف نشده و از صبح تا وقت ظهر حضور او قرات
حدیث میکردند و چون از مجلس برخیزد و میخواست در راه نیز بقدر
یک جزو مردم بر او میخواندند و هرگز لول و تنگدل نمیشد و نوبت او
در اشتغال علم حدیث بخواب سیده بود که او را غذا خیر از اسماع حدیث
و تصنیف آن نبود و کتاب حلیه الاولیاء در حضور او آن شهرت و رواج پیدا
کرد که در نسیابور چهار صد وینار خریده شد الی ان قال بعد ذکر اسلام حد
و تحقیق لفظ اصبرهان و ابو نعیم تصانیف بسیار است از انجمله است کتاب معرفه
الصحابه و کتاب لائل النبوة در دو جلد و کتاب المستخرج علی مسلم و کتاب تاریخ
اصفرهان و کتاب صفة الجنة و کتاب الطب و کتاب فضائل الصحابة و کتاب المحقق

عنه البخاری کتاب المستخرج

وجه هشتم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۰۶

روایت ابو نعیم

در این باب

و رسائل مختصره دیگر هم دارد و در سنه چهار صد و سی و هشتم محرم رحلت دار آخرت
کرد و هفتاد و چهار سال عمر داشت و مولوی حسن بن محمد بن قاسم الترمذی
در قول مستحسن گفته اما الحافظ ابو نعیم فقال السبکی في الطبقات الکبری
الامام الجلیل الحافظ الصوفی الجامع بین الفقه والتصوف والنهاية في
الحفظ والضبط واحدا لعلام الدین جمع الله لهم بین العلوی والوفی
والنهاية في الدایة رحل الیه الحفاظ من الاقطار الى قوله قال ابو
محمد المسموق سمعت ابا بكر الخطيب يقول لما را احدا اطلق عليه
اسم الحفظ غیر جلیل ابو نعیم الاصبی و ابو حازم العبدی و الاعرج
وقال احمد بن محمد بن مردويه كان ابو نعیم في قتله مرحولا اليه لم يكن
في فقه من الافاق اسندا ولا احفظ منه وقال حمزة بن العباس العلوی كان
اصحاب الحديث يقولون بقي ابو نعیم اربع عشرة سنة بلا نظير لا وجه
شرقا و غربا على اسناد ائمه ولا احفظ منه وقال الحافظ ابن التجاد
هو تاج المحدثين احدا لعلام الدین ثم ربط السبکی في الرد على من قال
منه حسدا و مخفى نماند که جلالت قدر و عظمت فخر ابو نعیم بمثابة رسیده که ابوالمعالی
امام الحرمین جوینی با آنهمه فضائل و محامد که شهره افاق و مسلم اکابر هرزه صداقت
یکبار و مستفیدین و تلامذه اوست ابن خلکان در وفيات الاعیان گفته ابوالمعالی
عبد الملك بن الشيخ ابی محمد عبد الله بن ابی یعقوب یوسف بن عبد الله
بن یوسف بن حمويه الجوينی الفقيه الشافعي الملقب ضياء الدین
المعروف بامام الحرمین اعلم المتأخرين من اصحاب الامام الشافعي

ما یصح ابو نعیم از قول مستحسن
مولوی حسن بن محمد

ما یصح امام الحرمین جوینی
تلمذ ابو نعیم از وفيات الاعیان
ابن خلکان

وجه مشترك از وجود اثبات حد
تشبيه وابطال انكار آن

روایت ابو نعیم

الحاج امام الحرمین تکیه
ابو نعیم

على الاطلاق المجمع على امامته المتفق على غزارة مادته وتفنته
في العلوم من اصول الفروع والادب وغير ذلك وقد تقدم الكلام
على ذكر والدته في العبادلة ورزق من التوسع في العبادة ما لم يجد
في غيره وكان يذكر دروساً يقع كل واحد منها في عدة اوراق ولا
يتعلم في كلمة منها وتفقه في صباه على والده ابي محمد كان يعجب بطبعه
وتحصيلة جوده قريحته وما يظهر عليه من مخائيل الاقبال فان على
جميع مصنفات والده وتصرف في ما حترز زاد عليه في التحقيق والتدقيق
ولما توفي والده قعد مكانه للتدريس واذا فرغ منه مضى الى الاستاذ
القاسم الاسكافي الاسفرائني بعد سنة اليه بقي حتى حصل عليه علم الاصول
ثم سافر الى بغداد ولقي بها جماعة من العلماء ثم خرج الى الحجاز وجاود
بمكة اربع سنين بالمدينة يدرس ويفقه ويجمع طرق المذهب
فلما اقبل له امام الحرمين ثم عاد الى نيسابور في وائل ولاية السلطان
البارسلان السلجوقي الوزير يومئذ نظام الملوك فبقي له المدرسة
النظامية بمدينة نيسابور وتولى الخطابة بها وكان يجلس للوعظ
والمناظرة وظهرت تصانيفه وحضر دروسه الاكابر من الائمة ونهجت
اليه رياسة الاصحاب فوض اليه امور الاوقاف وبقي على ذلك قريبا
من ثلاثين سنة غير من احم ولا مدافع مسلم اليه المحارب المنبر والخطبة
والتدريس ومجلس التذكير يوم الجمعة وصنف في كل فن منها كتاب
نخاية المطلب في دراية المذاهب التي ساصت في الاسلام مثله قال

وجه ششم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۰۸

روایت ابو نعیم

بازگشت امام حسین
به مدینه

ابو جعفر الحافظ سمعت الشيخ ابا اسحاق الشيرازي يقول لامام الحرمين
يا مفضل هل المشرق والمغرب انت اليوم امام الامة وسمع الحديث
من جماعة كثيرة من علمائه وله اجازة من الحافظ ابن نعيم لا يصح
صاحب حلية الاولياء ومن تصانيفه الشامل في اصول الدين و
البرهان في اصول الفقه وتلخيص التقریب والارشاد والعقيدة النظا^م
ومدارك العقول لم يفته وكتاب تلخيص نهاية المطلب لم يفته وغياث
الامور في الامامة ومغيث الخلق في اختيار الاحق وغنية المسترشدين
في الخلاف وغير ذلك من الكتب كان اذا شرع في علوم الصوفية
وشرح الاحوال بكل الحاضرين لم يزل على طريقة حميدة مرضية
من اول عمره الى آخره اخبرني بعض المشايخ انه وقف على جليلة امره
في بعض الكتب ان والده الشيخ ابا محمد رحمه الله تعالى كان في اول عمره
يسعى بالاجرة فاجتمع له من كسب بيده شئ اشترى به جارية موصوفة
بالخير والصلاح ولم يزل يطعمها من كسبيته ايضا الى ان حبلى
بامام الحرمين هو مشتمل على تربيتها بعكس الحال فلما وضعتها اوصاها
ان لا تمكن احدا من ارضاعه فانفق انه دخل عليها يوما وهي متلثة
والصغير يبكي فلما خذته امرأة من جيرانهم شاغلته بشئ كما فزع
منها اقليلا فلما رآه شق عليه ونكس رأسه ومسح على بطنه وادخل
اصبعه في فيه ولم يزل يفعل به ذلك حتى قاء جميع ما شربه وهو
يقول يسل على ان يموت ولا يفسد طبعه بشرب لبن غير امه ويحكه

عن امار الحرمین انه کان یلقه بعض الاحیان فترقه فی مجلس المناظرة فیقول
 هذا من بقایا تلال الرضعة ومولدة ثامن عشر الحرم سنة تسع عشرة
 واربعمائة ولما مرض حمل الی قرية من اعمال نيسابور يقال لها بشتقان
 موصوفة باعتدال الهواء وخفة الماء فمات بحال ليلة الاربعاء وقت
 العشاء الآخرة الخامس والعشرين من شعبان سنة ثمان و
 سبعين اربعمائة ونقل الی نيسابور تلك الليلة ودفن مر الغد
 فی دارة ثم نقل بعد سنين الی مقبرة الحسين فدفن بجانب ابيه
 رحمه الله تعالى وصلى عليه وادعى ابو القسم وأخبر ثبوت الاسواق
 يوم مدهته كسر منبره فی الجامع وقعد الناس لعادته واكثر وافيه
 المواتي الخ وجه نهم از وجوه ابطال ورود نفی و انكار مخاطبة الاتبار است
 كه حديث تشبيهه را احمد بن محمد بن الحسين البيهقي روايت کرده چنانچه از عبارت
 صحائف متضمن نقل بقرير شيعه كه از او روايت كسب آورده و در ان نقل از ابن واثق
 از احمد و بهيقي مذکور است و آنست هم از عبارت تا خطب از من كه آنفا گذشت
 ظاهر است كه بهيقي اين حديث شريف از حاكم روايت کرده و ديگر اجله علما
 هم نقل از ابن محمد از بهيقي کرده اند مثل ابو سالم محمد بن طلحة القرشي النصيبى و ابوالد
 علي بن محمد المعروف بابن الصباغ و حسين بن معين الدين اليزدي الميمني
 و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشانى و احمد بن عبد القادر الجيلاني كما استشهد
 عن قريب بعون الله المجيب فهذا امام بهيقي ايان عن الحق و
 سائل برهان بجهاد بدين و بالحق و صدقهم بالقول و الشق

و ازاله سواسهم و از احوال انتكاسهم و استواصل التباسهم و اكفاكاسهم
و قلع اساسهم و ابطال انكارهم و صغر فخارهم و هدم دارهم و هتك
استارهم و اوضح خسارهم و كشف بوارهم و خذل اعوانهم و انصارهم
و محارسة و آثارهم فذلله و دله و عليه اجرة و ايراد بهيقي اين حديث
كافي است در اعتبار آن چه بهيقي از جمله محضثاني است كه صاحب مشكوة
در حق ايشان گفته اني اذا اسندت الحديث اليه و كافي استت الى النبي
پس چگونه ممكن است كه اين حديث با وصف و ايت بهيقي معتبر نباشد حال آنكه
بقول صاحب مشكوة اسناد حديث با و مثل اسناد آن بجناب سالتاب صلي
عليه آله و سلم ثبت للجهاد بعد ذلك محل الكلام الا شبهة كاهو غير
خاف على اولي الافهام و الانتباه حال عبارت و الى الدين ابو عبد الله الخليل
در مشكوة بسمع اصفا بايد شنيد قال في صدق مشكوة المصاييح اما بعد
فان التمسك بحديثه صلى الله عليه وسلم لا يستتب الا بالافتقار لما
صدق من مشكوة و الاعتصام بحبل الله لا يتم الا ببيان كشفه كان
كتاب المصاييح التي صنفه الامام محيي السنة قامع البدعة ابو محمد الحسين
بن مسعود الفراء البغوي فع الله در جته اجمع كتاب حنيف في باب
واصنبت لشوارد الاحاديث و او ابد ها و لما سلك رضى الله عنه طريق
الاختصار و حذف الاسانيد تكلم فيه بعض النقاد و ان كان نقلا
من الثقات كالا سناد لكن ليس فيه اعلام كاذبة قال فاستخرجت الله
منها الى ما استوفيت كل حديث منه في مصره فاعلمت ما اغفل

و او دعت کل حدیث منه في مقرة كما رواه الأئمة المتقنون الثقات الراستون
مثل ابن عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري و ابن الحسين مسلم بن الحجاج القشيري
و ابن عبد الله مالك بن انس الاصبه و ابن عبد الله محمد بن دريس الشافعي
و ابن عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني و ابن عيسى محمد بن عيسى
الثوري و ابو داود سليمان بن الاشعث السجستاني و ابن عبد الرحمن احمد
بن شعيب النسائي و ابن عبد الله محمد بن يزيد بن ماجة القزويني
و ابن محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي و ابن الحسن علي بن عمار القمي
و ابن بكر احمد بن الحسين الديلمي و ابن الحسن بن زين بن معاوية العبدري
و غيرهم و قليل ما هو و ان اذ انسبت الحديث الي هر كائ اسندت
الي النبي صلى الله عليه وسلم لا نهم قد فرغوا منه و اغنونا عنه
و سردت الكتب و الابواب كما سردها و اقفيت اثره في ما و قسمت
كل باب غالباً على فصول ثلاثة اولها ما اخرج به الشيخان و احدا
و اكفيت بها و ان اشترك فيه الغير لعل و درجتها في الرواية و ثانيها
ما اوردته غيرهما من الأئمة المذكورين و ثالثها ما اشتمل على معنى البنا
من ملحقات مناسبة مع محافطة على الشريعة و ان كان ما ثورا
عن السلف و الخلف ثم انك ان فخذت حديثا في باب فذلك عن
تكويراً سقطه و ان فجدات اخرج بعضه من ذكره و كاعلى اختصاراً و
مضموماً اليه تمامه فعن اعيانهم اتركه و الحق و ان - ثم
اختلاف في الفصلين من ذكر غير الشيخين في الاول و ذكرها في الثاني

صاحب مشکوٰۃ ثبت حدیث را به بی همتی
و امثال او مثل اسناد آن بحجاب
رسالتی است علیه السلام
سے داند

فاعلم انی بعد تلخیص کتابی الجمع بین الصحیحین للحمید و جامع الاصول
اعتقدت علی صحیح الشیخین متنیها و ان دایت اختلافا فی نفس الحدیث
فذلك من تشعب طرق الاحادیث و لعل ما اطاعت علی تلك
الروایة التي سلكها الشيخ رضي الله عنه و قليلا ما تجدنا قول ما وجد
هذه الرواية في كتب الاصول و وجدت خلافا فيها فاذا وقفنا عليه
فاننا نقصو الي نقله الدلالية لآل جناب الشيخ رفع الله قدره في
الدارين حاشا لله من ذلك رحم الله من اذا وقف على ذلك فكأننا عليه
وارشدنا لطريق الثواب و لم ان جمدا و لننقده التفتيش بقدر الوسخ
و اسقاط تنقلت هذا الاختلاف كما وجدت و ما اشار اليه رضي الله
عنه من غريب او ضعيف او غيرها ايئت و نجه غالباً و الميرزا اليه في
الاصول فقد قفيتها في تركه الا في مواضع لغرض محملة و ذلك حيث
لم اطلع على روايته فترك البياض ان عثرت عليه فالحقه به
احسن الله جزاءك على قارى و مرقاة شرح شكوة گفته انی اذا نسبت
الحديث اى كل حديث الي حراى الى بعض الائمة المذكورين المعروفة كتبهم
باسانيدهم بين العلماء المشهورين كانت اسندت اى الحديث برجاله
الى النبي صلى الله عليه وسلم اى فيما اذا كان الحديث مرفوعاً و هو
الغالب الى الصحابة اذا كان موقوفاً و هو المرفوع حكماً لاى حراى الائمة
قد فرغوا منه اى من الاسناد انكافل بذناكرهم قال ابن حراى من
الاسناد المرفوع من اسناد علي و ان تغوا ان يري للفقهاء اني

در باب مواضع

ولا یخفى ان قوله وان تعفوا بنا وبل المصدر مبتدأ خبره اقرب للتقوى والتقوى
وعفوكم اقرب الى التقوى نحو ان تصوموا خیر لکم فالصواب ان الله على حد
اعدلوا هو اقرب للتقوى ثم في صله على حد وان تعفوا هو اقرب
للتقوى وهو ما سهو من الكتاب وهم من مصنف الكتاب والله اعلم
بالصواب وشیخ عبدالحق دہلوی در شرح فارسی شکوة گفته که ما رواه الائمة
المتقنون في الثقات الراسنون چنانچه روایت کرده اند از او مصنفات خود
اما ما که استوار کنندگان بخارند و معتقدان استوار داشته شدگان که ثابت استوار
و پای برجا اند در علم حدیث مثل ابی عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری
و ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری و ابی عبدالله مالک بن انس و ابی
و ابی عبدالله محمد بن ادیس الشافعی و ابی عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی
و ابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی و ابی داود سلیمان بن الاشعث البجستانی
و ابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی و ابی عبدالله محمد بن یزید بن ماجة
القزوی و ابی محمد عبدالله بن عبد الرحمن الدارمی و ابی الحسن علی بن
عمر الدارقطنی و ابی بکر احمد بن الحسین البیہقی و ابی الحسن زین بن معاویة
العبدی این سیزده تن اند از ائمة حدیث که احادیث را با سانی که دارند
در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب شکوة احادیث را با ایشان نسبت
کرده و اندکی است بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانچه گفت و غیر هم قلیل
ما هو و غیر ایشان بسیار اند که است ذکر خیر ایشان چون جا آن بود که کسی
گوید بخیر نقاد و بر صابج از جهت ترک ذکر اسناد آورده بود و آن خود هنوز

باقی ست چه بذکر یکی ازین صنفان اسناد ذکر نیافتن برای رفع این توجہ ہم میگوید
اذا نسبت الحديث كافي اسند الى النبي صلى الله عليه وسلم بدري
من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمہ گویا کہ من اسناد کردم و برداشتم
حدیث را بسوی آنحضرت ^{السلامت} و قطع نظر ازین ہمہ بیہقی التزام کرده کہ در کتب پیش
حدیثی را کہ وضع آن بداندر روایت نکرد و سیوطی مجددین سنیہ در مائتہ تاسعہ
در لآلی مصنوعہ جای حکم این الجوزی بوضع احادیث تعقب نموده بآنکہ
این حدیث را بیہقی روایت نموده قال فی اللآلی ابن شاہین ثنا عبد بن محمد
البصری نا مالک بن یحیی بو غسان ثنا عبد بن عاصم عن الفضل بن
عیسى الرقاشی عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لما كلم الله موسى يوم الطور كلمه بغير الكلام الذي
كلمه يوم ناداه فقال له موسى يارب هذا كلامك انك كلمتني به
قال يا موسى انما كلمتك بقوة عشرة آلاف لسان لي قوة الاكس كلها وانا
اقوى من ذلك فلما رجع موسى الى بني اسرائيل قالوا يا موسى صنف لنا
كلام الرحمن قال نعم ان الله اذا الاستطيعه قالوا فشيء لنا قال لم تروا
الى اصوات الصواعق اني تقتل فانه قريب منه ليس به ليس صحيح و الفضل
متروك قلت في الحكم بوضعه نظرفان الفضل لم يهتم بكنهه و اكثر
ما عيب عليه انقاد و هو مروج جال ابن ماجة و هذا الحديث اخرجه البراء
في مسنده شاسيلون بن موسى ثنا عبد بن عاصم به و اخرجه البيهقي
في كتاب الاسماء و التصانيف و هو وقد التزم ان لا يشرح في تصانيفه

فخطین آنست که ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب
امیر المومنین علیه السلام گفته قوله علیه السلام من اراد ان ينظر الى علم
آدم و فقه نوح فليتنظر الى علي أخبرنا احمد بن محمد بن عبد الوهاب
نا الحسين بن محمد بن الحسين العدل العلوي الواسطي ثنا محمد بن محمود
ثنا ابراهيم بن مهدي الايلي ثنا ابان بن فيروز عن انس بن مالك
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى علم آدم
و فقه نوح فليتنظر الى علي بن ابي طالب انتهى نقلاً عن اصل المناقب الموهبة
عند العبد الكثير العثار فهذا الجليل الفخار اوضح الحق بالاعلان
والاجهار و جلب على ارباب الحمد والانكار انكار الردي و امر البوار و اذا فهم
عنف السياق و علو التبار و اظهر غاية الاظهار ان المبطلين المدغلين
ليس لهم من الانصاف خلاق و ان دينهم نفاق و عهدهم شقاق
حيث اثبت الحديث الشريف بكتابة العنوان و اماط عنه شكوك
اهل المشان و العدوان و الله الموفق و هو المستعان ابن المغازلي از
اكابر محدثين معروفين و اجله عارفين و اعظم مصنفين مشهورين و افخم
معتدين است علامه خير حاكم ملكات انساني خبدا الكريم بن محمد
نبدی از فضائل و محامد فاخره و مناقب و مداح زاهره او ياد کرده چنانچه
انساب گفته الجليلي بضم الجيم و تشديد اللام و في آخرها الباء المنقوطة
بواحدة هذه النسبة الى الجليلي المشهور بهذه النسبة ابو الحسن علي
بن محمد بن الطيب الجليلي المعروف بابن المغازلي من اهل واسط العراق

افق

حديث تشبیه از کتاب مناقب جناب
امیر المومنین علیه السلام تصنیف
ابن المغازلی

مداح ابن المغازلی از کتاب
انساب سمعانی

وجه دوم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال اشکار آن

۲۱۷

روایت ابن المغازلی

مرحوم ابن المغازلی

كان فاضلاً عارفاً بوجالات واسط و حدیثهم کان حریصاً علی سماع
الحدیث و طلبه رأیت له ذیل التاریخ بواسط و طالعته انتخب
منه سمع ابا الحسن علی بن عبد الوہاشمی و ابا بکر احمد بن محمد الخلیل
و ابا الحسن احمد بن مظفر العطار و غیرهم و علی لنا عنه ابنه بواسط
و ابو القاسم علی بن طراد الوزير و غرق ببغداد فی امد جلدة فی صفر
سنة ثلاث و ثمانین و اربع مائة و محل مینا الی واسط فد فن ها و ابنه
ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد الجلابی کان ولی القضاء و الحكومة
بواسط نیابة عن ابي العباس احمد بن یختیار المندائی و کان شیخا
عالماً فاضلاً سمع اباہ و ابا الحسن محمد بن محمد بن محمد الازردی
و ابا علی اسمعیل بن احمد بن کازی القاضی و غیرهم سمعت منہ الكثير
بواسط فی النوبتین جمیعاً و کنت لازماً مدّة مقامی بواسط و
قرات علیه الكثير بالاجازة له عن ابي غالب محمد بن احمد بن
بشران النحوی لواء واسط ازین عبارت و ضحست کہ ابو الحسن بن المغازلی
عالم معروف و فاضل عارف بر رجال واسط و حدیث ایشانست و تحقیق
بودہ بر سماع حدیث و طلب آن و علامہ سمعی فی ذیل تاریخ و تصنیف
اورا دیده و بمطالعه آن مشرف گردیده و با اعتماد و اعتدای بر آن انتخاب
ازان نموده و برای سمعی پسر ابن المغازلی علی بن طراد الوزير روایت
احادیث از ابن المغازلی کردند پس ابن المغازلی شیخ سمعی است بیک واسط
و پسر ابن المغازلی شیخ سمعی است بلا واسطہ کہ روایت احادیث برآ

ابن المغازلی

محمد بن اسماعیل
ابن المغازی

سمعی از والد راجع شمل نموده او بتصحیح سمعی شیخ عالم و فاضل بوده و سمعی
از واحد و یث بسیار در واسطه شنیده و ملازمت و عدم مفارقت او در مدت
اقامت واسطه اختیار میکرد و بسیاری از احادیث بر او با جازہ از ابی غالب
نحوی خواندہ و فی کل ذلک من الدلالة على مزيد العظمة و جلالة الشان
و جلالة الامر و وضوح الرفعة و السناء و سطوع الفضل و البهاء
صلا یخفی علی او لی الفہم و الذکاء و کتاب فی یل ابن المغازی کہ سمعی
ذکر دیدن خود آنرا و انتخاب خود از ان کرده مصطفی بن عبد اللہ طنطینہ ہم
ذکر نموده چنانچہ در کشف الظنون گفته تواریخ و واسطہ منہا تا بیخ اند
عبد اللہ محمد بن سعید بن الدائبة الواسطی المتوفی سنة سبع
و ثلاثین ستمائة و الذیل علیہ لابن الجلابی و مخفی نماند کہ علامہ سمعی
کہ محمد و مدائح ابن مغازی فرمودہ و تلمیذ ابن المغازی بواسطہ پیروست از
اکابر اساطین اعیان و اعظم محققین جلیل الشان و افاخر نقاد حاوین برایت
و اتقان است و بسبب کمال شرف و جلالت بین الاعلام ملقب بلقب جمیل
تاج الاسلام فضائل علیہ و مناقب سنیہ و محمد بہیہ و مدائح و ضیہ او بر تبیین
و حمار سین کتب جال و ناظرین افادات معتمدین با کمال مخفی نیست ابن خلکان
در وفیات الاعیان گفته تاج الاسلام ابو سعد یقال ابو سعید عبد اللہ
بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد
بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربیع بن مسلم
بن عبد اللہ بن عبد المجیب القیمی السہمی المروزی الفقیہ الشافعی

تاج اسماعیلی از وفیات
الاعیان ابن خلکان

وجه و هم از وجه اثبات حد
تشبيه و ابطال انكار آن

٢١٩

روایت ابن المغازلی

در استحقاق ادراج ابن المغازلی

الحافظ الملقب بقوام الدین ذکره الشيخ عز الدين ابو الحسن علي بن
الاثير الجرجسي في قول مختصره فقال كان ابو سعد اسطة عقد البيت
السمعي وعيني هو الباصرة ويدهم الناصرة واليه انتهت رياستهم وبه
كملت سيادتهم رحل في طلب العلم والحديث الى شرق الارض وغربها
وشمالها وجنوبها وسافر الى ما وراء النهر وسائر بلاد خراسان عدة
دفعات الى قومس الرمي واصبى بان همدان بلاد الجبال والعراق
والحجاز والموصل والجزيرة والشام وغيرهما من البلاد التي يطول
ذكرها ويتعد حصرها ولقي العلماء واخذ عنهم وجالسهم وروى
عنهم واقتدى بافعالهم الجميلة وآثارهم الحميدة وكان عدة شيوخه
تزيد على اربعة الاف شيخ وذكر في بعض اصاليه فقال وددت اني
ابن محمد بن غالب ابو محمد الجيلي الفقيه نزيل الانبار وبكى وانشدني
ولما برزنا لتوديعهم بكوا الوئاع وبكىنا عقيقا اداروا علينا كؤوس
الفراق وهيئات من سكرها ان نفيقا تولاوا فاتبعهم اذ سعوا
فصاحوا الغريق وصحت الحريقا وصنف التصانيف الحسنة الغزيرة
الفائدة فمن ذلك تذيل تاريخ بغداد الذي صنفه الحافظ ابو بكر
الخطيب وهو نحو خمسة عشر مجلدا ومن ذلك تاريخ مرو يزيد
على عشرين مجلدا وكنى الانساب نحو ثمان مجلدات وهاك
اختصره عز الدين المذکور واستدل عليه وهو في ثلاث
مجلدات والمختصر هو الموجود بايدي الناس الاصل قليل لوجوه ذكر

ابوسعبد السمعی المذکور فی ترجمة والدہ ان اباه حج سنة سبع
وتسعين اربعائة ثم عاد الی بغداد وسمع بها الحديث من
جماعة من المشايخ وكان يعظ الناس بالمدیسة النظامیة ویقرأ
عليه الحديث ویحصل علیه الكتب اقام كذلك مدة ثم رحل
الی اصبهان فسمع بها من جماعة كثيرة ثم رجع الی خراسان واما
یمر والی سنة تسع وخمسمائة وخرج الی نيسابور وقال ابوسعبد
وحملنی اخي الیها وسمعنا الحديث من ابی بکر عبد الغفار بن محمد
الشیرازی غیره من المشايخ وعاد الی مرو وادركته المنیة وهو
شاب ابن ثلاث واربعين سنة وكانت ولادة ابی سعد المذکور
یمر ویوم الاثنين الحادی والعشرين من شعبان سنة ست وخمسين
وتوفي یمر فی ليلة غرة ربيع الاول سنة اثنتين ستين وخمسمائة
رحمه الله تعاوکان ابوه محمد ماما فاضلاً مناظر احدثاً فقیهاً
شافعياً حافظاً وله الاملاء الذی لم یسبق الی مثله تکلم علی
المتون الاسانید ابان مشکلاً تحاوله عدة تصانیف کان لله
غسله قبل موته وكانت ولادته فی جمادی الاولی سنة ست و
ستين اربعائة وتوفي وقت فراغ الناس من صلوة الجمعة ثانی
سنة عشر وخمسمائة ودفن یوم السبت عند والدہ الی المظفر بسفوح
احکام مقابر مرو رحمه الله تعاوکان جد المنصور اما عصره
بلامدافعة اقوله بذلك الموافق والخالف وکان حقه المذهب

وجوز و نتم از وجود اثبات حد
تفصيه و ابطال انكار ان

٢٢١

روایت ابن المغيرة

مداح اسمعيل بن
ابن النازلي

متعيناً عند امتي حج في سنة اثنتين وستين اربعمائة وظهر له
بالحجاز ما اقضه انتقاله الى مدن هب امام الشافعي رضي الله عنه
فلما عاد الى مرو لقي بسبب انتقاله محناً وتعصباً شديداً فصار على
ذلك وصار امام الشافعية بعد ذلك يدعى في يفته وصنف في
مذهب الشافعي رضي الله عنه وفي غيره من العلوم تصانيف
كثيرة منها منهاج اهل السنة والانتصار والرد على القلبية و
غيرها وصنف في الاصول والقواطع وفي الخلاف البرهان يشتمل
على قريب من الف مسألة خلافة والاوسط والاصطلاح
فيه على ابن زيد الدبوسي اجاب عن الاسرار التي جمعها وله
تفسير القرآن العزيز وهو كتاب نفيس وجمع في الحديث الف حجة
عن مائة شيخ وتكلم على ما فاحسج له وعظم مشهور بالجودة
وكانت لادته في سنة ست وعشرين اربعمائة في ذي الحجة
وتوفي في شهر ربيع الاول سنة تسع وثمانين اربعمائة بمرو رحمه الله
تعالى في بيتهم جماعة كثيرة علماء وروساء والسمعة بفتح السين
المجلاة وسكون الميم وفتح العين المجلاة وبعد الاف نون هذه
النسبة الى سمعان هو بطن من تميم وسمعت بعض العلماء يقول
يجوز بكسر السين ايضا وكان كابي سعد عبد الكريم ولد يقال له
ابو المظفر عبد الرحيم بكربه والد في سماع الحديث طاف في بلاد
خراسان ما وراء النهر واسمعه الحديث وحصل له النسخ وجميع

الاصحاح

وجه دهرم از وجه اشبات حد
تشبيه و ابطال انكار آن

۲۲۲

روایت ابن الفخار

تصحیح
مجلس ابن الفخار

معجم المشايخ في ثمانية عشر جزءا و عوالى في مجلدين صغين و شغلا
بالفقه و الادب و الحديث حتى حصل من كل واحد طرفا صالحا و حذا
بالكثير و رحل اليه الطلاب و كان محترما ببلده و مولدا في ليلة
الجمعة لسبع عشرة ليلة خلت من ذي القعدة سنة سبع و ثلثين
و خمسمائة بنيسابور و توفي بمرو ما بين سنة اربع عشرة و ستمائة
رحمه الله تعالى ابن اثير در كمال در سنه اثنتين و ستين و خمسمائة كفته فقه
السنه توفي عبد الكريم بن محمد بن منصور ابو سعيد بن ابي المظفر
السمعاني المروزي الفقيه الشافعي و كان مكثرا من سماع الحديث
سافر في طلبه و سمع منه ما لم يسمعه غيره و رحل الى ما وراء النهر
و خراسان فعات و دخل الى بلاد الجبل و الاصبهان و العراق
و الموصل و الجزيرة و الشام و غير ذلك من البلاد و له التصانيف
المشهوره مني اذيل تاريخ بغداد و تاريخ مدينة مرو و كتاب النسب
و غير ذلك احسن في ما شاء و قد جمع مشيخته فزادت عدتهم
على اربعة آلاف شيخ و قد ذكره ابو الفرج بن الجوزي ففطعه فمرجله
فيه انه كان ياخذ الشيخ ببغداد و يعبر به الى فوق نهر عيسى فيقول
حدثني فلان بما وراء النهر و هذا بارح جدا فان الرجل سافر الى ما وراء
حقا و سمع في عامه بلاد من عامه شيوخه فاي حاجة به الى
هذا التدليس البارد و انما ذنبه عند ابن الجوزي انه شافعه و له اسوة
بغيره فان ابن الجوزي لم يبق على احد الا مكثري الكنايلة و ابو الفدا

تصحیح

مجلس سمعنا از كمال
ابن الاثير

وجه دهر از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۲۳

روایت ابن المغازلی
سنة ۵۸۳

هذا المختصر من كتاب
المختصر في الفقه
المختصر في الفقه
المختصر في الفقه

در کتاب المختصر در وقایع همین نه گفته عبد الکریم ابو سعید بن محمد
بن منصور بن ابی بکر المظفر السهمی المروزی الفقیه الشافعی کان
مکثر من سماع الحدیث سافر فی طلبه الی ما وراء النهر و سمع
ما لم یسمعه غیره وله التصانیف الحسنة المشهورة منی اذیل
تاریخ بغداد و تاریخ مدینة مرو و کتاب الانساب فی ثمان مجلدات
وقد اختصر کتاب الانساب المذكور الشیخ عز الدین علی بن
الاثیر فی ثلاثة مجلدات والمختصر المذكور هو الموجود فی ید
الناس و الاصل قلیل الوجود وله غیر ذلك وقد جمع مشیخته
فوائد عدتهم علی أربعة آلاف شیخ وقد ذکره ابو الفرج ابن الجوزی
فاوقع فیہ فمن جملة قوله فیہ انه کان یاخذ الشیخ ببغداد و یعبر
الی فوق نهر عیسوی یقول حدثنی فلان بما وراء النهر و هذا باردا
جدا لان السهمی المذکور سافر الی ما وراء النهر حقاً فاتی حاجة
به الی هذا التعلیل و انما ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی وله
اسوة بغيره فان ابن الجوزی لم یبق علی احد غیر الحنابلة و کان
ولادة ابن سعد السهمی المذکور فی شعبان سنة ست و خمسمائة
و کان ابوه وجداً فاضلین و السهمانی منسوب الی سمرکان و هو بطن
من قبیمة و ابن الوردی در تمة المختصر فی اخبار البشر و در وقایع همین نه
گفته و فی ما توفی عبد الکریم ابو سعید بن محمد بن منصور بن ابی بکر
المظفر السهمی الفقیه المروزی الشافعی مکثر من سماع الحدیث

هذا المختصر من كتاب
المختصر في الفقه
المختصر في الفقه
المختصر في الفقه

سافر في طلبه الى بلاد بطول كرها تزيد شيوخه على اربعة الاف
له كتاب الانساب ثمانية مجلدات وذييل تاريخه وروكان ابن الجوزي يقول
انه كان ياخذ الشيخ ببغداد ويعبر به الى ما فوق نهر عيسى يقول
حدثني فلان بما وراء النهر وهذا بارد فاني حاجة للسمع الى هذا
التدليس قد سافر الى ما وراء النهر وذب عنه عند ابن الجوزي انه شافه فابن
الجوزي لم يبق على احد غير الخنابلة ومولدا السمعاني شعبان سنة
ست وخمسة و هو امام ابن امام ابن امام ابو امام فان ابنه ابا
المظفر عبد الرحيم كان له رحلة ايضا ونسبته الى سمعان
بطن من تميم وذهبي رتذكرة الحفظ كفته السمعاني الحافظ البارح
تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريم بن الحافظ تاج الاسلام
معين الدين ابى بكر محمد بن العلامة المجتهد ابن المظفر منصور
بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر التميمي السمعاني المروزي حنا
التصانيف ولد في شعبان سنة ست وخمسة ورحله والد له
نيسابور في اخر سنة تسع فلق بمجسورة المعمر عبد الغفار بن محمد
الشيرازي عبيد بن محمد القشيري وعلية وحضر بمرو على ابى منصور
محمد بن علي الكراعي فمات ابوه سنة عشر و تربى مع اعمامه و
اهله وحفظ القرآن والفقه ثم حبيب اليه هذا الشأن عنده
ورحل الى اقاليم النائية وسمع من ابى عبد الله الفراءى وزاهر
الطهماني وطبقته ما بنيسابور والحسين بن عبد الملك والخلال و

مدیر العامہ
ماہیہ ابن القاری

سعيد بن ابى الرجا وطبقهما باصبهان ابى بكر محمد بن عبد الباقي الاصفهاني
وطبقته ببغداد وعمر بن ابراهيم العلوي بالكوفة وابى الفتح المصيصي
بدمشق ومخار او سمرقند بلخ وعمل المعجم عدة مجلدات وكان خيا فها
سريع الكتابة مليها درس واقتى ووعظ واصل وكتب عمر بن
ودج وكان ثقة حافظا حجة واسع الرحلة عدل دينا جميل
السياسة حسن الصحبة كثير المحفوظ قال ابن النجار وسمعت من
يذكر ان عدل شيوخه سبعة آلاف شيخ وهذا شئ لم يبلغه
احد كان عليه التصانيف كثيرا لا يشيد الا سائدا لطيفا مزاج طريفا
حافظا واسع الرحلة ثقة صدق قادي ناسم منه مشايخه
واقارنه وحدت عنه جماعة قلت روى عنه ولد له عبد الرحيم
صفه مرو وابو القاسم بن عساكر وابنه القاسم وعبد الوهاب
بن سكينه وعبد الغفار بن مسلمة وابو روح عبد المعز بن محمد الهروي
وابو الضوء شهاب السداني والافتنار عبد المطلب الجلي وابو الفتح
محمد بن محمد الصائغ وخلق ونيز فيهم ركن كتاب عبرة كفته والحافظ ابو
سعد التميمي تاج الاسلام عبد الكريم بن محمد بن منصور المروزي
حدث المشرق صاحب التصانيف الكثير والرحلة الواسعة
سنة وخمسين سنة سمع حضورا من السيوري ابى منصور الكراخي
رحل نفسه وله ثلث وعشرون سنة سمع من الفراوي وطبقته
بنيسابور وهرات وبغداد واصبهان دمشق وله معجم شيوخه

سلور رستم آتشکده و مستوفی خان کمالیه

وجه ابن المغازلی

فی عشر مجلدات و کان حافظاً ثقة مكثر و اسع العلم کثیر الفضائل
ظریف الطیفاً بجلال نظیفاً نبیلاً شریفاً توفی فی غرة ربيع الاول
و نیز ذی بی مرد و ول الاسلام در سنه اثنتین و ستین و خمسمائة گفته و حافظ
خراسان عبد الکریم بن محمد بن منصور السهمی المروزی وله
ست و خمسون سنة وله تصانیف جمعة و یافعی و مرآة الجنان
ا گفته و فیها الامام تاج الاسلام ابو سعید عبد الکریم بن ابی بکر
محمد بن ابی المظفر منصور بن محمد بن القیمی السهمی المروزی الفقیه
الشافعی ذکر الشیخ عن الدین ابو الحسن علی بن اثیر الجزیری فی مختصره
فقال بوسعنا سطة عقد بیت السهمی و عینی هو الباصرة و
یدهم الناصرة انتهت ریاستهم الیه و به کملت سیادتهم و حل فی
طلب العلم و الحدیث الی شرق الارض و غربها و شمالها و جنوبها و الی
ما وراء النهر و ساثر بلاد خراسان و رات و الی قوس و السمر و اصبحان
و همدان و بلاد الجبال و العراق و الکحاز و الموصل و الجزیره و الشام
و غیرها من البلاد التي یطول فخرها و یتعذر حصرها و لقی العلماء
و جالسهم و اخذ عنهم و اقتدای بافعالهم الجمیلة و اثارهم الحمیده
و روی عنهم کانت عدة شیوخه زیدا علی اربعة آلاف شیخ و کان
حافظاً ثقة مكثر و اسع العلم کثیر الفضائل ظریف الطیفاً بجلال
نظیفاً نبیلاً شریفاً و صنف التصانیف الحسنه الغزیره الفائده
منح المذنبین تاریخ بغداد الذی یجوز ان یخذ الفاضل ابو بکر المنذیب

در وقایع سنه مذکور

وجه دهم از وجوه اثبات حد
تشبيه وابطال انكار آن

۲۲۷

روایت ابن المغازلی

۵۹۲
در کتاب
مناقب ابن المغازلی

فخو خمسة عشر مجلداً وتاريخ مروزي على عشرين مجلداً والانساء
فخو ثمان مجلداً وهو الذي اختصره الشيخ عن الدين المذکور سنة
عليه ومختصره في ثلث مجلدات وكانت ولادة ابي سعد يوم الاثنين
الحادي عشر من شعبان سنة ست وخمسة وکان ابوہ
اماماً فاضلاً مناظراً فقيهاً محدثاً حافظاً شافعياً وله عدة
تصانيف وشعر غسله قبل موته وامامه لم يسبق الي مثله توفي
ابوہ المذکور وقت فراغ الناس من جلوة الجمعة ثاني عشر سنة
عشر وخمسة وعبد الرحيم سكو وطبقات شافعية كفتة ابو سعد
عبد الكريم بن ابي بكر محمد بن ابي المظفر منصور السهمي الملقب بالشيخ
سبق ذكر جده ابي المظفر في الاسماء الاصلية كان المذکور اماماً
عالمًا فقيهاً محدثاً اديباً جميل السيرة لطيف المزاج كثير الاناشيد
ولد بمرو في يوم الاثنين الحادي عشر من شعبان سنة ست
 وخمسة فسمعه ابوہ ببلخ ونيسابور ثم مات ابوہ وعمره
مخو اربع سنين نشأ بين اهل وبنى عمه واقبل على الاشتغال
فسمع الكثير طاف الاقليم قال ابن النجار سمعته مرة يدكر ان
عدد شيوخه سبعة الاف شيخ ولم يتفق ذلك لاحد ودرس
بالمدينة سنة العميد بتو ثم التصق بالشيخ الكثير المفيد الكبار
مع كونه لم يعمر منها الا ساء في ثمان مجلدات وتاريخ مروزي
على عشرين مجلداً وتاريخ الخليلي لبحار في خمسة

۱۹۱
ص ۳۹۹

مدرج ابن الغزالی

مدرج سمعی از طبقات
شافعی سبک

عشر مجلد او منیها معجم شیوخ المشتغل علی العدة المتقدمة وروى عنه
جماعة ومات بمرو غرة ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمسمائة ذكره
ابن خلكان وعبد الوهاب بن بكي وطبقات شافعية كفته عبد الكريم بن محمد
بن منصور بن محمد بن عبد الجبار الحافظ ابو سعد بن الامام ابى بكر بن الامام
ابى المظفر بن الامام ابى منصور بن السمعاني تاج الاسلام بن تاج الاسلام محدث المشرق صاحب
التصانيف المفيدة الممتعة والرياسة والسؤد والاصالة قال محمود
الخوارزمي نبته ارفع بيت في بلاد الاسلام واعظمه واقد منه العلوم
الشرعية والامور الدينية قال واسلاف هذا البيت اخلافة
قدوة العلماء واسوة الفضلاء الامامة رفوعة اليهم الرياسة
موقوفة عليهم تقدر مواعد ائمة زمانهم في الآفاق بالاستحقاق
وتتبعوا عليهم حرم الفضل والفقاهاة لا بالدال والوقاحة انتهم ولد
في الحادي والعشرين من شعبان سنة ست وخمسمائة بمرو وحمله
والد الامام ابوبكر الى نيسابور سنة تسع واحضره السماع على
عبد الغفار الشيرازي ابى العلا عبيد بن محمد بن القشيري جماعة
وكان قد احضره بمرو على ابى منصور محمد بن علي الكراعي وغيره
مات ابوه سنة عشر واصل الى الامام ابراهيم المروزي صاحب
التعليقة ففقهه سعد عليه وتحدث بآخلاقه وترقى بدينه على
واهل اهله فلما راهق اقبل على القرآن والفقه وعنى بالحدیث والسماع
واتسعت حلته فعمت بلاد خراسان واصبهان وما وراء النهر والعراق

والحجاز والشام وطبرستان زار بيت المقدس هو بايكا النصارى
وجع مرتين سمع بنفسه من الفراءى زاهر الشح و هبة الله السنك
و قديم الجرجا و عبد الجبار الخوارى و اسمعيل بن محمد بن الفضل الفظ
و عبد المنعم بن القشيري ابى بكر بن محمد بن عبد الباقي الانصارى
و عبد الرحمن بن محمد الشيبلى القزاز و خلاث يطول سرهم و ألف
معجم البلدان التى سمع بها و عاد الى طنه بمرو سنة ثمان و ثلاثين
فترج و ولد له ابو المظفر عبد الرحيم فحل به نيسابور و نوا
و هراة و نواحيها و بلغ و سمرقند بخارا و خرج له معجزة عادية
الى مرو القى عصر السفر بعد ما شق الارض شقلا و اقبل على
والاملاء و الوعظ و التدريس قال ابن النجار و سمعت من يدكر ان
عدد شيوخه سبعة آلاف شيخ و هذا شق لم يبلغه احد سمع
جماعة من مشايخه و اقوانه و روى عنه الحافظ الاكبر ابو القاسم
بن عساكر و ابنه القايم بن عساكر و ابو احمد بن سكينه و عبد العزيز
بن مينا و ابو روح عبد العزيز الهرو و ابنه ابو المظفر عبد الرحيم
بن التميمي و يوسف بن المبارك الخفاف و آخرون عاد بعد و
الارض سفر الى بلاد مرو و اقام مشغلا بالجمع و التصنيف و التحديث
و التدريس بالمدرسة العميدية و نشر العلم الى ان توفى مائتا و اربعة
المسلمين في كثير من العلوم و مشى به الحديث على اختلاف فنونه
و من تصانيفه الذيل في ربعة طاعة تاريخ مرو و كتب من خمسة

رجوعهم از وجود ایشان غرض
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۳۳

روایت ابن المغازلی

مجموعه کتب
ابن المغازلی

طاقة طرانا الذهب في ادب الطلب مائة وخمسون طاقة الاسفا عن
الاسفا خمس وعشرون طاقة الاملاء والاستلاء خمس عشرة
طاقة التذكرة والتبصرة مائة وخمسون طاقة معجم البلدان
خمسون طاقة معجم الشيوخ ثمانون طاقة تحفة المسافر مائة وخمسون
طاقة القحف والهدايا خمس طاقات المناسك ستون طاقة الدعوات
الكبيرة اربعون طاقة الدعوات المروية عن اخيرة النبوة خمس عشرة
اكثر على غل البيل خمس طاقات فائين البساتين خمس عشرة طاقة دخول
الحمام خمس عشرة طاقة وكان هذا بفيه كتاب ابيه ابي بكر في دخول
الحمام فضائل صلوة التسبيح عشر طاقات التحبير في المعجم الكبير ثلثمائة طاقة
الانساب ثلثمائة وخمسون طاقة الامالي ستون طاقة صلوة الصبح
عشر طاقة المساواة والمصافحة مقام العلماء بين يدي الامور بغية
المشتاق الى ساكنة العراق سلوة الاحباب درجة الاصحاب والخطا
في ركوب البحار طوع الى الاوطان صور ايام البيض تحفة العيدين
الهدايا والفتاوى الرسائل لم تكمل فضائل الديك ذكرى حبيب
يرحل وبشرى مشيب ينزل كتاب الحلاوة
تاريخ الوفاة للمتأخرين من الرواة تقدير
الجنان الى الضيفان الصدق في الصداقة الرجوع والخسارة في الكسب
والبحارة الارتياب من كتابة الكتاب حيث الامام على تحفيظ الصلوة
مع الاقام فوط الغرام الى ساكنة الشام الشدة العدل لمن اكنى بابي سعد

او عشر طاقة عن العزلة سبعون طاقة الاجتيا في سعة الخسب
طالع والوسائل

وجه وجهه ان وجهه اثبات حد
تشبيهه وابطال النكار ان

٢٣١

روایت ابن الغضائری

من الحسنات
ابن الغضائری

فصائل سورة يس فصائل الشام وغير ذلك من التصانيف والتأليف
ذكره صاحبه رفيقه الحافظ الكبير ابو القاسم بن عساكر واثنى عليه
وقال هو الان شيخ خراسان غير مدافع عن صدق ومعرفة وكثرة
سماح للاجزاء وكتب مصنفه والله يبقيه لنشر السنّة ويوفقه
لاعمال اهل الجنة توفي الحافظ ابو سعد في الثالث الاخر من ليلة غرة
ربيع الاول سنة اثنيتين وخمسمائة بمدينه مرو ودفن بسجستان
مقبرة مرو رحمه الله ورضي عنا وعنه وتوفي الدين ابو بكر بن احمد بن
قاضي شهميه وطبقات شافعية كفته عبد الكريم بن محمد بن منصور بن محمد
بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر الحافظ الكبير الامام الشهير
احد اعلام من الشافعية والمحدثين تاج الاسلام ابو سعد بن
الامام تاج الاسلام معين الدين ابى بكر بن الامام الحنفى ملا ابى المظفر
القيم السمعاني المروزي صاحب التصانيف الكثيرة والفوائد الغزيرة
ولد في شعبان سنة ست وخمسمائة وسمع الكثير وحل في البلاد
وعمل معجما في عشر مجلدات كبار قال ابن النجار سمعت من يذكر ان عدد
شيوخه سبعة آلاف شيخ وهذا شيء لم يبلغه احد قال وكان ظوفا
حافظا واسع الرحلة ثقة صدر فادينا جميل السيرة صلح التصانيف
وسمى ابن النجار تصانيفه ذكرانه وجدها بخطه فمنها الذي لم يل على تاريخ
الخطيب اربعمائة وخمسمائة طاقة الاثنا ثلثمائة وخمسون طاقة
طراز الذهب في ادب الطلب مائة وخمسون طاقة تحفة المسافر مائة

ابن الحسنات
ابو بكر اسد

احاطة تاريخ

الحار ان

وخصون طاقه عن العزلة سبعون طاقه المناسك ستون طاقه التقدير
في المعجم الكبير ثلثون طاقه الامالي خمس مائة طاقه وسمي تصانيفه
قال الذهبي يقع في طاقه كراس وحرارة ذكر كتاب الانساب
في ما توفي في غرة ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمسائة وسمي
در طبقات الحفاظ كفته ابو سعد السمعاني الحافظ البارع العلامة تاج
الاسلام عبد الكريم بن الحافظ معين الدين ابى بكر محمد بن العلامة
المجتهد ابى مظفر منصور المروزي لد سنة في شعبان عنى هذا الشأن
ورحل الى اقاليم وسمع من ابى عبد الله الفراءى في زاهر الشحامى ^{بطقة}
وبلغت شيوخه سبعة آلاف شيخ وصنف الذيل على تاريخ الخطيب
وتاريخ مروادب الطلبة الاملاء والاستلاء معجم الشيوخ ومعجم البلدان
الدعوات صلوة التسبيح المناسك الامالي الانساب فضل الشام من
كنيته ابو سعد غير ذلك مات في جمادى الاولى سنة ٤٢٠ هـ وازينقى
در مدينة العلوم كفته ومن التواريخ ابو سعد السمعاني وهو تاج الاسلام
ابو سعد عبد الكريم بن ابى بكر محمد بن ابى مظفر منصور السمعاني
المروزي الفقيه الشافعي رحل في طلب العلم والحديث الى اقطار الارض
وسافر الى ما وراء النهر والخراسان غير ذلك من البلاد وصنف تصانيفه
الحسنة منها ذيل تاريخ بغداد لابى بكر الخطيب في خمسة عشر
جلداً وتاريخ مروزي على عشرين مجلداً وكنى الانساب
فخوثران مجلدات ولد ابو سعد يوم الاثنين الحادى والعشرين

الحار ان
ابى سعد

وجه و هم از وجه اثبات حدیث
تشییه و اکمال انکار آن

۲۳۳

روایت ابن المغازلی
سنة ۳۸۳

در این کتاب
ابن المغازلی
سنة ۳۸۳

لایحه الاول سنة ۳۸۳

من شعبان سنة ست وخمسة و توفی بمرور فی لیلة عرفة اثنتین
وستین و خمسمائة و كان ابوه وجده ایضا من الفضلاء و العلماء
و حسین و یار بکر می رنجیس گفته و فی سنة اثنتین و ستین و خمسمائة ما
حافظ خراسان ابوسعید عبد الکریم بن محمد بن منصور السهمی المروزی
وله ست و خمسون سنة وله تصانیف جمہ و میرزا محمد بن معتمد خان
بدخشان در تراجم الحفاظ و ترجمہ محمد بن منصور سمعنا گفته قدا طلبنا فی هذه
الترجمة و ذکرنا فی ضمن ترجمة ابی بکر محمد بن منصور السهمی کل من ذکره ابو
السهمی من اهل بیتہ فی هذه النسبة و لم یبق منی من سوا ابی سعید
نفسه هو واسطة عقد بیت السهمی فاحببنا نذاکرة فی ذیل
ترجمة ابيه فنقول هو الامام الحافظ الرجال الجوال الخطیب الواعظ
تاج الاسلام ابوسعید عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المنظر منصور
بن ابی منصور محمد بن عبد الجبار الیمی السهمی المروزی لدی و الاثنین
الحادی و العشرین من شعبان سنة ست و خمسمائة بمرور و احضرة
والده فی صغرة علی ابی منصور محمد بن علی الکراعی و غیره ثم حملہ الی
نیسا بور سنة تسع و احضرة السماع علی ابی بکر عبد الغفار بن محمد
الشیروی و ابی العلا عبید بن محمد القشیری و جماعة ثمرات ابوه
فی سنة عشر کما و اوصی به الی الامام ابی اسحق ابراهیم بن احمد المروزی
صاحب التعلیق فی مذهب الشافعی ففقهه ابوسعید علیه تہذیب
باخلاقه فلما راهق اقبل علی القرآن و الفقه و عنی بالحديث و السماع

وجههم از وجه اثبات شد
تشبيه وابطال انكار آن

٢٣٧

روایت ابن المغازلی

ملاحضه
ابن المغازلی

واتسعت رحلته فمجت بلاد خراسان و ماوراء النهر و خوارزم و طبرستان
و قوس الرمي و اصبهان و همدان و الجبال و العراق و الحجاز و الشام و الجزيرة
و حج مرتين و زار بيت المقدس و هو بابيك النصارى فسمع بحمد هذه البلاد
خلقا كثيرا و اجاز له جماعة كثيرة و لند كرهنا نفرا من مشاهير
شيوخه بالسمع و الاجازة قال ان قال مرزا محمد و عدد شيوخه بالسمع
و الاجازة يبلغ سبعة آلاف شيخ و هذا شيء لم يبلغه سواه و لما رجع
من رحلته عاد الى وطنه بمرو سنة ثمان و ثلثين ف تزوج و ولد له المظفر
عبد الرحيم ف حل به الى نيسابور و نواحيها و هراة و نواحيها و بلغ و قهر
و بخارا و خرج له معجاناته عاد به الى مرو و القى عصره السفر بعد ما شق
الارض شقا و اقبل على التصنيف و الاملاء و الوعظ و التدريس بالمدسة
العميدية و نشر العلم و سمع منه الحديث جماعة من مشايخه
واقارانه فمن بعدهم مثل الحافظ الكبير ابي القاسم علي بن الحسين بن
هبة الله بن عساكر و ابنه ابي محمد القاسم بن علي و الحافظ ابي بكر
محمد بن علي بن ياسر الا ندى لسي الجباني و الحافظ ابي عبد الوهاب
بن علي البغدادي المعروف بابن سكينه و ابي يعقوب يوسف بن
المبارك الخفاف و ابي روح عبد العزيز الهروي و عيسى بن عبد العزيز
الليثي و ابنه ابي المظفر عبد الرحيم بن ابي سعد عبد الكريم السهمي
و غيرهم من اهل خراسان و الغرباء و روى عنه بالاجازة الحافظ
ابو بكر محمد بن موسى الحازمي الهمداني و غيره و كانت بيته بين

وجه فهم از وجه اثبات حدیث
تشیبه و ابطال انکار آن

۲۳۵

روایت ابن الغازی

۲۳۵
مدراج السعادات
ابن الغازی

الحافظ ابی القاسم بن عساکر مودّة اکيدة واجتماع علی الطلب ولما تفارقا
ولزم کل وطنه لم یقطع کتب احدهما عن الآخر مع بعد الدّیار و
ذکره الحافظ فی تاریخ دمشق وقال کتب عنی وکتبت عنه کان متصفا
عفیفا ذیل تاریخ بغداد وقال هو الان شیخ خراسان غیر مدافع عن
صدق و معرفة و کثرة سماع الاجزاء و کتب مصنفه والله بقیه
لنشر السنّة و یوفقه لایال اعمال هل الجنة و ارسل ابوسعید مرة کتابا
الی الحافظ سماء فوط الغرام الی ساکنه الشام فی ثمانية اجزاء و ما
زال ابوسعید یروی علی الطريقة المحمّدية علما و عبادة یملی و یحفظ
و یدرس و یصنّف الی ان توفی و کان عالی الهمّة سریع الکتابه
صلیها مضبوط الاوقات حسن التصانیف فمن تصانیفه ذیل
تاریخ بغداد للخطیب و تاریخ مرو و معجم البلدان و التّحذیر و المعجم الکبیر
والانساب و تاریخ الوفاة للمتأخرین من الرواة و الشّدّ العدلین
اکتبی بابی سعد بغیة المشتاق الی ساکنه العراق و فوط الغرام الی ساکنه
الشام و فضائل الشام و الهروج الی الاوطان طراز الذهب فی ادب
الطلب و الاخطار فی کوب البحار و الاسفار عن الاسفار و تحفة المسافر
و البیج و الخسارة فی الکسب و التجارة و الهدایا و التّحایا و الرسائل و الوسایل
و التذکرة و التبصرة و الاملاء و الاستملاء و الامالی و المساواة و
المصافحة و الدعوات المروية عن الحضرة النبویة و المناسک و عن
العزلة و ذکر حبیب و بشری و مشیخ و غیر ذلک من التصانیف

مدارج سنی کتاب
ابن المغازلی

والتخاریج وهي فخر خمسين مصنفات وكانت وفاته بمرو في اول ليلة
من ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمسمائة ودفن بسفحان مقبرة
مرو وقد ذكر الداهبي ابن ناصر الدين اياه وكذا الباق في طبقات الحفاظ
ومصنفه عجب الله كاتب حلي في كشف الظنون في ذكر كتب انساب كفتة
السمعاني هو الامام ابو سعد عبد الكريم بن محمد المروزي الشافعي الحافظ
المتوفى سنة اثنتين وستين وخمسمائة وهو كتاب عظيم في هذا الفن
وقامه يكون في ثمان مجلدات لكنه قليل الوجود ولما كان كبير الحجم
لخصه عز الدين ابو الحسن علي بن محمد بن اثير الحردي المتوفى سنة ثلثين
وسمائه زاد فيه اشياء واستدرك على ما فاتته وسماه الباب الخ
واذا سمعت ذلك كله فلنرجع الى ترجمة المغازلي پس بدانکه ميرزا محمد بن محمد
بدخشاني كه حسب فاده فاضل رشيد در ايضاح از عظمائي پاست نيز يذکر
محمد و فضائل جليله و مناقبه مدارج جميله ابن المغازلي كه علامه سمعاني وارد
کرده رطب اللسان عذب البیان ميباش حضرت او را از جمله حفاظ جليلين
شمار ميکنند چنانچه در کتاب تراجم الحفاظ که آنرا از انساب سمعاني استخراج کرده
و در شروع آن گفته الحمد لله على افضاله و المصلوة والسلام على حبيبه
محمد و صحبه و آله و بعد فهذه تراجم حفاظ الحديث و نقاد الاثر
استخرجتها من كتاب الانساب للامام تاج الاسلام ابى سعد عبد الكريم
بن محمد بن منصور السمعاني المروزي تغمد الله بغفرانه واسكنه حنة
جنانه دون غيره من الكتب مع الاختصار في بعض التراجم دون

وجه دهم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۲۷

روایت ابن المغازلی

طالع ابن المغازلی

بعضی وقت عبادت صاحب الانساب فی کل ترجمة بقولی انتقم وزدت بعض
التراجم بعد تمام عبارة المؤلف صافیه مزید فائدة مصداق بقولی
قلت ثقات ارجو ان لا سماء بذكر الكثرة والانساب واللقاب ليسهل استخراجها
على الطلاب والتوفيق من الله والشكر لان عليه فاته تعا جواد كرمها
ميفرايد علي بن محمد بن الطيب الواسطی ذكره ابي السمعاني نسبة الجلالی
وقال بعضهم الجيوش تشديد اللام في آخرها الباء المنقوطة بواحدة هذه
النسبة الى الجلالی والمشهور بهذه النسبة ابو الحسن علي بن محمد بن الطيب
الجلالی المعروف بابن المغازلی من اهل واسط العراق كان فاضلاً حارفاً
مروجا واسط وحدهم كان حريصاً على سماع الحديث طلبه رايته له
قيل تاريخ الواسط وطالعتة وانتخب منه سماع ابا الحسن علي بن
عبدا لهما شهي ابا بكر احمد بن محمد بن الخطيب ابا الحسن احمد بن المظفر الطائفي
وغيرهم روى لنا عنه ابنه بواسط و ابو القاسم علي بن طراد الوزير
ببغداد و غرق ببغداد في الدجلة في صفر سنة ثلث و ثمانين و اربع مائة
و دخل ميتا الى واسط فدفن بها وابنه ابو عبيد الله محمد بن علي بن محمد
الجلالی كان في القضاء والحكومة بواسط نيابة عن ابي العباس
احمد بن مختيار المندائي كان شيخا عالما فاضلا سمع ابا له وغيره
سمعت منه الكثير بواسط في النوبتين جميعا و كنت اكرمه مدة
مقامي بواسط و نيز بايد فرست كه اجله محققين و اكابر منقدين و اما مثل معبرين
و افاضل معتدين سنيي از ابن المغازلی جايجي اور كتب اسفار و دينيه نقل ميكنند

طالع ابن المغازلی و تشبیه و ابطال انکار آن

وجه دهم از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۲۸

روایت ابن المغازی

نقل علمای شیعه
از ابن المغازی

و بروایات و افادات او ثبت می نمایند ابو الکریم خمیس بن علی بن احمد الواسطی
الجوزی مدح و ثنا و ابن السقا و تعصب الی واسطی و از مغازی نقل فرموده
و اورا شیخنا تعبیر فرموده اظهار جلالت و عظمت و اعتبار و اعتماد او نموده
چنانچه ذبیه در تذکرة الحفاظ ترجمه ابن السقا گفته قال السلفی سالت خمیساً
الجوزی عن ابن السقا فقال هو من مرتبة مصر ولم یکن سقاء بل القبل
من وجوه الواسطیین ذوی الثروة و الحفظ و حل به ابوه فاسمع
من ابی خلیفة و ابی یعلی و ابن یحیی و ابی الجبل و المفضل بن الجند و باریک الله
فی سنته و علمه و اتفق انه اقبل حدیث الطیر فلم یحل فی نفسه
فوثبوا به فاقاموه و غسلوا موضعه فمضی و لزم بیده و لم یحدث
احدا من الواسطیین فلما قل حدیثه عندهم و توفي سنة احدى
وسبعین و ثلثمائة حدثنی شیخنا ابو الحسن المغازی و مخفی نماند که
خمیس جری از اکابر حفاظ مشاهیر و اجله ایقاظ بخاری و اعظم محدثین من نقیین
احیاناً و افاض محققین و منقذین و الماشانست ذبیه در تذکرة الحفاظ گفته
الجوزی الحافظ الامام محدث و اسطی ابو الکریم خمیس بن علی بن احمد
الواسطی سمع علی بن محمد التمیمی و ابی القاسم بن البسر و ابانصر و ابی
وهبة الله بن الجلیة و طبقتهم بواسط و بغدا در کتب جمع و جرح
و عدل و روی عنه الحواصین سعد بن عبد الکریم و احمد بن سالم
المقرئ و عبد الوهاب بن الحسن الفرضی و ابوطاهر السلفی و ابوبکر عبد الله
بن عمران الباقلائی مقرئ العراق و آخرون قال السلفی سالت خمیساً

سراج خمیس جری از کتب
ابن المغازی از تذکرة

وجه دوم اندوخته و انباشته شدن
شعبیه و ابطال انکار آن

۲۲۹

روایت ابن المغازلی

نقل علی سینه
از ابن المغازلی

عن اهل واسط المتأخرين فاجابني وكان السلف يثنى عليه ويقولون
علما ثقة يملأ من حفظه على كل حال من سأل عنه وكان لا يفت
به والخوقية شروفا واسط قال ابن نقطة سمع من عبد العزيز بن الإسماعيل
وطبقته وكان له معرفة بالحديث والادب قال مولد في شعبان
سنة اثنتين وأربعين أربعمائة ومات في شعبان أيضا سنة
وخمسمائة ونيزوهي در عجزني خبر من خبره وفيها اسي في سنة عشرة
وخمسمائة توفي أبو الكرم خميس بن علي الواسطي الجوزي الحافظ
وسمع ببغداد من أبي القاسم بن اليسر وطبقته وكان عالما فاضلا
ويافعي من امرأة الجنان مخبرة اليقظان كفته سنة عشرة وخمسمائة فيها
توفي أبو الكرم خميس بن علي الواسطي الجوزي الحافظ وكان عالما
حافظا شاعرا وجلال الدين سيوطي در طبقات الحقايق كفته خميس بن علي
بن احمد بن علي احمد الواسطي الجعفي أبو الكرم الحافظ محدث واسط سمع
ابن اليسر وأبا نصر الزينبي والطبقة ومنه السلف وخلق وكان عالما
ثقة يملأ من حفظه عارفا بالحديث والادب جمع وجرح وعدل
ولد سنة في شعبان مات سنة وعلمه شمس الدين في هي كنه
شاه صاحب بحواله حديث طير امام اهل حديث ست مفاخر عليه مناقب
سنية او از طبقات شافعية سبكه وطبقات شافعية اسنوي در رتبه
ابن حجر عسقلاني وطبقات شافعية تقي الدين المعروف بابن قاضي شافعية
وفوات الوفيات صلاح الدين محمد بن شاكر بن احمد الخازن وطبقات

مع خميس بن زيني الجوزي

مع خميس بن زيني امرأة الجنان

مع خميس بن زيني از طبقات الحقايق

فصل علی تشبیه
ابن المغازلی

در بیان تشبیه

خلق نبی تذکره الحفاظ
ابن المغازلی

الحفاظ سیوطی و روض باسم محمد بن ابراهیم الوزیری و قول منی محمد بن عبد الله
سخاوی و حبیب السیر غیاث الدین المدعو بخواند امیر و مدینه العلوم
از نیقی و بدر طالع محمد بن علی بن محمد شوکانی الیمنی الصنعانی و بیستین
المحدثین خود شاہ صاحب و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان
معاصر پیدا و هویدا است نیز با فادات ابن المغازلی تشبیه و تمسک
نموده در تذکره الحفاظ بترجمه ابن السقا کما سمعت سابقا فی مجلد حدیث
الطیبر گفته قال علی بن محمد بن الطیب الجلائی فی تاریخہ ابن السقا
من ائمة الواسطیین والحفاظ المتقنین ونور الدین علی بن
عبد الله بن احمد السمرودی کہ محاسن فاخره و محمد بامبره او از ضویر الامع
سخاوی و عجلالة الراكب عبد الغفار بن ابراهیم العلی العدثانی و سبل الله
والرشاد محمد بن یوسف شامی و جذب القلوب شیخ عبدالحق و عظمت
و جلاله از نوافض محمد بن عبد الرسول برزنجی و صراط سوی محمود بن محمد
شیخانی قادری و بلغة المسیر ابراهیم کریمی و سیلة المال احمد بن فضل باکثر
مکی و تنصید العقود رضی الدین محمد حسینی و مفتاح النجاة محمد بدخشانی
و ذخیرة المال احمد بن عبد القادر عجمی و ایضاح لطافة المقال شید الدین
تلمیذ مخاطب واضح و لائح است در جواب العقیدین بعد ذکر اختلاف در وجوب
صلوة بر آل نبی گفته و مما یدل علی ان الخلاف فی ذلك من قول الشافعی
لا من اختلاف اصحابه کما اقتضی کلام الروضة و اصلها ترجیحه
ان فی کلام الطحاوی فی مشکله ما یدل علی ان حرمة نقل

وجه دوم از وجود اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۴۱

روایت ابن المغازلی

نقل عن عبد الله بن
ابن المغازلي

الوجوب عن الشافعي واستدان تعليم النبي صلى الله عليه وسلم الكيفية
بعد السؤال عن ما قلت؟ يشهد له قول الحافظ ابن عبد الله محمد بن يوسف
الزركلي المتوفي أول كتابه معراج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول
صلى الله عليه وسلم ما لفظه وقد قال لا مامر الشافعي رحمه الله هذا
المعنى مشيداً إلى صفهم منبئاً على ما خصي الله تعالى به من عناية
فضلهم يا أهل بيت رسول الله حبكم فرض من الله في القرآن منزله يكفكم
من عظيم القدر أكثر من لم يصل عليكم لأصالة له وقد قال الحافظ
ابو عبد الله محمد المذکور فی کتابه نظم الشتمین الله وروی عن جعفر بن محمد
عن أبيه عن جدّه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال عليّ بن أبي طالب
رضي الله تعالى عنه إذا هالاهم فقل اللهم صل على محمد وعلى آل محمد
اللهم اني اسالك بحق محمد وآل محمد ان تكفيني ما اخاف واحذر فانك
تكفي ذلك كله ولم ينسبه الحافظ المذکور لخرجه وقد روي في مسند
الفرجوس بغير اسناد عن علي رضي الله عنه مرفوعاً من صلى على محمد
وعلى آل محمد مائة مرة قضى الله له مائة حاجة واخرجه الفقيه
ابو الحسن بن المغازلي من طريق علي بن يونس العطار حدثني محمد بن علي
الكندي حدثني محمد بن مسلم حدثني جعفر بن محمد الصادق عن ابيه
عن جدّه عن علي بن ابي طالب رفعه ونيز سموه وروی در جواب هر
العقدين گفته اخرج ابو الحسن بن المغازلي من طريق موسى بن القاسم عن
علي بن جعفر سالت الحسن عن علي رضي الله تعالى عنه شكوة في ما صباح قال

نقل عن عبد الله بن المغازلي
جواب العقدين في صفاته وبقيته

وجودهم از وجود اثبات شد
تشبيه وابطال انكار آن

٢٧٢

روایت ابن المغازلی

نقل علی بن
از ابن المغازلی

المشكوة فاطمة والشجرة المباركة لا شرقية ولا غربية لا يهودية ولا
نصرانية يكاد زيتها يضيء ولو قمسه نار نور على نور قال منها امام بعد ما
يهدى الله لنوره من يشاء قال يحمد الله لو لا ياتنا من يشاء وقوله امام
بعدا ما يعني أمة يقتدى بهم في الدين ويتمسك فيه ويرجع اليهم
ونيز سموي رجاير العقدين گفته اخراج ابو الحسن المغازلي عن ابن جعفر هو
الباقر في قوله تعا ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله قال
نحن الناس والله ونيز سموي رجاير العقدين گفته اخراج ابو الحسن بن
المغازلي عن طريق عبد الله بن المثنى عن عمه ثمامة بن عبد الله بن اسد
عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة
ونصب الصراط على شفير جهنم لم يجز عليه الا من معه كتاب ولاية علي
ابن طالب رضي الله عنه ونيز سموي رجاير العقدين گفته ومن طريق سنان
بن حرب عن جبير اخراجه ابو يعلى ايضا من حديث ابى الطفيل عن ابى ذر
رضي الله عنه بلفظ ان مثل اهل بيتي فيكم كم مثل سفينة نوح من ركب
فيها نجي ومن تخلف عنى غرق وان مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطة
واخرجه البزار من طريق سعيد بن المسيب عن ابى ذر نحوه وكذا اخرجه
الفقيه ابو الحسن بن المغازلي زاد من قاتلنا في آخر الزمان فكأنما قاتل
مع الدجال ونيز سموي رجاير العقدين گفته عن ابن الصهباء عن سعيد
بن جبيرة عن ابن عباس رضي الله عنى ما قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنى غرق

نقل عن عبد الواسع
ابن المغازلی

اخرجه الطبرانی وابونعيم في الحلية والبزار وغيرهم واخرجه الفقيه
ابو الحسن ابن المغازلي في المناقب من طريق بشر بن الفضل قال سمعت ابا
يقول سمعت المهدي يقول سمعت المنصور يقول حدثني الحسن ابيه عن ابن
عباس رضي الله عنهما به الا انه قال قال من تاخر عن اهلك واخرجه ايضا
من طريق اياس بن سلمة بن الاكوع عن ابيه رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها
نجى ونير سمعوني ورجوا بهر العقدين في قسم ثاني كتابي وراي ان يازوه ذكره
نموده في فرياد الساج اى المذكور الساج ذكر ان الله عز وجل وعد نبيه
صلى الله عليه وسلم ان لا يعذب اهل بيته وان لا يدخلهم النار
وكلفه صلى الله عليه وسلم بادخالهم الجنان و بشارتهم بما ووله
يا بني هاشم اتي سالت الله عز وجل ان يجعلكم نجباء رجاء وسالته
ان يحدضاكم ويؤمن خائفكم ويشبع جائعكم وما خصوا بها من الكرامة
بالشفاعة في القيمة قال الله تعالى ولسوف يعطيك ربك فترضى
نقل القرطبي عن ابن عباس انه قال رضي الله عنه صلى الله عليه وسلم
ان لا يدخل احد من اهل بيته النار قاله الشافعي انه و اخرجه الفقيه
ابو الحسن ابن المغازلي في مناقب عن الشافعي ونير سمعوني ورجوا بهر العقدين
في قسم ثاني في فرياد الساج اى المذكور الساج ذكر الدلالة على ما شرع من
جهنم وجوب دهم من كتاب العظيم قال الله تعالى في سورة غفر
خطابا للنبيه صلى الله عليه وسلم قل لا استلکم عليه اجر الا المودة

فی القری و فی الشیخ ابو حیان من طریق واحد من حدیث ابی هشام الرما
عن یحیی بن عمار عن علی بن رضی الله عنه قال فینا ال حمایة لا یحفظ مودتنا
الا کل مومن ثم قرا قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى وقد
یستشهد به ای نزول آیه المودة فی آل النبی صلی الله علیه وآله وسلم
بما اخرجہ الثعلبی فی تفسیره من طریق السدی عن ابن مالک عن ابن عباس
قال من یقر فحسنة نزلہ فیہ احسنا قال المودة لآل محمد واخرجہ
الفقیہ ابو الحسن ابن المغازلی عن السدی وجه الاستشهاد ان هذه الآیة
یاثر قوله قل اسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربى فی تفسیر الثانية بان
یفهم ان ما قبلها کذا من اجل التماس سبیل هو مقتضی ما جزم الثعلبی
والبغوی بنقله عن ابن عباس فی تفسیره قوله یاثر ذلك امر یقولون
افتدی علی الله کذبا الی قوله وهو الذی یقبل التوبة فقال قال ابن
عباس لما نزل قوله تعالی قل لا اسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربى الایة
قال قوم فی نفوسهم ما یزید الا ان یحسنا علی قاربه من بعدة واخبر
جبرئیل النبی صلی الله علیه وسلم انهم یقولون افتدی علی الله
کذبا الایة فقال لقوم یا رسول الله نشیء ذاك صادق فنزل وهو
الذی یقبل التوبة عن عباده وشهاب الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن
حجر کما فی فضائل شامخه ومناقبه یؤخذ اواز لواحق الانوار عبد الوهاب شعرا فی درجته الا
شهاب الدین خفاجی و نور سافر عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیسی و من تحفه
بهیه عبد الله بن حجاز شرفاوی و غیر آن واضح و آشکار است و در بعضی گفته الایة

وجه دوم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۴۵

روایت ابن المغازلی

نقل علی حسینی
از ابن المغازلی

السادسة قوله تعالى ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله اخرج
ابو الحسن بن المغازلي عن الباقر رضي الله عنه انه قال في هذه الآية
نحن الناس والله وكمال الدين بن فخر الدين جهمي ربرابر قاطعه گفته است
ششم از آیات فضائل اهل بیت ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله
بلکه حسد میبرند یهودان بر مردمان یعنی بر جمیع قبائل عرب بدانچه خدای تعالی
واده است ایشانرا از فضل خود که آن بعثت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا آنکه مراد از ناس رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب آنحضرت است
و مراد از اعطای فضل نبوت و کتاب و نصرت و اعزاز است چنانچه در تفسیر
بیضاوی جامع البیان آورده یعنی حسد میبرند بر نبوت رسول صلی الله
علیه وسلم و بر اعزاز او و نصرت اصحاب رضی الله عنهم و ابو الحسن بن المغازلی
از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت و الله که مراد بناس
درین آیت یا یم که این است رسول خدا یم و سید محمود بن محمد بن علی الشیخانی
القاضی در صراط سوی فی مناقب آل ائمه گفته اخرج ابو الحسن بن المغازلی
من طریق عبد الله بن المثنی عن حماد غامه بن عبد الله بن انس عن
ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا كان يوم القيامة
ونصب الصراط على شفير جهنم لم يخرج عليه الا من معه كتاب
ولاية علي بن ابي طالب نرسید محمود شیخانی در صراط سوی
گفته عن ابی ذر رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم يقول مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه من ركبها

نقل کمال الدین حمزوی در بیان
از ابن المغازلی

نقل سید محمود شیخانی قاضی
از ابو الحسن بن المغازلی

ووجه هم از وجه اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۲۶

روایت ابن المغازلی

نقل علی بن
ابن المغازلی

نقل محمد بن
ابن المغازلی

بخی ومن یختلف عنی با غرق او مثل حطه لبنی سرائیل اخرجہ الحاکم هذا في
لفظاً وفي لفظ آخر الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح و زاد في
رواية ابو الحسن بن المغازلي ومن قاتلنا في اخر الزمان فكأنما قاتل مع الديج
واحد بن الفضل بن محمد با كثير ورواية المآل في مناقب آل كفته اخرج الفقيه
ابو الحسن بن المغازلي من طريق موسى بن القاسم عن علي بن جعفر قال
سالت الحسن رضي الله عنه قال الله تعالى كمشكوة فيها مصباح قال
المشكوة فاطمة والشجرة المباركة ابراهيم لا شرقية ولا غربية
لا يهودية ولا نصرانية يكاد زيتها يضيئ ولو لم تمسسه نار نور على
نور منها ما اضاء بعدا ما رمحك لنوره من يشاء قال يهك لولايتنا
من ايشاء ونيز احمد بن الفضل بن محمد با كثير ورواية المآل كفته اخرج ابو
الحسن بن المغازلي من طريق عبد الله بن المثنى عن عمه ثمامة بن عبد الله
بن انس عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان
يوم القيمة نصب المصراط على شفير جهنم لم يجتز عليه الا من كان
معه كتاب كاية علي بن ابي طالب رضي الله عنه ومولوى ولى الله بن
حبيب الله و امرأة المؤمنين كفته الآية الرابعة قوله تعالى أعز الحسدون
الناس على ما اتىهم الله من فضله اخرج ابو الحسن المغازلي عن الامام
الباقر عليه السلام قال في هذه الآية نحن الناس خود شايست ما حبه و حاشيه
تعبيب سين و هم از باب ياز و هم بهمين كتاب كفته ابن يوسف كه از عمه محمد بن
شيعه است در صراط المستقيم آورده كه ابن جرير تصنيف كرده است كتاب

نقل مولوى الى
ابن المغازلي

وجود هم از وجوه اثبات حدیث
تشیبه و ابطال انکار آن

۲۴۷

روایت ابن المغازلی

نقل علامه سنی
ابن المغازلی

یوم الغدیر را و این شایهین کتاب المناقب را و ابن ابی شیبہ کتاب اخبار فضائل آنحضرت
و ابو نعیم صنف کتاب منقبہ المطهرین را و ما انزل من القرآن فی فضل اصحابه
و ابو المحاسن و یانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق بن علی کتاب الاربعین فی
فضائل امیر المؤمنین و ابن مروویه کتاب فی الشمس فی فضائل علی و شیرازی
نزل القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب ابن بیت
و نسائی کتاب مناقب امیر المؤمنین را و نظری کتاب خصائص علویہ
و ابن المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المؤمنین و یسعی کتاب المراتب البیضا
و بصری کتاب درجات امیر المؤمنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید
مرقزی گفته کہ از عمر بن شاپین شنیدم کہ میگفت جمع کرده ام از فضائل
علی بن ابی طالب از حدیث نقلی و ترجمہ المسمی بانوار العرفان للمعین القزوی
الاثناعشر مایس انصاف باید و او کہ از شیعه تصنیف این تصانیف و رعایت
کہ متضمن فضائل امیر المؤمنین و این بیت باشند بلکه ہر کہ نتیجہ کتب شیعه نماید
بیقین میدانند کہ تمام علماء شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و زہرا
و حسنین علی کاسہ لیس و خوشہ چین اہلسنت اند و رہر جا رہین کتب نقل می آرند
اگر ہی در حال ائمہ یا بعد اگر چیزی داشته باشند محتمل است یدال علی خلائک
کتاب کشف الغمۃ و الفصول المهمۃ و غیرہا من کتب هذا الفن
ازین عبارت ظاہرست کہ این تصانیف متضمن فضائل جناب امیر المؤمنین
و اہلبیت علیہم السلام کہ ذکر کردہ تصانیف شیعه نیست بلکه تصانیف
اہلسنت است کہ شیعه را بسبب نقل از ان کاسہ لیس و خوشہ چین اہلسنت

و ابن

الاثناعشر مایس

ثبوت تشن ابن المغازلی و الخطیب
از کلام صاحب تحفہ و حاشیہ
باب یازدہم

قرار داده و حصر نقل شان در فضائل جناب امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و
علیهم السلام ازین کتب نموده و این تصانیف را موجب افتخار سنی و ثبوت حقایق
شان دانسته و ظاهر است که از جمله این تصانیف است کتاب مناقب ابن المغازی
و کتاب الاربعین و غیره که او اخطب خوارزمی است پس ثابت شد که ابن المغازی
و اخطب هر دو حسب فاده خود شاہ صاحب از اہل سنت اند و تصنیف شان
در مناقب جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بایہ افتخار و تبشیر و ابتہاج و تنظیم
سنیہ و الاتبار و مثبت ولای شان با اہلبیت اطہار علیہم السلام نزد مخاطب
جلیل الفخار است و نقل شیعه از کتاب ابن مغازی و اخطب مثبت کاسہ سی
و خوشه چینی شیعه از سنیان جمیل الاقدار است پس حیرت است کہ بعد اثبات
این ہمہ عظمت و جلالت برای ابن مغازی و اخطب تصنیف شان چگونه بجا
الحق سر از قبول روایات و احتجاج باخبار شان می توانند بچید و چگونه توہین
و تحجین این ہر دو را بتوانند داشت و اما زعم کون الفصول المہمۃ من
کتب المشیعة فطلانہ مما لا یستریب فیہ عاقل لما سیظهر حال مصنف
فیما بعد حیث ینقل عنہ هذا الحدیث الشریف و در کتاب کشف القمۃ ہم ذکر
نقل از سنیہ نموده برای الزام و اما کتب مناقب جناب امیر المؤمنین علیہ السلام
و حضرت فاطمہ و حسنین علیہما السلام کہ شیعه از طرق خود مضائل را وارد کرده اند
پس خارج از حصر و حصاست شاہ صاحب اگر بران مطلع نشوند چه عجب است
جمع بکتب جالیہ و کتب حدیث مثل غابۃ المرآۃ و بحار الانوار باید کرد کہ ازان حال
نہ ازین کتب واضح شود و نہ این نفی ظاہر گردد و وجه یازم و ہم از وجہ رد

وابطال انكار مخاطب عالی تبار آنکه ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسره والی
الهدانی حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه در فردوس الاخبار که نسخه مستکتبه
پیش فقیر کثیر العشار بعنایت پروردگار حاضرست گفته ابو الحکم من ابادان بنظر
الی آدم فی قاره والی نوح فی فهمه والی موسی فی شدّة بطشه والی
عیسی فی هداه فلینظر الی علی بن ابی طالب فالحمد لله الوهاب للعظیم
المقدار حیث ثبت بروایة شیرویه بن شهر دار لهذا الحدیث الشریف
الواضح الاعتقاد والاعتبار ان الجاحدين المنكرين ليسوا من اهل صناعه
الاخبار وانهم متخاملون ومتبكون فی التعصب والمحابه عن النقد والاعتبار
فاعتبروا یا اولی الابصار واقضوا العجب من هذا الشیخ الجلیل الفخار کیف
انحک فی تقلید الکابلی لموضع فی همامه الجلاعة المورثة للخساره
ولم یحفظ بقسط من العثور والاطلاع علی افادات الاساطین الکبار
الذین علیهم المدار فی الاعصار والی حریفه بآباط الانبل فی نقد الکاف
وشیرویه بن شهردار از اعلام معتدین کبار و فخام مستندین عالی تبار و عظام
محدثین جلیل الفخار و اکابر معتبرین مشهورین فی الامصار و اجله مشایخ معروفین
فی الاقطار و امثال مروجین احادیث و اخبار و افاضل خدام روایات
و آثارست عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی در کتاب تدوین گفته شیرویه
بن شهردار بن شیرویه بن فناخسره والی بوشجاع الهدانی الحافظ
من متاخری اهل الحدیث المشهورین لموصوفین بالحفظ کان قانعاً
بما رزقه الله تعالى من ریح املاکه سمع و جمع الکثیر و دخل قال

ابو سعید محمد و تعب فی الجمع صنف کتاب الفردوس و کتاب طبقات الهذیل
و غیرها و کان قد ورد قزوین و سمع بها الاستاذ الشافعی بن داود اقم
سنة ثمانین و اربعائة و سمع بهذا التاريخ سنن ابی عبد الله بن حجة
من ابن منصور المقوم و سمع ابا زید الواقدي الخلیل بقرته بهذا التاريخ
و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ گفته شیرویه
بن شریح دار بن شیرویه بن فنا خسر الدلیلی المحدث الحافظ مفید همدان
و مصنف تاریخها و مصنف کتاب الفردوس و سمع یوسف
بن محمد بن یوسف المستمل و سفین بن الحسین بن فنجویه
و عبد الحمید بن الحسن القضاعی و ابا الفضل محمد بن عثمان القومسی
و ابا الفرج علی بن محمد الجری و احمد بن عیسی الدینوری و خلایق بهذا
و عبد الواحد بن مندة با صبیحان ابا منصور بن عبد العطار و ابا القاسم
بن البسر و خلقا ببغداد و بقزوین و اما کن قال یحیی بن مندة هو شمس
کیس حسن الخلق و الخلق ذکی القلب صلیب السنة قلیل الکلام
قلت هو حسن المعرفة و غیره اتقن منه رمی عنه ابنه شریح دار و محمد
بن الفضل الاسفرائینی و محمد بن القسم البسر و الحافظ ابو العلاء احمد
بن محمد بن الفضل و الحافظ ابو العلاء احمد بن الحسن العطار و الحافظ
ابو موسی المدینی و آخرون اخبرنا محمد بن قائم انساب
الحسین بن المبارك و عبد الله بن عمر قال ثنا ابو الفتح ثنا شیرویه
بن شریح دار الدلیلی الحافظ انا ابراهیم بن محمد القفال انا ابراهیم بن عبد الله

در تاریخ دینی تذکرة الحفاظ
ذهب

طراویلی

بن خروشة انبا ابوسعید بن الاعرابی بمكة انا احمد بن یحیی بن المنذر
ثنا ابی ثنا ابو العطوف عن الزهری عن ابی اسلمة اخبره عن ابی هريرة
سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من صام رمضان ايماناً وحسن
غفر له ما تقدم من ذنبه توفي في تاسع عشر رجب سنة تسع وخمسة
و نیز در سیر النبلا گفته شیرویه بن شهر دار بن شیرویه بن فنا
خسران المحدث العالم الحافظ المورخ ابو شجاع الدلیلی الهدان مؤلف
كتاب الفردوس و تاریخ همدان لدسنة خمس و اربعین و اربعائة
و طلب هذا الشأن و حل فيه سمع محمد بن عثمان القومسنا و يوسف
بن محمد بن يوسف المستمل و سفین بن الحسین بن فجویة و عبد الحمید
بن الحسن الفقاعی و ابانصر الزینبی و ابانعم و بن مندة و ابوالفرج علی بن
محمد الجری و ابی الجلی و احمد بن عیسی الدینوری و عبد الباقي بن علی الطائی
و ابوالقاسم بن المبرک و عدد اکثیر احداث عنه و ولد شهر دار و محمد
بن فضل العطار و ابوالعلاء العطار المقرئ و ابوالعلاء احمد بن محمد
الفضل و ابوطاهر السلفی و ابو موسی الممدینی و عدّة قال یحیی بن
مندة شاب کثیر حسن رخ کی القلب صلب فی السنة قلیل الکلام قلت
هو متوسط الحفظ و غیره اربع منه و اتقن مات فی تاسع عشر
سنة تسع و خمسين له اربع و ستون سنة و نیز در سیر النبلا
سنة تسع و خمسمائة گفته ابو شجاع شیرویه بن شهر دار بن شیرویه
الدلیلی الهدان الحافظ صاحب کتاب الفردوس و تاریخ همدان

طراویلی از سیر النبلا و سیر

طراویلی از جبره

و غیر ذلک توفی فی حبس عن اربع و سبعین سنة و غیره اتفق منه
سمع الکثیر من یوسف بن محمد المستمل و طبقته و رحل فسمع ببغداد
من ابی لقائمه البصری کان صلیباً فی السنة و یا فعی در مرآة الجنان
و رواقیع سنة تسع و خمسمائة کفته فیما ابو شجاع الدلیلی الهمدانی الحافظ
صاحب کتاب الفردوس و تالیف همدان و عبد الوهاب بن علی بن عبد الکا
السبکی در طبقات شافعیه کبری کفته شیرویه بن شریح ابن شیرویه بن
فناخسر الحافظ ابو شجاع الدلیلی مؤرخ همدان مصنف کتاب الفردوس
ولد سنة خمس و اربعین و اربعمائه و سمع ابا الفضل محمد بن عثمان
القوسنی و یوسف بن محمد بن یوسف المستمل و ابا الفرج علی بن محمد بن
علی الجری البجلي و احمد بن عیسی بن عباد المديني و ابا هـ صو
عبد الباقي بن علی العطار و ابا القاسم بن البصری و ابا عمرو بن مندة
و غیرهم ببلاذ کثیره روی عنه ابنه شریح و محمد بن الفضل الحفظ
و ابو موسی المديني و آخرون کان یلقب الکیامات تاسع شهر جماد
سنة تسع و خمسمائة و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاستوکی
الفقیه الشافعی در طبقات شافعیه کفته ابو شجاع شیرویه بن شریح دار
بن شیرویه بالشین المعجزة بن فناخسر بقاء و نون و خاء معجزة
و سین و راء مهملتين بعدها و او الدلیلی ذکره ابن الصلاح فقال کان
محدثاً و اوسع الرحلة حسن الخلق و الخلق ذکياً صلیباً فی السنة یقل
الکلام صنف تصانیف انتشرت عنه منها کتاب الفردوس و تالیف

ووجه ايزه من اوجه اشباحه
تشبيهه وابطال انكاره

٢٥٧

روایت دینی

مراجعه کنید

المدينى و ابو الفتح الطائى و ابو العلامة العطاردات في تاسع رجب سنة ٥٠٩
و ناوى مريض القدير شرح جامع صغير ما يد مسند الفردوس المسمى
بماثور الخطاب المخرج على كتاب الشهاب الفردوس للامام عماد الاسلام
ابن شجاع الدليلي الفه مخدوفا لا سائدا مرتباً على الحروف ليس بل حفظ
واعلم بانها باحرف و للمخرجين كما و مسنده لولده الحافظ ابن مصلح
شهرار بن شيرويه خج سند كل حديث و سماه ابانة الشبهة في
معرفه كيفية الوقوف على ما في كتاب الفردوس من علامة الحروف
و شيخ ابو ممدى عيسى بن محمد در كتاب مقاليد الاسانيد بعد ذكر مسند فردوس
دليلى گفته لمحة من خبره قال الذهبي هو الامام المحدث الحافظ شيخ
بن شهرار بن شيرويه مفيد همدان مصنف تاريخها و مصنف كتاب
الفردوس سمع يوسف بن محمد بن يوسف المستقل و سفيل بن الحسين
بن فنجويه و عبد الحميد بن الحسن الفقاعي و احمد بن عيسى الدينوري
و عبد الوهاب بن مندة و ابا القاسم بن البسر و خلفا همدان و
اصفهان بغداد و قزوین اما كن قال يحيى بن مندة هو شاب كيس
حسن الخلق و الخلق ذكى القلب صلب في السنة قليل الكلام قلت هو
حسن المعرفة و غيره اتقن منه روى عنه ابنه شهرار و الحافظ
ابو العلامة الحسن بن احمد العطارد و الحافظ ابو موسى مديني و آخرون
توفي في تاسع رجب سنة تسع و خمسمائة رحمه الله تعالى و مخفى كانه
له كتاب فردوس الاخبار تصنيف شيرويه بن شهرار امشأ بميرقبولات

مراجعه کنید

مراجعه کنید

وچونکه از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۵۵

۵۰۹
مساویت دینی

در بیان دینی

اسفار و مدوح بکمال بسیار و موصوف بنهایت اعتماد و اعتبار است و در اصل
اجازات حکم کبار و روایات اساطین جلیل الفخار است خود دینی را اول خود
الانخبار گفته اند احسن ما نطق به الناطقون و تقوّه به الصادقون و اوله
به الرامقون حمد الله عز وجل الى ان قال لما بعد فان رأيت اهلنا
هذا خاصة اهل بلدنا اعرضوا عن الحديث واسانيد و جهلوا معرفة
الصحيح والسقيم وتركوا الكتب التي صنفها ائمة الدين قديما وحديثا
والمسانيد التي جمعوها في الفرائض والسنن والحلال والحرام والادب
والوصايا والامثال والمواعظ وفضائل الاعمال واشتغلوا بالانقص
والاحاديث المحذوفة عنها اسانيد هالكة لم يعرفوا نقل الحديث
ولم تقرأ على احد من اصحاب الحديث وطلبوا الموضوعات التي وضعها
القصاص لينا لوانها القطيعات في المجالس على الطرقات اثبت في كتابي
هذا اثني عشر الف حديث ونيقاص الاحاديث الصغار على سبيل
الاختصار من الصحاح والغرائب والافراد والصحف المروية عن النبي
لعلي بن موسى الرضا وعمر بن شعيب النخعي وشهر دار پسر شیرويه ديلي که
محمّد جليله و مناقب جميله او انشاء الله عن قريب بگوشت میخورد و در اول
مسند الفردوس که نسخه حقیقه آن که در حیات مصنف نوشته شد و بنظر
قاصر عاثر در کتبخانه مدینه منوره علی شرفها و آله الف الف صلوة و تحية
رسیده و از ان عبارات عديده منتخب کردم و قبل از خطبه در ان نسخه
سطور مرقوم بود قال الامام الاجل السيد الكيا الحافظ زين الدين

وجيزا فيهم ازوجه اثبات حد
تشبيه وابطال انكار ان

٢٠٤

روایت دیلی

مدار

شمس الاسلام سید الحفاظ تاج الأئمة ناصر السنة ابر منصوص شهر دار
بن شیرویه بن شهر دار الدیلمی طویل الله عمره واعلی فی الدارين ذکره
گفته اما بعد حمد الله عز وجل الهادی الی قور الطرق والسبل واصول
والسلام علی نبیه محمد خاتم الانبیاء والرسل فان والدی الامام السعید
ابا شجاع شیرویه قدس الله روحه نور ضریحه حین جمع الاحادیث
التي سماها کتاب الفرح وسماها حنف منیها اسانیدها تحمل منقدا
لا سباب عدة **اولها** اقتداء واتساء بمن تقدره من اهل العلم والهدى
والعبادة **وثانیها** تخفيفا علی الطالبین تسهیلا للناظرین فیہ
والحافظین له **وثالثها** قلة رغبة جیل هذا الزمن فی المسندات
عدم تعویله علی اسامی الرجال من الرواة واقصا رهم علی اللبدون
القشر لا ان یرید بقول هذا انکار فضیلة الاسناد وموضع من الدین
اذ هو من اهم الامور ولولا الاسناد لما عرف الصیح من السقیم ولا الصدق
من الکذب بل يشبه الاسناد بالقشر من حیث ان القشر هو صوان
اللب من یحفظ ویؤمن علیه من ان یلحقه الآفات فکذلك الاسناد للحد
صوان له فاذا فارقه تطرق الیه الخلل والفساد رحم الله ابن المبارک
حیث قال الاسناد من الدین لولا الاسناد لفال من شاء ما شاء والقول
فی فضیلة الاسناد اکثر من ان یتخمنه اوراق ولبس هذا **موضع راجع**
انہ خرجها من مبعواته وکان رحمه الله متحققا متیقنا ان اکثرها بل
عانتها مسندة وفي مصنفات الحفاظ الثقات ومجموعات الأئمة الاثبات

وجيد بديع وزوجه اثبات حديث
تشبيهه وابطال انكاره

٥٠٩
سوايته في كبرى

سوايته في كبرى

فهرها عن الاسناد اختصارا كما بين عذرة في خطبة الكتاب هو كتاب
نفيس عن نيز الوجود مفتون به جامع للغرر الدرر النبوية والفوائد
الجمة والمحاسن الكثيرة قد طنت به الافاق وتنافست في تحفظ الرقا
لم يصنف في الاسلام مثله تفصيلا وتبويها ولم يسبق اليه من سلافة
الايام تصنيفا ترتيبا كان كل فصل من فصوله حقة لا يملئت من
الدر المنظومة والال المكنونة او جونة عطار فقت بفاراسك
مشهونة وكرمته رحمه الله من عجائب الاخبار وغرائب الاحاد
مما لا يوجد في كثير من الكتب فهو في الحقيقة كالفرح وسالتى وصف الله
سبحانه وتعالى فقال وفيها ما تشتهى الانفس ولذي الاعين فاما اليوم
فقد كثرت نسخته في البلاد واشتهرت فيما بين العباد بحيث لم يتجمل
من بلاد العراق ولا كورة من اطراف الافاق الا وعلماء هاشميين
على تحصيله واثمها مكبون على شذائعه ونسخته وفضلاء هاشميين
على قراءته وحفظه يرتعون في رياض محاسنه ويحتمون من ثمار روائده
فسار صيد الشمس في كل بلدة وهب هبوب الريح في البر والبحر يستحسن
الائمة والحفاظ يستفيد منه العلماء والوعاظ وتستطيعه خارجه
الفضلاء وترتديه اكياس البلغاء لتفاستها وتبدال الملوك الرغائب
في استكتابها عزانتها ولم اسمع احدا من اهل هذا الزمان على هذا الكتاب
او طعن به بسبب حذو الاسناد بل عدا ذلك من احسن فوائده وعظم
منافعه لان تنقية القشر من اللباب من شأن العلماء ذوي الالباب

و علی بن شهاب الدین الهدانی در روضه الفردوس گفته اما بعد فبقول
اضغف عباد الله واحقرهم الفقیر الى رحمة الله العلیّ الکبیر علی بن شهاب
الهدانی عفی الله عنه بکرمه و فقهه لشکر نعم لما طاعت کتاب الفردوس
من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة المحققین حجة المحدثین
شجاع الملة والایین ناصر السنة ابوالمحامد شیرویه بن شجر دار الایلی
الهدانی افاض الله علیه روحه سجال الرحمة الربانی و جده محمد بن یحیی
الفوائد و کثر من کنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبویة
مخرجا فی حدائق فصوله دقایق الآثار المصطفویة و مع کثرة فوائد
و شمول موایده کاد ان ینطفی انواره و ینطمس آثاره لما فیہ من
التطویل و الزیادات و قصور الرغبات و انخفاض الطلبات و اعراض اکثر
اهل العصر عن معرفة الکتاب و السنة و اشتغالهم بالعلوم المترخرة الی
یتعلق بالخصوصیات و شغفهم بالقصص و الحکایات و لو کلا رجال من اهل
هذا العلم فی کل عصر و زمان بمشیة رب العزة یجوزون حول جمیع السنة
و ینذرون عن جناب قداسه شوائب زنج اهل البدعة لقال من شاء
ما شاء فخر الله أمة هذا العلم عنا و عن المسلمین خیرا دعنی بواعث
خاطری الی استخراج لبابه و استخراج ابوابه تسمیة لضبط الالفاظ
و تیسیر الدلک احفاظ فاستخرجت من قعر هذا البحر اشرف جواهرها و اجنبت
من اغصان یا ضیاف النفس و اهرها و سمیت کتابی هذا روضه الفردوس
و بوبته علی عشرين بابا کل باب منها بروایة صحابی لا خیر الا الباب

مدارج فردوس دینی

روضه الفردوس علی بن شهاب

در اخبار فردوس دلیلی

الاخر فانه يحتوى على روايات شتى ونسأل الله تعالى ان يوفقني في
اقامه لما يحب ويرضى انه خير موفق ومعين ومصطف بن عبد الله
القسطيني في كشف الظنون گفته فردوس الاخبار بما ثور الخطاب المخرج على
كتاب الشهاب في الحديث بن شجاع شيرويه بن شهر دار بن شيرويه بن
خسر والهداني الدليلى المتوفى سنة اوله ان احسن ما نطق به الناطقون
الحديث فيه انه اورد فيه عشرة آلاف حديث وذكر انه اورد القضاة
ايضا عشرة آلاف حديث وذكر في الفردوس واتها ورتبها على حروف
المعجم مجردة عن الاسانيد وضع علامات مخرجة بجانبه وعدد
رموزة عشرون واقفة السيوطي اثره في جامعه الصغير ثم جمع ولده
الحافظ شيرازي المتوفى سنة ثمان وخمسين وخمسمائة اسانيد كتاب
الفردوس ورتبها ترتيبا حسنا في اربع مجلدات وسماه مسند الفردوس
وابو محمد بن عيسى بن محمد الشعالي من مقاليد الاسانيد گفته الفردوس
للدليلى اخبرني به قراءة عليه اى على الشيخ نور الدين علي بن محمد
بن عبد الرحمن الاجموري في حرف اللام من فصل لما خلق الله الجنة
بالريحان وحف الريحان بالحناء وما خلق الله شجرة احب اليه من الحناء
الحديث عن عبد الله بن عمر الى تمام حديث لما سرى اتيت على قوم
ينزعون في يوم ويحصدون في يوم كلما حصدا وعاد كما كانت
الجبريل من هؤلاء قال هؤلاء المجاهدون في سبيل الله الحديث عن
ابن هريرة واجازة لسائرة كل في لك من تيب ولده الحافظ ابن منصور

في كتابه

للمسند علی الحروف بسند الی الحافظ ابی الفضل الجلال السیوطی با جازته
من جلال الدین بن الملقن عن ابی اسحق التتوخی عن التتقی سلیمان بن حمزة
عن الحافظ ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی عن الحافظ
موسیٰ المدینی عن مؤلفه فذکره وزیر اکابر ائمه سنیه عالی تبار با حدوث
خروج و سالاخبار با بجا احتیاج و استناد می نمایند ابو الفضل جعفر بن قنبل
الاوقوی ر کتاب الامتاع با حکام السماع در مقام رد احتیاج محرمین
غنا بایه و استغفر من استطعت منهم بصوتک گفته و ما شحوه به من
ان ابلیس اقل من تغنی لوح لم یکن قیه حجة فاکل ما فعله ابلیس
حراما فقد و می الحافظ شجاع الدین شیرویه فی کتابه المسقی
بالفرد و سبعا ثورا الخطاب المرتب علی کتاب الشهاب بسند ان ابلیس
اول من حد و ابلیس الحد احراما اتفاقا فان دعوان الدلیل دل علی
علی اباحه الحداء فخرج بدلیل قلنا و قد دل الدلیل علی اباحه الغناء
ولم یثبت من طریق صحیح المنع عنه و مخفی نماید که ادقوی صاحب امتاع
از اکابر علمای اعلام و اساطین فحاش سنیه است شیخ جمال الدین عبد الرحیم
بن علی الاسنوی الشافعی و طبقات شافعیه گفته کمال الدین ابو الفضل
جعفر و عد الله الاوقوی و هذه الاربعة كانت اعلاما علیه بوضع
والله و کان یعرف بكل منها و لا یعرف احد من العصر ینجح له مثل
ذلك و اذ فوبله فی و اخر الاعمال القوصیه قریبه من اسوار کان
المذکور فاضلا مشارکا فی علوم متعدده اذ ینا شاعر ذکیا کریمیا

طرحاً للتکلف فامروءة كبيرة صنف في احكام السماع كتاباً نفيساً سماه
بالامتناع انبأ فيه عن اطلاع كثير فانه كان يميل الى ذلك صيلاً كبيراً
ومحضه سمع وحدث ودرس قبل موته بآيام يسيرة بعد درس
الحديث الذي انشأه الامير جنكيز بن البابا بمسجد واحد بالمدينة
الصلحية من القاهرة وكان مقيماً كالمريض ولم يقدر ان يفقد
داعية ذلك عند الا انه عقد على امرأة لغرض آخر مات قبل الظاهر
الكبير الواقع في سنة تسع واربعين وسبعائة وعمره ما بين الستين
والسبعين دفن بمقابر الصوفية والذي تعرفه في دوائها بالذال
المحلة ونقل الرشاطي عن التعفوي ان الذي يلي الهمة تاء مشتقة من
فوق وبعضهم قال ان ذال معجزة وقياس النسبة اليها ادق واعجب عجب
انه صاحب مقابلة الحق ببعض موضوعات بل اصل وخرافات صحيح
الازل كدليلي در فضل ثالث جليل القبل في ذكره تشبث بينايند وصرح صحيح
بيودن او از مشايير محدثين ميكنند بلكه مزيد جسارت و خلاعت اتهام معتبر
در شوق او بر شيعيان كرام ميفرمايند و قصبات سبق در ترويج ارواح سليمه
وسجاح بايثار چندین صدق صلاح ميربايند چنانچه در باب مطاعن بعد ذكر
منامي ميفرمايند و ابو شجاع شيرويه دليلى كه از مشايير محدثين است و شيعه
نيز او را معتبر ميدانند در كتاب منتقى از ابن عباس بهمين خواب ابراهيم اسلوب
آورده و خواب حضرت امام حسن نيز مشهور و صحيح الرواية است و دليلى كه
منتقى آورده عن حسن بن علي قال ما كنت لا قاتل بعد عمر يا رايته اريت

روایت دلیلی

رسول الله صلى الله عليه وسلم واضعاً يده على العرش رأيت أبا بكر
واضعاً يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورأيت عمر و
أبا بكر و رأيت عثمان و واضعاً يده على منكب عمر و رأيت
دماً دونه فقلت ما هذا فقالوا دم عثمان يطلب الله به و روى ابن السمان
عن قيس بن عباد قال سمعت علياً يوم الجمل يقول اللهم ارق أبا بكر
من دم عثمان لقد طاش عقله يوم قتل عثمان و انكرت نفسي جاؤني
للببيعة فقلت لا استحي من الله أبايع قوماً قتلوا رجلاً قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا استحي من جل تشبیه منه الملائكة و ان لا استحي
من الله ان أبايع و عثمان قتل في الارض لم يدرفن بعد فانصرفوا فلما
دفع جمع الناس يسألون البيعة فقلت اللهم ارق مضافاً عليه
فجاءت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكأنما صدع قلبه
و روى هو أيضاً عن محمد بن الحنفية ان علياً قال يوم الجمل لعن الله قتل
عثمان في السهل و الجبل و عنه أيضاً ان علياً بلغه ان عائشة تلعن قتل
عثمان فرفع يديه حتى بلغ بها وجهه فقال يا لعن قتل عثمان لعنهم الله
في السهل و الجبل مرتين و ثلثاً و روى هو عن عبد الله بن الحسن بن الحسن
وقد ذكر عنده قتل عثمان فبكى و بل كحيتة و عن جند
قال دخلت على حذيفة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت اراه
قاتليه فيه قال ان قتلوه كان في الجنة و كانوا في النار پس مقام نهايت
تخیر است که شاه صاحب مزید جور و جفا بمقام اثبات فضل ثالث کثیر الحیا

روایت ابن السنان

بر چنین روایات شنیعه و حکایات فظیحه که دلیلی بنا بر ابتلا بحب خلفاء است
کرده و شاہ صاحب شارکت کسی از محدثین و لوکان و احداً با دلیلی
و نقل آن سوائی روایت خواب قول ثابت نکرده اند دست اندازند و حدیث
تشبیہ را کہ دلیلی روایت کرده و بسیاری از بخاری مشاہیر حذاق با او در روایت
آن شریک اند مثلاً به تو پین نمایند کہ سراسر انکار بودن آن از احادیث سنیہ
کنند و افادہ کنند کہ در هیچ کتابی از کتب اہل سنت موجود نیست و لو بسند
ضعیف نیز از قبول حدیث ولایت کہ دلیلی آنرا بدو طریق نقل کرده و
تفسیر و جمعی کثیر از اساطین محدثین از باب صحاح و مجامیع و مسانیع و مناقب
وصی و الشیخ المحاطب المقام و والدہ العلامہ در روایت آن با دلیلی شریکند
بفادہ صاتیحہم آیہ من آیات دجہم الا کافوا عنی یا معضین اعراض
سازند بلکہ گردن کبریا بطلان وقیح و جرح آن بمصدق و جاد لوبالبابا
لید حضوابع الحق افزند قال اللہ تعا و من اصدق من اللہ قیلا و ان
بر و احل آیہ لا یومنوا بھا و ان بر و اسبیل الرشدا لا یثخن و لا سبیل لا و ان
بر و احل ان یثخن و لا سبیل لا و ان غرائب ہور آمنت کہ سیف سبیل
جامعی مخاطب ثانی بعد از است تمام تگزیب مخاطب مقام در تمام این افادہ مجید
افہام می نماید یعنی مخاطب انصار می فرماید کہ دلیلی از مشاہیر محدثین نیست یعنی نزد
شیعہ ہم اورا معتبر میدانند و یعنی نزد شیعہ و سنی ہر دو معتبر است و ملتان یکسان
افادہ می کنند کہ احادیث دینی نزد شیعہ و سنی ہر دو معتبر است و ہذا عبا
الملتان فی قویہ السفیہ الذی سقاہ تنبیہ السفیہ قولہ پس نصاف

نمایند که را کس بغیة حضرت شیعیان اند که در وقت خوف تقیة می نمایند تا
که تقیة را حرام میدانند از آن افساف باید کرد که احادیث فروس و بی پایه است
هم معتبر نیست چه جا آنکه نزد شیعه معتبر باشد از آن فاف نظر حاکم الله الى هذا
التناقض الظاهر والشكاذب الواضح بين الاصل والفرع المقطوع
وتجيب من هذا التعاند الفاحش والتناكر اللائح بين التابع والمتبع
و بطلان این وایاتیکه شاه صاحب برای اثبات فضیلت ثالث از دلیلی غیر نقل
فرموده اند از ملاحظه کتاب مستطاب تشیید المطاعین ظاهر و باهرست من
شاء فلیرجع الیه و چه و از و هم از وجوه رد ابطال انکار مخاطب با کمال
آنکه ابر محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی لیسید شریف را با لفاظ متوجه و
اسانید متعدد روایت کرده چنانچه در زین الفتی فی شرح سورة بل لای
که در اول آن گفته اما بعد فقد سألنی بعض من اوجبت المودة فی الله سبحانه
حقه و ذمامه و الزمته بنفسی اتماما کرامه ان اذکر نکات من
شرح سورة الانسان واجعل خذک الیه من غر الصنائع والاحسان
بعد عارانی لخصت بعض فوائد سورة الرحمن واستخرجت اصولا
فی علم القرآن ثم راجع فی مائة مرة بعد اخرى لیکون ذلک لیه
عظة و ذکر فی فوائت الاشتغال باسعافه اولی و اخرى مراعاة الحقوق
و حقوق السلافه و مبادرة الی انعامه و اتقافه و هاماسة
علی اولیائیه و اخلافه فابتدأت بعد الاستخارة معتصما بالله
سبحانه فانه نعم المولی و نعم النصیر و راغب الیه فیما وعد من براجر

فان ذلك عليه يسير وهو على ما يشاء قد ابرو ولقد كان من اوكد
ما دعاني اليه واشد ما حدث عليه بعد الذي قد امت ذكره وبيئت
امره فظن بعض الجهلاء الاغشام والغفلة الذين هم في البلاة انما
بنا معاشر الكرام وجماعة اهل السنة والجماعة بالاحكام انما يستجيز
الوقعة في امر تضر رضوان الله عليه وحباه خير ماله وفي
اولاده ثم شعبه واطفاله وكيف يستجيز ذلك وهو الذي قال النبي
صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه وهذا حديث تلقته
الامة بالقبول وهو موافق للاصول فيفرا يدركنا وعدنا ان نذكر
طوقا من ذكر مشابهة امر تضر رضوان الله عليه واشرا اليه حيث
ذكرنا افتتاح الله سبحانه هذه السورة بحديث آدم عليه السلام
اذ في امر تضر رضوان الله عليه مشابحة من ابينا آدم عليه السلام
ثم من بعض الانبياء عليهم السلام بعد فاولهم آدم عليه السلام ثم
نوح الصفي عليه السلام ثم ابراهيم الخليل عليه السلام ثم يوسف
الصادق عليه السلام ثم موسى الكليم عليه السلام ثم داود ذوال
عليه السلام ثم سليمان الشاكر عليه السلام ثم ايوب الصابر عليه السلام
ثم يحيى بن مريم عليه السلام ثم عيسى الروح عليه السلام ثم محمد
المصطفى عليه السلام وانا افر لكل واحد من هذه فصلا مستقلا على
ما فيه لينظرفيه العاقل فيستدل به على ما ورد له والله الموفق
للصواب والآن يؤيد ما ذهبنا اليه من ذكر المشابهة حديث اخبر به

جدا می احمد بن المهاجر رحمه الله قال حدثنا ابو جعفر الرازمی مستقلى ابی یحیی
البزار قال حدثنا مسلم عن عبید الله بن موسی العباسی عن ابی عمر الازدی
عن ابی راشد الخبرانی عن ابی الحمراء عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی
موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب و أخبرنا محمد بن ابی زکریا
الثقة قال أخبرنا ابو الحسن محمد بن احمد بن جعفر الخورمی قال حدثنا
ابو جعفر محمد بن احمد بن سعید الرازمی و أخبرنی شیخی احمد بن محمد رحمه الله
قال أخبرنا ابو احمد ابراهیم بن علی الهمدانی قال حدثنا ابو جعفر الرازمی
وسیق الحدیث لابن الحسن قال حدثنا ابو عبد الله محمد بن مسلم
قال حدثنا عبید الله بن موسی العباسی قال حدثنا ابو عمر الازدی عن
ابی راشد الخبرانی عن ابی الحمراء عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی
حلمه والی یحیی بن زکریا فی نهده والی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر
الی علی بن ابی طالب و أخبرنا محمد بن یحیی الثقة قال أخبرنا ابو سهل
العاصمی ببلخ بقراة علیه قال حدثنا ابوبکر بن طرخان قال حدثنا
محمد بن صالح بن هاشم المکتب الکنت قال حدثنا احمد بن اسد قال حدثنا
عبید الله بن موسی عن ابی عمر الازدی عن ابی راشد عن ابی الحمراء قال کنا
جلوساً مع النبی صلی الله علیه وسلم فاقبل علی بن ابی طالب فقال النبی
صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی آدم فی علمه ونوح فی فهمه

حدیث تشبیه از زمین الغنی فی شرح
سوره بلقیه تصنیف امام

وابراهم فی حمله فلینظر الی علی بن ابی طالب و اخبرنی جدی محمد بن الحجاج
رحمه الله قال اخبرنا ابو علی الهروی عن ابی عروبة قال حدثنا الحسن بن عرفة
العبدی قال حدثنا عمر بن ابی حفص الابرار عن حکم بن عبد الملك عن حماد
بن حصيرة عن ابی طارق عن ابی ربيعة بن ناقد عن علی بن ابی طالب قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله فیک مثل عیسی بن مریم بغضته یهود
حتى کتوا امه واحبته النصارى حتى انزلوه بالمنزل الذی لیس به ثم
قال علی بن ابی طالب یرک فی رجلان محب مطر یرفنی بالیس فی
ومبغض مفتر یحمله شئنا علی ان یحتمی فدللت هذه الاخبار علی حسن
مذهبنا فی ذکر المشابهة و علی انا اقتدینا فی ذلك بالرسول علی السلام
وکفانا ذلك شرًا و قدوة اذ جعله الله تعالی للمسلمین ذرًا و اسوة
فلا یظن جاهل غبی او ناصب غومی انا ارتکبنا مطایا العدوان
واعتدینا فی طریقنا هذا بعد هذا البیان و الله المستعان مشیر الزمان
وعلیه التکلان فی مصالح الحدیث و نیز وزیرین الفتی کفرنا بالحسین بن محمد
البتی قال حدثنا عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن المثنی الانصاری قال حدثنی حمید عن انس قال کنا
فی بعض حجرات مکة نتذاکر علیاً فدخل علینا رسول الله صلی
الله علیه فقال ایها الناس من ایدان ینظر ان آدم فی علمه و الفرح
فی فمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی شدته و الی عیسی فی هادته
و الی محمد و بهائه و الی جبرئیل و امانته و الی الکوکب الداری و الی

و شئنا به الموعظة
افترار الی عمل
الابرار التي خافوا بها
الانحاف

محمد بن دریس الخطاط قال حدثنا حم

الفتح والقهر المضمّن فليتناول ولينظر الى هذا الرجل وأشار الى علي بن
 ابي طالب فهذا العاصم لا ساس اثبات هذه الفضيلة الجلية راسهم
 ولنواصير المستبصرين بسمة المعرفة واسم ولبناء الانكار الجالب للنسار
 هاشم بمطرفة الحق راس كل منعصب حاشم ولا شرار الاضلال و
 التسويل والازلال والتلميع هاشم وبالعجز عن التفوه بنت شفه لكل
 مجادل محتامل واهم مثبت ان الجاحل متواع على الماء راسهم وجه
 سيرة هاشم ازوجه ابطال نفى انكار مخاطب بالكمال انك ابو الفتح محمد بن علي بن
 ابراهيم النطنزي اين حديث شريف في روایت نموده چنانچه در كتاب خصائص
 علوميه على ما نقل عنه گفته عن ابي الحمراء مولى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قال كنا حول النبي صلى الله عليه وسلم فطلع علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر
 الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في خلته فلينظر الى علي بن
 ابي طالب انتهى فهذا ابو الفتح النطنزي لما هرفح باب الحق الظاهر برواية
 هذا الحديث الشريف الذي هو لظهير كل معاند مكابر كاشف لم يبق لاحد
 من ادباء الانصاف مجال للهمز ومساغ للطعن والطنز بعد سماع رواية
 النطنزي البري من الغر و نطنزي ازاكابر علماء و احجاء واجله فضلا و نقاد
 عبد الكريم سمعنا و انساب و نسبت نطنزي گفته ابو الفتح محمد بن علي بن ابراهيم
 النطنزي افضل من خراسان والعراق في اللغة والادب والقيام بصنعة
 الشعر قدم علينا بمرو سنة احدى وعشرين و قرات عليه طوقا صا

چهارم از وجوه اثبات حدیث
تشیبه و ابطال انکار آن

روایت نظری

نظری

له الترخ بالضم والتشبه
لله الترخ ناخنيسيا بورا
انخاف
على سوي بن محمد بن
بيان ان كان ذلك
فان سبنا ان كان ذلك

من الادب واستفادت منه واغترفت من ثمرة ترقية محمد بن قنبر
عليها ببغداد غير مرة في صدق مقامها وما لقيته الا وكتبت عنه
واقبست منه سمع باصمهان ابا سعد المظنزي وابا علي الحداد واما
بن نصر السجستاني ببغداد ابا القاسم بن بيان الرزاز وابا علي بن بهمان النخعي
وطبقتهم سمعت منه اخيرا وهو الحديث از بن عبادت واضح ولا يخفى
انه نظري شيخ واستاد سمعنا من واو افضل اهل خراسان است در لغت ادب
وقيام بصنعت شعر وسمعت بروادب خوانده واز و استفادة نموده و بغير ظاهر
که سمعنا کاهي با ملاقات نکرده مگر اينک اين کتابت اقتباس نموده و اخرا
بر و از و سماع صريحت فرموده و کفي بذلك دلالة على علو قدره و
فخريه و عظيمة شانته و رفعة مكانته و ابن التجار عالي تنهار بمدح نظري
در تاريخ بغداد عالي بن نقل السبيعي راجع اوس طاب ثراه في كتاب اليقين گفته
كان نادرة الفلك و نابغة الدهر و فاق اهل زمانه في بعض فضائل
و صلاح الدين خليل بن ابيك الصفيدي روافي بالخفيات گفته محمد بن علي
بن ابراهيم بن ابي الفتح الكاتب لنظري كان من بلغاء اهل النظم و الشعر
سافر البلاد و لقي الاكابر و كان كثيرا لمحفوظ محب العلم و السنة
و مكثر الصدقة و الصيام و نادم الملوك و السلاطين و كانت له
وجاهة عظيمة عندهم كان تياها عليهم متواضعا لاهل العلم
سمع الحديث الكثير باصمهان خراسان بغداد و لم يمتنع بالرواية
و چه چهارم از وجوه اثبات حدیث
تشیبه و ابطال انکار آن

له الترخ بالضم والتشبه
لله الترخ ناخنيسيا بورا
انخاف
على سوي بن محمد بن
بيان ان كان ذلك
فان سبنا ان كان ذلك

این حدیث شریف نظم نموده و آن را لالت صریحه بر ثبوت این حدیث در و چنانچه در
کتاب حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه بدح جناب امیر المومنین علیه السلام
گفته عالمی بود همچو نوح استلخ عالمی بود همچو روح فراخ دل او عالم
معانی بود لفظ او آب زندگانی بود حدیث التشبیه حقا و جری
و اطلاق فاضل و نادر الجوی و الکمدی قلوب الجاحدین المقتضین کاتر الله
قالوا فی حق الوحی الصادق ان هذا الاختلاق و مخفی نماید که ضیاء
مفاخر و سنای ماثر حکیم سنائی آفاق و اکناف متعلق و متناهی و منجات محاسن
و مکارم اوار جا و اطراف متناهی و بحار اسفار اعلام کبار و سیول مدائح او
متموج است عبد الرحمن بن احمد جامی در نفحات الانس گفته حکیم سنائی غروری
قدس سره کنیت و نام وی ابوالمجد مجدود بن آدم است وی باید در شیخ رضی الله
عنه الا ابناء عم بودند از کبری شعرا می طائفه صوفیه است و سخنان و ایراد استشهاد
در مصنفات خود آورده اند و کتاب حدیقه الحقیقه بر کمال و مدح و شعرو بیان
اذواق و مواجیدار باب معرفت و توحید لیلی قاطع و بر یانی ساطع است از مریدان
خواجه یوسف بهمدانی است و سبب تبحر و می آن بود که سلطان محمود سیکتگین در فصل
زمستان بجزئیات گرفتن بعضی از دیار کفار بیرون آمده بود از غزنین و سنائی
در مدح وی قصیده گفته بود و میرفت که بعضی ساند بدر کلخنی رسید که یکی از
مخدوبان از حد تکلیف بیرون رفته که مشهور بود بلامی خوار زیار که پیوسته لاک
شراب خور و می در انجا بود آواز می شنید که با ساقی خود میگفت که پر کن قدح
بکوری چشم محمود سیکتگین تا بخورم ساقی گفت محمود مرد می غازیست و بادشاه عالم

لهذا الحکیم سنائی قد اثبت بنظم البلیغ القصید ص ۴۰

در این عالم سر

گفت مردکی بس ناخوشنودست آنچه در تحت حکم می فرامده است در چیز ضبط
در نیاورده میرود که مملکت دیگر گیرد یک قلع گرفت و بخورد باز گفت کین
قدحی دیگر بکوری سنائی شاعر سنائی گفت سنائی مرد فاضل و لطیف طبع
گفت وی اگر لطیف طبع بودی بکار می مشغول بودی که ویرای کار آمدی بکار
چند در کاغذی نوشته که هیچ کار و نی می آید و نمیداند که ویرای برای چه کار
آفریده اند سنائی چون آنرا شنید حال بروی متغیر گشت و به تشبیه آن لایحوا
از مستی غفلت هوشیار شد و پای در راه نهاد و بسلوک مشغول شد
در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدس سره مذکور است که خواجه حکیم سنائی
در وقتی که مختصر بود در زیر زبان چیزی میگفت حاضران کوشش میشدند و نهش
بروند این بیت میخواندند باز گشتیم ز آنچه گفتیم زانکه نیست به در سخن معنی و در
سخن عزیز می آنرا شنید گفت عجب عالمیست که در وقت بازگشتن از سخن
نیز بسخن مشغول بوده است و می نمودارده منزه می و منقطع می بود و از مخالفت
ایل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال اعزیزیت آن بود که زیارت و
ملازمت وی و در شیخ مکتوبی بومی نوشته مشتمل بر بیسی لطائف الی ان قال
تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه خمس و عشرين و خمسمائة بود
و بعضی تاریخ وفات را بهین نوشته اند والله تعالی اعلم و از افاده خود
مخاطب باهر نیز کمال جلالت و عظمت و مقبولیت و سقیه ظاهرت چنانچه در باب
دوم بهین کتاب تحفه گفته کیدر سی و ششم آنکه یک و بیت در اشعار کبریه سنائی
الحاق نمایند بمضمونی که صریح در تشبیه باشد و مخالف مذهب اهل سنت و بهین

حکیم سنائی

وزن قافیه و لغت مصنوع و منخوت سازند و گویند اهل سنت بنا بر خفت و خجالت
 خود این ابیات را حذف استقامت نموده اند و این باجرا اکثر نسبت به بقبول آن
 اهل سنت مثل شیخ فرید عطار و شیخ ابو محمد شمس تبریزی و حکیم سنای و مولانا و
 حافظ شیرازی حضرت خواجه قطب الدین بیلوچی امثال ایشان و داده و
 با شعرا امام شافعی نیز قدمای ایشان سه بیت الحاق کرده اند اشعار امام شافعی
 اینست یا اکیبا قف بالمحصب منی یا هتف بساکن خیفها و الناهض
 سحر اذا فاض الحیجج الی منی فیضا کملت الفرات الفاضل ان کان فیضا
 ال محمد فلیشهد بالثقلان اثنی رافضه و غرض امام شافعی ازین ابیات
 مقابله فواصست که بسبب حب اهل بیت مردم را نسبت بر فضا میگردند و حال
 در بعض کتب شیعه این سه بیت دیگر که صریح در تشیع اند نیز با آنها ملحق ساخته
 کرده اند و بدان بر تشیع امام شافعی تمسک حبسته قف ثم ناد فانی لمحمد و صیه
 و بدیه لسیب اغض اخبرهم اثنی من النفر اللک بولاء اهل البیت لیس
 بناقض و قال بن ادریس بتقدیر اللک قد مئوه علی صارضی
 و این کید ایشان بغایت پوچ است زیرا که بنامی کار این بزرگواران شریعت
 و طریقت این ناداران از سر تا قدم بر مذہب اهل سنت است بیک و شعر گدائی
 ایشانرا شیعی گمان کردن از اطفال مکتب هم نمی آید و چه پانز و هم از
 وجه ابطال نفی انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه شهر دار بن شیه ویه بن شهرار
 بن شیرویه بن فنا خسر والدیلی این حدیث شریف را روایت فرموده چنانچه
 در کتاب الفردوس گفته اخبرنا ابی حدثننا صکی بن کین القاضی حدثننا

نسخ خطی کتابت حکیم سنای

این دو قافیه قابل ضحاک و لایق
النفات نیست در سنه
دام ظل العالی

نسخ خطی کتابت حکیم سنای
شماره ۱۰۰ و شهرت شهرت
ایشان از سر تا قدم بر مذہب
اهل سنت است

وجه پانزدهم از وجوه اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار آن

۴۷۳

روایت شهریار دیلمی

عنه بن محمد بن یوسف حد ثنا الفضل الکنانی حد ثنا عبد الله بن
محمد بن الحسن مولى بنی هاشم بالكوفة حد ثنا علي بن الحسين حد ثنا
احمد بن هاشم النوفلي حد ثنا عبد الله بن عبد الله بن موسى حد ثنا
كامل ابو العلاء عن ابي اسحق السبعي عن ابي داود عن نفيح عن ابي الحر
مولى النبي صلى الله عليه وسلم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى موسى في شدته والى عيسى في
ذهله فلينظر الى هذا المقيل فاقبل على ويظهر رواية شهر دار لهذا الحد
من عبارة اخطبوا ثم ايضا فانظروا لحد الله اللطيف القدير حيث
ثبت هذا الحديث الشريف الشريفي رواية هذا الخبر الكثير وضع
ابن المبطلين والرادين انما اغتا لهم وساوس الغر والمستكبر على
العلم الخبير حيث اقدموا على تكذيب مثل هذا الحق المستقيم ابو منصور
شهر دار از ائمه كبار و مشايير حفاظ جليل الاخطار و اجملة محدثين عظيمي الاقدام
و موضوع بغايت اعتماد و اعتبار مستوفض و جلالت او كما الشمس في رابعة النهار
بهو يد او آشكار و محامد مدائح او شائع موائد و اقطار و امصار و مذكور و مذون
و كتب اسفار و بهي رحل و در سنه ثمان و خمسين و خمسمائة گفته شري حار بن الجاف
شيدويه بن شهر دار اللديلمي الحديث ابو منصور قال ابن السمعان كان
حافظا عارفا بالحديث فها عارفا بالادب ظويفا سمع ابا عبد الله
بن عبد الله مكي الساري وطائفة و اجاز له ابو بكر بن خلف الشيرازي
و عاش نحو سبعين سنة و عهد الوهاب بن علي السبكي در طبقات شافعي

وجه پانزدهم از وجود اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۷۴

۵۵۱
روایت شهر دار یلمی

شهر دار یلمی

در ترجمه شهر دار یلمی

کبری گفته قال ابن السمعی کان حافظاً عارفاً بالحديث فمما عارفاً بالادب ظریفاً
خفیفاً لازماً مسجد متبعاً اثر والد فی کتابه الحديث و سماعه و طلبه
رحل الی اصبهان مع والد ثم الی بغداد و سماع اباه و ابا الفتح عبدوس
بن عبد الله و مکی بن منصور الکرخی و احمد بن نصر الاعمش الخ و حال الله
عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه بعد ذکر ترجمه شیرویه
گفته و اما ولد فیقال له شهر دار و یکنی ابا منصور کان محدثاً عارفاً
بالادب ظریفاً لازماً مسجد خرج اسانید لکتاب والد المسقی
بالفردوس و رتبه ترتیباً حسناً و یسقی الفردوس الکبیر و ولد سنة
ثلاث و ثمانین اربعائة قاله ابن الصلاح و لم یذکر له وفاة و توفی الله
ابو بکر بن احمد الاسدی در طبقات شافعیه شهر دار بن شیرویه بن شهر دار
بن شیرویه ابو منصور بن ابی شجاع الدیلعی کان محدثاً عارفاً بالادب
ظریفاً خرج اسانید لکتاب والد المسقی بالفردوس فی ثلاث مجلدات
و رتبه ترتیباً حسناً و یسقی الفردوس الکبیر و ولد سنة ثمان و ثلاثین
واربعائة و توفی فی حبس سنة ثمان و خمسين و خمسائة و ابو محمد علی
بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید گفته نبذة من خبره قال الذاهبی
هو الامام الحافظ ابو منصور شریح ابن شیرویه بن شهر دار الدیلعی بن
نسبه الی فیروز الدیلعی الضحاک قال ابن السمعی کان ابو منصور
حافظاً عارفاً بالحديث فمما عارفاً بالادب ظریفاً خفیفاً لازماً
مسجد متبعاً اثر والد فی کتابه الحديث و سماعه و طلبه رحل

در ترجمه شهر دار یلمی

الى ابيهم مع والده سنة ثمان وخمسمائة ثم دخل الى بغداد سنة سبع و
 ثلاثين سمع ابا له ومكي بن منصور الكوفي ابا محمد الدوني و ابا بكر بن نجويه له
 اجازة من ابي منصور بن الحسين المقرئ كان يجمع اسانيد كتاب الفردوس لوالده
 ورثته ترتيبا عجيبا احسا وقد فرغ منه وهذا به نقحته في عنده ابنه ابو سلم
 احد طائفة توفى سنة ثمان وخمسين وخمسمائة رحمه الله ثم شاها صاحب
 درستان المحدثين بعد ذكره يلقي باخذ وانتحال عبارات مقاليد حسب ما خب و گفته و تاليف
 شهرار بن شيرويه بن شهرار و ديلمى كنيته و ابو منصور و معروف حديث فهم ان
 ان پدر بهتر بود چنانچه سمعتم هم در حق او بفهم معروفت گواهي داده و علم او بجايز
 خوب بود نهست مرد سبك و مح عابد بود و در مسجد خود ملازمت داشت و غالبا
 بشغل استماع حديث و نوشتن آن ميگذرانيد و در طلب علم حديث با والد خود ميگر
 بود و در سفر اصفهان سال پانصد و پنجاه و نه او بود بغداد خود رفته در سال ستم و هفت
 بعد از موت پدر خود از اساتذة بسيار تحصيل کرده چنانچه از مكي بن منصور الكوفي
 و ابو محمد الدوني و ابو بكر بن نجويه و از بعضه محدثان اجازت حاصل کرده ترتيب
 كتاب فردوس بن برين وضع او داده و اسانيد اين كتاب به الحنت تمام جمع کرده
 و چون از تنقيح و تهذيب و فارغ شد پسر او ابو مسلم احمد بن شهرار ديلمى
 و جماعت ديگر از شاگردان او از وي روايت کردند و قات شهرار در سال
 پانصد و پنجاه و هشت است نسب اين خاندان بفيروز ديلمى ميرسد كه قاتل
 اسود عيسى بود در حق او جناب سالست فرموده فاز فيروز او و صحابي است
 و چنانچه در هم از وجوه اثبات حديث تشبيه و ابطال الكافي مخاطب و جيهه

استخفاف
تقية بالدين
بنها فندودون
للادوة وقرينة
الادوة بالانفس
تتألمون بالدين

ازین مقام عبادت تقابل را مخفی نماید و شایسته صاحب این مجله غریب افاده کرده اند و باید که تعلیق بر جای نماند پس باینکه میگویند ازین امر که در فروع و اصول هر دو سبب متوقف است باید مدوس بود و بی نیاز

ابوالموید موفق بن احمد بن ابی سعید السحاق المعروف بخطیب خوارزم این حدیث را
 بطریق متعدد در روایت نموده چنانچه در کتاب المناقب بعد نقل حدیثی باینسان
 اخبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصم الخوارزمی قال
 اخبرنا شیخ القضاة اسمعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بکر احمد بن
 الحسین البیہقی الخ گفته و هذا الاسناد عن احمد بن الحسین هذا قال
 اخبرنا ابو عبد الله الحافظ فی المتاریخ قال حدثنا ابو جعفر محمد بن احمد
 بن سعید قال حدثنا محمد بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن ^{سالم} ~~سالم~~ ^{العبد}
 قال حدثنا ابو عمر الازدی عن ابی راشد الحبرانی عن ابی الحمراء قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم فی علمه
 والی نوح فی فهمه والی یحیی بنی کریم فی هذول ^س مؤمن بن عمران فی بطشه
 فلینظر الی علی بن ابی طالب احمد بن الحسین البیہقی لم یکنه الا هذا
 الاسناد والله اعلم و نیز در کتاب المناقب بعد نقل حدیثی از شهر دار و یلمی گفته
 اخبرنا شیخ دار هذا اجازه اخبرنا ابی حاتم مکی بن کین القاضی حدثنا
 علی بن محمد بن یوسف حدثنا الفضل الکندی حدثنا عبد الله بن محمد
 بن الحسین مویهاشمی بالكوفة حدثنا علی بن الحسین حدثنا احمد بن
 هاشم النوفلی حدثنا عبد الله بن ^س مؤحد حدثنا کامل ابو العلا عن ابی
 اسحاق السبیعی عن ابی اود عن نفع عن ابی الحمراء موالی النبی صلی الله علیه
 وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم
 فی علمه والی موسی فی شدته والی عیسی فی هده فلینظر الی هذا المقبل

روایت خطیب خوارزم حدیث
 تشبیه بطریق متعدد

روایت خطب خوارزم

وجه شانزدهم از وجوه اثبات حدیث
تشیبه و ابطال انکار آن

۲۷۷

فاقبل علی سونی خطب خوارزم کتاب المناقب گفته اخیر فی شهر دار هذا اجازة
قال خبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الحمداني اجازة
عن الشريف ابی طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفری باصهان عن الجا
ابی بکر احمد بن سفيان بن مردويه بن فورك الاصبهاني قال حدثنا محمد بن احمد
بن ابراهيم قال حدثنا الحسين بن علي الحسين السلوقي قال حدثني سويد بن
مسعر بن يحيى بن حجاج النخعي قال حدثنا ابو قال حدثنا شريك عن
اسحق عن الحارث الاعرج صاحب رواية عن قال بلغنا ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان في جمع من اصحابه فقال اريكم آدم في علمه ونوحا في
فهمه ابراهيم في حكمته فلم يكن باسرع من ان طلع عليه فقال ابو بكر
يا رسول الله اقسى جلا بثلاثة من الرسل ثم قال يا ابا بكر
هو يا رسول الله النبي صلى الله عليه وسلم لا تعرفه يا ابا بكر
قال الله ورسوله اعلم قال ابو الحسن علي بن ابي طالب قال ابو بكر
ثم قال يا ابا الحسن وابن مثلك يا ابا الحسن فهدا ابو المويذ موفق بن
احمد ايد الحق تايدا ووفق لنصرة الصديق وسدد لذلك تسديدا
حيث روى هذا الحديث الشريف من ثلث طرائق عن خير الخلائق عليه
والآل الف سلام و تحية ما خد شارق ثوعة من المناقب الفاخرة و
الفضائل الباهرة التي قال في صد كتابه في حقها انها يسير من كثير
فهاك حلاوة الكذب والمين واثم المنكرين في سكوات الحديث و ابا ان
بحود هم عين الشطط والشين و انه ناش من تسلط الهوى الرين

ع
الشمس بالفتح
فيكون بالعين

ساقال

در خطبہ

و الخطبہ از زم از عماد فقہا و اجداد و اعظم فضلا و افاخر کمالات و اثبات شایسته
و اثبات نخیاری و صدور اکابر و معروفین و می المفاخر و معتدین از باب الما و است
و اساطین اعیان و مہرہ عالیہ شان مثل عماد الدین ابو عبد اللہ محمد بن محمد الکاتب
الاصغر و ابو الفتح ناصر بن المکارم عبد اللہ بن علی المطرز می محمد بن محمود بن
بن ہبہ اللہ بن الحسن المعروف بابن التجار و ابو الولید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی
و ابو الصفا صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفد و ابو الوفا عبد القادر بن محمد
بن محمد بن نصر اللہ بن سالم القرشی و تقی الدین ابو الطیب محمد بن ابی العباس احمد بن
علی الفاسی المالکی و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی و شہاب الدین
احمد صاحب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل و محمود بن سلیمان الکفوی و ابی ہاشم
عظیمہ و مناقب خیمہ و فضائل باہرہ و مدارج فاخرہ ستودہ اند و جمعی از اعلام
احبار و افاضل عالی تبار از خطبہ خوارزم در کتب خود نقلہا آورده اند مثل محمد بن
یوسف الکبخی و محمد بن یوسف بن محمود بن الحسن الزرندی و محمد بن ابراہیم بن علی المعروف
بابن الوزير الصنعائی و نور الدین علی بن محمد بن احمد بن عبد اللہ المعروف بابن الصبغ
المالکی و ابو الحسن علی بن عبد اللہ السمرودی الحسنی و شہاب الدین احمد بن حجر الہیتمی
الملک و کمال الدین بن فخر الدین الجہرمی و احمد بن الفضل بن محمد باکثر و عبد اللہ بن
محمد المطیری و مولوی فی اللہ بن حبیب اللکمنوی و مولوی حیدر علی المعاصر
امام دوح و شناسی عماد الدین کاتب محمد بن محمد اصغر خطبہ خوارزم را پس از کتاب
خریدہ القصر و جریۃ ایل العصر علی ما نقل عنہ گفتہ خطیب خوارزم ابو الموید
الموفق بن احمد بن محمد الملک الخوارزمی من الافاضل اکابر فقہا و ادباً

من خطبہ خیمہ
القصر عماد الدین کاتب

وجه شانزدهم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

روایت خطیب خوارزم

مدام خطیب

والا ما مثل الاکار و حسبا و نسباً و فضلا و فقاہت و نبالت و مہارت و حدیث
و وثوق و شہار و اعتماد و اعتبار عمار کاتب عالی فخار مستغنی از تہمید و تظہار
و بعضی از فضائل او بر ناظر و فیات الاعیان ابن خلکان و عمیر و دول الاسلام
فہمی و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا و تہمتہ المختصر ابن الوردی و مرآة الجنان
و طبقات شافعیہ سنوی و طبقات شافعیہ سبکی و طبقات شافعیہ سبکی و العلو
مولوی صدیق حسن خان مخفی نیست اما مدح و ثناء ابو الفتح ناصر بن عبد السید
مطرزی مخفی خطیب خوارزم را پس بہ مستح ایضاح شرح مقامات حریری تصنیف
مطرزی مخفی نیست کہ گاہی او را با امام اجل علامہ و صف ینماید و گاہی بولا
الصدر السعید الشہید صدر الصدور و گاہی بصدور الائمہ و الخطیب طہار
خوارزم بلقب ینماید و گاہی مولای الصدر العلامہ و گاہی بولا الصدر
در حق او اطلاق می کند و با بجا استناد و استدلال و احتجاج بروایات و اقوال
او ینماید در ایضاح گفته فہایدل علی خدای او و یقین ما اخبرنی بہ
الامام الاجل العلامہ ابو الموثد موفق بن احمد المکی قال اخبرنا الشیخ
ابو الغنائم محمد بن علی التوسی المعدل نا الشریف ابو عبد اللہ محمد بن
علی بن عبد الرحمن العلوی الحسینی نا احمد بن علی بن العطاء المقری قولہ ثنا
علی بن احمد بن عمرو ثنا محمد بن منصور المقری ثنا محمد بن علی بن خلف
ثنا حسین الاشقر ثنا محمد بن الحسن بن علی بن اسید بن عمرو قال
کان اویس القرنی اذا اصبر اخذ قطیفہ فقطع ہا راسہ ورجلیہ
و تصدق بفضلاہ وینظر الی قوتہ فی عزلہ ویتصدق بفضلاہ و یقول

۹
الشیخ
الکبیر
ابو الفتح

روایت کردن مطرزی از
خطیب و ذکر بزرگوار و تعظیم و تجلیل

وجه شانزدهم از وجه اشباح
تشبيه و ابطال انكار آن

٢٨٠

روایت الخطیب خوارزم

الحسين عليه السلام
سماواته و ارضه

اللهم من كان امسى عاريا او جائعا فليله عندك فضل و نيزور ايضا كفته
و مما يدل على كثرة عبادته ما اخبرني به مولاى ايضا هذا الاسناد
الى محمد بن منصور ثنا عبد الله بن ابي زياد ثنا سيار ثنا جعفر بن سليمان
عن ابراهيم بن عيسى السكوني قال قال اوميس القرني لا عبد لله في الارض
كما تعبده الملائكة في السماء فكان اذا استقبل الليل قال يا نفس الليلة
القيام فيصطف قداميه حتى يصبح ثم يستقبل الليلة الثانية فيقول يا
الليلة الركوع فلا يزال دكعا حتى يصبح ثم يستقبل الليلة الثالثة فيقول
يا نفس الليلة السجود فلا يزال ساجدا حتى يصبح و نيزور ايضا كفته
قوله واحد جناحي الدنيا فقد اخبرني مولاى الصاد السعيد الشهيد
صاد الصد رابو المؤيد موفق بن احمد ملكي جازة انا الشيخ ابو الغنائم
محمد بن علي المنزعي لمعدل انا الشريف ابو عبد الله محمد بن علي بن عبد
العلوي الحسيني انا علي بن الفضل الدهقان انا محمد بن زيد الرطابي قال
قال ابراهيم بن محمد الثقفي و سمعنا اهل البصرة افتخروا بما يدكر عن الهوي
ان الدنيا مثلت على صورة طائر بالبصرة و مصر جناحان فاذا خربا
وقع الامراج و نيزور ايضا كفته حد ثنا صدق الاثمة الخطيب خوارزم
موفق بن احمد ملكي ثمر الخوارزمي قال اخبرني السيد الامام المرتضى ابو الفضل
الحسيني في كتابه اتق من مدينة التي جزاه الله عني خيرا اخبرنا السيد
ابو الحسن علي بن طاهر الحسيني الشيباني عن ابي نمويه اخبرني الشيخ العام
ابو النجم محمد بن عبد الوهاب بن عيسى التماري اخبرنا الشيخ العام

وجه شانزدهیم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۸۱

روایت خطب خوارزم

ما یخطب

افعال

ابو سعید محمد بن احمد بن الحسین النیسابوری اخبارنا محمد بن علی بن جعفر
الادیب یقرأ فی خلیه حدثنی المعاف بن نکر یا ابو الفرج عن محمد بن احمد
بن ابی الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف بن موی القطان عن
جریب عن لیث بن عیاض عن ابی عباس قال قال رسول الله ﷺ علیه
وسلم لو ان الریاض قلام والهمم مداد والجن حساب ولا نسكت ما اصابوا
علی بن ابی طالب ونیز در ایضاح گفته اخبار بنی مولا علی الصدا عن فخر خوارزم
انه قال فی قولهم یومئذ یصلی الله علیه وسلم عن قیل قال هو من قولهم قیل
كذا وقال فلان كذا الخ ونیز در ایضاح گفته اخبار بنی مولا علی الصدا العلامة
قال قال فخر خوارزم ضرب المزامیر مثلاً حسن صحت داود وحلاوة نعمة الخ
ونیز در ایضاح گفته سمعت مولا علی الصدا الکبیر العلامة یقول سمعت فخر
خوارزم یقول لما کان لیلة ولد فیما رسول الله ﷺ ارتجس ایوان کسری فسقطت
منه اربع عشرة شرفة وحدث نار فارتفعت غاصت بحیوة ساوة الخ
ونیز در ایضاح گفته وقوله اضاعون وای فقی اضاعوا یتضمین هو لا میته
ابن ابی الصلت وقامه لیوم کریمه وسدا دتغرو ویروی انه کان
لابی حنیفة جار فاسق یتغنی کثیر لهما البیت فاتفقا ینخرجا ذات
لیلة سکران فاخذ العسج حبس فلما سمع ذلک ابو حنیفة نهض الیه
مسرعا من الغد وتکلم فیہ حتی اطلق من الحبس فلما ادخله منزله
قال هل اضعناک فاخذ بیده وقاب بیدکات سعیه وسمعت
هذه الحکایة علی مولا علی الصدا فی مناقب ابی حنیفة باسناد الی

ابی یوسف بلفظ قریب مما ذکرته و مدائح عظیمه و محامد حمیده و مناقب جلیله
فضائل جمیله مطر ز می تحریر بر مستنبح ناظر و فیات الاعیان ابن خلکان و مرآة الجنان
یا ضی و کتاب علام الاخیار کفوی و انوار جندی علی قاری و ابجد العلوم مولوی
صدیق حسن خان مصر محجب نیست اما در حوض و شنا و وصف اطراف عالم جلیل الفخا
ابن النجار خطب خوارزم او پس در تذیل خود بر تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السید
الجلیل علم بن طلاس طاب ثراه فی کتاب الیقین گفته موفقی بن احمد المکی کان
خطیب خوارزم و کان فقیها فاضلا ادیبا شاعرا بلیغا من تلامذة
الزمخشری و ابن النجار از اساطین کبار و ائمه عالی بخار و جهابذه و الزکریا
و مناقب محمد او سابقا در مجلد طیر مذکور شد اما بحلیل و تعظیم و تکریم و تحفیم و تملیم
محمد بن محمود خوارزمی خطب خوارزم را و احتیاج و استدلال و استناد بروایات
و افادات او پس در جامع مسانید ابی حنیفه بعد از قول منسوب فی الناس عیال له
حنیفة فی الفقه گفته و قد نظم هذا المعنی الخطباء شرقا و غربا ابوالموید
للملک الخوارزمی علی ما انشد الصدک الکبیر شرف الدین احمد بن محمد فی المکی
الخوارزمی قال انشد فی الصدک العلامة الخطباء الشرقی و الغرب
صد الأئمة ابوالموید موفقی بن احمد الملک الخوارزمی لنفسه فی عدة ابیات
له یدح بها اباحنیفة و ائمة هذه الدنیا جمیعاً بلادیب عیال ابی حنیفة
و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته انشد فی الصدک الکبیر شرف الدین احمد
بن محمد بن محمد فی الملک الخوارزمی قال انشد جد البدر العلامة الخطباء
الشرقی و الغرب ابوالموید موفقی بن احمد الملک الخوارزمی حمه الله لنفسه

خطب خوارزمی در تذیل
تألیف بغدادی تصنیف ابن النجار

استناد محمد بن محمود خوارزمی
خطب خوارزمی و در او و غیره
تعلیق بن محمد بن محمد

ووجه شانه و پشت و جبهه ایشان حدیث
تشیبه و ابطال انکار آن

۲۸۳

روایت خطیب خوارزم

خطیب

ایضا بحکم نعمان بن حصاکما تصحیح و لا تحصر فضائل نعمان جلالت کتب الفق
طالع قبحه بجاه دقاتی نعمان شقائق نعمان و نیز ابو المؤید و رجامع مسانید گفته
و انشد الصدک الکبیر شرف الدین احمد بن المؤید المکی الخوارزمی قال
انشدت فی الصلوة العلامة صدک الأئمة ابو المؤید الموفق بن احمد المکی نفسه
رسول الله قال سراج نبی و امتی الهداة ابو حنیفة غدا بعد الصحابة
فی القضا و فی شریعته خلیفته سید دیباج فتیاه اجتهد و لحمة
من الرحمن خلیفته و نیز خوارزمی گفته انشدت الصدک الکبیر شرف الدین
احمد بن مؤید قال انشدت فی الصلوة العلامة صدک الأئمة ابو المؤید الموفق
بن احمد المکی الخوارزمی نفسه غدا مذهب النعمان خیر المذاهب کذا القم
الوصاح خیر الکواکب تفقه فی خیر القرون مع التقیه فمذهب هب لا شک
خیر المذاهب و نیز رجامع مسانید گفته و قد ذکر خطیب خطباء خوارزم صد
الأئمة ابو المؤید موفق بن احمد المکی فی مناقب ابو حنیفة رضی الله عنه
سبع مائة و ثلاثین جلا من مشایخ المسلمین فی الافاق و اقطار الارضین
ممن و و اعنه رضی الله عنه و نیز ابو المؤید و رجامع مسانید گفته و اما
النوع السادس من مناقب امی مناقب ابو حنیفة و فضائله التي تفرد بها
التلمذ عند اربعة آلاف من شیوخ أئمة التابعین و من بعده
فالذلیل علی ما اخبرنا جماعة من ثقات المشایخ عن الصدک العلامة
ان خطیب خطباء خوارزم صدک الأئمة ابو المؤید موفق بن احمد المکی عن
حفص عمر بن الامام ابی الحسن علی الزمخشري عن والده رحمه الله انه قال

در جامع مسانید

در مناقب حنیفة

وقعت منازعة بين اصحاب الامام الاعظم ابى حنيفة واصحاب الامام اعظم
الشافعي ففضل كل طائفة صاحبها الخ ونيز خوارزمي ورجاع مسانيد گفته
النوع السابع من مناقبه ابي حنيفة التي تفرد بها انما تتفق له
من اصحاب الامر يتفق لاحد من بعده والدليل على ما ذكره صدر الائمة
ابو المؤيد موفق بن احمد المكي قال اخبرني الامام العلامة ركن الاسلام
ابو الفضل عبد الرحمن بن اميرويه قال ناقض القضاة ابو بكر عتيق بن
داود اليماني في ترجيح مذهبي حنيفة رضي الله عنه على سائر المذاهب
في كلام طويل فصيح يبلغ الى ان قال هو امام الامة سراج الامة ضياء الامة
السابق الى تدوين علم الشريعة ثم ايدى الله تعالى بالتوفيق والعصمة
فجمع له من اصحاب الامة عصمة منه تعالى هذه الامة ما لم يجمع
في عصر من الاعصار في الاطراف والاقطار ونيز خوارزمي ورجاع مسانيد
كفته الباب الاول في ذكر شيء من فضائله التي تفرد بها جماعا فقول
وبالله التوفيق مناقبه وفضائله كالحد لا تعد ولا تحصى ولا يمكن
ان تستقصى لكن من فضائله خاصة التي تفرد بها ولم يشاركه
اجماعا من بعده في ما يمكن احصاؤها وضبطها في انواع عشرة
الاول في الاخبار والاثر المروية في مدحه دون من بعده الثاني
في انه ولد في زمان الصحابة والقرن الذي شهد مع رسول الله صلى الله عليه
وسلم ودون من بعده الخ وقد روي عن ابي حنيفة اما الاول فخطيب خير الصلوة
الكبير شرف الدين احمد بن مؤيد بن موفق بن احمد المكي قال

مدیر الخطیب

الخوارزمي بعد نقل عدة اخبار موضوعه وروايات مصنوعة
وقد نبأني الصادق الكبير شرف الدين احمد بن محمد بن عيسى بن محمد بن ابي
عن جده صدق الأئمة ابو المؤيد الموفق بن احمد المكي عن عبد الحميد بن احمد البرقي
عن الامام محمد بن اسحاق السراجي الخوارزمي عن ابي جعفر عمر بن احمد الكرابيسي عن
الفتح محمد بن الحسن الناصري عن الزاهد ابي محمد الحسن بن علي بن محمد عن ابي سهل
عبد الحميد بن محمد الطوافي عن ابيه عن ابي القاسم يونس بن الطاهر البصري
عن ابي النضر احمد بن الحسين الكاظمي عن ابي سعيد احمد بن محمد بن بشر عن
محمد بن يزيد عن سعيد بن بشر عن حماد عن رجل عن نافع عن ابن عمر
رضي الله عنه تبارك وتعالى قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم يظهر من بعد رجل يعرف ابي حنيفة يحيى الله سنتي على يديه وبعد
الرب وايت مجبولة مفتعلة روايات عديدة مختلفة باسناد اخطب ورمح ابي حنيفة
نقل کرده از اين عبارات عديده ظاهرست كه ابو المؤيد خوازمي با فادات و روايات
موفق بن احمد كه اخطب خوازمي است بر اين اشعار فضل ابي حنيفة احتجاج و استدلال و ثواب
و جابجا مدح و ثنا و وصف اخطب مدائح جليلة و مناقب جميلة و ارفع و فايد و ابو المؤيد
محمد بن محمود باوصاف عظيمه و مناقب فخيمه محمود است و محمد بن سنييه و مفاخر بهيه و كاشف
عليه و مناقب ضييه و در كتب ائمه اعلام مسرور و نقل از ابو المؤيد و استناد با فادات
جاء بجا و كتب كابر سنييه موجود محمود بن سليمان كه قومي در كتاب اعلام الاخيار گفته
الشيخ الامام ابو المؤيد محمد بن محمود بن محمد بن الحسن الخوارزمي الخطيب
ولد سنة ثلاث و ستائة و تفتحه على منشر النظر الاستاذ نجم الملة والدين

بن سميعيل بن احمد الكوفي شيخنا
العلامة صدر الزمان ابو المؤيد
بجادة قال شيخنا العلامة
ابو بكر غفر له اخي سيدنا
سيدنا بن سميعيل بن احمد الكوفي

در این خطب خوارزم

در این خطب خوارزم

طاهر بن محمد الحفصی سمع بخوارزم قدم بغداد و سمع بها و حدث به دمشق و قضاء
خوارزم خطب بها بعد اخذ التتار لها ثم تركها و قدم بغداد حاجا ثم حج و جاور
ورجع على طريق ديار مصر و قدم دمشق ثم عاد الى بغداد و درس بها الى ان
مات سنة خمس وخمسين و ستمائة و عبد القادر بن محمد و رجوا برضا به كفتنه محمد
بن محمود بن حسن الامام ابو الموثد الخوارزمي الخطيب مولد سنة ثلاث و تسعين
و خمسمائة تفقه على الامام طاهر بن محمد الحفصی سمع بخوارزم قدم بغداد
و سمع بها و حدث به دمشق و ولي قضاء خوارزم خطب بها بعد اخذ التتار لها
ثم تركها و قدم بغداد حاجا ثم حج و جاور و رجع على طريق ديار مصر و قدم
دمشق ثم عاد الى بغداد و درس بها و مات بها سنة خمس و ستين و ستمائة
و مصطفى بن عبد الله بن عبد الله القسطنطيني و كشف الظنون كفتنه مسند الامام
ابي حنيفة نعمان بن ثابت الكوفي المتوفى سنة خمس و مائة و راه حسن بن ياد
اللؤلؤمي و رتب المسند المذكور الشيخ قاسم بن قطلوبغا الحنفی برواية الحارثي
على ابواب الفقه له عليه الامالى في مجلدين مختصر المسند المسمى بالمعتمد
لجال الدين محمود بن احمد القونوي الدمشقي المتوفى سنة سبع و سبعين و ستمائة
ثم شرحه سماه المستند جمع زوائد ابو الموثد محمد بن محمود الخوارزمي المتوفى
سنة خمس و ستين و ستمائة اوله الحمد لله الذي سقانا بطوله من اجف
شرايع الشرايع الخ و نیز در كشف الظنون بعد ذكر اختصار اسماعيل بن عيسى
جامع مسانيد خوارزمي الكفتنه و اختصره ايضا الامام ابو البقاء احمد بن
الضيا محمد القرشي العدوي المكي المتوفى سنة اوله الحمد لله رب العالمين الخ

مراجعات الخطیب

فهذا المختصر مسند الامام الاعظم الذي جمعه الامام ابو المؤيد الخوارزمي
حذف الاسانيد منه ما كان مكررا عنه سمعته المستند في مختصر المسند
وتلج الدين بان ركاية المتطلع گفته كتاب جمع المسانيد للامام الاعظم ابي
حزيفة نعمان بن ثابت الكوفي رضي الله تعالى عنه تاليف العلامة الخطيب
قاضي القضاة ابو المؤيد محمد بن محمود بن محمد الخوارزمي رضي الله تعالى عنه
عن الفقهاء الخفيين اما ما ذكره شامي عبد القادر بن محمد حفي الخطيب از زم ابي
كتاب جواهر ضيئة في طبقات الخفية ذكر ان ذكر كشف الظنون باين نوع منوه طبقا
الخفية اول من صنف فيه الشيخ عبد القادر بن محمد القرشي المتوفى سنة
خمس سبعين سبعمائة صاحب الجواهر المضيفة في طبقات الخفية كما
قال في خطبة و لم ارا احدا جمع طبقات اصحابنا وهم مملوكا يصنعون في جمعها
بامداد الشيخ قطب الدين عبد الكريم الحلبي و ابي العلاء البخاري و ابي الحسن السبك
و ابي الحسن علي المارديني فصار شيئا كثيرا من التزاحم الزوائد الفقهية
ميفر ما يد المتوفى بن احمد بن محمد بن الملك خطيب خوارزمي استاذنا صاحب بر عبد
صاحب المغرب ابو المؤيد مولد في حدود سنة اربع وثمانين اربعمائة ذكره
القاضي في اخبار الفخاة اديفا ضل المعرفة و الفقه و الادب و هو مصنف
محمد بن الحسن عن عمر بن محمد بن احمد النسفي و مات بحمد الله تعالى سنة
ثمان و ستين خمسمائة و اخذ علم العربية عن الزمخشري و عبد القادر صاحب
فضل زاير و نيل باهر و حائز جلائل باثر و حاوحي معالي مفاخرت محمود بن سليمان
كفوي بر كتاب علام الاخيار گفته المولى الفاضل و النحرير الكامل عبد القادر

الاعظم و شافعيين
صاحب الخطيب از زم ابي
عبد القادر بن محمد
منه منوه طبقا
الخفية اول من
خمس سبعين
صاحب الجواهر
قال في خطبة
بامداد الشيخ
و ابي الحسن
ميفر ما يد
صاحب المغرب
القاضي في
محمد بن الحسن
ثمان و ستين
فضل زاير و
كفوي بر كتاب

بازر و موقوف

وہذا شانزدهم از وجہ اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

روایت خطیب از زمر

ما در این خطیب از زمر

بن محمد بن نصر الله بن سيار بن ابی الوفا القرشي كان عالما فاضلا جامع للعلوم
مجموعات تصانيف وتواريخ ومخاضات وتوايف ولده سنة ست وسبعين سبعمائة
واخذ العلوم عن جماعة كثيرة منهم علماء الدين المتوكلاني ووالده القاضي
شمس الدين فخر الدين عثماني المازيني المتوكلاني والد علماء الدين المتوكلاني
وهبة الله المتوكلاني وغير ذلك وسمع حذوفاة ودرس وصنف كتاب
العناية في تحرير احاديث الهداية والطرف والمسايل في شرح احاديث
خلاصة الكائل ويسميه ايضا المجموع وشرح معاني الآثار للطحاوي كتاب الكائل
المنيفة في الرد على ابن شيبه عن الامام ابن حنيفة وكتاب تهذيب
الاسماء واللغات وكتاب اللسان في فضائل النعمان كتاب الجواهر المضيفة
في طبقات الحنفية ومختصر في علوم الحديث مسائل مجموع في الفقه و
قطعة شرح الخلاصة في مجلدين في تفسير آيات فيائده مع مناجاة
الفاضل قاسم بن طه بن عاصم في شرح آيات فيائده مع مناجاة خمس سنين
وسبعمائة رحمه الله تعالى وعبد الرحمن بن محمد بن نصر الله بن سيار في اخبار
مصر والقاهرة كفتة عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سيار في
ابو محمد بن ابی الوفا القرشي درس افق وصنف شرح معاني الآثار وطبقات
الحنفية وشرح الخلاصة وشرح احاديث الهداية وغير ذلك ولده
سنة ست وسبعين سبعمائة ومات في ربيع الاول سنة خمس مبعين
وسبعمائة ومولوي صديق حسن خان معاصره في كتاب النبلاء كفتة عبد القادر
بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سيار بن ابی الوفا القرشي كفتة

ما در این خطیب از زمر

ما در این خطیب از زمر

و جهر شاز و هم از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۵۴۸
روایت خطیب خوارزم

مدائح الخطیب

و فتوی داد و تصنیف کرد و شرح معانی الآثار و شرح خلاصه نوشت طبقات الحنفیه
و تخریج احادیث الهدایه و غیر ذلک از تالیفات است مائت و شصت و شصت
و سبعمائت و علامه فقط که عبد القادر افاده کرده که او خطیب در اخبار النفاة
و کموده تحریر عظیم القدر و جلیل القدر و عالم جم الفضل و فاضل کثیر النبل
سیوطی در حسن المحاضره گفته القفطه الوزير جمال الدین علی بن یوسف بن
ابراهیم الشیبانی و در حلب صاحب تاریخ النفاة و تاریخ الیمن و تاریخ مصر
و تاریخ بنی بویه و تاریخ بنی سلجوق و لایق فقط ستمائت و ثمان ستمائت
و مائت و ثمان ستمائت و در سیمو در بغیة الوفاة گفته
علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبد الواحد بن مکی بن احمد بن محمد بن
اسحق بن محمد بن بیعة بن حارث ابو الحسن القفطه یعرف بالقاضی الاکرم
صاحب تاریخ النفاة قال یقول ولد فی ربيع سنة ثمان و ستین و خمسمائت
بقفطه و کان جم الفضل کثیر النبل عظیم القدر اذا تکلم فی فن من الفنون
کالفن و اللغة و القواعد و الفقه و الحدیث و الاصول و المنطق و الریاضیة
و النجوم و الهندسة و التاریخ و الجرح و التعذیل قام به احسن قیام
کان سمع الکف طلق الوجه صنف الاصلاح للخلل الواقع فی الصالح للجمهور
الضاد و الظا تاریخ النفاة تاریخ مصر المحلی فی استیعاب وجوه کلاما
مدح و ثنای حاوی تفریق الدین ابو الطیب محمد بن احمد انفاس خطیب خوارزمی
کتاب العقد الثمین فی تاریخ بلاد الشام الاسیر گفته الموفق بن احمد بن محمد بن یونس
العلامة خطیب خوارزمی کان ادیباً فصیحاً مفوهاً خطیباً مجواً زهداً

۱
مدائح فقط که خطیب امدی اخبار النفاة
و کموده از حسن المحاضره
سیوطی

۲
مدائح فقط که خطیب امدی النفاة
سیوطی

۳
مدائح خطیب در عقد الثمین
نعمانی الدین فاست

وجه شانزدهم از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۹۰

روایت اخطب خوارزم

مراجعه اخطب

وانشأ الخطب واقوا الناس وخرج به جماعة وتوفي بخوارزم في سنة
ثمان وستين وخمسائة ذكره هكذا الذهبي في تاريخ الاسلام ذكره الشيخ
عبيد الله بن عبد القادر الحنف في طبقات الحنفية وقال ذكره القفط
في اخبار النخاة اذ يفاضل في معرفة بالفقه والادب وروى مصنفات
محمد بن الحسن بن محمد بن احمد بن النسفي انتهى نقله عن نسخة بخط العرب
وقعت الى عبد الحميد بلطف الرب المجيد بعد الفحص المديد والطلب الشديد
وفضل وجلالت حذق ونبالت وشعر واتقان براعت وعلو شان ومهارة
علامه فاسي بالمرآة انست كه محتاج بكشف قناع باشد شمس الدين محمد بن عبد الرحمن
سبحان وشفاعي در ضوء لامع لآلئ القرن التاسع كه نسخة آن كه مزين است بخط مصنف
نزديك كسار حاضر است گفته محمد بن احمد بن علي بن ابي عبد الله محمد بن
محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن احمد بن علي بن عبد الرحمن بن سعيد
بن عبد الملك الثقفي ابو عبد الله وابو الطيب وبها اشترى ابن المشي شهاب
العباس بن الحسن الفاسي ملك المالك شيخ الحرم والمأخر ابو هبة وغير
بالثق الفاسي ولد في ربيع الاول سنة خمس وسبعين سبعمائة بمكة و
نشأ بها وبالمدينة لتحويله اليها مع امه في سنة ثلاث وثمانين وقتا
الي ان قال وعنه بعلم الحديث اشرف عناية وكتب الكثير وافاد وانتفع
الناس به واخذوا عنه درسوا فتي وحديثا بصرى من القاهرة ودشن
وبلاد اليمن بحلة من روياته مولفاته سمع منه الأئمة وفي الأحياء
بمكة جماعة ممن اخذ عنه قال شيخنا في محله حدثني من لفظه باحدا

مراجعه في الدين فاسي حاج
اخطب في ضوء لامع نسخا و

مراجع في الدين فاسي
ماج خطيب

و اجازة لولاد في لم يختلف بالحج من مثله و قرضه شيخنا غير ما تصيفه كان
هو يعتز به بالتميز لشيخنا و تقدره على سائر الجماعة حتى شيخنا العرا
كما ثبت ذلك في الجواهر و خرج له الجلال بن سميح ما مات قبل اكمال كان
ذا يد طوله في الحديث و التاريخ و السير و اسع الحفظ و اعتنه باخبار
بلد فاحيه معالمها و اوضح مجاهلها و جد ما أثرها و ترجم اعيانها فكتبها
تاريخنا حافلا سماءه شفاء الغرام باخبار البلد الحرام في مجلدين جمع فيه
ما ذكره الاثر في زاد عليه ما تجد بعد بلع ما قبله و اختصر مرارا و
عمل العقد الثمين في تاريخ البلد الامين في اربع مجلدات ترجم فيه جماعة
من حكام مكة و ولائها و قضائها و خطبائها و ائمتها و مؤذنيها و جملة
من العلماء الرواة من اهلها و كان من سكنها سنين مات بها و جماعة
لهم ما أثر فيها او في ما اضيف له رتبة جده المجمع ثم اختصره و كذا دبل على
سير النبلاء و على التقيد لابن نقطة و كتابا في الاخباريات سود غالبه
في الادكار و الدعوات و في المناسك على مذهب الشافعي و مالا و مختصر
حياة الحيوان لله يكرم و خرج الاربعين المتباينات و الفهرست كلاهما
لنفسه كذا خرج لجماعة من شيوخه و جلال الدين محمد الرحمن بن ابي بكر
السيوطي و طبقات الحفاظ كفته الفاسي الحافظ تقي الدين محمد بن احمد بن علي
بن عبد الرحمن البشير المكي بواظية له سنة خمس و سبعين سبعة
واجاز له ابو بكر بن احمد المحب و ابراهيم بن السلا و رجل و برع و خرج و ان
له الشيخ زين الدين العراقي باقراء الحديث و درس و فتي و صنف كتبها

مراجع في الدين فاسي
جلال الدين سيوطي

این نقل از کتاب
راج الخطی

تاریخ مکه و ولی قضاء المالک بهامات فی شوال سنة اثنتین و ثلاثین
و ثمانیة قال بن حجر لم یخلف فی الحج از مثله شیخ قطب الدین زهری که مناقب
فضائل اهره و از ریحانة الالباء خفاجی خلاصته الاثر محیی ظاہرست در کتاب
باعلام بیت الله الحرام که نسخہ عتیقه آن خزانه حرم مکه زاهدانہ تشریف ایدیم و یک نسخہ
پیش فقیر ہم الحال حاضر گشت اعلم ان من بركة العلم نسبه الى قائله ما لم یکن
هناک سندین الناقل الراوی من ینقل عنه فلا اعتماد علی ذلک النقل
ولا بد ان یكون جال السند موثوقا بهم و الا فلا اعتبار لتلك الروایة و قد
مورخ مکه هو الامام ابو الولید محمد بن عبد الله الانباری ثم الامام ابو
عبد الله محمد بن اسحاق بن العباس الفاکه المکی ثم قاضی القضاة السید
تقی الدین محمد بن احمد بن علی الحسن الفاسی ثم المکی ثم الحافظ نجم الدین عمر بن
محمد بن محمد الشافعی العلوی مکی ثم ولده الشیخ عز الدین عبد العزیز بن عمر
بن محمد و هذا الاخير ممن ادركناه و لنا عنه رواية و اما الاولون فنذكر
سندنا الیهم ليعتمد علی نقلنا عنی ثم فاما ابو الولید الانباری فمروینا مولفاته
عن جماعة اجلاء اخیار و علماء كبار منی ثم لك الامر حرم مولانا علاء الدین
احمد بن محمد بن قاضی بن بهاؤ الدین بن یعقوب الحنفی القادری الحرقانی ثم
ثم المکی رحمه الله ثم و ليس جده ناقضه خان هذا صاحب الفتاوی المشهور
علماء مذهبنا بل هذا غیر ذلک من علماء نحر و انہ رحمهم الله قال خبرنی بها
العزیز عبد العزیز بن محمد عن والده الحافظ نجم الدین عمر بن محمد عن شیخه قاضی
السید تقی الدین محمد بن احمد بن علی الفاسی المورخ و تاج الدین بان مکی خفی و

مدح الخطب

کفایت المطالع گفته تواریخ نمکه المشرفة لقاض القضاة الحافظ تقي الدين
محمد بن احمد بن علي الحسيني الفاسي المكي المالكي مني باشفاء الغوام باخبار البلد
الحرام ومختصراته السبعة والعقد الثمين في تاريخ البلد الامين ومختصر
الثلثة وغيرها اخبر بها عن الشيخ احمد بن محمد بن محمد بن شاذي وصنف
واطر ابي سيد شهاب الدين احمد الخطب خوارزم ^{ابن حسن بن محمد} في كتاب توضيح الدلائل على ترجيح
الفضائل گفته ولم يزل اصحاب العلم والعرفان لا يبرحون عن ظل ولا كلمة
في القرون والاعصار وادب الحق والايقان يبرحون بفضل مصافاته
في البلدان والامصار ويجهرون بتخصيصه بالمدائح والمناقب نقرا
ونظما ويشيرون الى ماله من المديح والمرتبة عاملا لانافه خصما
كلاما الهام والعالم المقام والحمد للفاضل الزكي الحافظ الخطيب
والناقد البغيض خياله الديق في بن احمد المكي فانه اندج في سلاسله
بنظامه اندج في فلك ناصحيه بعصام عزمه حيث قال فيه ونثر
الدر من فيه اسداله وسيفه قناته كالظفر يوم صياله والناث
جاء النداء من السماء وسيفه بدم الكماة في الشكايت لا سيف الا
ذوالفقار ولا قترة الا على هازم الاخرات ازين عبارت وضعت له الخطب
خوارزم از اصحاب علم وعرفان وارباب حق وايقانست كه انما تنصير جناب
امير المؤمنين عليه السلام مدائح ومناقب نثر ونظما ميكنند وباشارة وسو
مدائح ومراتب انحضرت ارقام آناف خسام ويضم اين جماعة لنام من نايه
واخطب انام بهام وعالم مقام وجبر فاضل زكي حافظ خطيب وناق نجيست

المدح على من خطب

مدح الخطب خوارزم في تاريخ البلد الامين
المدح والثناء على الدلائل

وجه شانزدهم از وجوه اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار آن

روایت اخبط خوارزم
صلوات الله علیه

و بنظام خود در سلک نادحین جناب امیرالمومنین مندرج شده و بعصام عزیمت
در فلک ناصحین آنحضرت مندرج گردیده و بگفتن اشعار بلاغت شعار در مدح
آنحضرت نشر در زبان خود فرموده و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل گفته عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال کر رسول الله
صلی الله علیه و آله و بارک وسلم لعلى رضوان الله تعا علیه ما یلقی
من بعد فیکه و قال سألک بحق قرابتی و صحبתי الا دعوت الله
تعالی ان یقبضنی قال صلی الله علیه و آله و بارک وسلم یا علی تسألنی
ان ادعوا الله لاجل موکل فقال یا رسول الله علی ما قاتل القوم قال صلی الله
علیه و آله و بارک وسلم علی الاحداث فی الدین عن ابی سعید
رضی الله تعا عنه عن علی کرم الله تعالی وجهه قال عهد رسول الله
صلی الله علیه و آله و بارک وسلم ان قاتل الناکثین و القاسطین المارقین
فقیل یا امیرالمومنین من الناکثون قال کرم الله تعالی وجهه الناکثون
اهل الجمل و القاسطون اهل الشام و المارقون الخوارج و اهل الصالحان
و قال رواها الامام المطلق رایة و درایة ابوبکر بن مردویه و خطیب
خوارزم الموفق ابوالمؤید دام الله جمال العلم بما ثور اسانیدهما و مشهور
مسانیدهما ازین عبارت ظاهراً است که الخطب خوارزم مثل حافظ البرج و پیام
مطلق است از رومی و ابیت و در این بیت که کل علم بما ثور اسانید و مشهور است
او حاصل است و شهاب الدین است این جمال از رب ذوالجلال و ایزد
و شای جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی الخطب خوارزم را پیش پیغمبر

وجه شانزدهم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۲۹۵

روایت خطیب خوارزم

مدح الخطیب

مدح الخطیب از نینته اوست
سجوط

فی طبقات اللغویین والحاجه گفته الموفق بن احمد بن ابی سعید اسمحاق ابوالمؤید
المعروف باخطب خوارزم قال المصنف کان متکفلاً فی العربیة غزیر العلم
فقیهاً فاضلاً اديباً شاعراً قواعداً للتحشیة وله خطب وشعر قال القفطی
وقرأ علیه ناصراً لمطرش وولد فی حدیثه سنة اربع وثمانین واربعمائة و
مات سنة ثمان وستمین وخمسمائة وفضائل شامخه ومناقب باذنه ومعاً
زاهره ومحمد فاخره علامه سیوطی که مجد دین سنیه درماتة تاسعة باللائحة
از انست که استیفای آن توان کرد و بنده می زان در مجلد حدیث ولایت محمد
شیرازی ملاح و شنای محمود بن سلیمان کفوی خطب خوارزم را پیش رکنایب
اعلام الاخبار من فقرها و مذنب النعمان المختار که در اول آن گفته و بعد
زان سنة الله الجلیلہ الجادیه فی بریتہ ونعمته اللطیفه الجادیه
على خلقته ان يحدث فی کل عصر من الاعصار طائفة من العلماء
فالمداين الامصار يتجاوزون تجاويل فوسان الطراد في مضمار
النظار ويتصاولون تصاول اساد الجراد في معتوك التنظار لله
درهم لا ذال کرهم وفرهم فجعل توفيقه رفيقهم وسئل الى اقتباس
العلم طريقهم بحيث يجمع في كل منى العلم العمل ويشاهد فيهم جلالة
الفهم الكامل فيفوض اليهم خدمة القضاء والفتوى ويقاض عليهم
فحة الدنيا والعقبه اذ يتم بحكمهم علم حكام الدين وهام الاممة وينظم
برايهم وقلوبهم مصلحة الخاصة والعامة فان الله تعالى في قضائه
السابق قد لا الاحق وقائع عجيبة ترد في اوقاتها وقضايا غريبة

تجرى الى غاياتها ولا وجود تلك الطائفة العلوية المتخلية بالفضائل
الجليلة من يقوم بكشف قناع هذه الوقائع من يلتزم بحل مشكلات
هذه البدائع وهذا هداية من الله تعالى والحمد لله الذي هدانا لهذا
ثم الحمد لله على ما اسبغ من نعمائه المتوافرة والآلة المتكاثرة على هذا
العبد الذليل الفقير الى رحمة الله الجليل القدير خادم رديوان الشرع
المصطفوى محمد بن سليمان الشيرازى الكفوى بصرة الله بعبوب نفسه
وختم له بالخير اخر نفسه وجعل يومه خيرا من امسه حيث وفقه في
الحقائق حقها وانقضى بها ويسر من المذاهب صوبها واوزنها واعطاه من
العلوم اشرفها واولاه من الفنون اطهرها ومن لطائف تلك النعم الجليلة
وجلائل هاتيك الالاء الجزيلة ما ساقه الى جمع اخبار فقهاء الاعصار
منجوى لفساد وقضاة الامصار من لدن نبينا محمد صلى الله عليه وسلم
الى مشايخنا في تلك الاوان جسا قضاوا وافتوا واغادوا واستفادوا في دور
مراد وار الزمان الخ وخطيب بن عبد الله قسطنطيني در كشف الظنون في ذكر ان بابن نج
نموده كتاب اعلام الاخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار للهولى محمود
سليمان الكفوى المتوفى سنة تسعين وتسعمائة بيقر ما يد الموفق بن احمد بن محمد
المكي خطيب خوارزم استاذ الامام ناصر بن عبد السيد صاحب المغرب ابو الموثد
مولد في حدود سنة اربع وثمانين اربعمائة كان ديبا فاضلا له معرفة
تامة بالفقه والادب اخذ عن نجم الدين عمر النصف عن صدر الاسلام
الليسر البزدوى عن يوسف السيارى عن الحاكم النوقد عن ابى جعفر الهندى

مراجع خطيب بن عبد الله الشيرازى

منها انصاف

عن ابی بکر الاعمش عن ابی بکر الاسكاف عن ابی سلیمان الجوزجانی عن محمد بن عیسی
حنيفة واخذ علم العربية عن النخعي واخذ عنه الفقه والعربية نادر
بن عبد السيد صاحب المغربات سنة ثمان وتسعين وخمسة مائة ومحمد بن
محمد بن سليمان عالم جليل الشأن كتب كتابا واز مشاهير كتب است وأمه سفيهة بنجاب
وركتب خود نقل از ان بنمايند ابو محمد بن عيسى در كتاب مقاليد الاسانيد ترجمه
زين الدين عراقى گفته وقال الكفوى في كتابه اجتمع على راس القرن الثامن
مؤسسون لكل واحد منهم بفضل فاق فيه اقارنه فابن الملقن بكثرة التصانيف
والجدد اللغوى باللغة والزين العراقى بعلوم الحديث والشمس محمد بن حمزة
الفنارى بالاطلاع على العلوم العقلية والشيخ عبد الله بن عرفة في فقه
المالكية وسائر العلوم قال اعظمهم انفنارى ونيز ابو محمد بن عيسى در
مقاليد الاسانيد ترجمه تفنار بنى گفته وقال الكفوى في كتابه كان من كبار
علماء الشافعية ومع ذلك فلا اثار جلية في اصول الحنفية توفي بطبرستان
سمرقند يوم الاثنين الثاني والعشرين من شهر سنة اثنيتين وتسعين
سبع مائة ونقل الى سرخس دفن بها في جمادى الاولى من السنة وكتب على
صندوق قبره كالايتها الزوارزروا وسلموا به على روضة الجبلة الامام
المحقق ونيز ابو محمد بن عيسى در كتاب مقاليد الاسانيد ترجمه طحاوى گفته قال
الكفوى في طبقات الحنفية كتاب احكام القرآن يزيد على عشرين جزء وله
كتاب مشكل الآثار وشرح الجامع الكبير وشرح الجامع الصغير وكتاب
الشرط الكبير والشرط الصغير والاوسط والسجلات والوصايا والفرائض

تأليف

تأليف

و تاریخ کبیر و کتاب مناقب حنیفة رحمہ اللہ ثناء النوادر الفقہیة النوادر
والحکایات کتاب اختلاف الروایات علی مذهب الکوفیہ علی زاد و در
سبحہ المرجان گفته قال مولانا محمد بن سلیمان الشہید بالکفوی فی کتابہ المسلمین کتاب
اعلام الاخیار من فقہاء مذهب النعمان المختار و من الشیخ الامام العالم
الربانی والعارف بالاحکام والمعانی الحسن بن محمد بن حسن بن حیدر
القنعمانی کان من نسل عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ الخ و شاه ولی الله
در رسالہ انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته و محمد بن ابی بن محمد مکتوبه و سکن
جیم نام ضمیمہ است از توابع بخارا ہذا هو المشہور و کفوی می طبقات خفیه
گفته است بضم الغین المعجمہ و سکون الجیم و ضم الدال المہملۃ قرینہ کبیرۃ علی ستہ
فراسخ من بخارا و مخاطب در کتاب بستان الخدین ترجمہ ابو جعفر احمد بن محمد بن
سلامۃ الطحاوی گفته و کفوی می طبقات الخفیه نوشته است کہ کتاب احکام
القرآن زیادہ بر سبب جزوست و مولوی حیدر علی در الزلۃ الغیرہ ذکر علی
سنیہ کہ لا عن یزید اند گفته از النجملہ محمد بن سلیمان کفوی کہ در کتاب اعلام الانبیاء
مرفقہ ہارند برب النعمان المختار بعد تذکار این برابر میفرماید و الحق ان عن یزید
بناء علی اشتہار کفرہ و تواترہ و ظاہر سہ علی ماعرف تفصیل الخ اما
نقل محمد یوسف کنجی از الخطب خوارزم پس در کتاب کفایۃ الطالب گفته اخبرنا
المقدی ابواسحق بن بركة الکبتی فی مسجدہ بمدينة الموصل عن الحافظ
ابی العلام الحسن بن احمد بن الحسن الهمدانی عن ابی الفتح عبدوس عن الشیخ
ابو طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفی فی دارہ باصبی بان اخبرنا الحافظ

نقل علی شیبہ از الخطب

۱
نقل غلام علی از دیگرانی کفوی و وصف بلفظ مولانا

۲
نقل شاه ولی الله کفوی

۳
نقل خود مخاطب بستان الخدین از کفوی

۴

نقل علی حسینی
از کتاب خطبه خوارزم

ابوبکر احمد بن محمد بن مردویه بن فودک اخذ از احمد بن محمد بن محمد بن السمری حدیث
المنذر حدیثی ابی حدیثی عمی الحسین بن سعید عن ابیه عن اسماعیل بن زیاد
البزاز عن ابراهیم بن مهاجر حدیثی یزید بن شراحیل الانصاری کان علی
قال سمعت علیاً یقول حدیثی سول الله صلی الله علیه وسلم انا مسند
الى صدق فقال ی علی التسمع قول الله تعالی الذین آمنوا وعملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریة انت وشیعتک وموعده وموعده کم الحوض اذا
جاءت الهمم للحساب تباعون غرام مجلین قلت هکذا ذکره الحافظ ابوالمؤید
موفق بن احمد بن المکی الخوارزمی فی مناقب علی بن عیارت وضحمت که فی خطبه
بوصف صافظمی شاید و جلالت و عظمت شان جاقظ بر حار سین فن درایت
ورجال مخفی نیست کما سبق و نیز محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کفایة الطالب
گفته و بهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدیثی ابو محمد الحسن بن
احمد الخلدی من کتابه عن الحسین بن اسحاق عن محمد بن زکریا عن
جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن الحسین عن ابیه عن علی
بن ابرطال قال قال سول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل
لاخی علی فضائل لا تحصى کثرة فمن ذک فضل من فضائله مقرا بها
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر من ذنبه من کتب فضیلة من فضائله
لم تر ان ملائکة تستغفر له ما بق لتلك الکتابه رسم ومن استمع فضیلة
من فضائله غفر الله له الذنوب التي اکتسبها بالاستماع ومن نظر له
فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اکتسبها بالنظر ثم قال النظر

نقل محمد بن یوسف بن محمد الکنجی
و توضیف ابوی جاد

روایت اخذ شد از

بسم

و نه شازدهم از وجه انتباه حد
تشبیه و ابطال انکار آن

نقل حکایت
از خطیب

نقل محمد بن یوسف زید
از خطیب خوارزم

الوجه على عبادة وذكره عبادة ولا يقبل الله ايمان عبد الا بولايته
والبراءة من اعدائه قلت ما كتبناه الا من حديث ابن شاذان واهل الفضل
المهدي وقابله الخوارزمي ما نقل محمد بن يوسف زندي از خطيب خوارزم
در كتاب نظم در رسم مطهر گفته افشا خطيب ضياء الدين خطيب خوارزمي في
بن احمد ملكي به اسد لاله سيفه قناته به كالظفر يوم صياله التائب
جاء النداء من السماء وسيفه به دم الكفاة في التسكيات لا سيف الا
ذوالفقار ولا فته به الاعلى هازم الاخراب اما نقل محمد بن ابراهيم بن
اليمان في الصنع از خطيب خوارزم پس در كتاب خود سمي بالروض الباسم الذي
عن سنة ابي القاسم كه نسخة عتيقة ان وقت رجوع از حج در حديد خريده كه در وقت
وتولي حال الراس اى راس الحسين بن بشر بن مالك الكندي دخل به
ابن ياد وهو يقول به املا كان فضة ذهبيا به انا قتلت ملوك المحجبات
قتلت خير الناس امما و ابا به ولقد صدق هذا القائل الفاسق في الحديث
وتقرظ هذا السيد الذي ولقى الله بفعله القيم وامر عبدا لله بن
نياد من في راس الحسين حتى ينصب في الرمح فتأماه الناس فقام طارق
بن المبارك فاجابه الى ذلك وفعله نادى في الناس وجمعهم في المسجد الجامع
وضعا لمنبر وخطب خطبة لا يحل ذكرها ثم دعا عبدا لله بن زياد بن
بن قيس الجعفي فسلم اليه راس الحسين ورساه له واصحابه فحلها حتى
قد مواد مشق وخطب جري خطبة فيها كان في زور ثم اخضر الراس وضع
بين يدي يزيد فتكلم بكلام قيم قد ذكره الحاكم والبيهقي وغير واحد من المشايخ

وجه شانزدهم از وجه اثبات حد
تشبیه و ابطال الحارکان

امل

روایت از خطیب

نقل علی کاسینی
از خطیب

نقل محمد بن ابراهیم المعروف بابن العیاض
از خطیب خوارزمی
داستان السنن المروزی
صدیق حسن طایف

اهل النقل بطریق ضعیف و صحیح و قد ذکره الخطیب الخطباء ضیاء الدین ابوالمؤید
صوفی الدین بن احمد الخوارزمی فی تالیفه فی مقتل الحسین و هو عندی فی جلد
وجلالت شان و عا و مقدار و سمو فخار و غایت اعتماد و شتمار و نهایت وثوق و کتاب
محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیری متبعین کتب امه بخاری مخفی نیست و خواهی رضو
لاکشف محمد بن ابراهیم بن علی المرتضی بن الهادی بن یحیی الحسین بن القاسم بن
ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن بن علی بن ابی طالب العزیز ابو عبد الله
الحسنی الیمانی الصنعاء الخواله ادی لاق و لا تقریباً سنة خمس و ستین و سبعمائة
و ثلث النظم فبرع فيه و صنف فی الرد علی الزیدیه العواصم و القواصم فی الدین
عن سنة ابي القاسم اختصره فی الروض الباسم عن سنة ابي القاسم غیره و
ذکره التقی بن فهد الهاشمی و معجمه الخ اما نقل نور الدین علی بن محمد بن احمد بن
عبد الله المعروف بابن الصبّاغ از خطیب خوارزمی در کتاب فصول مهمه بقره
الامه گفته عن کتاب الال لابن خالویه و رواه ابو بکر الخوارزمی فی کتاب
المناقب عن بلال بن حمّامة قال طلع علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ذات يوم متبشراً ضاحكاً و وجهه مشرق كدائرة القمر فقام اليه عبد الله بن
بن عوف فقال يا رسول الله ما هذا النور قال بشارة انتن من ربّي في اخي و ابنتي
و ابنتي فان الله زوج علياً من فاطمة و امر رضوان جازن الجنان فحز شجرة طوي
فحلت رقاقا يعنى صكاً كلبعد دمجى اهل البيت و انشأ تحتها ملائكة من
نور و دفع الى كل ملك صكاً فاذا استوت القيامة بأهلها نادى الملائكة
في الخلاق فلا يبق محبٌ لاهل البيت الا دفعت اليه صكاً فيه

نقل ابن الصبّاغ المالكى از خطیب
خوارزمی

تقریباً
از خطب

فما كان من النار فصار حطباً وابن عمي وابنتي فكالوا رقاب جالٍ ونساء ونيز در
فصول هم گفته عن مناقب ضياء الدين الخوارزمي عن ابي عباس قال لما اخي رسول الله
صلى الله عليه وسلم بين اصحابه من المهاجرين والانصار و هو انه صلى الله
عليه وسلم اخي بين ابى بكر وعمر رضي الله عنهما و اخي بين عثم بن عبد الرحمن
بن عوف و اخي بين طلحة والزبير و اخي بين ابي ذر و انصارى المقداد و اخوان الله
عليهم اجمعين لم يواخ بين علي بن ابي طالب و بين احد منهم خرج على منضبا
حتى ان جدوا من الارض تؤسد كذراعاه و نام فيه تسقى الريح عليه
التراب فطلبه النبي صلى الله عليه وسلم فوجده على تلك الصفة فوكة
برجله قال قم فما صلحت ان تكون الا ابا تراب انقضت حين اخيت بين
المهاجرين والانصار ولم يواخ بينك و بين احد منهم اما ترضون ان تكون منى
بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي الا من احبك فقد احببنا له و
الايام من ابغضك اما انه الله ميتة جاهلية و نيز در ان گفته و من كتب
المناقب لابي المؤيد عن ابى برزة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
و نحن جلوس في يوم و الله في نفسه بيده لا تزل يوم القيمة حتى يسأل الله
تبارك و تعالى الرجل عن اربع عن عمه فيما افناه و عن جسده فيما ابلاه و عن ماله
ما كسبه و فيما انفق و عن حبنا اهل البيت فقال له عمر ما آية تحبكم
فوضع يده على راس علي و هو جالس الى جانبه قال آية حبي حب هذا من
بعدي اما نقل ابو الحسن عليه السلام السمعوني از خطب خوارزمي در جوابي
اولا از زندي نقل کرده كه او بعد ذكر حديث من كنت مولاة فعلى مولاة گفته

قدم و عن قدم

وجوه شانهن از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۳۰۳

روایت اخطیب خوارزمی

نقل علی بن سنیة
از اخطیب

قال الامام الواحد هذه الولاية التي اثبتها النبي صلى الله عليه وسلم
مسئول عنها يوم القيامة وروى في قوله تعالى وقفوهم انهم مسئولون اي عوالة
على اهل البيت لان الله امر نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعرف الخلق
لايسألهم عن تبليغ الرسالة اجرا الا المودة في القربى والمعنى انهم يسألون
هل ابوهم حق المولاة كما وصاهم النبي صلى الله عليه وسلم امرضاها
واهلها فليكون عليا المطالبة والتبعة ونحو سيمود بعد نقل ابن عباد
متصلا بان گفته ويشهد لذلك ما اخرجه ابو المؤيد في كتاب المناقب فيما
نقله ابو الحسن السفاقي ثم المكي في الفصول المهمة عن ابى برزة رضى الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن جلوس ذات يوم والرسول
نفسه بيده لا نزول قدم عن قدم يولي القهقهة يسأل الله تعالى الرجل عن
اربع عن عمره فيما افناه وعن جسده فيما ابلاه وعن ماله مما اكتسبه
وفما انفقه وعن حبننا اهل البيت فقال عمر رضى الله عنه يا نبي الله
صااية حاكم فوضع يده على راس علي وهو جالس الى جانبه وقال آية
حبى حب هذا من بعد الخ ويزي سيمود در جواب العندين گفته في كتاب
الالا بن خالوية والابو بكر الخوارزمي في كتاب المناقب عن بلال بن حاتم
رضي الله عنه قال طلع علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات
يوم متلبسا صاحكا ووجهه مشرق كدائرة القمر فقام اليه عبد الله
بن عوف رضى الله عنه فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا
النور قال بشارة اتيتني من ربى في اخى وابن عمى وابنتى بان الله تعالى زوج

نقل سيمود
از اخطيب خوارزمي

وچو شازدهم از وجه اشک است
تشبیه و ابطال اشکار آن

۳۴۷

روایت از خطب خوارزم

نقل از خطب

علیاً من فاطمة امیرضوان خازن الجنان فتمت شجرة طوبی فحلت قاقا یعنی صکاکا
بعدد محبی اهل البیت انشاءتقی باملائكة من نور و دفع الی کل ملک
فاذا استوت القيامة باهلها نادت الملائكة فی الخلاق فلا یبقی محبت
لاهل البیت الا دفعت الیه صکافیه فکاکه من النار فصار اخي وابن عمی و
فکاکه رقاب جال نساء من امتی من النار اما نقل شهاب الدین احمد بن
حجر الیمینی المکی از خطب خوارزم پس در کتاب صواعق محرقة گفته اخراج ابو بکر الخوارزمی
ان الله صلی الله علیه وسلم خرج علیهم ووجهه مشرق کدائرة القمر فسأله
عبد الرحمن بن عوف فقال بشارة انتی من نبی فی اخي ابن عمی ابنتی بان الله
زوج علیاً من فاطمة و امرضوان خازن الجنان فتمت شجرة طوبی فحلت قاقا
یعنی صکاکا بعدد محبی اهل البیت و انشاءتقی باملائكة من نور و دفع
الی کل ملک صکافا فاذا استوت القيامة باهلها نادت الملائكة فی الخلاق
فلا یبقی محبت لاهل البیت الا دفعت الیه صکافیه فکاکه من النار فصار
اخي وابن عمی ابنتی فکاکه رقاب جال نساء من امتی من النار اما نقل
کمال الدین بن خضر الدین جهرمی از خطب خوارزم پس در کتاب برایین قاطعه ترجمه
صواعق محرقة گفته ابو بکر خوارزمی وایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
روز سی بیرون آمد و سوار کبک انحضرت نورانی بود مثل و امره فمر یعنی تبشیر
و خوشحال بود اشکار عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه از سبب این پرسید
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که بشارتی بن سیده است از جانب پروردگار
من در باب احد و ابن عمر من در باب ختم کعبه خدای عزوجل نزول حج علی باب

نقل از خطب خوارزمی
نقل از خطب خوارزمی

نقل از خطب خوارزمی
نقل از خطب خوارزمی

وجه شان و هم از وجه اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار آن

روایت اخطیب خوارزم

نقل علی حسینی
از اخطیب

رضی الله عنهما و رضوان خازن جنان امر فرمود تا درخت طوبی را جفتانید و کجای آن
درخت نوشته چند بار آورد بعد در دوستان ابله بیت در زیر آن درخت فرشته
از نور آفرید و بدست هر فرشته یکی از آن نوشته ها داد پس چون قیامت قائم شود
آن فرشته ها در میان خلایق منادی کنند و بچکس از دوستان ابله بیت نماز بگردد
آن نامه از او از آتش و وزخ بدست و بدین پس آید و این هم در خبر من با
خلاصی بسیاری از مردمان و زنان است من خواهند بود از آتش و وزخ اما نقل
احمد بن فضل بن محمد باکثیر از اخطیب خوارزم پس در کتاب سبله المال گفته است
ابو بکر الخوارزمی عن ابی القاسم بن محمد انه قال كنت بالمسجد الحرام فرأيت
الناس محمطين في مقام ابراهيم الخليل على نبيتنا وعليه افضل الصلوة
والسلام فقلت ما هذا فقالوا راهب قد اسلم وجاء الى مكة وهو عرج
يحدث عجيبا شرفت عليه فاذا هو شيخ كبير عليه جبة خضراء وقلنسوة
صوف عظيم الجثة وهو قاعد عند المقام يحدث الناس هم يسمعون اليه
قال بيضا انا قاعد في صومعته في بعض الايام اذا شرفت منها اشرافة فاذا
بطائر كالنسر الكبير قد سقط على صخرة على شاطئ البحر فتعيا قومى رفيع
بربع انسان ثم طار وخاب يسيرا ثم عاد فقيا ربا عا آخر ثم طار فذلت
الاجزاء بعضها من بعض فالتامت فقام منها انسان كامل وانا انجبت
ما رأيت فاذا بالطائر قد انقص عليه فاخطف به ثم طار ثم عاد
فاخطف به آخر هكذا يفعل الى ان اخطفه جميعه فبقيت اتفكر وانا
من علم سواي لم عن قصته فلما كان اليوم الثاني فاذا انا بالطائر قد اقبل

نقل عبد الكثير از اخطیب و سبله
المال

وجه شانزدهم از وجه اثبات حد
تشبيه و ابطال الحاركان

۳۰۶

روایت از خطیب از زم

نقل عن عبد الله بن محمد بن علي
ابن الخطيب

وفعل كفعله بالامس فلما التأممت الاجزاء وصارت شخصاً كاملاً نزلت
من صومعة مبادر الية سألته بالله من انت يا هذا فسكت فقلت الحق
من خلقك الا ما اخبرتنى من انت فقال انا ابن ملجم قلت فما قصتك مع
هذا الطائر قال اني قتلت علي بن ابي طالب فكل الله بي هذا الطائر فيعمل
بي ما توى كل يوم فخرجت من صومعة وسألت عن علي بن ابي طالب من هو
فقيل انه ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلمت واثبت ما اتانا
هذا الى بيت الله الحرام قاصدا للحج وزيارة النبي صلى الله عليه وسلم
ونيزدروسيعة المال كفته اخرج ابو اوثيد في كتاب المناقب فيما نقله الحسن
على السفاقي ثم لي في الفصول المحممة عن ابي برزة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن جلوس فأت يوم والتمس نفسه
بيدة لا تزول قدم عن قدم يوم القيمة حتى يسأل الله الرجل عن اربع عن عمر
فيما افناه وعن جسده فيما ابلاه وعن ماله عما اكتسبه وفيما انفقاه وعن
حُب اهل البيت فقال عمر رضي الله عنه ما آية حُبكم فوضع يده على راس
علي وهو جالس الى جانبه وقال آية حُب هذا من بعد اما نقل عبد الله
بن محمد المطيري في خطبته از زم پس در كتاب يا ضريحه في فضل آل بيت النبي
وعترته الطاهرة كفته الحديث الرابع والستون من كتاب الاكل بن جالويه
ورواه ابو بكر الخوارزمي في كتاب المناقب عن بلال بن حاتم رضي الله
عنه قال طلع علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم متبسماً
ضاحكاً ووجهه مشرق كالقمر فقام اليه عبد الرحمن بن عوف

نقل عن عبد الله بن محمد بن علي
ابن الخطيب

و چه نشان زدیم از وجه اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار آن

۳۰۷

روایت از خطیب خوارزم

نقل علی سنی
از خطیب

فقال يا رسول الله ما هذا النور قال بشارة اتتني من ربّي واخي وابنتي
وابنتي فان الله رزق علياً من فاطمة رضي الله عنها وامر رضوان جازن الجنان
فهر شجرة طوبى فحلت قاقاً يعنى صكاً كابعده محبة اهل البيت انشأ تحتها
ملائكة من نور ودفع الى كل ملك صكاً فاذا استوت القيمة باهلها
نادت الملائكة في الخلائق فلا يبقى محبة اهل البيت الا دفعت اليه
صكاً فيه فكاكه من النار فصار اخي ابن عمي وابنتي فكاك رقاب جال
ونساء من امتي من النار اما نقل مولوي في السند بن حبيب الله
از خطیب خوارزم پس در کتاب مرآة المؤمنین گفته اخراج ابو بکر الخوارزمي
انه صلى الله عليه وسلم خرج عليه وجهه مشرق كدائرة القمر
فساله عبد الرحمن بن عوف فقال بشارة اتتني من ربّي واخي وابنتي
وابنتي بان الله رزق علياً من فاطمة وامر رضوان جازن الجنان
فهر شجرة طوبى فحلت قاقاً يعنى صكاً كابعده محبة اهل البيت وانشأ
تحتها ملائكة من نور ودفع الى كل ملك صكاً فيه فكاكه من النار
فصار اخي ابن عمي وابنتي فكاك رقاب جال نساء من النار قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يحبنا اهل البيت الا من تقى ولا يبغضنا الا
مناق شق ويا ارازمه انست كه خود مختاطب عايشان با اين همه مجازفت
وعدوان و اباء استنكاف از قبول روايات فضائل جليله المشان نقل
از خطیب خوارزم ثابت کرده و حمايت روايت او مثل و ايت ديگر اساطين
سنیه در باب كسر اصنام بر اوت آن از فقره كه سبب دوا بطلان نعم او تواند شد

نقل مولوي في السند بن حبيب الله
از خطیب مرآة المؤمنین

نقل کل شیخ
از اخطیب

اصحاح خود شاه صاحب
بروایت اخطیب

واضح ساخته چنانچه در کیهان تاد و چهارم میگوید و قصه برآمدن امیر المومنین بر شان
آنجناب بنوعیکه وایت کردند هر چند زبان و عوام است لیکن در احادیث صحیح
اهلسنت یافته میشود انتهی در حاشیه میفرمایند و اهل سنت این قصه را از کتاب
اخطیب خوارزمی و زعفرانی در کتاب الالقباب شیرازی و ابن مندیه و ابن مردودیه و
و جرجانی وایت میکنند لیکن در این وایات این لفظ واقع نیست که تو بار ما
نتوانی بردشت والله اعلم بحقیقه الحال نیز شاه صاحب حاشیه باب
یازدهم چنانچه سابقا شنیده فرموده اند ابن یونس که از حمزه مجتهدین شیعه است
در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر را
و ابن شاپین کتاب المناقب ابن ابی شیبیه کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را و ابو نعیم
اصمعی کتاب مناقب المطهرین و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المومنین و ابوالحسن
روی شافعی کتاب جغریات را و موفق که کتاب الاربعین فی فضائل امیر المومنین
و ابن مردویه کتاب الشمس فی علم و شیرازی و مولی القرآن فی شان امیر المومنین
و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اهل البیت را و نسائی کتاب مناقب امیر المومنین
و فطنری کتاب خصائص علویه او ابن المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المومنین
و یسعی کتاب المراتب ایضا و بصر کتابی جات امیر المومنین را و خطیب کتابی حدیثی
و سید مرتضی گفته که از عمر بن شایبین شنیدیم که میگفت جمع کرده ام از
فضائل علی هزار جزو انتهی نقلی عن ترجمته المسمی بابوار العرفان للبعین القزونی
الاثناعشری پس انصاف باید آید که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست
که تضرع فضائل امیر المومنین و اهل بیت باشند بلکه هر تتبع کتب شیعه نماید یقین پیدا

المسحاة ط
لله تعالی

نقل علی
از اخطب

که تمام حکما شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المومنین و زہر و حسنین کاسہ لیس و
خوشه چین اہلسنت اند و در ہر جا از ہمین کتب نقل می آرند از ہی رحال الیہ ما بعد اگر
چیز می داشته باشند محتمل است یدال علی ذلک کتاب کشف الغمۃ و الفصول المحمۃ
و غیدہا من کتب هذا الفن انھما زین عبارت ظاہرست کہ شاہ صاحب بقدر
عبارت انوار المعرفان کہ مشتمل است بر ذکر تصنیف موفق ملی کہ ہمین اخطب از ہم
کتاب الاربعین فی فضائل امیر المومنین بش مشتمل آن بر ذکر تصانیف دیگر اساطین
فخام وائمہ اعلام سنیہ افادہ میفرمایند کہ تمام حکما شیعه در نقل فضائل و مناقب
امیر المومنین و حضرت زہر و حسنین علی جمیعہم افضل التحیۃ و السلام کاسہ لیس
و خوشه چین اہلسنت اند و در ہر جا از ہمین کتب نقل می آرند پس معلوم شد کہ
اعتراف شاہ صاحب اخطب خوارزمی مثل دیگر ائمہ و اساطین مذکورین اہلسنت
کہ حکما شیعه بسبب نقل از و امثال او بر عہد شاہ صاحب کاسہ لیس و خوشه چین
اہلسنت گردیدند و مورد طعن معکوس و تشفیج منکوس و تعریف و سون و حیب
سجوس و غمز مغشوش و لمز مخدوش حضرت محاطب فیق النظر شدند و بہر چند
بحمد اللہ و حسن تحقیق بعد سماع افادہ شاہ صاحب احادیث از بشککین و مجاہدین
جاہل و دن باقی نماند و افحام و اسکات و تفہیم و تبکیت بمقام بس عالی رسید
لیکن این ہمہ سخن لغز تر آنست کہ از عہد ائمہ مرح جلال و عظمت و اعتناء
و اعتماد اخطب خوارزمی از کلام حمۃ المتعصبین و رئیس المجادلین و فخر العتقین
مولوی حیدر علی معاصر کہ مرتبہ او را در تحقیق و تنقید و حافظہ جوانب اطراف
و خوض در دقائق و تمیز حقائق بالا تر از مرتبہ شاہ صاحب نند بسبب آنکہ

شاه صاحب دارالاستراق و انتحال گرفتار اند و معاصر مذکور خود را ازین نقیصه
دور و دور می کشد کما یظهر من صدر منتهی الکلام ثابت بینا یمسین باید دانست که
معاصر مذکور در از الیه الغین گفته فکیف که از کتاب عقود البجان فی مناقب ابن
حنیفه النعمان که علامه محمد بن یوسف ایشی القشیری الشافعی مصنف کتاب ضخیم
یعنی سهل المدی الرشد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه او نزیل بر توفیق نیز ثبت
می کند جزاه الله تعالی با حسن اعماله بهم تحریر ابو حنیفه در علوم عربیه دیگر
فنون نیز بنظر می آید و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب نیز بوضوح
می پیوندد و چنانچه عبارتش بعینه ملحوظ شود قال بعض من صنف فی المناقب
کان ابو حنیفه رحمه الله اخذ من العلوم با و فرغ نصیب ما علم الکلام
فقد تقدم انه بلغ فيه مبلغا يشا إليه بلا صابح و ناهیا و به
انه سلم اليه علم النظر و القياس و أصابة الراي حتى قالوا فيه ابو حنیفه
امام اهل الراي و اما علم الادب و النحو فبلغ فيه الغایات و لا التفات
له ما قاله بعض عدائه فقد ذکر الملائکة المعظم عیسی بن ایوب
فی الرد علیه من المسائل الفقهیة التي بنی ابو حنیفه اقواله فیها
على علوم العربیة ما لو وقفت علیه لرأيت العجب العجیب من تمکنه
فی هذا العلم و حسن استنباطه و اما الشعر فقد و اعنه من نظمه
اشیاء عظيمة قلت سیاق جملة منیافی باب حکمه و اما القراءة
فمنذ قرأه و انما یفقر ألت انفرج بها و و ما عنه بالاسانید و
انما کورقه مشهور فی کتب التفاسیر و غیرها و فی افردھا ابو القاسم

ووجه شانزدهم از وجوه اثبات حدیث
تشیبه و ابطال انکار آن

۱۱۳

روایت اخطیب خوارزمی

نقل علی سنی
و شیخ ذیاب و اخطیب

و ضعیف است بحال الخلفاء

الزمخشري وغيره قلت و سبب اطلاق في بابہ فتنا على من نعم الله كما
لا يحفظ القرآن قد صح عنه انه كان يجتهد في شهر رمضان ستين
ختمه قلت و قرأ القرآن كله في ركعة واحدة كما سبقت في باب دلابي لمؤيد
الموفق بن احمد في اشعاره دلابي حنيفة ذي الفخار قراته مشيئة
مستحولة غراء عذبت على القراء في أيامه فتعجب من حسنها القراء
لله درابي حنيفة الله بخضعت له القراء والفقهاء خلف
الصحابه كلهم على ثم قضات جلاله الخلفاء سلطان من في
الارض من فقهاءهم وهو اذا افتواه اصداً وكان اصداً جمع
صداً بالقصر وهو الذي يجيبك بمثل صوتك في الجبال وغيرها
اشارة الى ان الاصل منه نشاوعنه اخذ لانه كان كافل الفقهاء
ومربيهم ولا نهم عياله كما نص عليه الامام الشافعي رحمه الله تعالى
ان خاله المزني كان يدير النظر في كتب الامام ابي حنيفة وكان ذلك
سبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب ابي حنيفة
كما روي في ذلك ابو يعلى الخليلي في الارشاد واما الحديث فقد قال
ابو يوسف ما رأيت أحداً اعلم بنفس الحديث من ابي حنيفة
وقد علمت انه رأى خلائق من المحدثين قال ايضا كان ابو حنيفة
أهم بالحديث يصح منه وانكر ابن المبارك على من قال انه ليس بعرف الحديث
كما سبقت بيان ذلك في محله وكان بصيرا بعلل الاحاديث بالاعتدال
والتمحيص مقبول القول في ذلك وروى ابو عيسى الترمذي في كتاب العلال

نسخه خطی
از کتاب

من جامعه عن الحان قال سمعت ابا حنيفة يقول ما رأيت اكلب من
جابر الجعفي ولا افضل من عطاء بن ابي باح وروى البيهقي في المندخل عن
عبد الحميد قال سمعت ابا سعيد الصنعاني يقول سألت الامام ابا حنيفة
ما تقول في اخذ عن الثوري قال اكتب عنه فانه ثقة ما خلا احاديثه
استحقاق عن جابر واحاديث جابر الجعفي وروى الخطيب عن سفين بن عبيدة
قال قول من اتبعته للحديث ابو حنيفة ان هذا اعلم الناس بحديث عمر بن
الخطيب واجتمعوا على خدائهم فناهيك من بيتهم في الحديث الثوري في مجلس ابن
عمينة وسيا هذا مزيد بيان الشذوذ المؤيد له الله تعالى نعمان قد نشر العلوه
باسرها علامني اذ روى لا طواد ثم انهم منها الى المفسر الذي قد اراح
في الاغوار والافجاد ثم انهم من بعد يفتي الورى حقا برغم ساطع الحساد
بقدرتني في فقهه في قلّة مذهب صاحبها قوي الحساد فوق الاصل
حد واليه مطعم فهذا هو لكل قوم هاد بعد ان ينصوص قاطعة كذا في
متحريج وائمة محدثين در باره اعلميت ابو حنيفة و مزيد اتصاف و معلوم بينه
منقول افتاده بچکس را ببی ماند که قادحین را جز چهل و حسد چیزی یگر باعث شد
باشد انتقایی این عبارت ظاهراً است که فاضل معاصر بر اثبات تبحر ابو حنيفة
در علوم عربيت و دیگر فنون این علامه محمد بن يوسف المشقة الصالحی نقل
کرده که او از بعض مصنفین عبارت نقل کرده که در این وجوه از ابوالمؤید موفّق
که همین اخطیب خوارزم اشعار عدیده در مدح ابی حنيفة مذکور است یکسال
اعتقاد و اعتبار و نهایت وثوق و اشتها را اخطیب خوارزم و بودن او بحمل

حدیث
و علامه
مطعم
بعض

استناد و اعتماد و تصانف و بسینت سلامت اعتقاد ظاهر و بایه کردید که مثل
علامه محمد بن یوسف شامی استناد و تشبیه با شعار بلاشعار خطیب الفخار برای اثبات
مدح ابی حنیفه میگرداند فاضل معاصر بخیر که محقق معدوم التظلم است نیز بکمال
استهجاج و نشاط و استبشار و نهایت سرور و انبساط و افتخار آنرا ذکر میکند
و بقول خود بعد از این بنصوص که از فقهای مبتخرین و ائمه محدثین اخذ نمود
خطیب خوارزم از فقهای مبتخرین و ائمه محدثین ثابت میگردد اند و لله الحمد
عنه ذلك ولا يحق المكو السعي الا باهله و وجه مقدم از وجه
رو و ابطال نفی مخاطب با کمال حدیث تشبیه یا آنکه ابو الحیر رضی الله عنین اخذ
اسماعیل بن یوسف الطالقانی القزوينی الحاکمی این حدیث شریف را روایت
نموده چنانچه محبت الدین احمد بن عبد الله الطبرسی در ریاض النضره گفته اند که
شبهه بخمسه من الانبياء عليهم السلام في مناقب لهم عن ابی حمزة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم في
علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى يحيى بن زكريا
في زهده والى موسى بن عمران في بطشه فليتنظر الى علي بن ابي طالب
اخرجه القزويني الحاکمي و نیز محبت الدین طبرسی در ذخائر العقبه گفته اند
ابن الحزم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم
في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى يحيى بن زكريا في
زهده والى موسى بن عمران في بطشه فليتنظر الى علي بن ابي طالب اخرجه ابو الحیر
الحاکمي فهذه احاديث اسمعيل الحبر الجليل والحق النبيل قد هتكت سنن

روایت کردن طالقانی
حدیث تشبیه

وجه هفتم از وجوه اثبات حد
تشبیه و ابطال اشکاران

۳۱۴

روایت ابو النخیر طالقانی^{۹۰}

ابو النخیر طالقانی

والتسویل و شق عصی الخدع والتزوير والتحويل و ابان سبيل الحق للجبل
واقام عليه احسن دليل و ذالقدني في عين كل منكم محيل و مخفي خاند
که ابو النخیر حاکمی طالقانی از نبیای محدثین و کلامی مفسرین و اعظم معروفین
معتبرین و افخم مشهورین مستندین و اجله مقبولین و امثال محمد و حسین است عبد الکريم
بن محمد رافعی در کتاب التذوین فی ذکر اهل العلم بقزوین که نسخه متقیه آن محمد المصمم
المعین پیش این عبد شجین حاضر است گفته احد بن اسمعیل بن یوسف
بن محمد بن العباس ابو الخیر الطالقانی القزوينی امام کثیر الخیر و البرکة
نشأ فی طاعة الله تعالى و حفظ القرآن و هو ابن سبع على ما بلغني و حصل
بالطلب الحثيث العلوم الشرعية حتى برع فیها و رایة و درایة و تعلیما و
و تذکیرا و تصنیفا و عظمت برکته و فائدتہ و کان مدیما للذکر
و تلاوة القرآن في مجيئه و ذهابه و قيامه و وقوده و عامة احواله و
سمعت غیر واحد من رجسز عنده بعده ما قضی شخبه عند تعبیه للغسل
و قبل ان ينقل اليه ان شفیه کانتا تحترکان کما کان تحترک کما طول عمره
بذكر الله تعالى و کان یقرأ علی العلم و هو یصل و یقرأ القرآن و یصغی مع ذلك
الی القراءة و قد ینبه القارئ علی ذلك و صنف الکثیر فی التفسیر و الحدیث
و الفقه و غیرها مطوّل و مختصر و انتفع بعلمه اهل العلم و عوام المسلمین
و سمع الکثیر یقرؤن و یسأرون و یبغدون و غیرها و فخرت مسیحاته و متداول
و تکلم بعض المجان فین فی سماعه من عبد الله محمد الفروی بطن فاسد و قبح
و قد شاهدت سماعاته منه لکثیر فیها الوجیز للواحد سمعته منه بقراءة

ما یح طالقانی از کتاب
التذوین بن رافعی

مدح خط القائل

الحافظ عبد الرزاق الطبرسي في سنة هي التي وقعت في شعبان ورمضان سنة
ثلاثين وخمسة نقلت معناه من خط الامام ابي البركات الفراء في ذكر
نقله من خط تاج الاسلام ابي سعد السمعاني وسمع منه الترغيب لحسين
بن نجويه بقراءة تاج الاسلام ابي سعد في ذي الحجة سنة تسع وعشرين و
خمسائة وسمع من الفراء في جزء من حديث يحيى بن يحيى بروايته عن
عبد الغافر الفارسي عن ابي سهل بن احمد الاسفرائني عن داود بن الحسين
البيهقي عن يحيى بن يحيى بقراءة الحافظ ابي القاسم علي بن الحسن بن
هبة الله الدمشقي سنة تسع وعشرين وخمسة وسمع منه الاربعين
تفريع محمد بن ايزديار الغزنوي من مسروعاته بقراءة السيد ابي الفضل محمد
بن علي بن محمد الحسيني في رجب سنة تسع وعشرين نقلت السماعين من
خط المذكور بن محمد الشيباني البغدادي رأيت بخط تاج الاسلام ابي
سعد السمعاني رحمه الله سمع من الفراء في لائل النبوة وكتاب البعث
والنشور وكتاب الاسماء والمصفا وكتاب الاعتقاد كلها من تصانيف
الحافظ البيهقي بروايته عن المصنف في شيو سنة ثلاثين وخمسة بقراءة
تاج الاسلام ووجد مع علمه وعبادته الوافين القبول التام عند الخواص
والعوام وارتفع قدره وانتشر صيته في اقطار الارض وتولى تدريس النظار
ببغداد قريبا من خمسة عشر سنة مكرما في حرم الخلافة مرجوعا اليه
فاضلا مقبولا في مواقع الاختلاف وهو رحمه الله خال الدق وجلته
لاهي من الرضاع ولبيست من يده الخزانة بكرة يوم الخميس الثاني من شهر الله

رجب سنة اثنتين ثمانين وخمسة مائة بمكان شيخه في الطريقة الامام ابو الاسود
هبة الرحمن بن عبد الواحد القشيري لابس الخرقه بيضاء نيسابور في رباط
جلده الاستاذ ابن علي الدقاق بمشي الامام محمد بن يحيى رحمه الله وسمعت
منه الحديث الكثير وكان يحبه قولني ويامر الحاضرين بالاصغاء اليها
وكان حجة الله ماهر في التفسير حافظا لسباب النزول واقرار المفسرين
كامل النظر في معاني القرآن ومخا الحديث الخ وشمس الدين محمد بن احمد الزبيدي وغير
في خبر من غير درسته تسعين وخمسة مائة كفته وفي ياتوفي القزويني العلامة رضي الله
ابو الخير احمد بن اسمعيل بن يوسف الطالقاني الفقيه الشافعي الواعظ ولد
انتهى عشرة وخمسة مائة وتفقه على الفقيه ملكداد العمري ثم نيسابور
محمد بن يحيى حتى فاق الاقوان وسمع من الفراءوي زاهر وخلق ثم قدم بغداد
قبل الستين درس بها ووعظ ثم قدما قبل السبعين درس بها ووعظ
ثم قدمها قبل التسعين درس بالنظامية وكان اماما في هذا المذهب والخلافة
والاصول والتفسير والوعظ وروى كتب كبارا ونفق كلامه على الناس
سمته حلاوة منطقه وكثرة محفوظاته كان صاحب قدام راسخ في العبادة
عديم النظير كبير الشأن جع الى قزوین سنة ثمانين و لزم العبادة الى ان
مات في الحشر رحمه الله وابو محمد عبد الله بن سعد اليا فعي من امرأة الجبل
درسته مذکور كفته وفي ياتوفي الفقيه العلامة الشافعي القزويني
الواعظ ابو الخير احمد بن اسمعيل الطالقاني قدم بغداد ودرس بالنظامية
وكان اماما في المذهب والخلاف والاصول والوعظ وروى كتب كبارا

در الحارث طالقاني

در الحارث طالقاني
مرأة الجبل يافعي

وجه هفدهم از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

کاس

روایت طالقانی

در این طالع

در این طالعانی از طبقات اقرآن
ابن الجندی

در این طالعانی از طبقات
شافعیه است

ونفق کلامه بحسن سمته وحلاوة منطقه وکثرة محفوظاته وکان صاحب
قدم واسع فی عبادة کبير الشان عديم النظير رجع الى قزوین سنة ثمانین
ولزم العبادة الى ان مات فی محرم السنة المذكورة رحمه الله شیخ شمس الدین
ابو الخیر محمد بن محمد الخزرجی در طبقات اقرآفته احمد بن اسمعیل بن یوسف بن
محمد بن العباس ابو الخیر الحاکمی الطالقانی الشافعی القزوینی مقنه متصدرا
صالح خیر له معرفة بعلوم كثيرة وله کتاب التبیان فی مسائل القرآن
ردا علی الحلولیة والجهمیة اقرأ الغایة کابی مهران عن ذاهر بن طاهر الشافعی
وقا بأثر وایات علی ابراهیم بن عبد الملائک القزوینی صاحب ابن معشر
قوا علیه ابنه محمد ومحمد بن مسعود بن الفوارس القزوینی والیاس بن
جاء مع عبدان بن سعید القصیری فی فی المحرم سنة تسعين وخمسائة
عن نحو تسعين سنة وجمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنومی در طبقات
شافعیه گفته الشیخ ابو الخیر احمد بن اسمعیل بن یوسف القزوینی الطالقانی
کان عالما بعلوم متعددة قوا علیه محمد بن یحیی ثور صار معیده علی ملک
علی القزوینی السابق ذکرة فی الاصل وسمع وحدث ولد یقزوینی سنة
ثنتی عشرة وخسمائة او احدی عشرة ذکرة الافرعی فی الاصل فقال کان
اماماً کثیر الخیر اوفی الحظ من علوم الشریع حفظاً وجمعاً ونشراً بالتعلیم
والتذکیر والتصنیف کان لسانه لا یرال طبام من کرا لله تعا من
تلاوة القرآن کان یعقد مجلس العظ للعامة فی ثلثة ايام من الاسبوع
منها یوم الجمعة فتکلم یوماً فیها علی عاداته وکان الیوم الثانی عشر من

وجه تقديم ازوجه اثبات حد
تشبيه وابطال انكار ان

٣١٨

روایت طالقانی

در حدیث

الهم سنة تسعين وخمسة واستطرد الى قوله ثلثا واتقوا يوم ما ترجعون فيه
الى الله وذكر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عاش بعد نزول هذه
الآية الا سبعة ايام فلما نزل من المنبر حَمَّ ولم يعش بعدها الا سبعة
ايام فانه مات يوم الجمعة ودفن يوم السبت وذلك من عجيب الاتفاق
وكانه اعلم بالحال فانه حين قت الارتحال قال لقد خرجت من الدار
بكرة ذلك اليوم على قصد التعزية وانا في شأنه متفكروما اصاب منكر
اذ وقع في خاطري من غير نيّة وفكر رويّة بيت من شعر وهو بكت العلوم
بويلها وعويلها لو فاة احدها ابن اسمعيلها كان قائلا يكلمني بذلك
فراضفت اليه ابياتا بالرويّة انتهت كلام الرافع وثقي الدين ابو بكر بن احمد بن
قاضي شهمه ورطبقات شافعية كفته احمد بن اسمعيل بن يوسف بن محمد بن العباس
رضي الدين ابو الخير القزويني الطالقاني ولد سنة اثنتي عشرة او احدى
عشرة وخمسة قواعده محمد بن يحيى صار معيد درسه على ملكد القزويني
وقرأ بالروايات على ابراهيم بن عبد الملك القزويني وصنف كتاب البيان
في مسائل القرآن دأ على الحلولية والحمية وصار رئيس الاصفهاني وقد
بغداد فوعظها وحصل القبول تافرو كان يتكلم يوما وابن الجوزي يوما
يخبر الخليفة وراء الاستار ويخبر الخلائق والامير ولي تدرّس النظار
بغداد سنة تسع وستين الى سنة ثمانين ثم عاد الى بلاده ذكره الامام
الرافع في الامالي قال كان اماما كثيرا خيرا وافر الحظ من علوم الشرع حفظا
وجعا ونشرا في التعليم والتذكير والتصنيف وقال الحافظ عبد العظيم المندرج

عن صاحب كتاب طبقات شافعية
قاضي شهمه

شرح طالقانی

شرح طالقانی از طبقات شافعیه
سید

و حکم عنه غیر و احلانه کان لسانه لا یزال طباً من خیر کرام الله تعالی و من
تلاوة القرآن توفی فی الحرام سنة تسعین و خمسمائة و قیل سنة تسع و ثمانین
قال السبکی فی شرح المنهاج ذکر ابو الخیر فی کتابه حظائر القدر من مضان
اربعة و ستین اسماً و عبد الوهاب بن علی سبکی در طبقات شافعیه کشفه
بن یحیی بن بن یوسف بن محمد بن العباس الشیخ ابو الخیر القرطبی و بنی الطالقانی
الشیخ الامام الصوفی الواعظ الملقب بخی الدین احداً اعلام ولد فی سنة
اثنی عشر و خمسمائة بقر و بن قیل سنة احدى عشر و تفرقه علی محمد
بن یحیی سمع الكثير من ابيه و ابی عبد الله محمد بن الفضل الفراء و بنی زاهر
القشیری و عبد المنعم بن القشیری و عبد الغافر الفارسی و عبد الجبار الخوارزمی
وهبة الله بن البسر و وجیه بن طاهر و ابی الفتح بن البطی و غیرهم بیساً
و بغداد و غیرها و می عنه ابن القریش محمد بن علی بن ابی النعمان الواسطی
و الموفق عبد اللطیف بن یوسف و الامام الرافعی و غیرهم در سن بلده
مدّة ثم ببغداد ثم عاد الی بلده الی بغداد و در سن النظامیة حد
بکبار الکتب تاریخ الحاکم و سنن ابن خلد و صحیح مسلم و مسند اسحاق و
غیرها و اصله عدّة مجالس قال ابن التجار کان رئیس اصحاب الشافعی و کان
اماماً فی المذهب و الخلاف و الاصول و التفسیر و الوعظ و الزهد و حد
عنه الامام الرافعی فی مالیه و قال فیہ امام کثیر اذیر مؤلفاً و سبط
من علوم الشرع حفظاً و جمعاً و نشر بالتعلیم و التذکیر و التّحذیر
و کان لسانه لا یزال طباً من خیر کرام الله و تلاوة القرآن و جماعته علی

الحديث هو بطلان ويضع الى ما يقول القاري ويثبتها اذ اذلت قلت واطال ابن
النجار في ترجمته الثناء على علمه دينه وروى باسناد حكاية مبسوذة كونه
عبرها من المعجزة الى العربية حاصلا ان الطائفة حكي عن نفسه انه كان
بليد الذهن في الحفظ وانه كان عند الامام محمد بن يحيى في المدرسة وكان من
عادة ابن يحيى ان يستعرض الفقهاء كل جمعة وياخذ عليهم ما حفظوه فمن
وجد مقصرا خرج فوجد الطائفة مقصرا فاخرجه فخرج في الليل وهو يدعى
ابن يذهبنام في تون حمام فرأى النبي صلى الله عليه وسلم فقل في فيه ثوبين
وامره بالعود الى المدرسة فعاد ووجد المأخذ محفوظا واخذ ذهنه جدا قال
فلما كان يوم الجمعة وكان من عادة الامام محمد بن يحيى ان يضيء الى صلاة الجمعة
فجمع من مكتبته فيصلي عند الشيخ عبد الرحمن الاسكاف الراشد فمضت
معه فلما جلس مع الشيخ عبد الرحمن تكلم الشيخ عبد الرحمن في شيء من مسائل
الخلافة والجماعة ساكتون تادبا معه لصغر سنه حدة ذهنه اعترض عليه
وانازعه والفقهاء يشيرون الي بالامساك وانا لا التفت فقال لهم الشيخ
عبد الرحمن عوه فان هذا الذي يقوله ليس هو منه انما هو من الذي علمه
قال ولم يعلم الجماعة ما اراد وفهمت وعلمت انه مكاشفة قال ابن النجار
وقيل انه كان مع كثرة اشتغاله بدار الصيام يفطر كل ليلة على قوس
واحد وحكه انه لما دعي الى تدريس النظامية جاء بالحلقة وحواله الفقهاء
وهناك المدسسون والصمدور والاعيان فلما استقر على كرسي التدريس دعا
دعاء النخبة التفت الى الجماعة قبل الشروع في لقاء الدرس قال من ابي

در طالق

کتب رس التفاسیر یحبون ان ذکر فعیثوا کتا با فقال من ای سوخت تریه ن
فعیثوا و ذکر لهم ما ارادوا و كذلك فعل في الفقه الخلاف امریکه کراة ما عین
الجماعة له فحبوا الکثرة استحضاره قال بن الفجار حدثنی شیخنا ابو القاسم
الصوفي قال صلی شیخنا القزوينی بالناس التراويح فی لیالی شهر رمضان
وكان یخیر عنده خلق کثیر فلما کان لیلة الختم دعا و شرع فی تفسیر القرآن
من اوله و لم یزل یفسر سورة حتى طلع الفجر فصلى بالناس صلوۃ الفجر فبذل
العشاء و خرج من بغداد الى المدرسة النظامیة و كان یبتغی فی الجوامع
بما فله اتکلم فی المنبر علی عادته و کان فی المجلس امیر قطب الدین قیما
و لاعیان فلما ذکر لهم ان الشیخ لیلئین فسر القرآن کله فی مجلس واحد فقال
قطب الدین لغرامة علی الشیخ واجبة فانفتحت الشیخ و قال ان الامیر اوجب
علینا شیئا فان کان لیشق علیکم و فینابه فقالوا لا بل نؤثر ذلک فشرع
و فسر القرآن من اوله الى آخره من غیر ان یعید کلمة مما ذکر لیلئا
الناس من حجة حفظه و غزارة علمه قال ابو احمد بن سکینه لما اظهر
ابن الصاحب الرضی ببغداد جاء بن القزوينی لیلئا فودع عنی و ذکر ان الله
متوجه الى بلاده فقلت انک هم هنا طیب و تنفع الناس فقال معاذ الله
ان اقیم ببغداد یجهر فیها بسب اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
ثم خرج من بغداد الى قزوین و کان اخر العهد به قلت اقام بقزوین
محترما الى ان توفی بها قال الرافعی فی الامالی کان یعقد المجالس للعلماء
ثلاث مرات فی الاسبوع احدیها صبیحة یوم الجمعة فتکلم علی عادات

در عهد هم از وجود اثبات شد

علیهما السلام

يوم الجمعة ثاني عشر الحرام سنة تسعين وخمسة في قوله تكافون قولوا
فقل حسبى الله لا اله الا هو ذكرها من واخر ما نزل من الآيات المكية
آخرها اليوم اكملت لكم دينكم واتممت منى سورة النصر وقوله تعالى
واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله وذكروا رسول الله صلى الله عليه وسلم
معاشر بعد نزول هذه الآية الاسبعة ايام قال الراغب لما نزل من المنبر
يوم مات في الجمعة الاخرى لم يعيش بعد ذلك الاسبعة ايام قال
ابو من عجم الاثنا عشر قال كانا علم بالحال انه حان وقت الارقال
ودفن يوم السبت قال لقد خرجت من الدار بكرة ذلك اليوم على قصد
التعزية وانا في شأنه متفكروا مما اصابه منكسرا وقع في خلدي من غير
وفكر وية بكت العلوم بويلها وعويلها لو فاة احدها ابن سمعيل
كان احدا يكلمني بذلك ثم اضفت اليه ابياتا بالروية ذهبت عن
انتهى والله اعلم وشمس الدين محمد بن علي بن داود مالكي تلميذ شيخه در طبقات
المفسرين گفته احمد بن اسمعيل بن يوسف ابو اخير الطالقاني القروي
الشافعي رضي الله عنهما احدا اعلام قال ابن النجار كان رئيس اصحاب الشافعي
وكان اماما في مذهب والخلاف والاصول والتفسير والوعظ كثير
المحفوظ اصل الحديث وعظ وسمع الكثير من ابي عبد الله الفراء في زاهر
الشماع في هبة الله السند وابي الفتح بن البطي وتفقه على منكره وحدث بن
صكه ودرس ببلا وبغداد وحدث بالكاتب الكبار وولي تدريسي
النظامية وكان كثير العبادة والصلوة دائر الذكر دائر الصوم له

در عهد هم از وجود اثبات شد
طبقات المفسرين

فكل يوم خمسة وقال بن المديني كان له يد باسطة في النظر والاطلاع
على العلوم ومعرفة الحقائق وقال موفق بن عبد اللطيف البغدادي كان
يحل في اليوم الليل ما يجر المجتهد عن عمله في شهر ولما سنة اثنتي عشرة و
خمسائة ومات في شهر سنة تسعين اربع مائة اين بنه فضائل فافره
وذكر زاهر طالقاً كغيره في الباب مورث عجب عجايبت نيز روي
او در فضيلت جناب امير المؤمنين عليه السلام طابع بدائع اوكيا في طب
مخدوم الفحول في تلكه راي في تصديق افاده شينه و تحقيق مقالته رينه طالقاً
از اهل سنت و جماعت و ارباب فضل و براعت خارج سازند و او را بر مزه عيني
و بالكلين ايند زندگرا تا في طاق است كه دست از اتباع و تقليد اقتفاسي اثر
هميشان دارد و يا دست و پاي سينه حقائق انجمنه شان گرند و كه عامي كامل
الاطلاق اند و موي معتد افاق هر چه از زبان گهرشان شان آيد لائق اقر
و تحسين است نه سزا شتي بين تجبين و چه ميچد هم از وجوه ابطال مرعوم
مخاطب آنكه شيخ عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملاد بيلي حديث تشبيه اور
كتاب سيلة المتعبدين روايت ده چنانچه حسن بن محمد بن السمي الحلي طاب
تراه در كتاب انوار بدريه فرموده و مما اخرج ايضاً في خصائصه
خصائص على صاحب الوسيلة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من راد ان ينظر الى بواهي حله والي
نوح في حله والي يوسف في جماله فليتنظر الى علي بن ابي طالب و روي
منه عمر ملا اين حديث شريف از عبارت محب طبرسي هم ظاهر خواهد شد

ان طالع الاقاصي الاول

عمر بن محمد بن خضر

در كشف الغطاء بن عبد الله بن محمد بن خضر المعرف بالملاد بيلي حديث تشبيه اور
كتاب سيلة المتعبدين روايت ده چنانچه حسن بن محمد بن السمي الحلي طاب
تراه در كتاب انوار بدريه فرموده و مما اخرج ايضاً في خصائصه
خصائص على صاحب الوسيلة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من راد ان ينظر الى بواهي حله والي
نوح في حله والي يوسف في جماله فليتنظر الى علي بن ابي طالب و روي
منه عمر ملا اين حديث شريف از عبارت محب طبرسي هم ظاهر خواهد شد

انشار امیر محمد فیهذا الخضر الملائم بالفضل والبواعة الماهر الحاذق في
الصناعة القلعة من الكمال قلاعه روى الحديث الشريف المشي بوبين أمينة
والجماعة فسود وجوه المنكرين المنهكين في الفطاعة الغيا لمحتوبين كبداء صنوف
الشناعة وحتجنا نذكره كذا عمر بن محمد ازاجله صاحبين مشهورين واکابر مشايخ معروفين
ست وتعيد بعيد ولادت سرای سعادت جناب رسالتک صلی الله علیه وآله وسلم
اولا او بعمل آورده و بسیار می انداساطین فخرم و ائمه اعلام سنی با و درین باب
اقتدار کرده اند مولوی سلامت امیر در اشباع الکلام فی اثبات عمل المولد اقیام
گفته و علامه محمد بن یوسف شامی حمة الله علیه در سبل المهدی الرشد فی سیرة
خیر العباد که مشهور بکتاب شامی است آنچه در اثبات عمل مولد شریف رقم زده اند بقره
از آن بهم بجزایرة التقاط میرسد الباب الثانی عشر فی اقوال العلماء فی عمل
المولد الشریف واجتماع الناس له وما یحمد من خیر له وما یدفع الی الحافظ
ابوالخیر السخاوی فی فتاواه عمل المولد الشریف لم یقل عن احد من السلف
الصالح فی القرون الثلاثة الفاضلة واما حدیث بعد هاتر لا زال اصل
الاسلام فی سائر الاقطار والمدن الکبار یحتفلون فی شهر مولده صلی الله
علیه وسلم بعمل الولایة البدیعة المشتملة علی الامور النجیة الرفیعة
ویتصدقون لیالیہ بانواع الصدقات ویظهرون السمر ویزیدون
فی المبرات ویعتنون بقراءة مولده الکریم ویظهر علیهم من یرکانه فخل
عظیم الی ان نقل فی الاشباع عن السیرة الشامیة قال الامام الحافظ
ابو محمد عبد الرحمن بن اسمعیل المعروف بابی شامة فی کتابه اباعث

وجوبه يوم يوم از وجود اثبات حدیث
تشییه و ابطال انکار آن

۳۲۵

روایت عمر ملا اردبیلی

من المجلد

على انكار البدع والحوادث قال الربيع قال الشافعي رحمه الله تعالى الحديث
من الامور بان احدهما ما احثنا الف كتابا او سنة او اثر او اجاعا
فهذه البعثة الضلالة والثاني ما احثنا من الخير لا خلاف فيه لاحد
من حديثه حديثه غير ما مومنا قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان
نعمت البعثة هذه يعني انها محدثة لم تكن اذ كانت فليس فيها حرام
فالبدع الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب
لمن حسنت نيته فيها وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشرعية غير
منها الفلشي منها ولا يلزم من فعله محذور شرعي ذلك نحو بناء المسكن
والربط والمدارس وخانات السبيل وغير ذلك من انواع البر التي لم
في الصدق الاول فانه موافق لما جاءت به السنة من اصطناع المعروف
والمعاونة على البر والتقوى من احسن البدع ما ابتدع في زماننا
هذا من هذا القبيل ما كان يفعل بمدينة اربل كل عام في اليوم الموافق
ليوم مولد النبي صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار
الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء يشعرو
بمحبة النبي صلى الله عليه وسلم وتعظيمه واجلاله في قلبه و
وشكر الله تعالى ما من به من ايجاد رسوله الذي هو حجة للعالمين
صلى الله عليه وسلم كان اول من فعل بالموصل عمر بن محمد الملا احد الصالحين
المشهورين به اقتدى في ذلك صاحب بل وغيره رحمهم الله تعالى الا قال
في الاشباع وازيخاست قول شيخ نصير الدين كه انفاق ودين ووزر وانظار

حسبنا شيخ حافظ ابو شاه عمر ملا
ارضا جليل مشهورين

سرور بفرج خدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وجود ایشان سماع خالی از مستنکات
شبهه و انشاد امور مشوقه آخرت این اجتماع حسن جنبه ثبات قاصد حاصل نیست
بعد از این پنج از ابام حنفی ابو محمد عبد الرحمن المعروف بابو شامه منقول است
و لیل قاطع و بر این ساطع برای دفع انکار منکرین است که از تصریح امام شافعی
علیه الرحمه نیز قسم بدعت بحسنه و سنیّه ثابت متحقق و بعد از این آنچه گفته اند
احسن بدعات است آنچه در مدینه اربل به سال موافق روز ولادت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از صدقات و اظهار زینت و سرور و احسان با فقر معمول می‌شود
که این همه مشعر به محبت آنحضرت علیه الصلوٰة و التحیة و تعظیم و تکریم و داخل فاعل و
تاویذ شکر ایجاد رسد مقبول صلی الله علیه و سلم است و اوّل کسی که ابتداء این
فعل در موصول کرد شیخ عمر بن محمد است که یکی از صحابه ائمه مشهور بود و صاحب اربل
و غیر آن اقتداء فعل باین بنام نموده اند باید دانست که این فعل مشعر بآنست که
ابتداء ای این عمل از شیخ عمر بن محمد است در موصول صاحب اربل و غیر آن مقتدی
باین شیخ بوده اند از کلام دیگر اجله خاصه مولانا جلال الدین سیوطی چنانکه
تصریحش گذشت چنان مستفاد میشود که باین فعل حسن صاحب اربل ملک مظفر
که شیخ وقت ابوالخطاب بن حیه تصنیف مجلد در بیان مولد برای او فرموده
و آن سلطان بن مان بجلد وی آن هزار دینار شیخ محدوح انعام نموده بلکه خود در کلام
صاحب سیرت تحافت و تعارض صریح موجود است که اوّل خودش نوشته است
که اوّل کسی که احداث این عمل از ملوک کرد صاحب اربل است و بعد از آن گفته که فاعل
اوّل این فعل در موصول عمر بن محمد است صاحب اربل و غیر آن مقتدی

این عمل

در کلام

بوده اند و جواب این شبهه آنست که مراد از اولیّت صاحب بل درین عمل خیر است
اضافی نسبت بملوک است یعنی در سلاطین بنیان قول کسی که ابتدا باین عمل کرد صاحب
اربل است مراد از اولیّت این فعل در موصول که فاعل آن عمر بن محمد است اولیّت
حقیقه پس اقتدای صاحب بل و غیر آن از ملوک و دیگر عوام و خواص بشیخ ممدوح
صحیح و درست است لهذا در بیان استنباط قول اول از رساله سیوطی که مبدأ
کلام است یعنی و اول من احدث فعل فلک مقید بملوک سلاطین گردیده
و قید ملوک در عبارت اول صاحب سیرت خود موجود است و آنچه از شیخ امام
علامه صدر الدین منقول است نیز مقید بآنست که این عمل مولد اگر چه بدعت
لیکن بدعت حسنه که مشتمل بر محاسن و خالی از مضده آنهاست بعد ازین نقل فتوا
شیخ خود و بیان تخریج اصل دیگر روایت بیقی از افسر مخصوص تکرار حقیقه
و نقل عبارت شرح سنن ابن ماجه مخرج باینکه عمل مولد از بدع حسنه است
بشرطیکه خالی از منکرات شرعیّه باشد بوضع که مشیدار کان استحسان و استجاب
عمل مولدست محتاج بیان نیست باجمله از تصریح صاحب سیرت شامی اول
علما سلف صالحین را در بیان عمل مولد جمع نموده با وج تحقیق فایز که حفظ
ابوالخیر سخاوی و حافظ ابوالخیر جزیری حافظ ابوشامه و علامه ابن طغرل صاحب
در منظم و شیخ ابن فضل و یوسف حجار و علامه ابن البطاح و امام جمال الدین
و امام ظهیر الدین و شیخ نصیر الدین و امام حافظ ابو محمد و شیخ عمر موصلی و ملک عالم
عادل صاحب بل و امام علامه صدر الدین و علامه جلال الدین سیوطی صاحب
فتوحی شارح سنن ابن ماجه این جمله سلف صالحین قائل با استحسان و استجاب

عمر لابن صفح مولوی سلانه است
از سلف صالحین است

وجه بیچد هم از وجوه اثبات حدیث
تشیبه و ابطال انکار آن

۳۲۸

روایت عمر ملا احمد دینی

ملا احمد

عمل مولد شریف بوده اند و پوشیده نخواهد بود که صاحب سیرت شامی تحقیق
فائز به مرتبه است که منکرین عمل مولد هم قسب بابت بنذیل کلامش نموده اند پس این
توضیح و تفصیل که فی الجمله شائبه از تکرار هم دهم دهم است برای ارفام آناف منکرین
در کار است انتهای الاشیاع و کتاب سیرت ملا احمد از مشایخ کتب است چنانچه
خود شاه صاحب رساله اصول حدیث گفته اند و آنچه متعلق بوجود با وجود
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحابه کرام و آل عظام اوست از ابتدا ای توله
انجناب تا غایت وفات آنرا سیرت نامند سیرت ابن اسحاق و سیرت ابن هشام
و سیرت ملا احمد و دیگر کتب بسیار درین باب مصنف شده و بالفعل نسخه
صحیحه روضه الاحباب میر جمال الدین محدث حسینی اگر بهر سد که خطی
از الحاق و تحریف باشد بهتر از همه تصانیف این باب است و مولوی صدیق حسین خان
معاصر در حقه ما فی ذکر الصحاح الستة گفته و اما احادیث المتواریه و السید
فیه قسم یتعلق بخلق السماء و الارض و الحیوانات و الجن و الشیاطین
و الملائکة و الانبیاء الماضین و الامم السابقین و یسمی بدلائل الخلق
و قسم یتعلق بوجود النبی صلی الله علیه و سلم و اصحابه الکرام
و آل العظام من بداء و کلاته الی وفاته و یسمی سیره کسیره ابن
اسحق و سیره ابن هشام و سیره ملا احمد و کتب المصنفة فی هذا
الباب ایضا کثیره جدا قلت جلته با صد کور و فی کشف الظنون انتهى
و خواجه نصر الله کابلی بروایت ملا برانی ثبات و جوب حجت ثلثه استدلال و حجاج
نموده چنانچه صور واقع بجواب آیه مودت گفته و کان نفی و جوب محبة غیره

ذکر شاه صاحب سیرت ملا احمد
در رساله اصول حدیث

ذکر مولوی صدیق حسین خان
سیرت ملا احمد در حقه

احتجاج کالی در تصحیح
بروایت عمر ملا و صف
او حافظ

احتجاج کالی در تصحیح
ملا و وصف حافظ
بروایت عمر

احتجاج خود شارح جلد بیستم کتاب
و همین باب بروایت عمر ملا و صف
او حافظ

من الصحابة كذب عتري فقد وثي كحافظ ابو طاهر السلف في مشيخته عن
انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حب ابي بكر وشكره واجب
على كل امته واخرج ابن عساكر عنه نحوه وطريق اخر عن سعد بن سهل الساعدي
واخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملائكة في سيرته عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه قال ان الله فوض عليكم حب ابي بكر وعمر وعثمان وعلي
كما فوض عليكم الصلوة والزكاة والصوم والحج وخو شاهر صاحبهم
تقليد كالي برين وايت نحوه دست انداخته چنانچه در جواب آيه مورد گفته
جواب ديكر لا تسلم كه وجوب محبت منحصر است در چهار شخص مذكور بلكه در ديگران
نيز يافته ميشود و در الحافظ ابو طاهر السلف في مشيخته عن انس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم حب ابي بكر وشكره واجب على كل امته
وروي ابن عساكر عنه نحوه وطريق اخر عن سهل بن سعد الساعدي
واخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملائكة في سيرته عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه قال ان الله تعا فوض عليكم حب ابي بكر وعمر وعثمان
وعلي كما فوض عليكم الصلوة والزكاة والصوم والحج وروي ابن عس
عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال حب ابي بكر وعمر ايمان
وبغض مانفاق وروي ابن عساكر عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال حب ابي بكر وعمر من الايمان وبغض ما كفر وروي الترمذي انه اتى
بجنازة الرسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يصل عليه قال انه كان
ببغض عثمان فابغضه الله وهر چند اين روايات در كتب اهل سنت ليكن

چون شیعه را درین مقام الزام اهل سنت منظور است بدون ملاحظه جمیع وایات
ایشان این مقصود حاصل نمیشود و بیک وایت ایشان الزام نمی خورد انشائی و دیگر
اکابر سنی نیز از ملاجا بها نقل می کنند چنانچه از ملاحظه ریاض النضره ظاهر است
و نورالدین سمرقانی در جواب العقیدین گفته عن جابر رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحبنا اهل البیت الا مومن یقی ولا
الا منافق شقی اخرجه الملاحه الحب و نیز سمرقانی در جواب العقیدین گفته اخراج
ابو سعید الملا فی سیرته حدیث استوصوا باهل خیار فان احباکم
عنهم غدا ومن اکن خصیمة خصیمة من اخصیمة خل النار و حدیث من حفظه
فی اهل بیتی فقد اتخذ عند الله عهدا و اخرج الاول فقط حدیث انا و اهل
بیتنا فی الجنة و اغصانها فی لدنیا فمن شاء اتخذ الی به سبیلا و اخرج
الملاح حدیث فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الی
تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین الا وان ائمتکم قد کم
الی الله عز و جل فانظروا من تؤفدون و محتجب ناکه ملک نورالدین حسب
تصریح صاحب کشف الظنون معتقد ملا عمر بوده و حسب تصریح حافظ ابو شامه
اقتداء ملا در محل مولد نموده از اجله اعظم سلاطین و مجدوح اکابر اعظم سلاطین
سنی است ابن اثیر در کامل در سنه تسع و ستین و خمسمائده گفته ذکر وفاته
نورالدین محمود بن نکه رحمه الله فی هذه السنة توفي نورالدین محمود
بن نکی بن اقسقر صاحب الشام و دیار الجریرة و مصر یوم الاربعاء
حادی عشر شوال بعله الخوانیق و دفن بقلعة دمشق و نقل منها

تصحیح و تفسیر
عمر طاهری

نقل نورالدین سمرقانی
در جواب العقیدین از عمر طاهری

ملاح ملک نورالدین که معتقد عمر طاهری
و مقتدی و در وقت جبهه
ولادت جبهه از کتب جبهه

ووجه یحیی هم از وجه اثبات حد
تشیبه و ابطال انکار آن

السر

روایت عمر ملا و دیلی

من غایب و زالدین
مستقدم

إلى المدرسة التي أنشأها بدمشق عند سوق الخواصين من عجيب
الاتفاق أنه ركب في شوال إلى جانب بعض الأمراء الأخيار فقال الأمير
سبحان من يعلم هل يجمع هنا في العام المقبل أم لا فقال نور الدين
لا تقل هكذا بل سبحان من يعلم هل يجمع بعد شهر أم لا فأتى نور الدين
رحمه الله بعد أحد عشر يوماً ومات الأمير قبل الحول فآخذ كل منها
بما قاله إلى أن قال وكان الأشع ملكه جذاً وخطيباً بالحرمين الشريفين
وباليمن لما دخلها شمس الدولة بن أيوب وملكها وكان مولده سنة
أحد عشر وخمس مائة وطبق ذكره الأديب بحسن سيرته وعدله
وقد طالعت سير الملوك المتقدمين فلم أرفها بعد الخلفاء الراشدين
وعمر بن عبد العزيز أحسن من سيرته ولا أكثر ثراء منه للعدل
التي نال على كثير من ذلك في كتاب الباهر من أخبار دولتهم ولندكرها هنا
نبذة لعله يقف عليها من له حكم فيقتدي به فمن ذلك وهذه
وعبادته وعلمه فإنه كان لا يأكل ولا يلبس ولا يتصرف إلا في الذي
يخصه من ملك كان له قل شتره من سحره من الغنمة ومن
الأموال المرصدة لمصالح المسلمين لقد شكت إليه زوجته من
الصداقة فأعطاه ثلاث دكاكين في حمص كانت له يحصل منها
في السنة نحو العشرين ديناراً فلما استقلت با قال ليس إلا هذا جميع
صايبك أنا فيه خازن للمسلمين لا أخونهم فيه ولا أخوض نار جهنم لأجل
وكان يصلي كثيراً بالليل وله فيه أورد حسنة وكان يقيم جمع

مناجی الخوالدین
منقذ عمر ملا

نکس باقی
و صلی علی
نباغ بکیر قند
و جلیت بایده
که قابل صدقه
بعضی از صدقه
بکیر منشی الارب

الشجاعة والخشوع لربّه ۞ ما احسن الحراب في الحراب وكان عارفاً بالحق
على مذهب حنيفة ليس عنده فيه تعصب وسمع الحديث واسمعه
طلباً لاجروا ما عدله فانه لم يترك في بلاده على سعتها مكساً ولا
عشراً بل اطلقها جميعاً في مصر والشام والبحرين والموصل وكان
يعظم الشريعة ويقف عند احكامها واحضره انسان الى مجلس الحكم
فمضى معه اليه ارسل الى القاض كمال الدين بن شهر بن ورفقا قال قد جئت
مهاكماً فاسلك معي ما تشاء مع الخصوم وظل الحق فوهبه الخدم
احضره وقال ارحم من اترك له ما يدعيه انما خفت ان يكون لك
لي على ذلك الكبر والافقة من الحضور الى مجلس الشريعة فحضرت ثم وهبت
ما يدعيه بنو دار العدل في بلاده وكان مجلس هو والقاض في ما ينصف
المظلوم ولو انه يهودي من الظالم ولو انه ولده او اكبر امير عنده الى ان
قال الكامل كان يكرم العلماء واهل الدين ويعظمهم فيقوم اليهم ويجلسهم معه
وينبسط معهم ولا يردهم قولا ويكاتبهم بخط يده وكان قوداً هيباً مع
تواضعه وبالجمل فحسانته كثيرة ومناقبه غزيرة لا يحقلها هذا الكتاب
وهي من رجب در سنه مذكوره كفته السلطان نور الدين الملك العادل
ابو القاسم محمود بن اتابك زنكي بن اقسق غلج حلب بعد ابيه ثم اخذ
فلها عشرين سنة وكان مولده في شوال سنة احدى عشرة وخمسمائة
وكان اجل ملوك زمانه اعد لهم دينهم واكثرهم حماداً واسعدهم
في دنياه واخرته هزم الفتيخ غير مرة واخافهم جرعه من الماء في الجمل

مناجی نور الدين از
عمر و نوحی

وجه نور و هم از وجه ثنات صد
تشبه و ابطال انکار آن

۳۳۳

روایت صالح

محاسنه ابدین من الشمس و احسن من القمر کان اسم طویلاً مملوئاً بالحمية
نقى الخلد شديد الهابة حسن التواضع طاهر اللسان كامل العقل
والرأى سليماً من التكبر خائفاً من الله قل ان يوجد في العالم الكبار
مثله فضلاً عن الملوك ختم الله له بالشهادة وتوابعه الحسنات ^{الله}
وزيادة فمات بالخوانيق في حادي عشر شوال ووجه نور و هم از وجه
ابطال ^{هم} مخاطب بكمال انك نور الدين ابو حامد محمود بن محمد الصالح في حديث
تشبیه - واستنوده ينال سید شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل على
ترجیح الفضائل كفته عن الحارث الاعمى صاحب بایة امير المؤمنين ^{عليه السلام}
وجه قال بلغنا ان النبي صلى الله عليه وآله وبارك وسلم
كان في جمع من الصحابة فقال اريكم آدم في علمه نوحاً في فهمه ابراهيم
في حلمه فلم يكن باسرع من طلوع على كرم الله تعالى وجهه فقال ابو بكر
رضي الله عنه يا رسول الله قست جلا بثلاثة من المرسلين ^{الله}
لهذا من هو يا رسول الله قال النبي صلى الله عليه وآله
و بارك وسلم يا ابا بكر لا تعرفه قال الله تعالى و رسول الله اعلم قال
صلى الله عليه وآله و بارك وسلم ابو الحسن علي بن ابي طالب قال
ابو بكر رضي الله تعالى عنه مني نبي لك يا ابا الحسن واه الصالحين
وفي سناد ابو سليمان الحافظ فهذا الصالحان الصالح ذو المنهج
الرائع المستغنى عن مدح صاحبه والد هو بحر الفضل والكمال سليم
و لونا والكمال البراعة قاصح قد روى هذا الحديث الشريف على غير

الاصحاح

كل معاند قادم: اظهر الحق الواضح: والصدق اللائح: فلم يبق مجال للارتياح
بجادل غير ناصح: ولا مسامح للتشكيك متحامل في البهت كادح:
فوجه كل منكرو جاحد مسود كالح: وردة وابطاله تعصبا فاضح:
وليس الا كنباح نابح: فالجدا الجميل لله الذي هو لكل فصل مانح: واور
حامد محمود صالحا في ازاجله محمود بن صالح بن جابر بن ثابتي واكابر معروفين جاورين
ملكات نفع انساني وجلالات ونبالت ورياست مہارت او معلوم ہر قرات
وداني ست سيد شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته
قال الامام العالم الاديب الاديب بسجاي المكارم الملقب بدار الاجل الاثمة
الاعلام محيي السنة وناصر الحديث ومجدد الاسلام العالم الرباني والعارف
السحاني سعد الدين ابو حامد محمود بن محمد بن حسين بن يحيى الصالحاني
في عباراته الفائقة واشارته الرائقة من كتابه شكر الله تعالى مسعاہ
واكره بفضلہ مثواه واجزل له من ثوابہ اصبح رضي الله عنه ونيز در
توضيح الدلائل گفته عن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن جدته قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم كنت انا وعلى نوراني
يداي الله تعالى من قبل ان يخلق الله تعالى آدم باربعة عشر الف عام فلما
خلق الله آدم سلاخلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى
صلب حتى اوتوه في صلب عبدالمطلب فقسمه قسمين قسما في صلب عبد الله
وقسما في صلب طالق بن علي مئة وانا مئة لحيه دمته دمي من احبه
فيمحى حبه ومن ابغضه فيبغضه ابغضه وعن جابر رضي الله تعالى

الاصحاح
في توضيح الدلائل
شهاب الدين احمد

وهو الامام الاصل والفرع

مرا صدق

عنه ان النبي صلى الله عليه وآله وبارك وسلم كان يعرف علي كرم الله
وجهر فجاهه فقال يا علي ادن مني ضع خمسك في خمس يا علي خلقت انا و
من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اخصانها من تعلق بهما
ادخل الله الجنة روى الحديث الاول سعد الدين ابو حامد محمد بن محمد بن
سافور وحل وادرك المشايخ وسمع واسمع صنف في كل فن وروى عنه
خلق كثير وصحب بالعراق ابا موسى المديني الامام ومن في طبقة
باسناده الى الامام الحافظ ابي بكر بن مردويه باسناده مسلسل في
والحديث الثاني الى الامام الحافظ الورع ابي نعيم الاصفهاني وروى الاول
ايضا الامام شمس الدين محمد بن الحسن بن يوسف الاصفهاني الزرندى
المحدث باكره الشريف النبوي محمد بن محمد بن عيسى بن عباس رضي الله تعالى
عنه بن زياد بن تميم الدلائل وروى اسما وجناب ابي الموشين عليه السلام كفته ومها
مقيم الحجّة عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه عن النبي صلى الله عليه وآله
آله بارك وسلم انه لما خلق الله تعالى آدم ونفخ فيه من روحه عطس آدم
عليه السلام فقال عليه السلام الحمد لله رب العالمين فاحسب الله تعالى
اليه بشارة بالمغفرة وفي هذا الحديث ان الله تعالى قال يا آدم ارفع راسك
فانظر فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد بنى لرحمة
عليه مقيم الحجّة ومن عرف حق علي زكا وطاب من انكر حقّه لعن
وخاب اقسمت بعزّي وجلالي ان ادخل الجنة من احبّه وان عصاه
واقسمت بعزّي وجلالي ان ادخل النار من عصاه وان اطاعني

رواه محیی السنّة الصالحان من کتاب الاربعین فمناقب امیرالمومنین
تصنیف الخطباء ابی المؤید الموفق بن احمد المکی ثم الخوارزمی نیز در تفسیر
الدلائل گفته قوله تکافوا کفی الله المومنین القتال بالاسناد المذکور
عن سفین الثوری عن زید عن مرة وكان رضیاً قال کان ابن مسعود رضی الله
تعالی عنه یقرأ هذا الحرف وکفی الله المومنین القتال یعلی بن ابطالب فی
روایة الاحمشی عن ابی وائل قال کان عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی
عنه یقرأ هذه الاية التی فی الاحزاب وکفی الله المومنین القتال یعلی بن
ابطالب کان الله قویاً عن یزید واهما الامام الصالحان و تسنن صالحان
و مقبولیت روایت او و تاویلاً و بادب جمیل تعظیم و تجلیل جناب امیرالمومنین علیه السلام
از افادۀ شاه سلامتۀ الله معاصر که از اجله و اکابر تکلمین ذوی المفاخر است
نیز ظاهر است کما لا یخفی علی من راجع معرکة الاراء و وجه بستم از وجه نفی رد
و انکار مخاطب جمیل الفخار آنکه فریدالدین محمد الطیار الدیسا بوری حدیث
تشبیه و در نظم بلیغ خود بقطع و حتم و یقین و حزم ثابت نموده چنانچه در مصیبت
امی پسرتو بی نشانی از علی عین و لام و یا بدانی از علی از دم عیسی
کسی گرزنده خاست و او بدم دست بریده کرد و دست مصطفی
تو بی آدم بعلم نوح فهم انکاد ابراهیم حلم بهیچو یحیی زهد و موسی بطش کیمیت
گر نپیدانی شجاع دین علی ست پس محمد چون جمال دوست و یثهر کمالی را
که آن دوست دید گفت با اوس سی هزار و شش هزار و جمله از سرش بشی
سی هزار اسرار گفته این بگو سی هزار دیگرش گفت این بگو بر علی سی کرکن

اشکاره کوه درین اسرار یابی پایداری چون محمد یاز جای خود رسید بهر دو علم
اندرون خویش دید به محکشته خانی مطلق شده به در بکار علم مستغرق شد
خویش را کلید کل را خویش دید به همچنان کز پس بدید از پیش دید به سی هزار
اسرار از سر ظلام در میان آورد از بهر نظام سی هزار اسرار با حقیقت
باز حیدر رفت تاج به باز گفت به صاحب زوج بتول مرقض است به
بریقین او پیشوای اولیاست به در دل او بود مکنونات غیب زان به او
اوید بیضا ز حیث راز خود باینچکس هرگز نه گفت به در شبان روزی یکی عشت
تخت به موج میزد در دشت ریاضی از به بود او سر حقیقی نه مجاز به گزیده او
بود می بود می اصل به کار ما بود می همه بی اصل به و نیز عطار در اسرار آن
گفته به امیر المومنین است جان من به امیر المومنین است عیسی میم به امیر المومنین
باب نبوت به امیر المومنین نور ولایت به امیر المومنین جان باب حکمت امیر المومنین
یا نوح به دست به فیهذا فیدالدین العطاء فیدالاعصار و وحیدا
الادوار الذ تعطرت بفواجم مدائح اسفار الکبار و اطبقت علی
اکرامه و فحیه و تبجیل و تعظیمه کلمه الاحبار و اثبت الحش الشرف
قطعاً و حقاً علی رغم اهل الجح و الاکار قدیم و جوهی هر بسمه الصفا
و الخسار و جلب علیهم انکوالد ما زوال فحش البوار و اثبت انهم اختاروا
النار علی العاذل چه حوایب العار و النار بانکار مثل هذا الحش الثابت
الشهید غایه الاشقیاء و استهتروا بالعناد و التجاج نهایه الاستهتار
ایکشیخ فرید الدین عطار از اکابر علمای عالی تبار و اجله کلامی جلیل بفکار

در بیان تشبیه و ابطال

نورالدین عبدالرحمن بن احمد الدشتی الحجامی رفیحات الانس گفته شیخ فریدالدین
نیشاپوری عطار قدس سره که مرید شیخ محمدالدین بغدادی است در دیباچه کتاب
تذکره الاولیاء که بوی منسوبست میگوید که یک روز پیش از امام محمدالدین بغداد
در آمدیم و دیدیم که میگریست گفتم خیر است گفت نهی سپه سالاران که درین
امت بوده اند بمثابه انبیاء علیهم السلام که علماء ائمه کانبیاء بنی اسرائیل
پس گفت از آن میگریم که دوش گفته بودم که خداوند اکار تو بعلت نیست مرا
ازین قوم گردان یا از نظر گیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقیت را میگریم
که مستجاب شود و بعضی گفته اند که وی او بیسی بوده است در سخنان مولانا جلال الدین
رومی قدس سره مذکور است که نور منصوص بعد از صد و پنجاه سال بر روح پیدالدین
عطار تجلی کرد و مرئی او شد الی ان قال و گفته اند که مولانا جلال الدین رومی قدس سره
در وقت رفتن از بلخ و رسیدن به نیشاپور به صحبت و می در حال کبر سن سیده است
و کتابه سر نامه بومی اذ و دوا آن را با خود میبرد و در بیان حقائق و معانی
اقتدای بومی ارد چنانکه میگویند که گرد عطار گشت مولانا به شربت از دست
شمس و دشمنش و در موضع دیگر گفته عطار روح بود سنائی و چشم او
ماند پی سنائی و عطار آمدیم و آنقدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجید
که در مشنوبات و غزلیات و می اندراج یافته در سخنان پیچکی ازین طائفه یافت
نمی شود جزاه الله سبحانه عن الطالبین خیر الجزاء و من انقاسه لشریفه
ای رومی کشیده بازار آمده به خلقه باین طایفه گرفتار آمده به الی ان قال الحجام
حضرت شیخ در تاریخ سنه سبع و عشرون و ستائمه بردست کفارتار شهادت

عطار

یافته و سن مبارک وی در آنوقت میگویند که صد و چهارده سال بوده و قبر وی
در نسیابورست رحمه الله تعالی و دولت شاه بن علاءالدوله نختیشاه در تذکره
گفته که سلطان المحققین شیخ فریدالدین عطار قدس سره و بهو محمد بن ابراهیم
النسیابوری مرتبه او عالیت و مشرب صفا و سخن او را تا زیاده اهل سلوک گفته اند
و در شریعت طریقت یگانه بود و در شوق و نیاز و سوز و کد از شمع زمانه مستغرق
محرر عارف و خواص دریای ایقان است شاعری شیوه او نیست بلکه سخن او وار دات
غیبت و این سخن را بد و منسوب کردن عجیب است اصل شیخ از قریه کمر کن من بحال نسیابور
و شیخ عمر در آن یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت و لاوت مبارکش در روزگار
سلطان سنجین ملک شاه بوده در ماه شعبان المعظم سنه ثلث عشرو و خمسائه
پنج سال در شهر نسیابور بوده و بستم نه سال در شهر شاذیخ و بعد از قتل شیخ
سال شهر شاذیخ خراب شد و شیخ بسیاری از اکابر و مشایخ را در یافت و با عارفان
و شفته و چهار صد جلد کتاب اهل طریقت را مطالعه نموده و جمع کرده و در آخر حال
بمرتبه عالم فنا رسیده و منزوی و معتکف شده و عزیز می رباب لاله که در نسیابور بکرات
واقع شده گفته اند رسنه مان لاله نازل گشت و بد پانصد و اند انگه شد شهر خود
و آن لاله بار دوم شصت و یک و آن لاله بار سوم شصت و هشت الی ان قال
مدت هفتاد و سال جمع نمودن حکایات صوفیه و مشایخ مشغول بود و می پدید کسی تا آن
ایل طریقت این ناده میسر شده بر روز و اشارات و حقائق و وقایع مثل عطار
صاحب قوف نگذشته در نهایت بحر می بود و از آخر و بخت او مصروف بر نفعی خاطر در گوشه
نشسته و در بر و غیر بسته هزاران ایگار اسرار در خلوت سمر او جلوه ساز بودند

و در شبستان ابو عروسان جقائق و وقایع محمد را از او از ان مشهور است که در کتاب
شرح توان داد و رموز و اشارات او از ان جملی که شمه از ان در چیز کتابت توان آورد و از
عبارت خود مخاطب سابقا گفته شده بودن شیخ فرید عطار از کبر او مقبولین اهل سنت
و بودن او از جمله بزرگوارانی که بنامی کارشان و نامدارانیکه شریعت طریقت شان از تسبیح
برند ب اهل سنت است نمایر واضح است و چه نسبت یکم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار محاطب نبی که ابوسالم محمد بن طلحة بن محمد القرشی النضیبی
بکمال التین این شریعت شریف را بدایت توحید و توحیدی آورده و در تبیین معنای آن و در
بلاغت فصاحت داده حیث قال فی مطالب السؤل فی فضائل علی علیه السلام
من خلک و مارواه الامام البیہقی فی کتابه المصنف فی فضائل الصحابة
یرفعه بسند الی رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال من اراد
ان ینظر الی آدم فی علمه و النوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی
فی هیبتہ و الی عیسی فی عبادتہ فلینظر الی علی بن ابی طالب فقلنا ثبت اللہ
صلی الله علیه و سلم لعلی رضی الله عنه کما الحشد علما یشبہ علم
آدم و تقوی تشبہ تقوی نوح و حلم ایشبہ حلم ابراهیم و هیبة تشبہ
هیبة موسی و عبادت تشبہ عبادت عیسی فی هذا تصحیح لعلی رضی الله
عنه ب علمه و تقواه و حلمه و هیبتہ عبادتہ و ب علو هذه الصفات
اوج العلی حیث شہها بھولاء الانبیاء المرسلین صلوات الله علیہم
اجمعین من الصفات المذکورة و المناقب المعدودة فهذا ابوسالم
محمد بن طلحة النضیبی المسالم الصالح قد نصیب نفسه لا نصاب کل نا

حدیث شریف از خطاب
الرسول ابن علی

نقل
لہ

مدح ابن طلحة

معاند جراح: وانتدب للذبح عن جرح مارد الحق وقطع لسان كل من كاذب
حيث اثبت الحديث الشريف حتما واظهر كونه مثبتا لجلال الملائكة
فلا يصح بعد ذلك الى صياح صائح: ونباح نباح: ولا يجترأ على الكنا
والردا الا الجلع المتواقم: والعنود الكنود التي هو في نحر العدوان
سابع: وبهتة وكذبة وفريته وجماحه ظاهر واخفى: ومراءاة مخا
وتقصيه وشماسة جلالة: ومحجب غائب: نذكره محمد بن طلحة اذ جله صدر
واركان واساطين معتدين اعيان وفقها كثرين والاشان محققين منقدين على
سكان ست ومناقب فخمة وفضائل عظيمة ومحمد جميلة ومدائح جليلة او
حاجت اظهار وبيان ندارد وارجملة مادحين ابن طلحة محمد عبد الله بن اسعد
البياض ست که در مرآة الجنان در سنة اثنتي عشرة وخمسين وستمائة كفته والكمال
محمد بن طلحة النضيد المفتي الشافعي وكان رئيسا محتشما بارعاً في الفقه
والخلاف والى الوزارة مرة ثم هدد جمع نفسه توفي بحلب في شهر
رجب قد جاوز السبعين وله دائرة الحروف قلت وابن طلحة المذكور
له الذي روى السيد الجليل المقداد الشيخ المشهور عبد الغفار
صاحب الرواية في مدينة قوص اخبرني الرقعي بن الاكاسم مع قال
جبل لبنان فوجد فقيرا فقال له ليت البارحة كنت من رعاي لا بقو
سه والله ذلك يا ابن طلحة صابئة تولى الوزارة داهية اطلعه
لا تتجربوا من ناهة في ذلك: في درهم لما اصابت بعد ذلك والاعمال
اجتمعت فذهبت الى الشيخ ابن طلحة فوجدت الساطع المكنى بالاسود في

مدح ابن طلحة مرآة الجنان
بابه

در این باب

و هو یطلب الاذن علیه ففعلنا حتى خرج السلطان فدخلت علیه فعرفته
 بما قال الفقير فقال ان صدقت رويانا فاننا اموت الى احد عشقنا
 وكان كذلك قلت وقد يتجرب من تعبوة ذلك بموته وتاجيله بالأيام
 المذكورة والظاهر والله اعلم انه اخذ ذلك من حروف بعض كلام النظم
 المذكور واطمأنا والله اعلم قوله اصاب المعدن فانها احد عشر حرفا
 وذلك مناسب من جهة المعنى فان المعدن الذي هو الغنى المطلق
 والملك المحقق ما يلقونه من السعادة الكبرى والنعمة العظمى بعد الموت
 وفضائل كثيرة ومحمد غيرة علامه يافى از طبقات شافعية عبد الرحيم بن
 ودرر كامنه ابن حجر عسقلاني وطبقات شافعية ثقي الدين اسدي وطبقات
 الخواص احمد بن احمد بن اللطيف الشرجي اليماني ونفحات الانس عبد الرحمن
 جامعي اجد العلوم مولوي صديق حسن خان معاصر ظاهر و باهرت بناختن
 اكفا واقصا بر بعض عبارات مير جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن الحسن
 الشافعي در طبقات شافعية گفته عبد الله بن اسعد اليماني ثم الملك الملقب
 عفيف الدين المشيوي باليا فعي بيا نقطتين من تحت وبالفاء والعين
 المحملة ويا فعي قبيلة باليمن من قبائل حيدر كان اماما يسترشد
 بعلومه ويقنته وعلم استضاء بانواره ويهتد به ولد قبل السبع مائة
 وبلغ بالاحتلام سنة احدى عشرة وكان في ذلك السن ملازما
 لبيته تاركا لما يشتغل الاطفال به من اللعب كما راي في الدهر آثار
 الفلاح عليه ظاهرة بعث به الى عدن فقرأ القرآنة واشتغل بعلم

در این باب
از طبقات شافعية

وجلبت في كل وجه اثبات حديث
تشبيهه وابطال النكاحين

٣٣٣

روایت ابن طلحة

مرحوم ابن طلحة

وحج الفرض سنة اثنتي عشرة وعاد الى بلده وحبب الله اليه الخلوة
والانقطاع والسياسة في الجبال وصحب شيخه الشيخ علي المعروف بالطوا
وهو الله سلكه الطريق قال ترددت هل انقطع الى العلم والعبادة وحصل
لي سبب ذلك هم كبير وفكر شديد ففتحت كتابا على قصد التبرك و
التفائل مما يطالع لي فرأيت فيه ورقة لمرها فيه قبل ذلك مع كثرة
نظري فيه وفيه هذه الابيات كن عن همومك معرضا وكل الا
الى القضاء فلربما اتسع المضيق وربما ضاق الفضاء ولربما منعني
لك في عواقبه الرضا الله يفعل ما يشاء فلا تكن متعزضا قال
فسكن ما عندك وشرح الله صدري لملازمة العلم ثم عاد الى مكة
سنة ثمان عشرة وجاور بها وتزوج وقرأ الحاوي الصغير على التقا
نجم الدين الطبري واقام بها مدة ملازمة العلم ثم ترك الزوج و
تجهز نحو عشر سنين تردد في تلك المدة بين الحرمين الشريفين
ودخل الشام سنة اثنيتين ثلثين زار المقدس والخليل واقام بالخليل
نحو مائة يوم ثم قصد الديار المصرية في تلك السنة مخفيا امره فزار الاما
وغيرة من المشاهير الى ان قال وعكف على التصنيف والقرآن والاسماع
وصنف تصانيف كثيرة في انواع من العلوم الا ان غالبها صغير الحجم
معقود لمسائل مفردة ومن تصانيفه قصيدة تشتمل على قريب من
عشرين بن علما على ما ذكرنا الا ان بعضها امتد اخل كالصرف مع النحو
والنوافي مع العروض فهو ذلك وكان يصرف اوقاتة في وجوه البر

سنة اثنيتين

مجموعه کتب کرامه و جوده انشا الله
تشبیه و ابطال انکار کن

۳۸۴

روایت ابن طلحه

در این کتاب

و اعلیها فی العلم و الصدقة مع الاحتیاج متواضعاً مع الفقراء متروفاً
على اغنیاء الدنیا مع خفاها فی یدیهیم خیفاً ربعة من الرجال مربیاً
للطلبة و المریدین فنعق بهم غراب التفریق و شئت شمل سالكی الطریق
فتنكرت طباعه و بدت و جاعه فشکرت راسه الما و جسمه سقما و اقام
اباً مقللاً و توفی و هو اذ ذاك فضیل مكة و افضلها و عالم الا باط و عا
الخر و از جمله ما وجدین ابن طلحه شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی السنوی
الفقیه الشافعی ست چنانچه در طبقات فقہ شافعیہ گفته ابو سالم محمد بن
طلحه بن محمد انقرشی النصبی الملقب بحال الدین کان اماماً بارعاً
فی الفقه و الخلاف عارفاً بالاصحابین رئیساً کبیراً معظماً ترسل عن
الملوک و اقام بد مشق بالمدارس الامینیة و اجلسه الملک الناصر
صاحب مشق لوزارته و کتب تقلید بدانک و تنصل منه و اعتد
و لم یقبل منه فباشرها یومین ثم ترک امواله و موجوده و غیر ملوک
و ذهب لمریض موضع سمع و حد و توفی فی حلب السابغ العشر
من رجب سنة اثنتین و ستین و خمسائة و قد جاوز السبعین خکرة فی اب
مختصر او عبد الرحیم سنوی ماوح ابن طلحه صاحب نبل باهر و فضل فاخر
و حاوی جلال باثر و حائز معارف مست تقی الدین ابو بکر بن احمد
بن قاضی شریفة طبقات شافعیہ گفته عبد الرحیم بن الحسن بن علی بن عمر
بن علی بن ابراهیم الامام العلامة منقح الافاضة محقق المعانی و النقا
المشہورة المفیدة جمال الدین ابو محمد انقرشی الا سنوی الاموی

در این کتاب ابن طلحه از طبقات
شافعیہ سنوی

در این کتاب سنوی ماوح ابن
طلحه از طبقات شافعیہ

ما من أحد إلا وله حظ من العلم
ما من أحد إلا وله حظ من العلم

المصري له باسنا في حجة أربع وسبعائة وقد ما القاهرة سنة
أحد وعشرين في سبعائة وسمع الحديث واشتغل في أنواع العلوم واخذ
الفقه عن الزككوني والسنباطي والسبكي وجلال الدين انقري وبنى الزككي
وغيرهم واخذ الفقه عن ابن حبان وقراء عليه التيسيل قال المذكور في الطبقات
وكنت ابحث على الشيخ فلان آخر النسبة ثم قال لي الشيخ احدا في
واخذ العلوم العقلية عن القونوي والتستري وغيرهما وانتصب
للقراءة والافادة من سنة سبع وعشرين درس بالاقبغاوية والملكيت
والفارسية والفاضلية ودرس التفسير بمجامع ابن طولون وولي مكان
بيت المال ثم الحسبة ثم تركها وعزل من الوكالة وتصدى للاشتغال
وال تصنيف وصار احدا مشايخ القاهرة المشار اليه في شرع في التصنيف
بعد الثلاثين في كره تلميذه سراج الدين بن الملقن في طبقات الفقهاء قال
شيخ الشافعية ومفتيهم ومصنفهم مدتهم وانقضى الاصول
والفقه والعربية وغير ذلك وقال الحافظ ولي الدين ابو زرعة في
وفياته اشتغل في العلوم حتى صار احدث زمانه وشيخ الشافعية في
اوانه وصنف التصانيف النافعة السائرة كالمهمات في ذلك يقول والد
من ابيات ابن مهماته اذ ذاك رتبته ان المهمات فيمها بعرف الزجل
وتخرج به خلق كثير واكثر علماء الديار المصرية طلبته كان حسن الشكل
حسن التصنيف لئن بجانب كثير الاحسان للطلبة ملازمة للافادة و
التصنيف وافراده الوالد ترجمة وحكى عنه فيها كشف ظاهر توفيقه

وجوبت لكم ازوجه اثبات حد
تشبيه وابطال انكار ان

٣٧٦

روایت ابن طلحة

في جادى

في جادى لاخرة سنة اثنتين وسبعين سبعة ودفن بتوبته بقرب
مقابر الصوفية ومن تصانيفه جواهر البحر في تناقض الخبرين فرغ منه
في سنة خمس وثلاثين التقيع على تصحيح فرغ منه في سنة سبع وثلاثين
وشرح المنهاج البضا وهو حسن شروحه وانفعها فرغ منه في آخر سنة
اربعين الهداية في وهام الكفاية فرغ منه سنة ست واربعين
والهجمات فرغ منها سنة ستين والتمهيد فرغ منه سنة ثمان وستين
وطبقات الفقهاء فرغ منه سنة تسع وستين طرازا لمخاض في الفنا
المسائل فرغ منه في سنة سبعين من تصانيفه ايضا كافي المحتاج
في شرح المنهاج للنووي في ثلث مجلدات وصل فيه الى المساقاة وهو
حسن مفيد منفع شرح المنهاج الكوكب الدري في تخريج مسائل الفقه
على النحو والتصحيح والتنبيه والفتاوى الحموية هذه تصانيفه المشهورة
وله اللوامع والبوارق والجوامع والفوارق ومسودة في الاشباه
والنظائر وشرح عروض ابن الحاجب وقطعة من مختصر الشرح الصغير
انه وصل فيه الى البيع وشرح التنبيه كتب منه فهو مجلد وكتاب البحر
المحيط كتب منه مجلداً وابن حجر عسقلاني درر الكامنة عبد الرحيم بن الحسن
بن علي بن عمر بن علي بن ابراهيم الاموي الاسنوي نزيل القاهرة الشيخ
جمال الدين ابو محمد ولد في العشر الاخير من ذي الحجة سنة اربع وسبعين
على ما ذكره في الطبقات الشافعية له باسنا من صعيد مصر له
اقوال مسجلة في له شيخنا العراقي ترجمة ذكر في اكثر من فضاء له

مراجع عبد الرحيم بن الحسن
درر الكامنة ابن حجر

مدح السنو ما في ابن طلحة

ومناقبه ومن نظمه ايضا وبألف في الثناء عليه كان هو يجب شيخنا و
يعظمه وذكره في الطبقات الشافعية في ثناء ترجمة ابن سيد الناس
ووصفه بأنه حافظ عصره وذكره في موضع آخر من الممات قال
ابن حبيب امامهم علمه عجايب وماء فضله عجائب ولسان قلمه عن
المشكلات فجاج كان نكرا في الفروع والاصول محققا لما يقول من
المنقول تخرج به الفضلاء وانتفع به العلماء وذكر ان فرائده من
تصنيف جواهر البحرين سنة من الممات سنة ستين قرأت بخط القا
تق الدين الاسدي للاشتغال من سنة سبع وعشرين وشرح
في التصنيف بعد الثلاثين لشرح للمني باج مهذب منقح وهو انفع شرح للمحتاج
مع كثرتها قال شيخنا ابن الملقن الشيخ جمال الدين شيخ الشافعية ومفتيهم
ومصنفهم مدد سبهم ذوالفنون قال شيخنا العراقي اشتغل في العلوم حتى
صار اوحدا هل زمانه وشيخ الشافعية في زمانه وصنف التصانيف النافعة
السائرة وتخرج به طلبة الديار المصرية وكان حسن الشكل والتصنيف
لبن الجانبة كثيرا احسان الخوسيو طي رحسن الحاضر بعد ترجمه محمد بن ضيار الدين
احمد بن القوي لا سنوي كفته اخوة الشيخ جمال الدين عبد الرحيم شيخ الشافعية
وصاحب التصانيف السائرة ولد سنة اربع وسبعائة واخذ عن القاضي السكي
والزنكلون والقونوي ابي حيان وغيرهم برع في الاصول العربية والعرو
في الفقه فصار امام زمانه وانتهت اليه رئاسة الشافعية الى ان
قال مات في جمادى الاولى سنة سبع وسبعين وسبعائة وورثاه

مدح السنو ما في ابن طلحة
سبوسا
او قديم

در جامع الجليل

البرهان القیاطی بقوله نعم فیضت روح العلل والفضائل بموت
جمال الدین صدر الا فاضل الخ و مولوی صدیق حسن خان در اثبات النبلا گفته
عبد الرحیم الانسوی شیخ شافعی و صاحب تصنیف سائرہ است در سنه اربع
و ستمائت متولد شده و از تقی سبکی و زنگلونی و قونوی و ابی حیان غیر هم اخذ
نموده و در اصول عربیت عروض بارع شده و در فقه متقدم گردیده نام
زمانه شد و بگوریاست شافعی آنها پذیرفت الخ و از جمله مادیان ابن طلحه
تقی الدین ابوبکر بن احمد بن قاضی شهبه است چنانچه در طبقات شافعی گفته
محمد بن طلحه بن محمد بن الحسن الشیخ کمال الدین ابوسالم الطوسی القری شتی
العقد و النصیبی صنف کتاب العقد الفرید احد الصدد و الروساء المعظمین
و در سنه اثنتین و ثمانین و خمسمائت و تفقه و شارک فی العلوم کان
فقیها بارعا عارفا بالمذهب و الاصول و الخلاف و ترسل عن الملوك و
و تقدم و سمع الحديث و حدث ببلاذ کثیرة فی سنة ثمان و اربعین سنه
کتاب التقلید بالوزارة فاعتذر و تنصل فلم یقبل منه فتولاها یومین
ثم انسل خفیه و ترک الاموال و الموجد و لیس ثوبا فطنیاً و ذهب
فلم یلد ابنه هب قد نسب الی الاشتغال بعلم الحروف و الا وفاق و ان الله
یستخرج من ذلك اشياء من المغیبات و قیل انه رجع عنه قال السید
عزالدین افری و صنف و کان احد العلماء المشهورین و الروساء المذكورین
و قتل مر عند الملوك و ترسل عنهم ثم ترصد فی آخره و ترک التقدم فی المنا
واقبل علی ما یعذیه و مضی علی سداد و امر جمیل توفي بحلب فی رجب

صنف الطبقة العشرین و سبعمائتین
الاولی فی العشرین اثنا عشر
من المائة السابعة
صنف ابن طلحة از طبقات
شافعیة تقی الدین ابوبکر

وحيث يكره إثبات حد
تشبيهه وإبطال انكاره

٣٢٩

روایت ابن حجر

مدح اسدي صاحب ابن حجر

سنة اثنتين وخمسين ستمائة ودفن بالمقام وابوبكر اسدي امام بارغ
وفاضل كامل صاحب فضل رابع ونبل ناصع وتفنن فائق ومنقذ طوق
ست عهد الفقار بن ابراهيم العلوي العكالي العدناني الشافعي در عجم الراكب
فصل ذكر نافية جماعة من اهل المائة التاسعة وافراد من اهل المائة
العاشره فمنهم قاضي القضاة تقي الدين ابوبكر بن احمد الاسدي المشيخي
الشهير بابن قاضي شعبة صاحب الطبقات التي نقلنا تراجم الائمة المذكورة
منها كان اماما فاضلا بارعا متقنا وبنو شعبة لهم اصاله من العلم
والرياسة في القضاء منهم جماعة وكان المذكور مصنفات مفيدة منها
شرحان على منهاج التواويح معلقات على مهمات الاسنوي طبقات الشافعية
انتم نقلنا عن نسخة كانت خزانه كتب حرم مكة المعظمة رايها لما فوت
بالحج وابو العباس مجير الدين عبد الرحمن الجليلي در انش جليل بتاريخ القدس الحليل
در ترجمه مجد الدين طاهر بن نصر الله بن جميل الحلبي الشافعي كفته قال العلامة
قاضي القضاة تقي الدين بن شعبة في ترجمته في طبقات الشافعية هو
اول من درس بالمدرسة الصلاحية بالقدس الشريف هو ولد بنو جميل
الفقهاء المشقيين توفي بالقدس في سنة ست وتسعين وخمسمائة عن
اربع وستين سنة رحمه الله تعالى وشمس الدين سخاوي ابوبكر اسدي في ترجمه
پسرش كه او هم مثل پدر خود از اجله واعلام كبار و مشهور بغايت اعتماد و اعتبار
ست ذكر نموده و اورا بوصف فقيه الشام چنانچه در ضوء لامع لاهل القرن التاسع
كفته محمد بن ابوبكر بن احمد بن محمد بن محمد بن عبد الوهاب الفقيه

مدح اسدي صاحب ابن حجر
على حدثه

نقل مجير الدين علي بن تقي الدين اسدي
وصف بعلامه قاضي القضاة

ما یحکم فیما یحکم

وصف صادق و رضوان
ثقة الدين سكران فقيه

البدا بالفضل بن فقيه الشام الثقلاني الذي مشق الشافعي ويعرف
كسلفه بابن قاضي شهبة ولد في طلوع فجر اربعاء ثاني صفر سنة ثمان
وتسعين سبعمائة ونشأ فحفظ كتبها المنهاج لروياها ابوه وتفقه
بابيه وغيره واسمعه ابوه على عائشة ابنة ابن عبد الطاهر الشهاب ابن
جحي وابن الشراحي وغيرهما قاله ابن عذبة قرأ على شيخنا في سنة
وثلاثين بدمشق الاربعين المتبائنات له وارتحل الى القاهرة بعد ابيه
وحضر مجلس شيخنا وتناظر هو البرهان ابن ظهيرة بين يديه فكان الظفر
للبرهان استنابه السقف وبرع في الفقه استحضارا ونقلاد وشرح المنهاج
بشرحين يسمى اكبرهما ارشاد المحتاج الى توجيه المنهاج والاخر يدلية المحتاج
وعمل سيرة نور الدين الشهيد وصنف غير ذلك وتصدى للاقراء فانتفع
به الفضلاء ودرس بالطاهرية والناصرية والتقوية والمجاهدية
الجوانية والفارسية وكذا في السامية البرانية نيابة عن النجم بن جحي
وولى افتاء دار العدل وناج في القضا من سنة تسع وثلاثين حتى مات
وصار باخرة فقيه الشام بغير مدافع عليه بدار الفتيا والمهم من الاحكام
وعرض عليه قضاء بلدة فابى لقينته بدمشق وسمعت كلامه وكان من
سراة رجال العالم علما وكرما واصالة وعراقة وديانة ومهابة
وحزانة ولطافة وسودا وللساميين به غاية الفخر مات في ليلة
الخميس ثاني عشر رمضان سنة اربع وسبعين دفن من القبة بمقبرة البنا
الصغير عند اسلافه بعد الصلوة عليه بعدة اماكن كانت جنازته

من ابن طلحه

من ابن طلحه از حجة الاسلام
علیه حدیث است

حافله و کثرت الثناء علیه لم یختلف فی محاسنه مثله رحمه الله
وایانا و آثر جمله ما و حین ابن طلحه عبد الغفار بن ابراهیم العلوی العکلی العدثانی
الشافعی ست چنانچه در حجة الزکب بلغة الطالب گفته محمد بن طلحه کمال الله
ابو سالم القرشی العدوی النصیبی مصنف کتاب العقد الفرید کان احد
العلماء المشهورین محمد بن یوسف کنی بهم ابن طلحه راجع عظیم و مزید تجلیل و تفخیم
یا کرده چنانچه در کفایة الطالب اسناد و روایت اول بدی بر رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه وسلم من الوحي ذکر او این عنوان نموده حجة الاسلام شافعی
الوقت ابو سالم محمد بن طلحه النصیبی و میر محمد بن معتمد خان بدخشان
بهم ابن طلحه راجع و شاذ ذکر کرده چنانچه در مفتاح النجاة ذکر اولاد جناب امام
حسن علیه السلام گفته وقال الشيخ العالم محمد بن طلحة الشافعي كانوا
عشر نفرا وعدسوى اربعة الاول قاسم وحسينا ومحمدا و ابا بكر و
حمزة و جعفر و طلحة و اسمعيل و يعقوب و عبد الرحمن و عبد الله الثاني
و محمد محبوب عالم که از اکابر اولیا و عفا و مشاییر علما و فضلائی سنیست و در
خود که مشهورست بتفسیر شاهی و جناب شاه صاحب کراں در باب سوم کرده اند
و افاده نموده که روایات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر ائمه
علیهم السلام در تفسیر مجموع و مضبوطست فاضل رشید در ایضاح بمطوب
تفسیر مذکور بر روایات و آثار حضرت امام رضا علیه السلام استدلال بر حقانیت
اعتقاد سنی با تشاد اعتقاد آن حضرت با اعتقاد الحق و در شاذ نموده ناهیک
به دلیل اوضحا علی مزید اعتبار و غایة اعتقاد عند السنیة ابطال

احمد بن محمد بن حسن و عبد الله بن محمد

السؤال نقلا عن أبي بصير أوردته وعبارت شاه صاحب کتب حواله بیان کرده ایم در باب سوم این کتاب ذکر کتب الحق اینست **أما تفاسیر پیش از آنجمله است تفسیر کبیر** منسوب کنند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رواه عنه ابن بابویه باسناد و رواه عنه غیره باسناد مع زیاده و نقصان و الحسن است از حضرت امام موصوف و دیگر ائمه در تفسیر و روایت دارند چنانچه در پیشوای مبطونان و در تفسیر شایع مجموع و مضبوط آنا آنچه شیعه از جناب ائمه روایت میکنند هرگز با آن مطابق نمیشود انتقاده ازین عبارت لایح است که روایاتی که از ائمه علیهم السلام در تفسیر شایع مجموع و مضبوط است از روایات معتبره و اخبار معتبره اهل سنت است که شاه صاحب بالغه در نقی مطابقت روایات اهل حق بیان روایات بطلان و ایات اهل حق در افادان حقیقین خود را نسخ میسازند و فاضل رشید و ایضاح گفته و چگونه از اهل سنت اتحاد اعتقاد شیعه عارفه با جناب امام رضا رضی الله عنه متوهم شود حال آنکه حضرت امام از ائمه اهل سنت و متقدمیه ایشان بودند کما یدل علیه ما مرر بن من فضائله الجلیة **لله** کاد ان لا یكون له نسبة الذرة الى البیضاء والقطرة الى الدماء و اکثر ائمه حدیث اهل سنت از جناب امام علیه السلام روایت دارند چنانچه صاحب مفتاح النجاة در ترجمه آنجناب میفرماید روی عنه اسحق بن یحویه و یحیی بن یحیی و عبد الله بن عیاش القزوینی و داود بن سلیمان و احمد بن حنبل و محمد بن اسلم و خلق غیرهم روی له ابن ماجه انتقاه ما ارجح فانقله و مثل شفیق بلخی که از احادیث صوفیه اهل سنت است از جناب امام استفاده دارد و مثل معروف

عبارات تفسیر شاهی متفهم
نقل از مطالب السؤل ابن طلحه

کرمی از موالی الجنب باشد و کتب تفسیر اهل سنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر شاهی و غیره
از روایات و آثار الجنب محلو باشد و ظاهر است که هرگاه امام رضا با حقا
اهل سنت بمجله ائمه ایشان باشد و از روایات و آثار ایشان کتب بینه اهل سنت
محلو باشد باز توهم اعتقاد اهل سنت با تحاد عقیده شیعه متعارفه با حقیقه
امام علیه السلام از واقع بعید تر و حیرت افزای اهل نظر انتقادی این عبارت واضح است
که فاضل رشید محلو بودن تفسیر شاهی و امثال آن بر روایات امام رضا
علیه السلام استدلال کرده بر امتناع و بطلان توهم اعتقاد اهل سنت با تحاد
عقیده شیعه متعارفه با حقیقه امام رضا علیه السلام پس ثابت شد که
روایات تفسیر شاهی و آیات معتبره و اخبار معتبره نزد اهل سنت نه روایات
و اهییه بی محل و هرگاه این یادداشتی پس جمله از مقامات که در آن نقل از
مطالب السؤل در تفسیر شاهی واقع است باید شنید پس باید دانست که در
تفسیر شاهی مذکور است فی مطالب السؤل قصه سوده بنت عمارة
الهدانیة لما قدمت علی معاویة بعد موت علی کرم الله تعالی وجهه
و نیز در تفسیر شاهی مذکور است فی مطالب السؤل ما نقله الامام البیهقی
باسناد عن الشافعی عن یحیی بن سلیم عن الامام جعفر بن محمد عن
عبد الله بن جعفر رضی الله تعالی عنهما عن امیر المؤمنین علی کرم الله
تعالی وجهه انه قال یوماً اعجب ما فی الانسان قلبه فی مواد من الحکمة
واضداد لها من خلافها فان سخر له الرجاء و الخلل الطمع الخ و نیز در تفسیر
شاهی مسطور است فی مطالب السؤل قال علی کرم الله تعالی وجهه و انظروا

و جزیست یکم از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۳۵۵

روایت ابن طلحه

جاءت تفسیر شاهی متوفی ۴۵۲
از مطالب السؤل

ادهم فقال يا عباس هل لك في لباز فقال له العباس هل لك في اللؤلؤ
الخ ونيز در تفسير شاهی سطورست في مطالب السؤل في خطبة علي بن
ابن طالب كرم الله تعالى وجهه يصف فيها الدنيا ويحدث منها انه
قال اعلوا وانتم تعلمون انكم تاركوها فانما هي كما نفعها الله تعالى فهو لعب الخ
ونيز در تفسير شاهی سطورست في مطالب السؤل قال علي كرم الله تعالى
وجهه اللؤلؤ يسخط الرحمن و يرضي الشيطان و ينسى القرآن عليكم
بالصدق فان الله مع الصادقين و نيز در تفسير شاهی سطورست في مطالب
السؤل من كلامه رضي الله تعالى عنه كتاب كتبه الى معاوية بعد
وفاة امير المؤمنين علي كرم الله تعالى وجهه وقد بايعه الناس
وهو بئيم الله الرحمن الرحيم من عبد الله الحسن بن امير المؤمنين
الى معاوية بن صفير اما بعد فان الله تعالى بعث محمدا صلى الله عليه
وسلم رحمة للعالمين الخ ونيز در تفسير شاهی سطورست في مطالب
السؤل فخطبة علي رضي الله تعالى عنه يصف فيها الدنيا ويحدث
منها اسطانيها دول وعيشها رنق الخ ونيز در تفسير شاهی سطورست في
مطالب السؤل قال علي رضي الله تعالى عنه ان الدنيا قداد برت
واذنت بوداع وان الآخرة قدا قبلت واذنت باطلاع الخ و ابن طلحه
سوامي مطالب السؤل تصانيف يكرههم دار كره و بعض آية مصطفی بن عبد الله
القسطنطيني ذكر كرده چنانچه در كشف الظنون گفته العقد الفريد للملك
السعيد لابي سالم محمد بن طلحة القرشي النصيبي الوزير المتوفى سنة ۴۵۲

اثنین و خمیس ستائیه اوله الحمد لله الحامی حوزة بلادہ بملوک جعله
على أربعة قواعد الأول في مَهَمَّات الاخلاق والصفات الثاني في
السلطنة والولايات الثالث في الشرائع والديانات الرابع في تكميل
المطلوب بانواع من الزيادات ونيز در كشف الغنون گفته نفائس العناصير
لمجالس الملوك الناصر اعني صلاح الدين هو كتاب مشتمل على مقدمة
وقواعد للمحمد بن طلحة النصير المتوفى سنة اثنین و خمیس ستائیه ذكر انه
اشار اليه بتأليفه فالفه ورتبه على مقدمة واربع قواعد لمقدمة في
افرض المطلوب منه القاعدة الأولى في الاخلاق والثانية في السلطنة
والثالثة في الشروط والرابعة في تكملة المطلوب **وجه بیست و دوم**
از وجوه اثبات حدیث تشبیه و ابطال مزعم مخاطب جیه آنکه محمد بن یوسف الکنجی
الشافعی بابی خاص برای این حدیث شریف منعقد نموده و عنوان صدق بیانی
برای آن نوشته و بعد روایت آن بسند متصل در تبیین لالشان برکات فضل جناب
امیر المومنین علیه السلام فصیح و نهایت طریف و یلیح بسمط تحریر کشیده
چنانچه در کفایة الطالب في مناقب امیر المومنین علی بن ابی طالب گفته الباب
الثالث والعشرون في تشبيه النبي صلى الله عليه وسلم على بن ابی طالب
بادر في علمه انه شبهه بنوح في حكمته وشبهه بابراهيم خليل الرحمن
في حلمه اخبرنا ابو الحسن بن المقير البغدادي بدمشق سنة اربع و ثلثین
وستائة عن المبارك بن الحسن الشهرزوري اخبرنا ابو القاسم بن البسم اخبرنا
ابو عبد الله العکبری اخبرنا ابو ذراجل بن محمد الباغندي حدثنا ابی عن

الحمد لله الذي جعل

حدیث تشبیه از کفایة الطالب
محمد بن یوسف کوفی

مسعر بن بحیی التهمدی حدثنا شریک عن ابی اسحاق عن ابیه عن ابی عباس
قال بینا رسول الله ﷺ عليه وسلم جالس في جماعة من اصحابه اذ قيل
عليه فلما بصر به رسول الله ﷺ عليه وسلم قال من اراد ان ينظر
الي آدم في علمه والى نوح في حكمته والى ابراهيم في حلمه فلي نظر الى علي بن
ابی طالب قلت تشبیه لعلي بادم في علمه لان الله علم آدم صفة كل شئ
ولا حادثة ولا واقعة الا وعنده علي في علمه وله في استنباط معناها
فهو وشبهه بنوح في حكمته وفي رواية في حكمه كانه اطلع لان عليا كان
شديدا على الكافرين فقا بالمومنين كما وصفه الله تعالى في القرآن بقوله
والذين معه اشداء على الكفار رجاء يبينهم واخبر الله عز وجل عن
جراته نوح على الكافرين بقوله لا تدع على الكافرين شيئا او شبهه في الحكم
بابراهيم خليل الرحمن كما وصفه الله عز وجل بقوله ان ابراهيم لاواه
حليم فكان متخلقا باخلاق الانبياء متصفا بصفات الاصفياء فهذا الكني
النحر ثابته هذا الحديث الشهيروان لقم الحق للناقدا البصير واوضح سنن
الصديق للمتدرب الخبير واستاصل شافة كجاج كل ذي غرغرة وهدوسا
عناد كل ذي حرقصير ولا يثبتك مثل خبير وكوفي از مشاهير حفاظ فضلا
وثقات ايقاظ علماء وابات كمل اوسعاريف نجباء وصاحب فضل واخر
ونبل باهر ست نور الدين علي بن محمد بن احمد المالكي المعروف بابن صبانغ وفيصول
مهمه في معرفة الائمة از كتاب او كفاية الطالب بنقل نموده واورا بلفظ امام حافظ
ستوده چنانچه گفته ومن كتاب كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب

تالیف الا مایر الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف الکجی الشافعی عن عبد الله بن
عباس خلی الله عنهما ان سعید بن جبیر کان یقوده الخ و مصطفی بن عبد الله
القسطنطینی نیز اور ابلفظ شیخ و حافظ ستوده و تصریح بشافعیّت او مثل ابن بصّیغ
نموده چنانچه در کشف الظنون عن اسمی الکتاب الفنون گفته کفایة الطالب فی مناب
علی بن ابی طالب الشیخ الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکجی الشافعی
المتوفی سنة و نیز در کشف الظنون گفته البیان فی اخبار صاحب الزمان للشیخ ابی عبد الله
محمد بن یوسف الکجی المتوفی سنة ثمان و خمسين ستائنه و لقبی حافظ که ابن صباغ
و صاحب کشف الظنون محمد بن یوسف کجی را بان بلقب ساختند لقب عظیم و مدح خیر
ست سابقاً عظمت جلالت این لقب در ترجمه ابن مردویه شنیدیم و فی سببی رتذکره
الحفاظ بترجمه ابوبکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب محدث جبریا گفته و الحافظ اعلم من
المفید فی العرف كما ان الحجّة فوق الثقة و لقب شیخ که صاحب کشف الظنون کجی را
ستوده نیز از القاب جليلة و صفات جمیلة است که در اصطلاح اهل حدیث استادگان
میگویند چنانچه حاجی محمد طحی خلیفه سید علی همدانی در شرح شمائل ترمذی گفته قال
الشیخ الحافظ گفت شیخ که حافظ است و شیخ در اصطلاح اهل حدیث استادگان
میگویند و حافظ کسی را میگویند که محیط باشد عالم او بحدیث از روی متن و
اسناد و مخفی نماند که صاحب کشف الظنون از اجتهاد تشابه و اکابر بخایر است و انظم
سنتیه با فادات او با بجا تمسک بینمایند غلام علی زیاد بلگرامی که فاضل و متبحر
از اخلاف النبلاء بود وی صدیق حسن خان جوخیر و ظاهریست و رسمه المرحان فی
آثار هندوستان گفته الفصل الثانی فی ذکر العلماء اعلی الله درانهم قال صاحب

من کاتبه تبارک
ملوک سنی

كشف الظنون هو افاضل الحاج المعروف بالكاتب الجليل الاستاذ المتوفى سنة
سبع وستين الف من الغريب الواقع ان علماء الملة الاسلاميه في
علوم الشرعيه والعقليه اكثرهم من العجز الخ وقاضل معاصره في حيدر
نيز تمسك بافادات صاحب كشف الظنون بنوده چنانچه بينت في الكلام
كفته واذا افادات صاحب كشف الظنون عن اسامي الكتباء الذين وضع
في نجامه كجمن از ستمين تخریج احاديث كتاب مذکور كه هدت برسان جان
سته ان حيث قال وخرج احاديث الهداية فقط مع اسانیده انما
عصوه ووجه دهره الشهاب احمد بن محمد الحسني الملقب بالخط
المتوفى سنة اثنتين وخمسين ثمانمائة في مؤلف متوسط الجرح سماه بالذات
في منتخب احاديث الهداية وذكر فيه انه استوعب ما وجد في
الاحاديث الآثار وظهر في اسانیده وكان شافع المذهب صفا قيل
الاعتراض بين ليل من هبه دليل في مذهب الحنفيه وذكر ما وقع في
الخلاف بين الامم الكرام الاسلاف من غير اعتراض ولا تشنيع بل
بطريق الانصاف وبوجه ابوابا وذكر في كل باب ما يناسبه من الآثار
التي شير ذلك وهذا مؤلف مقبول في خلق المولى ابواسعود بن محمد العماد
عليه حاشية ذكر في هاجل الاحاديث التي اخذ بها الامام الاعظم
الهام الاحمر ابو حنيفة النعمان اعلم الرباني فرغ من اليفها سنة اثنتين
وتسعمائة ولقد جاهد فيها وافاد وسلك طريق السداد من غير
وعناد وقال فيه ايضا وخرج احاديثه الشيعه يحيى الدين عبد القادر
ان في كشف الظنون

خبره

محمد القزحی المصری المتوفی سنة سبع و ثلاثین سبعمائة فی مؤلف لطیف
سماء القزحیة لاحادیث الهدایة البیضاء و اشهر اسمها بالعنایة فی
معرفة احادیث الهدایة انتمی و قال فیہ ایضا و خرج احادیثه بحیث
عبد القادر القزحی المتوفی سنة خمس و سبعین سبعمائة فی مؤلف
ظفر الحکم سماء العنایة و نیز در مفتی الکلام گفته اصاد ابعاً پس از آنکه درین
ایام مجتهد اغافر خنده انجام چند می نگیرد از مجلدات شرح صحیح بخاری در
اعتبار آن هرگز ریبی پیرامون خود اطر محدثین نمیگرد و خاصه مجلدی از شرح که با
بعض ثانیان سمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلف جزاء الله خیر البیضاء
و اوصله الی احسن صائمتناه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات بر آن
علامات قویق نوشته اند به گاه بمطالعان شرف شدم معلوم شد که شارح بانی
در شرح این حدیث بجای تحقیق علامه خطابی را که شرح او شنبی علامه بسن تصریح
صاحب کشف الظنون دیگر شرح متقدم است و فاش رسیده صد و هشتاد
و هشت اتفاق افتاد و سطح نظر دارد و در مقامات متعدده عبارات او را بطور سلی
عبارت مقام اول که تعلق بغرض است آنکه قال الخطابی لیهود بقوله مرتدین
الردة عن الاسلام و لذلک قید علی عقابهم و معناه التخلف عن الحقوق
الواجبة کقوله ارتد فلان علی عقبیه انما رجع الی ورائه لوم یؤتد بحمد الله
احداً من اصحابه انما ارتد قوم من جفاة الاعراب الذین خلوا فی الاسلام
رغبة و رهبة کعینة بن حصین و نحوه انتمی و عبد الله بن محمد المطیری
هم تمسک بافادات کبخی نموده و او را بقلب شیخ یاد نموده چنانچه در ریاض زاهر

في فضل آل بيت النبي وعترته الطاهرة گفته قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف
بن محمد الكوفي الشافعي في كتابه البيان في اخبار صاحب الزمان من الذي
على كون المهدي حيا باقيا من غيبته الى الآن والله لا امتناع في بقائه
عيسى بن مريم والحضر والياس وابليس اللعين من اعداء الله تعالى وهو
قد ثبت بقاؤهم بالكتاب والسنة ونيز طبري في رياض ناهره گفته وجمع
الحافظ ابو نعيم اربعين حديثا في المهدي وصنف الشيخ ابو عبد الله محمد بن
يوسف بن محمد الكوفي الشافعي في ذلك كتابا سماه بالبيان في اخبار صاحب
الزمان وحيث سوم از وجه ابطال انكار مخاطب جليل الفخار كنه حبيب النبي
احمد بن محمد بن محمد طبري حديث تشبيه را روايت نموده چنانچه در رياض النضر
في فضائل العشرة كه در اول آن گفته اما بعد فان الله عز وجل قد اخذ من
صلواته عليه وسلم اصحابا فجعلهم خيرا الانام واصطفى من اصحابه
رضي الله تعالى عنهم رحلة العشرة الكرام فوضيهم لعشيرة وموالاته
فضاهم ولا نضام اليه مدته حياته وانعم عليهم بما اولاهم من احسان
موجبات كريم كرمه واسعدهم بما سلف لهم في سابق قديم قدما و
قوما يار تكنا هو يجمع في الخوض في امرهم فيما لا يعنيهم واجتراءهم على
الاقدام على النقص بهم وصفهم باليس في حال قال فما للجاهل
الغبي ولهم قد اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم انه سيغفر لهم ما
للمتعامي تاويل ما ورد في شانهم فخر يفي به بخدوله صلى الله عليه وسلم
لوا تفق احدكم مثل احد من اهل ما بلغ مداحهم ولا نصيفه فالحمد لله ان

عصمنا من هذه الورطة العظيمة ووفقنا بحسب جملة ما الى سلوك الطريقة
المستقيمة ثم الحمد لله ان الهم جمع هذا المؤلف في مناقبهم والاعلام بما
من التعريف بشرف قدرهم وعلومهم اثنى محمد بن بعض ما روى من عظيم ما أثرهم
وابراز طرف ما ذكر من علمهم من آخرهم من كتب واثبات على الاختصار
حتى السند ليسهل على الناظر تناوله ويقرب على الطالب فيه ما يحاوله
عازيا كل حديث الى الكتاب المخرج منه منبئاً على مولفه ومن اخذ عنه
تفصيلاً عن عمدة الارباب في النقل واعتماداً على اوائل السابقة من اهل العلم
والفضل مبتدئاً بذكر ما شملهم على طريقة التضمن ثم بما اختص بهم على وجه
المطابقة والتعيين ثم بما ورد فيما دون العشرة وان انضم اليهم من ليس منهم
ثم بما اختص بالاربعة الخلفاء ولم يخرج عنهم ثم بما زاد على الاربعة على وجه
شما ورد في فضائل كل واحد ادرج جملة ذلك في قسمين در مناقب جناب
امير المؤمنين عليه السلام يفر ما يذكر تشبيهه ابي شيه عليه السلام بخمسة
من الانبياء عليهم السلام في مناقبهم عن ابي الحمراء قال قال رسول الله صلى
عليه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم
في حلمه والى يحيى بن زكريا في هذه والى موسى بن عمران في بطشه فلينظر
الى علي بن طالب اخرج القزويني الحاكم وعن ابن عباس رضي الله عنهما
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اراد ان ينظر الى ابراهيم في
حلمه والى نوح في حكمه الى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن طالب اخرج المصنف
في سيرته وهذا المحب الطبري قد سأل الطبري كجراً راس كل منكر مستكبر اشرار

حديث تشبيه ابي ابراهيم النضره
محب طبري

وكتبه في سنة ١٢٠٠ هـ
تسليمه وابطال انكاره

٣٤٣

روایت محبت طبری
٤٩٣

اعتقاد اعتبار کتاب
ریاض النضره

واظهر الجاحل او قم من نكت وغدث واصفق من اخفر فصدق عليه قوله تعالى
انه فکرو قد فقتل كيف قدر ثم قتل كيف قد ثم نظر ثم عبس وبشر ثم
ادبر واستكبر فقال ان هذا الاثر محي يوثران هذا الا قول للبشر يا صليبه
سقر وما احدثناك ما سقر لا يتبع ولا تدلوا حاة للبشر عليها تسعة عشر
وباید نیست که کتاب ریاض النضره فی فضائل العشرة از کتب مشهوره معتبره و
معروفه معتبره است مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکر آن باین
نحو نموده ریاض النضره فی فضائل العشرة لمحمد بن احمد بن عبد الله
بن محمد الطبری الشافعی المکی سنة اربع وتسعين وستمائة اوله الحمد لله
الذي يختص حمته من لسانه ذكر انه جمع ما روى في حقه من حديثه في كتاب
من كتب عديدة وشرح غريب الحديث في خلاله عازيا كل حديث الى
كتاب قدام مقدمه في اسماء وكنى ذكر اول الاحاديث الجامعة ثم ما
اختص بالاربعه ثم سماه كما ورد واورد فضل كل واحد ادرج جملة ذلك
في قسمين الاول في مناقب الاعداد والثاني في مناقب الاحاد ومنه انتقى الشيخ
زين الدين عمري من اجل الشماع الحبل المتوفى سنة ست وثلثين وستمائة كتاب
المسمى بالدر الملتقط وحسين بن محمد بن سن ديار بكری ریاض النضره را از کتب معتبره
که ماخذ کتاب که از تحفه اخوان برده گردانیده باشد شمرده چنانچه در خمیس فی
احوال النفس النفیس گفته اما بعد فيقول المستوهب من الله ذي المنن العبد
الضعيف حسين بن محمد بن الحسن الديار بكری غفر الله له ولوالديه ونوالهم
كرامة لديه هذه مجموعة في سير سيد المرسلين شمائل خاتم النبیین

المتوفى

و در موسم از وجود اثبات حد
تشبه و ابطال انکار آن

۳۴۴

روایت محب طبری

اعتقاد و اعتبار
کتاب ریاض النضره

صلی الله علیه و سلم و علی له و اصحابه اجمعین انتخبها من الکتاب المحیط
تحفة للاخوان الکرام البررة و هی التفسیر الکبیر و الکشاف اللطیف و ذخائر العقبی
لمحب الدین الطبرسی السبط الثمین له خلاصة السیولة و ریاض النضره له المخرج
مخاطب رساله اصول حدیث ذکر ریاض النضره مؤوده چنانچه گفته و احادیث من
و مثال ب علم مناقب یزدورین باب نیز تصانیف متعدده و متنوعه واقع شده و بعضی
محدثین باخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب با جدا نوشته اند برای غرضی که متعلق شد
بان مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشره که تصنیف محب طبری
مسمی بر ریاض النضره فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب فی القری فی منیر
نبیل در مقام اثبات رضا حضرت فاطمه زهرا بی بکر خلافا لما فی صحیح البخاری غیره و
بروایت ریاض النضره و مثال آن ده چنانچه جواب بمرآن حضرت فاطمه علیها السلام
ابی بکر را بسبب منع فدر بهر کتب تحفه گفته اما روایات الهیست پس در مدارج النبوة
و کتاب الوفا و بیهقی و شرح مشکوٰۃ موجود است بلکه در شرح مشکوٰۃ شیخ عبدالحق
که ابو بکر صدیق بعد ازین قضیة بخانه زهرا رضی الله عنهما رفت و در گرمی آفتاب
بر در بایستاد و عذر خواهی کرد و حضرت زهرا رضی الله عنهما در ریاض النضره
قصه تفصیل مذکور است و در فصل الخطاب بروایت بیهقی از شعبی نیز همین قصه
مرومست و ولی الله و الله ما بعد مخاطب ریاض النضره در زالة الخلفاء با نقل
میکند و استدلال و حجاج بر روایات آن بیناید چنانچه در مناقب ابی بکر گفته و از آن
است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در موسم حج خود را بر احیاء عرب عرض کردند
تا کدام یک ایشان بسعادت نصرت فائز شوند صدیق اکبر در هر عرضة فوق انحضرت

احتجاج صاحب در بیان
کتاب تحفه ریاض
النضره محب طبری

صلی الله علیه و سلم متولی جواب سوال بوده است در ریاض النضره این قصه را بر روایت
حضرت مفضل بن زکریا و نیز در زائله الخفا گفته اند از انجمله است که چون نازل شد
فاصدع جاثوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواستند که در جماعت قریش
از نماز توحید ابطال شرک فرمایند حضرت صدیق التمام و که تقصیب قریش
به مرتبه است که بحج و سماع این کلمات باید خواهند برخاست این خطبه را بمن باید گذشت
بعد از آن بامر آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطبه عجیبه برخواند و کفار باین سبب چه
اینها را که ندانند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از دست آنها خلاصی یافت و این قصه
در ریاض النضره بطول هر چه خوبتر مذکور است و این اول خطبه بود در اسلام خوانده شد
و خواندن این قصه بجزایات عشق را شرح میدهد و نیز در زائله الخفا در مناقب عمر گفته
و از انجمله حمایت صلا قاری آنحضرت صلی الله علیه و سلم بالغ و جوه میفرموده
الریاض عن الزهری قال کان عمر اذا ناه مال العراق و خمس العراق لویع حلا
من بنی هاشم عذبا الا تزوجه لا رجلا لیس خادم الا خدمه و نیز در زائله الخفا
در مناقب عمر گفته و از انجمله آنکه تفحص خانهای مسلمانان میکرد و اگر در تدبیر منزلی غلط
میدید اصلاح آن میفرمود و فی ریاض النضره ان رجلا من الموالی خطب الی رجل
من قریش اخته و اعطاها مالا جزیلا فابى لقریشی من تزویجها فقال عمر
ما منعک ان تزوجه فان اصلاحا و قد احسن عطیة اختک فقال لقریش
یا امیر المومنین ان لنا حسابا لیس لها بکفو فقال عمر لقد جاءک و بحسب الدنیا
والآخرة اما حسب الدنیا فالما الی ما حسب الآخرة فالتقوی زجج الرجل ان
کانت المرأة راضیة فاجعها اخوها فرضیت فزوجها منه فاضل بها

مواویسی حیدر در منتهی الکلام بعد نقل روایتی از مابین بالکشته و مشاهد و آیات صاحب
ریاض النضره فی مناقب العشره از اہلبیت نبوی تاکید بر این عامیکن و نیز در
منتهی الکلام ریاض النضره را مثل صحیح بخاری شایع عادل قرار داده چنانچه گفته
باجملہ مبنای این نعمت تاویل و توجیہ کہ ذکر کردیم بر نیست کہ وقت صدیق رضی اللہ عنہ
از روایات فریقین در سابق بوضوح انجامیدہ و مجددانکہ اوراجعت کثرت
گریہ زاری بکامیگفتند چنانچہ مطالعہ صحیح بخاری دیگر کتب حدیث مثل ریاض النضرہ
شاید عدل بر نیست و نیز در منتهی الکلام گفته و اگر از دیگر کتب اہل حق کہ تالیف
آن برای مناقب اصحاب اہلبیت موافقت مصادفات میانہ ایشان خاصہ واقع شدہ
مانند کتاب المواقف و ریاض النضرہ و تالیفات محدثین جہان حفظہ جمیع روایات
صورت بندد کتابی ضخیم پیش از ہزارہ جزو بیباید پرداخت
نیز محبت طبری در ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی کہ در
اول آن گفته اما بعد فان الله تعالى قد اصطفی محمداً
على جميع من سواه وخصه بالنعمة به من فضله الباهر وجاهه و
منازلة من انتخب اليه سبباً و نسبة و دفع مرتبة من انطوى عليه نصرة
وصحبة و الزم مودة و بآه كافة رتبة و فوض محبة جميع اهل بيته المعظم
و ذريته لاجرم سنج بالخاطر تداین ما و در مناقب و تبیین ما و فی شریف
قدر ہم و علوم اہم و تتبع ما نقل فی عظیم فخر ہم الفاخر و جمع ما ظفرت
به من عظیم فضائلہم الباهر و لم لا و ہم ہالہ قمر الکوین طفاوۃ شمس البروق
و انحصار و حۃ الشرف و فروع اصل الانوار النبویۃ اعاد علینا من علوم

وحيث سمع من زبوج اثبات حديث
تشميه وابطال انكار ان

٣٤٤

٤٩٧
روايت محبت طبري

اعتقاد واضع كتاب خاثر العقبى
حيث طبري

سنابوكتي مر كما اعادنا من جهل علود جهم في غفران في نوينا بحرا
كما عر با صانه قلوبنا محبتهم واحسن ما كنا بجاههم عليه كما علق اعاننا
بالتوسل اليه وسعيه كتاب في خاثر العقبى في مناقب ذي القربى من كتب
خوات احد دجلة وجه الاختصار وحدا الاسناد عازيا كل حديث الى
كتابه تفصيا عن عهد الا رتياب تشميه على طلابه والله اسال ان يجعل
ذلك وسيلة الى جنات النعيم وذريعة الى دراك الفوز العظيم وتحقيق
الامل فيه لديه فانه في ذلك والقادر عليه رتبته على قسمين قسمين
جاء في مر على وجه العموم الاجمال وقسم يتضمن ذلك على وجه التخصيص و
تفصيل الاحوال روايت نموده چنانچه ميفرمايد ذكر شبهه على رضي الله عنه
بخسة من الانبياء عن ابي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه
والى يحيى بن كريب في زهده والى موسى في بطشه فينظر الى علي بن ابي طالب
اخرجه ابو الخيد الحاكمي عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من اراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه والى نوح في حكمه والى يوسف في جلاله
فلي نظر الى علي بن ابي طالب اخرجه الملا في سيرته ومخفي ثمان ذكره خاثر العقبى في
مناقب ذي القربى من كتب شميه محدوده ومؤلفات حميده مقبولة من مصطفى
بن عبد القيس بن عيسى في كشف الظنون گفته خاثر العقبى في مناقب ذي القربى
مجلد لمحب ساد بن احمد بن عبد الله الطبري المتوفى سنة ٢٩٣ هـ اربع وتسعين
وستائة ومولوي صديق حسن خان در اتحاف السالكين گفته خاثر العقبى

حديث تشميه وابطال انكار
حيث طبري

ووجه نسبت مسووم از وجه اثبات حد
تشبیه و ابطال انکار کن

۳۴۸

۴۹۲

روایت محبت طبری

اعتماد و اعتبار در آثار
القطبی تصنیف محبت طبری

في مناقب ذي القربى مجد السيت از محبت الدين احمد بن عبد الله الطبري المتوفى سنة ۴۹۲ هـ
وتسعين وثمانية و كاشان نامشريد است و محمد بن علي بن محمد شوکانی در التحاني الكافي
باسناد الدفاتر گفته ذخائر العقبة في فضائل ذي القربى للطبري اروييه
بالاسناد المتقدم في تفسير الثعلبي و محمد عابد بن علي السندري رحصر الشار گفته
واما ذخائر العقبة في فضائل ذي القربى فارويه بالاسناد المتقدم في
انوار التنزيل الى الحافظ ابن الربيع عن الزين الشرجي عن نفيس الدين سليمان
بن براهيم بن عمر العلوي عن ابيه عن احمد بن ابى الخير بن منصور الشاخي
عن مولفها ابى العباس محبت الدين احمد بن عبد الله بن محمد بن ابى بكر الطبري
وحسين بن محمد بن حسن بن يار بركي انرا از كتب معتبره شمرده كما سبق و محمد بن اسماعيل
الامير في ذخائر العقبي الاجل معتمد خود نوشته چنانچه در روضه نديگ گفته و بعد بيان
من اشرق حله هذه الشمس لا تار النبوة فسبح طرف فكه في رياضها
الوردية اهتكمها فاض من مصباح مشكاة النبوة من انوار معارفها التي
هي للعارفين مجلوة الى معرفة ما فضل الله به بعض عباده على الجاهلين
بعض افرادهم بالميراث الجرم الغفير كما خص امير المؤمنين ابى الحسن
كرم الله وجهه بفضائل قد عرفها كل ذي عقل فضلا عما من شارف على علم
او سلك نجي وانه لما كان حبه علامة اهل الايمان كما ثبت به صحاح
الاخبار عند ائمة ذلك الشأن كان مدحه مماثلة به صفاته الحسنة
وينال به رفيع الدرجات احببت ان اعد من مآد خذ لا الجناح وان
انسلق اليه بابيات لانا لجزيل الثواب تطفلت بابيات اشقت على قطرة

وحيث سئل عن وجوب اثبات حد
تشبيهه وابطال انكاره

٣٤٩

٤٩٢
رواية محبت طبري

اعتقاد واعتبار في طاهر العبد
محبت طبري

من فضائله بل احقر من القطرة وهي هبات ان يجثا ناظم او ناشيا حاصلا لها
مغكوه فقد ثبتت عن ائمة الاثارة له لوري في حق احد من الصحابة رضي الله
عنهم بالا سانيد الخيار اكثر ما ورد في حق امام الابرار فاحصاؤها العجز
بطون لا سفار الى رغان واجل معتدي في خاتر العقبة في مناقبه وى تقر
لا امام السنة وحافظها محبت الدين احمد بن عبد الله الطبري مجمع
الجوامع للامام الحافظ جلال الدين السيوطي رحمه الله وربما نقل عن غير
من كتب الحديث ونقلت شيئا يسيرا من محاسن الازهار للعلامة الفقيه
الشيخي سيد حميد بن احمد المحلة رحمه الله وسيتنه الروضة الندية شرح
العلوية ومن الله نسقنا الهداية في كل بداية ونهاية وخود محاط في طائر العقبة
در رساله اصول حديث فكموده چنانچه گذشته وبالاتر از بهر نسبت كه احمد بن الفضل
بن محمد با كثير ووسيلة المال في مناقب الالكفته وقد اكدت العلماء في هذا
الشان جمعت من جواهر مناقب حشر الشريفة ما يحل به جيد الزمان ومن
انحساب جمعت في فلك التاليف وانفع ما نقلت منه في هذا التصنيف كتاب
جواهر العقدين في فضل الشرفين لعلامة الحرم بن السيد علي السمي ودر
تغلا الله برحمته فمن في خاتر العقبة في فضل وى تقر بى بحق له ان يكتب
ماء العين لعلامة الكجاز اشرف محقق دهره حافظ عصره المحبت الطبري
الزال للنساء عليه يحبه ذكره وقدس الله سره وكتاب استجلاء ارتقاء العرف
يحبت اقرباء الرسول وى الشرف لحافظ عصره السخا وى نور الله ضريح
واحل في غرف الجنان وحه وكتاب حسن السيرة في حسن السيرة لصاحبنا

و عمدتاً سیدویہ زمانہ مفرد وقتہ و او انہ محقق العصر ناد ذل الذہر خلا
ذو فی الفخر الغنی عن الاطناب بتعداد القاب والصفات بما خصہ اللہ تعالیٰ
بہ نفع الکمال و جزیل البصائر مولانا الامام العلامة عبد القادر بن محمد
الطبری الحسینی الخطیب الامام بالمسجد الحرام و ذلالت المشکلات تنجلی بوجہ
ولا یوح جید العلوم بتخلی بجواهر عقودہ ازین عبارت ظاہرست کہ حقیق گشت
کہ نوشته شود و ذخائر العقبی بآء عین و نیز ذخائر العقبی از جملہ مصنفات علماست کہ
جمع کردہ اند در ان از جواهر مناقب اہلبیت علیہم السلام انچہ تجلیل جید زمان با صل
شود و باید دانست کہ محبت الدین طبری عالم جلیل القدر و محدث عظیم الفخار و عارف
آثار و خبیر اخبار و امام صالح و زہد کبیر ایشان مدرس منیع المرتبہ و مفتی رفیع المکانست
آقا در یافتی کہ محمد بن اسماعیل اورا با امام السنہ و حافظان ملقب نمودہ و احمد بن فضل
با کثیر اورا علامہ حجاز شریف و محقق و بہر و حافظ عصر خود دانستہ و فقرہ بلینہ کبریا
الثناء یحیی کورہ و قداس اللہ سرہ در مقام دعا و رحق او بر زبان آورده و ذہبی در
تذکرۃ الحفاظ کفۃ المحب الامام المحدث المقتد فقیہ الحرم محبت الدین ابوالعباس
احمد بن عبد اللہ بن محمد بن ابی بکر الطبری ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام
ولد سنۃ خمس عشرة و ست مائة و سبع من ابی الحسن بن المقیر و ابن الحاکم و شعیب
الزعفرانی و عبد الرحمن بن حرمی جماعة و تفقہ و درس و افتہ و صنف و کان
شیخ الشافعیۃ و محدث الحجاز روى عنه الدمشقی من نظہ و ابوالحسن بن البطال
و ابومحمد بن البرزالی و آخرون کان اماما صالحا زاهدا کبیرا لسان راوی
عنه ایضا و ولد قاضی مکة جمال الدین محمد حنفیہ الامام مجد الدین

مدارج محبت طبری از
تذکرہ ذہبی

وحيث سئل عن وجوه اثبات حد
تشبيهه وابطال انكاره

الكل

٤٩٢
رواية محمد بن طبري

مدح محمد بن طبري

محمد بن طبري از بهر
مختص ذهبي

قاضي مكة والي بصرى يات في جادى الاولى سنة اربع وتسعين بمائة
ونيف مائة من رجب مختص گفته احمد بن عبد الله بن محمد الامام الحافظ المفتي
شيخ الحرم ومحب الدين ابو العباس الطبري ثم الملك الشافعي مصنف الاحكام
الكبرى كان عالما عاملا جليل القدر عارفا بالانوار ومن نظر في احكامه
عرف عمله من العلم والفقه عاش ثمانين سنة وكتب في بصرى يات في
سنة ثلاث وسبعين كان جديدا في الشيخ ابو بكر بن محمد بن ابو الطيب
هو الذي جاوز في حياته ثمانين وخمسة ائنه ثمان مائة وسبعة اولاد وتناسلوا
وفيهم علماء وفضلاء وكان للمحب ولد هو الفقيه جمال الدين محمد
سمعه من ابن الجبري اجاز في روياته مع والده ومات عام ثمان مائة
والمحب سمع من الحسن بن المقيرو وشعيب بن عفران وبعاء الدين بن الجبري
وطائفة اخذ عنه اولاده وابو الحسن بن العطار وابو محمد بن الزرارى
توفي في رمضان سنة ٦٩٢ وقيل بل في جادى الاخرى من رجب في شهر
من غير در سنة اربع وتسعين ومائة گفته والمحب الطبري شيخ الحرم ابو العباس
احمد بن عبد الله بن محمد بن ابى بكر بن محمد بن ابراهيم الملك الشافعي الحافظ
ولد سنة خمس عشرة وست مائة وسمع من ابراهيم بن عطاء وحذفت كتابا
حافلا في الاحكام في عدة مجلدات توفي في ذي القعدة ونيف مائة من ربيع الاول
در سنة مذكرة گفته وشيخ الحرم الحافظ الفقيه محبت الدين احمد بن عبد الله
الطبري مصنف الاحكام عن سبع وسبعين سنة وعمر بن مظفر الشيباني
الوردى من رتبة المختص في اخبار البشر در سنة مذكرة گفته وشيخ الحرم الحافظ

مدح محمد بن طبري از بهر
مختص ذهبي

مدح محمد بن طبري از بهر
مختص ذهبي

وہر سبت سوم از وجہ اثبات حدیث
تشبیہ و البطلان الحاکمان

۲۷۲

۶۹۲

روایت محبت طبری

مدارج محبت طبری

مدارج محبت طبری از طبقات
شافعیہ اسنوی

مدارج محبت طبری از طبقات
شافعیہ سبکی

مدارج محبت طبری از ادبی
بالوفیات صفدر

محبب الدین احمد بن عبد اللہ الطبری مصنف الاحکام و له تسع و سبعون سنہ
وعبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیہ گفتہ محبت الدین ابو العباس احمد
بن عبد اللہ بن محمد الطبری ثم المکے شیخ الحجاز کان عالماً عاملاً جلیل القدر
عالماً بالاکثار والفقه اشتغل بقوص علی الشیخ مجد الدین القشیری و شرح
التنبیہ و ألف کتاباً فی المناسک و کتاباً فی الغزاة و کتاباً فی حدیث
الاحکام و لد یوم الخیس سابع عشر من جمادی الاخری سنة خمس عشرة
و ستائة و توفی فی سنة اربع و تسعین و قیل فی ذی القعدة و قیل غیر ذلک
و عبد الوہاب بن علی السبکی در طبقات شافعیہ گفتہ احمد بن عبد اللہ بن محمد بن
ابی بکر بن محمد بن ابی اہیم الحافظ ابو العباس محبت الدین الطبری ثم المکے
شیخ الحرم و حافظ الحجاز بلا مدافعة مولده سنة خمس عشرة و ستائة
فی جمادی الاخری سمع ابن المقیر و ابن الحمیری و غیرہما روی عنہ البرزالی
و غیرہ و تفقہ بقوص علی الشیخ مجد الدین القشیری و الدیلمی و الشیخ الاسلام
وصنف التصانیف الجیدة منہا فی المذهب و الاحکام و کتاب المشی و المبسو
دل علی فضل کبیر و له مختصر الحدیث ایضاً تشبہ علی ابو التنبیہ و له
کتاب فی فضل مکة و حافظ و له شرح علی التنبیہ مبسوط فیہ علم کثیر و
المظفر صاحب الیمین لیسع منہ الحدیث فتوجه الیہا من مکة و اقام عنده
مدة و فی تلك المدة نظم قصیدة التثویق الی مکة الخ و خلیل بن ابیک صفدر
در وافی بالوفیات گفتہ احمد بن عبد اللہ بن محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابی اہیم
الحرم محبت الدین ابو العباس الطبری المکے الشافعی الفقیہ الزاهد المحدث

مدائح محبت طبري

ولد سنة خمس عشرة وسمع من ابن المقير وشعيب الزعفراني وابن الجدي
والمديني وعبد الرحمن بن ابي حرمي العطار وجماعة ودرس وافقه وكان
شيخ الشافعية ومحدث الحجاز وصنف كتابا كبيرا في الغاية في الاحكام
في ست مجلدات وتعب عليه مدة الخ وعبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي وطبقا
الحفاظ كفته المحبت الطبري الامام المحدث فقيه الحرم ابو العباس احمد بن
عبد الله بن محمد بن ابي بكر المكي الشافعي مصنف الاحكام الكبرى وشيخ الشافعية
ومحدث الحجاز ولد سنة وسمع من ابن المقير وابن الجدي وشعيب الزعفراني
وكان اماما ناهضا صاحب اكيد الشأن مات في جمادى الآخرة سنة ٣٩٢ وشهد له
احمد درويش الدلائل على ترجيح الفضائل بعد ذكر روايتي كه آخر شايست وكان عليه
عليه السلام والرحمة والرضوان اصغر من جعفر بن سنان كان جعفر اصغر
من عقيل بعشر سنين كفته رواه شيخ الحرم والامام المحترم الحفاظ المحدث
الفقيه البارع الورع المدارس النبويه مقدم الشافعية في الحجاز وكان
ذاجاه عظيم واعتزاز ذوات تصانيف الكثيرة والفضائل المشهورة
ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن ابي بكر المكي الطبري في كتابه خاتمة
في مناقب خوي القربى وعبد الغفار بن ابراهيم العكبري العدناني الشافعي در عجايب الزك
كفته احمد بن عبد الله شيخ الحرم محبت الدين الطبري المكي درس وافقه ومن
تصانيفه الاحكام المبسوط ورتب كتاب جامع الاسانيد شرح التنبيه واللف
كتابا في المناسك وكتابا في الالفاظ والرياض النضرة في فضائل العشرة والستط
الشيخ في فضائل ائمة المؤمنين وخاتمة العقبة في فضائل ذوى القربى

مدائح محبت طبري
جلال الدين سيوطي

مدائح محبت طبري
سيد شهاب الدين احمد

مدائح محبت طبري
عليه عذاته

و محمد بن اسمعیل الاعمی در آخر روضه ندیه گفته و لعله يقول قائل قد اكثر من النقل
عن الطبري عن من الطبري يشاق الى معرفة شيء من اوصافه ليكون اقرب
لعيته في قبول ما اسند اليه قال الحافظ الذهبي في تذكرة الحفاظ ما نقله
المحب الطبري هو الامام المحدث الفقيه بالحكم محمد بن الحسين بن ابي العباس احمد
عبد الله بن محمد بن بكير الطبري ثم المكي الشافعي مصنف الاحكام الكبرى ولد
سنة خمس عشرة وستمائة وسمع من ابي الحسن بن المقير و ابن جبري و شعيب
الزعفراني و عبد الرحمن بن ابراهيم و جماعة و تفقه و درس و افتى و صنف
و كان شيخ الشافعية و محدث الكجاني و روى عنه الدمياطي من نظمة ابوالحسن
بن العطار و ابو محمد البرزالي و آخرون و كان اماما صالحا زاهدا كبيرا المشتهر
روى عنه ايضا و ولد له قاض مكة جمال الدين محمد و حفيده الامام فخر الدين
قاضي مكة و كتب له بسم و يات له توفي في جمادى الاخرة سنة اربع و تسعين و ستائة
واحد بن عبد القادر عجيلي در ذخيرة المآل في شرح عقد جوابه اللال گفته هذا الذي
توراه الاجلة و المقتض و لازم الادلة و ذلك ان اجلة العلماء لما صار
لهم الادلة بهذه الخصوصيات لاهل البيت الشريف قمر و اذلك و محروقة
مثل السيد علي السهمي و امام اهل السنة في جواهره و الحافظ الطبري في
في ذخائره و الحجية الزندي في الشافعي في معالمه و شيخ الاسلام ابن حجر
الشافعي في صواعقه و جلال الدين السيوطي الشافعي في الثغور الباسمة
في مناقب السيدة فاطمة و احياء الميت في ذكر اهل البيت و السهمي في
السبطين و اسنى المطالب في فضائل علي بن ابي طالب و لبست و چهارم از وجه

فوقه

مدارج محبت طبری
نهی محمد بن ابراهیم بن ابی نقیله
عن الذہبی

نور

ابطال انکار مخالف حدیث الاخیار آنکه سید علی بن عثمان ابی حمزه
بوجه او فی و ابلغ و اعلی و اسنی و اکمل و ابعی اجل که از ان اجتماع نمود خصلت
از خصان جمیل و خلایا جلیله انبیای کرام علیهم السلام در ذات قدسی صفات
جناب امیر المومنین علیه الاف التحية والسلام من الله الملك العلام ظاهر و باهر
روایت نموده چنانچه در کتاب مودة القرینی که عظمی و جلالت مرویات آن از
خطبه اش ظاهر است که آنرا از جواب اخبار و لای آثار و انفسه و از حق تعالی نموده
که آنرا وسیله او با بلیت علیهم السلام نجات او بسبب اینحضرت گرداند و نیز دعا
حفظ خود از غیبت و خلل در قول و عمل و عدم تحویل بسوی اهل بیت نموده حیث
قال الحمد لله على ما انعمه اولى النعم والهمنى مودة
حبیبه جامع الفضائل و الکرم الذی بعثه الله رسولا الى كافة الامم محمد
الامر العربی صلی الله علیه و سلم و بعد فقد قال الله تعاقل ایاکم
علیه اجر الا المودة فی القرینی و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
احبوا الله لما ارادکم من نعمة احبونی حب الله و احبوا اهل بیتی حبی
فلما کان مودة آل النبی مسئولا عما حیث امر الله تعا حبیبه العربی بان
لا یسأل عنی من سؤل للمودة فی القرینی و ان دخل سبب الفجاة للعین و وجب
وصولهم الیه الی الله علیهم السلام كما قال علیه السلام من احب قومًا حشما
فی ذمهم و ایضا قال علیه السلام المؤمن مع من احب فوجب علی من طلب طریق
الوصول و منج القبول محبة الرسول و مودة اهل بیت البتة و هذه لا تحصل
الا بحرفة فضائله فضائل الله علیهم السلام و هو موقوفة على معر ما و

فیه من اخباره علیه السلام ولقد جمعت لاختیار فی فضائل العلماء والفقهاء
اربعمائت کثیرة ولم تجع فی فضائل اهل البیت الا قليلا فلذا وانا الفقیر
الجانفی علی العلوی الحمد فی ارجح ان جمع فی جواهر اخباره ولا لی ثاره ما ورد
فیه من مختصر موسوم بکتاب المودة فی القربى تبرکاً بالکلام القدیر کما فی أموه
ان یجعل الله ذلک وسیلتی الی حُر فحالی بحمطوبیته علی اربعة عشر مودة
والله یعصمه من الخط والخلل فی القول والعمل ولم یحول قلنی الی ما لم ینقل الی محمد
ومن اتبعه من اصحاب الدن یرید عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی سرافیل فی هیئته الی میکائیل فی رقبته
والی جبرئیل فی جلالته والی آدم فی سلمه والی نوح فی حسنه والی ابراهیم فی
خلته والی یعقوب فی حزنه والی یوسف فی جماله والی مکی فی مناجاته والی
ایوب فی صبره والی یحیی فی زهده والی عیسی فی سننه والی یونس فی ورعه
والی محمد فی جمه خلقه فلینظر الی علی فان فیه تسعین خصلة من خصال
الانبیاء جمع الله فیه لم تجمع فی احد غیره وحد جمیع ذلک فی کتاب جواهر
الاخبار فهذا مقتد القاص والذائق شهاب الدین الی محمدان قد جمر
کل معاند خائب بالشهاب الثاقب وجلب الهم الواصب والغم الناصب
علی کل جاحد ناصب ووضح الحق الصائب واورى لاهراق کل مبطل
مدغل القبس اللاهث واقحم فی ضیق المسالك وسد علی المهارث
واعمی علی المذاهب ورماه برعز ع حاصب جوارسه بصارم حاصب
ومحجب نازک سید علی بهمانی نرود سنیه از اکابر اساطین و اجماع معتدین و اعظم

صورت کتاب بنویسده از قزوینی تصنیف
سید علی بهمانی

۱۴۰۱

در این سید محمد

در این سید محمد
نور الدین جعفر بن محمد

اولی عارفین و اخلاص مشایخ مکرمین است نور الدین جعفر بن خدشانی در کتاب خلاصه کلمات
گفته در بیان بعضی از فضائل آن عروه و ثقی شاهباز با پروان آتشیان بجا شامسوار
میطمان عروجی شمس سمار قدسی نور فضا می و سی کیمیا می جو و دانامی مختار
خیار خضر الرحمن الشکور الفخوز بجناب الدیان قره عین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
المرتضی البتول المطلق علی حقائق الاحادیث و التفاسیر المعین فی التفسیر البیقر
و القبصیر المرشد للطالبین فی الطرق السجانی الموصول للمتوجین الی الجلال الرحمان
العارف المعروف بالسید علی الهادی ختمه الله اللطیف باللطف الصمدانی و رزقنا
الاستنارة الدائمة من النور الحقانی الخ و عبد الرحمن بن احمد الجاحمی در کتاب نفحات
الانسان من حضرات القدس گفته میر سید علی بن شهاب الدین بن محمد الهمدانی
قدس سره جامع بوده است میان علوم ظاهری باطنی و برادر علوم باطن مصنف
مشهور است چون کتاب اسرار النقطة و شرح اسماء الله الحسنى و شرح فصوص الحکم
و شرح قصیده حمزیه فارضیه و غیر آن وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن محمد
المزدقانی بود و اما کسب طریقت پیش صاحب السریه بن الاقطاب تقی الدین
علی دوستی کرد و چون تقی الدین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدین کرد
و گفت فرمان جدیت و بی توجهی که در فرمود فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم
بگردی سه نوبت رجب مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد و رادریافت
و چهار صد و رادریک مجلس دریافت و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب ابدا
الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار گفته لسان العصر سید الوقت المنسحق
عن الهیاکل الناسوتیه و المتوسل الی السیجات اللاهوتیه الشیخ العارف

در این سید علی محمد از نفحات الانس
جلد

در این سید علی محمد از کتاب
اصلاح الاخیار

الربانی والعالِم الصدِّیق میوَسِّد علی بن شهاب بن محمد بن محمد الهدانی
قدس الله تعالی عنهما کان جامعاً بین العلوم الظاهرة والباطنة ولم یصف
کثيرة فی علم التصوف مثل کتاب اسرار النقطة وشرح اسماء الله الحسنى
وشرح فصوص الحکم وشرح قصيدة حمزية فارضية وغیرها قال ابو
العارف الربانی عبد الرحمن الجامی فی نقحاته وروی عن شیخ شرف الدین محمود
بن عبد الله المزرقانی جو واما کسب طریقت پیش صاحب السیرین الما قضاة تقی الدین
علی دوستی کرد و چون شیخ تقی الدین علی از دنیا بر رفت باز رجوع بشیخ شرف الدین
محمود کرد گفت فرمان چیست گفت فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بگردی
سه نوبت ربع سکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد ولی دریافت چهار
صد را در یک مجلس دید یافت بسا دس نفخه سه ست و ثمانین سبعمائة نزدیک
بولایت کیر سواد فوت شد و از اینجا بختلافش نقل کردند الی ان قال کان السید
علی الهدانی جمع الاوراد و اختارها من المشایخ الذین کانوا فی عصره و
تشرف بصحبته و باس یادیهم الشریفة و اقتبس من انوارهم القدسیة
و انتخبها من جوامع کلماتهم الانسیة و ساجها الاوراد الفخیمیة و هی الیوم
اوراد الاخوان الکبیریة و الشیخ الجلیل السید علی الهدانی خذ الطریقة
عن تقی الدین علی دوستی و الشیخ محمود المزرقانی و هما عن علاء الدولة
السهمانی ثم قال سمعت شیخنا و سیدنا المولی العارف الربانی الشیخ محمد بن یوسف
العزکی السمرقندی عن شیخه المحدث عبد اللطیف الجامی عن شیخه
المحدث و الاکظم حاجی محمد اکبوشانی عن شیخه شاه بیداری عن شیخه

وحيث ليست چهارم زوجه اثبات حد
تشبيه وابطال انكار آن

۳۷۹

روایت سید علی بهدانی

مدنی سید علی بهدانی

محمد الملقب بالوشید عن شیخه السید الامیر عبد الله بردشادی عن
شیخه المرشد کامل و الشیخ المکمل اسحاق الختلافی عن قدوة العارفين
دلیل السالکین منبع المعارف الربانیة معدن اللطائف السبحانیة
السید علی الهدانی انه لما جمع الاوراد الفقیهية و انتخبها من جوامع
کلماتهم القدسیة علی حسب ملکاتهم الانسیة راسی فی منامه ان الملائكة
یقرءونها فی شعبة جادکاه و یطوفون حول العرش فی یدایهم طبق من
نور محلو من اللآلی و الجواهر ینثرون ثم قال الشیخ محمد السمرقندی و لهذا
مشایخنا کما نواقرءون فی شعبة جادکاه و من تصانیفه ذخیره الملوك
وهو کتاب لطیف و انشاء شریف مشتمل علی لوازم قواعد السلطنة
الصور و المعنوی و مبنی علی ذکر احکام الحكومة و الولاية و تحصیل
السعادة الدنیوی و الاخروی مرتب علی عشرة ابواب و محمد الدین علی بن
ظہیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفته ذکر طبقة بهدانیة علی ثانی
امیر سید علی بهدانی قدس سره علی ثانی لقب است و مشایخ زبان
در توصیف و چنین نوشته اند سلطان الاولیا برهان الاصفیاء قدوة العارفين
زبدة المحققین مستجمع الاسماء و الصفات جامع جمیع التجلیات حمی الشریعة و الظرف
و الحقیقة ختم المتقدمین زبدة المتأخرین وارث الانبیاء و المرسلین مرشد الاولیاء
الی طریق الحق و الیقین مرکز دائرة الوجود المادی الی المقصود قطب الاقطاب
الکامل المکمل الصمدانی علی ثانی امیر کبیر سید علی بهدانی ایشان سر حلقه مشایخ طبقة
بهدانیة اند و سر دفتر اصحاب شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند محمودی الاعظم

محمد سید علی بهدانی از جامع
السلاسل محمد الدین بدخشانی

شیخ محمد بن ابی

یعنی شیخ حاجی محمد بن ابی در رساله خود در خاتمه در ذکر نسبت ایشان چنین آورده اند
و نسبت سیدنا و سیدنا محمد الواصلین بنی بده الکاملین و اکملهم یعنی الامام الکبیر سید
محمد بن ابی معروف بجلی ثانی قدس الله تعالی عنه و افاض علینا بآیه الخ و شیخ ابی
احمد در توضیح الدلائل گفته عن عبد الله بن سلام رضی الله تعالی عنه فی قوله
ومن عند علم الکتاب ان سالت رسول الله صلی الله علیه و علی آله
بارک و سلم فقال اخذك علی بن ابی طالب و رد شیخ الامام العارف الربانی السید
شرف الدین علی الهدانی فی کتابه قال واه الثعلبی نیز شهاب الدین احمد در توضیح
الدلائل گفته عن الجهریة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
علی آله و بارک و سلم لما سرب لیلة المعراج اجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله الی سائرهم یا محمد باذابعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله
الا الله و علی الاقرار ببوتک و الولاية لعلی بن ابی طالب و رد شیخ العارف
العارف الربانی السید شرف الدین علی الهدانی فی بعض تصانیفه قال واه
الحافظ ابو نعیم و حسین بن معین الدین المیزبی در فوائده گفته و حضرت سلطان
المحققین علی الثانی امیر سید علی هدانی قدس الله سره در محل خصوص میفرماید
خاتم ولایت مقلیده محمد بمرتبه قلب محمد رسیده و خاتم ولایت بملقه بمرتبه روح خاتم
ولایت عامه عیسی است علی نبینا و علیه السلام و شیخ احمد قشاشی که از مشایخ
اجازه و الدماجد مخاطب است کما فی رساله اصول الحدیث للمخاطب مناوی و میفرماید
از خلاصه الاثر ظاهر و واضح است و در کتاب سمط مجید گفته بشیخه خلافت المشایخ
الهدائیة اتباع الشیخ سید علی الهدانی الموحدان الفردانی قدس الله اسرارهم

شیخ سید علی محمد از توضیح الدلائل سید
شهاب الدین احمد

شیخ سید علی محمد از
فوائده

شیخ سید علی محمد از اصول الحدیث
قشاشی

وچونکه در چهارم از وجوه اثبات حدیث
تشییه و ابطال انکار آن

سویست سید محمد علی

مراجعه سید محمد علی

تلقین لفقیه المسکین من ولیه ونقطه دائره الوجود سیدنا محمد بن الشناو
وهو من السید الاحمد صبغة الله وهو من العالم الربانی وجیه الدین وهو
من جمال المملكة الغوثية السید محمد غوث وهو من سلطان الموحدين
الحاج حضو وهو من ابی المعالی هداية الله سرمست وهو من الشیخ عبد الله
الشناوی هو من شیخ الشیوخ السید علی الهدانی ونیز در سبط مجید گفته
سبق اتصال سند التلقین بالسید علی الهدانی قدس سره وهو اخذ
عن الشیخ شرف الدین محمد بن عبد الله المزدقانی وقد ساح الهدانی
المسکون ثلاث مرات بامر شیخه المزدقانی وقد اوضحت هذا فی سیاحته
وصحب الفاوار بجائته ولی علی ما فی انفس الناس للجاهی قدس سره وشاه ولی الله
در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته انبأنی سیدک الوالد اجازة قال نبأنی
الشیخ عظمة الله الاکبر ابادی اجازة عن ابیه عن جدّه عن الشیخ عبد العزیز
الدهلوی انه قال منقولست از حضرت مولانا نور الحق والدین جعفر نور احمد مرقد
خلت ومولانا نور الدین جعفر بدخشان فی خلیفه امیر سید علی بهمانی بودند که کیفیت
ووظائف اوقات سلسله الکامل المحقق الصفا فی علی الشانی امیر سید علی بهمانی
قدس سره العزیز نیست که چون سید صبح صادق بدمد و رکعت نماز
بامداد بگذارد چون سلام دهد این تسبیح را صد بار بخواند که سبحان الله و بحمد
سبحان العظیم و بحمد استغفر الله الی ان قال و چون سلام دهد یعنی سلام
فریضه صبح با واد فتحیه خواندن مشغول شود که از برکات انفاس هزار و چهار
صد و کامل جمع شده است و فتح هر یک از آن در کلمه بوده است هر که از حضو

سید محمد علی از انتباه
شاه ولی الله

ملازمت نماید برکت و صفاء آنرا مشاهده خواهد نمود و از ولایت هزار و چهار
صد نصیب یابد و الله ولی التوفیق اکنون اگر فضائل و خواص این او را ذکر
بشود بتطویل انجامد چرا که آنحضرت مدت عمر خود معموره عالم را سه نوبت سپری کرده اند
و هزار و چهار صد و کامل را دریافته اند و چهار صد را از ایشان در یک مجلس
سلطان محمد خدا بنده دیده اند و از هر وی در وقت داع دعائی و رقصه تنائی
نموده اند و آن قهار ابرجانه خود مرقع کرده اند و آن ادعیه و اذکار را که فی اختیار
بر زبان ایشان جاری میشد جمع ساخته اند این او را داشته است منقولست
از بهمان حضرت که چون دوازدهم بار بزیارت کعبه رفتیم بمسجد اقصی سیدم حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم را در واقع دیدم که بجانب این رویش می آیند
بر خاتم پیش رفتیم و سلام کردم از آستین مبارک خود جزوی بیرون آورده
این رویش را فرمود خذ هذا الفتحة یعنی بگیر این فتحه را چون از دست
مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم گرفتم و نظر کردم همین او را دیدم
بدین اشاره او را و فتحه نام کرده شده و الله الهادی لی صراط مستقیم
فذكر اورد الفتحة بتمامها و وجدت بخط الوالد قدس سره ختم
میر سید علی بهمانی اول نیم شب برخیزد و وضو تازه بکند و دو رکعت نفل او
نماید و در هر رکعتی بعد از الحمد یا نزه بار سوره اخلاص بعد از سلام هزار بار
بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن هزار بار بخواند یا خففه الا لطاف
ادد کفی بلطفه الخفف بعد از آن هزار و یکبار یا بدوح بخواند و سر بگشاید
فرورد و مراقبه کند به بین از عالم خفیب چه چیز مشاهده میشود بعد فراغ گناه

وجه نسبت و بیخ از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۳۸۳

ذکر امیر المومنین عطار مشتمل بر حدیث تشبیه

بشواب امیر سید علی بخاند وجه نسبت و بیخ از وجه رد و ابطال از عوم مخی
عمدة القروم آنکه نور الدین جعفر بن سالار المعروف بامیر ملا خلیفه سید علی محمد اشعار
ابدافری عطار را که در آن اثبات حدیث تشبیه نموده در مقام اثبات مدالنج ابر
و مناقب بایره جناب امیر المومنین علیه السلام وارد فرموده چنانچه در خلاصه المناقب
گفته شیخ عطار فرمایند قدس سره ای سپرتوبی نشانی از علی و عین ولایت
یا بدانی از علی و از دم عیسی کسی گهی زنده غایب است و او بدم دست بریده گردیده است
مصطفی گفت چون آدم بعلم نوح فهم آنکه بود ابراهیم علم یا چون یحیی بدو مو بگفت
اگر نمیدانی شجاع دین علیست و فدا عالم بدخشان و عارفهم العلی المشان
هذا الحديث الشريف المقبول عند الاساطين الاعيان فاعلم الحق في حال
الوضوح والعيان و در علی تلمیحا اهل العدان و اهل و ساوس اهل
الشهنا و امیر ملا بن سالار از اکابر علم مشهورین فی الاکناف و الامصار و اهل
فضلا می معروفین فی الارجا و الاقطار است و فضائل عالی و مناقب سامیه
و محمد باذخ و مدالنج شایخ او بر السنه سنید کور و در دفاتر مشهوره ایشان
ماثور و مسطور است آنفا تعظیم و تبجیل او از رساله انتباه شاه ولی امتد در یافته
و محمد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشان در جامع السلاسل که در اقول ان سگوید
اما بعد میگوید تراب اقدم اهل امت محمد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بن شیخ خلیل
بدخشان قدس سره و طاب مضجعه چون اکثر تصنیفات و تالیفات سلف چون
سیر العارفین در شجاعت کتب دیگر و رسائل که هر یک از مصنفات بذکر مشایخ
سلاسل و پیران ارادت خود منسوب گردانیده اند و از احوال و اقوال سلاسل

دیگر یاد نفروده اند مقصد طالع البان و مقدار آن از تصانیف و تالیفات ایشان بالکل
حاصل نیست بنا بر این بقدر وسع امکان سعی نموده از کتب معتبره چون شواهد النبوة
و کشف المحجوب و تذکرة الاولیاء و نفحات الانس و فوائد الفوائد که از ملفوظات شیخ
نظام الدین اولیاست که آنرا حسن دیوبندی جمع کرده است و مفتاح الطالبین از
تصنیف آن خاصه معبود شیخ محمود که از اجله خلفای حضرت شیخ حسین خوارزمی است
و جادة العاشقین از تصنیف شیخ شرف الدین بن شیخ حسین بن کور قدس سره
و سیر العارفین و رشحیات و گلزار ابرار و رسائل دیگر استخراج نموده هر یک را سلسله
که در ولایت ماوراءالنهر و بدخشان و هندوستان اشتهار داشت ترتیب داده مسمی
بجامع السلاسل آید و بر سه باب بناینها و میفرماید امیر ملا بن سالار نور الدین
جعفر لقب است قدس الله تعالی اسماء هم وی از مشایخ نامدار دیار بدخشان است
و بعد از خواجه بزرگ یعنی خواجه اسحاق خلیفه دوم علی ثانی امیر سید علی بهدائی است
نسب سیادت و به نسبت واسطه با امام موسی کاظم میرسد باین منط امیر ملا بن سالار
بن محمد بن جعفر بن خالد بن ابوطالب بن حسین بن محمود بن صالح بن ابراهیم بن عین الحلیل
بن علی بن سلیمان بن جعفر بن لامی السباع بن اسماعیل بن ابراهیم بن محباب بن سعد
بن عبد الله بن امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنهم جامع بوده میان علم ظاهر و باطن
از طفولیت آثار بزرگی از روی مبارک وی لایح و هویدا بوده است چنانچه خود
میفرموده اند که در اثنای خضر بر هیچ در و دیوار و سنگ و چوب کوه و دشت نیکنم
الا که مرا یکسب علوم تحریر میگردند و میگفتند که بخوان چون از تحصیل علوم بالکل
فراغ یافتی منتظر مرشد کامل بیووم درین ضمن بهر مشایخ عصر خود که میرسیم

مدارج امیر ملا از جامع السلاسل

ملا امیر ملا

و حالت هر یک را میسر یافتیم و او را ازین طریق بیگانه می‌دیدم و عجزی در مراقبه و انجمنی و
در ضیعت چنین نمودند که در فلان وقت در پیشی بلباس سیاه و علم سیاه برین شریفین فلان
دشت نازل شود منتظر می‌نوم چون آنوقت سید برادر بزرگ خود را بان دشت ستادم
آن درویش که مراد واقع نموده بودند قطبانی علی ثانی امیر سید بهمدانی قدس سره
بوده اند فی البدیهه و اقصاف نموده بارادت خود مشرف ساختند چون به درم آن مرده
آورد و بیان احوال نمود در مراقبه شدم متوجه احوال امیر گشتم دیده شد که قیامت قائم
شده است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حوض کعبه تراستاده مردم را آب میداد پیش
شده بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتم و التماس آب نمودم اشارت بجانب اسد الله الفاء
علی بن ابی طالب کردم الله وجهه فرمودند چون حاضر شدم مرا محقق شد که چون استم
امیر کبیر نیز علی است این اشارت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امرست مرا بارادت او همان لحظه
متوجه ملازمت گشتم و بشرف انابت مشرف شدم و دوازده سال بخدایت شایسته
مداومت نمودم درین دوازده سال همیشه کلوخ استنجا و درویشان پیشانی سوده
همواره میکردم آنچه یافتم ازین خدمت یافتیم او را خوارق بسیارست نقل است که
چون علی ثانی در ولایت کیره سواد وفات یافت حصیت فرمود که تافزندم
نورالدین جعفر حاضر شود نعش مرا برندارند و امیر جعفر در آنوقت در روستاق
که قریه است از قرای بدخشان شریف داشت خلفا گفتند که بعید مینماید که امیر جعفر
از روستاق بیاید و از ان پس باتفاق او نعش برداشته شود زیرا چه مسافت بسیار
باید برداشت هر چند خلفا سعی نمودند صندوق برداشته نشد این چنین سوخت
سے بلخ نمودند چون علاج پزیر نگشت ناچار جا گذاشته بخت سستند ناگاه از غیب

استلام

ندایم بگویش ایشان رسید که بردارید چون است بصندوق بردند بانگ حرکتی برداشتند
براه کافرستان این بدخششان گزرا نیده مرقد شریف او را بختلان بدخون ساختند چون
امیر جعفر را با خلفا ملاقات افتاد و زبان طعن بر او دراز کردند که در مسافرت
و مشقت هر وقت در حیات محات مادر خدمت پیر بودیم چون ملاست از حد گذ
خروج آنچه از من آمد شما مقصود دید چون سه نوبت صندوق مرقد شریف را
نمودید و نتوانستید برگرفت من بودم که گفتم بردارید و برداشته تا به اینجا
آوردم و قات وی بعد از خواجه بزرگ خواجه اسحاق بوده و الله اعلم بالصواب
خانقاه و مرقد مبارک او در روستای ست و نیز در جامع السلاسل گفته شد
سید حبیبی رضی الله عنه وی از اصحاب رسول است صلی الله علیه و سلم حضرت
محمد و علی الاعظم شیخ حاجی محمد نبوشانی قدس سره در اینجا که بیان پیران خرقه
علی ثانی امیر سید علی بهدانی کرده اند که حضرت امیر از سید دو اولیا و امده خرقه
خلافت داشتند و سرفتر آنها شیخ سعید حبیبی بودند باین لفظ نوشته اند
که شیخ سعید حبیبی الله هو من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
و رضی الله عنه و نور الدین جعفر مشهور بمیر ملا بن سالار که از خلفای علی ثانی
امیر سید بهدانی است در کتاب خلاصه المناقب آورده است که حضرت امیر
شریف شیخ سعید حبیبی رسیده اند و میفرمودند که شیخ ابو سعید حبیبی هر زمان
بصوت دیگر دیده میشدی و با هر زاری یکبار صحبت دشتی نخست اگر غلام
در یک روز بکرات در آمدی شیخ را بصورت دیگر دیدی تا بعضی را با خادمی از خدام
شیخ ملاقات حاصل آمد از وی پرسید که شیخ را در کدام صورت دیده گفت با خلائق

صورت شیخ اطلاع داری گفت آری شیخ را پیش خدمت کردم بصورت مختلف دیده
فرمود آنکه عارف رنگ معروفست و بس رنگ معروفی نه پیش است و نه پس
در او ان صحبت او شیخ شنوده شد که فرمود یا سید وقتیکه آمنه را بعد از آنکه
میدادند من در آنکه حاضر بودم چون آن صحبت شیخ بیرون آمدم از آنجا بر آن دیار
پرسیدم سن شیخ چند باشد فرمودند از اجداد خود شنودیم که شیخ سعید
جیشی عمر طویل دارد اما نمیدانم که چند سال بعد من بقا دارم بقا دارم بقا
چونکه دارم این بقاها از لقا به پیش خدمت خواجہ بزرگوار از حضرت امیرالمؤمنین
نمودند که حساب باید کردن از زمان ولادت مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم تا اکنون
چند سال است بعد از انشا خاطر امیر فرمود که باید شصت و دو سال باشد از زمان
ولادت آنسور صلی الله علیه و سلم وجه نسبت و ششم از وجوه ابطال رد و
مخاطب عمده الاخبار آنکه سید شهاب الدین احمد این حدیث شریف را روایت
نموده و بابی خاص برای این حدیث امثال آن که از ان حیات جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام خصائص اعظم انبیاء و فوز انحضرت بخصال کمال کارم اصفیاء
و بایست منعقد فرموده چنانچه در کتاب تعجیب الدلائل علی ترجیح الفضائل
که بنسخه عتیقه آن در نجف اشرف وارسیدم و منتخبات عدیده از ان برجیدم
و سابقا از ادبیرین بلد دیده بودم میفرماید الباب الثامن عشر فی انہ حاکم
خصائص اعظم الانبیاء و فاز ثانیاً بخصال کمال کارم الاصفیاء
عن ابی الحمراء رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و علی آله و باریک و سلم من آداب ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح

حدیث تجسبه از تو ضمیمه الدلائل
سید شهاب الدین احمد

فیه فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی بن کوئیاف خده والی موسی فی بطشه
فلینظر الی علی بن ابی طالب واه الطبری قال خرج ابو الخیر الحاکم عن
ابن عباس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی
آله وبارک وسلم من ایدان ینظر الی ابراهیم خلتہ والی نوح فی حکمتہ
والی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب واه الطبری وقال آخر
الملا فی سیرتہ فمذاشیہ امیر الدین صاحب الدلائل ثبت الحجة الشریفة
جریاً علی سنن المحققین الامثال فاوضح الحق ونصر الصدق المقبول عنده
کل ما هو کامل وقصم ظم کل مکابر مجادل وجزم حبل کید کل عاذق
خاتل وخرم شرک اذلال کل مسؤل خاذل وازصد کتاب توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل کمال اعتماد واعتبار و قبول واشتهار اخبار و آثار ان ظاہر
چنانچه گفته و خرجت من کتب السنۃ المصونة عن الصرح و دواوینها
وانتجت فیہ من منہج العوج عن قوانینها احادیث حدیثها عن حدیث
الصدق فی الاخبار و مسانید ما حدیث وضع حدیثها بغیر الحق و الاخبار
و نیز در توضیح الدلائل گفته فیما اهل الانصاف و جیل سوء الاصطحاب و یا شا
القبیل لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من
قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل ان تجدوا فی الکتاب ما وجدتم
علی وجدانکم مخالفا لافلام الخلافة او ترونہ علی رايکم مناقضا لافلام
علی تفضیل الصدیق منہج الحلم والرافة فلا تواضعوا رجاء بالغیب فی حکم
تکمما بوضع اخبار اخبر بها فجاریر علماء السنۃ فی فضائل مولانا المفضل

کمال اعتماد و اعتبار احادیث
توضیح الدلائل انصاف

ولا تسارعوا بيك في الجيب القائما قبل تلقيها فانها اذا رقت قبول شهادته
عظما الاثمة من كل من اختار الحق وارتضى الى ان قال والغرض في هذا الباب
من تمهيد هذه القواعد لا يقره احد بالرد ولا خبر هذا الكتاب فان
مخطاها في تصحيحها والسنن في موطاها ما ثورات اهل الصلاح في السنن
ونيز شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل گفته واعلم ان كتابي هذا ان شاء الله
خال عن موضوعات الفرقين حال تبحر في الصدق وتوخي الحق وتزني
مطبوعات الطريقتين ووجه تشبيها من وجه ابطال ردو انكار طب
والا تبارك انك ملك العلماء شهاب الدين بن شمس الدين الرازي الدواني لسانا بادي
و در بحث تشبيه و يكرا حديث كه المحدث بان احتجاج ميكنند مثل حديث طير و حديث
سد ابواب غير آن تصريح صريح نموده چنانچه در كتاب هداية السعدا كه در تفسير شهاب
از ان نقلها مي آرود گفته اعلم ان حديث فضيلة علي كرم الله وجهه من
الصالحين و كذا احتجاجهم على الخطا احتجاج الشيعة بخبر الطير و تمام الخبر كونه
في الجلوة الحادية عشر من الهداية التاسعة الى ان قال واحتجوا بخبر
ومن اراد ان ينظر الى احد في علمه الى آخره وبالايات قال الله تعالى
عبد اشكورا وقال العلم كان سعيكم مشكورا وقال في ابراهيم الذئب
وقال في علي يوفون بالنذر وقال في ايوب انا وجدناه صابرا وقال
في علي جزاهم بما صبروا وقال في سليمان اتيناها ملكا عظيما وقال في
علي واذا رايت ثورا ريت نعيما و ملكا كبيرا قالوا اجعله الله والتبى
صلى الله عليه وسلم مساويا في وصفه لا نبياء ولا نبياء افضل من

نسخه شهاب الدين بصحت حديث تشبيه
و يكرا حديث كه المحدث بان احتجاج
ميكنند

الصحابه اجماعاً و المساوی للفضل افضل قال اهل السنة بانه تشبیه هو
الحاق الاصل بالفرع لمشاركته اياه في و كایدال لتشبيه على المساواة
و بعد صله گیرفته آنچه شیعه با حادیت احتجاج میکنند احادیث صحیحست احتجاج قیاس
ایشان خلافست و لیل شیعه آنست که علی اهل سلوک از خواجه بصری تا غایت مریدان و
خليفة كان و مشایخ با کرامت اند و کرامت مرید کرامت فضول پیرست چنانچه کرامت
ولی معجزه فضل نبیست و گویند فضل مردم بعقل است یا بنقل او و عقل فضل
بعلم و زهد و شجاعت سخاوت و آنهم در علی بود اما علم حضرت امیر المومنین علی اند
صغور و پرورش مصطفی صلی الله علیه و سلم بود و در کبر و اما د شد و میفرمود اگر فرزند
شو تو ریت و انجیل و زبور و فرقان هر آئینه بیان کنم تو ریت در اهل تو ریت و انجیل
در اهل انجیل و زبور در اهل زبور و فرقان در اهل فرقان و هر آئینه میدانم هر آیتی که تاز
شده است در چه بابست علم نفسیه مفسران ابن عباس رضی الله عنه و قاضی
تفایر شاه گرفته و علم فقه امام اعظم ابو حنیفه کوفی و امام مالک از امام جعفر صادق
گرفته و امام احمد بن حنبل و شافعی از ایشان گرفته پس مردمان در علم فقه شاگرد شاگرد
امام جعفر اند رضی الله عنه و علم سلوک و تصفیه باطن و آداب ابادت و کلاه و خرقه
خواجه حسن بصری خواجه کبیر از حضرت شاه گرفته پس حلقه طبقات مشایخ مریدان
و علم نحو و اصول و کلام و منطق و شعر و فصاحت و نجوم و حساب و ریاضیات و علم
پس هر که امر و میخواند شاگرد شاه است و شیعه و خوارج و معتزله در علم خود را بیک
شاه نسبت میکنند پس این علم همه علم شاه است علم شاگرد فضل استاد است اما
شاه چنانکه گفتید در خیر و فرمود و الله این بر من نکلند یدم خدا کند ید و خود لک

و کرامات مشایخ طبقات که مرید مرید شاه اند چنان مشهور است که انکار مشایخ ندارد و
آنان در چنلن بعد که شبها خوانند اشرف تا سحر و هفت روز طعام بخورند و در آن
هفت و امروز مرید مریدان او را بعین بسیارند و زهد میکنند اما شجاعت چنانکه در
قصه ها آمده اگر چه اخبار احاد است اما تواتر معنویت محل انکار نیست اما سخاوت
یک سائل ناخج است یک قطار اشتراک بر مال و زرخشید وقت قحط سه قرص سه روز
مسکین و یتیم و اسیر را داد و خود بی بی فاطمه رضی الله عنها گرسنه روزه داشتند
اما فضل از روی ولاد با اتفاق اهل سنت فرزند آن او یعنی حسن جانشین فرزند آن
خلفا فضلند اما از روی نقل مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود در خبر طایر است
الخلق یعنی دوست تر مردمان در خبر خیر فرمود خدا و رسول دوست میدارد
علی را و علی دوست میدارد خدا و رسول را اگر آرد غیر قرار است یعنی حمله نکرد
میکند و از جنگ و می نیگزیداند و در خبر سیادت یعنی علی کرم الله وجهه سید
و در خبر دشمنی یعنی مرد پستان باند زن داشت او حضرت رسالت یافت
مصطفی فرمود بکش او را بهترین مردمان پس را حمله گشت و در خبر فاطمه رضی الله
عنها فرمود حضرت عزت بر خلق نظر فرمود پدر ترا در انبیا برگزیده شوهر ترا
و اولیا برگزیده و فرمود شوهر تو بهترین است و فرمود هر که خواهد آدم را
در علم و ابراهیم را در علم و موسی را در بیعت و عیسی را در عبادت به بیند علی
به بیند یعنی علی را با انبیا مشابه کرد و حضرت عزت نیز بوصف انبیا خواند
نوح را عبدا شکور خواند علی را مشکور ابراهیم را وفی علی را یوفون ابوبکر
صابر علی را با صبر و او سلیمان را ملک اعظم علی را ملک اکبر خواند چنانچه

عیسی مائده منزل شد علی را در مسجد بصره مائده فرود آمد و آن مسجد را به مسجد
مائده میخوانند که فی الحقیقة الجلاله عیسی را از بهر معجزه و علی را از بهر کرامت مائده آمد
و خبر جنب یعنی فرمود یا علی روایت است که کسی در مسجد آمد و او جنب باشد مگر که در وقت
که جنب است ایستاد و از یک نور اندلیل سنت میگویند در حق همه صحابه و عیسی
فضائل است و هیچکس از صحابه و تابعین علی را برابر بگوید و عمر فضل نداد و هر که فضل
و هر مبتدع باشد و مبتدع آنرا گویند که سنتی از خود بنیاد که در دنیا نپوش
ترشید و جعد کردن مردان را و نحو ذلک فهذا صلاک العلماء الزاء لی الال
الحواس و از اح الوسا و شی صحیح الحیث الشریف الکاس لظهر کل مجادل خائش
اثبت الحق الحقیق بالاتباع و الانتقاء لمبتغی حقائق انفا و ثروا منقص
الباطل المطرود عند کل ناقد سائر شی و نزع ارکان الانکار و اجماع المقصود
المداخود عند من هو فی خلال دیار التحقیق جائش و چه سید و چه شیخ
از وجوه رد و ابطال و انکار مخاطب با کمال آنکه شیخ نور الدین علی بن محمد بن الصبیح
المالکی المکی ابن حدیث شریف را در روایت نموده و آنرا دلیل محاسب جمیله آنحضرت
و انصاف آنحضرت به فضیلت گردانیده چنانچه در فصل از فصول مناقب جدا
امیر المؤمنین علیه السلام که آنرا معنون نموده باین عنوان در تعداد مناقب جمیله گفته
الخامسة عشر محاسبه الجمیلة و انصافا بكل فضیلة فمن خ لک ما رواه الله فی
فی کتابه صنفه فی فضائل الصحابة یرفعه بسند الی رسول الله صلی
علیه و سلم انه قال من اراد ان ینظر الی نوح فی تقوئه و الی ابراهیم فی
حلله و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب

الفضل ذکر مناقب الحسنة و ملجاء فی ذلک
من الاحادیث و الاخبار المستحسنه
و من احادیث و الاخبار المستحسنه
و من احادیث و الاخبار المستحسنه

اختیار و اعتبار بر این
که در بعضی از نسخه

کمال عظمت و بزرگی
فصول و فروع آن

الاولی و الاخری و غیره

فهدا ابن الصّبّاح المصنوع يداه بالبراعة المقبول للملك اساطين اهل
السنة والجماعة قد وى الحث الشریف مثبتابه نهاية الفضل الزاهر لمن
جمعت فيه فضائل الاوائل والاواخر عليه آلاف سلام الملك الغافر قبل
ترويل للمجاهد المكابر وسمي اثرا سمحا للبطل الواعز ونيز روضة كتاب
فصول منه كمال جلال وعظمت و متانت و رزانت و حصافت و حصانت
مرويات ان كتابا بغير ما يبرست، چنانچه در ص. ۱۸۱ به تويرست و بعد از فحش
لن ان ذكر في هذا الكتاب فصولا تهمة في معرفة الائمة اعني الائمة الا
عشر الذين اولهم علي المرتضى و اخرهم المهدي المنتظر يتضمن شيئا من كبر
مناقبهم الشريفة و مراتبهم العالية المذيفة و معرفة اسمائهم وصفاتهم
وابائهم و اقهارهم و مواليدهم و فاتهم و ذكر مدّة اعمارهم و حجابهم
و شعراهم خاليا عن الاطناب الممل و التقصير المخل أخذ اعني الكثار
المستمر الى لا يجاز المفهوم و لن يعرف شريفة الا من وقف عليه فوفه
و عقد لكل امام مني من فصول لا يشغل كل فصل من الثلاثة الفصول
الى ان قال و سميت به بالفصول المهمة في معرفة الائمة اجبت في ذلك و
بعض الاعتراف من الاحباب و الخالص من الاحباب بعد ان جعلت ذلك لعند
ذخيرة و رجاء في التكفير لما اسلفته من جريرة او اقترفته من صغيرة
او كبيرة و ذلك لما اشتغل عليه و هذا الكتاب من ذكر مناقب اهل البيت
الشريفة و ما اثرهم الاثيرة و لرب ذبي بصيرة قاصرة و عين عن احد
اخبارنا في ما شربنا ما يرام الائمة و ليست تعرض ما جمعت و لخصته ففصل

مراجع ابن الصباغ

طرفه المريض قلبه المهیض علی ان یلینبني فی ذلك الى التوفیق ازین عبارت
نظایر است که ابن صباغ درین کتاب مناقب شریفه و مراتب علیه منیفه ائمه اثنا عشره علیهم السلام
وکر کرده و آن مشتمل است بر مناقب شهید و مباشره و غیره فخرات علیهم السلام نه میدانند شرف
از آنکه سبیکه واقف شود بر این بشناسد آنرا اما اینکه ابن الصباغ از اکابر علمای مشایخ و اعیان
فضلای غازیست پس متبع مخفی نیست احمد بن عبدالقادر العجید الشافعی علیه منیفه و فخره
او در مابعد انشاء الله تعالی از زبان مولوی صدیق حسن خان و غیره خواهی شنیدی در ذریعۃ المال
بعد مسئله خفتی که علامت مردوزن بهر دو داشته باشد گفته قلت و هذه المسئلة
وقعت في زمننا هذا ببلاد الحيرة على ما اخبرني به سيدي العلامة نور الدين
خلف الحيدري وذكر لي ان الخفتي الموصوفة توقيت عن لدين لدل بطنها و اولد
لظرها و خلفت تركة كثيرة وان علماء تلك الجهة تحيروا في الميراث و
اختلف احكامهم فمنهم من قال يورث لدل الظهرون لدل البطن ومنهم من قال بعكس هذا
ومنهم من قال ينقسمان للتركة ومنهم من قال توقف التركة حتى يصطلم الولدان
على تساوا و على مفاضلة و اخبرني ان الخصام قائم و التركة موقوفه الله
خرج لسؤال علماء المغرب خصوصا علماء الحرمين عن ذلك و بعد الانقضاء
به بسنتين و جدا حكم امير المومنين في كتاب الفصول المهمة في فضل الائمة
تصنيف الشيخ الامام علي بن محمد الشهيد باب الصباغ من علماء المالكية انتهى
ازین عبارت نظایر است که ابن الصباغ شیخ و امام و از علمای مالکیه است و از عبارت
شرح شمائل علی قاری می یافتی که شیخ استاد کامل رام گویند و عبداللہ بن محمد الطبر
شهره المدنی الشافعی مذہب الاشعری عقائد النقشبندی طریقه در خطبه

مراجع ابن الصباغ از ذریعۃ المال
احمد بن عبدالقادر عجیب

مجله هشتاد و دوم از جوامع اثبات شد

کتاب الرياض الزايله فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرة که در سه تکت
شانین و یائین و الف و راض مقدس غری علی الرافقه فیها الفالف تحفه بآیه خود
آفته الحمد لله رب العالمین و الشکر للملک بالهدایه الی صراط المتقین و
الصلوٰة والسلام علی سیدنا و نبینا محمد عبده و رسوله الذی بعثه
علی خلفه عجا و عرابا و انزل علیه قللا اسألكم علیه ما جاز الا الموده
فی القربی و علی له و اصحابه بنجوم الاقتداء و بدی را اختداء صلوٰة
و سلاما ید مان بدی امر المنزه وجوده عن الانتهاء و الابتداء اما
بعد فیقول العبد الفقیر الی الله تعا عبد الله بن محمد المطیری شهره
المکنا حالا هذا کتاب سمیت به بالرياض الزايله فی فضل آل بیت النبی
و عترته الطاهرة جمعت فیہ ما اطلعت علیه مما ورد فی هذا
الشان و اعتنی بنقله العلماء العاملون الایان اکثره من الفضل
المهمه لابن الصباغ و من الجوهر الشفاف للخطیب و فاضل رشید کتاب
فصول حمه ابن الصباغ اذکره مقام ذکر قصایف الیست و فیض الیست
علیهم السلام که بسبب آن اثبات و لای سنیہ بالیخضرات و وقع تشبیت ناصبت
و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواسته و ان کان فکاک کذب السراب
کما لا یخف علی من راجع ما ذکرته فی مجلد حدیث الغدیر فی قدح الحیا
المرتاب و رحایه الرشیدایا به مثل هذا التمسک المورث للعجب العجیب
قال فی ایضاح لطافه المقال شیخ نور الدین علی بن محمد بن الصباغ الذی فی فصول
حمه فی معرفه الائمه نیز از کتب الیست فضائل آنحضرت نقل کرده انتحه و نیز مخفی

مجله هشتاد و دوم از جوامع اثبات شد
و ما خود بودن اکثر کتابین
از فصول مهم

در بیست و نهم از وجود ایشان
تشبیه و ابطال انکار آن

۳۹۴

۵۵۵

روایت ابن الصبّاغ

نقل عن ابن الصبّاغ

که اساطین محققین سنیّه و افاخر معتدین شایع در مصنفات دینیّه و سفار یقینیه خود او را
الصبّاغ نقل مینمایند و با قوال و افادات او تمسک و تشبیه میفرمایند و نور الدین
محمد بن عبد الله السمرقندی در جواب العقیدین بعد ذکر و ابیتی از تذکره ابن محمد
گفته و لعل هذا هو السبب فيما ذكره في الفصول المحمّية عن عبد الله الزاهد
من ان عبد الملك بن مروان كتب الى الجراح بن يوسف اصابعاً فانظر
دماء بني عبد المطلب اجتنبها فاق رأيت الى بني سفيان لما اولغوا فيها
لم يلبثوا الا قليلا والسلام الخ و نیز سمرقندی در جواب العقیدین گفته قوله
سألتكم عن تقدم بشاهدة في الذكر الرابع وسبق في باب تنبيهها
قول الحافظ جمال الدين الزندي عقيدته من كنت مولاه فعلى مولاه قال
الامام الواحد هذه الولاية اثبت بها النبي صلى الله عليه وسلم مسؤل عنها
يوم القيمة و روى قوله تعالى وقفوهم انهم مسؤلون اي عن ولاية علي
واهل البيت لان الله امر نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعرف الخلق الله
لا يسألهم عن تبليغ الرسالة اجرا الا المودة في القربى والمعنى انهم يسألون
هل والوهم حق الموالاة كما اوصاهم النبي صلى الله عليه وسلم المضاو
واهلها فيكون عليهم المطالبة والتبعة انتم و يشهد لذلك ما اخرج
ابو المويد في كتاب المناقب فيما نقله ابو الحسن علي السفاقي ثم المثل في
الفصول المحمّية عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ونحن جلوس في يوم والذى نفسه بيده لا يزلون قدام
عني يوم القيمة حتى يسأل الله تعالى الرجل عن ابي عن عمه فيما افاء وعن جده

نقل عن محمد بن جواد العقيد
ابن فضول تصدق ابن الصبّاغ

وحيثما كان من زوجه اثبات حد
تشبيهه بالمال المتكافئ

٣٩٤

رواية ابن جني
٥٥

نقل عن سيرة ابن
الصباغ

نقل عن سيرة ابن
فصول منه

فيه البلاغ وعن مال ما اكتسبه وفيما انفقه وعن حبنا أهل البيت فقال
عمر رضي الله عنه يا نبي الله ما آية حبكم فوضع يده على راس علي
وهو جالس بجانبه فقال آية حبنا حب هذا من بعدك الخ وعلي بن
أبي راسم الحكيم في سيرة الأئمة الإمامون في ذكر هجرة كنفته وفي قصص
المهممة أنه صلى الله عليه وسلم وصي علياً رضي الله تعالى عنه بمخافة
وأداء أمانته ظاهر على أعين الناس مرة أن يبتاع رواحل للفواطم
فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وسلم وفاطمة بنت الزبير بن عمية
ولمن هاجر معه من بني هاشم ومن ضعفاء المؤمنين شراء علي
رضي الله تعالى عنه الرواحل مخالفاً لما ياتي في الأصل أنه صلى الله
عليه وسلم أرسل إلى علي بحلة وأرسل يقول تشقها خيراً بين الفواطم
وهي فاطمة ابنة حمزة وفاطمة بنت عتبة وفاطمة أم علي وفاطمة
بنته صلى الله عليه وسلم وأرسله لتلك الحلة كان بعد وصوله
إلى المدينة فليتاصل قال في الفصول المهمة وقال إني لعلي إذا أبرت
ما أمرتك به كن على أهبة الهجرة إلى الله ورسوله بقدر كتابي عليك
وإذا جاء أبو بكر توجهه خلفه نحو بئرهم يمشون كأنك في فحة الغمام
والرصد من قريش قد أحاطوا بالآل فينظرون أن تنصف الليلة تنام
الناس وحل أبو بكر على علي وهو يظن إني أبو بكر يظن علياً رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال علي إن رسول الله صلى الله عليه وسلم
خرج نحو بئرهم يمشون هو يقول لك أدركني فحقه أبو بكر ومضيا جميعاً

فتسارون حتى تياجب فدخلوا الغار فليتا مل الجمع بينه وبين ما تقدم
 ونيزد انفس العيون كفته وفي الفصول المهمة لما اتصل خبر مسيرة صلى الله
 عليه وسلم الى المدينة وذلك في اليوم الثاني من خروجه صلى الله عليه
 وسلم من الغار جمع الناس ابو جهل وقال بلغني ان محمدا قد مضى نحو يثرب على
 طريق الساحل ومعه رجلان اخوان فايكم ياتيني بخبره فوثب سراقة فقال
 اني الحمد يا ابا الحكم ثم ان ركب باحلتة استجب فرسه واخذ عبد الله اسود
 وكان ذلك العبد من الشجعان المشهورين فساروا في اثر النبي صلى الله عليه وسلم
 سيرا عنيقا حتى لحقاه فقال ابو بكر يا رسول الله قد هينا هذا سراقة
 قد اقبل في طلبنا ومعه غلامه الاسود المشي فوالله ابصرهم سراقة فزول
 عن باحلتة وركب فرسه وتناول محبة اقبل نحوهم فلما قرب منهم قال النبي
 صلى الله عليه وسلم اللهم اكفنا امر سراقة بما شئت وكيف شئت واني شئت
 فخابت قوائم فرسه في الارض حتى لم يبق الا الفرس ان يتحرك فلما انظر سراقة
 الى ذلك حاله وره في نفسه عن الفرس الى الارض رمى رمحه
 وقال يا محمد انت انت واصحابك اسي انت كما انت اسي ام اصحابك فادع ربك
 يطلق لي جوادى لك عهد وميثاق ان ارجع عنك فوقع النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم يديه الى السماء وقال اللهم ان كان صادقا فيما يقول فاطلق له
 جواده قال فاطلق الله تعالى قوائم فرسه حتى وثب على الارض
 سليما امي لعل هذا في المرة الثانية او المرة الاخيرة من السبع علمنا اننا
 وقد قدمنا ان الاقتصار على القوائم لا ينافي الزيادة اليها فلا يخالف ما سبق

وحدثني محمد بن زيد وجوه اثبات حديث
تشمير وابطال الحاركن

٣٩٩

روایت ابن صباغ

نقل عن سيدنا ابن عباس

نقل عن سيدنا ابن عباس
في فضول محمد بن صباغ

نقل عن سيدنا ابن عباس
في فضول محمد بن صباغ

في هذه الرواية ورجع سراقا الى مكة فاجتمع الناس فأنكرانه راي محمد
فلا زال به ابو جهل حتى اعترف واخبرهم بالقصة وفي ذلك يقول سراقا
مخاطبا لابن جهم اياكم والله لو كنت شاهدا لا مهادي اخشع قائم
علمت ولم تشكك بان محمد رسول الله فمخايقا ومعه وعبد الرحمن
بن عبد السلام الصفوري من رزقه المجالس كفته رايت في الفضول المهمة في معرفة
الائمة بمكة للمشرفة شرفها الله تعالى في الحسن المالكين عليا ولدا
امه بجوف الكعبة شرفها الله تعالى محمد محبوب عالم بن جعفر بدر عالم در
كشهوره بتفسيره في تفسير آية واعلموا انما اموالكم واولادكم فتنه كفته في الفضول
المهمة ابن جلاق به الى عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه كان صلته
انه كان جماعة من الناس قد سألوه كيف اصحت قال اصحت احب الفتنه
واكره الحق واصدق اليهود والنصارى او من بالمرارة واقرب بالمخلق
فرفع الى عمر رضي الله تعالى عنه فاسل عمر الى علي كرم الله وجهه فلما جاءه
اخبره بمقالة الرجل فقال صدق الرجل يحب الفتنه قال الله تعالى
انما اموالكم واولادكم فتنه ويكره الحق يعني الموت قال الله تعالى وجاءت
سكرة الموت بالحق ويصدق اليهو والنصارى قال الله تعالى قالت
اليهو وليست النصارى على شيء وقال النصارى ليس اليهو على شيء ومن
بالمري يعني يوم من بالله عز وجل فيقر بالمخلق يعني الساعة فقال عمر
رضي الله تعالى عنه اعوذ بالله من معضلة لا على لها ونير تفسير
وتفسير قل كل يعمل على شاكلته مذكور في الفضول المهمة قال محمد بن الجواد

نقل حکایت از ابن عباس

رضی الله تعالی عنه الناس اشكال كل يعمل على شاكلته والناس اخوان
 كانت اخوته في غير ذات الله فانها تعود عداوة وذلك قوله تعالى
 الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عداء الا المتقين ^{نیز در تفسیر شاهی در تفسیر}
 ان يكونوا قراء يغفم الله من فضله والله واسع عليهم ^{مذکور است} في الفصول
 المهمة اقبل لما هو على ابو جعفر رضی الله عنهما وقال نزوجك ابنتی ^{مرفوع} لفضل
 وان غم لذلك انوف قومی فاخطبك لنفسك فقد ضيتك لنفس ابنتی ^{فقال}
 ابو جعفر رضی الله تعالی عنه الحمد لله اقرار ابن عمته ولا اله الا الله اخلاصا
 لوحدا نيتة ^{صلی الله علیه} على سيدنا محمد سيد برتيه والاصفياء معجزة
 اما بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام
 فقال الله تعا وانكوا الا يا حى منكم والصالحين من عبادكم واماءكم
 ان يكونوا قراء يغفم الله من فضله والله واسع عليهم ^{نیز در تفسیر}
 و تفسیر آیه وجاءت سكوة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد ^{مستور}
 في الفصول المهمة ان جلا اتى به الى عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه كان
 صل من انه كان جماعة من الناس قد سالوه كيف اصحب اليهم وموكل
 اكرام الدين بن نظام الدين بن محبت الحق وهو كمي معاصر طباطبائي استاذ كبير كاشغري
 وهو استاذ كتاب فصول مهمه را ماخذ كتابه و قرار داده و جا بجا از ان نقل نموده
 چنانچه در سعاده الكونيين في بيان فضائل الحسين گفته اين ساله است مسموعة
 الكونيين في بيان فضائل الحسين مثل بر فضائل شريفة و مناقب مبنية حسن حسين
 سبطين رسول الله صلى الله عليه وسلم و انتخاب دم اين را از صواعق محرقة و ترجمه

در تفسیر

نقل علی سیدنا صاحب

و محمد زید تاریخ الخلفاء شیخ جلال الدین سیوطی و تاریخ ابی خاتم محمد بن حبان البستی و
ما ثبت بالسنه و رساله احوال الائمة اثنا عشر تالیف علامه فہامہ ابوالمجد شیخ عبدالحق
و ہلوی رساله مناقب السادات تالیف قاضی شہاب الدین جوہر و کتابادہ مجمع ترجمہ
متعارف طبری فصول المہمۃ فی مناقب الائمة و مفتاح النجا فی مناقب العباد تالیف
میرزا محمد معتمد خان موخر و رساله عہدہ می تذکرہ قرطبی و رساله نور العین فی ہر
شہادۃ الحسنین تالیف علامہ فہامہ مولانا عبد العزیز سیالستانی و رساله
مفتاح النجا حاوی اکثر احوال شریف حسین را بود آنرا ترجمہ نمودم و آنچه کہ مناسب
آن از کتبے رسائل مذکورہ دستم بناسبت مقام و اقتضای مرام اضافہ نمودم نام
آن کتاب در آوردیم پس آنچه کہ احوال فی نام کتاب از مفتاح النجاست و ہر چہ کہ
بقید نام است از ان کتابست کہ نام او را در اینجا آورده و در بعضی محال تحفا
محل از دیگر کتبے رسائل مذکورہ نیز آورده و نیز در سعادت الکونین و ذکر لیام حسن
علیہ السلام گفتہ اما خلق شریف و شیخ الحسن علیہ السلام کہ در فصول مذکورہ آورده کہ او را
شش بار زہر آوندی بخبار کار نکرد بار ششم چون کار کرد برادر و حسین رضی اللہ عنہ
بہا لیں آمد و عرض نمود کہ امی بخور اگر زہر دہندہ را تو میدانی ما را نشان دہ تا اگر ترا
زہر کار کند از وی انتقام گیریم و نیز در سعادت الکونین گفتہ فصل در بیان کلمات
قدسی آنجناب یعنی الحسن علیہ السلام و بعضی فصائح و می رضی اللہ عنہ منقول از مفتاح النجا
و فصول حمۃ سوال کرد بر دامن کہ نخل کرا ایگویند فرمود کہ نخل آرا گویند کہ آنچه ضرر
نمودہ آنرا تلف داند و آنچه کہ جمع نموده آنرا شرف داند آنچہ و نیز در سعادت الکونین
گفتہ و در فصول حمۃ آورده کہ ما نظر ابونہیم روایت کردہ از علی مرتضی کہ و

نسخہ ہلوی کرام بخود نمودن
سعادت الکونین و فصول المہمۃ

نقل ہلوی کرام اللہ علیہ
فصول حمۃ

نقل علی بن
ابن الصبیح

رضی الله عنه از امام حسن پرسید که امی پسر من سدا و چسبیت در جواب گفت که سدا و دو
 بدست از حسن خلق و نیز در سعادة الکونین گفته و در فصول همه آورده فرمود یعنی ^{الحسن علیه السلام}
 که آدم یکسوی ملاقات نسا زد و دیگر برای چهار چیز از و نیز در سعادة الکونین گفته بدانکه
 و می رضی الله عنه یعنی الحسن علیه السلام بهتر و بهتر مردمان بنان از روی کرامت و زهد
 و سکینه و وقار و دیگر مفاخر که مناسب خاندان ساکت موصوف بود و دیگر
 آنرا نیز تخصیض بر افعال حسنه و منع از افعال قبیحه میفرمود چنانکه در فصول آورده
 که میفرمود که از دنیا و فریب آن بهوشیار باش و تمثیل باین بیت فرمود یا اهل
 لذات دنیا لا بقاء لکم و الا غتار بطل ذائل حق و نیز در سعادة الکونین
 گفته و نقش انگشتری و یعنی الحسن علیه السلام لکل اجل کتاب بود هکذا فی القصود
 المحمده و نیز در سعادة الکونین گفته و در فصول المهمه آورده که اهل اخبار اتفاق دارند
 که می رضی الله عنه یعنی الحسن علیه السلام در همان بخاوری و غریبت و در می و لغات
 مظلوم و ایصال رحم و انعام فقر و مساکین مشهور و افاق بود و بر ضعیفان و مسکینان
 و بر سینه تنان حاجتمندان از نقد و پارچه ادا و اعانت فرمود و نیز در
 سعادة الکونین گفته و در فصول المهمه آورده که مردمان از علی بن الحسین رسیدند که
 چه شد پدرت را که اولاد کم آورد فرمود اینقدر که آورد عجبست او را وقت کجا بودند
 باز نان صحبت دارد در روز و شب هزار رکعت نماز گزار و می انتهی و علاوه برین
 در سعادة الکونین در مقامات بسیار نقل از فصول مهمه نموده کما لا یخفی علی
 داجع الیها و محتجب نماند که مولوی اکرام الدین از علما اعلام و فضلاء فحاش سنیست
 مولوی حیدر فیض آبادی مولوی اکرام الدین مذکور را در جمله علما سنیه لایعین

محمّد بن ابی حمزه
خود از فضل و علم غنی

ذکر کرده و بروی اسد و فرزندار جند او یعنی مخاطب پوئند و تلمیذ رشید او و کما ج
سینه که نهایت نازش و افتخار بر تلیقات و تنزیقات شان دارد و آنرا اطلاق
و جواهر ثمینه می انکار و مقدم می گذارد و کتاب سعادة الکونین او را در ذکر قرین دیگر
کتب ائمه و اساطین خود گردانیده بلکه آنرا بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نکرده و
قصیح صریح باعتبار آن که مفید اعتبار کتب مذکوره بالا و بیست نموده تقدیم نموده
و این کتاب از شواهد مزکی در دعوی خود شمرده چنانچه در ازاله العین در ذکر لاین
بزیاد بعد یاد نمودن اسماء جمعی از علما خود میگوید و از انجمله است شیخ عبدالحق دهلوی
و از انجمله است فرزندار جند او نور الحق دهلوی و از انجمله است مولوی اکرام الدین بلو
و از انجمله است حضرت اسوة المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله
دهلوی از انجمله است حجة الله علی البریه صاحب اثنا عشریه که در زمان متاخرین
مناظره شیعه و سنی بعنوانیکه قلوب مخالفین بکنهش میرسد نهاده است و از انجمله است
ارشد تلامذه او رشید التکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله سرار هم و زاده الله
انوار هم و از ان جمله بحر العلوم العقلیة و الاصولیة مولوی عبد العزیز امام فاضل
تصنیفات و احسان تعلیمه و آباء الصالحین علی رؤس الطالبین چنانچه کتاب صواعق
محرقة و شرح قصیده همزه مفتاح النجا و کتاب مناقب السادات و شرح عقائد نسفی و
شرح مقاصد و تاریخ الخلفاء و کتاب تکمیل الایمان و جذب القلوب دیار المحیبه و کتاب
سعادة الکونین فی فضائل الحسنین و کتاب حجة الله الباقیه و کتاب الله الخفا عن
خلافه الخلفاء حیث قال فیه مصنفه کما نقل عنه ایضا الله دره فرقه ثالثه خارج
نزدان نواصب بنی امیه مثل بنید و مردان و اتباع ایشان که شرارت و خبث باطنی

ذکر مولوی اکرام الدین بلو
از ازاله العین جلد اول

کتاب خود از اصول حد
نقل کرده

حسب افاده حدیث مولی که از این
از علماء اعلام است

آنها از علم من این من الامسست و نصوص صحیح در باره سوره حال خودی کمال آنها
 به ثبوت پیوسته آنها بلا شبهه مطعون مجروح اند بلکه از دایره ایمان بیرون اند باقی
 محشود مقرون و تالیفا و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کتاب عذرا
 و ذلله الصالحین دیگر کتب معتبره در دعوی فقیر از شواهد مزگی توان شمرد نظایر این چهار
 ظاهر است که فاضل معاصر کتاب سعاده الکونین احتیاج استدلال بر مطلوب خود
 مینماید و بر ذکر دیگر کتب معتبره از مقدم میگذارد و آنرا مثل دیگر کتب گفته خود از شواهد
 مزگی می داند و نیز در ازاله الغین بعد کلامی گفته و اگر برین قدر اکتفا نکنی تصریح این
 امر را بخلاف مؤای انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال از کلام علی اعلام میخوان
 اینک بر رساله سعاده الکونین فی بیان فضائل حسین جوع کن تا دریای که مولوی
 محمد اکرام الدین بن محمد نظام الدین بتصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش
 بعد از ذکر قبائح یزید پلید اینست که نزد ارباب تحقیق از اهل سنت جماعت فقط
 از قتل نمودن امام بهام کافر شده قطع نظر از این معاصی با جمله دوی مبغوض ترین
 مردم و مبعوض ترین خلایق نزد علماء سنت جماعت است این کار ناشایسته که دوی ملعون
 کرده بچکس در این نکرده لعنت خدا باد بر او و بر پیروان وی و یارانش و مددکاران
 و لشکر او از خدا و فرشته ها و سائر مردمان هر زمان و هر لمح و آنچه که از علماء ماذکرین
 و طعن بر این ملعون و مطعون در کتب خود کرده اند اگر در اینجا ذکر نماید این مختصر بطول
 انجامد و شیخ حسن عسکری و حمزوی و در مشارق الانوار فی غرر اهل الاعتبار که در اول کتاب
 گفته اما بعد فیقول ذوالنقص و المساوی حسن العلوی الحمزوی قدس سالنه
 بعضی که خوان اصل الله فی دهرهم الحال و الشان جمع کلیات متعلق بالموتی حال

جاءت من انوارها اثبات عدل
نفسه وابطال انكاره

سورة

١٥٥
طه

نقل عن سيد
ابن الصباغ

اختصارهم وبعد الموت من سوال وخلافه وكيفية الزيارة المطلوبة
لا سيما اهل البيت فاجبته بالتسوية لعلى بقصودي عن ذلك
المرام فاكثر على الطلب المرة بعد المرة فقلت زما فقير يعترف بقصود
جمله وسماحك بالمعصية خير من ان تراى فاني الا اجابة فامر لسان
القلم الى الكتابة فقلت وبالله التوفيق الى سلوك طريق التحقيق
اعلم انه يتعلق بالشخص المريض امور قبل خروج روحه بالميت
قبل دفنه وفي قبره وفي كيفية زيارته وفي حال قيامه
من قبره وغير ذلك الى ان يصل الى دار المقامة ومرتبة
على سبعة ابواب خاتمة وسميتها مشارق الانوار في فوز اهل
الاعتبار واسأل الله سبحانه وتعالى ان يجعله خالصا لوجه
بهاء سيده ناصح وآله واحبابه وحزبه مفر ما يدور في الفصول
المهمة في فضائل الائمة لابن الصباغ ان الحسن بن الحسن بن علي
خطب من عمه الحسين احدا بنتيه فاطمة وسكينة و
وقال اختر لي احدا فحال الحسين قد اخترت لك بنتي فاطمة
فهي اكثرها شها بآهي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
امافي الدين فتقوم الليل كله تصوم النهار واما في الجمال فتشبه
الحور العين واما سكينة فغالب عليها الاستغراق مع الله
فلا تصلح لرجل الا ونيز حسن عدوي در مشارق الانوار في فوز اهل الاعتبار
كفته اعلم ان حب آل البيت من اعظم الوسائل الى الله والتوّد

نقل عن حسن حمزوي در مشارق
الانوار فصول مهمة

ووجه اشتراكه
تشبيهه وابطال انكاره

٢٠٤

روایت ابن صباغ

نقل عن شيخنا
فصول محمد بن الصباغ

اليوم يوزن النفس يذهب الياس ويذهب العبد من كراهة الياس هم سلافة سيد
الخلق على الاطلاق الذين اصابوا لهم الحضرة العلية جلا بديك الانوار فخر
في محار الاشواق وشاهد الحق فاشرفت رياض عزهم اليانعة والتموا
الصدق فساغ لهم التصرف بما شاء واوغدت فضائلهم ذائقة رشاق
سيما غرة وجه الزمان رفيعه القد والشان من تمسكت البركات يا ذيل
طلعها البهيمة وتمسكت النخات بشدا عرف بجنتها السنية ذات الحسن
الجمال والبهجة والجلال المنصرف في الملكوت بامر الله كما تشاء لمنقذة
الملوك اذا هو من كؤس غيا صبر وفالدهر قد انتقام من عجزت عن حصر
فضائلها السن الاقلام واعترفت الاولياء بانها سيدتهم على القام
السيدة فاطمة بنت الامام الاعظم ولي نعمتنا الحسين بشهادة
ما تقدم لك من البرهان الاجملي صاحب الفصول المهيمة ودرج ومحسن
حسن حمزوي عالي تبار ومحمد وناقبت كتاب مشارق الانوار از تقریظات عمدا كيا
مصرکه وراخر نسخه مطبوعه مشارق مذکورست بهودا و آشكارست خود مصنف
در آخراين نسخه اين عبارت نوشته بسم الله الرحمن الرحيم محمدك اللهم يا من
فتحت بمشارق انوار نبيناك معضلات العلوم ومنحت بنفحات ارشاده
من فيض الفضل وذوي المعارف والفهوم ونصلي ونسلم على صفوة خلقك
سرك الجامع الدال عليك ورسولك الاعظم القائم لك بين يديك
اللهم ابرزت من في رجاله جميع الخلق والاكوان على اهل واصحابه الذين
اشراق بمشارق انوارهم كل قاص دان بعد فيقول جامعه اسير ذنبه

وجاءت به ثم ازوجه اثباته
تشبيهه وابطال انكاره

٢٠٤

روایت ابن صباغ

طعن على بيان الانوار

وراجى عفور بيه الفقيه حسن العدو الحزواوى غفر الله له ولا حياء له
لما كان من اعظم المنزلات الربانية والمواهب الرحمانية تبليغ السنة المحمدية لتل
مبلغها الدجة العلية مثل اجر من عمل بها من سائر الامم المحمدية تفضلا
من موى المواهب اللدنية من الرحمن تكريم على العبد الذليل وفق تفضل
لجمع هذا الكتاب الكحوى من حسن السنة وصحح الاخبار ما ينفو عن
الافخلاف الاثار لا سيما وقد شتم بذكر مال البيت من الماثور وشتم بذكر
نسبهم ومجالهم وما لهم من الفاخر وكان ذلك هو الغرض الحاصل في
على تصنيفه كذا قد جلا واوخر اخرى مع تسويق الوعد بتاليفه
زيادة عن نصف سنته ارجى نفسه من القصور وانى لست اهلا لان يكون
منه تاليف وهو ولكن لما كنت مولع القلب بزيارة البيت المصطفى فكان عين
الظهور في حب الخفا وذلا عانى لما توقفت مع من طلبت تاليف هذا الكتاب
لبين كيفية الزيارة وما يطلب من الادب كان الطالب لذلك لاهل البيت
من اعيان الاحباب من المتوسدين اناء الليل واخراف الليل انما يتكلم لا اعتبار
ذنك منا من كريمة الدارين بالشرع فيه اجابة للطالب فشرعت فيه محبا
ان يكون منتظما في سلك خدام حجة رسول الله واهل هذا المناقب فعمل
عسى بالحب والتشبه بكرم الطفيل في ساحة الكرام لما ورد من تشبهه
تومر فهو منكم كما نقله الحافظ ابن حجر في كتابه بلوغ المرام ولما من الله بآثاره
غفت به قلوب المحبين والاخوان وانتشر في سائر الاقطار والبلدان غير
من كثرة تداول يد الكتاب بقصوامر اللفاظ الحديث ما يحل بالمعافاة

الانجيل

في حزن من عدة تمام بلوغ الامانة فاتفق في سنة اثنتين سبعين في شهر ربيع الآخر
القديم الى صلاه احدى العلامات السيد بن نصر البياضي الخوني من المشاهير الزاوية
اهن بيت النبي عليه الصلوة والسلام ومرياً التوجه الى ببيت الله الحرام لم يكن
بيني وبينه معرفة ولا سماع قبل هذا الا وان فاتفق ان ياتي الكراسي الاول من
مشارك الانوار بيد بعض الاخوان فاخذ وطالعة وامعن في النظر واعطاه
لصاحبه بعد الطالع وبعد ذلك بنحو ثلثة ايام جلس بالمقام الحسيني و
تخرجه من اعيان العلماء معه محمد بن محمد البشر يتلا من وجهه نوراً حيث
اكرمه الله بضيافته للامام الحسين زاده حيدر برويته مناماً سيدها
عليها الصلوة والسلام جالساً مع لد الحسين في هذا المقام والامام الحسين
جالس متواضع بين يديه بيده الكراسي للطلعة من مشارق الانوار يتلاه
وافضل الخلق على الاطلاق بقول مقبول مقبول فلما اخبر الاستاذ الراضي من
من اوصال الفحول فادوه ان هذا الكتاب لي فجديد صاحب موجود الان فخصر
عند اخبر الاحبة من كان جالساً مع الاستاذ من اخوان بشرى بتلاوة الروايات
فحصل عند من الله ورملا استطيع ان اكيه من الحروف فقامت مسرعا
الى لقاء هذا الاستاذ في المقام فقبلت يده وسمعت منه ما اى تلامذة
بسماع روية سيده لانام كان اذ ذلك استاذنا الذي جالساً في المقام
فاخبرته بما حدث به هذا الامام فزادني سروراً بانّه يصير لهذا الكتاب
شان كبير اذ هو بالقبول حقيق وجدير بما كان بعد ثلثة اشهر الا
وتمحق مدلول الروايات بصدور الامر والدور في الاعظم واخذ يروي المجل

وحيث تم ازوجه اثبات حد
تشبيهه وابطال انكار ان

٢٠٩

٨٥٥
روایت این صیغ

مع کتاب مشارق
الانوار

المفخر للمحافظة بان يطبع خمسمائة نسخة من هذا الكتاب مع كتاب الاشهاد
والنفحات لكثرة الطلاب بعد تمام الطبع للكتب المثلثة تناولها اهل
المدن ولاقطار بالقبول كان ذلك سر قول المصطفى عليه السلام
مقبول مقبول لما فرغت الطبعة الاولى وكثر الطلب لمشارك الاثوار من
المدن ولاقطار شرعت بان يطبع منه الف نسخة حباً في نشره وقد هيئت
اسبابه ولاحت علامات بشارته فطبعته وقتت بحمد الله في هذا اليوم
العظيم تفضلاً من اللطيف الخبير العليم لما كان الاستاذ ابو النصر
مشغولاً فاجتبت هذا الكتاب باراً به يتلى بين يدي المصطفى في الاجتماع
المهابت قصيدة مشهورة بمدح المؤلف والتأليف فجاءت على غلط
حسن وجه لطيف فاجبت ان اضعها الان في الطبعة الثانية خاتمة
للكتاب غيباً الطالب به وتد كرامة لاول الباب فاجاب الله ارجوان عمن بقا
القبول اذ هو خير مسئول ومأمول قد قال عليه الصلوة والسلام المؤمن
من سرته حسنة وسأته سيئة وعطايا الرحمن لا تتوقف على عطاء
ولا احسان فنسألك اللهم ان تجعل سيئاتنا من احببت ولا تجعل
حسناتنا احسانات من ابغضت وهي هذه شمس المعارف من الاستاذ
برغت بفضل مشارق الانوار وغدت هذه الحسنات البهائم الى ذوى الباب
والابصار تشقى من كجوج حال وصالحا من رايها المختوم بالاسرار وتفيض
من بحر الواهب حكيمه وبذل تعالى الروائع الافكار فيها انتشيق باصباح من
نفحاتها من طيبك نفاس في الاسمان لكننا محجوبة اسرارها عن سائر النقاد

الاستاذ

والاعیاء ما اقض مسألتهم غیر الذی لم یکن له اهل البيت بالنظر
فلقد حاروا الحجة فافهم فلذا اوضح من هم بجوار حسن افعال صفاته وملكته
والنفس منه زکوة الاعطان استاذنا العبد و حجة مالک صد الشريعة
بل امير وقار ذو همة عليا يجل قليلا عن ان يحاط به وليث ضار
شيخ الشريعة والحقيقة كيف لا ولقد كتب من سنة المختار حلل المحبة
والمودة والتناء ابدل وزين بالعطاء المذموم بحرم ايعاز اللد في فيضة
من عالم الارواح الاسرار لله جامع ازهر فلقد حو و رضاته من طيب لانها
لا عزو للعدو ان يبذل لنا ما عنده قد قصرت يد الاحبار فوداد آل البيت ما شئت
فاضت عليه موافق الغفار ابتد لنا المكنون تحقيقا وبها زال غشاوة الابصار
قد شوق الاحباب في الاله منه فحار الرسل والاحبار وافادنا طرق الوصول اليهم
انعم بهم امن نعيم وفخار نفحاته ابتد لنا سرا غدا في يوم عاشوراء والاذكار
قل الله قد جاء بكنز فضله قصرت يد احبار عن ان يكت من اين الخفاش يجر للسنا
ويروى خيلاء مشارق الانوار هذا مقام ونعيم السعة وبيان بالتوفيق والانتظار
ماذا اقول بمجد وكماله قد جل عن نظره وعن شعاري لا زال نور استنير به الود
متعاقبا بتعاقب الاعصار مادام رب العالمين قيا بحبيبه المخصوص بالاسرار
فعلينا مني الف الف تحية والال مع اصحابه الاخيار والتابعين كل من لا ذواتهم
حب لال السيد المختار مقال من شياهاها السخو دم بالطبع فاق مشارق الانوار
وقال بعض المحبين السيد احمد الابياره اعز وس فكم شمس نهار
وانيسي لفظ ام نعيم رشي وكمال حسن فكريه ام ذالجال عراش البكار

وسنا الفضائل لشرقت انواره * اولاح ضوء مشارق الانوار * بحر المعقول
بحالها وكما لها * فوهت بحسن الطبع ذات قاره * اياها شئت لها بفضائل
جلت * سل مريم مع اوتار * اثنت على العبد وباريها بما * هو امله قد جعل
صنع الباري جمع الفضائل والمجاوالت * فغدا وحيد ليس فيه عار *
وله تأليف اذا ما شمتي باه * نزهت وحدته عن الانظار * لا سيما هذا التما
فانه * طبعاً ارق من المنسجم السار * اثنى على آل النبي بما لهم في الد
والدنيا من الاثار * وزار فاطمة به بذات الحسين * لنا كالشمس وسط
نهار * والفاضل الصبان غير مصرح * في كتبه ابدان كرم راز
ولذلك منذ نظر العزيز نصو * قد شاد مسجد هابكل فخار * ان كان
في الدنيا مولفه انتم لا شاك في الاخرى * يفخر بجوار * فانه عوده الجليل
بحبه * آل النبي الطيب المختار * صلى عليه الله في صلا العلاء والال والاحياء
والاخيار * ما قال الابيارى فيه مورخا * اكرم بطبع مشارق الانوار
وجه ليست نهم از وجوه ابطال بوجوه انكار محاسب جليل النفا * انك مير حسين
معين الدين اليبدي حديث تشبيه راد فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام
وارد نموده چنانچه در فواتح گفته به يقين از رسول الله روایت كند كه فرمود من
اراد ان ينظر الى نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيئته
والى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب فهذا الميبدأ الذي
بدل على مشاهير الامثال على افادته انكل معارف الافاضل وغير
تحقيقاته ارتوى العال والناهل روى الحديث الشريف حياية للحق انفا

صيرت له في فواتح

در کتب

و نكايه لقلب كل كجوج مجاد في فم اير و ج الجود و الانكار مع هذا الوضوح و الا
 الا على كل متعنت ذاهل او متعصب غافل و مخفي نماز كه مير حسين سبيد صاحب فرائد
 او مشهورين ملك الامستات اكا بر فضل ايشانست و اجله ائمه سنيّه و مشاهير متدريان
 ايشان تعظيم و تجليل او ميكنند و او را بلفظ مولانا يا ميكنند و غياث الدين بن همام
 المدعو بخواند مير رحيب الشيبه في اخبار افراد البشر كه تبصره مصطفی بن عبد الله
 و كشف الظنون ان كتب معتبره است حيث قال في السير في اخبار افراد البشر
 لغياث الدين بن همام الدين المدعو بخواند صير و هو تاريخ كبير مختصر
 تاريخ و الادب المسهر و روضة الصفا و زاد عليه الى ان قال و هو ثلث مجلدات
 كبار من الكتب الممتعة المعتبرة الا انه اطال في وصف ابن حيد كما هو مقتضى حال
 عصره و هو معد و فيه تجاوز الله سبحانه و تتعا عنه و نيز اعتبار و اعتماد آن
 از افادات خود شاه صاحب نجيب طعن سوم و چهارم و يازدهم از مطاحن ابني كبر و افاد
 سهارچو در افض بخواب طعن خال ابني كبر از اداسي سوره براي ظاهر باهرست و غير حرام
 الدين در اول مرافض آنرا از كتب معتبره شمرده بهرح او گفته قاضي كمال الدين حسين
 يزدي و در سلك فاضل علماء عراق بل اعظم و انشمنه ان آفاق انتظام داشت
 و در ملكت يزديام قضا منصوب بوده علم امانت مي افراشت و از جمله مؤلفاتش
 شرح ديوان معجز نشان حضرت مقدسه امير المؤمنين تصنيف است و انش اثر و مطبوع طبع
 سليم و انشور ان فضيلت پرور همچنين آنجناب بر كافيه و هدايه حكمت طواع و شمسيه
 حواشي دقيقه و در عقد انشا انتظام داده و در ان مؤلفات كمال دانش و وجود طبع خود
 بر منصفه عرض نهاده الخ و محمود بن سليمان كنوي در طبقات حنفيه موسوم بكتاب اعلام

احكام الدين

در باب...

در باب...
در باب...
در باب...

که شاه صاحب هم حواله بان در بستان المحدثین کرده اند و در کشف الظنون نیز مذکور است
کرده میگوید و فی کتاب الفواتح شرح دیوان علی مولانا حسین بن معین الدین
المیبتک جلد ۱ ص ۱۸۱ الشافعی محمد بن ادریس بن عباس بن شافع بن ثابت
بن عبید بن عبد بن هاشم بن عبد المطلب ثابت در روز بدر مسلمان شد
و نیز در کتاب گفته و فی الفواتح فی الفاتحة السادسة ولایت چار قسم است
و نیز در کتاب گفته قال المولی حسین بن معین الدین المیبتک فی ثناء الفاتحة
الاولی من الفواتح شرح دیوان علی بن ابی طالب نه روز و نه روز و نه روز که از
کلمه انکار اولیا احتراز کن الخ و نیز در کتاب گفته و رأیت فی الفاتحة السادسة
فی الفواتح شرح الديوان المنتسب الى علي بن ابي طالب للمولى معين الدين
المیبتک نقل عن عروة الشيخ علاء الدین انه قال قطب مان با عماد الدین
عبد الرحمن پارسینی بوده و پارسین در بیست و نهمین نزد یک ابراهیم و کتاب
چاپی در کشف الظنون عن اسامی الکتاب و الفنون و ذکر خروج کافیه گفته شرح الفاتحة
لمولانا میر حسین المیبتک سقا و رضی الترضی و له کلمة الله في العليا
فی جميع الابواب الخ و نیز کتاب چاپی در کشف الظنون گفته دیوان علی بن ابی
طالب رضی الله تعالی عنه و قد شرعه حسین بن معین الدین المیبتک
المتوفی سنة سبعین ثمانمائة بالفارسیة الخ و نیز کتاب چاپی در کشف
و ذکر شارحین هدایة الحکمة گفته و القاخ میر حسین بن معین الدین
المیبتک الحسینی المتوفی سنة اولة الھدایة امر من لیدیة نیز و ذکر
گفته ثمران الاسلاخین لما را و فی السلور الحکمیة ما یخالف الشرع

در کتاب حسین بن محبوب
الظنون
الاصحاح

ووجه بسببهم انهم اصابوا
تشبيهه وابطال انكاره

٢١٧

رواية حسين بن سعيد

الشيخ

الشيخ ويضعوا في العقائد واشتهر بعلم الكلام لكن لما خرب من المحققين اخبر
من الفلسفة ما لا يخالف الشرع وخطابه الكلام لشدة الاحتياج اليه
كما قال العلامة سعد الدين في شرح المقاصد فصار كلامهم حكمة اسلامية
ولم يبالوا برّد المتعصبين وانكارهم على خلطهم لان المرء مجبول على عدو
ما جهله لكنهم لما لم يكن اخذهم وخلطهم على طريق النقل والاستفادة
بل على سبيل الرد والاعتراض والنقض والبراهن في كثير من الامور الطبيعية
والفلكية والعنصرية قام اشخاص من الاسلايين كالنصير ابن رشد
وانتصبا في دهم وتزييفهم فصار في الكلام كالحكمة في النقض وتزييف
الدلائل كما قال الفاضل لقاضي ميو حسين الميمني في آخر رسالته المعروفة
بجام كيتي غافلا لا تقي حال الطالب ان ينظر في كلام الفريقين وكلام
اهل التصوف ويستفيد من كل منها ولا ينكر اذا انكار سبب البعد عن الشئ
كما قال الشيخ في آخر الاشارات وشاه والي بيدور رساله نوادر من حديث
سيد الادا اهل والاواخر نيزان فواشح ميبد نقل ميكند چنانچه قصه قتل
كه تمشل شعبان بوده باين سناد نقل كرده اخبرنا ابو طاهر عن ابيه قال
اخبرنا الشيخ المعمر الفاضل المحدث عبد الملك بن عبد اللطيف النعماني
اجازة مكاتبة باجازه العامة من المفتي قطب الدين محمد بن احمد النعماني
الاصلي المكي الدار عن والده محمد بن احمد النعماني عن الاستاذ الحق
جلال الدين محمد الدواني الصدقي الخ ووجد بخط الشيخ عبد الحق الهلوي
قدس سره انه سمع مولانا محمد مقير عن الاستاذ الامير محمد

الشيخ

الشرافي بسند بواسطه ابواسطخري عن الاستاذ مولانا محمد المحقق العلا
جلال الدين محمد اللدواني بمثله وجد في كتاب الفوائد للمبيد عن مولانا
جلال الدين مثله وجه سمي لم ازوجه ابطال انكار وبتوجيه مخاطب نبيه كنك
عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفوري الشافعي حديث
تشبيهه روايت نموده وبالحتم والجزم نسبت آن بجناب سالتاب صلى الله عليه وآله
وسلم فرموده چنانچه در نزبه الجا لس فمختب النفائس ميفرايد وقال النبي صلى الله
عليه وسلم من ابدان ينظر الى آدم في علمه الى نوح في هيمته الى ابراهيم
في حلمه الى موسى في هذه والى محمد في كماله فيلنظر الى على ذكره
ابن الجوزي فهذا ابن عبد السلام فاضل صرح الهاشمي وسنادهم القمقام
قد وحي الحديث الشريف مشتابه فضل على عليه السلام فاحرق حشيش
تعصب كل معاند في تيه الجحود هاهم ارغم انف كل منكر اطفاء نور الحق
ومخفي نماذك جلاله عظمت قوت مطالب مقاصد كتابه بهت المجا لس اول
ان ظاهرت حيث قال فيه واعلم وقتهى الله واياك لما يرضى واعاذني
واياك من سوء القضاء اني قد تم قبل الشروع في المقصد ما نقل عن
القاسم الجنيدي رحمه الله تعالى انه سئل عن حكايات الصالحين فقال هي
جنود جنود الله تعايقوم بها احوال المرئيين ويحييه بها عالم السر والعاد
فيهم بها خواطر المحبين ويخرجهم دموع المشتاقين قيل فهل على ذلك دليل
قال نعم قوله تعا وكل نقص عليك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادك
فاحببت لقول النبي صلى الله عليه وسلم عند ذكر الصالحين تنزل الملائكة

نقل شاه ولي الله از
فوائد مبيد

ان جمع ما تیسر من اخبارهم ما اشقل علیه من العبادۃ فی لیوم و نهارهم فان
اطور خلد باللطائف و الفوائد السنیة و الزواجر للنفوس الغویة من الموعظ
القویة مع ما اذکره من المسائل الفقهیة و المنافع الطبیة و قطرة من
مناقب خیر البریة مشوحی فی قبره حیاة حقیقیة و ذلته فی ضریحه المکرم
على العرش طریة و ازواجه و اصحابه ائمة المرضیة و قد جعلته ابوابا
و فصولا حویث انی قویة و سمیته نزهة المجالس و منتخب النفائس و ختمه بدک
الجنة رجاء ان توالیها بالفضل و المنة و منه التوفیق و به الاعانة
و نیز نهایت مدح و ثناء و وصف و اطراء کتابت به المجالس و امامت و نبالت و جلالت
و غزارت علم مصنف آن از تفریط فاضل محمد حسین خشتاکی در آخر نسخه مطبوعه مصر
مذکور است واضح و لا تحست و هذه عبارته الحمد لله و الصلوة و السلام
على رسول الله ائمة و فیقول المتوکل علی ربّه الوهاب محمد حسین الخشتاکی
لما کان کتابت به المجالس و منتخب النفائس للشیخ الامام العالم العلامة عبد
الصفور الشافعی نهد الله برحمته من اجل الکتاب التي یعظ بها و یستأنس
بها قد تکرر طبعه لکثرة الشوق الیه لما حواه من النوادر و النفائس
و المواءمة التي لم یجف فی مثاله الا انه لم یعن فی تصحیحه فلما صار طبعه
هذه المرة بالطبعة الکستلیة عمره ستة مائة و الخمسة و الزمت تصحیحه
من ابتداء ملزمة (ا) من الجرد الاول و من ملزمة (ب) من الجرد الثاني و جدد
فی ابتداء تصحیحه نسخة بالخط فی مجلدین فحصلت بها المقابلة مع النسخة المطبوعة
اولا و ما وجد فی النسخة التي بالخط من زیادة یتوقف الكلام علیها یوضع منها

بقامہ الخ و کہ و یکم از وجہ ابطال فرعون غریب مخاطب لیبب آنکہ ابرہیم بن عبد
الوصالی یعنی الشافعی حدیث تشبہ را روایت نموده چنانچہ در کتاب الاکتفا
فی فضل الاربعۃ الخلفا گفتم و عنہ ای عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من سہا ان ینظر لی دو فی علمہ والی فوج فی فہم والی ابراہیم فی
خلقہ فلینظر الی علی بن الحطاب اخرجہ ابو نعیم فی فضائل الصحابة فقال
الوضی اظہر الحق المقبول لک کل ذی راي صائب و حدس ثاقب و جلب العذاب الواسع
علی کل منکر للحق بجانب و صب سوط عقاب ہائل ناصب علی کل جاحد قد
خائب و باید و نیست کہ کتاب الاکتفا ابو ابراہیم بن عبد اللہ یعنی وضی از کتب معتبرہ
مشہورہ و مصنفات معتبرہ معروفہ است اکابر و اعظم شیوخ سنیہ و اجلہ و
افاضہ و فی مراتب السنیہ ازین کتاب را سفار و یدنیہ جا بجا نقل نمایند و تفسیر
شاہی مسطور است فی الاکتفاء عن علی بن طالب رضی اللہ عنہ قال وقع
بینی و بین العباسی مفاخرۃ ففخر علی العباسی بسقایۃ الحاج و عمارة المسجد
اکرام الخالہ قال علی ققلت الا اخبرک من هو خیر من هذا کلہ
الذی فی خراطیکم بالسیف و قادکم الی الاسلام فعز ذلك علی العباسی
رضی اللہ عنہ فانزل اللہ عزوجل جعلتم سقایۃ الحاج و عمارة
المسجد اکرام من امن باللہ و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل اللہ یعنی
علی رضی اللہ تعالی عنہ و نیز در تفسیر شاہی مسطور است فی الاکتفاء عن
علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہ قال لما اراد رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ان یغزو تبوک دعا جعفر بن ابی طالب فامرہ ان یتخلف علی المنیۃ

حدیث تشبہ از کتاب الاکتفاء
ابراہیم و صانع

تخلی محمد عجیب عالمہ تفسیر
شاہی از کتاب الاکتفاء

اختیار و اختیار
کتاب و کتابخانه

فقال لا تخلف بعدك يا رسول الله فعزم على ما تخلف قبل ان يفتي
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يبكيك يا علي قال يا رسول الله
تبكيني خصال غير واحد تقول قريش غدا ما اسرع ما تخلف عن ابن
عمه وخذله تبكيني خصلة اخرى كنت اريد ان اتعرض للجهاد في سبيل
وغيره تفسير سطور و في الاكتفاء عن حسن بن علي بن طالب رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اخذ مني عبية بن
الحارث يوم بدو وحمزة بن عبد المطلب واحد هذا علي فلا تدني فدا
وانت خير الوارثين و شهاب الدين احمد بن عبد القادر الحفظة و در ذخيرة المال
في عقد جوابه اللال و شرح شعر هذا الله قرة الاجلة و المقتضى لازم الادلة
كفته و ذلك ان اجلة العلماء لما صرحت لهم الادلة بهذه الخصوصيات
لاهل البيت الشريف قد و اذ لك و حرره مثل السيّد الشافعي و ذخيرة
والحجة الزرندك الشافعي في معالمه و شيخ الاسلام ابن حجر الشافعي في
صواعقه و جلال الدين السيوطي الشافعي في الثغور الباسمة في مناقب
السيدة فاطمة و احياء الميت في ذكر اهل البيت السمطين و اسنى المطالب في
فضائل علي بن ابي طالب من المفردات و كثير و لم اطلع على شيء منها
ازين عبارات ظاهرست كه كتاب اسنى المطالب في فضائل علي بن ابي طالب
از جمله همین كتب كه مصنفين آن اجله علماء اند و ايشان بسبب تصريح او نه صفا
مذكوره درين شرح جبرامى اهل بيت عليهم السلام تقرير و تحرير آن كرده اند و مراد از
اسنى المطالب كتاب اربع ست از كتاب اكتفاء تصنيف ابراهيم و صباي زير كه كتاب

معارفه

السيوطي و غيره ما في السنة في جواهره و الحافظ الطبري

في السبطين

وحيث لم يكن له وجه اثبات حجة
تشبيهه وابطال انكاره

الكتفا شملت بر كتب اربعة كتب اربع ان موسوم باسم المطالب في فضائل
علي بن طالب است چنانچه اين معنی از رجوع باصل اکتفا ظاهرست خوشه الیه
احمد بن عبد القادر هم در عبارت دیگر تصریح نسبت استنی المطالب بابر اسیم بن علی
وصیه نموده حیث قال فی کتاب ذخیره المال فی مقام آخر اخرج صاحب
المطالب فی فضائل علی بن طالب ابراهیم بن عبد الله الوصابی الشافعی
رحمه الله عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
عليه وسلم اعطی علی خمساً احب الی من الدنیا وما فیها اما واحدة فهو کما
بین یدک الله حتی یفرغ من الحساب اما الثانية فلواء الحن بیده آدم
و ولده تحتہ و اما الثالثة فواقف علی عقرو حی یسقی من عرف
من امته و عقرو الحوض آخرة و اما الرابعة فساتر عورتی و مسللی الی ربی
و اما الخامسة فلست اخشع علیه ان یرجع زانیاً بعد احسان ولا کافراً
بعد ایمان و از صدر کتاب الاکتفا مزید اعتماد و اعتبار و نهایت عظمت جلالت
مرویات آن بزرگوار است حیث قال فیہ اما بعد فیقول فقرا لعید الی ربہ الغفر
ابراہیم بن عبد الله الوصابی الیہنی الشافعی نزیل الشرف الا نام محمد علیہ
افضل الصلوة و ازی السّلام رزقه الله العفو و الغفران بمجرّد الفضل
والاحسان انه کوثر منان لما سألته بعض اخوان العفاس اهل الصدق
والوفا ممن اشتهر بالخیر والورع و حسن الخلق با تباع الكتاب السنة
حقق له و صفا و بحب النبی واله قد اشغف ان اجمع له تالیفا من الاجاد
النّبویة و الاثار التي هی من الثقات الاثبات مرویة فی فضل الصحابة

حظمت و جلالت مرویات
کتاب الاکتفا و از صدر کتاب
چنانچه

وجه سعيكم لزوجه اثبات حد
تشبيهه وابطال انكاره

٢٢٠

روایت صحیح

افهام و اضلاع
كتاب الاشفا

رضي الله عنهم سيما الاربعة الخلفاء ثم من سواهم من الصحابة على ما ورد
في فضلهم خصوصاً وعموماً وفضل جيتهم ودم مبغضين حتى ليظهر به ان محبتهم
واقفاء آثارهم من اذكي القرب وفضل الاعمال وان المقتدين بهم على هذا
من بهم وبمبغضهم في غمرات الضلال فيظهر الحق على الباطل فيدفعه فاذا هو
زاهق فيحصل بذلك لقلوب المؤمنين شفاء ويكون النجار الذين هم لفضل
الصحابة جاحدون من الستة والجماعة حائذين لنص كتاب السنة
معاندين هم وحرنا وغيظا واسفاً يحصل عندهم العلم اليقين ان لهم
في الآخرة اشد العذاب الا لغير مقرونين في السلاسل والاخلال في اسوء
حال طعناهم الزقوم وشرا بهم الحميم في ذلك الاسفل من النار تلسعهم الحيتا
والعقارب ينوحون فيها من كل جانب ثالين ما لنا من شافعين لا صديق
حليم احبته بالاعتذار والاعتراف بالعجز والتقصير محترجا بعده
الاقتدار ان انال شرف ما طلبت ثقل البضاعة وقصر اليد في الصناعة
ولم يكن ذلك كما يسوفني فلم يقبل الاعتذار مني فاستخرت الله تعالى في ذلك
مراراً فرأيت بعد الاستشارة ان اجابته واجبة علي لان يد نعمته الواسطة
من الله تعالى فشرح الله صدري لما طلبت فاجبته الى سؤاله لما رأيت من
عزمه واقباله مستعيناً بالله الملك القدير الذي اذا شاء جعل الحزن
سهلاً مستهدماً من اسمه العليم الخبير انه ولي كل نعمة ودافع كل نقمة فمنع
المولى نعم النصير رضي الله عنك ذلك بمنته وفضله فجمعت هذا الكتاب في
شرف مناجيهم وعظيم قدرهم علو مراتبهم وتدين بعض مآثرهم وفضلهم

ولبيان ما ذكر من عجز مفاخرهم من كتب عديدة على وجه الاختصار
وحذف السند ليسهل على الناظر تناوله ويقبل على الطائفة ما يحلو
عازيا كل حدث الى الكتاب المخرج منه متبعا على موافقه تلصا عن
الارتياح في النقل واتباعا لاولي السابقيه من اهل العلم والفضل راغبيا
في الثواب من الله الملك الوهاب سميت بالاكتمال في فضل الاربعة خلفاء
رضي الله تعالى عنهم عن بقیة الصحابة اجمعين **وجزیسی دوم**
از وجوه ابطال قوهین مذکور مخاطبین آنه جمال الدین عطاء الله بن
بن حبیب الشیرازی الشیخ ابوریس المعروف بجمال الدین محدث که از مشایخ
فاضل محاسب حدیث تشبیه را در ابیت نموده چنانچه در بعضی مناقب
جناب ایه المؤمنین علیه السلام که از خطبه آن ظاهر است که این حدیث را از
کتب معتبره جمع کرده گفته عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من ابدان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه وفي رواية الى نوح
في تقواه والى يحيى بن كزيا في زهده والى موسى بن عمران في بطشه وفي رواية
والى موسى في هيبته والى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب فهذا
جمال الدين شيخ الخطاط الناقد بروح الحق ويزهق الباطل الخامد حيث روى
الحديث الشريف على غم كل مبطّل جاحداً ويقرح قلب كل مدّخل جاحداً
ويقتل عين كل كاشع حاسداً ويوجع قلب كل فقاهل معاند وكسداً
كل حاذق الحشو الرث حاشداً ويدمر على تزويق كل ملقّق للغث
الكاسداً ومخفي نماند که جمال الدین محدث از حمزه مذاق واکابر تقدیرین سابق

حدیث تشبیه از ابی بن علی بن
محدث

وجه بی هم از وجوه ایشان شد
تشبیه و ابطال انکار آن

۷۲۲

روایت جمال الدین محمد

در تاریخ جمال الدین محمد

واجب مشایر آفاق و در مجتهد کابر عظام انام یکتا و طاق و شیخ اجازة اساطین
جها بده حارین بر اعداء اخلاق بوده و با فادات و روایات او افاحم محققین
و احاطم منقذین جابجا در اسفار دیدنی شک و تشبیه پندارند خیانت این
بن بهام الدین المدح و نوحه امیر در حبیب السیر فی اخبار افراد البشر گفته امیر جمال الدین
عطا الله سلمه الله و ابقاه سده سیئه اش ملاذ طوائف اکابر و اشرف ست
و عقبه نیایش مجمع اعظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر منیر مهر تنویرش مطرح
اشعه انوار اسرار کتب الهی صحیفه خاطر عالی تأمرش تربط لوا مع حقائق اخبار
حضرت رسالت پناهی گنجینه سیده اش بجا هر زوایر علوم مشحون و عقود در رکشا
در مخزن باطن نجسته میامش مخزون نیر شمائل نبوی از مشارق جمال نجسته یالش
طالع و شعشعه آثار فضائل مرتضوی از مطالع خصائص علم و کمالش لامع را
عالم ارائش کشف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکک شایش حلال معضلات قف
تاویل و زبانش منظر اسرار تحقیق و ضمیرش منظر انوار تدقیق جمال دین مرین
زاهتمش علوم شرع حاصل از کلامش از توضیح بیانش گشته روشن
بر ابل علم هر شکل زهر فن و آنحضرت مانند عم بزرگوارش امیر سید اصیل الدین
در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دیدیه و انواع فنون یقینیه
از محدثان باستحقاق در گذشته چند سال در مدینه شریفه سلطانیه در گنبدی که
حالا مقبره حضرت خاقان منصورست و در خانقاه اخلاصیه بدر رس و افاده
اشتغال داشتند و در هر هفته یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنت هراة بقل
هدایت از لی رقم ارشاد نصیحت بر الواح نواظر اعظم اشرف اکابر می نگاشتند

در تاریخ جمال الدین محمد
از حبیب السیر

اما کمال بنا بر حجت و گوشت نشینی بایشال این امور التفات نمی نمایند و تمام حق
چشمه ساعات متفرق طاعات و عبادات ساخته باد و غار شوبات اخرومی مشغول
میفرمایند سلاطین این نام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت
بر فتنه همت واجب میدانند و در ترفیع حال و فرائع بالخدام عالی مقامش طریقہ
میدول میدارند بدینچہ میتوانند از موافقات فصاحت صفات حضرت نقابت
منقبت روضه الادبانی سیرۃ النبی و الال و الاصحاب را قطار آفاق اشتها
تمام دارد و بی شبهه عقل ادراک نظیر آن کتاب فادت مآب در انجیمه خیال محال
میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیر کشاه مشهور شده اند
ایضا در تکمیل علوم و فنون بیما علم حدیث یگانہ زمانہ اند و بموجب تبیین حضرت
واقف انار آمد برمانہ در مقبرہ منورہ مذکورہ قائم مقام پدر بزرگوار خویش
بودہ بلوازم درس و افادہ قیام نموده و مرہ از طلبہ ملازمت آن درس نمودہ از
نتایج طبع نقاد آنحضرت مستفید و بہرہ مند میگردد و ملا علی قاری در مرقاۃ
شرح مشکوٰۃ گفتہ لما کان کتاب مشکوٰۃ المصابیح الذی الفہ مولانا الحبر
العلامۃ و الحرافقہ مظلہ الحقائق موضع الدقائق الشیخ النبی القلی
ولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب التبریزی اجمع کتاب فی الاحادیث
النبویۃ و انفع لباب من الاسرار المصطفویۃ و یدلہ در من قال من ابواب
الحال و لکن کان فی مشکوٰۃ بوضع مصباح فذلک مشکوٰۃ و فیہا مصابیح
و فیہا من الانوار ما شاع نقعہا لہذا علی کتب العلوم تراجم و ففیہ
اصول الدین و الفقہ و الہدایہ و حوائج اہل الصدق منہ مناہج تعلی

وچون شیخ دوم از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار آن

۴۲۴

روایت جمال الدین

شیخ جمال الدین

الخاطر الفاتر بقرآن و تصحیح لفظه و روایت و الاهتاف ببعض معانیه و در بیان
رجاء ان اكون عاملاً بما فيه من العلوم في الدنيا و اخلافة زهرة العلماء العالمين
في العقيدة فقرأت هذا الكتاب للعظيم على مشايخ الحرم المحترمة نفعنا الله بهم
و بركات علوهم فمهم فريد عصره و وحيد هرة مولانا العلامة الشيخ
عطية السليمان تلميذ شيخ الاسلام و مرشدنا نامة مولانا الشيخ ابی الحسن
البكری و منحه بركة الفضل و عناية العلماء مولانا السيد كوتيا تلميذ العالم
الرباني مولانا سمحيل الشيرازي من اصحاب قطب العارفين غوث السالكين
خواجہ عبد الله الشمرقندي احد اتباع خواجہاء الدين النقشبند
رحم الله و رحموا و زنا فتوحهما و نعم العالم العامل و الفاضل الكامل
العارف بالله الولي مولانا الشيخ علي المتقي افاض الله علينا من قبله
لكن لكون هؤلاء الاكابر غير حفاظ الحديث الشريف و لم يكن في ايديهم
اصل صحيح يعتمد عليه اعبد الضعيف و الشراح ما اعتنوا الا بضبط بعض
الكلمات و كانت البقية عندهم من الواضحات ما اطمأن قلبي كما نشج
صدرك الا بان جمعت النسخ المصححة المقررة المسهوعة المصروفة التي
لا اعتماد و تصح عند الاختلاف للاستناد فمنها نسخة في اصل السيد
و السيد جمال الدين و نجله السعيد ميرك شاه المحدثين المشهورين زين
عبارت ظاهرست كه سيد جمال الدين محدث از محدثين مشهورين است و افضل
وارجح و او ثوب مست از جمعي از ائمه و اساطين سنييه مثل علامه شيخ عطيه سلمی
كه اورا بفريد عصره و وحيد و پرستوده و سيد زكريا كه اورا بنزدة الفضلاء و عظماء

شیخ جمال الدین از مقامه
قاری

رواية جلال الدين محمد بن محمد

رواية جلال الدين محمد بن محمد

٢٢٩

وغيره من دواوينه ووجود اثباته
تشبيهه وابطال انكاره

العلوم والفتوى بل جامع الانوار هو احقر المصنف الا انه لم يرد الله اهل كماله ووقار
وعز وشرافا وفخارا لما كانت العلوم اشرف ما يعتنى بتحصيلها واهم غرض
مقصود تشد الرحال لاجلها ولا يترق قاصدها الغرض التاصيل لا التصيل
معرفه طرق الاسانيد فاذا اهتدك لذلك فمهم عن ساعد الاجتهاد وقوى
على طابعه العمل به الاسناد سيما اذا كان اسنادا عاليا وعن القطع
والفتوى خاليا عن دعوى الاسناد من الموثق بالماضي من اقرب افضل
المخلوقين من مدسج للخطا والعاجل والفكر في مدسج صوابا وشواجا
او توفيقا املا في احوال فحواله من الموثق في مدسج ان ذكر في سيرة
ما اختار داية عن المحققين ما اجزت به من تصانيفه لا فاضل المعتبر
وذكره بالتام من بعض التلامذة النجباء والجهابذة الادباء وسجلتها
الدراستية فيما اعلام من اسانيد الشنوائيه ورسد كتاب بشكوة ميفرايد
قال ملا ابراهيم سمعت طرفا منه على شيخنا العارف بالله صفوان بن
احمد بن محمد المديني في اخذ في لقعة سنة بمنزله بظاهر المثلث النوبة
ديك شفا واجازني بسأله عن شيخه العارف بالله ابو المواهب احمد بن
علي العباسي الشنأوري المديني عن الشيخين السيد غضنفر بن السيد جعفر النهراني
ثم المديني وعبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن محمد الهاشمي المكي
فالاول عن شيخ الحرم المكي في القرن العاشر محمد سعيد المشهور بميركلا
بن لا ناخا جرسما من لفظه عن السيد الدين ميركشا قواءة عليه عن
والده المحدث السيد جمال الدين عطاء الله بن ثياف الله بن فضل الله بن

رواية جلال الدين محمد بن محمد

وچونکه درم از وجه اشباهه
تشبیه و ابطال اخبار آن

روایت جمال الدین محمد
شبهه

در کمال الدین محمد

عبد الرحمن قزاق علیه عن حمید السید اصیل الدین عبد الله بن عبد الرحمن
بن عبد اللطیف بن جلال الدین محیی الشیرازی قزاق علیه عن المحمّد
البادع المسند شرف الدین عبد الرحمن بن عبد الکریم الحارثی الصمدی و قد
مخاطب رساله اصول حمید بن یحیی آفته مشکوة المصابیح حضرت شیخ بو طاهر از
ابراهیم کرمی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ ابی یوسف بن عبد القدوس
شناوی و ایشان از سید محمد بن سید جعفر بن ابی یوسف و ایشان از شیخ محمد
معروف بمیر کمالی و در وقت خود شیخ که بود در سنه ۸۰۰ بنویسند به اسم الدین
میر کشته و ایشان را والد بنوا خود سید جلال بن ابی یوسف بن سید
غیاث الدین فضل الدین بن سید عبد الرحمن بن ابی یوسف بن محمد بن ابی یوسف
سید اصیل الدین بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن
محیی الشیرازی الحسینی و ایشان از سند وقت و محدث حمید بن ابی یوسف
عبد الرحیم بن عبد الکریم الحارثی الصمدی بن ابی یوسف بن عبد الله بن عبد الرحمن
سار شاه ساوجی صدیقی و ایشان از مولف کتاب ساجیه و الدین محمد بن
عبد الله بن الخطیب البزنجری و شیخ ابو علی محمد الساجی بن ابی یوسف بن عبد الرحمن
در رساله مدارج الاسانوفه مشکوة المصابیح للخطیب البزنجری عن شیخنا
المذکور بسند الی الشیخ بن العاصم البصری عن الشیخ ابی یوسف الکریمی الذکور
عن الشیخ احمد القشاشی عن ابی یوسف بن عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن
بن عبد القادر بن عبد العزیز بن محمد الهاشمی المکی و السید غنفر بن
السید جعفر النهرانی ما الاول فیروی عن عمه المحدث الرجال جارا لله

انصال سند شاه صاحب در دیوان
کتاب مشکوة جمال الدین محمد
از رساله اصول حدیث

عبدالعزیز بن محمد عن شهاب الدین احمد بن عمر بن عبد الله الشیرازی البیرونی
عن الشریف عبد الرحمن بن عبد الله بن محمد الحسینی الشافعی الرضی عن ابي
المحقق جلال الدین محمد بن سعد بن محمد بن عبد الوحید الصدیقی عن ابي
عن ابيه عن المحدث البارع السید شرف الدین عبد الوحید بن لکیم الجرجانی
واما الشافعی عن شیخ الحرم محمد سعید المشهور بمیر کلان بن مولانا خواجه
نسیر الدین میو کشاه عن ابيه المحدث السید جمال الدین عطاء الله بن
غیاث الدین فضل الله بن عبد الرحمن عن عمه السید صیل الدین بن عبد الرحمن
الشیرازی الحسینی عن المحدث شرف الدین عبد الوحید الجرجانی قال الجرجانی
به العلامة امام الدین علی بن مبارک کشاه الصدیقی الشافعی عن مولفه
الامام ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب البیرونی المتوفی فی اواسط المائة
الثامنة الهجرية وشیخ عبد الحق وبلوی وراسم ورجال مشکوة کفته قال الامیر جمال الله
المحدث عن الشیخ الامام عبد الله الیافعی انه ذکر فی تاریخه ابو عبد الرحمن
احمد بن شعیب النعمانی صاحب المصنفات و معتقد زمانه سكن مصر ثم جاء به
فقال له اهل تلك الناحية يومًا فی المسجد ما تقول فی معاوية و ما ورد
فی فضله فاجاب اما یرضی معاوية ان ینخرج عنی راسا براس حتی یفضل و
مولوی صدیق حسن خان معاصره و حظه فی ذکر الصحاح السبعة کفته و کتاب وضه
الاحبار للسید جمال الدین المحدث احسن السیول کن ان تیسرت نسخة صحیحة
منه خالیه عن الاحاق والترقیف و مدارج الشیخ عبد الحق الدهلوی و الشیرازی
الشامیة و المواهب اللدنیة من مبسوطات الشیرازی و جمیع سوام

از وجوه ابطال و انکار مخالف علی بن ابی حمزه بن الفضل بن محمد با کثیر المکی الشافعی
این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در وسیله المال فی مناقب الایم کفته عن
ابی حمزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اباد
ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى يحيى
بن زكريا في هذه والى موسى في بطشه فلينظر الى علي بن ابي طالب اخو جبريل
الحكيم وعن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اباد
ان ينظر الى ابراهيم في حلمه والى نوح في حكمه والى يوسف في جماله فلينظر الى
علي بن ابي طالب اخو جبريل في سيرته فهذا احمد با کثیر البذل المنير
والله اعلم بآلاء العالم القدير والحازم الشهيرو الجهمذ الكبير والمزني فائدة
على الروض النضير والسماب المطير والذلة النشيد قد روي الحديث الشريف
من طريقين مطيحا خذ ع كل مريب غر من كسار اس كل مجادل متقامل
للفتنة مشير ومخجل كل مكابرو سادس الشيخ الجندى مديرو مخفى نماند
که از ملاحظه صدر کتاب وسیله المال نهایت عظمت مجالات و علوم مرت
و مستوفی مرت مقبولیت معروفیت آحادیش که در آن ذکر کرده ظاهر و واضح
و بامور و لا محنت حیث قال و قد اکثر العلماء فی هذا الشأن جمعت
من جواهر مناقب و الشریفة ما یجل به جید الزمان من احسن ما جمعت
فی ذلک التالیف و انفع ما نقلت منه فی هذا التصنیف کتاب جواهر العقدة
فی فضائل الشرفین لعلامة اکرمین السید علی السیوطی تغذاه الله
برحمته فمخرج خاتمة العقبة فی فضل ذوی القربى الذی یحق له ان یکتب

حدیث شریف از وسیله المال احمد
بن الفضل با کثیر

عظمت و جلالت مویات
کتاب وسیله المال از
صدر آن

ووجه سني سوم از وجود اثبات شد
تشبيهه وابطال انكار آن

۲۳

۱۰۴۷
روایت احمد با کثیر

خطبت و جلالت و باری
کتب و سید المال

بهاء العین لعلامة الحجاز الشريف محقق دهره حافظ عصره المحدث الطب
لا زال للنساء عليه يحيى كره وقد سأل الله سره وكتاب استجد ارتقاء
الغرف محباً قرباء الرسول خمي لشرف لحافظ عصره السخاوي رحم الله
ضريحه أحل في غرنا الجنان وحة كتاب حسن الشريعة في حسن السيرة ^{حسناً}
وعدتنا سيدييه زمانه مفرد وقته واوانه محقق العصر نادره الله
خلاصة دوى الفخر الغنى عن الاطناب بتعداد الالقاب والصفا بما خص الله
تعالى به من نعوت الكمال جزيل الثبات مولانا الامام العلامة عبد القادر
بن محمد الطبري الحسيني الخطيب الامام بالمسجد الحرام لا زالت المشكلات
تجلى بوجوده ولا يرح جيل العلوم يتخلى بجواهر عقوده فرايت ان اجمع
في تاليف هذا من در الفوائد المثلثة وغرر الاحاديث الصحيحة والحسنة
ما هو مختص بالعترة النبوية والبضعة الفاطمية واذكرة بلفظ الاجمال
ثم ما ورد من مناقب اهل الكساء الاربعة نخبه الال احرج فيه باسمائهم
ثم ما ورد لكل منهم بصرح اسمه الشريف فجمعت في كتابي هذا زبدة
مادونه واعدة ما صححه من خلك واتقنوه وما رقموه في مؤلفاتهم
وقنوه فيه مقتصر على ما يودى المطلوب يوصل اليه باحسن بقط
واسلوب الكافي في ذلك طريق السداد ومقتصر فيه على ما يحصل
المواد تادكال لتطويل المحل سالما من نقص الاختصار الخلل فجاء بحمد الله تعالى
من احسن تاليف في هذا الشأن اتقن مصنف سلك في طريق الاقتان
جمع مع سهوله تناوله البديع حسن البيان حوى مع تناسب مسائله

وجهي سولم وجه اثبات حد
تشبيهه وابطال انكاره

١٣١

روایت احمد با کثیر
١٣٤

عظمت و جلال و باری
وسيلة المال

وتناسق مسائله عند رتبة المورد للظان تندبت فيه غالباً ما صح نقله
من الاحاديث ويجعل مثله في الفضائل ويحتج به في القديم والحديث وكرت
ما اشتد ضعفه منها ولم نجد له شاهداً يقويه وجانبت عما تكلم في شأنه
وقد عده الحفاظ من الموضوع الذي يجب ان نتقيه واتيت بالمشهور
في كتب التواريخ عند نقل القصص والاعبار وربما دعت الحاجة الى
الاشارة لبعض الوقائع وما الطريق الاختصار واكتفيت بالحوالة على
الكتب المؤلفة لذلك الفن فانها تغني عن التطويل بذكره في كتابنا لقصد
الايجازهما امكن فدوناك مؤلفاً يجب قمر سطوره بخالص الابريز ومصنفاً
يتعين ان يقابل بالتكريم والتعزير ويحق له ان يجر ذيل فخره على فوق
كل مؤلف سواه ويسمو على كل مصنف بما جمع فيه وخواه اذهو سفينة
بجواهر نعوت اهل البيت قد شحنت وفي محاد فضائلهم الجمّة عامت
وعلى جود شمائلكم استوت واستوطنت بضوع من ارجائها نشر
مناقبهم العاطر ويلوح في شمائلها بدار كواكبهم الزاهر تندبت فيه
من الاحاديث ما يشرح صدق المومنين وتقريبه عيون المتقين
ويضيّق بسببه ذرع المنافقين مما تفرّق في سواه من نصوص العلماء
ومؤلفات الائمة القدما ثم لما كمل حسنه البهي تهذيبه وترجمه الله
تعالى تفصيله وتبويبه سميته وسيلة المال في عدة مناقب الال
لكن يطابق اسمه مسماه ويوافق رسمه المعنى الذي نوبناه والمبني له
عليه بنينا له لان القته راجيا به السلامة من رطات يوم القيام

و الخلاص من المصاغة في ذلك المقام موقلا من فضل الله تعالى ان احذر
سائر الامال و افون باسنى مطالب الحاح و المال لان جتى هو الواسيلة
العظمى و تقديهم في كلا الدين يوصل الى كل مقام اسنى ازین عبارت ظاهر
که درین تالیف شریف در فوائد مشتمله و غرر احادیث صحیح و حسن ذکر کرده و در
انچه تدوین کرده اند حکایات کبار اعیان دین شان جمع کرده اند از جواب هر مناسبت
شریفه اهل بیت علیه السلام که آراسته میشود بان جمیع زبان و جمله انچه تصحیح کرده
آنرا علماء و اتقان آن نموده اند و نوشته اند آنرا در مؤلفات خود و اقتضای آن
نموده اند و ارد کرده و اقتضای نموده و بر انچه مودعی موصول باشد بمطالوب حسن
نظم و اسلوب سلوک کرده و در جمع این کتاب طریق سداد را و اقتضای کرده و در
بر چیزی که حاصل نماید مراد را و این احسن تالیفات در فضائل اهل بیت اتقان
که در این طریق اتقان یافته اند جمع کرده بوصف است و تناول بدیع و حسن بیان
و حاوی است باوصف تناسب سبب و تناسق رسائل عذوبت مورد ایراد
ظان و تنج نموده در این غالب احادیث صحیح را که عمل کرده میشود بشکل آن و فصل
و احتیاج کرده میشود بان در زبان سابق و لاحق و ترک نموده احادیث شدیدا بضعیف
که شاید تقویت کننده ندارد و بجانب نموده احادیثی را که تکلم نموده شده در بیان
و شمار کرده اند حقا آنرا از موضوعی که واجب است اتقاء آن در این کتاب شریف
مولفی است که واجب است نوشتن سطور آن بخالص ابریز و صفتی است که لازم است
مقابل آن بتکریم و تعزیر و سزاوارست که بکشد ذیل فخر خود بر جمیع موافقا که سواهی
آنست و بنر شود بر جمیع تصنیفات بسبب احادیثی که جامع و حاوی آنست زیرا که

من الامام احمد بن حنبل
بسم الله و هو في
شمال الخفاف

آن سفینه بعیت که بجز این نبوت الهیت علیهم السلام نیست و در بکار فضائل جمیع حضرت
مستوی و سقوط گشته که میزد از ازار جاء آن نشتر مناقب عاظم حضرت و لایح میشود
در فضائل آن بدر زایر کواکب ایشان تنقیر کرده در آن احادیثی را که شرح مینماید صده
سومین و خشک میشود بآن حیون متقین و تنگ میشود بآن در منافقین و حسن بصری و قسید سب
آن کج کل گردیده و صنف آن امید دارد بآن سلامت را از ورطات یوم قیام خلاص
از ندامت این مقام نیز امیدوار است بکبرت این کتاب از آن دست آورد و فایز
با سنای مطالب در حال مال گرد و پس آنچه در حق شاه صاحب کابلی و امثال ایشان
که نافی و منکر این حدیث شریفند از افتاده این علامه کثیر الاجاده ثابت میشود
حاجت با عاده ندارد لکن ناظرین با تامل وافی و تدبر کافی در فقره بلیغه تتبع فی
من الاحادیث ما یشرح صد و المومنین تقریبه عیون المتقین و نصیق
به ذرع المنافقین باید کرد و از جسارت و انکار این حضرات عالی تبار حیرت و عجب
و اعتبار باید برداشت فالحمد لله الذی شرح صد و المومنین اقر عیون المتقین
وضیق ذرع المنافقین فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین
و محمد بن سنی و مدائح بهیه محاسن علمیه و مفاخر و ضمیمه حدیث فضل با کثیر حاجت
مدار و محمد بن فضل المحدثی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر غفره الشیخ
احمد بن الفضل بن محمد با کثیر المکی الشافعی من ادباء الحجاز و فضلاء
المتکین کافضلاً ادیباً له مقدار علی قفول جلی و کان له فی العلوم لفظیه
و علم الاوقاف و الزائر جایداً عالیة و کان له عند اشرف مکه منزلة و شرف
و کان فی الموسم مجلس فی المکان الذی یقسم فیهِ الصخر السلطانی بالحر و الشرف

مدائح احمد با کثیر از خلاصه
الافره حبی

لے
اسم و سید اللہ فرقة
مناقب آل کمال رضا
من خطبہ ۱۰

بدلاً عن شریف مکة ومن مؤلفاته حسن المبال في مناقب آل جله
باسم الشراف ادریس امیر مکة ومن شعره قوله مصدر او
مجرأ قصيدة المتنبي يدح بها السيد علي بن ركات الى ان قال
وكانت وفاته في سنة سبع واربعين والفي مئة ودفن
بالمعلاة و **جہ سہی و چہارم** از وجوہ رد و ابطال مرعوم مخاطب
با کمال آنکہ اسد دیا بن شیخ عبدالرحیم بن شیخ بینا مدیث تشبیہ را در
فضائل جناب امیر المومنین آوردہ و قطعاً و حتماً آنرا ثابت
نمودہ چنانچہ در سیر الاقطاب کہ فاضل معاصر مولوی حسن بن
ازان در قول سخن نقل کند گفته نیز از انجملہ است کہ در شان
آنحضرت وارد گشتہ و حضرت رسالت چنا و صلی اللہ علیہ وسلم
در باب آنجناب فرمودہ من اراد ان ينظر الى آدم و صفوته و الى
يوسف و حسنه و الى موسى و صلابته و الى عيسى و زهده
و الى محمد و خلقه فلينظر الى علي بن ابي طالب فهذا العالم
الشهيرو سبط الشيخ بينا البصير قد ثبت الحديث بالقطع
والحكم والبيت والجزء وجعل بين الحديث وبين ابطال
ارباب الرين والحقم احكم السد واسد الردم و طمس بناء
تزويقاتهم وتلفيقاتهم بالهدو و **جہ سہی و پنجم** از وجوہ
ابطال انکار مخاطب عالی مقام آنکہ میرزا محمد بن معتمد خان الکاشانی
البدخشی این حدیث شریف را روایت نمودہ چنانچہ در مفتاح النجا

حدیث تشبیہ از آل اقطاب
اسد دیا بن شیخ عبدالرحیم

حدیث تشبیه از مقلان
تصنیف میرزا محمد خشتی

فی مناقب آل العبا گفته اخرج البیهقی فی فضائل الصحابة عن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من آذان بنظر الی آدم
فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی
هیبتہ والی عیسی فی عبادتہ فلینظر الی علی بن ابی طالب
فہذا محمد بن معتمد خان وی ہذا الحدیث الشریف مشبہا
للحق الحقیق بالایقان مظهر الصدق المحمدي بالایمان والاذعان
فزعزع دار الريب والذیغ الجالب للہوان و ہذا حدیث الجحد
والانکار الناشئ من البهت والعدوان وابطل کید کل خادع خان
ورجوع وسواس کل منکرمان وفسف الرماد علی وجہ قوم متشبثین
بالعضیة والقرفة والیہ رتات متمسکین بحرافات ما انزل الله
بہا من سلطان و مخفی مانند کہ میرزا محمد بن معتمد خان از افامہ معتبر
جلیل الشان واعاظم مستند بن اعیان واجبا متحقیقین اربکان و اکابر شایہ
سنیانت فاضل رشید تصریح کردہ کہ او از علمای اہلسنت است
و کتاب او را مثل کتب دیگر اساطین خود باقتدار و ابتہاج بمقابلہ الحق
در دلائل اثبات ولای سنیہ باہلبیت علیہم السلام ذکر نمودہ و جای
بافادات او تمسک و تشبہ نمودہ چنانچہ در ایضاح لطافۃ المقال
بعد ذکر عبارت شیخ علی حنین متضمن ذکر کتب مناقب اہلبیت
علیہم السلام کہ علی سنیہ تصنیف کردہ اند گفته و سوامی اشخاص
مذکورین علمای دیگر از عظامی اہلسنت رسائل منفردہ و رسائل

در سیم از وجه اثبات شد
نشیمن و ابطال انکار کن

۴۳۶

روایت مرزا محمد خدای

مکاتب از مرزا محمد خدای

الطبیعت طهارت تالیف شده اند مثل رساله مناقب السادات از ملک العلی شاه ابوالکلام
بن محمد و کتاباد می مفتاح النجافی مناقب لیل العباد و نزل الابرار باصح فی مناقب
اهل البیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی مودود القری از سید علی
محمد اتقی و سنی المطالب فی مناقب علی بن طالب اب جزی فی فضائل اهل البیت از
جوابه العقیدین فی فضل اهل بیت النبوی شرفهم العلی الامام السید علی السمرودی
و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شده و غیر اینها از مصنفات و سوا
ایشان از مصنفین هر گاه جناب بمقابله این سائل و کتب بهین قد رسال
و کتب مولف در فضائل اهل البیت از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد
بذکر مولفات دیگر که علمای اهل سنت و ربین باب تالیف کرده سرمایه سعادت
اند و حقه خواهد پرداخت انتی و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته میرزا محمد بدخشی
در کتاب مفتاح النجاف بعد نقل اعمال و خاصیت آل ملعون که بعد شهادت حضرت امام
حسین علیه السلام صدر آن شده میفرماید و هذه الوقائع وان لم تکن من
غرض کتابنا لکن ذکره لیزید لک العلم بشقاوة یزید خللا نه الخ و
مولوی حیدر علی با آنمه غلو و تعصب نام میرزا محمد بدخشی را در ازاله الغیظ در
جمله علمای سنی که لا عنین میدان ذکر کرده و کتاب مفتاح التجار در فکر قرین دیگر
کتابنامه و اساطین خج و گردانیده بلکه آنرا بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نموده و
کتاب دیگر که ذکرش نکرده و تصریح صریح باعتبار آن نموده تقدیم نموده و این کتاب را
از شواهد منگی در دعوی خود شمرده چنانچه در ازاله الغیظ در ذکر لا عنین نیز دیده
یاد نمودن اسمای جمعی از علما خود میگوید و از انجمله است میرزا محمد بدخشی از انجمله است

فکر خود من حیدر علی در ازاله
الغیظ مرزا محمد را در حقیقت
اهل خانه خود که لا عنین است

و در سبب پنج از این اثبات شد
تشبیه و ابطال انکار آن

روایت میرزا محمد باقر

مجلس میرزا محمد باقر

خواجہ نصیر الملک والدین مشہور خواجہ نصیر اللہ کا بی و طنا و مکی مدنی اصلاً صاحب
صواعق محرقة و بوارق مویقہ و شرح المسلمون و فصاح الرد و اقض فرزند و کتب
صاحب مواعظ مشرقہ شرح الصواعق المحرقة و از انجمله است صاحب سیف
المسلول للسنۃ العلیک لالذین قوتوا دینهم و كانوا شیعا و از انجمله است
مولوی اکرام الدین دہلوی و از انجمله است حضرت اسوۃ المحدثین المتبحرین قدوة
العرفاء و السالکین شاہ ولی اللہ دہلوی و از انجمله است حجتہ اللہ علیہ البصریہ صاحب
تحفہ اثنا عشریہ کہ در زمان متاخر بنیاد مناظرہ شیعہ و سنی بعنوانیکہ قلوب
مخالفین بکنش میرسد بخادہ او است و از انجمله است ارشد تلامذہ او شید
المشکلیں مولانا محمد شید الدین قدس اللہ سرہ ہم وزاد اللہ انوارہم و از انجمله
مولانا محمد العلوم العقابۃ و الاصولیۃ مولوی عبد العزیز ادام اللہ فیضہ
واحسان تعلیمہ و آبائہ الصالحین علی رؤس الطالبین ازین عبارت ظاہر
کہ فاضل معاصر میرزا محمد بن معتمد خان بخشی را از زمرہ اجلہ علمائے خود کر سکنہ
و بر بسیاری از اساطین و مقتدایان خود کہ نہایت نازش و افتخار بر توفیق
و تزویقات شان میدارد مقدم میگذازد و نیز در ازالۃ الغین بعد عبارت
سابقہ مسطور است چنانچہ کتاب صواعق محرقة و شرح قصیدہ ہمزیہ و مفتاح
و کتاب مناقب السادات و شرح عقاید نفسی و شرح مقاصد تاریخ الخلفاء و کتاب
تکمیل الایمان و جذب القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادت الکونین فی فضائل
الحسین و کتاب حجتہ اللہ البالغہ و کتاب ازالۃ الخلفاء عن خلافتہ الخلفاء الی ان
قال و تالیفات و رسائل علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز و عترۃ الراشدین

مجلس میرزا محمد باقر
مجلس میرزا محمد باقر
مجلس میرزا محمد باقر

و نه که الفضالین دیگر کتب معتبره و در رد خود فقیر از شواهد مرئی توان شمار و انتی این عبادت
ظاهر است که فاضل معاصر بکتاب مفتاح النجا احتیاج استدلال بر طلب و بینماید
بر ذکر دیگر کتب معتبره آنرا مقدم میگزارد و آنرا مثل دیگر کتب آنکه خود از شواهد مرئی
میداند و خود شاه حساب بجواب سبکی که از زبان شهرت لقب مصطفی برای جناب
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم لقب ^{تفضی} برای جناب امیر المؤمنین صلیه السلام
سوال کرده نیز ذکر میرزا محمد باقر نموده ارشاد کرده که رساله فضائل خلفاء
رساله فضائل اهل بیت که مراد از آن همین مفتاح النجا از حمده قصانیه است
و هذه عبارة السؤال و الجواب و اللفظ مصطفی و القاب آنحضرت علیه السلام و لفظ
رتبه و القاب حضرت علی کرم الله وجهه آنقدر برتر و جناب تخصیص یافته که حکم
علم رسیده و در کتب قدیم اینقدر تخصیص یافته نمیشود و معلوم نیست که از کدام
شهرت یافته جواب چه تلقیب آنحضرت علیه السلام مصطفی در مواهب لدیه
و سیرت شامیه شریح دلائل الخیرات همین مذکور است که آن الله اصطفی من له
ابراهیم اسمعیل و اصطفی من له اسمعیل کنانة و اصطفی من له اسمعیل کنانة
و اصطفی هاشم من قویش و اصطفی من بنی هاشم و هر چند اصطفی در حق
حضرت یس و حضرت مریم بلکه در تمامی سلسله انبیاء و اوست و سلام علی عباد
الذین اصطفی لیکن اصطفی خاص که مرتب بچند مرتبه واقع شده باشد مخصوص
بآنجناب و در سیرت شامیه مواهب لدیه مذکور است که المصطفی من اشیاء اسمائه
صلی الله علیه و سلم اما استعمال این اسم در صدر اوّل کمتر بود و بعد از آن
مسعود در روایت دیده شده و تلقیب حضرت علی کرم الله وجهه بر تقی و اعمام

دیده نشده و نه در صدر اول این بلفظ مستعمل بود در احادیث صحیح کعبه ایشان با بوزن
و ابو الزبیری ثنید و تلقیب ایشان بذو القرنین و یعسوب الدین و صدیق و فاروق
و سابق و یعسوب الامه و یعسوب قریش و بضیة البلد و ایدین شریف وادی
و جندی و ذوی الاذن الواحی و مومنی و ثابتست و میرزا محمد بن معتد خان جاردی بخ
مشهور این شهر در رسائل فضائل خلفا و فضائل اهل بیت که این بهر دو رساله
از عهده تصانیف ایند تلقیب ایشان بر نفسی نیز ذکر نموده اما این وقت فقیر را
یاد نیست که بکدام حدیث درین باب تمسک کرده و از حدیث انس بن مالک
در قصه تزویج حضرت سیده النساء و خطبه حضرت ابابکر الصدیق و حضرت
عمر فاروق ایشانرا بلفظ مفهومی میشود که مرتضی و مختار بودند حضرت امیرین
یعنی در تزویج حضرت سیده النساء رضی الله تعالی عنهما از آن ثابت میشود
نقل عن مجموع فتاوی المخطاط الموجد عند المولوی عبدالحی بن المولوی
عبدالحلیم السیاحی الکهنه و چه شی و ششم از وجوه ابطال انکار مخاطب
النجار آنکه محمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا حدیث تشبیه را روایت نموده
چنانچه در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابو نعیم فی فضائل
الصحابه و روى ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من سیر ان ینظر الی
آدم فی علمه الی نوح فی فهمه الی ابراهیم فی خلته فلینظر الی علی بن
ابطالب فهذا صد العالم صد هم التخریر و مستند هم الکبیر معتقد هم
الشیراز المعاصر و الی المخطاط البصیر قد ثبت الحق الظاهر المستبصر
و در آن صد اهل الجود و التضجیع و التقصیر و قطع دابر الحاسدین

افاده نمودن شایع صاحب جمیع بعض
سائین که میرزا محمد بن معتد خان
فضائل خلفا و فضائل اهل بیت از
عهده تصانیف اویند

حدیث تشبیه از معارج العلی
محمد صدر عالم
باز علی بن ابراهیم فاضل جبل
باهره این حدیث شریف را از حضرت
عالم نقل فرموده بود و در کلام
آن اصل معارج و است این فقره
فقد دلائل از آن
دام ظلهم العالی

وجهی شش و شش و شش و شش
تشبیه و ابطال انکار آن

۴۴

روایت محمد صد عالم

در حدیث صحیح

الجاهلین الذین الصادقین بابلغ تدبیر فله الحد المنة علی ابتلاج نور الحق
والسنة حيث ثبت بروایة صد العالم ان هذا الحديث الشريف من
روایات اهل السنة وانها من الفضائل المقبولة التي اثبت بها الوصي
البشير النذير عليه الاف سلام الملك القدير ما طلع القمر المنير ^{ثبت}
من الممدوح الفاخر الفاضل منه رائج المسك والعبر الذی خاطب به
والد مخاطب هذا الصد الخطين ان الاحاديث التي ذكرها الصد ^{كتابه}
مقبولة عند العلم والظهور حيث اثبت بها الجراء عند العلم بحديث محمد ^{الله} و انكار
المخاطب وجودة وساجدة الطاطة وكونه حسب افادة والد العلم
الفخار وظهر ان هذا الانكار كذب وخساسة وبوار اصنام مدح الدنيا
الناقد لصد العالم ماجد وكتابه الحاوي لواع المحامد فاعلم ان قال
في كتاب التوقيعي باب الا لحيية نفه يوشح صدره عالم رساله تصنيف كرمه ^{دنه}
در ان رساله واقعات چند بيان كرده كه از ان جمله روايت شق قمرست يكى فلقه بخت
على كرم الله وجهه در رفت باز ان فلقه بدر كامل شده منشق گشت يكى فلقه باين
رايحى در رفت و از ان جمله واقعه است كه حقيقت لواء در ان معلوم شد و بناى اين
رساله بر بيان مناقب حضرت على است كرم الله وجهه و در انجا قائل بتفضيل
آنجناب بر سائر صحابه شدند بفضل كلى بعد تاليف آنرا باين فقير فرستاد و بعد
مطالعه آن اين ابیات نظم كرده شده رعاك الله يا صمد العوالم وطول
الدهر كاللک البقاء لقد وثقت في الاء فخرا وبالا بناء يرتفع العلا
وحدك آية لا ريب فيها وحر لا تكدره الاء وفي كشف المعاف كان

من محمد صد عالم
نماه و انشود الله و حمد

فردا و ما فی القوم کان له کفاءه لقد کوشفت ما کوشفت حقا فضل الله
لیس انتفاءه اناک التبع والاتقان لیا رایت الشق وانکشف اللواء و اذنا
سیدنا علی با کرام و علمه ما یشاء و تولف مناقبه کتابا و عند الله
فی ذاک الجراء و مکرر مدح مولانا علی مقل لا یكون له وفاء فیما من
مشبه لا وفیه له فخر کبیر و ازدهاء و ما من منحل الا وفیه له شرف
عظیم و ارتواء و للقران تنزیل و ظهور یقاتلهم علیه الانبیاء و للقران
تاویل و بطن یخاصهم علیه الاوصیاء قبول الناس للتنزیل فی شیء سیاست
له منها غایه فمخارج ترفیع مدی لا سبیل له منها انتشاء و صلح
و اختصام و ابتلاء باقوام قلوبهم هوأه لهذا القسم اسرار عظامه و
لشیخین فی اعتلاءه و فی علم النبوة ان هذا ملائکه الامر لیس بحاشاء
و مازال الصحابة عارفیه یقینا مثل ما طلعت ذکاء فاثبت ذاک
لشیخین اختاره من الاوصاف و حاشا انتشاء وجه سنی و غنیمت از دیوانه
انکار مخاطب رئیس الکبار انکه فی التذکره بالذین احمد بن عبد الرحیم بن جیه الدین
که والد ماجد مخاطب سست ظایر سست که جمیع آن لاکل و حج که رایت درایت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده و خواجه نصیر الدین طوآن را در تجرید
ذکر فرموده همه آن حج الاست در افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر
که در ایام خلافت آنحضرت بودند که باصل آن معترف اند و بثبوت آن متمسک
چنانچه در قره العینین بعد جواب کلام تجرید در افضلیت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام گفته و بعد ازین همه جمیع آنچه متاخرین تذکره ضبط نموده اند چنان

امام رازی در کتاب اربعین از ایشان نقل کرده و نصیر طوسی آنرا اختصار نموده
همچنین ماست در افضلیت حضرت مرتضی بر جمعی که در ایام خلافت
بودند و باصل آن معترفیم و بثبوت آن متمسکیم در محل خود نه بنسبت
شیخین آنحضرت و ظاهر است که حدیث تشبیه هم ازین جمله است که فخر رازی
در اربعین احتجاج بآن نقل کرده و محقق طوسی طاب ثراه هم آنرا بااختصار
در تجریده کفر نموده و هذه عبارة الاربعین الحجة التاسعة عشر
روی احمد البیهقی فی فضائل الصحابة قال من اراد ان ينظر الى آدم
في علمه والى نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيئته
والى عيسى في عبادته فلي نظر الى علي بن ابي طالب ظاهر الحديث يدل
على ان عليا كان مساويا لهؤلاء الانبياء في هذه الصفات ولا شك
ان هؤلاء الانبياء في هذه الصفات كانوا افضل من ابي بكر وسائر
الصحابة والمساوي للافضل افضل فيكون علي افضل مني حريصا
رباني وتأييد يزواني باعتراف والد ماجد مخاطب مخدوم القاصي والداني
ثابت شد که حدیث تشبیه حدیثی است ثابت که ایست بآن احتجاج میکنند
و باصل آن اعتراف دارند و بثبوت آن تمسک مینمایند حیرت که جناب
شاه صاحب افادات والد ماجد خود بهم حسب عادت خویش نظر امعان ننماید
و بی محابا بسبب بیجان و غلیان معاد و عناد بانکار متفوه گردیدند فمن العجب
العجیب الله یحار فيه اللیبان والی مخاطب المنیف یعترف في القرة
بثبوت هذا الحديث الشريف ثم مخاطب مع تصريحه بان مصنف لالة

احقر شاه ولی الله باصل
افضلیت جناب ابی العزیزین
علی السلام که از جمله صحابه
تشیبیه و تمسک تشبیه

الخفاء وهو الـ آیه من آیات الله ومجزة من معجزات رسول الله صلى الله عليه وسلم واخذ في سألته تفصيل الشيخين لمطالب شتى من كتاب القرآنة
فما يوتاه به ابو مرة لا يصح قوله والافيق المصحح بشو هذا الحديث وهو ايضا في
هذا الكتاب اعني القرآنة فيعرض ويصد ويشيع بوجهه به عنه بالمرّة
بالتحاشي وينفي كونه مردوايات السنية وكونه مرويا في كتب مرويا باسناد
وهذا كذب طريف ومجتان سخيف لا يطوره الا من بينه طفيف وعقله خفيف
فليتأك ايها الشيخ المتجاسر المتور الخاثر كنت اخذت من البحث الفحص ولو بقسط
قاصر حتى كنت تطلع على افادات والدك الما جلالا كما بقرلم تكن تهترع على
هذا الكذب الظاهر ولكن التعصب الفاحش وحسب الباطل الداهش طمس عينك و
ضاعف دينك وغط على سريتك وغشى ضعيف بصيرتك فلا ترمي الا ما يرك
الكا بل الما تقي العثور ولا تحيط بشئ من افادات المحققين المصدور ووجه
سعي وشم از وجه البطلان انكار مخاطب حمدة الاخيار انك محمد بن اسماعيل
بن صلاح الامير اليماني الصنعاني ابن حديث شريف الرواية نموه چنانچه
در روضه ندرية شرح تحفه علوي گفته فائدة قد شبهه اهل عليا عليه السلام
من الانبياء كما قال المحب الطبري رحمه الله ما لفظه ذكر تشبيهه على
رضي الله عنه بخمسة من الانبياء عن ابى الحزم قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه
والى ابراهيم في حلمه والى يحيى بن كزيا في هداية والى موسى في بطشه
فلينظر الى علي بن ابي طالب اخرج به ابو الخيد الحاكمي وعن ابن عباس رضي الله

حديث تشبيه روضه ندرية بن
اسماعيل صنفاني

وجه شهادته من زوج الثبات
تشبيهه وابطال الكارن

٢٢٢

سنة

روایت محمد بن اسمعيل صنعاء

محمد بن اسمعيل

عنه ما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى ابراهيم
في حلمه والى نوح في حكمته والى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن ابي طالب
اخرجه الملائكة في سيرته قلت وقد شبهه صلى الله عليه وسلم بحولة النملة
الرسول في اكتسابه للنخيل الشريفة من خصالههم الى آخر ما يسجد في هذا المجد
بن اسمعيل الصنعاني قد صنع الى اهل الحق صنعا جليلا وصنع بالحق
الظاهر صدعا جليلا حيث دوى الحديث الشريف مثبتا به الفضل الباهر
والشرف الفاخر لوصفه افضل الاوائل والاخر فاختم كل منكر خاشع القم
الحجر في كل جاحل قاصد وصدقه محمد بن اسمعيل باهر جليل صافق نبيل وحار
فضل جميل وحاد ممي فخر اصيل مست احمد بن عبد القادر حفيظ شافعي
در ذخيرة المال شرح جواهر الدلائل گفته واو لا دام المنة وكل علماء
جهابذة وابرار اعظمهم وولده الامام المؤيد بالله محمد بن اسمعيل
قوا كتب الحديث ويرع فيها كان اماما في الزهد والورع يعتقد العامة
والخاصة وياتونه بالنذور وفيرة ها ويقول ان قبولها تقرير لهم
على اعتقادهم انه من الصالحين هو يخاف الله من اهل الكين وحكم
بعض لاد ان جارا للامام كان له صبي يلعب مع اولاد الامام
مندهم في الدار والله انقطع عنهم اياما فجاء ابوهم للسلام عليه فاما
يوم الجمعة فسأله عن انقطاع ولده فنكر له انه جاء اليهم في بعض
الايام فدفنوه واغلقوا الباب عند دخولهم للطعام ففاضت عيناهما
وقال لحوال لا قوة الا بالله اوجتنا الى ذكركم لا نحب افشاء سبب

محمد بن اسمعيل
في ذخيرة المال جليل

ذلك انه انما هو من الجوع ولم نجد ما سوغ لنا فاكانا ميتة وهي لا تفل ولد
وفراوه هو يعل بالناس صلوة اصبح هل انتك حديث الفاشية فبكم
ونعشى عليه واحواله كثيرة الى ان قال من عيان آل الامام السيد
المجتهد الشهيد المحدث الكبير السراج المنير محمد بن اسمعيل الامير من
الديار ومحمد الدين في الاقطار صنف اكثر من مائة مولف وهو لا ينسب
الى من هبيل من اهل الحديث ونيز احمد بن عبد القادر ورواية
المالك گفته وسيدنا الامام محمد بن اسمعيل الامير رضي الله عنه اخذ
عن علماء الكرمين واستجاز من هم واربط باسانيدهم وقواعدهم الشيخ
عبد الخالق بن الزين المنزجاني والشيخ عليّة واستجاز منه واسند
عنه مع تمكنه من علوم الال وتا صله ونيز احمد بن عبد القادر رضي
ورواية المال گفته وقد ذكر السيد الامام المجتهد محمد بن اسمعيل
الامير رضي الله عنه في جواب له هذا المعنى ما لفظه ^{بشيء}
ان يعلم انه قد غلب الجهل على العلم فقد يرون من ترضى على الخلفاء
الراشدين والصحابة التابعين رضي الله عنهم اجمعين مبغضا
لال محمد جملا وعصبية وغمرا الا فال مؤمن ما مور بمواظاة اهل
الايمان بالدعاء للسابقين من خوفاته صفة التابعين بهم كما
نطق به القرآن العظيم فانظر الى ما قاله هذا الامام وهو اكابر
الان كيف ساءهم الخلفاء ووصفهم بالراشدين هو موافق ان
تصدّقهم ليس ينسب كما لا يخفى على من لا ادراكه ومحمد بن علي بن

محمد الشوكاني اليمني الصنعاني كنه جلائل فضائل وحوالي مناقب محاسن وبنفاز ووزواهر
ماثر وازاتحاف النبلا وابعاد العلوم مولوي صديق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست
و برادر طالع الحاسن من بعد القرن السابغ كفته السيد محمد بن اسمعيل بن صلاح
بن محمد بن علي بن حفظ الدين بن شرف الدين بن صلاح بن الحسن بن
المهدي بن محمد بن ادريس بن علي بن محمد بن احمد بن يحيى بن حمزة بن
سليمان بن حمزة بن الحسن بن عبد الرحمن بن يحيى بن عبد الله بن الحسن
بن لقاسم بن ابراهيم بن اسمعيل بن ابراهيم بن الحسن بن علي بن
ابو طالب رضي الله عنهما الكحلاني ثم الصنعاني المعروف بالامير الامام الكبير
المجتهد المطلق صاحب الثمانية واربعة ايلة الجمعة نصف جمادى الآخرة
سنة ٩٩٩ بکحلان ثم انتقل مع والده الى مدينة صنعاء سنة و اخذ
عن علماءها كالسيد العلامة زيد بن الحسن والسيد العلامة صلاح
بن الحسين الاخفش والسيد العلامة عبد الله بن علي الوزير والقاضي
العلامة علي بن محمد العيسوي ورحل الى مكة وقرأ الحديث على اكاابر
علمائها و علماء المدينة و برع في جميع العلوم وفاق الاقران تفرد
برئاسة العلم في صنعاء و نظير بالاجتهاد و عمل بالادلة و نفع عن
التقليد و زيف ما لا دليل عليه من الآراء الفقهية الى ان قال له
مصنفات جليلة حافلة منها سبل السلام اختصرة من البدائع للغزالي
ومنها منحة الغفار جعلها حاشية على ضوء التلخيص للجلال و منها العدة
جعلها حاشية على شرح العمدة لابن دقيق العيد و منها شرح الجامع الصغير

ووجه شتمه وتوجه الثبات
تشبيهه وإبطال انكاره

٢٧٤

١١٧٢
مدح محمد بن اسمعيل

للمسيو في أربع مجلدات شرحه قبل أن يقف على شرح المناوي ومنها شرح التفتيح
علوم الحديث للسيد الامام محمد بن ابراهيم الوزير سماء التوضيح من باب
منظومة الكافل ابن هرون في الاصول وشرحها شرحا مفيدا وله مصنفات
غير هذه وقدا فرد كثيرا من البسائر بالتصنيف بما يكون جملة في مجلد
وله شعر فصيح منسجم جمعه ولده العلامة عبد الله بن محمد في مجلد
وغالبه في المباحث العلمية والتوجع من ابناء عصره والردود عليهم
وبالجملة فهو من الأئمة المحدثين لعالم الدين الخ ومولود في سنة
سما ص و راجع العلوم كفته السيد الامام العلامة المنير الموقر
بالله محمد بن الامام المتوكل على الله اسمعيل بن صلاح الامير
اليماني وهو الامام الكبير المحدث الاصول المتكلم الشهيدي في كتاب الحديث
وبرع في ما كان اماما اولا ثم من الورع بعقيدة العامة والخاصة
وياقونه بالند و ربه يرد هذا فيقول ان قبولها انقرير ليس على عقائد
انه من الصالحين هو ينافي انه من الهاكين حكم بعض اولاده انه
قرا هو يصلي بالناس صلوة الصبح هل انتك حديث الغاشية فبكي
وعشى عليه وكان له ولي الله بلا نزاع من اكابر ائمة اهل الزهد
والورع استوعب عنده الذهب والحكم وخلف اولاده اعيان العلماء والحكام
اعظمهم ولده هذا قال الشيخ احمد بن عبد القادر الحفطي
الشافعي في خيرة المال في شرح عقد جواهر اللال الامام السيد
المجتهد الشهيد المحدث الكبير السراج المنير محمد بن اسمعيل الامير

مدح محمد بن اسمعيل
مولود في سنة
سما ص و راجع العلوم

ووجه شمسى وشم از وجه اثبات صحت
تشبيه وابطال الخوارق

٢٢٨

١١٨٢

روایت محمد بن اسماعیل

مراجع محمد بن اسماعیل

مسند الدیار و محمد الدین فی الاقطار صنف اکثر من مائتة مؤلف
وهو لا ينسب الى مذهب بل مذهبه الحديث قال اخذ عن علماء
الحرمين واستجاز من هم وارتبط باساتيدهم وقرأ على الشيخ عبد الخالق
بن الزين المزجاجي والشيخ عليّة واستجاز منه واستند عنه مع تمكنه
من علوم الآل وتواصله انتهى على ما نقله السيد حامد حسين المعاصر
في كتابه عبقات الانوار في مائتة الأئمة الاطهار ومن شيوخه
الشيخ عبد القادر بن عبد البدر والشيخ محمد طاهر بن ابراهيم
الكردي والشيخ سالم بن عبد الله البصري وغيرهم وتلمذ عليه ايضا
خلق كثير من هم الشيخ عبد الخالق المزجاجي الزبيدي وهو ايضا استاذ
كما تقدم وايضا ولد السيد العلامة عبد الله بن محمد الامير غيرهما
له مصنفات جليلة ممتعة تنبى عن سعة علمه وغزارة اطلاعه
على العلوم العقلية والعقلية وكان ذا علم كبير ورياسة عالية
وله في النظر اليها طول بلغ رتبة الاجتهاد المطلق ولم يقلل احدا
من اهل المذاهب ما دام ما كاملا مكملًا بنفسه وقد من الله تعالى
عليه باكثر مصنفاته وهي زبد من ان تذكر من هاسيل السلام
شرح بلوغ المرام وهو عند بخط ولد السيد عبد الله وفيه خطه
الشريف ايضا ومنها منحة الغفار حاشية ضوء النهار واسبال المطر
على قصب السكر وجمع التثنية في شرح ابيات التثنية وتوضيح
الافكار في شرح تنقيح الانظار الى غير ذلك من الرسائل والمسائل

وجه سنی و تم از وجه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکاران

۴۴۹

روایت محمد بن اسماعیل

عبد الله بن محمد بن اسماعیل

الله لا یحصی و کما فریده فی بابها خطیب کرا بها حجوزا و استغفار
من علماء الحرمین الشریفین غیرهم من فضلاء الامصار و هو اکرم
من ان یصفه مثله و قفت له علی قصائد بدیعة و نظم یائق
و کان له صولة فی الصدع بالحق و اتباع السنة و ترک البدعة
لعمری مثله فی هذا الامر و هو من مشائخی فی سند الکتاب الحدیثیة
علی ما صرحت به فی سلسلة العجید من ذکر مشایخ السند
و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکتل کفیه السید محمد بن
اسماعیل بن صلاح الامیر الکمار فی ثم الصنعان قال فی البدع
الطالغ الامام الکثیر المجتهد المطلق ولد سنة ۱۱۹۹ بکحلان ثم انتقل
مع والده الی مدینة صنعاء و اخذ عن علماءها و رحل الی مکة
وقرأ الحدیث علی اکابر علمائهم و علماء مدینة و برع فی جمیع
العلوم و فانی فی زبان و تفرد بربیاسة العلم فی صنعاء و تظہر
بالاجتهاد و عمل بالادلة و نبه عن التقليد و رقیف ما لا دلیل
علیه من الاراء الفقهیة و جود له مع اهل کترة خطوب
و هم من و حفظه الله من کیدهم و مکرمهم و کفاه شرهم الخ
وجه سنی نظم از وجه ابطال انکار محاط علی بخارا که شهاب الدین احمد
بن عبد القادر عیسی الشافعی السیاحی شریف را روایت نموده چنانچه
در کتاب فی خیرة المسائل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته بر وی الی یقی بر
که رسول الله صلی الله علیه و سلم من اباد ان ینظر الی نوح فی تقو

والى ابراهيم في حله والى موسى في هيبته والى عيسى في زهاده
فلي نظر الى على بن ابراهيم فذا ابن عبد القادر العالم الماهر
والفاضل الفاضل الحاتر لمحاسن المآثر اثبت الحق الظاهر واخرى
كل منكم كابر وسكت بكت كل جاحل خاتر ومغنى فانه كما احمد منكم دور
صدره خيرة المال كفته اما بعد فيقول خويهم بنى فاطمة الزهر المستجير
في الاول والاخرى الفقير الى الله احمد بن عبد القادر بن بكر
الحجيم نسبة الشافعي مذهباً عفا الله عن مملأيس الله سبحانه
منظومة المستامة عقد جواهر اللال في فضائل الال اطلع عليها جماعة
من علماء الحرمين زبيرا مقدسة وصنعاء اليمن والمخلاق
السليمان فمنهم من استحسن مبانيها وجمع الى معانيها ومنهم من استغرب
فلك لا نداس تلك الطرق التي نسجت عليها عنكب الالهة الجفا
ومنهم من انكر مواضع مخصوصة وطلب الوجه عن العدول عن
المعتقدات المنصوصة ومنهم من هاب ذلك الجناح واخذته
الرعدة فاستحسن ذلك مقلدا او فرض عليها جماعة من المحققين
جزاهم الله خيرا عنظوم ومثور وسموها باسماء تنشرح لها
الصدر ولما حصل الاشكال على بعض الرجال انشرح صدره
لزيادة خدمة ذلك الجناح بشرح يوضح مقاصد المقال واستقدا
من الله الاغاثة والتوفيق واعوذ به من الرغي والتعويق واحمد
عبد القادر صاحب ذخيرة المال انا كابر اهل كمال واجده صحاح

انسان علمه ديني
اثبات نصيبه حق
اقول ان الصدور
الان شرج

لحفظ الشافعي رحمه الله تعالى في منظومه المستمعة بعقد جواهر اللال
واية التطهير فيهم نزلت. واذ هبت رجسهم وطهرت. لما
تلاها قام يدعوا اهله في بيت سكناه وخص آلهم. ادخلهم
نحت الكسا وجللا. جميعهم ثم دعا وابتحالا. وقال اللهم هؤلاء
هم اهلييتي وهم عصائي. اني لمن حاربهم حرب من. سالهم
سلم على الرازيين. واني مني هم ومنهم من فضل. علي سوا ذك
صلوة واجل. وازحم وبارك وارض عنى عفا. والرجس اذهب
عنى هم وطهر. فضة الاية اصل القاعدة. ومنبع الفضل لكل
حائذ. وانما حرف يفيد الحصر. ويقصر المراد فيهم قصرا. فلا
يريد الله فيهم غيران. يذ هب عنى هم كل جسد دونهم مؤكدا
تطهيرهم بالمصل. منكوا اشارة للعقوبة. وصمها وكل عدا
ولجاني. فلا نوالى هم ولا نصافي. قد قطعوا ما امروا باصله. وما
يعواذمة خير سله. عقوة في ولادة وجر واد. وانقضوا عموهم
وغدا. ما عند هم يوم اللقاء والحجة. وكيف ينو غارق في البجة
ماذا يقولون اذا ما سئلوا. وشهد الله على ما فعلوا. وهم يدك اليوم
في هوان. تطاهم الاقلام كالجعلان. ويحكم الله بحكم الحس. بينهم
وبين اهل العق. والمصطفى والمرضى وفاطمة. قد حضروا في مجلس
الخاصة. يا حسرة علي من لا تنقضي. وخجلة لمن جفا ومن ظلم. وما جبر
نقد مضى وانما يا ويل من والامن قد ظلماء. وكل من يسكت ويل تنبش

ومن لعن رفسد یلقس : فذا له مغبون بكل حال : قد
ضیع الریح وراس المال : واستبدال الاذن بكل خیر : وباع
دینه بدنیا الغیر : وفي غد کل فریق یجمع : تحت لواء من له
یتبع وکل ناس بامام یدعی : فاختر لم شیئت والقی السم
ثم قال محبر هذا الكتاب اذقه الله حلاوة عفوہ يوم
الحساب وللشیاب العارف الحفظ شرح على منظومته دل
على حسن عقیدته ووفور محبتہ لاهل البيت الریح
وسلامته من التعصب الشنیع سماء ذخيرة المال
في شرح عقد جواهر اللآل ولما كنت مقيماً في الوطن
كان الشهاب موجوداً في برج شرفه بين الحجاز واليمن
ولا ادرى اليوم اباقي لمعان ذلك النور اقر غاب عن
الابصار بعد انظر ولبعدى عن تلك الاقطار
وانقطاع ما لازل متوقفاً لوصوله من اخبار
الاخيار الساكنين في انفس الدياره لئن عاد
جمع الشمل في ذلك الحمى : غفرت لدهرى كل ذنب
تقدماً ما : وكان والده رحمه الله تعالى عارفاً لبيا
فاضلاً اديباً رطب اللسان باطراً اهل البيت مجادياً
في حلبة حبة الكميت وكان يرقى الارمد بمهذنين
البدنين : اذا ما مقلته رمدت فكله : تراب من نخل الثراب

هو الیگاء فی الجباب لیلۃ هو انقضاک فی یوم القراب : شمر
 ینفت علی العیون فیشف وکان اذا کتخل یقول اللهم تور بصری
 وبصیرتی بنور خاطئة الزهراء وایسها وبعامها وبنیها وکان
 رحمه الله یلازمین سنة الفجر وفوضه الی محرمه الحسین وایسها
 وجدته وایسها وایسها وبنیه یجنی من الهمز الی انافیه وثور قلبی
 بنو معرفتک ثلاث مرات وصناقبه کثیفة وجہ چہلم از وجوہ ابطال انحرافان
 مخاطب خاتمة الکبار آنکه مولوی ولی الله لکنوی السیما ایخیر شریف
 بحکم وجزم ثابت می نماید چنانچه در مرآة المؤمنین من مناقب اهل بیت
 سید المرسلین میفرماید و در احراق قلوب جاحدین و مستکرین و زعم
 اناف مبطلین بدغلین قصبات سبق فی رباید وقال صلی الله
علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی
 تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هيبته والی عیسی
 فی زهادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فهذا ولی بن
 حبیب اللیب العالم المعاصر الحسیب وفق لاظهار الحق
 علی رغم الخطاب التسیب وانتداب وانتصر لتسدا ید
 التمسک المصیب لم یکثرث ولم یجتفل بالککار وحمود
 المعیب ولم یضع له وزنا عند التحقيق والتنقیب ومو کو
 ولی الله از اکابر علمای جلیل الفخار و اعظم فضلا می عالی تبار
 و مرجع صفار و کبار این اکثاف واقطار معروف بنهات

مدارج و فی المذنبین

مدارج و فی المذنبین
از بعد از انعام العبد

اعتماد و اعتماد برست مولوی محمد انعام احمد پسر دلی الله مذکور
در ضمیمه انحصان اربعه در ذکر والد خود گفته ذات
باب رکات جناب شان جامع علوم معقول و منقول و حاو
فروع و اصول صاحب تصانیف کثیره بود چنانچه
شرح مسلم الثبوت مسمی بنفائس الملکوت و تفسیر
معدن الجواهر بکمال شرح و بسط و حاشیه هدایت
الفقه بر عبادات و معاملات و حاشیه بر حاشیه
کمالیه شرح عقائد جلالت و حاشیه زواید ثلثه
و حاشیه صدر او شرح غایة العلوم و معارج
العلوم و تذکره المیزان و تکرار شرح سلم مولوی
عبد الحق قدس سره و تکرار شرح سلم ملاحه بغفور
و رساله تشکیک و کشف الاسرار فی خصائص سید
الابرار و مرآة المومنین و تنبیه الغافلین فی مناقب
آل سید المرسلین و آداب السلاطین و عمدة الوسائل
و رساله هذا موسوم باخصان اربعه و تصانیف خودش
یادگار در عالم دار و المختصر جمله عمر عزیز خویش به تصانیف
و در رس طلبه علم برده از علم او عالمی فیضیاب گردید
شاگردانش نامی و گرامی و از علمای مبتکر شمرده
میشوند و در نظر ارباب و حاکمان اوده معزز و ممتاز

مانده بر مناصب جلیله فائز گشته محسوس گشت بجز شتا و بهشت سال
در ماه صفر بتاریخ دهم کلمه گویان بخوار رحمت ایزد متان طرح اقامت فکندین
و فاقش از تاریخیکه حکیم ظهیر الدین جوادی فقیه پوری گفته مؤید میگردد و کن
دین مولوی ولی الله آن بفضل و کمال علم اکمل و دعوتی را بجان
اجابت کرد که شنیدست از زبان اجل و بتفرد که در صفاتش بود
از عطای خدای عزوجل میتوان گفت سال تاریخش بی تکلف بر حق نقص
خلع کرد و فاقش شدند بی سرو پا و روح شمع و فضل و علم و عمل و صفات و فضیله
بفهمانند هذا النظم من المبالغة الذمیه و خود مولوی ولی الله در خصایص
اربعه در ذکر اولاد مولوی حبیب الله و الدخود گفته اکبر آنها در سن اقام
حرفست مختصرات در خدمت الدماجد تحصیل نموده و از شرح جامع مسلم
النبوت بخدمت عم خود ملا محمد معین قدس سره تحصیل ساخته و بعد فراغ
تحصیل زمانی در تکمیل کوشیده اکثر اوقات در مطالعه کتب باصرف خود
و در تحقیق اقوال متاخرین دقیقه نگذاشته عمری بتدریس طلبه علم گذرانید
و زمانی در تالیف کتب بسر برده و مکروهات بسیار دیده اما حفظ و حیات
اکبر را غالب بر همه چیز پایافته از ابتدای جوانی بفقدان فرزند گرفته
خاطر شدم پس از آنکه فرزند وجود آمدند بوقت آنها را بنجیدم اکنون که عمرم
ایشصت سال در گذشت و دو فرزند و یک دختر خدای تعالی عنایت
فرموده او سبحانه تعالی آنها را در عهد حمایت خود داشته پرورش نماید و بعد بطبع
رساند و علم و فضل نصیب گردانند الله علیه کل شیء قدیر

بزرگوار مولوی ولی اسرار
اعضایان در بعضی فضیلت
خود

قوله حديث ششم حدیثی است که آن را امامیه روایت میکنند **اختر قول** امامیه این
 حدیث شریف را بطریق متعدد و الفاظ متنوعه در مقام الزام اهل سنت از کتب
 ایشان روایت میکنند چنانچه در زیر تحریر ابو الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی در کتاب
 تنقیح الثمین و در ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام فرموده فصل في مناقبة
 ومآخذ الله تعالى لمحبيه وذو كرامة علمه وكونه اقضى لأصحاب من مناقب
 الخوارزمي عن محمد بن عبد الله بن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لو ان الرياض اقلام والبحر مداد والجن حساب ولا نس كتاب
 ما احصوا فضائل علي بن ابي طالب وبالله اسناد عن علي قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان الله تعالى جعل الخي علي بن ابي طالب فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر فضيلة
 من فضائل مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر ومن كتب فضيلة
 من فضائل لم تنزل الملائكة تستغفر له ما بقى لتلك الكتابة وسمو ومن استمع
 فضيلة من فضائل غفر الله له الذنوب التي اكتبها بالاسماع ومن نظر الى
 فضيلة من فضائل غفر الله له الذنوب التي اكتبها بالنظر ثم قال المتطرق الى
 وجهه علي بن ابي طالب عبادة وذكره عبادة لا يقبل الله ايمان عبدا الا
 بولائه والبراءة من اعدائه وبالله اسناد قال الخطيب الخوارزمي انما حفظ
 ابو العلاء الهمداني مرفوعا الى عبد الله بن عباس وقد قال له رجل سبحان الله
 ما اكثر مناقب علي وفضائله اني لاحسبها ثلثة آلاف منقبة قال بن عباس
 او لا تقول انها ابي ثلثين اقرب وبالله اسناد عن الحسين بن علي بن ابي طالب
 عن علي بن النبي صلى الله عليه وسلم يقول لو حدثت بكل ما نزل في علي ما ولى

على موضع في الارض الا اخذ قراي الى الماء ومن كتاب المناقب
قال حدثني الامام العلامة فخر خوارزمي ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشري
مرفوعا الى الحسن ان عمر بن الخطاب سئل عن امرأة مجنون مجيلة قد زنت فاداه ان
يرجمها فقال له علي يا امير المؤمنين اما سمعت ما قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال وما قال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رفع القلم
عن ثلث عن المجنون حتى يبرأ وعن الغلام حتى يدرك وعن النائم حتى
يستيقظ قال فحمله عنها ومنه عن علي قال لما كان في ولاية عمر رضي الله
عنه اتى با امرأة حامل فسألتها عن ابن الخطاب فاعترفت بالفجور فامرو بها عمر ان يرحم
فلقها علي بن ابي طالب فقال ما بال هذه فقالوا امر بها امير المؤمنين ان يرحم
فردّها علي فقال اموت بها ان ترحم فقال نعم اعترفت عندي بالفجور فقال
هذا سلطانك عليها فما سلطانك على ما في بطنها ثم قال له علي فلعلك انتهم
واخفتمها فقال قد كان ذلك قال او ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول لا تحدد على معترف بعد بلائها من قيّدات او تهددت فلا اقراهن
فحمله عمر سبيلها ثم قال عجزت النساء ان تلدن مثل علي بن ابي طالب لا علي
لهلك عمر لان قال العلامة لا يربح رحمة الله تعالى ومنه اي من كتاب
المناقب للخوارزمي عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا مدينة العلم وعلي باها فسنار اذا العلم فليات الباب ومنه عن ابي
الحمرار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد ان يتطهر الى ادم في
علمه والى نوح في فهمه والى يحيى بن زكريا في زهدية والى موسى بن عمران

في بطشه فليظرك على بن ابي طالب قال احمد بن الحسين اليهقي لم اكتبه الا هذه
 الاسناد وقد روي اليهقي في كتاب المصنف في فضائل الصحابة يرفعه بسنده الى
 رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من اراد ان ينظر الى آدم في علمه وادبه
 نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيبته والى عيسى في عبادته
 فليظرك على بن ابي طالب فقد ثبت لعلي عليه السلام ما ثبت لوصيه عليه السلام
 من هذه الصفات المحمودة واجتمع فيه ما تفرق في غيره انتهى نقلا
 عن نسخة نقلت عن نسخة المصنف ومما لفت مرتبه وعظمت شان علامه
 ابراهيم بن ابيست كه اجله سنيه هم بهرح انجناب عذب البيان ورطب اللسان ميباشنه
 چنانچه محمد بن شاكر بن احمد الكتبي در فوات الوفيات كه مصطفى بن عبد الله قسطنطيني
 در كشف الظنون ذكر شش باين پنج فرموده فوات الوفيات لمحمد بن شاكر بن
 احمد الكتبي المتوفى سنة اربع وستين سبع مائه مسمى محمد بن علي بن عيسى بن ابي الفتح الصابغ
 بها والدين بن الامير فخر الدين الارسله المنشي الكاتب البارع له شعر وترسل
 وكان رئيسا كتب المتولى اربل من صلاحاته خدمه ببغداد في ديوانه انشاء
 ايام علاؤ الدين صاحب الديوان ثم انتقل سوق في دولة اليهود ثم تراجع
 بعدهم وسلم ولم ينكب الى زمان سنة اثنتين وتسعين وست مائه وكان
 صاحب عقل وحشمة ومكارم اخلاق وفيه تشيع وكان ابوه واليا بارسل
 ولبهذه الدين مصنفات ادبية مثل المقامات الاربع ورسالة الطيف المشهورة
 وغير ذلك وحلف بمائات تركة عظيمة نحو الف الف درهم تسلمها ابنه ابو الفتح
 ومحققها ومات دسعلوكا ومحمد بن شاكر بن احمد الكتبي الزاجلة حميرين ومشاير مستزين

این است کتاب ادوات الوفيات مشهور و معروف است مولوی صدیق حسن خان صاحب
التحاف النبلا باین کتاب استناد کرده و حیث قال فی ترجمه محمد بن شیخ محمد الدین علی بن
بن مطیع القشیری القاضی الشافعی المأکی الشافعی در فوات الوفيات گفته تفقه بر پدر
کرده و نامش در حیات مشایخ او شهرت پذیرفته اول مالکی المذهب بود و بعد شافعی گردید
سماعت از ابن القیروان بن روح و ابن الجمری و البسط و ابن عبد الدائم وزیرین خالد و غیرهم
و اردو از تصانیف او است امام و علوم الحدیث و شرح مقدمه المطرز در اصول فقه
و حجج الاربعین فی الروایه عن رب العالمین و بود و کثیر القتری و تمتع و او را چند اولاد ذکر و
انات بود با سمای صحابه عشره مبشره با بخت در باب میاه و نجاسات مقمور و سواس بود درین باب
حکایات و وقایع کثیره از وی نقل کرده اند انتی وزیرین الدین محمد بن علی بن شهر آشوب
المازندرانی از احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابن بطه روایت آن نموده که عمر فرشته سابقا
و ابوالحسن یحیی بن الحسن بن حسین بن علی بن البطریق الحلی از ابوالحسن علی بن محمد بن الطیب
الجلالی المعروف بابن المغازی نقل آن فرموده چنانچه در کتاب العده میفرماید و کلا سنا
قال ای ابن المغازی اخبرنا احمد بن محمد بن عبد الوهاب قال حدثنا الحسين
ابن محمد بن الحسين العدل العلوی الواسطی قال حدثنا محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
ابراهیم بن مهدی الاصبی قال حدثنا ابراهیم بن سلیمان بن رشید قال حدثنا
زید بن عطية قال حدثنا ابان بن فيروز عن انس بن مالك قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى علم ادم و فقه نوح فلينظر الى علي بن ابي طالب
حسن بن محمد بن علي السهمي الحلبي طلب ثم انزل و سئل المتعبدين عمر بن محمد بن خضر المعروف
بالملأ الاردي بلی نقل نموده و علامه مجلسی اعلیٰ له مقامه و در بحار الانوار عبارت ابن شهر آشوب

که در آن این حدیث را از احمد بن حنبل و ابن بطریق نقل فرموده پس نسبت وایت این حدیث
 با مابقیه بغرض اظهار این معنی که سینه روایت آن نگردیده اند اول یعنی و نحو بی سنیست
 که از مخاطب منصف صادر شده و نیز قطع نظر از آن کسان جمیع طرق این حدیث یا اکثر آن طرق
 نقل میکرد و لا اقل ذکر تعدد طرق این حدیث شریف می نمودند اگر اکتفا به صرف یک طریق
 میکرد و قول و فساد مبادی این تمسک بمقدمات ازهر تا قدم بر هر دو انشمنده ظاهرست
 اقل زعم فساد مبادی این تمسک بمقدمات ناشی از فساد مبادی عقل و سواس
 در روایات و بدیهیات و تمسک به وجوه خیالات و تثبیت بمقدمات معتلاتست
 و هر دو انشمنده حق پسند صاحب رای از چند و فطرت بلند را بیان سابق کافی و بسنده و مانع
 از کون و جنوح بسوی تشکیکات سراسر نهی و خرافات بی اصل بی بنده و مخاطب حمید الشیم
 از سر تا قدم مبتلای شمر از فضائل و صیغی خیر الام علیهم السلام من رب انعم مست
 و بر مقام بسبب بعد از غرض و در معرکات ظلم و عدم تمیز حق صحیح و غلط و ضحی استقام قدم و مضار الحاکم
 و ابطال و آیات اکابر ائمه و اساطین عالم هم می گزارد در اینجا هم جریا علی و بدینه و تقدیم حکم نموده
 فساد این تمسک و وضع السداد و مقدمات محکم کالسبع الشداد و ظاهر فرموده کمال بعد خود
 از عناد و غایت انما که در لدا و بلوغ اندر قضی در ارضان و احتیاج و مخالفت تحقیق و انتقاد
 و عدم توخی و ارتداد انتساج منجر شاد و پیمان در محامه مژویه تقلید کابلی ضحک کل ناد و عدم
 اعتنا و اتفاقات باقادات محققین و محدثین انجام و ترک استسعاد و باطل بر افادات جهل و نقاد
 والله ولی التوفیق و الاکثر و من الهدایة الی نفع السداد و هو الصائن من ان یستل
 الانسان من الراس الی القدم بالحق و الوعز علی فضائل و صیغ شفیع الایم و یزیغ
 عن و اخبر المنهج و من یلج القوم و یتمک فی الخفاء الذم و یتنكب عن الطريق الا مسر

و نیز کمال عجب است که با آنکه این حدیث شریف را عطار و سنائی اولین تحصیل دشانی با جمال حقا و ثناء
 ثابت کرده اند و این هر دو با اعتراف خودش از جمله کسانی اند که بنای کار ایشان و شریعت
 و طریقت شان از سر تا قدم بر مذہب اہلسنت است کما ینحی بہ فی المکاید و قد مضت
 عبادتہ فی قیام السنائی انکار بودن این حدیث شریف از احادیث اہلسنت می نماید کما
 کہ حسب اعتراف خودش بنای کار ایشان و شریعت و طریقت شان از سر تا قدم بر مذہب اہلسنت است
 خارج از سنیان می سازد و بقول خود و خود را از سر تا قدم بشون بصدق و دیانت و ورع و امانت
 می سازد و ما ہکذا تو رم با سدا کلا بل **قول اول** این حدیث از احادیث اہلسنت نیست
اقول راست میگویی و طریق حق بقدم صدق می پویی و صواب دور از ملام و معاص
 میجوی و دست کرامت پرست از نیل بیاطل و در رونع می شویی و مثل سبزہ بارہا در قابہا
 جدید می رونی یا اللہ جب نگر عبد الرزاق و احمد بن حنبل و ابی حاتم و ابن شابرین و ابن بطہ
 و حاکم و ابن مردویہ و ابونعیم و ہیثمی و ابن مغازلی و شیرویہ دہلی و سنائی و عطار کہ حسب
 اعتراف خودش بنای کار ایشان و شریعت و طریقت ایشان از سر تا قدم بر مذہب اہلسنت است
 و شہدار و دلی و اخطب خوارزم و رضی الدین طالقانی و صالحانی و ابن طلحہ و محمد بن یوسف
 کجی و محب طبری و سید علی ہمدانی و امیر ملا و شہاب الدین دولت آبادی و ابن الصباغ مالک
 و بحر حسین مہذبذی و عبد الرحمن صفوری و ابراہیم و صابی و جمال الدین محدث احمد بن فضل باکیش
 کی و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و محمد بن اسمعیل و امثال ایشان از اکابر ساطین و ارکان فائز
 جہان بدہ اعیان از سننہ نبودند و ہر گاہ این حضرات نزد مخاطب رفیع الدرجات از اہلسنت خارج
 و بزمہ مبتدعین و اہل ضلال و تمکین اشراک ہلاک و اختلال و لاج باشند پس چه عجب کہ والد ماجد
 او ہم کہ حسب تصریحش آتی از آیات الہی و حجۃ الامم عزرات نبوی بوده از اہلسنت میرون برتر

مبتدعین و مالکین مقرون باشند و هرگاه این حضرات که اسامی متبرکه شان مرقوم است و الله ما جده
 مخاطب رتیل القوم خارج از اهل سنت و صواب و محشور بزمه مبتدعین اقسام و معدود در مخالفین
 کتاب و محسوب در جرکه مالکین او شایب باشند پس کراتاب و طاقت است که از اخراج
 دیگر حضرات که معاصر مخاطب ماهر جلیل المآثر جلیل المفاخر بود و در مثل عبد القادر
 بن احمد العجلی و مولوی ولی الدین حبیب الدین لکنوی حرف شکایت و سخن نکایت بر زبان
 تواند آورد و نیز هرگاه این حضرات خارج اهل سنت باشند پس ما دین این حضرات کشتار
 الصلة و السبب و مائلین شان در رفعت درجات لعدم الفرق و لزوم التوحید
 نیز از سنیه خارج خواهند شد پس تسنن مختصر خواهد شد و در ذات عالی صفات مخاطب بیع السما
 و لکن چون او هم مباح جمعی از بیخضات است او هم حسب افاده خود از سنیه خارج خواهد شد
 پس نیابین در عالم کسی نمی نبوده پس تا بقدیم این مذهب در عزم حدوث مذهب اهل حق که مخاطب
 اثناب نفس نفیس تفریب و تزویر بر تلویع و تلبیس و تمذیب و تقریر بر تحذیر و تدلیس و اثبات
 این مطلب خیس فرموده چه رسد و لا یحیی المکرم السی الا بامله قوله و ابن مطهر علی
 در کتب خود آورده و در روایت آنرا گاهی بهیچ و گاهی به بغوی نسبت کرده حال آنکه در نقض
 هر دو از آن اثری موجود نیست **اقول** قبل از علامه علی صاحب کشف الغم این شهر آشوب
 و این بطریق هم نقل حدیث تشبیه از سنیه کرده اند که ادبیت آنها تخصیص ایراد آن بعلامه علی
 و جمعی ندارد و خبر تقلید غیر سدید کاتبی و جید و علامه علی ابن حدیث شریف را از بهیچ نقل کرده چنانچه
 در کتاب منهاج الکرامه در ذکر اعلیت جناب امیر علیه السلام میفرماید عن الیهقی فی کتابه
 باسناد عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه
 والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی

في عبادته فليظروا في علمه بن أبي طالب فثبت له ما لقن فيه ودرج الحق بهم نقل أن
أبي هاشم فرموده وروایت بهیقى اینجندیت شریف را و وجود آن در کتاب بهیقى فطی و جمعی سنی
و تصریح اکابر سنی ثابت و تحقیق است اتفاقا و انستی که اخطب خوازم و ابن طلحه و ابن الصبغ
و میبذی و میرزا محمد خانی و عبد القادر عیسی اینجندیت شریف را از بهیقى نقل کرده اند و میرزا
بن محمد خان مدوح و مقبول خود مخاطب عالی شان و تصریح صریح فاضل رشید تلمیذ و جید
مخاطب عین الایمان از عظامی البسنت است پس اگر معاذا الله در حجت و دیگر حضرات گوشت
شمار قبول حکم میرزا محمد بن محمد چاره نیست و لوقاه و او تعد و او تغیر و او تربد و ا
فاستحیل الله علی ما ذاح الباطل عن نصایه و اصله و اجتاح تسویل الخاطب و منکر
خنده و خرم اش الشبهة المغلقة و جرم شوك الحجة الموقفة و اوضح الحق
المشرق المنار البیاض الا نوار العزیز المثار فسطع منه النور المضي و البرهان الجلی
و اسفر المتهاجج البادی و اثنى الحق الهادی و اینعت شجرة انحصانها معتدلة
و ثمارها مستهدلة و لزمت الحجة الکافیة و البیتة الشافیة و الایة المتلافیة و فحقت
التلمیعات المعلولة و کسدت التوهمات المدخولة و انفسر حجابها و عراها
و انخرم قننها و ذراها و **لعمری** لا یحمد ولا یلطف الحق بعد نهاية ظهوره
و اشراق نوره و ابتلاق بدوره و تبلیج اسفاره و تفنق از هارده و انفتاح
ابوابه و انقشاع سحابه و وضوح صوابه و تبیین لبابه و فصل خطابه
و ائادة معالمه و اشادة مراسمه و ابتلاف مناظره و صفاء مغیره
و عنوابة مشرعه و نقاسة منزعه و عنوابة مقطعة و لحب لقیه و فحج جده
و شعب صدعه و ابراق اشجاره و ابتاع اثماره و غضاضة اغصانه و طلاء

افتناء وحصافة بياته ورفاهة تجلادانه وماناة حیطانه وایرام سوره واحكام
 دوره وارتفاع قصوره وشموخ اعلامه وانتساق نظامه وعظمت شان
 وجلالة انصاده واعوانه الا من انتكث عليه حبل الفطنة والذكاء وكبت به
 بعضیة المورطة وهوت ببقی درك الشقاء فهو یهید فی وادی الخسار
 ولا تكاد یه ورجول الجحیم والتبار ویسوق علی نفسه عار الشناد والصفار
 فهو المختال الفخور المتهین العجول النقیق الوضیان المرسل وغیر سدا المنهمك
 فی الداء واللذ انخفر مامرا لاضاف المستبد بالاعتساف المجادح للشراب
 الوبی السالك للطریق الا جی ونمایت عجب ست كه فاضل مخاطب باوصف
 وعادی تبحر واطلاع بر كتب فریقین هنوز برین كتب مشهوره كه ازان نقل اینجیث
 كردم عنوری نادر ووتقلید كالمی رجما بالغیب بجان یقین وجزم ظاهر میكند كه در نقیث
 بیقی اثری ازین حدیث موجود نیست كاش میگفت كه من در تصانیف بیقی اینجیث
 ندیده ام ومعناش چنان قرار می ادا كه چون من تصانیف بیقی را ندیده ام پس این حدیث هم را
 ندیده ام لیكن اخبار واقعی از نبودن این حدیث شریف در تصانیف بیقی كه بیست حجت خیر و خوبست
 عجب نگیز كه ازسان جبار دروغان هم بعیدست كه در امور دینیة چنین بدهاضح بسیار از جبار هم خراز
 میكند فضلا عن الافاضل لیكن اگر اولیای شایع صاحب این اعتذار بر پا كنند كه جناب
 شان نفی اثر اینجیث از تصانیف بیقی كرده است نه عین آن پس اگر عین روایت موجود
 باشد در نفی اثر بیقی نیست این عذر عجیب و غریب شاید نزد معتقدین شان قابل قبول باشد
 و بهمین سبب كه بلا شبهه در رب بیقی ظاهر الجیب راوی اینجیث شریفست این تهیه با انهمه
 تعصب و تكبر و غطرس و تجرد و مرا و اجتر و اعتساف و انحراف و مكابره و مجازفه و عدوان

مجادله و معانده و شنان و غلیان و توراتان اتحاد و اضغان بچواب علامه علی طاب ثراه
 انکار روایت بیقی آنرا نتوانست کرد بلکه بجمله دیگر تمسک و در شرک کذب و دروغ بخانه
 مرتیک گردید یعنی انکار روایت بیقی این حدیث را نهایت شنیع و قطع و البته چار و ناچار
 در صدد دفع و جرح بیقی برآمده چنانچه در منهاج الاعوجاج و منهاج التجاج که از ابه منهاج
 السنه النبویه موسوم ساخته بحال وقاحت و سلاطنت و نهایت جسارت و طغیان میسر آید
 و الجواب ان یقال اولاً این اسناد هذا الحدیث والبیقی یروی فی الفضائل
 احادیث ضعیفه بل موضوعه کما جرت عادة امثاله من اهل الحدیث یقال ثانیاً
 هذا الحدیث کذب موضوع علی رسول الله صلی الله علیه و سلم بلا ریب
 عند اهل العلم بالحدیث و لهذا لا یذکره اهل العلم بالحدیث و ان كانوا
 حریصاً علی جمع فضائل علی کالنسائی قصداً ان یجمع فضائل علی فی کتاب
 سماه الخصائص و الترمذی قد ذکر احادیث متعدده فی فضائل و فیها ما هو
 ضعیف بل هو موضوع و مع هذا لم یذکر و لهذا و نحوه و حقیر بعد نسبت و قاحت
 باین تمییه سخت متحیر شدم که با آنکه او انکار وجود حدیث در کتاب بیقی ننموده و صرف کبر
 بهمت بر ابطال آن بسته و هم به طلیت حدیث بانکار دلالت آن بر افضلیت جناب
 امیر المومنین علیه السلام و گرفتن آن از قبیل تشبیهات شعرا قائل نشد و فقیه و را منسوب
 بوقاحت منسوب ساختن جناب صاحب را که هم با ابطال حدیث می پردازند و هم بچواب این
 حدیث اغراقات و تشبیهات شعرا ذکر می کنند و هم انکار وجود آن در کتاب بیقی بلکه سائر کتب سنیه
 و لو با سند ضعیف مینمایند چه چیز منسوب خواهیم ساخت با کلمه بطلان کلام ابن تیمیه حاجت
 تمیین ندارد که به بیقی نسبت روایت موضوعات مینماید و این حدیث مروی او را بدون

وریلی موضوع میگردد حال آنکه احاطه کرده که حدیثی را که ضعیف بدانند روایت نکنند و دیگر
 علما این التزام او را قبول کرده اند و حکم بوضع احادیث مرویه او را باطل کرده اند
 و از عرا تب آنست که از کلام او و اولاده آید که اهل العلم بالحديث چنان
 واضح میشود که بهی راز اهل العلم بالحديث خارج کرده و ازین زیاده ترجیحی نمیدانند چنان
 کسی نیست که قبح قادی و روقا بلیت گوش ندادن داشته باشد و جلالت قدرش در علم
 حدیث محتاج اظهار گردد و سابقا شنیدی که صاحب مشکوٰۃ در حق او و امثال او ارفقا و
 نموده است انی اذا استنات الحدیث ثلثه هم کانی اسنادات النبی صلی الله علیه
 وسلم و یا قوت حموی در معجم البلد ان گفت و قد اخرجت هذه الکودة من
 یخص من الفضلاء والعلماء والفقهاء والادباء ومع ذلك فالغالب علی اهلها
 مذهب الرافضة الغلاة ومن اشهر ائمتهم الامام ابو بکر احمد بن الحسین
 علی بن عبد الله بن موسی البیهقی من اهل خسر و جرح صاحب التصانیف المشهورة
 و هو الامام الحافظ الفقیه الاصولی الدین الورع اوحد الدهر فی الحفظ والافتقار
 مع الدین المتین من اجل اصحاب ابی عبد الله الحاکم و المتکثرین عنه ثم فاقه
 فی فتون من العلم تقدر بهار حل الی العراق و طوف الافاق و ألف من الکتب ما یبلغ
 قریبا من الف جزء ما لم یسبق الی مثله استنادی الی نیسا بورد سماع کتاب المعرفة
 فعاد الیه فی سنة احدى واربعمائة ثم عاد الی ناحيته فقام بها الی ان
 فی جمادی الاولی من سنة اربع و خمسين و اربع مائة من تصانیفه کتاب المبسوط
 کتاب السنن کتاب معرفة علوم الحدیث کتاب دلائل النبوة کتاب مناقب
 الشافعی کتاب البعث و النشور کتاب الاداب کتاب فضائل الصحابة

كتاب الاعتقاد كتاب فضائل الاوقات وسما في در انساب گفته ابو بكر احمد بن
 الحسين بن علي بن موسى بن عبيد الله البيهقي الحافظ كان اماما فقيها حافظا
 جمع بين معرفة الحديث والفقه وكان يتتبع نصوص الشافعي وجمع كتابا سماه
 كتاب المبسوط وكان استاذة في الحديث الحاكم ابو عبد الله محمد بن عبد الله
 الحافظ وتفقه علي بن الفتح ناصر بن محمد العمر في المروزي وسمع الحديث الكثير و
 صنف في التصانيف التي لم يسبق اليها وهي مشهورة موجودة في ايدي الناس
 سمعت منها كتاب السنن الكبير وكتاب السنن الصغير وكتاب معرفة الاثار
 والسنن ودلائل النبوة وكتاب شعب الايمان وكتاب الاسماء والصفات
 وكتاب البعث والنشور وكتاب الزهد الكبير وكتاب الدعوات الكبيرة
 والدعوات الصغيرة وكتاب القدر وكتاب الاعتقاد وكتاب فضائل
 الاوقات وغيرها من الكتب واده ركت عشرة من اصحاب الذين حدثتوني
 عنه وكانت ولادته في سنة اربع وثمانين وثلث مائة في شعبان ووفاته في سنة
 ثمان وخمسين واربعمائة وقاضي شمس الدين احمد بن محمد المعروف بابن خلكان
 وفيات الاعيان گفته ابو بكر احمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن
 موسى البيهقي النخعي مجرد في الفقه الشافعي الحافظ الكبير المشهور واحد زمانه
 وفرم اقرانه في الفنون من كبار اصحاب الحاكم ابو عبد الله بن البيهقي الحديث
 ثم الزائد عليه في انواع العلوم اخذ الفقه عن ابي الفتح ناصر بن محمد العمر في
 المروزي غلب عليه الحديث واشتهر به ورحل في طلبه الى العراق والحجاز
 والحجاز وسمع بخراسان من علماء عصره وكان ببقية البلاد التي انتهى اليها وشرع

في التصنيف فنصف فيه كثير حتى قيل تبلغ تصانيفه الف حصراً وهو اول من جمع
 نصوص الامام الشافعي رضي الله تعالى عنه في عشر مجلدات ومن شيوخه مصنفاته
 السنن الكبير والسنن الصغير ودلائل النبوة والسنن والآثار وشعب الايمان
 ومناقب الشافعي المطلبى ومناقب احمد بن حنبل وغير ذلك وكان قانعاً
 من الدنيا بالقليل وقال امام الحرمين في حقه ما من شافعي المذهب الا وللشافعي
 عليه مئة الا حسداً ليهيقي فان له على الشافعي مئة وكان من اكثر الناس نصراً
 لمذهب الشافعي وطلب الى نيسابور ليشترى العلم فاجاب وانتقل اليها وكان
 على سيرة السلف واخذ عنه الحديث جماعة من الاعيان منهم ظاهر الشيوخ
 ومحمد الفراءى وعبد المنعم القسيري وغيرهم وكان مولداً في شعبان
 سنة اربع وثمانين وثلثمائة وتوفي في اواخر شهر جمادى الاولى سنة ثمان
 وخمسين واربعمائة بنيسابور ونقل الى يهق رحمه الله تعالى نسبه الى يهق
 بفتح الباء الموحدة وسكون الياء المشددة من تحتها وبعد الهاء المفتوحة قائم
 وهي قرية مجتمعة بنواحي نيسابور على عشرين فرسخاً منها وخسر وجرم من قراها
 وهي بضم الخاء المعجمة والوعد عبد الله محمد بن عثمان الديلمي وزير القبل الفقه اليه هقي هو الخ ^{فظ}
 العلامة الثبت الفقيه شيخ الاسلام ابو بكر حمد بن الحسين بن علي بن موسى
 الخسر وجرمدي الخراساني ويهق عدة قرى من اعمال نيسابور على يومين منها
 ولد في سنة اربع وثمانين وثلثمائة في شعبان الى ان قال وبوردة في علمه
 وصنف تصانيف النافعة ولم يكن عنده سنن النسائي ولا سنن ابن ماجة
 ولا جامع ابى عيسى عنده عن الحاكم وقرعير او نحو ذلك وعنده سنن

ابي داود وغالب وتفقه على ناصب العجم وغيره وانقطع بقرهته مقبلا على الجمع
 والتأليف فعل السنن الكبير في عشر مجلدات ليس لاحد مثله واللف كتاب
 السنن والاثر في اربع مجلدات وكتاب الاسماء والصفات في مجلدتين وكتاب
 العقيد مجلد وكتاب النعت مجلد وكتاب الترغيب والترهيب مجلد وكتاب
 الدعوات مجلد وكتاب الزهد مجلد وكتاب الخلافات ثلاث مجلدات
 وكتاب نصوص الشافعي مجلدان وكتاب دلائل النبوة اربع مجلدات وكتاب
 السنن الصغير مجلد ضخيم وكتاب شعب الايمان مجلدان وكتاب المدخل
 الى السنن مجلد وكتاب الادب مجلد وكتاب فضائل الاوقات مجلد و
 كتاب الاربعين الكبرى مجلد وكتاب الاربعين الصغير وكتاب الاربعين
 وكتاب الرزية جزء وكتاب الاسرار كتاب مناقب الشافعي مجلد وكتاب
 مناقب احمد مجلد وكتاب فضائل الصحابة مجلد واشياء لا يحضر في ذكرها
 قال الحافظ عبد الغافر بن اسمعيل في تاريخه كان البيهقي على سيرة العلماء قانعا
 بالسير مجتهدا في زهده ورعه وقال ايضا هو ابو بكر الفقيه الحافظ الاصول
 الدين والورع واحد زمانه في الحفظ وفرم اقرانه في الاتقان والقبط من
 كبار اصحاب الحاكم وزيد على الحاكم با انواع من العلوم كتب الحديث وحفظه
 من صباه وتفقه وبرع واخذ في فن الاصول وارتحل الى العراق والجهال و
 الحجاز ثم صنف وتوالت مقادير الف جزء مما ليس بقدر احد جمع بين علم
 الحديث والفقه وبيان علل الحديث ووجه الجمع بين الاثر حديث طلب من كلامه
 الانتقال من يهيق الى نيسابور لسماع الكتب فاتي في ذلك واحد واربعين

١١٠ قِيلَ خَيْرُ نَاصِرٍ هُوَ اللَّهُ نَاصِرُ الْإِسْلَامِ، حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَابْنُ الشَّيْبَانِيِّ وَابْنُ أَبِي عَاصِمٍ قَالُوا
 أَمَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْحَافِظُ لَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْمُسْتَقِيمُ لَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَيْهَقِيُّ نَا بَعْدَ اللَّهِ
 بَنُ يَوْسُفَ نَا ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ نَا ابْنُ أَبِي الْقَاسِمِ يَنَا حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْمَدَائِنِيُّ نَا ظَهْرُ حَمَّادِ
 بَنِ وَقْدَانَ ابْنِ سَمْعَانَ بَنِ دِينَارٍ يَقُولُ يَقُولُونَ مَلَكَ زَاهِدًا أَيْ زَهْدًا عِنْدَ ذَلِكَ
 وَلَمْ يَجِبْهُ وَكَسَاءٌ أَنَا الرَّاهِدُ عَمْرٍ بَنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ أَيْ الدُّنْيَا فَاعْرِضْ فَاعْرِضْ عَنْهَا
 وَفِيهِ زَيْبِي وَرَتَبُكَ الْحَفَظُ كَقَوْلِهِ الْبَيْهَقِيُّ الْإِمَامُ الْحَفَظُ الْعَلَامَةُ شَيْخُ خُرَاسَانَ أَبُو بَكْرٍ
 أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بَنُ عَلِيٍّ بَنُ مُوسَى الْخَمْسِيِّ جَرَمِي الْبَيْهَقِيُّ صَاحِبُ التَّصَانِيفِ
 وَلَهُ سِتُّ مِائَةٍ وَثَمَانِينَ وَثَلَاثِينَ فِي شُعْبَانَ وَبَعَثَ بِالْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ
 الْعَلَوِيُّ وَابَا عَبْدِ اللَّهِ الْحَاكِمُ وَابَا طَاهِرٍ بَنُ مُحَمَّدٍ وَابَا بَكْرٍ بَنُ فَوْزَانَ وَابَا عَلِيٍّ
 بَنُ دُبَادِيٍّ وَعَبْدُ اللَّهِ بَنُ يَوْسُفَ بَنُ زَامُوِيَّةٍ وَابَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيِّ وَخَلَقَا
 بَغْرَاسَانَ وَهَالِلُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَفَّارُ وَابَا الْحُسَيْنِ بَنُ بَشْرَانَ وَابْنُ يَعْقُوبَ الْإِيَادِيَّ وَ
 عَدَّةٌ بِبَغْدَادٍ وَحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بَنُ فَرَّاسٍ وَطَائِفَةٌ وَجَنَاحُ بْنُ بَدِيرٍ وَجَمَاعَةٌ بِالْكُوفَةِ
 وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ سَنَنُ النَّسَائِيِّ وَلَا جَامِعُ التِّرْمِذِيِّ وَلَا سَنَنُ ابْنِ مَاجَةَ بَلَى كَانَ عِنْدَهُ
 الْحَاكِمُ فَكَثُرَتْ عَنْهُ وَعِنْدَهُ عَوَالٍ وَبُورُكٌ لَهُ فِي عِلْمِهِ لِحَسَنِ مَقْصِدِهِ وَقُوَّةِ فَهْمِهِ وَ
 حِفْظِهِ وَعَمِلَ كِتَابَهُ يُسَبِّقُ إِلَى تَحْرِيرِهَا مِنْهَا الْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ وَهُوَ مَجْلَدَانِ وَالسَّنَنُ
 الْكَبِيرُ عَشْرُ مَجْلَدَاتٍ وَالسَّنَنُ وَالْأَثَرُ أَرْبَعُ مَجْلَدَاتٍ وَشُعْبُ الْأَيْمَانِ مَجْلَدَانِ وَ
 دَلَالَةُ النُّبُوَّةِ ثَلَاثُ مَجْلَدَاتٍ وَالسَّنَنُ الصَّغِيرُ مَجْلَدَانِ وَالزَّهْدُ مَجْلَدٌ وَالْمُبْتَغَى
 مَجْلَدٌ وَالْمُعْتَقَدُ مَجْلَدٌ وَالْأَدَابُ مَجْلَدٌ وَنُصُوصُ الشَّافِعِيِّ ثَلَاثُ مَجْلَدَاتٍ وَالْمَدْخَلُ
 مَجْلَدٌ وَالْمَدْعَوَاتُ مَجْلَدٌ وَالتَّرْغِيبُ وَالتَّرْهِيْبُ مَجْلَدٌ وَمَنَاقِبُ الشَّافِعِيِّ مَجْلَدٌ

ومناقب احمد مجله وكتاب الاسراء وكتب عبد الله الاذكريها قال عبد الغفار
 في تاريخه كان البيهقي على سيرة العلماء قانعا باليسير متجلا في ذهده وورعه
 عن امام الحرمين بن المعالي قال ما من شافعي الا وللشافعي عليه منة الا ابا بكر
 البيهقي فانه المنة على الشافعي لتصانيفه في نصرة مذهبه قال ابو الحسن الغافر
 في ذيل تاريخ نيسابور ابو بكر البيهقي الفقيه الحافظ الاصولي الدين الورع واحد
 زمانه في الحفظ وفردا في الاند في الاتقان والضبط من كبار اصحاب المحاكمين
 عليه بانواع من العلوم كتب الحديث وحفظه من صباه وتفقه وبيع ولحقه
 في الاصول وارتحل الى العراق والجمال والحجاز فوصف وتو اليه تقارب
 الف خرم ماله يسبقه اليه احد جمع بين علم الحديث والفقه وبيان علل احكام
 ووجه الجمع بين الاحاديث طلب منه الائمة الانتقال من الناحية الى نيسابور
 لسماع الكتب فاني في سنة احدى واربعين راعدا والمجلس لسماع كتاب العروة
 وحضرة الائمة وكان على سيرة العلماء قانعا باليسير وقال شيخ القضاة ابو علي
 بن البيهقي نا ابي قال حين ابتدأت بتصنيف هذا الكتاب يعني كتاب معرفة
 السنن والآثار وفرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت الفقيه محمد بن احمد
 وهو من صالح اصحابي واكثرهم تلاوة واصدا فهم لهجة يقول ايت الشافعي
 في النوم وبدا اجزاء من هذا الكتاب وهو يقول قد كتبت اليوم من كتاب
 الفقيه احمد سبعة اجزاء لو قال قراتها وراة يعتد ذلك فصباح ذلك اليوم
 راى فقيه اخر من اخواني الشافعي قاعدا في الجامع على سريره وهو يقول ستفقد
 اليوم من كتاب الفقيه حديث كذا وكذا وانا والداي قال سمعت الفقيه

ابا محمدا حسن بن احمد التميمي الحافظ يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزيز
 المروزي يقول رايت في المنام كان تابوتا علاني السماء يعلوه نور فقلت يا هذا
 قال هذه تصنيفات احمد البيهقي ثم قال شيخ القضاة سمعت الحكايات الثلاث
 من الثلاثة المذكورين اخبرنا احمد بن هبة الله بن احمد انبا تازين بنت
 عبد الرحمن انا محمد بن اسمعيل الفارسي انا ابو بكر البيهقي انا علي بن احمد بن عبد
 انا احمد بن عبيد انا ابو بكر بن حجة انا ابو الوليد نا عمر بن العلاء الشكري عن
 صالح بن شريح عن عمران بن حطان عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يوتي بالقاضي العدل يوم القيمة فيلق من شدة الحساب ما يمتنه
 انه لم يقض بين اثنين في مرة قط قلت حضري في اخوة من يهق الي نيسابور
 وحدث بكتبه وحضرة الاجل في عاشر جمادى الاولى سنة ثمان وخمسين واربعمائة
 فقلت في تابوت الي يهق وهي ناحية من اعمال نيسابور على يومين منها وخمس و
 هي ام تلك الناحية حدث عنه شيخ الاسلام ابو اسمعيل الانصاري بالاجازة
 وابو الحسن عبد الله بن محمد بن احمد وولد اسمعيل بن احمد وابو عبد الله القمي
 وابو القاسم الشحامى وابو المعالي محمد بن الفارسي وعبد الجبار بن عبد الوهاب
 الداهقان وعبد الجبار بن محمد الخواري واخوة عبد الحميد بن محمد خلق كثير
 وزير وسي ورع ورثة ثمان وخمسين واربعمائة كفته وفيها توفي البيهقي الامام العالم
 ابو بكر احمد بن الحسين بن علي الخسروي الشافعي الحافظ صاحب التصانيف
 توفي في عاشر جمادى الاولى بنيسابور ونقل تابوته الي يهق وعاش اربعين
 سنة لزم الحاكم مدة واكثر عن ابي الحسن العلوي وهو اكبر شيوخنا وسمع ببغدا

من هلال الشاذلية والكوفة وبلغت تصانيفه الف جزء ونفع الله بها المسلمين
شوقا وغربا إماما للرجل ودينه وفضله واتقانه فله رحمه من قسبي وروى الامام
وقد بلغ سنة ثمان وخمسين اربعمائة اتمه وفيها مات عالم خراسان الحافظ ابو بكر
احمد بن الحسين البيهقي صاحب التصانيف وله اربع وسبعون سنة وياقضي
ورمى آية الجليل في سنة وفيها توفي الامام الكبير الحافظ النخعي احمد بن الحسين
البيهقي الفقيه الشافعي واحد زمانه وفرغ اقرانه في الفنون من كبار اصحاب
الحاكم ابي عبد الله بن البيع في الحديث الزائد عليه في انواع العلوم له مناقب
شهيرة وتصانيف كثيرة بلغت الف جزء ونفع الله بها المسلمين شوقا وغربا
وعجاويزا بالفضل وجلالة واتقانه وديانته تفيده الله برحمته غلب عليه الحجة
واشتهر به وحل في طلبه الى العراق والجبيل والحجاز وسمع بخراسان من علماء
عصره وكذلك ببقية البلاد التي انتهى اليها واخذ الفقه عن ابي الفتح ناصر بن
محمد العسري المروزي وهو اول من جمع نصوص الشافعي في عشر مجلدات ومن مشهور
مصنفاته السنن الكبير والسنن الصغير ودلائل النبوة والسنن والآثار
والخلافيات وهو من الكتب الباهرة وشعب الايمان ومناقب الامام الشافعي
ومناقب الامام احمد والاسماء والصفات والبعث والنشور وكتاب الاعتقاد
وكتاب الدعوة وكتاب الزهد وكتاب المداخل وكتاب الادب وكتاب
الترغيب والترهيب وكتاب الاسراء قال الشيخ الامام عبد الناصر انفا رحمه الله كان على
سيرة العلماء قانعا بالسير من الدنيا بجملة في زهدا وورعه وذكر غيره انه
سرم الصوم ثلثين سنة وذكر بعضهم ان مشايخه نحو المائة قال ليسوا بالنسبة

الباهرة

الى علومه بكثير ولكن بورك الرجل في ذلك ولكنه سمع مصنفات عديدة
 ومع هذا فانه اشياء منها مسند الامام هكذا قال في الاصل وكان يعنى الامام
 احمد ومنها سنن النسائي وابن ماجة وجامع الترمذى كل هذه ليست
 عنه الا ما قل منها وقال امام الحرمين في حقه لما من شافى المذهب الا
 وللشافى عليه منتهى الاحكام ليهيى فان له على الشافى منتهى فانه كان اكثر
 الناس نصرا للمذهب الشافى وطلبه في نيسابور ونشر العلم فاجابته انتقل
 اليها وكان على سيرة السلف واخذ عنه الحديث جماعة من الاعيان كالقاضي
 وعبد المنعم القشيري وذاهرو وغيرهم وكان مولده في شعبان سنة اربع
 وثمانين وثلاثمائة ونسبته الى يهيق بفتح الموحدة وسكون المشاة من تحت
 وبعد الهاء المفتوحة قاف وهى قرى مجتمعة بنواحي نيسابور على عشرة فراسخا
 وعبدالوهاب سبكي در طبقات شافيه گفته احمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن موسى
 الحافظ ابو بكر اليهيقى النيسابورى الخسر جردى بضم الخاء المعجمة وسكون السين
 المهملة وفتح الراء وسكون الواو وكسر الجيم وسكون الراء فى آخرها الدال المهملة
 قرية من ناحية يهيق كان الامام اليهيقى احداً من المسلمين وهداية المؤمنين الى الله تعالى
 الى جبل الله المتين فقيه جليل حافظ كبير اصولى فخرير زاهد ورع قائم بالله قائم
 بنصرة المذهب اصولاً وفرعاً جبلاً من جبال العلم الى ان قال السبكي وقد تعلم
 الكلام على مذاهب الاشعرية ثم اشتغل بالتصنيف بعد ان صار واحداً زمانه وفاته
 ميلاده واحداً من المحدثين ذهنا واسر عظم فهما واجود هم قرينة وبلغت
 تصانيفه الف جزء ولم يتهيا لحد مثلها اما السنن الكبير فما صنف في علم الحديث

مثل تهذيبا وترتيباً وجودة وأما المعرفة معرفة السنن والآثار فلا يستغنى عنه
 فقيه شافعي وسمعت الشيخ الإمام مرة يقول ثمادة معرفة الشافعي بالسنة والآثار
 وأما المبسوط في نصوص الشافعي فما صنف في نوعه مثله وأما كتاب الأسماء
 والصفات فلا عرف له نظيراً وأما كتاب الاعتقاد وكتاب دلائل النبوة
 وكتاب شعب الإيمان وكتاب مناقب الشافعي وكتاب الدعوات الكبير فاقسم
 ما لواحد منها نظيراً وأما كتاب الخلفيات فلم يسبق إلى نوعه ولم يصنف مثله
 وهو طريقة مستقلة لا يقدر عليها إلا مبرز في الفقه والحديث فسيتم
 بالنصوص ولله أيضاً كتاب مناقب الإمام أحمد وكتاب أحكام القرآن للشافعي وكتاب
 الدعوات الصغير وكتاب البعث والنشور وكتاب الزهد الكبير وكتاب الاعتقاد
 وكتاب الأدب وكتاب الأسراء وكتاب السنن الصغير وكتاب الأربعين
 وكتاب فضائل الأوقات وغير ذلك وكلها مصنفات لطاف مليحة الترتيب
 والتهذيب كثيرة الفائدة يشهد من يراها من العارفين بأنها لم تنتهياً لأحد
 من السابقين وفي كلام شيخنا الذهبي أنه أول من جمع نصوص الشافعي وليس ذلك
 بل هو آخر من جمعها ولذلك استوعب أكثر ما في كتب السابقين ولا عرف
 أحد بعده جمع النصوص لأنه سدد الباب على من بعدهم وكانت أقامته يبهق
 ثم استدعاه والى نيسابور ليقرأ عليه كتاب المعرفة فحضر وقراه عليه بحضرة علماء
 نيسابور وثنوا عليه قال عبد الغفار كان على سيرة العلماء قانعا من الدنيا
 باليسير متجلاً في زهده وورعه عاد إلى الناحية في آخر عمره وكانت وفاته
 بها قال شيخنا الذهبي كان البيهقي أحد زمانه وفرم أقرانه وحافظوا أنه

قال وداثرته في الحديث ليست كبيرة بل بوسيلة في مروياته وحسن تصرفه
 فيها الحذاف وخبرته بالابواب والرجال وقال امام الحرمين ما من شافعي الا
 وللشافعي عليه سنة الا البيهقي فان له على الشافعي من التصانيف في نصرة المسئلة
 واقاويله وقال شيخ القضاة ابو علي وله البيهقي حداثا والدي قال حذافيات
 بتصنيف هذا الكتاب يعني معرفة السان والاثار وفرغت من تهذيب اجزاء
 منه سمعت لفقير ابا محمدا احمد بن علي يقول وهو من صالح اصحابي واكثرهم
 تلاوة واصداقهم لجهة يقول رايت للشافعي في المنام وفي يده اجزاء من هذا
 الكتاب وهو يقول قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه احمد سبعة اجزاء
 او قال قرأها قال وفي صباح ذلك اليوم راى فقيه اخر من اخواني يعرف
 بهرمين محمد في منامه الشافعي قائما على سرير في مسجد الجامع بخسرو جرد
 وهو يقول استفدت اليوم من كتاب الفقيه احمد كذا وكذا قال شيخ القضاة
 حداثا والدي قال سمعت لفقير ابا محمدا الحسين بن احمد السمرقندي ^{فظ} يقول
 سمعت لفقير محمد بن عبد العزيز المرزني الخسرو جردى يقول رايت في
 المنام كان تابوتا علا في السماء يعلوه نور فقلت ما هذا فقيل تصانيف البيهقي
 قيل وكان البيهقي يصوم الله هر من قبل ان يموت بثلاثين سنة توفي البيهقي
 رضي الله عنه بنيسابور في العاشر من جمادى الاولى سنة ثمان وخمسين واربعمائة
 وحمل الى خسرو جردى هي اكبر بلاد بهق فدفن هناك وعلي بن محمد المعروف بابن
 الاثير وركال در سنة ثمان وخمسين واربعمائة كفته وفي جمادى الاخرة توفي الامام ابو بكر
 احمد بن الحسين بن علي البيهقي مولد سنة سبع وثمانين وثلاثمائة وكان

ما في الحديث والفقه على مذهب الشافعي له فيه مصنفات حاشا السنن
 الكبير عشرة مجلدات وغيره من المصنفات الحسنة كان عفيفا زاهدا ومات
 بنيسابور سنة شهر رمضان وسمع بن نور الدين عليه وختصر في اخبار البشر ورسنه مذكور
 كفته وفيها توفي ابو بكر احمد بن الحسين بن علي البيهقي الحسني جردى وكان اماما
 في الحديث والفقه على مذهب الشافعي وكان زاهدا ومات بنيسابور ونقل
 الى بهق ويهق قري مجتمعة بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها وكان
 البيهقي من خسرو جرد وهي قرية من بهق وكان البيهقي اوجدا زمانه وحل في
 طلب الحديث الى العراق والجبال والحجاز وصنف شيئا كثيرا وهو اول من
 جمع نصوص الشافعي في عشرة مجلدات ومن مشهور مصنفاته السنن الكبير
 والسنن الصغير ودلائل النبوة وكان قانعا من الدنيا بالقليل وولد في
 شعبان سنة اربع وثمانين وثلثمائة وقال امام الحرمين فحق ما من شافعي
 المذهب الا والشافعي عليه منتهى الا احمد البيهقي فان له على الشافعي منتهى
 كان اكثر الناس نفوذا لمذهب الشافعي وعمر بن حفص الشيرازي الوردني ثم الخضر
 ورسنه مذكور كفته وفيها توفي ابو بكر احمد بن الحسين بن علي البيهقي الحسني جردى
 الشافعي امام في الحديث والفقه اهدا بنيسابور ونقل الى بهق ويهق قري
 مجتمعة على عشرين فرسخا من نيسابور وهو من خسرو جرد قرية من بهق وحل
 في طلب الحديث الى العراق والجبال والحجاز وهو اول من جمع نصوص الشافعي
 في عشرة مجلدات ومن تصانيفه السنن الكبير والسنن الصغير ودلائل النبوة
 قال امام الحرمين ما من شافعي المذهب الا والشافعي عليه منتهى الا احمد البيهقي

فان له على الشافعي مثله كان اكثر الناس نصرا المذهب الشافعي كان قانغا
من الدنيا بالقليل رحمه الله تعالى وجمال الدين عبد الرحيم بن حسن بن علي الاسدي
در طبقات شافعية گفته ابو بكر اسحاق بن الحسين بن علي البيهقي الحافظ الفقيه الاصولي
الزاهد الورع القادر في نصرة المذهب تفقه على ناصر العمرى واخذ علم الحديث
عن الحاكم وكان كثيرا للتحقيق ولا انصاف حسن التصنيف قال عبد الغافر في
الذيل كان على سيرة العلماء قانغا من الدنيا باليسير مجتهدا في زهد وورع
قال امام الحرمين ما من شافعي الا وللشافعي في عنقه سنة الا البيهقي فان له
المنة على الشافعي نفسه وعلى كل شافعي لما صنفه في نصرة مذهبه من تخریج
الاحاديث كالسنن الكبير والسنن الصغير ومعرفة السنن والاثر وجمعه
لنصوصه في كتابه المستبسوط وتصنيفه في مناقبه ولد بخسرو جرد
وهي بخاء مجمعة مضمومة ثم سين هملة ساكنة ثم واء هملة مفتوحة ثم
جيم مكسوة ثم واء هملة ساكنة بعدها دال وهي قرية من نواحي بيهق في
شعبان سنة اربع وثمانين وثلثمائة وتغرب في التحصيل ثم رجع بعد تحصيله
الى بلده وصنف فيها كتبه وكان اول سماعه في آخر سنة تسع وتسعين واول
تصنيفه في سنة ست واربعائة فطلب الى نيسابور في سنة احد واربعين
واربعائة لنشر العلم فاجاب اقام مدة وحدث بتصانيفه ثم عاد الى بلده ثم
قدم نيسابور ثانيا وثالثا وثو في بها سنة ثمان وخمسين واربعائة وحمل الى بلده فدفن
بها كذا ذكره جماعة منهم ابو الصلاح في طبقاته زاد الذهب في العبران وافته
كانت في العاشر من جمادى الاولى والبيهقي بفتح الباء اسم لناحية من نواحي

بنيسابور على عشر في محلها مشتملة على عتدة قوسى نقل عنه في الروضة في
 مواضع منها ان وقت المغرب موسع ونقل الرافي ايضا عنه مواضع منها اختيار
 وجوب الكفارة في نذر المعصية وثقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضي شهبة رطباً
 شافيه كفت احمد بن الحسين على بن موسى الامام الحافظ الكبير ابو بكر البيهقي
 الخسرجردى سمع الكثير ورجل وجه وحصل وصنف مولده في شعبان سنة
 اربع وثمانين وثلثمائة تفقه على ناصر العصر واخذ علم الحديث عن ابي عبد الله
 الحاكم وكان كثير التحقيق ولا نضاف حس البصيف قال عبد الغافر في الذيل
 كان على سيراً لعاصم فافا من الدنيا باليسير متحلاً في زهدة وورعه وذكر
 خيرة انه سرح الصوم ثلثين سنة وقال امام الحرمين ما من شافعي الا وللشافعية
 عليه سنة الا البيهقي فان له على الشافعي سنة لتصانيفه في صورة مذاهبه
 ومن تصانيفه السنن الكبير والسنن الصغير ومعرفة السنن والاثر الميسر
 في جج نصوص الشافعي وكتاب الخلاف وكتاب دلائل النبوة وكتاب الاسماء
 والصفات وكتاب البعث والنشور مناقب الشافعي ومناقب احمد وكتاب
 المدخل وكتاب الاعتقاد مجلد وكتاب الزهد مجلد وكتاب الترغيب
 والترهيب وغير ذلك من المصنفات الجامعة المفيدة وقيل تصانيفه الف
 جزء توفي بنيسابور في جمادى الاولى سنة ثمان وخمسين واربعمائة وحمل الى
 بلد همدان بها ونقل عنه الرافي في مواضع منها اختيار وجوب الكفارة في
 نذر المعصية ونقل عنه في الرخصة في مواضع منها ان وقت المغرب موسع
 وفي صفة الاية في الكلام على الاقتداء باهل البدع وخسرجرد بخاء معجمة

مضمومة ثم سين مهلة ساكنة ثم راء مهلة مفتوحة ثم جيم مكسوة ثم راء
ساكنة بعدها دال قرية من نواحي يهق وولي الدين الخطيب ورجال مشكوة
كفنة اليهقي هو ابو بكر احمد بن الحسين البيهقي كان واحدا دهر في الحديث
والصانيف ومعرفة الفقه وهو من كبار اصحاب الحاكم بن عبد الله قالوا سبعة
من الحفاظ احسنوا الصنيف وعظم الانتفاع بتصانيفهم ابو الحسن علي بن
الاذرقطني ثم الحاكم ابو عبد الله النيسابوري ثم ابو محمد عبد الغني الايزدي
حافظ مصر ثم ابو نعيم احمد بن عبد الله الصفيهاقي ثم ابو عمر بن عبد الله التميمي
حافظ اهل المغرب ثم ابو بكر احمد بن حسين البيهقي ثم ابو بكر احمد بن الخطيب
البغداددي وله البيهقي سنة اربع وثمانين وثلاثمائة ومات بنيسابور في
جمادى الاولى سنة ثمان وخمسين وانما تولى من العمر اربع وسبعون سنة
رحمه الله تعالى وجلال الدين عبد الرحمن سيوطي ودر طبقات الحفاظ كفته البيهقي امام
الحفاظ العلامة البيهقي شيخ خراسان ابو بكر احمد بن الحسين بن علي بن موسى
الخسرم جردى صاحب التصانيف ولد ثمانية في شعبان ولزم الحاكم وتخرج
به واكثر منه جلا وهو من كبار اصحابه بل زاد عليه بانواع من العلوم
كثير الحديث وحفظه من صباه وبع واخذ في الاصول والفرد بلا تقان
والضبط والحفظ ورجل ولم يكن عنده سائر النساخي ولا جامع الترمذي
ولا سنن ابن ماجه وعمل كثيرا لم يسبق اليها كالسنن الكبرى والصغرى
وشعب الايمان والاسماء والصفات ودلائل النبوة والبعث والادب والفتا
والمدخل والمعرف والترغيب والترهيب والخلافيات والزهد والمعتقد

وغير ذلك مما يقارب الف جزء وبوراء له في علمه بحسن تصديقه وقوة فهمه
 وحفظه وكان على سيرة العلماء قانعا باليساير مات في عاشورجادي الاول
 سنة ١١٠٠ بنيسابور ونقل في تابوت الى يهق مسيرة يومين وشيخ عبدالحق دلموي
 ورجال مشكوة كفته اليهق هو ابو بكر احمد بن الحسين البيهقي كان اماما
 مقتدا في علم الحديث والفقه في زمانه وله تحقيقات في العلوم كان
 في غاية الانصاف ورعاية الاعتدال في المناظرة صنف تصنيفات لا يحصى
 يقال ان تصنيفه بلغت الف جزء وقال بعض العلماء سبعة صنفوا في
 الاسلام وانتفع المسلمون منها يعني من المتأخرين الله ارقطني والحاكم ابو عبد الله
 النيسابوري وابو محمد عبد الغني بن سعيد الانزمي المصري وابو نعيم احمد
 بن عبد الله الاصفهاني صاحب حلية الاولياء وابو عمرو بن عبد الله البرقي
 النهمي حافظ اهل المغرب وابو بكر احمد بن الحسين البيهقي والخطيب ابو بكر احمد
 بن علي البغدادي تفقه على سهل الصعلوكي ولم يكن في زمانه بخراسان الاصلان
 يتكلم في علم الحديث بلا اسناد وبدون اجازة ومن غير مادة وهو يروي
 الحديث عن الحاكم ابي عبد الله الحافظ وعن ابي طاهر محمد بن محمد الزيادي
 وابن فوران وابي عبد الرحمن السلمة وله مصنفات كثيرة في فنون العلوم من
 مشاهير مصنفاته كتاب المبسوط وكتاب السان وكتاب دلائل النبوة
 وكتاب معرفة علوم الحديث وكتاب البعث والنشور وكتاب الاداب
 وكتاب فضائل الصحابة وكتاب فضائل الاوقات وكتاب شعب الايمان
 وكتاب الخلافات ولد بخمس جرد قرية من قري يهق بشعبان سنة

اربع وثمانين وثلاثمائة وثوقي بنيسابور سنة ثمان وخمسين واربعمائة وحملوا
 جنازته بوطنة الاصل فدفن عشر جمادى الاولى وعبد الوث بن تاج العارفين
 المناوي ورفيع القدير كفته هب للبيهقي نسبة الى يهق قري مجمعة بنواحي
 نيسابور وهو الامام الجليل الحافظ الكبير احدى ائمة الشافعي المشهور بالفصاحة
 والبراعة سمع من الحاكم وغيره وبلغت تصانيفه نحو الاف قال السبكي يتيقن
 ذلك لاحد قال الذهبي ودائرته في الحديث ليست كبيرة بل يورد
 له في مروياته وحسن تصرفه فيها الخلقه وخبرته بالابواب والرجال ^{وعنه}
 يجمع نصوص الشافعي وتخرج احاديثها حتى قال امام الحرمين ما من شافعي الا
 ان الشافعي في عقب منة الا البيهقي فله عليه منة ولا على قاري درمقاه وشرح
 قول صاحب مشكوة كفته نسبة ليهق على ذنبت صقل بله قرب نيسابور وهو الامام
 الجليل الحافظ الفقيه الاصولي لزاما للورع وهو اكبر اصحاب الحاكم ^{عنه}
 وقد اخذ عن ابن فورك وابي عبد الرحمن السلمي روى انه اجتمع جمع كثير من العلماء
 في مجلس الحاكم ابي عبد الله وقد ترك الحاكم راويا من اسناد حديث فثبت
 عليه البيهقي فتغير الحاكم فقال الحاكم للبيهقي لا بد من الرجوع الى الاصل فحضر
 الاصل فكان كما قال البيهقي رحل الى الحجاز والعراق ثم اشتغل بالتصنيف بعد
 ان صار احد زمانه وفارس ميدانه والاف كتابه السنن الكبير وكتاب السوط
 في نصوص الشافعي وكتاب معرفة السنن والاثر وقيل وصل تصانيفه الى
 الف جزء وكان له غاية الانصاف في المناظرة والمباحثة ومن تصانيفه كمال النبوة
 وكتاب البعث والنشور وكتاب الاداب وكتاب فضائل الصحابة وفضائل الانبياء

٢٨
 ابي بكر محمد بن الحسين البهقي

وكتاب شعب الإيمان وكتاب الخلافات وكان على سيرة العلماء قانعا من الدنيا
 باليسير فجلا في زهده وورعه صائم الدهر قبل موته بثلاثين سنة قال امام
 الحسين ما من شافعي الا والشافعي في عنقه منة الا البيهقي فان على الشافعي
 مئة ثمانين في نصرة مذهبه واقاويله توفي بنيسابور سنة ثمان وخمسين
 واربع مائة وحمل تابوته الى قرية من ناحية بيهق وله من العمر اربع وسبعون
 سنة قيل مولده سنة اربع وثمانين وثلاث مائة وعمر بن عبد الباقي الرقاسي
 وشرح مواهب لدنيته كفته والبيهقي نسبة الى بيهق قرية بناحية نيسابور واحمد بن
 الحسين الامام الحافظ المشهور بالفصاحة والبراعة سمع الحاكم وغيره
 وقصايفه يخالف جزء قال الذهبي وحدثه في الحديث ليست كبيرة
 بل بود ذلك في روايته وحسن نصرة فيها لحذوه وخبرته بآلاف ابواب الرجال
 واعتنى بجمع نصوص الشافعي وخروج احاديثها حتى قال امام الحسين
 ما من شافعي الا وللشافعي عليه منة الا البيهقي فله على الشافعي مئة ولد سنة ثمان
 وثمانين وثلاث مائة وتوفي سنة ثمان وخمسين واربع مائة وابو مهدي عيسى بن
 محمد ومقاله الاسانيد كفته سوانح من خبره قال الذهبي هو الامام الحافظ
 العلامة البيهقي صاحب التصانيف ولد سنة اربع وثمانين وثلاث مائة في
 شعبان وسمع ابا الحسن محمد بن الحسين العلوي وابا عبد الله الحاكم
 وابا طاهر بن عجم وابا بكر بن فورك وابا علي الرضا وابا عبد الرحمن
 السلم وخلفا بخراسان وبغداد والكوفة والحجاز وغيرها ولم يكن عنده
 سائر النساخ ولا جامع الترمذي ولا سنن ابن ماجه وعند عوالي مسانيد

وبوراءه في علمه بحسن قصده وقوة فهمه وحفظه وعمل كتابه السابق الى
 تحريرها منها الاسماء والصفات وهو مجلدان قال السبكي لا اعرف نظيرا
 ولا نالا للنبوة ثلاث مجلدات وكتاب شعب الايمان مجلدان وكتاب
 الاعتقاد مجلد وكتاب مناقب الشافعي مجلد وكتاب الدعوات الكبير
 مجلد قال السبكي افسر ما لواحد من هذه الخمسة نظيرا وكتاب السنن
 الكبير عشر مجلدات قال التاج السبكي ما صنف في علم الحديث مثل هذا
 وترتيباً وجوده وكتاب معرفة السنن والا ناداربع مجلدات قال التاج السبكي
 لا يستغنى عنه فقيه شافعي قال سمعت الشيخ الامام الوالد رحمه الله تعالى يقول
 مراده سبعة الشافعي بالسنن والا ثلث وكتاب السنن الصغير مجلدان والزهدي
 مجلد والبعث مجلد والترغيب والترهيب مجلد وكتاب الخلافات مجلدان
 والا ربعون الكبرى والا ربعون الصغير وكتاب الاسراء وغير ذلك تواليها
 تقارب الف جزء قال عبد الغافر في تاريخه كان البيهقي على سيرة العلماء في
 هذه ورعه وقال امام الحرمين ابو المعالي ما من شافعي الا وللشافعي عليه
 منة الا بابكر البيهقي فانه المنة على الشافعي لتصنيفه في ضرورة مذهبه وقال
 عبد الغافر كان البيهقي فردا فوانه في لا تقان والضبط جمع بين علم الحديث
 والفقه وبين علم الحديث ووجه الجمع بين الا حافيت وقال شيخ القضاة
 ابو علي اسمعيل بن البيهقي حدثنا ابي قال حين ابتدأت تصنيف كتاب معرفة
 السنن والا ناد وحشرت اجزاء منه اخبرني بعض صلحاء اصحابي وكان
 اصدا فهم لجهة انه راى الشافعي في النوم وببداه اجزاء من هذا الكتاب

وهو يقول قد كتبت اليوم من كتاب لفقیه احمد سبعة اجزاء او قال قلتما
 وداي الشافعي ايضا فقيه اخر من اخواني فاعلا في الجامع على سريبه وهو يقول
 قد استغدت اليوم من كتاب لفقیه احمد حديث كذا وكذا وقال محمد بن
 عبد العزيز المروزي لفقیه رايت في المنام كان تابوتا علفا في السماء معلوه نور
 فقلت ما هذا فقبل تصانيف البيهقي في بنيسابور في عشرو جادي الاول من سنة
 ثمان وخمسة واربع مائة ونقل في تابوت الى بهق ورد في بنجر وجرده منها ويهق ^{بفتح}
 الموحد وسكون المنة التحتية وبعد ما قات فرس بجمعة بنواحي بنيسابور
 على عشري في سبخا منها وخسر وجرده بضم المجه وسكون السين المهملة وفتح الراء
 بعد ما واو ساكنة فخير مكسوة فراء ساكنة فلال مهملة وهي كبر بلاد بهق
 ومن نظم رحمه الله تعالى من اعتر بالمولي فذالك جليل ومن امراة عن سواة خليل
 ولوان تقسمه من براها مليها مضى عمرها في سجد لقليل احب مناجاة الجيب ^{جيب}
 ولكن لسان الدانتين كليل ونحو مخاطب درستان المحدثين گفته كنيت ابو بكر
 ونام او احمد بن الحسين بهقي نسبت بهقي ست كه نام چند ديهاست متصل هم در بست
 كره سي نيشاپور كه مجموع اين ديهاست رايهتي گویند مثل بارهيه وهر يانه در نواح هله
 وکلان ترين آن ديهاست خسرو جر دست بكسر عجم كه دفن بهقي ست تولد او شعبان
 سال هصد و هشتاد و چهارست از حاكم و ابو طاهر و ابن فورك شكلم اصبو و ابو علي
 رو و باري صوفي و ابو عبد الرحمن سلمه صوفي استفادة نموده و علوم حاصل كرده و
 در بغداد و خراسان و كوفه و حجاز و ديگر مملوای اسلام گشته و با وصف اينه تخر
 و علوا سناد كه دارد سن نسائي و جامع ترمذي و سنن ابن ماجه نزد او و نوادر احاديث

این هر کتاب کاغذی اطلاق ندارد و در علم و حق تعالی برکت عظیم و ادو قوت منه
 بحال عطا فرمود و از وی تصانیف عجیبه یادگار ماند که مثل آن تصانیف از سابقان
 روند او را از جمله تصانیف گزیده نافع و کتاب الاسماء و الصفات و وجده است
 و یکی گفته است که لا اعرف له نظیر او و لآل النبوة سه جلد است و شعب الایمان
 دو جلد و کتاب الاعتقاد یک جلد و کتاب مناقب شافعی یک جلد و کتاب الدعوات
 الکبیر یک جلد یکی گفته است که من شدم منخورم بر آنکه این پنج کتاب را در عالم نظیری نیست و
 سنن صغیر و جلد و کتاب الزهد یک جلد و کتاب البعث یک جلد و ترغیب و ترهیب
 یک جلد و کتاب الخلافات دو جلد و البعین کبری و البعین صغری و کتاب الاسرار
 و دیگر تصانیف بسیار دارد و مجموع تالیفات او هزار جزو رسیده بر سیرت علماء ربانیین
 در زهد و تقوی و امام الحرمین و رقی او گفته است که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی
 بروی منت و احسانت الا ابو کبریهی که منت و احسان او بر شافعی است زیرا که
 در تصانیف خود نصرت مذہب او نموده و بتائید و نصرت او رواج مذہب او
 و بالاگشته و او جامع بود در فنون حدیث و علل احادیث و فقه آن و و جمیع دریا
 احادیث مختلفه خوب میدانست و چون در تصنیف کتاب معرقه السنن و الاثار شروع
 کرد یکی از راستان و صلحا بخواب دید که امام شافعی در جای هستند و در دست ایشان
 چند جزو ازین کتاب است و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد هفت جزو نوشتم
 یا خواندیم و قشیمی و بگرنیز امام شافعی را بخواب دید که در مسجد جامع مسجد نبوی نشسته اند و میفرمایند
 که امروز از کتاب فقیه احمد بن حنبل غلام حدیث استفاده کردیم و محمد بن عبد العزیز
 مروزی فقیه مشهور گفته است که روزی بخواب می‌ختم که یک صندوق از زمین آسمان

پرید و دو گر و اگر و آن صندوق نورست نهایت و زشتند که چشم را خیره میکند
 میسم که چه چیز است فرشتگان میگویند که این صندوق تصانیف بیقی است که در بارگاه
 کبریا مقبول شده و قات او دهم جمادی الاولی در سنه چهارصد و پنجاه و هشت است
 انتقال او در شش نیشاپور واقع شد اما او را در تابوتی نهاده بییق آوردند و در خمرچ
 دفن ساختند کاهی بشعب هم میل میکرد و از نظر ائم این چنینست
 من اعتر بالمولی فذل جلیل :: ومن اعتر عن سواة ذلیل :: و لو ان نفسی راها ملکها
 من غیرها فی جملہ لقلیل :: احب مناجاة الحبيب باوجیه و لکن لسان المذنبین کلیل
 و مولوی صدیق حسن خان معاصره و راجع العلوم گفته ابو بکر محمد اسحاق بن الحسن
 البیهقی واحد زمانه و فرمده اقرانه فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم
 فی الحدیث ثم التزم علیه فی انواع العلوم غلب علیه الحدیث و شغفه
 و جعل فی طلبه الی الجبال و الحجاز و العراق و سمع بخراسان من علماء عصره
 تبلغ تصانیفه الف جزء و هو اول من جمع نصوص الامام الشافعی فی اللغة و السنن
 الصغیر و الکبیر و الاصل النبوة و شعب الایمان و مناقب الامام الشافعی
 و احمد بن حنبل کان قائما من الدنيا بالقلیل قال امام الحرمین فی حقّه
 ما من شافعی الا مذموب الا وللشافعی علیه منة الا احمد البیهقی فانزل علی الشافعی
 منة و طلب الی نيسابور لنشر العلم فانقل الیهما و کان علی سيرة السلف
 و اخذ عنه الحدیث جماعة من الاعیان و لدی شئ و توفی فی سنة ثمان
 بنيسابور و نقل الیهق و هی قری مجتمعة بنواحی نيسابور علی عشرين فرسخا
 منها و خسر جرد من قراها فهو منها و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصره

ورتاج كل كشته ابو بكر احمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن موسى البيهقي
 الخسر جردى لفقير الشافعي الحافظ الكبير المشهور واحد زمانه وفرض اقران
 في القنون من كبار اصحاب الحاكم ابي عبد الله بن البيهقي في الحديث فوالثالث
 في انواع العلوم اخذ الفقه عن ابي الفتح ناصر بن محمد العمر المروزي غلب عليه
 الحديث واشتهر به ورحل في طلبه الى العراق والجبال والحجاز وسمع
 بخراسان من علماء عصره وكان له ببقية البلاد التي انتهى اليها وشرع في التصنيف
 فنصنف فيه كثيرا حتى قبل تبلغ تصانيفه الف جزء وهو اول من جمع نصوص
 الامام الشافعي رضي الله عنه في عشر مجلدات ومن مشهور مصنفاته التان
 الكبير والتان الصغير ودلائل النبوة والتان والاكثار وشعب الايمان و
 مناقب الشافعي المطلب في مناقب احمد بن حنبل وغير ذلك وكان قانعا بالتبني
 بالقليل قال امام الحرمين في حقه ما من شافعي المذهب الا وللشافعي عليه
 منه الا احمل اليه في فائده على الشافعي منه وكان من اكثر الناس نصرا للمذهب
 الشافعي وطلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب وانتقل اليها وكان على سيرة
 السلف واخذ عنه الحديث جماعة من الاعيان منهم زاهر الشحام في عهد
 الفراءى وعبد المنعم القشيري وغيرهم وكان مولدا في شعبان سنة اربع
 وثمانين وثلثمائة وتوفي في العاشر من جمادى الاولى سنة ثمان مائة ونقل الى
 بهق رحمه الله تعالى ونسبته الى بهق بفتح الباء الموحدة وسكون الياء المشددة
 من تحتها وبعدها الهاء المفتوحة قات وهي قري مجتمعة بنواحي نيسابور
 على عشرين فرسخا منها وخسر جرد من قراها وهي بضم الخاء المعجمة

وسكون الستين وفتح الراء المصمتين وسكون الواو وكسر الجيم فسر اء
 ودال مصمتين هكذا في تقويم البلدان نقلا عن اللباب ونيز مولوی محمد تقی خان
 معاصر در اتحاف النبلا گفته ابو بکر احمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن موسى
 البیهقی الحنبري جردی الفقيه الشافعي الحافظ الكبير المشهور في ارمشوايان ومقتدایان
 حديث وفقه بوده و در زمان خود تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره
 غایت انصاف مری میداشت تصانیف بسیار دارد و گویند بهر ارجز و رسیده و گویند او را
 در علم نانی نبود و بعضی گفته اند بهت مردانند که ایشان تصانیف در اسلام نمودند و مسلمانان
 انتفاع بسیار از تصانیف ایشان گرفته اند یکی دافطنی دوم حاکم ابو عبد الله نسیا بوری
 سوم ابو محمد عبد القی بن سعید از وی چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی پنجم ابو عمر بن
 عبد البر النمری حافظ اهل مغرب ششم بهی بن سفيان خطیب بغدادی هفتم فقه از شیخ صعلوکی حاصل
 کرده و در عهد وی در خراسان بچکس ایاری آن بود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم
 بی استاد و بی اجازت و بی عمارت تصرف کردی و ابیت حدیث از حاکم نسیا بوری
 و ابو طاهر محمد بن زیاد و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد و از مشاییر مصنفات و کتاب
 السنن و دو جلد و کتاب دلائل النبوة سه جلد و کتاب معرفة العلوم و کتاب بعث و نشور
 یک جلد و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب الایمان دو جلد
 و کتاب خلاقیات دو جلد است بکذا فی اشعة اللغات و ابن خلکان گفته بهی و احد
 زمان و فردا قرآن در فنون بود از کبار صحاب حاکم حدیث و زائد بروی در علوم فقه
 از ابی الفتح ناصر بن محمد العمري المروزي گرفته و حدیث بروی غالب آمده و بآن شکر گشته
 و در پیش بسوی جبال و عراق و حجاز رفته و در خراسان از علمای عصر شنیده و همچنین بن بکر بلبلو

که آنجا رسیده و وی اول کسی است که نصوص امام شافعی را جمع نموده و در دو مجلد از مشهور
 مصنفات او مناقب شافعی و مناقب احمد بن حنبل و غیر ذلک است و قانع بود از دنیا
 بقیل امام الحرمین در حق وی گفته ما من شافعی المذهب الا للشافعی علیه
 منة الا احمد البیهقی فان له على الشافعی منة و بود اکثر الناس تصور المذهب
 الشافعی و او را در پیشاپوش طلبیدند برای نشر علم پس آنجا رفت و بود در سیرت سلف جماعت
 از اعیان از وی اخذ حدیث کرده اند منهم زاهر الشافعی و محمد الفراء و عبد السمیع القشیر
 و غیرهم و ولادتش در شعبان سنه سهصد و ششاد و چهار بود و دینی در بستان المحدثین نوشته که
 وی در مسموری اسلام گشته و با وصف این همه تبحر و علو اسناد که دارد سنن نسائی جامع
 ترمذی و سنن ابن ماجه نزد او نبود و بر احادیث این هر سه کتاب کاغذی اطلاق عذر
 در علم او حق تعالی برکت عظیم داد و قوت قلم کمال عطا فرمود و از وی تصانیف عجیبه یادگار
 ماند که مثل آن تصانیف از سابقین رونداوه از جمله تصانیف گزیده و نافع وی کتاب الایمان
 و الصفات و دو مجلد است یکی گفته لا اعرف له نظیر او کتاب الاعتقاد یک جلد کتاب
 الدعوات الیکبیر یک جلد یکی گفته من سؤگن بخیرم بر آنکه این کتب را در عالم نظیری نیست
 و کتاب التذکیر یک جلد و کتاب الترغیب والترهیب یک جلد و اربعین کبری و اربعین صغری
 و کتاب الاسراء و دیگر تصانیف بسیار دارد و در تصانیف خود نصرت مذهب شافعی نموده
 و پنهانید او را و این مذهب را و بالا گشته جامع بود و در فنون حدیث و فقه آن در وجه
 جمع میان احادیث مختلفه و چون در تصنیف کتاب معرفة السنن و الآثار شروع کرد و یک
 اصلها بخوابید که امام شافعی در جای هسنه و در دست ایشان چند جزو ازین کتاب است
 و بدانند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیقی بیفت جزو نوشتم با خواندم فضی دیگر نیز امام شافعی

بخوابید که در مسجد جامع تختی نشسته اند و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقه
 فلان حدیث استفاده کردیم و محمد بن عبد العزیز مروزی فقیه شهسواری گفته و زری بخوابیم
 که یک صندوق از زمین بآسمان پریده می‌دوید و اگر دآن نورست نهایت درخنده که
 چشم را خیره میکند می‌پرسیم که این چه چیز است فرشتگان میگویند که این صندوق تصانیف
 بیهقی است که در بارگاه کبریا مقبول شد گاهی بشعر هم میل می‌کند و این چند بیت از نظم است
 من اعتر بالکون الذلیل و من اعتر بالکون العلیل و لو ان نفسی منیراها علیها
 مضی عمرانی سجدة لقلیل و احبنا جاة الحبيب باوجه و لکن لسان الذلیل کلیل
 وفات او دهم چادوی الاولی سنه چهارصد و پنجاه و هشت در شهر نیشاپور واقع شد اما در
 نابونی نهاده بیهقی آوردند و در خسرو جرد مدفون ساختند بیهقی نسبت به بیهقی است که نام
 چند دیده است متصل بهم در بست کردی نیشاپور واقع شده مجموع آن دیهات را بیهقی
 گویند مثل بارهه و هرپانه در نواح دلی و کلان ترین آن دیهات خسرو جرد و دست مدفن
 بیهقی انتی ابن خلکان گفته خسرو جرد و بضم خای مجمه و سکون سین و فتح رای مهلتین و سکون
 و او و کبر جم پسر او دال مهلتین است هکذا فی تقوید البلدان نقلا عن الباب
 والله اعلم پس کمال محبت و حیرت است که چنین امام کبیر و بحر غریب و مقتدا علی عیدیم
 النظیر و جبهه شهر و حاوی فضل مستنیر و حائز شرف مستطیر که فضائل فاخره
 و محامد باهره و مدایح زاهره و مناقب مشکاثره و مکارم متوافره او مجمع علیها
 عند الاساطین النخایر و اسناد حدیث باو مثل اسناد حدیث بجناب سالک کتاب
 صلی الله علیه و آله و سلم است و قتی که حدیثی موافق مطلوب شیعه روایت کنند
 آنکه دیگر اساطین فخر هم آنرا روایت کرده اند و عبد الرزاق آنرا بسند صحیح روایت

کرده مقدور و مخیر و یاومی موضوعات کرده بلکه از اهل علم حدیث خارج باشد
 این تعصب چه علاج و یا چنین دروغ زنان چه سزاوارده و حیرت دیگر گشت که
 این تمییز عدم ذکر اهل علم حدیث این حدیث را معطل ساخته بموضوع بودنش
 و گفته که چون این حدیث بلا شک موضوع است آنرا اصلی حدیث مثل نسائی
 و ترمذی غیره روایت نکرده اند و این کلام صریح است در آنکه اهل علم حدیث
 احادیث موضوعه روایت نمیکند و بنا برین ثابت می گردد که احادیث مرویه
 دیگر اهل علم مثل ترمذی نسائی موضوع نباشد و در مرویات شان هم احادیث
 عدیده مصرح بطلوب شیعه بود لکن از آن تعصبش بضران آمد و بنا قضا
 و نهافت صریح که در کلام واحد کشف گردد و مبالغاتی نکرده از غایت جبار
 ترمذی هم با وصف شمرن او از اهل علم حدیث نسبت روایت موضوعات
 کرده لعین باد بالله من مثل ذلك التمسك بالاسم والعناد الا عوج اللاد
 للبرج والتهافت للجلج و از عجز آنست که قاضی سنن و سنن پانی پتی که حسب
 خود خطب کما در احوال النبلاء بهیمنی زمان بود نیز انکار وجود این حدیث شریف
 و در تبیهی بقایه کما بلی آخاره نهاده حیث قال فی الشیخ المسلمون ششم حدیث
 الله علیه وسلم قال من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح
 في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيئته والى عيسى
 في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب جواب این حدیث از احادیث است
 این بطور حلی در کتب خود آورده است گاهی بسوی بهیمنی و گاهی بسوی بغیر
 نسبت کرده و در کتب بغیری و بهیمنی نیست پس صدور انکار و وجود این حدیث

شریفه در کتب بهیمنی عالی شان این بهیمنی نام از شرف محمیه افغان و عجایب محمیه
 صبیان و نسوان است آرمی بهیمنی بنام این بهانگ است که بر افادات بهیمنی اعلا
 و عثوری و بر روایات او و قافی و مروی ندارد و محض تقلید خیر سیدزکاء
 و حید نفی حتمی و آیت بهیمنی فرید از کتب بلا ملاحظه آن کتب بلا استعداد
 بافادات محققین مبتکرین کتب بهیمنی ناظر از حقایق آثار و اخبار با این بهیمنی
 اما اذ عای نسبت علامه علی احمد دار السلام این حدیث شریف را بسغوی
 بس معنی است بروهم سور فهم کلام آج عالی مقام و باد می این سور فهم این
 روز بهان همان است پس باید دانست که علامه علی طاب راه در نهج الحق کشف
 الصدق فرموده المطلب الثانی العلم والناس کلهم بلا خلاف عیال
 علی السلام فالمعارف الحقیقیة والعلوم الیقینیة والاحکام الشرعیة
 والقضایا الثقلیة لانه کان فی غایة الذکاء والحرص علی التعلم و
 ملازمته لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وهو اشفق الناس علیه
 لا یفک عنه لیلاً و نهلاً فیکون بالذکر و رة اعلم من غیره قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی حقّه اقضاکم علی والقضا
 یتلزم العلم والتین و روی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی
 علیه وسلم قال انما مدینه العلم و علی بابها و ذکر البغوی فی الصحیح
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نادوا بالحکمة و علی بها و فی
 عن ابی حمزة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر
 الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی بن زکریا فی هداه و الی موسی

بن عمر بن الخطاب بطشه فلينظر الى علي بن ابي طالب ويومئذ يبقی باسنادہ الى
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من ائدادان ينظر الى آدم في علمه والروح
 في تقوله والى ابراهيم حليمه والى موسى في هيبته والى عيسى في عبادته
 فلينظر الى علي بن ابي طالب في عبادته بهرگز نصی صریح بر نسبت این حدیث بهنجوی
 پیدا نیست و توهم اسناد آن بهنجوی از لفظ فيه و بهم بی اصل است زیرا که ضمیر فيه
 راجع بجناب امیر المومنین علیه السلام است و غرض آنست که در باره آنحضرت از
 ابوالاکرام روی شده که او گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم این حدیث
 ارشاد فرموده و موید این معنی است آنکه در قول علامه و قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في حقّه اقضاكم ضمیر حقّه راجع بجناب امیر المومنین علیه السلام است
 پس همچنین ضمیر فيه راجع با آنحضرت خواهد بود و این روایت ابوالاکرام از همان روایت
 که خطب خوارزم در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام نقل آن کرده و
 اگر چه علامه حلی طاب ثاباه و بیخاسناد آن با خطب فرموده لکن قبل او علامه
 طاب ثراه در کشف الغمّه از آنحضرت نقل آن نموده و فقیر بلا واسطه نقل آن از
 اصل مناقب آنحضرت نموده و دیگر اکابر سنی هم نقل آن از ابوالاکرام کرده اند و بقصر
 ولا تنك من الذاهلين و جلالت مرتبه و عظمت شان علامه حلی احله الله
 ميطان الكرامة و بواه مكان السلامة بمثابة رسیده که اکابر علمای
 سنی که حقی از سجیه رضیه انصاف داشته اند و ضیاء عقل صافی را بطلعت جوهر
 و اصقاف کاسته آنجناب را بتجلیل و تعظیم جمیل و اکرام و تفریم جلیل یاد کرده اند و
 مدائح عظیمه و مناقب فخریه ستوده و کمال الدین محمد بن محمود الحارثی الحنفی و نقی

ورود و گفته اقام بعد فلما كان توقف استنباط الاحكام الشرعية من مسالكها
واستخراج الاوامر الشرعية من مداركها على معرفة الصانع التصدق
بصفاته والنظر في النبوة وتحقيق معجزاته وكان علم الكلام هو المتكفل
بهذا المرام لاجرم بعد الفراغ من كتاب الكواشف البرهانية في شرح
المواقف السلطانية اشتغلت بعلم اصول الفقهيات ومدارك الفروع
التي هو العروة الوثقى للطالب المستمسك والسعادة العظمى للراغب
المستمسك ما استضاء بنور ذروية الاصابا هتد وما استنار
بضوءه ذو بصيرة الا فاز وارتقى كان خيرا الكتب المؤلفة فيه عند
اصحاب هذا العلم وذويه منتهى الشئو الاصل في تصنفه الامام
العلامة الشيخ جمال الدين ابو عمرو بن الحاجب بلغه الله اعلى المراتب في
علم الاصول والجدل لهذا صار مشتهرا في مشارق الارض ومغاربها
كالشمس في وسط النهار مستهترا اليه اصحاب الفقهاء الاربعة وارباب
مذاهبها استمتهارا الى استمهتار وخير شرحها المشيخة شجرة المتن
جامعا للضرورة والخاصية الفن الشرح الذي لا استاذي واستاذ الكل
في الكل الامام بن الامام بن الامام افضل علماء الاسلام عضد الملكة
والدين عبد الرحمن الصديق لما علم الله بكلمته كلمة الدين و
عضد به الايمان والمؤمنين جزاه الله افضل مجازاته رافعا في عليين
درجاته اذ هو ملازم لتفسير نصوصه محققا لدقائقه مداوم على
تقرير قصود مدققا لحقائقه كاشف مخفيات مشكلاته محققا

مشير إلى مكينات مفضلاته منجى الفرائد حتى صار كتابه مجموعاً
مستحقاً أن يكون على الرأس محملاً وعلى العين موعظاً فيا لها من الخاقب حسن
مناصبه بين المناصب وما يعرفه إلا من جقق كلام غيره تحقيقاً وجرى في
ميدانه اشواطاً وعرق فيه تعريقاً وهو ملئ كثير البضاعة طويل الباع
في هذه الصناعة من أغا يعرف الفضل من التأخر ووه وقد وقع ابن من
الشرح عشرة أخرى حرة بان نكتب على الاحداق بل أخرى شهرها السبعة
السيادة في الافاق المنسوبة الى اكا بوالفضلاء بالاستحقاق المولى الاعظم
شيخ الدنيا قطب الدين الشيرازي قدس نفسه المولى السيد كن الدين
الموصل في رحمة المولى الشيخ جمال الدين الحلي طابت تربته المولى القدوة
زين الدين الحنفي زيدا درجته والمولى العلامة شمس الدين الاصفهاني في الله
مضجعه والمولى افضل بدر الدين التستري عطر مضجعه والمولى الاعلم
شمس الدين الخطيب طيب مريعه المذكور اسما هو كرام العلماء الكرام
البررة المعظمة على ترتيب جود الشرح التي كانتا صنف مكرمة وتفوق
لي قراته على مؤلفه مرة والاستماع عنه أخرى مقتبساً من اشعة نور
فوائد بمقدار مقد في القصر فوائده وان كان شرحاً كتاباً مستقلاً وان
جعل فرعاً كان فضلاً اصيل لا يحتاج الفاظه في جعلها لا بل كلها الى حلها
فما يزيد من مسالك شعابه صعبها ويكشف عن وجوه فوائده نقاها
فتوحيحت تلقاء مدين تشرجه ووجهت مطايا الفكر الى توضيح جاعلاً
آياته سيد الاجابات ملحاله بما في السبعة بل بما في الثلاث فها هو في

غيرة خلية وسبيله فمرحبا بالوفاق وما خالفه اشرفنا اليه في دقيقه
 وجليله ما بالكساد والافتاق الى ان قال واكتسبت في اسماء الشاه السبعة
 بما اشترى به اختصار الاحطال المراتبهم العلية واحتقارا ومن لم يعظم غيرة
 لا يعظم ازين جبارت سر سر جزالت برار باب فهم غطانت اوضح والى كسب صا
 فقود وود وود بتر تقصبا محمود نطاق بنته صبح ثنا ووصف اطرا وعلامه
 حله طاب ثراه بربته كه انجناب ابلغ مولى وشيخ ياكوده وفقره بليغه طاب
 تربته در مقام و عا در حق آن علامه عالي مقام بر زبان حقائق ترجمان آلود
 ونيز انجناب را از علما گرام برده اكا بر فضلا و عظمت بالاستحقاق شير و دونه
 ثابت كرده كه انجناب از اصحاب تنبه عليه است احتقارا انجناب دانست و است
 تعظيم جناب او كنن قابل تعظيم نيمست وثابت كرده كه شرح علامه حلي مختصر
 ابن حاجب از صحف مكرمه و از جمله آن شروح است كه حريه بلكه احري است بآنكه
 نوشته شود بر اوراق و نيز اين شرح از سبعة سياره في الافاق است و نيز از توالي
 ملحاله بما في السبعة بل و بما في الثلث ظاهر است كه شرح علامه حلي مثل
 شرح قطب شيرازي و شرح ركز الدين مع صله سابق و فائق است بر شرح
 زين الدين خنجي و شمس اصفهاني و بدر تشرحي شمس خطيبه و اكمل الدين محمد بن محمود
 الخف از اكا بر كملا و اجله فضلا و محمودا فافخم بها و محمودا اعظم علما تسوي و حسن
 المحاضرة في اخبار مصر و القاهرة گفته اكمل الدين محمد بن محمد بن محمود البابوني
 علامه المتأخرين و خاتمة المحققين برج و ساد و درس افاد و صنف
 شرح الهداية و شرح المشارق و شرح المنار و شرح البردة و شرح مختصر

الحاجب شرح تلخيص المعاني والبيان شرح الفية ابن معط وحاشية عبد الكاشف
وغير ذلك وولي مشيخة الشفوية اول ما فتحت وعرض عليه القضاء فانما
في رمضان سنة ست وثمانين وسبعمائة ونيرسيو در بغيعة الوعاة في طبقات
النفوس والنهاية گفته محمد بن محمود بن احمد بن الشيخ اكمل الدين الحنفى ولد سنة
بضع عشرة وسبعمائة واخذ عن ابي حيان الاصبهاني وسمع الحديث من
الدلاعي وعبد الهادي قرطبه شيخون في مشيخة مدته وعظم عنده جدا
وعند من بعده بحيث كان الظاهر فوق يحيى الى شباك الشفوية في كل
وهو اكب ومنتظر حتى يخرج فيركب وكان علامة فاضلا ذافورا
العقل قوى النفس عظيم الهيبة مما باعرض عليه للقضاء مرارا فامتنع
وله من التصانيف التفسير شرح المشارق شرح مختصر ابن الحاجب شرح
مقيدة الطوسي شرح الهداية في الفقه شرح الفية ابن معط في الفروع
المناشر شرح البزد في شرح التلخيص في المعاني قال ابن حجر وما علمته حاشية بشي
من مسموعاته مات ليلة الجمعة تاسع عشر رمضان سنة ست وثمانين
وسبعمائة وحضر جنازته السلطان منج وانه في الشفوية ذكرت في
الطبقات الكبرى كثيرا من فوائد وشمس الدين محمد بن علي بن احمد الدلو والى
تلميذ جلال الدين السيوطي في طبقات المفسرين گفته محمد بن محمود بن احمد البابوني
الشيخ اكمل الدين الحنفى ولد سنة بضع عشرة وسبعمائة واخذ عن ابي
حيان الاصفهاني وسمع الحديث من الدلاعي وابن عبد القادر وقورا
شيخون في مشيخة مدته وعظم عنده جدا وعند من بعده بحيث

كان الظاهر برفق يجرى إلى شباه الشيوخية فيكلمه هوراكب ينتظره حتى يخرج
 فيركب معه وكان علامة فاضلاً ذافنون وافر العقل قوي النفس عظيم الهيبة
 مها باعرض عليه القضاء مراراً فامتنع وله من التصانيف التفسير شرح المشا
 عقيدة الطوسي شرح الهداية في الفقه شرح الفية ابن معط في النحو شرح
 المنار شرح البزدوى شرح التلخيص في المعاني قال الحافظ ابن حجر وما علمته
 حدثت بشئ من مسموعاته مات ليلة الجمعة تاسع عشر رمضان سنة
 ست وثمانين سبعمائة وحضر جنازته السلطان فمرجونه ودفن
 بالشيوخية ذكره شيخنا في طبقات النجاة ولا على قايي رثاء جنيته
 طبقات الحنفية كفته محمد بن محمود بن أحمد الرواسي الحنفية الشيخ اكمل الدين اخذ
 عن أبي حيان وغيره وشرح الهداية في الفقه ركبته يراقب وشرح
 تلخيص المفتاح ومات ليلة الجمعة في رمضان سنة ست وثمانين سبعمائة
 وكان باشارته در طبقات حنفية كفته محمد بن محمد بن محمود علامة المناظرين
 وخاتم المحققين اكمل الدين البابرتي برع وساد وافتى ودرس وافاد وصنف
 واجاد فمن ذلك شرح مشارق الانوار وشرح الهداية وشرح الفرواني
 وشرح النار وشرح التلخيص في المعاني والبيان وشرح مختصر ابن الجوزي
 في الاصول وشرح السراجية ومقدمة في الفرائض وشرح التبريد
 للنصير الطوسي لم يكمل وحاشية على الكشاف في تمام النهر اوين كان
 وفاته ليلة الجمعة تاسع عشر رمضان المعظم سنة ست وثمانين
 وسبعمائة وابو الفضل احمد بن علي بن حجر العسقلاني يرمح علامة على طبابه

صحیح فی المسائل

نموده و شرح انجناب ابتر صر این الحاجب غایت حسن و حل الفاظ حق و تقریب
مسائل آن دانسته و در رد کاسنه فی اعیان المائة الثامنة گفته الحسین بن یوسف
بن المطهر الحلی المعزلی جمال الدین السیفی ولد فی سنه بضع و اربعین ستا
و لازم التصیر الطوسی مدّ و اشتغل فی العلوم العقلیة فیهما و صنف
فی الاصول الحکمة و کان صاحب اموال و علمان و حنفی و کان یاس الشیعة فی
الحلّة و شہرت تصانیفه و تخرج به جماعة و شرحه علی مختصر ابن الحاجب فی
غایة الحسن فی حل الفاظ و تقریب معانی و صنف فقه الامامية و کان
قیّماً لک داعیة الیہ له کتاب فی الامامة ردّ علیہ ابن تیمیة بالکتاب
المشهور المسّمی بالردّ علی الرافضی و قد اطنب فیه و اسهب و اجاد فی الردّ الا لای
تخالف فی مواضع عدیده و ردّ احادیث موجوده و ان كانت ضعیفة
بأنّها مختلفة الخ و ابن وزبہان بانہم بغض و شنان و مجازفت و عدوان سلط
لسان و خشونت بیان و مبالغه و ردّ و ایمان حق و ایقان جناب علامہ را و ردّ
جواب پنج الحق بتعظیم و تکریم و اجلال و تفخیم یا و نموده چنانچہ گفته فلما استقر رکاب
بمدينة قاسان اتفق لی مطالعة کتاب من مؤلفات المولی الفاضل جمال الدین
بن المطهر الحلی غفر الله ذنوبه قد سماه بکتاب الحج الحق و کشف الصدق قد
الفه فی ایام دولة السلطان غیاث الدین الجایتو محمد خدا بندہ و ذکر آن
صنفه باشارته الخ قوله بافترا و بہتان الزام و ادن البسنت میسر می آید و
بافترا و بہتان الزام بچکس اگر چه معتقد بیچ شریعت و تمسک بچ مذہب نباشد
بلکہ منکر و جاحد تحت باشد نیز نیست نمیشود لکن چون بر عزم سنیه افترا و بہتان

سائر قبائح و فواحش معاذاً لله فعل خدا نقلی عما یقول الظالمون علواً کبیراً
میباشد پس الزام اهل سنت با فتر و بهتان که حسب مزعمشان فعل خدا می باشد
چرا جائز نباشد و نیز مخاطب مقام حاج الزام الحق با فتر و بهتان خواسته
غائب افلاوات و درین باب کجاست پس کاش این قاعده سدید و مقاله مفیده
خود را درین مقامات یاد میکرد و خود را از قصد الزام با فتر و بهتان باز میداشت
و چه عجب که تقلید بعض متصوفه و کرامیه که معتقد خلافت ثلثه اند و وضع حدیث
و روایات در ترغیب و ترهیب سرور انام علیه و آله الکرام الف تحجیه و سلام
جائز داشته اند اختیار فرموده اباحت کذب اختلاق و بهتان و افتعال و فتر
فرموده باشد این حجر عسقلانی در زینة النظر شرح نخبة الفکر گفته و الحاصل
للاوضح علی الوضع اما عدم الدین کالتزنا دقة او غلبة الجهل کبعض
المتعبدین او فوط العصبیة کبعض المقلدین او اتباع هوی بعض التوسا
او الاغراب لقصد الاشی بار و کل ذلک حرام باجماع من یعتقد به الا
ان بعض الکرامیة و بعض المتصوفة نقل عنی مرا باحة الوضع فی الغیب
والتزهیب و هو خطأ من فاعله نشأ عن الجهل لان التزهیب والتزیه
من جملة الاحکام الشرعیة واتفقوا علی ان تعدل الکذب علی النبی صلی الله
علیه وسلم من الکبائر و سیئور و ترید الی اوی فی شرح تقریب التوحید
و الواضعون اقسام بحسب الکمال حاصل لهم علی الوضع اعظمی هم خدایه
بنسبون الی الزهد و ضعوه حسبة ای حساباً لا اجر عند الله فی نعمهم
الفاقد فقبلت موضوعاً لهم ثقة بهم و ركونا الیهم لما نسبوا الیه

من الزهد الصلاح ولهذا قال يحيى القطان ما ريت الكذب في أحد أكثر
 منه فمن ينسب إلى الخير أرى لعدم علمه معرفة ما يجوز لهم وما يمنع
 عليهم وكان عندهم حسن ظن وسلامة صدر فيحملون ما سمعوا على
 الصدق ولا يهتدون لتمييز الخطأ من الصواب لكن الواضعون منهم
 وإن خفي حالهم على كثير من الناس فإنه لم يخف على جهابذة الحديث
 ونقاده وقد قيل لابن المبارك هذا الأحاديث المصنوعة فقال تعيش لها
 الجهابذة أنا أنزلت الذكر وأنا له كافظون من مثلة موضع حسبة ما
 رواه الحاكم بسند إلى أبو عامر المروزي أنه قيل لابن عصمة نوح بن أبي مريم
 ابن لك عن عكرمة هذا فقال اني رأيت الناس عرضوا عن القرآن واشتغلوا
 بفقهاء حنيفة ومغازي ابن اسحق فوثقت من الأحاديث حسبة
 كان يقال لابن عصمة هذا نوح الجامع قال بن حبان جمع كل شيء إلا الصدق
 أنا الكاذب مخاطب لسبب يسير في جميع يا أكثران ولو أجمالا مفضي تطويل واستدراج
 وموجب خروج از باب لهذا ينقل بعض الكاذب معجزة افتراآت مطربة حتى يرداهم
 وباقي ما يلاحظه اجوبه ابو اكتب مخاطب عالي نصاب محول في سازم وبسيار
 انين در مجلدات سابقه بيان نمودم پس بايد دانست كه مخاطب در باب اينو گفته
 باز چون تامل كرديم وديم كه ميشو ايان الهست خواه در فروع فقه خواه در اصول
 عقائد و خواه در سلوك طريقت بلكه در تفسير حديث نيز همه از اهل بيت اخذ نموده
 و تلمذ اهل بيت مشهور و معروف و ائمه اهل بيت هميشه در حق شان بلا طفات و
 بساطات فرموده اند بلكه بشارت داده و اين معنى در كتب اهاميه با عتراف

در بیان حقیقت
در بیان حقیقت
در بیان حقیقت

اگر چه علم و دانشان با نیست ^{چهار} برید و در دانشت حسن بی گنا بسیار چو پست نباشد
مطهر حل در پنج الحق پنج الکامیه از خرافات مذمت یافتند ابوحنیفه و ابن حنبل
صادق اخذ علم نموده اند و شافعی شاگرد مالک است صدر بن جنبل شاگرد شافعی است
و نیز ابوحنیفه از حضرت باقر و زید شهید تلمذ دارد و حالا امامیه و رتی حجتیه است
که در غیبت امام چون مباح شرط اجتهاد باشد اعتقاد و جوب اطاعت دارند
پس مجتهد بیک در حضور امامه شرط اجتهاد و بهر ساند از نشان اجابت اجتهاد و قوت
یافته باشند مذہب بگونه اولی یا تابع نباشد ابوحنیفه را با عترت شافعی حله
حضرت باقر و زید شهید و حضرت عداق اجماعت فتوی داده اند پس مباح
بودن اوج شرط اجتهاد را بنظر امام ثابت شد بر که او را واجب الطاعت دانند
شیعه و شهادت معصوم میکنند و آن کفرست خصوصاً در وقت غیبت امام البته
مذہب اولی باخذ باشد از مذہب ابن بابویه و احقیق و ابن المعتمد انصاف
باید کرد و از تصدیب و عناد باید گذشت اگر روایات ایستاد را درین باب احتیاطاً
نکنند روایات امامیه خود البته مقبول است رضی الله عنهما حسن بن علی باسناده
الابی یحیی قال قال خل ابوحنیفه علی ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر
الیہ الصادق قال کانتی انظر الیک و انت تنهی سئل عن جدی بعد ما انزلت
و تكون مغر عاکم صلیه و زید خبائثا لکن کلمه بک سئل و یلتحدی و انما
وقفوا و عوریکه ^{در بیان حقیقت} امامیه را با عترت شافعی حله
حضرت باقر و زید شهید و حضرت عداق اجماعت فتوی داده اند پس مباح
بودن اوج شرط اجتهاد را بنظر امام ثابت شد بر که او را واجب الطاعت دانند
شیعه و شهادت معصوم میکنند و آن کفرست خصوصاً در وقت غیبت امام البته
مذہب اولی باخذ باشد از مذہب ابن بابویه و احقیق و ابن المعتمد انصاف
باید کرد و از تصدیب و عناد باید گذشت اگر روایات ایستاد را درین باب احتیاطاً
نکنند روایات امامیه خود البته مقبول است رضی الله عنهما حسن بن علی باسناده
الابی یحیی قال قال خل ابوحنیفه علی ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر
الیہ الصادق قال کانتی انظر الیک و انت تنهی سئل عن جدی بعد ما انزلت
و تكون مغر عاکم صلیه و زید خبائثا لکن کلمه بک سئل و یلتحدی و انما
وقفوا و عوریکه ^{در بیان حقیقت} امامیه را با عترت شافعی حله
حضرت باقر و زید شهید و حضرت عداق اجماعت فتوی داده اند پس مباح
بودن اوج شرط اجتهاد را بنظر امام ثابت شد بر که او را واجب الطاعت دانند
شیعه و شهادت معصوم میکنند و آن کفرست خصوصاً در وقت غیبت امام البته
مذہب اولی باخذ باشد از مذہب ابن بابویه و احقیق و ابن المعتمد انصاف
باید کرد و از تصدیب و عناد باید گذشت اگر روایات ایستاد را درین باب احتیاطاً
نکنند روایات امامیه خود البته مقبول است رضی الله عنهما حسن بن علی باسناده
الابی یحیی قال قال خل ابوحنیفه علی ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر
الیہ الصادق قال کانتی انظر الیک و انت تنهی سئل عن جدی بعد ما انزلت
و تكون مغر عاکم صلیه و زید خبائثا لکن کلمه بک سئل و یلتحدی و انما
وقفوا و عوریکه ^{در بیان حقیقت} امامیه را با عترت شافعی حله

حاضر بود و تکلیف گفت که یا امیر المومنین هذا عالم الدنيا اليوم بین منصور گفت که
 یا نعمان فمن اخذ العلم ابو حنیفه گفت عن اصحاب علی عن علی و عن اصحاب
 عبد الله بن عباس عن ابن عباس بین منصور گفت که لقد استوثقت من نفسه
 یافته و نیز در کتب امامیه است که ان ابا حنیفه کان جالساً فی المسجد الحرام و
 حوله نحام کثیر من کل الاقفاق قد اجتمعوا یسألونه من کل جانب فیهم
 و كانت المسائل فی کما فیخرجها فینا و لها فوقف علیه الامام ابو عبد الله
 ففطن به ابو حنیفه فقام ثم قال یا ابن رسول الله لو شعرت بک
 اقلاماً وقفت لادانی الله جالساً وانت قائم فقال له ابو عبد الله
 اجلس ابا حنیفه واجب الناس فعلی هذا ادکت ابائی و این مرد در
 در شرح تجرید ابن حجر ^{مطهر} وجود است و رساله تفضیل حضرت امیر و اگر شیطان ^{شیطان}
 و غده کند گویند که اگر ابو حنیفه و امثال او از مجتهدین اهل سنت شاگردان حضرت
 ائمه بودند پس چرا مخالف ایشان در مسائل سیار فتوی دادند گویم جواب این
 سخن در مجالس المومنین قاضی نور الله شوشتری موجود است گفته است که ابن
 عباس شاگرد حضرت امیر بود و پایه اجتهاد بحضرت امیر سیده و در حضور
 ایشان اجتهاد میکرد و در بعض مسائل خلاف می نمود و حضرت امیر تجویز میکرد و انتی
 ازین عبارت سرسره حسرت و خسارت که حسبه الله از ساخته اند و درین دنیا
 و عدل تقدیر می بهم در هوای ائمه خود علی الخصوص امام اعظم باخته اکاذیب غریبه
 و افتراءات عجیبه ظاهر است کذب اول آنکه در کتب امامیه با عترت اکابر علمای ایشان
 ملاطفت ائمه اهل بیت علیهم السلام در حق پیشوایان اهل سنت در فروع فقه و اصول

والتوفيق حتى يوفقكم
في كل شأن
والتوفيق حتى يوفقكم
في كل شأن
والتوفيق حتى يوفقكم
في كل شأن

داده و این روایت را نویسنده در تہذیب الاسما و تہذیب اللغات ذکر کرده و این روایت
 مسیحی بامطلوبه قبولیت ابوحنیفه نزد اہلبیت علیہم السلام است ندارد و اگر
 بر تقدیر تسلیم ہم صحیح کسی معصومین علیہم السلام ابوحنیفه را ثابت نمیشود کذب ہفتم
 آنکہ روایتی متضمن امر امام جعفر صادق علیہ السلام ابوحنیفه را بحواب دادن مردم
 بکتاب امامیہ نسبت کرده و کابلی این روایت را کمالہ در صواعق نقل کرده کہ
 جسارت نسبت آن باہل حق نیافتنہ کذب ہشتم آنکہ این ہر دو روایت را بشرح تجرید
 علامہ حلی نسبت نموده کذب نہم آنکہ تصریح کرده کہ این ہر دو روایت در شرح
 تجرید علامہ در سئلہ تفضیل جناب امیر علیہ السلام موجود است پس شاہ صاحب
 بر نسبت ایراج کا ذیبت شیشہ چندان دل داده بافترا و جسارت گردیدند کہ
 این ہر دو روایت باخصوص بشرح تجرید علامہ حلی مع تعیین مبحث تفضیل جناب
 امیر المومنین علیہ السلام نمودند و ثبوت را از یک خطا و خطاسہ خطایہم
 رسانیدند اینک شرح تجرید علامہ حلی حاضر نسخہ عدیدہ آن در آفاق و انفس
 ملاحظہ فرمایند و مبحث تفضیل جناب امیر المومنین علیہ السلام را با معانی
 و استیعاب بینند و دریابند کہ این ہر دو روایت در آن کجاند کورست مثل این
 جسارت و قلت مبالغات کمتر کسی دوست داده باشد کابلی ہم باوصف آنہ
 تحذلق و تشدق جسارت نسبت ایراج کا ذیبت شاہ صاحب درین مبحث ہر
 آورده اند باہل حق نیافتنہ بود آری روایات شیشہ ابی نسبت آن باہل حق ذکر کرده
 شاہ صاحب زیادۃ للفرع علی الاصل آنرا باہل حق منسوب ساختند کذب ہم
 آنکہ بحال المومنین نسبت کرده کہ ابن عباس حضرت امیر المومنین علیہ السلام

اجتهاد میکرد و در بعضی سائل خلاف مینمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تجویز میکرد
این صنیع بدیع مخاطب فنیع را بنظر امعان ملاحظه باید فرمود که چنان در مقام
واحد مرتکبه کذب بزرگ شده و الزام الحقیق بآن خواسته و اصلاح حساب کرده
ارباب علم و فهم و تقبیح و تعمیر از راه و تحقیر مذاق بخاری بر داشته خلیج العذاره
مهار رفته غرائب کاذب و عجائب اقترآت اضحیة الهموان که هر یکی از آن مجمل
و محیر و جال است بکمان حسارت جنان و سلاطت لسان نگاشته و قطع نظر ازین
غرائب اقترآت و امثال آن کاذب که مخاطب یف بجواب این حدیث شریف مرتکب
آن شده عاقل متامل را بخاطر باید آورد و تعجب ازین لاف و گراف باید نمود و جمله
از کاذب این مقام را بجا ذکر مینمایم و آن اینست اوّل آنکه افاده فرموده که فسأ
مبادی این تمسک و مقدمات از ستر مقدم بر هر دشمنند ظاهراً و باطناً
این حدیث از احادیث اهل سنت نیست سوم آنکه در تصانیف بیعتی ازین حدیث
اثری نیست چهارم آنکه قاعده مقرر در اهل سنت است که حدیثی را که بعضی از ائمه فرموده
در کتابی و او این حدیث و صحت باقی الکتاب الزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه
اصحاب صحاح و صحیح حدیث با خصوص صاحب کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح
نکرده باشند قابل احتجاج نیست پنجم آنکه در علم خطیب و عساکر احادیث را بطریق
بیاض بجا فرایم آوردند تا نظر ثانی نمایند بسبب قلت فرصت کوتاهی عمر خود
آنها را این هم سرانجام نشر ششم آنکه خود آن جمع کنندگان یعنی دیلمی و خطیب و ابن
عساکر و امثالشان در مقدمات کتب فنیع و این صنایع و اشکاف گفته اند بهفتم آنکه این حدیث
از این قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهل سنت موجود باشد و لو بطریق ضعیف

هشتم آنکه این کلام محض تشبیه است از آنکه تشبیه مساوات مشبه با مشبه به فمید که لایق تشبیه
 و تشبیه فضیلت موجب عامت کبر نمیست یا زدهم آنکه در نفس سلواته الخلفاء الثلثه لایق تشبیه
 فی الصفات المذكورة او مثلاً خط القتاده و از دهم آنکه اگر در کتب اهل سنت
 واقع شود آنقدر احادیث دالّه بر تشبیه با انبیا که در حق شیعیان و پیغمبر ثابت و در حق
 از معاصرون ایشان ثابت نشده است سیزدهم آنکه معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند
 و یکی مرد دیگر بر او صحنی میساخت همین قطبیت را شاد و منبعیت فیض و لایت چهاردهم آنکه
 الزام این امر یعنی امامت بر کافه خلایق انانیه اطهار مودی نشده و هرگاه این همه را در یافتی
 پس بدانکه بغایت آگاهی بکمال وضع و ظهور کمال نور علی شایق الطور بر آستان اعلام و صدور
 از کذب زور در نقل این حدیث مشهور از حضرت سقّیه باز و روشور ثابت نمودم و نیز
 روایت جمعی کثیر و جمعی خفیه از اساطین کاتبین حدیث شریف را با وصف اثبات
 صحت سند این حدیث شریف و اعتراف الی ما جد و مخاطب شایسته آن ظاهر کردم و نیز تا
 کردم که عطار و سنائی که با عتراف خود مخاطب بنامی کار ایشان و شریعت و طریقت
 شان از سر تا قدم بر مذاهب اهل سنت این حدیث شریف را ثابت کرده اند پس چگونه مخاطب
 ناقد تکذیب الی ما جد خود و تکذیب جمیع ناقلین و مثبتین این حدیث و تکذیب حدیث ایشان
 که از جمله شان خودش نیز میباشد و بهم والد ما جد او خواهد فرمود تا او قاضی بهتان و افترا
 حلقی و صحت و سداد و بعد از کذب عناد پیدا کند و مدح و المّته که مدح و ثنای
 جمیل علامه حلی طاب ثراه از زبان اکابر سنیّه بمشابه ثابت شده که بعد ملاحظه آن
 ظاهر میشود که نسبت افترا و بهتان بآن جناب کمال حقد و شان و نهایت تهور و شتم
 و طغیان و دلیل خسران از تعظیم اکابر و اعیان است قوله وقاعده مقرر اهل سنت

۵۲

بکلام بصیرت آن اعتراف

لحمه

که حدیثی را که بعضی از آن در حدیث دیگر کتب آمده وایت کنند و صحت باقی الکتب را نکرده باشند مثل بخاری مسلم و بقیه اصحاب صحاح و صحیح حدیث با خصوص صاحب آن کتاب بیغیر او از محدثین ثقات تصحیح نکرده باشد قابل احتجاج نیست
قول الحمد لله که مخاطب بسیار جلد از خواب غفلت انتباهی حاصل شد که بعد از زور و شور و رنجهای این وایت از بهیمنی و اگر اهل سنت بخیاال آنکه مبادا و کتب اهل سنت این وایت برآید شروع فرمودند و در عیب و از راه محدثین متاخرین و خط کشیشان از پایه اعتبار و اعتماد و ادخالشان در زمره حاطبین لیل غفلین از استقاد و بهر چند مخاطب مختال فخر بتقلید کاتبی جور این قاعده منقوضه و این مقاله منقوضه این بهفوه مفوضه بر زبان آورده لکن کاتبی بطل اسناد آن باست
 تقریر و تزویر آن کرده بود و مخاطب تحریر بمقادیر زاد فی الطنبود نفعه این تقریر منقوض و کسیر برای مزید تزویر و تحجیر باست منسوب نموده که آنرا قاعده مقرره شان قرار داده و نیز دلیل علیل برای این تقریر غیر قابل الشوایل که جملا متاسفتمی و ارتباطی باند عاندار و بانتراب را فاده و الد ماجد عالی نصاب خود افرو
 عبارت کاتبی اینست السادس ماروی عن النبي صلى الله عليه انه قال من ابدان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في تقواه والى ابراهيم في خلته والى موسى في هيئته والى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب انه اوجب مساواته للانبياء في صفاتهم والا نبياء افضل من غيرهم فكان علي افضل من غيرهم وهو باطل لانه ليس من اجديث اهل السنة وقد ورد ابن المطهر الحلي في كتبه وعزاي وایت تارة الى النبي صلى الله عليه

الى البغوي لم يوجد في كتبه ما واحدا لا يصدق اثره ولا ان الخباز الذي رواه
 بعض ائمة الحديث في كتاب لم يلزم صحة جميع ما اورد في او يصرح
 بصحته هو او غيره من المحدثين لا يمتنع به ان يلاحظ ان عبارات ظاهريه است
 كائلي اين قاعده را بايست نسبت کرده و بلا اسناد آن با حدیثی بر زبان آورده
 و مخاطب جلیل الفضل بطریق زیادت فرع بر اصل آنرا قاعده مقرر است
 قرار داده و نیز کائلی برای این قاعده غیر منعقد و دلیل فرموده پس دلیل
 که مخاطب نیل ذکر فرموده از اضافات و زیادات آن رفیع الدرجات که بسبب
 آن شاید اولیای او دفع عار و شنار استراق تویر است کائلی جمیل البخاری در سرشته
 باشند الحاصل این قاعده با آنچه تا بصل حنظلی از صحت و صوابت دارد و بطلان
 و اختلال فساد و اعتلال آن بنهایت ظواهر برابر با کمال واضح و لا محنت بچند
 اول آنکه پراثر است که قبل از بخاری و مسلم و بقیه از باب صحاح احادیث بسیار
 دائر و سائر بودند و علما احتجاج و استدلال بآن میکردند و صلا احتجاج استلال
 موقوف بر نقص کسی بر صحت آن نمیکردند بلکه هرگاه حدیثی را جامع شروط احتجاج
 مییافتند احتجاج بآن میکردند پس نفی قابلیت احتجاج از حدیثی که کسی از محدثین
 ثقات تصریح بصحت آن نکرده باشد و نه کسی از ملزمین صحت اخراج آن کرده
 گو آن حدیث جامع شروط احتجاج باشد و جهی از صحت ندارد و عمل علما سابقین
 واقع و واقع این نتیجه بی اصل است دوم آنکه این قاعده قاصره و مقاله خاصه و
 احاله جائزه ظاهر میشود که اگر حدیثی جامع شروط صحت باشد و کسی از محدثین
 در کتاب ملزم التصحیح وارد نکرده باشد و نه کسی از محدثین ثقات آنرا تصحیح کرده باشد

قابل احتجاج نیست و بر ظاهر است که نفی احتجاج از چنین حدیث عین مراد بجا و محض عین
 و احتجاج است هرگاه روایات حدیثی ثقات و عدول جامع شروط صحت خواهد بود
 احتجاج بآن جائز خواهد شد که کسی از ملترین صحیح آثار روایت نکرده باشد و کسی
 محدثین تصریح بصحت آن نکرده باشد سؤم آنکه بنابرین حصر و قصر ضعیف الایسر
 لازم می آید که حدیث حسن هم اگر چه آنکه محدثین تصریح بر حسن آن کرده باشند بکرده
 کتاب ملزم لصلحه مروی نباشد قابل احتجاج نباشد حال آنکه حدیث حسن هم
 قابل احتجاج است چهارم آنکه حدیثی که جامع شروط حسن باشد اگر چه از محدثین
 نقض بر حسن آن نکرده باشد احتجاج بآن جائز است و بنا برین قاعده مختصره لازم
 می آید که چنین حدیث هم قابل احتجاج نباشد و جواز احتجاج حدیث حسن مثل
 صحیح سیافات اکابر محققین و اعظم نقیذین ظاهر است بلکه حسب افاده خطا
 مدار اکثر حدیث بر حدیث حسن است پس کابلی و مخاطب باین قاعده قاصده اکثر
 حدیث خود را ضائع و هیهات منثور را ساختند و آتش در خرمن خود بدست خود
 انداختند و بهدم عمارات مرصوده اساطین قوم پرداختند فکلاهما ممن
 بنی قصر او هدم مضارین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی و شرح الفیه حدیث
 و الحسن المعرف فخر جاو قد اشتیرت دجاله بذالحدّ و حدّ
 و قال الترمذی ما سلم من الشدّ ذمّ را و ما التهم بکذب لو یکن فردا
 و ردّ قلت و قد حسن بعض ما انفرد و قیل ما ضعف قریب فمحمّل
 فیه و ما بکلّ واحد حاصل اختلاف احوال ائمة الحدّ و حدّ الحدّ
 الحسن فقال ابوسلیمان الخطابی و هو حدّ المذکور فی اول البیت الثانی الحسن

ما عرف من جهة واشتهر بجلاله عليه مدارا كثيرا للحديث وهو الذي يقبله أكثر
 العلماء ويستعمله عامة الفقهاء النحويين ونيز عراقي وشرح الفقيه كفته ولفظها
 كلهم تستعمله. والعلماء الجليل منهم تقبله. وهو باقسام الصريح ملحق
 بحجية وان يكن لا يلحق. البيت الاول ماخوذ من كلام الخطابي وقد
 تقدم نقله عنه الا انه قال عامة الفقهاء وعامة الشئ مطلقا
 بازاء معظم الشئ وبازاء جميعه والظاهر ان الخطابي اراد الكل ولو اراد
 الاكثر لما فرق بين العلماء والفقهاء وقوله حجية نصب القميص للحسن
 ملحق باقسام الصريح في الاحتجاج به وان كان جونه في الرتبة وابن حجر عسقلاني
 ورزمية النظر كفته وخبر الاحاد بنقل عدل تأمر الضبط متصل بالسند غير
 معلل ولا شاذ هو الصريح لذاته وهذا اول تقسيم المقبول الى اربعة انواع
 لانه اما ان يشتمل من صفات القبول على عللها او لا الاول الصريح لذاته
 والثاني ان يجد فيه ما يجبر ذلك القصور ككثرة الطرق فهو الصريح ايضا
 لكن لذاته وحيث لا جبر فهو الحسن لذاته ان قامت قرينة ترجح جانب قبول
 ما يتوقف فيه فهو الحسن ايضا لكن لذاته ونيز ابن حجر عسقلاني ورزمية
 بعد شرح تعريف كفته فان خفا الضبط اي قل يقال خفا القوم خفوا
 قلو والمراد مع بقاء الشرط المتقدم في حد الصريح فهو الحسن لذاته
 لا شئ خارج وهو الذي يكون حسنه بسبب الاعتضاد نحو الحديث المستوي
 اذا تعددت طرقه وخرج باشتراط باق لاوصا الضعيف وهذا قسم
 من الحسن مشاركا للصريح في الاحتجاج به ان كان جونه ومشابهة له في انقسام

الى مراتب بعضها فوق بعض محمد بن محمد بن علي الفاسي در جواهر الاصول گفته
 الحسن حجة كالتصحيح وان كان جونه ولهذا ادرجه بعض اهل الحديث فيه
 ولم يفرد به وسيوطي في ترتيب الراوي شرح تقريب التناويز في نقد كبر حديث
 وتعريف ان گفته قال البد بن جماعة وايضا فيه دور لانه عرفه بصلاته
 للعزل به وذلك يتوقف على معرفة كونه حسنا قلت ليس في له يعجز من
 تمام الحديث بل نأند عليه لافادة ان يجب العمل به كالتصحيح ويدل على ذلك
 انه فصله من الحديث قال مافيه ضعف قريب محتمل فهو الحديث
 الحسن ويصلح البناء عليه والعمل به ونيز در ترتيب الراوي گفته ثم الحسن كالتصحيح
 في الاحتجاج به وان كان جونه في القوة ولهذا ادرجه طائفة في نوع
 التصحيح كالحاكم وابن حبان وابن خزيمة مع قولهم بانه دون التصحيح المبيّن
 او لا ولا بدع في الاحتجاج به حديث له طريقان لو انفرد كل منهما لم يكن
 حجة كما في المرسل اذا ورد من وجه آخر مسندا وافقه مرسل آخر بشرطه
 كما ينبغي قال ابن الصلاح قال في الاقتراح ما قيل من ان الحسن محتج به فيه
 اشكال لان ثراوصافا يجب معها قبول الرواية اذا وجد فان كان هذا
 المسقط بالحسن فما وجد فيه اقل للدرجات التي يجب معها القبول فهو صحيح
 وان لم يوجد لم يخرج الاحتجاج به وان سمي حسنا اللهم الا ان يرده هذا
 الى امر اصطلاحى بان يقال ان هذه الصفات لها مراتب ودرجات
 فاعلاها واوسطها يسمى صحيحا وادناها يسمى حسنا ورجع الامر في
 خلاف الى الاصطلاح ويكون الكل صحيحا في الحقيقة ونيز سيوطي در كتاب

و مقلوبه الاسانید و المتون یا با این مقصود نفیاً و اثباتاً مناسبتی نیست ثبوت
ثانی مستلزم ثبوت اول است و نه انتفاء ثانی مستلزم انتفاء اول یعنی اگر متأخرین
مثل ولیمی خطیب و ابن عساکر مائل بجمع احادیث ضعیفه و مقلوبه الاسانید
و المتون شده باشند و بطریق بیاض فراهم آورده تا نظر ثانی نمایند موضوع
از حسان لغیر یا ممتاز سازند این یعنی بوجه من الوجوه مستلزم حصر احتیاج در احادیث
که در کتاب مستلزم الصحه مروی باشند یا کسی از محدثین ثقات یسجدات آن تصریح کرده
نیست نه عدم جمع متأخرین احادیث ضعیفه و مقلوبه استلزم عدم این حصر
و هذا بلین جدا عجبت که با این همه امامت در معقول و منقول از تمامیت تقوی
و مطابقت دلیل با دعوی که اطفال ممیز هم لحاظ آن دارند حسا بر نداشته اند
خواسته بی تدبیر کاشته و ذلک غیور عزیز فی کتابه دوم آنکه ازین دلیل ظاهر
که کتب طبقه مقدم معتبر است و روایات آن قابل احتیاج است و این حدیث را
عبد الرزاق و احمد بن حنبل و ابو حاتم و ابن شایبہ و ابن ابی عمیر و ابن
و ابن مردویه و ابوالفحیم و بیہقی روایت کرده اند و اینها مقدم بودند بر
و ابن عساکر زیرا که قاضی بیہقی که آخر جماعه است از روایات در سنه و ثمان و سین
و اربعه است و وفات وی در سنه تسع و خمسمائت است و وفات ابن
عساکر در سنه احدی سبعمائت پس این حدیث حسب افادہ خودش قابل احتیاج
و دافع شبهات اہل کجاست باشد و بجز تم از قوت حافظہ شایبہ صاحب با آنکه
در اینجا قدح در روایات دلیلی بطریق تمام و نہایت زور و شور کرده اند
و احادیث مرویہ اشخاص را در بعضی موارد و مقلوبه الاسانید

والتون انسته اند لیکن چون در مطاعن عثمان ^{بجواب طعن} عجز در ماندگی فرا گرفته از غایت حیرت
و پریشانی دست بعضی کاذب مروییه و بیکی تشکیل کابلی زده بعضی خرافات را
و فضیلت عثمان که با مخصوص هم حسب افاده اکابر قوم موضوعست و رد کرده
دل خویش شاد فرموده اند سوم آنکه ازین افاده ظاهرست که احادیث حسان
مثل صحاح قابل احتیاجست و اگر حسان قابل احتیاج نبیند اعتناء متقدمین بضبط
آن مثل ضبط صحاح و جندی داشت و از افاده سابقه ظاهر میشود که احادیث
حسان اگر در غیر کتاب معتزم بصححه مروی باشد لائق احتیاج نیست و هذا تفاوت
صیح چهارم آنکه از قول او و موضوعات را از حسان لغیر یا ممتاز سازند ظاهر
میشود که در احادیث متأخرین یا موضوعات بود یا حسان لغیر یا حالا آنکه ظاهر
که احادیث ضعیفه که احتمال کتب متأخرین بران ثابت کرده عامست حسان لغیر
و ضعیف حسان لغیر یا را که بحد وضع نرسد پیشتر که شق ثالث یعنی احادیث
ضعیفه که نه حسان لغیر باشد و نه موضوع و درین کلام بلاغت نظام مبنی
بر کدام نکته است افاده آن عینست و احسانست پنجم آنکه روایت موضوعات
بنص اکابر ائمه عالی درجات بغیر بیان حال آن ناجائز و حرام و از محظورات و آثام
پس اثبات روایت موضوعات بر ائمه اعلام خود مثل خطیب و دیگران
که اساطین عالی مقام اند و در حقیقت تفسیق و توہین و نهایت تحقیر و تحجین این طعن
دینست و عدویا ضعیف و سواد موجب ارتکاب حرام و تجویز فساد نمی تواند شد کما هو
غیر و خاف علی ولی الفهم والشداد ^{قوله} بسبب قلت فرصت و کونا ہی عمر
خود آنها را این هم سرانجام شد اقول آری بسبب قلت فرصت از مشاغل فریب

۱۔ وایچندین بعض خرافات کہ این رسا کرد و در جواب حسین بن ابی و شکر او

کدامین عا کرب سب ایتا کھنڈی شیخ آ درد نوحا لے ہر دینے دست کہ مددہ

واصلت في هذا الكتاب
 في سنة ١٢٠٠
 واصلت في هذا الكتاب
 في سنة ١٢٠٠

و منقرض ملک و مسلمین شکست از آن
و کتب الحارثی و قنار در ارتعاب
و انقضای نموده قطار ارتعاب
و استناده نمودن و فرحات
شماره استناده استناده
و الحمد و علی التوفیق و
الامین

[illegible]

مثل تصرف و تحریف و عدم مبالغات در احتجاجات آنرا و داشته بهر حال اثبات تمیز
 متأخرین هم بر مخاطب عده الا مثل نه قائل و ستم بلام است زیرا که در اخذات
 متأخرین مثل متقدمین هم مویدات مطلوب الحق و یقین و مبطلات فرعون مخفی
 موجود و واقع پس این تحقیق و تفریق بآنها و از این متقدمین مدح و ثنای متأخرین هم مخفی
 غیر نافع مگر نه می بینی که علامه سخاوی حدیث انا صدیقه العلم و مقاصد
 وارد کرده بیا صحت آن تخطیه کسی حکم بوضع آن نموده از حد نقل فرموده مخاطب بر سبب
 و ولای و وصی بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله ما نفع المسک و العبد
 در پی ابطال و توهین و تحقیر و افساد و دور و تغییر آن میباشد پس بطلان
 باطل او درین باب مخالفت او با حق و صواب حسب اعتراف خود شن در باب
 تمیز سخاوی عما نصابی افراد و احادیث حسان بغیر یا در مقاصد حسنه
 واضح و لایح گردید و نیز از عبارات سرسره بلاغت او ظاهر است که علامه
 سیوطی هم از این باب تمیز است و احادیث بغیر یا در تفسیر در منشور وارد کرده چه اگر
 سیوطی و الامقام در در منشور موضوع و مقام را داخل کرده باشد و اگر
 در مقام تمیزین خلاف عقل و تمیز باشد پس معلوم شد که غرضش نوشتن که چنانچه
 سخاوی حسان بغیر یا در مقاصد حسنه علی بنیشت همچنین سیوطی و در منشور حسان
 بغیر یا جمع نموده و پر ظاهر است که در تفسیر در منشور بسیاری از مویدات الحق و مبطلات
 مزعومات اهل زور که شماع آن پوشش و حواس مخاطب او کیا او از جامه و دوازه
 کرده چنانچه بعد ملاحظه در منشور مقام تفسیر آیه انما ولیکم الله و آیه انما انت
 منذر و لکل قوم هاد و تفسیر سوره بارات و امثال آن واضح و لا محسنت است

۶۴

ایضا

ابن الجوزی در باب مجاز و اصل نمون و احادیثی را که او از موضوعات است و نه موضوعات است که اگر چه
 غرض همه از این مجاز است بطان بسیاری از فضائل جناب علیه السلام است
 که ابن الجوزی که جزاه الله خیر ابراج است کرده و او مجاز است عدوان مسکات و طغیان
 و او چه آنچه نموده آن رسته طیر است انما ندب العلمون من کما بر اعیان اساطین الارض
 ستمیان ظاهر شده لکن با وصف عدم تمامیت این سخن باطن این سبک تبصره تحقیق
 اهل سنت کما علمت فی جملة حدیث انما مدینه العلم ابن الجوزی بسیار این احادیث
 صحیح و حسن را در موضوع داخل ساخته و تمیز و ثابت ضوع کرده تا آنکه قریب
 حدیث غیر موضوع را موضوع نموده و از جمله آن بعضی احادیث صحیح بخاری و مسلم
 و دیگر صحاح و سنن است و حکایات اعتبار بکلامش ندارند و بر و تعقیبات
 نموده اند و حکم او را بوضع بسیاری از احادیث مردود ساخته و او را نسبت
 باخر او مجازت کرده اند و محمد طاهر گجراتی افاده کرده که کتاب ابن الجوزی
 ضرر عظیمی است بر قاصدین تکاسلین و العاقل تکفیه الاشارة ظاهر است
 که ادخال ابن الجوزی در باب تمیز تیشه بر پا خود زدن است زیرا که از افاده
 ابن الجوزی در کتاب موضوعات حکم بطلان حدیث ماصیبت الله شیئا
 الا و صیبت فی صدای بکد بلکه بودن آن فروتر از موضوعات کذبین است
 و اختصاص آن بعوام ظاهر است و هم حدیث ترک صلوة بر بعضی عثمان و هم
 حدیث منام موضوع بر ابن عباس و رباب دعوت جناب رسالت صلی الله
 علیه و سلم بعرض عثمان در جنت در موضوعات وارد نموده و قریب آن
 فرموده و مخاطب این موضوعات را بجان و دل خسریده بمسوی قریب

این حدیثی که در کتاب
 موضوعات در باب مجاز و اصل نمون و احادیثی را که او از موضوعات است و نه موضوعات است که اگر چه
 غرض همه از این مجاز است بطان بسیاری از فضائل جناب علیه السلام است
 که ابن الجوزی که جزاه الله خیر ابراج است کرده و او مجاز است عدوان مسکات و طغیان
 و او چه آنچه نموده آن رسته طیر است انما ندب العلمون من کما بر اعیان اساطین الارض
 ستمیان ظاهر شده لکن با وصف عدم تمامیت این سخن باطن این سبک تبصره تحقیق
 اهل سنت کما علمت فی جملة حدیث انما مدینه العلم ابن الجوزی بسیار این احادیث
 صحیح و حسن را در موضوع داخل ساخته و تمیز و ثابت ضوع کرده تا آنکه قریب
 حدیث غیر موضوع را موضوع نموده و از جمله آن بعضی احادیث صحیح بخاری و مسلم
 و دیگر صحاح و سنن است و حکایات اعتبار بکلامش ندارند و بر و تعقیبات
 نموده اند و حکم او را بوضع بسیاری از احادیث مردود ساخته و او را نسبت
 باخر او مجازت کرده اند و محمد طاهر گجراتی افاده کرده که کتاب ابن الجوزی
 ضرر عظیمی است بر قاصدین تکاسلین و العاقل تکفیه الاشارة ظاهر است
 که ادخال ابن الجوزی در باب تمیز تیشه بر پا خود زدن است زیرا که از افاده
 ابن الجوزی در کتاب موضوعات حکم بطلان حدیث ماصیبت الله شیئا
 الا و صیبت فی صدای بکد بلکه بودن آن فروتر از موضوعات کذبین است
 و اختصاص آن بعوام ظاهر است و هم حدیث ترک صلوة بر بعضی عثمان و هم
 حدیث منام موضوع بر ابن عباس و رباب دعوت جناب رسالت صلی الله
 علیه و سلم بعرض عثمان در جنت در موضوعات وارد نموده و قریب آن
 فرموده و مخاطب این موضوعات را بجان و دل خسریده بمسوی قریب

باین خرافات و انهم بقایه ایلج و دیده است پس ابرای بخورن از باب تیز دانستن
 و احادیثی را که در کتاب و نحو شایع و ارد کرده بودند و شایع از آن نیشته بر پا خورند
 و بدست خود آتش و زخمی داند و حق و کلاه حق المکوالشی الا باهله پست
 و نیست که مخاطب حاذق قلمی که تبخ طیب و دلی و این عساکر از کتاب الد قاین خود برداشته
 لکن عبارت آن جمله نسیل انییر و تبدیل حسب صحت ساخته فرموده و قدر غیر نمایی
 از کمال حزم و احتیاط و خوش رزق اسقاط نموده پس و لا آن عبارت باید شنید
 و بعد آن بحقیقت اسقاط و تبدیل و تغییر مخاطب خبر باید رسید و الد مخاطب در
 قره العینین گفته و چون نوبت علم حدیث بطبقه دلی و خطیبی و این عساکر رسید
 این عزیزان دیدند که احادیث صحیح و حسان را متقدمین مضبوط کرده اند و مسامح
 سعی در آن باب نموده است پس باطل شدند بجمع احادیث ضعیفه و متکویه سلب
 آنکه ... دانسته گذاشته بودند جمع طرق غریبه و ضعیفه الغرابة که ساختن با چو گوشت
 بسیار از این افتاد و غرض ایشان از این جمع آن بود که حفاظ محدثین را آزار
 نماند و غرض از حسان لغیر با حمت از نمایند چنانکه اصحاب مانید
 طرق احادیث جمع کردند و غرض از این بود که حفاظ محدثین را آزار
 و مستفیض صحیح و حسن و خوب خبر ... است یکدیگر ممتاز سازند و آنچه بفقہ و تفسیر
 و اعتقاد ... و فائق تعلق دارند و عمل به کار بریند و ظن بر دو فریق خدا تعالی محقق
 ساخت پس بخارجی مسلم و ترمذی و ساجم بخیر احادیث کردند و حکم بصحت و حسن
 نمودند و ابو داود و نسائی و دارقطنی ... برای فقه تصنیف نمودند و احادیث
 که بفقہ تعلق دارد جدا ساختند و آنچه و این مرد و این جبر و تفسیر تصانیف

هر دو اذیت را اما دیش مناسبه بایات ایراد نمودند و اجترای و بهیقه و عقیده خود
 اینجاست که مناسب بود حجره نمودند و همچنان متاخران را احادیث خطیب و
 سرت نمودند این جوی موضوعات مجرد ساخت و سخاوی در مقام
 مسنده حسان لغیر از ضعیف و مناکیر تمیز نمود از ملاحظه این عبارت و نخست
 که والد مخاطب ناقد حاکم را مثل ترمذی بلکه بخاری و مسلم از باب تمیز و نقد
 قرار داده و نیز حاکم را مثل انحضرات ثلثه حاکم و غیره و اینیده و او را
 از حفاظ محدثین بجهت تحقیق ظن ائمه اوایل اثنی عشری و بجا می باشد
 شمرده و چون این حکم محکم در باب حاکم مبطل منخوم شوم مخاطب مدعی و هر دو
 ابطال شده است و ابیت محدثین بطریق حدیث مدینه ائمه مسلم است و بعد از آنکه
 فرموده و بدین آیه است و نیز غرضیکه والد مناسبه هم خطیب و دعوی و
 این حسا که ثابت کرده آنرا مبتدل و مغیره نموده و گفته اند که این حسا که در مقدمه
 کتب خود این غرض را واضح کاف گفته اند **قول** مخاطب با او و نه سند با او
 و اعتدال و آنکه در جزای و سنده است و اشارت به آن جزاف سیه نشد و اما آنکه
 صریح راه اشکاف گفته او عاده بریده که خود آنرا در شرح گفته ایم و مراد از این
 و خطیب این حسا که در مقدمه کتب خود این غرض را واضح کاف گفته اند یعنی
 بیان کرده که ما احادیث ضعیفه و موضوعه و منقلوبه الا سائید و المتون بطریق
 با فرض یکجا فرایم آورده ایم تا نظر ثانی نماید و موضوعات را از حسان اغیار
 سائیم این کذب را جاف که ادانی طلب از آن شمه از واسه تکاف دارند و مخاطب
 عمده الاشرف با اینهمه شکر و ابقا و طول با و احضار ابراهیم و این را

در کتب خود این غرض را واضح کاف گفته اند و این حسا که در مقدمه کتب خود این غرض را واضح کاف گفته اند

و این جزو از خصائص ختم بر اوصاف است کما بی همه آنکه و محتاجی جبارت و بذا و سلاطین
 و خف و شمر است و محتاج شکاست غلطت و غلطت است اسباب اطالت و غطس
 و ایرات و دلالت اجترار این کذب آخر انموده و خطبه فردوس دلیلی که سابقا منقول شد
 و در این طبع و تشنیع بلوغ نموده بر شغلان نقص و احادیث محذوفه الاسانید طلب
 موضوعات برای تحمیل مخاطب نیست و رفع این کذب تسویل کافی و وافی است بلکه بطلان آن
 از احتجاج کابلی بروایات دلیلی این عساکر ظاهر و باهر است و مخاطب با کمال بهم احتیاج
 و استدلال بروایات این حضرات میکند لیکن دست از توپیر کتبشان بمقابلت المخط
 برای و محتاج است و است بلا نشان بر نمیدارد و پس کابلی را در صنعت مکابره
 و حرفت معانده قاصر قرار داده بتناقضی تهافتی که او را ضعیف شده بصدر
 جان برگزیده و با ضاعت عرض دیانت آنرا خریدم نهایت ظاهریست که اگر
 خطیب دلیلی این عساکر در کتب خود احادیث موضوعه و مقلوبه الاسانید دارد
 می کردند و کتب خود را بطریق بیاض فراهم می آوردند تا نظر ثانی نمایند و این عرض
 خود را در کتب و بیان می نمودند اکابر علماء کتب اینهارا بمدائح عظیم و مناسبت
 نیمه نمی ستودند مدح فردوس دلیلی ایستد الفردوس شهر دار دلیلی و روضه الفردوس
 سید مهدی سابقا شنید می در اینجا بعضی مدائح و تصانیف خطیب این عساکر
 باید شنید ابوعلی سجی بن عیسی بن جزلة البغدادی می در مختار مختصر تاریخ بغداد
 گفته قد صنف الناس في ذلك اى في علم الحديث و معرفة الرجال
 و اكثر و اعنوا بالغوا و اميزوا الثقة من المتهم و الضعيف من القوي
 و ما اعظم فائدته و احدا موقعه لكثرة ما دس المحدث

والزنادقة من الاحاديث لموضوعة الجمعة المتفرقة التي فسد
بسماها خلق من الناس واعتقدوا فيهم عند سماعها انها من قول صاحب
الشرع فهلك وتسرع الى الكذب والى الخلاعة نعوذ بالله من الشقاء
والبلاء وهذا الكتاب للشيخ ابي بصير ابو بكر احمد بن علي بن ثابت
الخطيب الحافظ البغدادي رحمه الله وسماه تاريخ بغداد كتاب جليل
في هذا العلم لفيض قد تعجب به وسهر واطال الزمان والله تعالى يشبهه ونحن
اليه الا انه طويل وللاطالة آفات اقربها الملل والملل داعية الترفل وقد
استخرجت الله تعالى واختصرته وذكرت اسماء الرجال الذين ذكرهم على
ترتيبهم في ابوابهم عبد الكريم بن محمد سمعنا في انساب ترجمه خطيبه صنف قريبا
من مائة مصنف صارت عمدة لاصحاب الحديث منها التاريخ الكبير
لمدينة السلام بغداد وابن خلكان وروفيات الاعيان كفته ابو بكر احمد
بن علي بن ثابت بن احمد بن مهدي بن ثابت البغدادي المعروف بالخطيب
صاحب تاريخ بغداد وغيره من المصنفات المفيدة كان من الحفاظ
المتقنين والعلماء المتهربين ولو لم يكن له سوا التاريخ لكفاه فانه يدل
على اطلاع عظيم في رتبة السير النبيلة بترجمه خطيبه كفته قال الحافظ ابن عساکر
سمعت الحسين بن محمد يحيى عن ابن خيرون او غيره ان الخطيب ذكر ان
لما حج شرب من ماء زمزم ثلث شربات وسأل الله تعالى ثلث حاجات
ان يحدث بتاريخ بغداد بها وان يملأ الحديث بجامع المنصو وان يبد
عند بشر الحافي فقصيت له الثلث في رتبة السير النبيلة بترجمه او كفته قال عنب

مع تاريخ بغداد لابن جرير

٤٩

مع مصنفات خطيب الانبار

مع تاريخ بغداد وغيره

مع تاريخ بغداد وغيره

لا ريب اني قال مكي الرقيبي كنت نائما ببغداد في ربيع الاول سنة ثلاث وستمين
 واربعائة فرأيت كأننا اجتمعنا عند ابى بكر الخطيب في منزله لقراءة التاريخ
 على العادة فكان الخطيب جالس والشيخ ابو الفتح نصر بن ابراهيم المقدسي عن
 يمينه وعن عمن نصر رجل يعرف فسالته عنه فقيل هذا رسول الله
 صلى الله عليه وسلم جاء يسمع التاريخ فقلت في نفسي هذه جلالة
 بكره يحضر رسول الله صلى الله عليه وسلم وقلت هذا ثم لقول من
 يعيب التاريخ ويدكر ان فيه تحاملا على اقوام وسبكه در طبقات شافعية
 ترجمه خطيب قال ابو الفرج الاسفرايني واسناده عنه الحافظ ابن عساكر في
 التبيين قال ابو القاسم مكي بن عبد السلام المقدسي كنت نائما في
 منزل الشيخ ابى الحسن الزعفراني ببغداد فرأيت في المنام عند السمع كأننا
 اجتمعنا عند الخطيب لقراءة التاريخ في منزله على العادة وكان الخطيب
 جالس عن يمينه الشيخ نصر المقدسي وعن عمن الفقيه نصر رجل اخر
 فقلت من هذا الذي لم يجر عادته باحضار معنا فقيل هذا رسول الله
 صلى الله عليه وسلم جاء يسمع التاريخ فقلت في نفسي هذه جلالة
 الشيخ ابى بكره يحضر النبي صلى الله عليه وسلم مجلسه وقلت في نفسي
 هذا ايضا ردد من يعيب التاريخ ويدكر ان فيه تحاملا على اقوام وشغلني
 التفكير في هذا عن النهوض الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وسواله عن
 اشياء كنت قد اقلت في نفسي اسأله عنها فانتهت في الحال ولم اكمل صلى الله
 عليه وسلم ونيزوهي در سير النبلا گفته انشدني ابوا الحسين الحافظ انشدنا

قيل مكي الرقيبي في المنام
 رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم جاء يسمع التاريخ
 فقلت في نفسي هذه جلالة
 بكره يحضر رسول الله صلى الله عليه وسلم

٤

تشريف آردن جانب انبيا صلوات
 عليه وآله وسلم وراي خارج تاريخ
 بغداد از طبقات شافعية

اشعار سلفی مصنفین میں خطایف
خطیب از سیر النبلاء و جہاں

جعفر بن منذر انشدنا السلف لنفسه تصانیف ابن ثابت الخطیب الذی من الصبا
الغض الرطیب تراها اذ رواها من جواها ریاضا للغة ایقظ البیت
ویاخذ حسن ما قد ضاع منها بقلب الحافظ الفطن الاریث وایة نا
ویدیم عیش یوازنی کنتها بل امی طیب رواها السمعانی فی تاریخه
عن یحیی بن سعد عن عن السلف ونیز ویهی تذکرة الحفاظ بترجمة خطیب
انشدنی ابوالحسن البیونینی انشدنا ابوالفضل الهمدانی انشدنا السلف
نفسه وقد واه السمعانی لذیل عن یحیی بن سعد عن عن السلف
تصانیف ابن ثابت الخطیب الذی من الصبا الغض الرطیب الی آخره
المذکورة فی سیر النبلاء و عجیب عجیب انک ازافادات خود مخاطب نقاد مدح و ثنا
تاریخ بغداد و دیگر مصنفات خطیب و الاثر و واضح و لایح است چنانچه در
بستان المحشون بترجمة خطیب میفرماید مصنفات او زیاده بر شصت کتاب است
از انجمله است تاریخ بغداد و کفایه شرف اصحاب الحدیث و السابق و اللاحق
و المتفق و المفق و الموتلف و المختلف و تلخیص المتشابه و کتاب الرواة
عن مالک و غنیة المقتبس فی تمیز الملتبس متصل الا سانیة روایة لا ابتلاء
عن الالباء و غیر ذلک من التصانیف المفیده الی الله هه بضاعة المحدثین عرو
فی فی سیر الحفاظ ابوطاهر سلفی در حق تصانیف او گفته است تصانیف ابن
ثابت الخطیب الذی من الصبا الغض الرطیب تراها اذ رواها من جواها
ریاضا للغة ایقظ اللبیب و یاخذ حسن ما قد ضاع منها بقلب الحافظ
الفطن الاریث وایة راحة و تعبیر عیش یوازنی عیشها بل امی طیب

۱۱

خطیب از سیر النبلاء و جہاں

بستان محشون و غنیة المقتبس
خطیب از بستان خود مخاطب

و نیز درستان الحیثین ترجمه خطیب گفته و در حج چون متصل آب منم رسید سه بار از
 آب مبارک سیر خورد و سه چیز از خدا تعالی درخواست کرد که در آن حالت حاجت
 اول آنکه تاریخ بغداد را روایت کند و منتشر سازد و دوم آنکه در جامع منصور که
 بهترین بقاع بغداد است با ملا و تعلیم حدیث مشغول شود و سوم آنکه مدفون او
 متصل بشر حافی باشد هر سه حاجت او روا شد و الحمد لله الی ان قال فی البیان
 یکی از بزرگان آن عهد گفت که من روزی در بغداد بنحو ابی دم دیدم که گویا ما
 نزد خطیب حاضریم و بنحوا هم که تاریخ بغداد بنا بر عادت نزد او بنخوانیم و بر دست
 رست شیخ نصر بن ابراهیم مقدسی نشسته اند و بر دست رست ایشان بزرگی دیگر
 نشسته بسیار بجلالت و هیبت که چشم از جمالش خیره می شود گفتیم این بزرگ کیست
 گفتند که ایشان حضرت سول صلی الله علیه و سلم برای شنیدن این تاریخ نشسته
 آورده اند و این شرف عظیمست خطیب را رحمة الله علیه و کمال عظمت و جلالت
 تاریخ ابن عساکر و دیگر تصانیف آن علامه جمیل المفاخر نیز از ملاحظه افادات
 اساطین اکابر سنی جلیل المآثر ظاهر و باهرست ابن خلکان در روایات الاربعا
 ترجمه ابن عساکر گرفته و صنف تصانیف المفیده و خرج التاریخ و کان حسن
 الکلام الاحادیث مخطوطا فی الجمع والتالیف صنف التاریخ الکبیر و قد
 فی ثمانین مجلده ان فیہ بالعجائب و هو علی نسق تاریخ بغداد قال شیخنا
 الحافظ العلامة ابو محمد عبد العظیم المنذی حافظ مصر ادا الله به
 النفع و قد جرد کله هذا التاریخ و اخرج منه مجلدا و طال الحدیث
 فی مره و اسنعه ما اظن هذا الرجل الا عزم علی وضع هذا التاریخ

۱
 در کتاب صاحب دستان
 خطیب از منم با رسول خدا
 از خدا تعالی که یکی از آن است
 تاریخ بغداد بود

۲
 قصه شریف و در جامع بغداد
 صلح برای جامع تاریخ بغداد
 بشان

۷۲

۳
 در تصانیف ابن عساکر
 تاریخ او را روایات الاربعا
 ابن خلکان

من يوم عقل نفسه وشرع في الجمع من فلك الوقت والآفاق العمر يقصر
 ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال والتنبه ولقد
 قال الحق ومن وقف عليه عرف حقيقة هذا القول متى يتسع للانسان
 الوقت حتى يضع مثله وهذا الذي ظهر هو الله اختاره وما صح له هذا
 الا بعد مسودات ما يكاد ينضب حصرها وله غيره تواليف حسنة
 واجزاء ممتعة ويافعي ورملة الجمان ترجمه او كفته وصنف التصانيف
 المفيدة وخرج التاريخ وكان حسن الكلام على الاحاديث محفوظة على
 الجمع والتأليف صنف التاريخ الكبير له مشق في ثمانين مجلدا ان فيه
 بالبحر الجائب وهو على نسق تاريخ بغداد قال الامام ابن خلكان قال لي شيخنا
 الحافظ العلامة ذكي الدين ابو محمد عبد العظيم المنقذي رحمه الله
 وقد جرد ذكر تاريخ ابن عساكر المذكور واخرج لي منه مجلدا وطال الحديث
 فامره واستعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ
 من يوم عقل نفسه وشرع في الجمع من فلك الوقت والآفاق العمر يقصر
 ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال والتنبه قال لقد
 قال الحق ومن وقف عليه عرف حقيقة هذا القول متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع
 وما صح له الا بعد مسودات ما يكاد ينضب حصرها وله تواليف
 حسنة غيره واخرى ممتعة ونيز يافعي ورملة الجمان ترجمه او كفته وقال بعض
 العلماء بالحديث والتاريخ ساد اهل زمانه في الحديث وجرأه بلغ
 فيه الى الذروة العليا ومن تصفح تاريخه علم منزله الرجل في الخط

تاريخ ابن عساكر
 صنفه او ترجمه
 يافعي

نسخة
 من تاريخ ابن عساكر
 الذي اختاره له

قلت من تأمل تصانيفه ومن حيث الجملة علم مكانه في الحفظ والنسب للعلم
 ولاطلاع وجودة الفهم والبلاغة والتحقيق والاتساع في العلوم فضائل
 تحتها من المنافع والمحاسن كل طائل وعبد الوهاب سبكي ربطقا شافعية تخرج
 عساكر گفته له تاريخ الشام في ثمانين مجلدة واكثر ابا ن فيه عمما يمكن
 غيره وانما عجز عنه ومن طالع هذا الكتاب عرف الى امي منبهة وصل هذا
 الامام واستقل الثريا ومارضى بدك التمام وله الاطراف وتبين كذب
 المفترى فيما نسب الى الامام ابي الحسن الاشعري عدة تصانيف وتخراتج
 وفوائد ما الحفاظ اليها الا محايي ومعها الساملا هامن صدره بخرطها
 البخاري ويسلم ولا يرتد او يجعل في الرحلة اليها هزل المهاري قوله
 باوجود علم بحال ان كتب بتصريح مصنفين انما دريافته بشيم احتياج بان اخذ
 چگونه روايت اقول چون برگز اين حال غرايت اشتغال براي اين كتب
 باكمال تصريح مصنفين آن دريافتيم وشمه منضمون حيرت گون اين افادات ديگر
 مايرين فنون شناختيم بلكه برعكس اين اقد عامر و شفاي فردوس و يلوي تاريخ خطيب
 و تاريخ ابن عساکر از افادات اساطين كبار واضح و ايست و هم نشئت اعظم
 و افادهم سنيه بروايات اين حضرات شائع ذائع بلكه واستدلال بروايات و يلوي اين
 عساكر و افادات كافي و خود مخاطب و افغيس چگونه ايلحي الزام و افحام و احتياج
 واستدلال با صاويث اين حضرات روايت اشد قوله و اية اصاحب جامع المصنفين
 نقل کرده كه خطيب ابن شريف مرتضى برادر رضاي حاربت سنيه روايت کرده
 بهمين غرض كه بعد از جمع تاليف را نسا نظر كنند و بجهت تفاهيمه كه اصله دارد پايان

تأليف شيخنا في تصانيفه
 عساكر از طبقات شافعية سبكي

۷۴

خطيب
 ابن شريف
 مرتضى
 برادر رضاي
 حاربت سنيه
 روايت کرده

معتبر است لهذا بار بصریح تمام ارشاد فرمودند که این حدیث در هیچ کتابی از کتب اربعه
 موجود نیست و لو بسند ضعیف یعنی در هیچ کتابی از کتب سفینه از صحاح و غیر صحاح و طبقة
 متقدم و طبقة متأخر بسند صحیح یا بسند ضعیف موجود نیست سبحانک هذا بهتان
 عظیم از بیان سابق در یافتی که حدیث تشبیه در کتاب السنن ابن شاپین و تاریخ
 نیسابور حاکم و ابان ابن بطه و فضائل الصحابة ابو نعیم و فضائل الصحابة بیہقی
 و کتاب المناقب ابن المغازی و فردوس الاخبار شیرویه و یلی درین الفتی عامی
 و خصائص علویہ نظری و مسند الفردوس شهر دار یلی و کتاب المناقب خطیب
 خوارزم و مجمع یاقوت حموی و سلیة المتعبیة بلاعر و مطالب السؤل ابن طلحة و کفا
 الطالب کنجی و ریاض النضره و ذخائر العقبی محمد طبری و مودة القریة
 بهدانی و توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد و ہدایة السعد شهاب الدین
 دولت آبادی و فصول حمہ ابن الصباغ و فوائذ مبدی و نزهة المجالس صفور
 و کتاب لا کتفاء ابراهیم و صبا بی و أربعین جمال الدین محمد ت و وسیلة المال
 احمد بن محمد بن کثیر و مفتاح النجا میرزا محمد بدخشانی و معارج العقبی محمد صدیق
 و روضہ ندیہ محمد بن اسماعیل بانی و غیر آن مذکور است فاما هذا الجحد و الاکتاف
 و صا هذا الطاط و الا لظاظ علی الخسار و البوارا مالک حیاتہا
 الشیخ الجلیل الفخار مالک احتفال بمواخذة المطالعین علی کتب الاخبار
 او ما تذکر این وجود هذا الحدیث الشریف فی کتب السنیة الاحبار و
 کالشمس فی رابعة النہار ساطع کالصبح عند الاسفار و فطاعة نفیہ
 من کتب هؤلاء الکبار فاما لا یجوز حوالہ شائبة الارباب لا حد مرلی

لایسالیب منقولہ

۷۶

لایسالیب منقولہ

در عالم است باین معنی که جمیع علوم که حضرت آدم را حاصل بود برای آنحضرت بهم حاصلست
و بکنانی باقی الصفا پس اگر مساوات مراد نباشد کلام معجز نظام سه و رانیا
کرام علیه آله و علیه السلام معاذ الله از مرتبه بلاغت باطن و منزه
انتظام و التیام و ارتباط و اتساق وجودت سیاق و صلاوت مذاق ساقط گردد
محمد بن فضل الله المحببی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر ترجمه عید
مغربی گفته و کان للناس فیہ اعتقاد عظیم بتان الاعارف بالله السید
محمد بن باجلوی کان یقول فی شاذیه انه من رتوق زمانه و کان السید عمر
یقول من اراد ان ینظر ان شخص لا یشک فی کلايته فلینظر الیه کف به انک
فخار له و من شهد له خزیمة نس اگر ترکیب من اراد ان ینظر الی کذا فلینظر الیه
فلان مغید تحقق صفت مراده در ان شخص نباشد باینکه این کلام مبنی باشد بر محض
و تقوی قبیل تشبیه خاک بیشک و سنگریزه بر آریاقت لازم خواهد آمد که قول عمر باجلوی در حق
عیدی مغربی مغید و لایت قطعی و ثبت اعتقاد عظیم مردم در حق او نخواهد شد
و احصا برای فخر مغربی کافی نخواهد شد و افتخار و ابتهاج صاحب خطبه الاثر
و این افاده عمریه را شهادت خزیمة نیستن و جمی نخواهد داشت که تشبیه خاک
بیشک و سنگریزه بر آریاقت شهادت نمی تابد و نه ابتهاج و استبشار و افتخار باین میکند
و هم آنکه متبادر از تشبیه مثل قمار قائل زید کمر و فی العلم او احسن او القدر او المعال
او الاولاد او العمر او الحجة او الاخلاق او الورع او غیر ذلک مساوات است درین امور
بکمال موضوع ظهور و لا یشک فی ذلک الا المنکر للواضحة الدافع للبداهیات
پس محل حدیث شریف تقدیر تقدیر حرف تشبیه و ن لفظ مساوی بهم حکم متبادر بر

مساوات واجب لازم باشد صاف فی ازین تبادور و مانعی ازین ظهور نمی جوید فلا
وجه للعدل الا الغفول الذهول عما تهدا الاساطین الفحول تلقوه
باجمعهم بالقبول و موضح این تبادورست صحت سلب تشبیه بر صورت عدم مساوات
مثلا اگر زید مساوی با عمر در علم نباشد خواهند گفت که زید لیس کمر و فی علم
و اگر زید در حسن مساوی با عمر نباشد خواهند گفت که زید لیس کمر و فی حسن
و همچنین هر امری از امور مذکوره و امثال آن اگر مساوات زید با عمر و مقفوع خواهد
نخواهند گفت که زید لیس کمر و فی علم پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نمیکرد سلب تشبیه
در صورت عدم مساوات وجهی داشت پس نقض بند هر چه حشرب این خطر
نمی آید غافل گردانیده که از انکار دلالت الفاظ و محذورات هم نمی آید
و هر چه میخواهند بی مبالات از مواخذة و تعجیر باب فهم و ادراک می نگارند
و اجله و اکابر علما بایه آمده جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم باقتدای اسی انبیا
علیهم السلام استدلال کرده اند بر فضیلت آنحضرت از انبیا علیهم السلام پس
اینخبریت شریف که از ان ثبوت صفات انبیا علیهم السلام در جناب امیرالمومنین
طاهرست قطعا و حتما دلیل فضیلت آنحضرت از انبیا علیهم السلام با و اذا
ثبتت فضیلتیه علیه السلام من الانبیاء الکرام فما ظنک بثبوت فضیلتیه
من الثلثة الحائزین لصفات تخییریها الا فها و اولاسیاق این آیه کریمه
از ان امر جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم باقتدای اسی انبیا علیهم السلام
ظاهرست باید شنید و بعد آن بوجه استدلال آن بر فضیلت جناب سالتاب
صلی الله علیه و آله و سلم حسب تقریر اساطین سنییه باید رسید تا ان بیجا بیت

و نیز علامت است که اگر
صانع عالم را در کتب و
صوم و حج و جهاد و
مثال از انست که بگوید که
بگوید که در کتب و
او خیر و یا بگوید که در کتب و
بگوید که در کتب و
او الشافعی او خیر و یا بگوید که
مالا یحیی شریقه بلایه و شریقه
در اواز تشبیه در بین حکایات
و امثال این مساوات حکایت
و امثال این مساوات حکایت
بجمله خیر و یا بگوید که
تا آنکه در هر دو جای با و اگر اندک
تغییری و تفاوتی در کتب و
و حق و نجاست
هم در حکایت
از احاطه مطالب بقوت تمامه
بدون اندکی مورد و احاطه
و ایراد و مواخذة و مستوجب
طعن نقاد خواهد بود پس معلوم
که حمل تشبیه بر مساوات در این
این مقامات واجب و لازم
ضروری و قطع مست پس
بیشتر از تشبیه صفات جناب
انبیا علیهم السلام با و اذا
و مطالب بقوت تمامه واجب و لازم
خواهد بود و حمل آن
بر عدم مطالب بقوت تمامه
سخت از ان خواهد بود
و نیز از انست که بگوید که
بگوید که در کتب و
او خیر و یا بگوید که در کتب و
بگوید که در کتب و
او الشافعی او خیر و یا بگوید که
مالا یحیی شریقه بلایه و شریقه
در اواز تشبیه در بین حکایات
و امثال این مساوات حکایت
و امثال این مساوات حکایت
بجمله خیر و یا بگوید که
تا آنکه در هر دو جای با و اگر اندک
تغییری و تفاوتی در کتب و
و حق و نجاست
هم در حکایت
از احاطه مطالب بقوت تمامه
بدون اندکی مورد و احاطه
و ایراد و مواخذة و مستوجب
طعن نقاد خواهد بود پس معلوم
که حمل تشبیه بر مساوات در این
این مقامات واجب و لازم
ضروری و قطع مست پس
بیشتر از تشبیه صفات جناب
انبیا علیهم السلام با و اذا
و مطالب بقوت تمامه واجب و لازم
خواهد بود و حمل آن

بوجه مطالب بقوت تمامه
سخت از ان خواهد بود
و نیز از انست که بگوید که
بگوید که در کتب و
او خیر و یا بگوید که در کتب و
بگوید که در کتب و
او الشافعی او خیر و یا بگوید که
مالا یحیی شریقه بلایه و شریقه
در اواز تشبیه در بین حکایات
و امثال این مساوات حکایت
و امثال این مساوات حکایت
بجمله خیر و یا بگوید که
تا آنکه در هر دو جای با و اگر اندک
تغییری و تفاوتی در کتب و
و حق و نجاست
هم در حکایت
از احاطه مطالب بقوت تمامه
بدون اندکی مورد و احاطه
و ایراد و مواخذة و مستوجب
طعن نقاد خواهد بود پس معلوم
که حمل تشبیه بر مساوات در این
این مقامات واجب و لازم
ضروری و قطع مست پس
بیشتر از تشبیه صفات جناب
انبیا علیهم السلام با و اذا
و مطالب بقوت تمامه واجب و لازم
خواهد بود و حمل آن

قوت ومانند لالت حدیث شریف بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر
 پس باید نیست که حق تعالی رخصه حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده و هدیته اله
 اسحاق و یعقوب کلا هدیته و نوحا هدیته من قبل و من ذریته داود
 و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک جناب امیر المؤمنین و زکریا
 و یحیی و عیسی و الیاس و کلا فضلنا علی العالمین و من ابائهم و ذریهاتهم
 و اخوانهم و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم ذلک هدی الله
 یهدیه من یشاء من عباده و لو اشرکوا الحبط عنهم ما کانوا یعمون
 اولئک آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوة فان یکفر بها هؤلاء فقد خلنا
 قوما لیسوا بها بکافرين اولئک الذین هدی الله فیهدهم اقتده قل
 لا استلکم علیکم اجرا ان هو الا ذکر للعالمین فخر رازی در مفتاح الغیب بعد
 تفسیر آیات مذکوره در تفسیر آیه فیهدهم اقتده گفته فی لایة مسائل الاولی لا ینتمی
 فی ان قوله اولئک الذین هدی الله هم الذین تقدم ذکرهم من الانبیاء
 ولا شک فی ان قوله فیهدهم اقتده امر لم یجد علیه الصلوة والسلام و اما
 الکلام فی تعیین الشئ الذی امر الله محمد ان یقتدی فیه بهم فمن الناس
 قال المراد الله یقتدی بهم فی الامر الذی اجمعوا علیه هو القول بالتوحید و
 التنزیه عن کل ما لا یلیق به فی الذات و الصفات و الافعال و سائر
 العقلیات و قال آخرون المراد الاقتداء بهم فی جمیع الاخلاق الحمیده و الصفات
 الرفیعة الكاملة من الصبر علی ذی السفهاء و العفو عنهم و قال آخرون
 المراد الاقتداء بهم فی شرائعهم الا ما خصه الدلیل بهذا التقدير کانت هدی

کل من الصالحین و استعمل فی البیت و یونس و یوسف

الآية دليل على ان شرع من قبلنا يلزمنا وقال الآخرون انه تعالى انما ذكر الانبياء
 في الآية المتقدمه ليبين انهم كانوا محتزين عن الشرك مجاهدين باطاله
 بدليل انه ختم الآية بقوله ولو اشركوا حبطت عني هم ما كانوا يعملون ثم أكد
 اصرارهم على التوحيد وانكارهم للشرك بقوله فان يكفر بها هؤلاء فقد
 وكلنا بهم قوم اليسوا بها بكافرين ثم قال في هذه الآية اولئك الذين
 هلك الله فيهم الى ابطال الشرك واثبات التوحيد فهدى الله امي
 اقتدى بهم في نفي الشرك واثبات التوحيد وتخل سغاهات الجاهل في هذا الباب
 وقال آخرون اللفظ مطلق فهو محمول على الكل لا ما خصه الدليل
 المنفصل قال القاضي بعد حمل هذه الآية على امر الرسول بمتابعة الانبياء
 عليهم السلام المتقدم مبين في شرائعهم لوجوه احدها ان شرائعهم مختلفة
 متناقضة فلا يصح مع تناقضها ان يكون ما هو بالاعتداء بهم في تلك
 الاحكام المتناقضة وثانيهما ان اللفظ عبارة عن الدليل دون نفس
 العمل واذا ثبت هذا فنقول دليل اثبات شرعهم كان مخصوصاً بتلك
 الاوقات لا في غير تلك الاوقات فكان الاعتداء بهم في ذلك الوقت
 هو ان يعلم وجوب تلك الافعال في تلك الاوقات فقط وكيف يستدل
 بذلك على اتباعهم في شرائعهم في كل الاوقات وثالثها ان كونه عليهم
 والسلام متبعاً لهم في شرائعهم يوجب ان يكون منصبه اقل من
 منصبهم وذلك باطل بالاجماع فثبت بهذه الوجوه انه لا يمكن حمل هذه
 الآية على وجوب الاعتداء بهم في شرائعهم الجواب عن الاول ان قوله

فهداهم اقتده يتناول الكل فاصفا ما ذكرتم من بعض الاحكام متناقضة
 بحسب الشرائع فنقول ذلك العاقل يجب تخصيصه في هذه الصلوة فيبقى
 فيما عدا حاجة وعن الثاني انه عليه الصلوة والسلام لو كان مأمورا
 بان يستدل بالدليل انما استدلال به الانبياء المستعملون لم يكن ذلك
 متبعة لان المسلمين لا استدلالوا احد من العالم على وجود الصانع
 لا يقال انهم متبعون لليهود والنصارى في هذا الباب ذلك لان المستدل
 بالدليل يكون اصيلا في هذا الحكم ولا تعلق له بمن قبله البتة ولا قلنا
 ولا تبع ولا يجهل الا ان كان فعل الاول سببا لوجوب الفعل على الثاني
 وهذا التقدير يسقط السؤال عن الثالث انه تعالى امر الرسول بالاقتداء
 بجميعهم في جميع الصفات الخيرية واكتلاف الشريعة وذلك لا يجب
 كونه اقل مرتبة من الرتبة التي يجب كونه على مرتبة من الكل بل على
 تقريره بعد ذلك ان شاء الله تعالى فثبت بما ذكرناه من هذه الآية
 على ان شرع من قبلنا يلزمنا المسئلة الثمانية اخرج العلماء بهذه الآية
 على ان رسولنا صلى الله عليه وسلم افضل من جميع الانبياء عليهم
 السلام وتقريره هو ان النبي صلى الله عليه وسلم كان من صفات الشرف كانت
 مفرقة فيهم من اجمعهم فداود سليمان كان من سبب الشكر على النعمة
 وايوب كان من اصابه شدة البلاء ويس كان مستجيبا لما اتى به من
 موسى عليه السلام كان صاحب التوراة نوح عليه السلام كان صاحب
 الناموس وذكرنا ونبي عيسى عليه السلام كان صاحب الانجيل واليهود

كان صلح الصدوق بوشى كان صاحب التضرع فثبت الله تعالى انما ذكر كل واحد
 من هؤلاء الا نبياء لان الغالب عليه كان خصلة معينة من خصال المه
 والشر فخراته تعالى اذ كان الكل امر محمد عليه الصلوة والسلام بان يفتي
 بهم باسهم فكان التقدير كانه تعالى امر محمد صلى الله عليه وسلم ان يجمع
 من خصال العبودية والطاعة كل الصفات التي كانت مفارقة فيهم
 باجمعهم لما امره الله تعالى بذلك وامتنع ان يقال انه قصر في تحصيلها فثبت
 انه حصلها ومتم كان الامر كذلك ثبت ان الله اجتمع فيه من خصال الخير
 ما كان متفرقا في سائرهم ومنه كان الامر كذلك وجب ان يقال انه
 افضل منهم بكلية والله اعلم ازين عبارة بطلبه است كاحتجاج كيد واند عذرية
 كريمة فجمعهم ائمة بر فضليت جناب سالت آية على الله عليه السلام ان
 جميع انبياء عليهم السلام بتقرير كركرازي رده فت احمدا والمنه كبعد ثبوت
 احتجاج علماء ابيه كبرية بر فضليت جناب سالت آية على الله عليه السلام ان
 سابقين بهج مكابري مجادلي را هم مقام استقباه دار تيابه دلالت حديث
 شريف بر فضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام از انبياء سابقين باقى كانه
 چه هرگاه از جناب سالت آية على الله عليه السلام بر باقى اى پداى انبياء
 سابقين عليه السلام دليل فضليت آنحضرت باشد پس اثبات صفات
 انبياء سابقين بر اى جناب امير المؤمنين عليه السلام كه اين حديث شريف
 دلالت صريحه بر آن دارد نيز حتما جزاى دلالت بر فضليت آنحضرت خواهد
 وظاهر است كه در آيه امره باقى احتياج است بمقدمات عديده اول آنكه

هرگاه جناب سالتما بصلی الله علیه و آله وسلم مامور شد باقتدای هدای انبیای
 سابقین ضرورت که اقتدا فرموده دوم آنکه مراد از هدای جمیع فضائل خاصه
 انبیا علیهم السلام است سوم آنکه اقتدا مانع فضیلت نمیتواند شود و در حدیث
 من اراد ان ینظر الی آدم الخ هرگز احتیاج باین مقدمات نیست بلکه بلا واسطه
 مقدمه دران صفات انبیای سابقین براسی جناب امیرالمومنین علیه السلام ثابت
 گردیده زیرا که اولاً دران امر باقتدایست تا احتیاج اقتدایین مقدمه که هرگاه
 مامور باقتدای شد با ضرورت اقتدا کرده باشد و نیز درین حدیث صفت انبیا
 سابقین تصریح مذکور است و آن سلم و حلم و عبادت تقوی و بطش است لفظ
 هدای نیز درینجا احتیاج بتقریر این معنی نیست که اقتدا مانع فضیلت نمیتواند
 پس دلالت این حدیث بر مساوات صفات جناب امیرالمومنین علیه السلام با صفات
 انبیای سابقین علیهم السلام اوضح و اظهر است از دلالت امر اقتدای بر مساوات
 خراز می دیگر جماعه علماء و اساطین باین نیز استدلال باینجه که مقتدا
 بر فضیلت جناب سالتما بصلی الله علیه و آله وسلم فکر کرده اند حسن بن محمد
 القمی النیسابوری در غرائب القرآن گفته و لا خلاف فی انه امر محمد صلی الله
 علیه و آله باقتدای بالانبياء المذكورین انما الکلام فی تفسیر قوله
 فصل الناس من قال المراد الله اجمعوا علیه وهو القول بالمتوحید
 والتزیه عن کل ما لا یلیق به فی الذات والصفات والافعال قال
 آخرون المراد به الاقتداء بهم فی شرائعهم الا ما خصه الدلیل و علی هذا
 فیلزمنا شرح من قبلنا و قیل اللفظ مطلق فیحمل علی کل الاما خصه

الدليل المنفصل وقال لقاض هذا بعيد لأن شرانهم مختلفة متناقضة
 ولا يمكن إلتیان بالامو المتناقضة معاً ولا أن لهذا عبارة عن الدليل
 دون نفس العمل دليل ثبات شرانهم كان مخصوصاً بتلك الأوقات ولا أن منصبهم
 يلزم أن يكون أجل من منصبه وإنه باطل بالاجماع واجيب بأن العام يجب
 تخصيصه في الصوة المتناقضة فيبقى فيما عدا حجة وبان المستدل بالدليل
 اصل في ذلك الحكم فلا معنى للاقتداء بالدليل إلا إذا كان فعل الأول سبباً
 لوجوب الفعل على الثاني وبأنه يلزم أن يكون منصبه أجل من منصبه الآخر
 باستجماع خصال الكمال وصفات الشرف التي كانت متفرقة فيهم كالشكر
 في داود وسليمان والصبر في أيوب والزهد في زكريا ويحيى وعيسى والصدق
 في اسمعيل والتضرع في يونس والمعجزات الباهرة في موسى وهرون لهذا
 قال لو كان موسى حياً لما وسعه إلا اتباعي ومحمد شريفي خطيب سراج سنير
 ٨٥
 گفته واستدل بعض العلماء بهذه الآية عليه الصلاة والسلام عليه وسلم
 افضل الانبياء عليهم الصلوة والسلام قال في بيانه ان جميع الخصال
 الصفات الشرف كانت متفرقة فكان نوح صاحب احتمال دفي فيه وكان
 ابراهيم صاحب كرم بذل مجاهدة في الله عز وجل وكان اسحق ويعقوب
 من اصحاب الصبر على البلاء والمحن وكان داود وسليمان من اصحاب الشكر
 على النعمة كما قال تعالى اعملوا لداود وشكروا وكان ايوب صاحب صبر على البلاء
 كما قال تعالى انا وجدناه صابراً نعم العبد انه اواب كان يوسف قد جمع
 بين السالتين اي الصبر والشكر وكان سليمان صاحب الشريعة الظاهرة

والمجرات الباهرة وكان كرياً وحيي عيسى والياس من اصحاب الزهد
 في الدنيا وكان اسمعيل صاحب صدق وكان يونس صاحب قنطرة واحسان شجر
 ان الله تعالى رتبته محمد صلى الله عليه وسلم ان يقتلهم جميعاً جمع
 الخصال المحمودة المتفرقة فثبت بهذا البيان انه صلى الله عليه وسلم
 الانبياء لما اجتمع فيه من الخصال التي كانت متفرقة في جميعهم
 سوم آنکه هرگاه اقتداد دلالت بر مساوات کند لا اقل اين حديث
 شريف که در اين مقام تعليل امر بنظر بسوی جناب امير المؤمنين عليه السلام مساوات
 مقدريست و با تشبيه هم دلالت بر مساوات خواهد کرد که لا اقل دلالت تشبيه
 دلالت اقتدای بر مساوات خواهد بود و ظاهرست که هرگاه اقتدای با نبیای سابقين در
 صفاتشان مثبت مساوات ماثلت بايन्छत्रत و بسبب جمع ما تفرق فيهم دليل
 فضليت جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم باشد و اقتدا مانع ثبوت
 فضليت نکرد و اين حديث هم مثبت مساوات جناب امير المؤمنين عليه السلام با
 انبيای سابقين در صفات مذکوره خواهد بود که دلالت اين حديث بر ثبوت صفات
 مذکوره برای جناب امير المؤمنين مساوات آنحضرت با انبيای سابقين در صفات
 لا اقل مساوی دلالت اقتدای بر مساوات است و هرگاه مساوات ثابت شد بسبب جمع تفرق
 في الانبياء المذكورين فضليت از اين حضرات ثابت خواهد بود بعين باقره الرازي هرگاه
 فضليت آنحضرت از اين انبيای خمس ظاهر شد از جميع انبيای سواي خاتم النبيين صلى
 الله عليه وآله وسلم هم فضليت آنحضرت ظاهر خواهد شد باجماع مرگ و اولويت
 و از حديث مودة القرني تصنيف علي بن ابي طالب صفات حضرت يعقوب

یوسف و ایوب و یونس علیهم السلام بر ائمه آنحضرت و اثبات بیعت اسرافیل و ترتیب
 میکائیل و جلالت جبرئیل علیهم السلام هم بر ائمه آنحضرت ظاهر است نیز و نخست
 که در این حضرت نمود خصلت از خصال انبیاء علیهم السلام جمع بود و کل هذا
 شاف للعلیل و للعلیل و الله یهد من یشاء الی سواء السبیل چهارم
 آنکه سابقاً نوشتیم که سید محمد بن شیخ اجازه والد مخاطب کتاب مودة القربی
 که ذکر آن رشید الفضل و در اوضح نموده و آنرا از جمله کتب معتبره که عظمای علمای اهل سنت
 اهل بیت تصنیف کرده اند و بان افتخار نموده و اثبات محبت اهل سنت علیهم السلام
 با کبر و شمرده روایت میفرماید عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم من ابدان ینظر الی اسرافیل فی هیبتہ والی میکائیل فی رتبتہ والی
 جبرئیل فی جلالتہ والی آدم فی علمہ والی نوح فی حسنه والی ابراهیم فی خلته
 والی یعقوب فی حزنه والی یوسف فی جماله والی موسی فی مناجاته والی
 ایوب فی صبره والی عیسی فی سنته والی یونس فی
 ورعه والی محمد فی حسنه و خلقه فلینظر الی علی فان فیہ تسعین
 خصاله من خصال الانبیاء جمیع الله فیہ ولو جمیع فی احد غیره و قد
 جمیع ذلك فی جواهر الاخبار التي ازین عبارت واضح است که این کلام بر سبیل
 محض تشبیه واقع نشده بلکه فی الواقع در جناب امیر المؤمنین علیه السلام شخصیت
 خصلت از خصال انبیاء متحقق بود و مجموع نه شدن این صفات بر ائمه کتبی
 سوامی آنجناب نصیست قاطع بر فضیلت آنحضرت از دیگران میجویم آنکه از کلام
 فضل بن یوزبهان و لالت این حدیث بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

کتب معتبره

ابن طالب أخرجه أبو الخير الحاكمي عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من أراد أن ينظر إلى إبراهيم في حلمه
 وإلى نوح في حكمته وإلى يوسف في جماله فلينظر إلى علي بن طالب أخرجه
 الملا في سيرته انتهى قلت فقد شبهه صلى الله عليه وسلم بمهول
 الخمسة الرسل في اكتسابه للنصال الشريفة من خطبهم فمن آدم
 ابن لبشر العلم فإن الله تعالى خصه بآية علمه الأسماء كلها ثم ابان
 فضله بذلك وكوّه بعلمه حيث عرض على الملا نكحة أسماء المسميات
 وطلب منهم ثلثا أبناءهم بأسمائها فخرجوا وطلب من آدم عليه السلام
 أبناءهم فأنبأهم عليه السلام بها فهذه فضيلة من أشرف فضائل آدم
 عليه السلام التي شرف بها بين الملا الأعداء وشبهه بنوح عليه السلام
 في فهمه لانه أمره الله تعالى بصناعة الفلك وفيها من دقائق الأحكام
 والاتقان ما لا يحصره الا قلام ولا يدركه الا فصار وكانت لم تعرف
 ولا اهتمت اليها فكر قبل ذلك وكان فيها من الاتقان والنبوة التي جوفها
 ولمن معه والانعام الوحوش والسباع واختلافها طولا وعرضا فانها
 كجوج الطائر وقد جعل الله للحل فيها من آياته حيث قال آية لهم
 انا حملنا ذريتهم في الفلك المشحون عددا متنان بها في الذكر في
 عدة من آيات وناهيك الله عن اجراء تلك الحامع خلق السموات
 والارض واختلاف الليل والنهار فالمراد فهمه لما الهه من صنعها
 ولذلك جعل صنعتها مقيسة باعيننا في قوله واصنع الفلك

باعيننا وقوله في الحديث حكيمه في حكمه الناشئ عن حكمة قوته وصحته
 ويحتل ان يكون المراد فهمه العام في صنعة الفلك وغيرها الصفات
 ولذلك قيل ما نعت الله الانبياء باقل ما نعتهم بالحكم وذلك لعزة ووجوه
 ولقد نعت الله به ابراهيم عليه السلام بقوله تعالى ابراهيم
 يحكم الخليل مجادته عن لوط لما قالت له الملائكة عليهم السلام انا
 مهلكو اهل هذه القرية فقال ان فيها لوطا في عدة من الايات
 حكمة الله يخفى عنه رؤى الجبال امثاله لا مر الله تعالى بذبح ولده
 عليهم السلام واجتماعه كفله له امر المدينة على خلقه ولا منع الله
 لها ان تقطع فلهذا وصفه الله وصف ولد بالحكم وشبهه صلى الله
 عليه وسلم يحيى بن كزيبا عليهما السلام في هذه ويحيى عليه السلام هو
 علم الزهادة في بناء آدم من تاجرهم ومن تقدم وقد ملئت الكتب
 باليسير من صفات هذه وشبهه بكليم الله في بطشه وكان موسى
 شديدا للبشر ناهيك انة كز القبط ففضى عليه واراد البطش
 بالآخر وهو بلد فرعون تحت يده بنو اسرائيل ارقاء في يد فرعون
 وكان القبط اهل الصلوة والشوكة والدولة وشبهه في الحديث
 الاخر يوسف في جماله يوسف في جماله شمس يدها الوصف الاخفاء في ظر
 من ان يظهر وقد سبق صفة امير المؤمنين وان عنقه كانه ابروت
 فضة وانه كان اغيد غير ذلك من الصفات الحسنة اذا عرفت هذا
 فهذه شرائف الصفات الحكم والعلم والفهم الزهادة والبطش والحسن

انما فهمه عن الله تعالى
 وادى ووجهه في الحديث
 في حكمه وهو انما

حليم بن ابراهيم حكيم والاصيب من

ثم انه حاز كل واحد منها فان علم الرسل كل العلوم وحليهم كل
الحلم وفهمهم كل فهم وجاهتهم ابلغ زهادة وبطشهم اقوى بطش
فناهيكم من جل كماله الله بهذه الصفات واخبر نبيه صلى الله عليه
وسلم انه حازها وشابهه كل من اتصف بها وان من اراد ان ينظر
من كان متصفا بها من اولئك الرسل الاعلون يشاهد كانه حي
نظر الى هذا المتصف به لانه قليل يدل بعينه واحد كل فخر وقد
جمع الرحمن فيك المعالي ونواحي ناسر ما فاص عن الوصي من ثمرات
هذه الصفا وما انفجر عنه من نحو هذه الكلمة لخرجنا عن قضا
من بيان معنى الايات والاختصار في هذه الكلمات وياتي في غصون
صفاته ما يدل على كماله قد شبهه صلى الله عليه وسلم
بعضا من الصحابة ببعض من الرسل في بعض الصفات ولم يجمع لاحد
خسة من الانبياء ولا ثلثة ولا جاء في حق اية هذه العبارة
اعني من اراد ان ينظر الى الله تعالى على حاله كمن تلك الصفات في حقيقته
انتهى فليس احد وامنه ان بيان صدق ترجمان ابن علامه على شان من خصه
وفريد دوران كمال تاييد تسديد تقرير وتحرير الحق كرام بار باب اصاب
افهام واضح كشت حاجتي بترتيب مقدمات وتدريب تقريرات نماز و نماز
فساد وسماجت فرعون مخاطب عمدة القروم كذا لعياد بائسدين كلام محض
ودلائل برشوت صفات انبياء و ذات قدسي صفات جناب امير المؤمنين
عليه السلام من دارد بله معاذا الله ان قبيل تشبيهه كمن تشبيهه به بيت و دارد

نظر الى

و امثال آن تشبیهها او حائیه تشدد قین و تمثیلات اغراقیه یقینست بر تبه بیکه
 اولی رسید زیرا که از آن ظاهرست که در جناب امیر المؤمنین علیه السلام کمال علم
 و فهم و علم و زهد و بطش مستحق بود چنانچه در انبیا علیهم السلام کمال این صفات
 حاصل بود اما تشبیه بعضی صحابه را که این فاضل فر کرده پس مبنی بر رعایت
 بعضی احادیث مذہب خودشست و تسلیم آن بر یا غیر لازم و جواب آن تفصیل
 در مابعد نموده اند که خواهد شد و معذرا عدم معارضه آن با سخن فیه کلام
 خودش ظاهرست فلا تغفل کلام بلاغت نظام این طلحه عالی مقام عبارت سر
 مشانت حافظ کنجی عمده الاعلام که سابقا گفته شد نیز برای دفع توہمات مخاطب مقام
 و اثبات مرام الحق کرام کافی و وافی است فتدکک و لا تکن من الذاهلین مفتهم اگر
 پیچ و چمانی و جوه سابقه و لاحقه مقبول طبع وقت پسند مخاطب مخدوم الفحول و موافق
 ضمایر صفا سرائر اتباع آن جاوی فروع و اصول نشود بحمد الله و حسن توفیق
 و کمال لطفه و تسدید دلالت این حدیث بر مساوات جناب امیر المؤمنین با انبیا
 علی نبینا و آله و علیهم السلام و بهم دلالت آن بر فضیلت آنحضرت که مخاطب بسبب
 مزید انصاف و محاببت جزاف درین برود و مقدمه صریح قدح و جرح آغاز نهد
 از اعتراف سرسرا نضا حضرت خالفه قول یعنی عتیق غریق لجه مضیق ابتزاز حقوق
 اہلبیت علیهم السلام الله ما دام الشمس ضیاء و بریق و ہم تقریر جناب سالتاب
 صلوات الله علیه و سلم فهم حقیقی را درین برود و بابت ثابت نمایم و حظا و فی و سهم
 در اسکات و تحجیل مخاطب نبیل را بایم پس باید دانست که سابقا مذکور شد که خطیب
 خواریزم در کتاب المناقب گفته اخبرونی شہر جازہ را جازة قال اخبرنا ابو الفتح

۲
 و چون بیان صدق ترجمان شهاب الدین زبده الفخام

عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهذلي جازع عن الشافعي عن طالب الفضل
 بن محمد بن طاهر الجعفي باصبهان عن الحافظ ابى بكر احمد بن موسى
 بن مردويه بن فورك الاصبهاني قال حدثنا محمد بن احمد بن ابراهيم قال حدثنا
 الحسن بن علي بن الحسين السلمي قال حدثني سويد بن مسعر بن يحيى بن حجاج التميمي
 قال حدثنا ابى قال حدثنا شريك عن ابى اسحق عن الحارث الاوروصي
 راية على قال بلغنا ان النبي صلى الله عليه وسلم كان في جمع من اصحابه فقال
 اريكم آدم في علمه نوحا في فهمه و ابراهيم في حكمته فلم يكن باسرع من ان
 طلع على فقال ابو بكر يا رسول الله اقست جلا بثلاثة من الرسل يخرج هذا
 الرجل من هو يا رسول الله قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تعرف يا ابا
 قال الله ورسوله اعلم قال ابو الحسن علي بن طالب قال ابو بكر يخرج ذلك يا
 ابا الحسن اين مثلك يا ابا الحسن شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل گفته
 عن الحارث الاوروصي صاحب راية امير المؤمنين كرم الله وجهه قال
 بلغنا ان النبي صلى الله عليه وآله وبارك وسلم كان في جمع من الصحابة
 فقال اريكم آدم في علمه نوحا في فهمه و ابراهيم في حكمته فلم يكن باسرع
 من ان طلع على كرم الله تعالى وجهه قال ابو بكر رضي الله عنه يا رسول
 الله اقست جلا بثلاثة من الرسل يخرج هذا من هو يا رسول الله قال النبي
 صلى الله عليه وآله وبارك وسلم يا ابا بكر لا تعرفه قال الله ورسوله
 اعلم قال صلى الله عليه وآله وبارك وسلم ابو الحسن علي بن طالب
 قال ابو بكر رضي الله تعالى عنه يخرج ذلك يا ابا الحسن واهل الصالحين

وفي سنده ابو سليمان الحافظ ايزيد بن دايت ظاهر است که حضرت عتيق از اينجا
 باسد او جناب سالتاب صلي الله عليه وآله وسلم اريكم آدم في علمه القياس
 فمؤن ان حضرت کسی که در حق او اين فضيلت ارشاد فرموده با انبيا عليهم السلام
 فهميده حيث قال يا رسول الله قست دجلاً بثلاثة من الرسل و ظاهر است
 که قياس احدی با احدی بمعنی تسوية بين الشخصين شريف جرجاني در تعريفات
 گفته القياس في اللغة عبادة عن التقدير يقال قست الثعلب بالثعلب اذا قدرته
 وسويته وهو عبارة عن رد الشيء الى نظيره و ابو نصر اسماعيل بن حماد
 الفارابي الجوهري و صحاح اللغة در لغت قوس گفته قست الشيء بغيره و على
 غيره اقيس قياساً و قياساً فانقاس اذا قدرته على مثاله و فيه لغة
 اخرى قسته اقوسه قوساً و قياساً و لا يقال قسته و المقدار مقياس و
 قايت بدين الامرين مقايضة و قياساً و يقال ايضا قايت فلان اذا جازاه
 في القياس و هو كقياس الشيء بغيره اى يقيسه بغيره و يقيس بابيه
 اقتياساً اى يسلك سبيله يقتدى به و نیز جوهري و صحاح در لغت قيس گفته
 قست الشيء بالشيء قدرته على مثاله محمد الدين فيروز ابادي و قاموس گفته
 قاسه بغيره و عليه يقيسه قياساً و قياساً و اقتاسه قدرته على
 مثاله فانقاس المقدار مقياس و مبارك بن محمد المعروف بابن الاثير در نهاية
 اللغة در لغت قيس گفته منه حديث ابو الهيثم اء خير نساكم التي تدخل قياساً
 و تخرج ميساً يريد انهما اذا مشت قاست بعض خطاهما ببعض فلم تفعل فعل
 الخفاء و لم تبطي و لكنهما تمشي مشياً و سطا معتدلاً فكان خطاهما متساوية

و محمد طاهر گنجشاهی در مجمع البحار و ریخت قیس نقل از انساب
گفته است منه خرج خیر نساکم التی تدخل قیسا
و تخرج میسایرا اذا انما اذا امشت قاست بعض
خطاها بعض فلم یعمل فعل الخرقاء و لم تبطل و لکنها تمشی مشیا وسطا
معتدلا فكان خطاها متساویة پس بدایت و صراحت ثابت واضح و محقق
و لایح گزید که حضرت عتیق ازین ارشاد باسد که اولاد در صورت اجمال
و بعد آن تفصیلا و در حق جناب امیر المومنین علیه السلام از ارشاد
نبوی ثابت است مساوات مورد این ارشاد با انبیای مجاهد علی نبینا و آله و علیهم
الصلوة و السلام الی یوم القناد فصدیه و تصریح بان نموده و جناب سالتما
صلی الله علیه و آله و سلم هم تقریر فهم صاحبان صاحب سن ثاقب فرموده و ثبت
بجمله بنص الخلیفة الاولی للامامة فی کل خطبة علیه معول
ان هذا الحدیث الشریف علی المساواة دل و المنکر للدلالة قد دل
و ضل و اضل و ابدا الاحتمال الکیف فی غیر محل حیث استولی علیه
الخط و الوساو و نفی عن اقتفاء الفهم و القیاس و غل انکار الحق و خا
و فی خلال التحقیق و التدبیر ما جاش پس بکیر تم که چگونه شباه صاحب حضرت
عتیق و جناب صدیق را در فهم مساوات از ارشاد سرور کائنات و افصح
مخلوقات علیه آله الاف التحیات التسلیمات تمحیق و تسفیة و تقمیع و تشویه خوانند
نمود و خواهند فرمود که این کلام محض تشبیه است بعض صفات امیر با بعض صفات
انبیای دیگرین که قول و اگر ازین همه در گذریم استعاره خواهد بود که مبتدا

این بر تشبیه است فهم مساوات از تشبیه استعاره کمال سفا هست و نیز حسب افتاده
 باب یازدهم چگونه امام پیر خود را که بر کبر سوار قدیم و حدیثی نامزد و بهین
 العیاف و با تقدیم تقلید جاحظ جاحظ حدیثی از فضیلت اسلام او بر اسلام جناب
 امیر المؤمنین علیه السلام میخواند از صبیان میزین هم خارج فرموده و دخل
 صبیان غیر میزین خواهند نمود با آنکه هرگاه جناب شاه صاحب اتباع شایسته
 حسب افتاده خود حضرت عتیق را بر تبه قصه تسفیه نمایند و از صبیان میزین
 هم خارج ساخته در صبیان غیر میزین و الج سازند ثبوت این دو وصف جمیل یعنی
 کمال سفا هست و دخول در صبیان غیر میزین بمقادیر کل الضمید فی خوف الکفر مثبت عدم
 مطالبه عیدین عاست که از ان کمال صحت و رزانت و متانت مبانی خلافت
 حضرت عتیق که بلا شبهه در خلافت عقل و بلوغ شریک است اگر چیزی دیگر را شرط
 ظاهر و واضح خواهد شد و با اینهمه جسارت بر تسفیه شیخ با توقیر از تقریر جناب بشیر
 تقریر آن شیخ عدیم النظیر را هیچ جوابی و تقریری در خلاص این اشکال محکم الاساس
 و مناصب این اعضا شدید الاعتیاض هیچ چاره و تدبیری ندارند و نیز از قول
 ابی بکر من مشک یا ابا الحسن ظاهر است که حضرت عتیق ازین ارشاد چنانچه مساوات
 جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام فهمیده همچنان این مساوات را
 دلیل نفی مماثلت احدی با آنحضرت که دلیل فضیلت آنحضرت گردانید
 و جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم تقریر اینهم فرموده پس تو هم مخاطب علی انصاف
 که بر تقدیر ثبوت مساوات دالت بر فضیلت ممنوع است نیز محض توهم ناصواب
 و نقض بر آنچه خدع سر با فاده خلافت آن تقریر جناب سالتاب صلی الله علیه و آله

الاطياب كروية تعمق وتدقيق وامعان وتجديق بصوت عذاب حريق بر سرخی محقق
 بالقطع والتحقيق خواهد رسید ششم آنکه این تمییه در مناجات السنه گفته ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم افضل الخلق وكل من كان به شبه فهو افضل من
 لم يكن كذلك والخلافة كانت خلافة نبوة لم تكن ملكا فمخلف
 النبي وقام مقام النبي كان اشبه بالنبي ومن كان اشبه بالنبي كان
 افضل فمن يخلفه اشبه به عن غيره والا شبه به افضل فالد
 يخلفه افضل ازین عبارت ظاهرست که هر کیسه بحساب سالتم اب صلى الله
 عليه وآله وسلم که افضل خلق است اشبه باشد با افضل است چون بلا شبه
 بفاد این حدیث شریف جناب امیر المومنین علیه السلام اشبه است با نبیا
 سابقین که بلا شبه افضل بودند از ثلثه و غیر ایشان پس جناب امیر المومنین
 علیه السلام هم افضل باشند از ثلثه و غیر ایشان والحمد لله على ثبوت
 المطلوب والمراد على لسان مثل هذا الجبر العلام الذي هو من اجلة
 اما طيفهم الفخامه نیز از قول او فمن خلف النبي الخ ظاهرست که این تمییه
 نبی و قیام مقام آنحضرت استدلال می کند بر شبهیت خلیفه و قائم مقام این
 شبهیت فضلیت خلیفه ثابت می کند و بر ظاهرست که شبهیت جناب
 امیر المومنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام که ازین حدیث ثابت می شود
 اقوی است از اشبهیت خلیفه که بخبر و خلافت غیر منصوصه و نحو گردید
 چه هرگاه خلافت منصوصه نباشد بلا شبهه ادعای شبهیت خلیفه مبس
 بر استنباطی مناسط است و اشبهیت جناب امیر المومنین علیه السلام از

ارشاد جناب سالتعاب صلی الله علیه و آله وسلم ثابت و اگر مراد خلا منصوصه است
 پس نصیحت خلا ثلثه نزد سنیّه خود و حقوقی که اعتراف به آن مخاطب همچو دیگر شهرت
 از خلافت منصوصه ثابت شود که ام فائده باین تمییز میرساند پس معلوم شد
 که بلا شبهه مراد او ثبوت شبهیت از خلافت غیر منصوصه است و قطع نظر ازین
 اگر شبهیت خلیفه از نصی درین باب یا دلیل عقلی ثابت کرده شود پس غایت
 آن مساوات آن شبهیت باین شبهیت جناب امیر المومنین علیه السلام که ازین
 حدیث شریف ثابت شده خواهد بود و مساوات هم برای ثبات مطلوب
 کافی و وافی است که هر دو یک شبهیت خلیفه مستلزم افضلیت اوست بهمان
 وجه شبهیت جناب امیر المومنین علیه السلام نیز موجب افضلیت آنحضرت خواهد بود
 و نیز هر گاه شبهیت خلیفه با جناب سالتعاب صلی الله علیه و آله وسلم ضرورت
 پس لازم است که خلیفه هم معصوم مثل جناب سالتعاب صلی الله علیه و آله وسلم
 باشد و چون فقدان عصمت از ثلثه ظاهر است انتفای خلافت ثلثی تجزیم
 استدلال حسب افاده این علامه عدیم المثال ثابت گردد و نهیم انکه تاج الدین
 عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی السبکی که فضائل فاخره و مناقب باهره و محاسن
 باهره او از در رکامنه ابن حجر عسقلانی و غیر آن ظاهر است در طبقات شافعیه کبری
 در ترجمه ابوداود سلیمان بن الاشعث بن اسحاق گفته قال شیخنا الذی
 تفقه ابوداود باحد بن حنبل و لازم مدقه قال و کان یشبه
 به کما کان احمد یشبه بشیخه و کعب و کان و کعب یشبه
 بشیخه سفیان و کان سفیان یشبه بشیخه منصور و کان منصور یشبه

بشیبه ابراهیم و کان ابراهیم یشبیه بشیبه علقمه و کان علقمه یشبیه
 بشیبه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال شیخنا الذی جی ر
 ابو معویة عن الامام عن ابراهیم عن علقمه انه کان یشبیه عبدالله
 بن مسعود بالنبی صلی الله علیه وسلم فی هدیة و دلّه قلت اما انا
 ابن مسعود اسکت و لا استطیع ان اشیبه احد برسول الله ^{صلی}
 علیه وسلم فی شیء من الاشیاء و لا استحسنه و لا اجوزة و غایة
 صاتم نفس به ان اقول و کان عبدالله یقتدی برسول الله ^{صلی}
 علیه وسلم فیما یلتزم الیه قلته و موهبتة من الله عز وجل لا فی
 کل ما کان رسول الله ^{صلی} الله علیه فان ذلک لیس لابن مسعود
 و لا للصدیق و لا لمن اتخذه الله خلیلاً خیرنا الله فی ذکرهم انتم
 ازین عبارت واضح و لا تحت که علامه سبکی جلیل الحساب بکتاب ان تات
 مقام حسن و باذکار مشابیه ابن مسعود را با جنایه سالتما به صلی الله علیه
 و آله و سلم که علقمه بر آن جسارت کرده و منکر و مستقیح سیانده و خسان بلکه
 تجویزان نمیکند و نفس او استطاعت تشبیه می او کان عتیقا با جنایه سالتما
 صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ چیز ندارد و ساحت بآن نمیکند و دیگرگاه تشبیه
 ابن مسعود با آنهمه جلالت قدر و عظمت فخر که احادیث بسیار در مدح و ثناء می او
 در کتب اخبار کما فی کثر العمال از سرور اخبار صلی الله علیه و آله الاطهار را ثورست
 با جنایه سالتما به صلی الله علیه و آله و سلم جائز نباشد بلکه ناجائز و غیر مستحسن بود
 بلکه تشبیه هر کسی باشد حتی العتیق با آنحضرت در امری از امور مستقیح و مستحسنة باشد

پس اگر عازانند جناب امیرالمومنین علیه السلام معصوم و افضل خلق بعد جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نباشد چگونه تشبیه آنحضرت با انبیاء علیهم السلام
 در صفات جلیله ایشان جایز باشد پس ثابت شد که بلاشبته تشبیه آنحضرت با
 انبیاء علیهم السلام درین صفات دلالت بر عصمت و فضیلت آنحضرت میکند
 و بر ظاهرست که اگر حمل تشبیه جناب امیرالمومنین علیه السلام با انبیاء علیهم السلام
 بر تشبیهات شرعیه جایز میشد و دلالت بر حصول اکمل این صفات در آنحضرت نمیکرد
 تشبیه این مسعود بکله اول فکیف الثانی و الثالث محمود با جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 چه جا مضائقه و مقام عکاسه و محل مدافعه و موضع مشکاکسه میگردد که مخاطب
 الحیاذ با تشبیه را با انبیاء علیهم السلام نهایت امر سبک بقدر و بیوقع ساخته
 تجویز نمودن آن از قبیل تشبیه خاک بیشک و سنگریزه بیا قوت مرارید و غیر ذلک من
 الاغراق و المجاز ذات ساخته و بعد سماع کلام تادب نظام سبک علام سبک
 عقل خدام عالی مقام مخاطب مقام بالغ و جوه و این طرق متبیین و واضح و متیقن
 و لایح میگرد که هرگاه تشبیه مثل این مسعود محمود بکله تشبیه اول فکیف الثانی و الثالث
 المحمود فی مقبرة الیهو با حبیب رب و دودنا جائز و محظور و مردود باشد پس عازانند
 تشبیه جناب امیرالمومنین علیه السلام با انبیاء کرام چگونه باین مشابه از درجه
 اعتبار و التفات ساقط و از مقام اثبات شرف و فضیلت با بطر گردد که مثل
 تشبیه وجه مسعود بقر و کف خضیب سلیمی ببارق و تشبیه خاک بیشک و تشبیه سنگریزه
 بمرارید و یا قوت توان گرفت و نیز بحدوث انعام از این اغاده سبک مقام بطلان
 او مساوات ثلثه عجمه الصفا با انبیاء علیهم السلام در صفات مذکوره در حدیث

شریف که از کلام مخاطب جسود در وجه چهارم اظهر است بنهایت وضوح و ظاهری
 چه اگر ثلثه مساوی انبیاء علیهم السلام درین صفات یا مانند آن می بودند
 مخالفه اول با جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم چه که مضائقه می بود
 و هرگاه عدم جواز تشبیه اول با جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم و کمال وضوح است
 گردید در بطلان و شناخت او کما مساوات ثلثه با انبیاء علیهم السلام در
 صفات مذکوره یا مانند آن اصلاً ارتیابی نماند و نیز عدم جواز تشبیه
 با جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بطلان ثبوت حدیث اله بر تشبیه شیخین یا انبیاء
 بقطع و یقین ظاهر گردید و نیز فساد حاصل بودن شیخین کما لات نبوت را بهما
 منشور گردید و هم آنکه قاضی عیاض در شفا در باب اول فی بیان باب فی حق
 امی حق النبی علیه الصلوة والسلام است او نقص من تعریض و نقص فصل
 الوجه الخاص ان لا یقصد نقصاً ولا یدکر عیباً ولا سباً و لکنه ینزع به
 بعض و صافه و یستشید ببعض احواله علیه السلام الجائز علیه
 الدنیا علی طریق ضرب المثل و الحجّة لنفسه او لغيره او علی التشبیه به او
 عند هضیمة نالت و اعضاضه کحقه لیس علی طریق التام و طریق
 التحقیق بل علی مقصد الترفیع لنفسه او لغيره او سبیل التمثیل و عدم التوقیف
 لنبيه علیه السلام او قصد الهزل و التبذیر بقوله کقول القائل ان
 فی السوء فقد اقل فی النبی وان کذبت فقد کذب الانبیاء وان اذنبت
 اذنبوا و انا اسلم من السنة الناس لم تسلم منی من انبیاء الله و رسله او قد
 صبر کما صبروا و العزم من الرسل او کصبر ایوب او قد صبر نبی الله من عباده

۱۰۱
 ۱۰۱
 ۱۰۱

وحلم على أكثر مما صبرت وكقول المتنبي ه أنا في أمة تداركها الله غريب
 كصالح في ثمود ونحوه من أشعار المتبحرين في القول المتساهلين في الكلام
 كقول المعري كنت موقفاً بنت شعيب غير أن ليس فيكما من قبيل
 على آخر البيت شديداً تدبر في داخل في باب الألف والتحقير بموسى
 عليه السلام وتفصيل حال غيره عليه كذا قوله له لولا انقطاع
 الوحي بعد محمد قلنا محمد من أبيه بديل هو مثله في الفضل إلا أنه
 لحياته برسالة جبريل فصدر البيت الثاني من هذا الفضل شديداً
 لتشبيهه غير النبي صلى الله عليه وسلم في فضله بالنبي والعجز عن حمل
 الوجهين أحدهما أن هذه الفضيلة نقصت الممدوح والآخر استغناء
 وهذا أشد ونحو منه قول الآخره وإذا ما رفعت رايته خفت
 بين جناحي جبريل وقول الآخر من أهل العصر ومن الخلد استجارينا
 وكقول حسّان المصيصي من شعراء الأندلس في محمد بن عباد المعروف
 بالمعتد وزيره أبي بكر بن زيد بن كان أبابكر أبو بكر الرضا وحسان حسنا
 وانت محمد إلى أمثال هذا وإنما أكثرنا بشاهد هاهنا مع استئصالنا حكايتها
 لتعريف أمثلي وأولتسا أهل كثير من الناس في لوج هذا الباب الضحك
 واستخفافهم قاذح هذا العبث وقلة علمهم بعظيم ما فيه من الوزر
 وكلامهم منه بما ليس لهم به علم ويحسبونه هيناً وهو عند الله عظيم
 لا سيما الشعراء وأشدهم فيه تصرعاً وللسان تشرعاً إلى أن لا يسر
 وابن سلف المعري بل قد خرج كثير من كلامهما عن هذا إلى حل الاستخفاف

١٠٢

أضرب الله قلبك ضوا

منه

والنقص صريح الكفر وقد جتنبنا عنه وغرضنا الآن الكلام في هذا
 الفصل الذي سقنا امثله فان هذه كلها وان لم يتضمن نسباً ولا
 اضافاً الى الملائكة والانبياء نقصاً ولست اعني عجزى بيتى المعزى
 ولا قصد قائلها ازراء وغضاؤه وقرابته ولا عظم الرسالة ولا عظم
 الاصطفاء ولا عظم خطوة الكرامة حتى شبه من شبهه في كراماتها
 او معرفة قصدا لا تنفاء منها او ضرب مثل لتطبيب مجلسه او اغلاء في وصفه
 لتحسين كلامه بمن عظم الله خطره وشرف قدره والزم توقيره وبره
 ونهى عن جهر القول له ورفع الصوت عنه فحق هذا ان درى عنه القتل
 الادب والسبح و قوة تعزيرة بحسب شناعة مقالة ومقتضى قبح منطق
 به وما لو فادته لمثله او ندره او قرينة كلامه او ندامه على
 ما سبق منه ولم يزل المتقلد مون يكررون مثل هذا من جاء وقد
 انكر الرشيد على ابن نواس قوله فان ياك ياتى سحر فرعون فيكون فان
 عصر موسى بكف خصيب وقال له يا ابن اللخاء انت المستهزى بعضه
 موسى وامر باخراجه عن عسكره من ليلته وذكروا القاضى القتيبي ان قما
 اخذ عليه ايضا وكفر فيه او قارب قوله في محمد الامين وتشبيهه
 اياه بالنبي صلى الله عليه وسلم تنازع الاحمدان الشبه فاشتبهما خلقا
 وخلقاً كما قد اشرنا على ذلك انكروا ايضا عليه قوله كيف لا يدنياك من
 اهل من رسول الله من نفرة لان حق الرسول موجب تعظيمه واناقة منزله
 ان ايضا اليه ولا يضاف فهو لغيرة فالحكم في امثال هذا ما بسطناه في

١٠٤

اسم عبد الرشيد

طريق الفتيا وعلى هذا المنهج جاءت فتيا امام من هبنا مالك بن النضر
 رحمه الله واصحابه ففي النوادر من رواية يحيى بن ابي مرير عنه في رجل
 غير جلا بالفقر فقال تعيرني بالفقر قد عيى النبي صلى الله عليه وسلم
 الغنم فقال مالك قد عرض بدنك للنبي صلى الله عليه وسلم في غير
 موضعه اري ان يودب قال لا ينبغي لاهل الذنوب اذا عوتبوا ان يقولوا
 قد اخطات الانبياء قبلنا وقال عمر بن عبد العزيز لرجل انظر لنا كاتبا
 يكون ابوه عربيا فقال كاتب قد كان ابو النبي كافرا فقال جعلت هذا
 مثلا فعزله فقال لا تكتب لي ابدا وقد كره سحنون ان يصلي على النبي
 صلى الله عليه وسلم عند التعجب الا على طريق الثواب والاحسان فغيره
 وتعظيما كما امرنا الله وسئل القاسمي عن رجل قال لرجل قبيح الوجه كان حجة
 نكروا لرجل عبوس كنهه وجهه ملك الغضبان فقال لي شيء اراد بهذا ونكبر
 احد فتاني القبر وهما ملكان فماذا ارادوا فدخل عليه حين ياه من
 وجهه امر عاف النظر اليه له مامة خلقه فان كان هذا فهو شديد لانه
 جرى مجرى التحقير والتهوين فهو أشد عقوبة وليس فيه تصريح بالسب
 للملك وانما السب واقع على المخاطب وفي الادب بالسوط والسجن نكال
 للسفهاء قال واما ذكر مالك خازن النار فقد جفا الذي خكره عند
 ما نكروا من عبوس الا خرا لا ان يكون المعسر ليد فيرهب بعيسه فيشبهه
 القائل على طريق الذم لهذا في فعله ولزومه صفة مالك الملك
 المطيع لربه في فعله فيقول كانه لله يغضب غضب مالك فيكون اخف ومكان

یدفع له ان تعرض مثل هذا ولو كان اثني على لعبوس بعبدته واخرج بصفة
 مالك كان اشدد ويعاقب المعاقبة الشديدة وليس في هذا دم للملك ولو
 قصد قتله لقتل قال ابو الحسن ايضا في شاب معروف بالخير قال
 لرجل شيئا فقال له الرجل اسكت فانك اعمى فقال الشاب ليس كل النبي
 اميا فشنع عليه مقالته وكفره الناس واشنع الشاب عما قال واظهر
 الندم عليه فقال ابو الحسن ما اطلاق الكفر عليه فخطا لكنه مخط في
 استشهاد بصفة النبي صلى الله عليه وسلم وكون النبي صلى الله عليه
 وسلم اميا آية له وكون هذا اميا نقيصة فيه وجهالة ومن جهالة
 احتجاجة بصفة النبي صلى الله عليه وسلم لكنه اذا استغفر تاب و
 اعترف ولجأ الى الله يترك لان قوله لا ينتهي الى حد القتل وما طريقه
 الادب فطوع فاعله بالندم عليه يوجب الكف عنه اذ ين عبارات طولا
 واضح و هو يدست كه تشبيه خير بنى به بنى بلكة تشبيه بعض احوال خير بنى به بنى ناجا
 وحرام وارثك اب ان عظماءكم جرم واثام مست بحمدى قد شذخ فقلج
 كه اگر قتل از مرگت در زنده شود پس لا اقل تا ديت تعزير و جسد او بايد كرد و همیشه
 متقدمين برين تشبيه انكار کرده اند در شيد بر ابو نواس نعم ان را كه متضمن تشبيه
 عصا خصيب بعصا حضرت موسى بود انكار کرده و باين سبب ابوستم نواخته
 و او را مستهزى بعصا موسى قرار داده و امر باخراج او از حسكر نموده و از افاده
 علامه ابن قتيبة كه قاضى عياض نقل کرده نماند است كه تشبيه ابو نواس محمد
 ابي بن بخناب به سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم سبب موافقه و موجب تكفير

گروهیده یا قریب بتکفیر رسیده و حضرت مالک تشبیه مردی فقر خود را بر عی جناب سالتنا
 صلی الله علیه و آله و سلم سبب تا ویرانسته پس اگر جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 معاذ الله معصوم و افضل خلق بعد جناب سالتنا صلی الله علیه و آله و سلم
 نباشد بلکه معاذ الله مثل سایر صحابه غیر معصوم باد مفضول و مرجوح از تشبیه بود تشبیه
 آنحضرت با حضرت آدم و دیگر انبیای کریم علی نبینا و آله و علیهم السلام برگز جانر
 نشود بلکه منکر کرده و لازم باطل فالملزوم مثله پس حسب افتادات ائمه سنیّه علی
 درج تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیاء علیهم السلام دلیل صریح بر افضلیت
 و عصمت آنحضرت باشد پس کلام قاضی عیاض قانع اساس و مادم بنیان هر شبهه
 و اعتراض و مورد کمال علو و ایزعاج و ارتراض براسی ارباب مکابر و اعراض و
 اصحاب صدود و اغراض و باعث انقضاض امکان تجدیعات طایفه لاند هاکن
 و موجب انقضاض جنود او بام بادیة الافقراض و لیس لهم محمد الله خلاص من
 هذه الوطاة الشديدة الاعتیاض و قعوا بعد ذلك باهم فی خاص خاص
 فظهران کل من غاوتهم و عاصدهم من مضار النزال خاص و خاص وکلات
 حین مناص یا زوهم ^ل انکه علی بن محمد البرزومی در کتاب اصول فقه گفته
 و الاصل فی الکلام هو الصّحیح و اما الکناية فقیها ضرب قصود من
 حیث انها تقصر عن البیان لا بالنیة و البیان بالکلام هو المراد فظها
 هذا التفاوت فیما یدلّ بالشبهات و صار جنس کنایات بمنزلة
 الضرورات و لهذا قلنا ان حد القذف لا یجب الا بتصریح الزنا حتی
 ان من قذف رجلا بالزنا فقال له اخرجت لمحمد المصدق و کله

انما قال ليست بران يريد التعريض بالمخاطبة لمحمد وكذلك في كل نص
 لما قلنا بخلاف من قذف جلا بالزنا فقال لاخر هو كما قلت حد هذا
 الرجل وكان بمنزلة الصريح لما عرف في كتاب الحد و عهد العزيز بن احمد
 البخاري كشف الاسرار گفته قوله كان بمنزلة الصريح لما عرف قال
 شمس الأئمة في قوله هو كما قلت ان كاف التشبيه توجب العموم عندنا
 في المحل الذي يحتمله ولهذا قلنا في قول علي رضي الله عنه انما اعطينا
 الثأمة وبذلوا الجزية ليكون اموالهم كموالنا و دماؤهم كدمائنا
 انه مجرئ على العموم فيما يندب بالشبهات كالحمد و ما ثبت بالشبهات
 كالاموال فهذا الكاف ايضا موجبة العموم لانه حصل في محل
 يحتمله فيكون نسبة له الى الزنا قطعاً بمنزلة الكلام الاول على
 ما هو موجب العام عندنا ازين عبارات ظاهرست كه كاف تشبيه موجب
 عمومست در محليكه حتمال عموم كند و لهذا كوف تشبيه در قول جناب ايرالمومنين
 عليه السلام محمول بر عموم و شمولست پس تشبيه جناب ايرالمومنين عليه السلام
 با انبياء درين صفات محمول بر عموم خواهد بود و هرگاه اين تشبيه محمول بر عموم
 گرديد مساوات بالبداهة و الفسوة ثابت شد چه اگر مساوات ثابت
 نباشد عموم تشبيه ثابت نشود و و ازو هم آنكه شيخ جمال الدين ابو محمد عبد الله
 بن يوسف المعروف بابن هشام در مغني اللبيب عن كتب الاعاريط بيان
 وجوه الا گفته الثاني ان تكون صفة بمنزلة غير فيوصف بها و بتاليها
 جمع منكرا و شبهه فمثال الجمع المنكر لو كان فيهما آلهة الا الله لفسد

فلا يجوز في الآلهة ان تكون الاستثناء من جهة المعنى اذ التقدير لو كان
 فيها آلهة ليس فيها الله لفسدنا وذلك يقتضيه مفهومه انه لو كان قسما
 آلهة فيموت الله لم تفسد وليس كذلك المراد ولا من جهة اللفظ لان آلهة
 جمع منكرو في الاثبات فلا عموم له فلا يصح الاستثناء منه ولو قل قيام
 رجال لا زيد لم يصح اتفاقا وزعم المبردان الا في هذه الآية للاستثناء
 وان ما بعد ما بدل محتججا بان لو تبدل على الاستناع وامتناع الشيء تنقاض
 وزعم ان التفرغ ما بعد ما جائز وان نحو لو كان معنا الا نيا وجود كلام
 ويرد انهم لا يقولون لو جاءني ديارا كرمته ولا لو جاءني من احدكم
 ولو كان بمنزلة النافي لجاز ذلك كما يجوز ما في ديار و ما جاءني من احد
 وما لم يجر ذلك دل على ان الثواب قول سبويه ان الا وما بعد ما صنف
 ازين عبارات ظاهرست كه ابن هشام افاده مي نمايد كه اگر لو بمنزله نافي مي بود لو جاءني
 ديارا كرمته ولو جاءني من احد كرمته درست ميشد چنانچه ما فيها ديار و ما جاءني
 من احد درست پس معلوم شد كه از بودن چيزي بمنزله چيزي تب احكام منزل
 عليه براي منزل و مساوات ثاني با اول لازم ميشود و ظاهرست كه قول قائل بل بمنزله
 از باب تشبيه چنانچه ائمه سلفيه در حديث منزلت افاده کرده اند و خود محي طيب
 بان معترست پس معلوم شد كه تشبيه مشبعت مساوات و ترتيب احكام مشبه به برا
 مشبه است بل اريب از تشبيه جناب امير المؤمنين عليه السلام بحضرت آدم عليه السلام
 و در علم مساوات آنحضرت با حضرت آدم در علم و ترتيب احكام علم حضرت آدم
 براي علم جناب امير المؤمنين عليه السلام لازم خواهد شد و كذا في باقي الصفات

سید زهرا امیر عبد العزیز بن احمد بن محمد البخاری رکن کتاب التحقیق شرح منتخب حسان الدین
 محمد بن محمد حنیکی گفته قوله لکنه فیما لم یسبق فیہ الخلاف بمنزلة
 المشهور من الحدیث و فیما سبق فیہ الخلاف بمنزلة الصبیح من
 الاحادیث لکن اجماع من بعد الصحابة فی حکم لم یسبق فیہ الخلاف
 بمنزلة المشهور من الحدیث حتی لا یکفر جاحده لشبهة الاختلاف
 و لکن يجوز الزیادة التي هی فی معنی النسخ به لان الاختلاف الواقع
 فیہ مما لا یعبأ به و اجماعهم فیما سبق فیہ خلاف بمنزلة الصبیح
 من الاحادیث حتی کان موجبا للعزل دون العلم بشرطان لا ینبغي
 للاصول فکان هذا الاجماع حجة علی اولی المطالبین فی التوفیر و ینبغي
 ان ینظر مقدمه ما علی کتب الواصلین عبارات ظاهریست که بدون اجماع
 و چیزی که سبق خلاف در آن نشد مشهور از حدیث مستلزم آنست که جاحدان
 کافر نشود و لکن جائزست زیادت بآن و نیز بودن اجماع بمنزله صحیح از احادیث
 آنست که موجب عمل باشد پس این عبارت هم دلالت دارد بر آنکه بودن
 چیزی بمنزله چیزی مستلزم ترتب احکام ثانوی برای شی اولست و مثبتات
 هر دو میباشد و ظاهریست که بودن چیزی بمنزله چیزی از باب تشبیهست حسب
 افادات ائمه سنیه پس معلوم شد که تشبیه دلالت بر مساوات و ثبوت احکام
 مشبه به برای مشبه میکند پس تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیا علیهم
 السلام دلالت بر مساوات آنحضرت با اینحضرات خواهد کرد قطعاً و احکام اینحضرت
 که عصمت و افضلیتست بلا شبهه برای آنحضرت ثابت خواهد شد

۱۰۹
 الفیاض
 ۱۰۲۸

چهارم آنکه حق تعالی در سوره انفصاف میفرماید فاصبر كما صبر اولوا العزم
 من الرسل و ظاهر است که مراد از این تشبیه مساوات صبر آنحضرت با صبر حضرت انبیا
 اولوا العزم است نه اینکه معاذ الله صبر آنحضرت کمتر از صبر این حضرات باشد پس
 فهم مساوات را از تشبیه کمال سفاست درستن کمال اسلام ایمان و نهایت اعتقاد
 و ايقان خود بکلام ایزد و منان ظاهر نمودن است و هر چه که استفاده مساوات
 مفسرین از این آیه خواهند فرمود بهمان جهت اثبات مساوات جناب امیرالمؤمنین
 با انبیاء در صفات ایشان خواهد بود ابو السعید عماد می رار شاد و لعقل السلام
 می فرماید کتاب الله لکریم گفته فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل جواب
 شرط هذو فای اذ اکان عاقبة امر الکفرة ما ذکر فاعلی ما یصیبک
 من جمیعهم كما صبر اولوا الثبات و اکثرهم من الرسل فانک من جملة من جمل
 من علیتی هم و من یسیدین قیل للشیخ فیض المراد باولی العزم اصحاب الشیخ
 الذین اجتهدوا فی تاسیسها و تقریرها و صبروا علی تحمل مثلها و معاداً
 الطاعنین فیها و مشامید یمنوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم الصلوة
 و السلام و قیل هم الیه رونا علی بلاء الله تعالی کنوح صبر علی الذین
 فومده کانو ایضاً و نه هیة یغشی علیه و ابراهیم صبر علی النار و علی
 نوح و ولد و الذین ذموا و ذموا علیهم و الولد البصر و یوسف علی الحب
 و السجن و ایوب علی الغم و موسی قال له قومہ انا لکن قال کلان
 مع ربی سیبید و ابراهیم و عیسی و عیسی
 لم یضع لینه علی ایه و الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین

و اگر مجادلین مکارین و ناظرین خیر ما برین از اتباع و اشیاع مخاطب فطین که افادات
 و اختراعات و عثرات و ابتداعات آن علامه رفیع الدرجات را اگر چه در عبادت
 سقوط و رکاکت و نهایت بطلان و سنیافت و اقصای مخالفت سنت و کتاب
 و کمال بعد از حق و صواب باشد بجانهای نازنین خود می خرد و باب از آن
 نمی نویسند و هرگز تنبیه و ایقان موقوف از خواب غفلت پیدا و سبک تقلید غیر سدید شیخ از شیخ
 همه در وجه شافیه و دلائل کافی و محکم و مسکت و مرغم و مبکت نشود ناچار در وجه
 اثیه دلائل تشبیه بر مساوات و بطلان آن هم محل آن بر مثل تشبیه خاک بمشک
 و تشبیه سنکر ریزه بیا قوت مر و اید از افادات خود مخاطب حید پیش نامیم و حظ
 اوفی در اسکات و الزام و تحجیل افحام خدام عالی مقام اور بایم پانزدهم
 آنکه خود شاه صاحب بحواله حدیث منزلت گفته اند نیز چون حضرت امیر تشبیه
 دادند حضرت هارون معلوم است که حضرت هارون در حیات حضرت موسی
 بعد از غیبت ایشان خلیفه بود و بعد از وفات حضرت موسی یوشع بن نون
 و کالب یوفنا خلیفه شدند لازم آمد که حضرت امیر نیز خلیفه آنحضرت باشد
 در حیات ایشان بعد از غیبت نه بعد از وفات دیگران باشند تا تشبیه کامل
 شود و تشبیهی که در کلام رسول صلی الله علیه و سلم واقع شود اثر بر تشبیه ناقص
 محل کردن کمال بید باینست است و العباد بالله ازین عبارت ظاهر است که
 شاه صاحب حدیث منزلت را بتقلید رازی بر عوم زائد از عجم مراد الهی
 محل میکنند یعنی منزلت را شامل منازل منفیه هم میگردد و این سبب
 هوس اثبات دلائل آن بر نفی خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد و فنا

جناب سالک صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در ستر اندو محل تشبیه را که در کلام جناب
سرو را نام صلی اللہ علیہ و آلہ الکرام واقع باشد بر تشبیه ناقص کمال بید یانتی پیدا
و قو و از ان بینمایند و هر گاه محل تشبیه نبوی بر تشبیه ناقص کمال بید یانتی باشد
لا بد که محل این تشبیه از حدیث شریف ظاہر است بر تقدیر حذف ادوات تشبیه
بر تشبیه کامل و تمام لازم و واجب باشد و ظاہر است که تشبیه کامل مساوات جناب
امیر المؤمنین علیہ السلام با انبیاء کرام در صفات مذکور است که اگر مساوات
مرا و نباشد تشبیه ناقص خواهد شد و اگر مساوات از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه
سگریزه بمروارید و یا قوت باشد نقصان را حدی و پایانی نخواهد بود پس محکم
مطلوب الحقیق کرام حسب افادہ مخاطب علام ثابت و محقق گردید و تو هم باطل او
و همچنین تو جماعت سلاف تا انصاف او بها منشور او کان لم یکن شیاً مذکور اگر دید
پس مخاطب عالی مقام چو درین مقام کمال دیانت اختیار میفرماید و قول خود را
بمقتضا مثل مشهور جلد از جلد فراموش نموده این تشبیه ناقص محل میکند و قول
حق تعالی تقولون صلا تفعلون و اتامرون الناس بالبر و تنسون
انفسکم یا و صف کمال نازش و افتخار بر حفظ کلام یزد قهار بخاطر نمی آرد فالحمد لله
وله المنة حيث ثبت على ارباب الفهم والفظانة من افادة الخطاب
الحائز لشرف الرزاة و رفعة المکانة و سداد المنة ان من حمل الحجة
الشريفة على غير المساواة ضحك في مخالفة الدبابة مبالغ في مهاجرة
الصيانة ذاهب ايضا في ايتار الخيانة معني مخالفة الممانعة
شافهم انکه مخاطب حاشیه همین کتاب بحاجت به ثقلین لغت ملا یعقوب

که از علماء اهل سنت است گفته است که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشبیه
 اهل بیت بسفینه و تشبیه صحابه بنجوم اشاره میکند که شریعت را از صحابه باید گرفت
 و طریقت را از اهل بیت زیرا که خوض در بحر حقیقت معرفت بدون اعمال طریقت
 و محافظت شریعت محال است چنانچه سفر دریا ظاهراً بدون رکوب کشتی
 و ایستادن بنجوم محال است و فقط سوار شدن بر کشتی هر چند نجات بخش از
 غرق است اما وصول بمقصد بدون مراعاة نجوم محال است چنانچه فقط مراعاة
 نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل درین نکته تأمل باید کرد که بسیار عمیق است
 ازین عبارت ظاهر است که مجرد تشبیه صحابه بنجوم ملزم اخذ شریعت از صحابه
 و مفید این معنی است که معاذ الله صرف کوب بر سفینه اهل بیت علیهم السلام
 برای حصول مقصد اصلی کافی نیست چنانکه از حدیث سوار شدن بر کشتی ظاهر
 و حصول مقصد بدون مراعات نجوم محال است و این نکته بسیار عمیق و بلزوم
 تأمل حقیق پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکند و مفید هیچ حکمی نگردد بلکه
 تشبیه حدیث را از قبیل تشبیه خاک نمشک و تشبیه سنگریزه بر وارید یا قوت
 و تشبیه پنجه حنایی سلیمی برق گردانید این نکته عمیق و این استنباط دقیق تمام
 نشود و متذکر که نزد اهل حق حسب الله شاد خود جناب سالک صلی الله
 علیه و سلم کافی بصائر الدجیات الحمد لله بن الحسن الصفار و معانی
 الاخبار لابن بابویه طاب ثاباتها تفسیر صحابه در حدیث اصحابی کالنجوم
 با ابلت علیهم السلام ثابت و محقق است پس بنابرین هم اخذ جمیع احکام از
 ابلت علیهم السلام لازم خواهد بود و نه از غیر ایشان پس مزعوم مکتب از قبیل

بود اجتنافی خواهد بود اگر التزام اهل حق بآن خواسته است و اگر تحقیق را پیش نظر
 داشته پس چون قبح و جرح حدیث نجوم با فادات فحول قروم سنیة ثابت است
 کما سیشح فی جلد حدیث الثقلین انشاء الله الحی القیوم باز هم سقوط
 کلام ملتانی ظاهر است بر هر قاضی دانی و مفید هم آنکه مخاطب با وجو و ادب هم
 همین کتاب تحفه بعد بحثی در کفر محاربین جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته
 و چون مستحق کلام شیعه درین بحث معلوم شد ضرورت است که نذهب اهل سنت
 نیز درین مسئله مذکور شود و باید دانست که مخالفت حضرت امیر بنا بر اجتهاد
 در مسائل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر عدم تمام بهیبه قبل القبض و تقسیم خمس
 و متعة کج و غیره از ان باب است و کفر و عصیت نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهد
 بود از مجتهدین صحابه مجتهدان و مسائل اجتهادیه با هم خلا جائز است و غیر
 مجتهد با جور است و محارب حضرت مرقضی اگر از راه بغض و عداوت نزد علماء
 اهل سنت کافر است بالا جماع و همچنین نذهب ایشان در حق خوارج اهل
 نهروان حدیث حوبك حرا نزد ایشان بر همین محسوس است ازین عبارت ظاهر است
 که حسب افاده شاہ صاحب اهل سنت حدیث حوبك حونی محسوس بر آنکه محارب
 جناب امیر المؤمنین علیه السلام از راه بغض و عداوت کافر است سابق ازین
 افاده فرموده اند که این حدیث بر سبیل تشبیه است چنانچه فرموده این کلام محمول
 بر مجاریست بحذف حرف تشبیه یعنی حوبك کانه حونی زیرا که معنی حقیقی
 اسکان ندارد و بر ظاهر است که حرب حضرت امیر حرب رسول نبوة حقیقة
 بل حکما الح و هرگاه تشبیه در حدیث حوبك حرا بی مفید کفر محارب جناب

امیر المؤمنین علیه السلام و لو علی تقدیر البغض باشد معلوم شد که تشبیه نبوی محمول
 بر محض اخلاق و مبالغه نمیتواند شد و آنرا از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سبزه
 به روید و یا قوت نتوان گرفت پس تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت آدم
 علیه السلام در علم نیز مفید اصاطه علم آنحضرت و عصمت و افضلیت علم آنحضرت اند
 دیگران خواهد بود و هکذا التشبیه فی التقوی غیرها من الصفات المذكورة
 میسر می آید آنکه مخاطب را از ادب اینهمه سعی و اجتهاد در ابطال و افساد دولت
 تشبیه بر مساوات و حصول ثبوت حکمی از ان بغیر ابطال افضلیت تبلیای جناب
 امیر المؤمنین علیه السلام در مابعد تشبیه بر سهو شیخین بر مساوات حمل کرد و حضرت
 قال چهارم آنکه تفصیل جناب امیر بر خلفا ثلثه وقتی ثابت شود ازین حدیث که آنها
 مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات یا مانند آن صفات مذکوره و
 دون هذا التقی خط القتا و بلکه اگر در کتب المسند تفحص واقع شود انقدر احادیث
 و آله بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت در حق هیچیک از معاصرین ایشان
 ثابت نیست لهذا محققین صوفیه نوشته اند که شیخین حامل کمالات نبوت بوده اند
 و حضرت امیر حامل کمال ولایت انتہی ازین عبارت صراحت و وضاحت که احادیث
 و آله بر تشبیه شیخین با انبیا علیهم السلام مثبت مساوات شیخین با آنحضرت است
 زیرا که اگر این احادیث دلالت بر مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام نکند زیرا که
 که لفظ بلکه بران دلالت صریحه دارد درست نشود چه مدلول این قیاس نیست که درین
 کلام امری را از کلام سابق ثابت کرده شد و در کلام سابق بطلان نفی مساوات
 آنکه با انبیا هیچیک از صفات مذکور با انبیا این صفات بهر وجه گاهی نفی مساوات نشود

با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن باطل باشد مساوات ثلثه با
 انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صحیح خواهد بود و هرگاه در
 کلام مساوات ثلثه با انبیا علیهم السلام درین صفات یا مانند آن ثابت
 کرده باشد پس در کلام آینده که بطریق ترقی کرده یعنی قول او بلکه اگر
 در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آنچه قطعاً و حتماً مساوات شیخین با انبیا
 علیهم السلام بسبب عدم ثبوت احادیث تشبیه شان با انبیا ثابت خواهد شد
 پس این قول دلالت خواهد کرد بر آنکه احادیث داله بر تشبیه شیخین با انبیا علیهم
 السلام بر مساوات شان با انبیا علیهم السلام در صفات شان میکند پس دلالت
 تشبیه بر مساوات حسب اعتراف مخاطب با انصاف در بحث همین حدیث
 هم ثابت و لایح و محقق و واضحست فواید و مهم آنکه نیز مخاطب همین حدیث بعد
 عبارت سابقه گفته و لهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت
 و اصلاح امور ملت است از شیخین خوبتر سرانجام یافت اتمی این عبارت دلالت
 دارد بر آنکه خوبتر سرانجام یافتن کار انبیا از شیخین متفرع است بر آنکه شیخین
 حامل کمالات نبوت بودند و حمل کمالات نبوت متفرع بود بر عدم تشبیه شیخین
 با انبیا علیهم السلام پس معلوم شد که تشبیه شخصی با انبیا علیهم السلام مفید این معنی
 که کار انبیا از خوبتر سرانجام مییابد پس تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام
 با انبیا علیهم السلام درین صفات دلیل صریحت بر آنکه در آنحضرت این
 صفات خوبتر متحقق بوده و از همه در دلالت آن تشبیه بر فضل جلیل و بودن آن
 از قبیل تشبیه خاک مشک تشبیه سنگیزه بوارید و یا قوت محض اضلالت

وتضليل والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم **قوله** وتشبيه چنانچه با دابة
 متعارفه تشبيه ميشود مثل كاف و كان و مثل و نحو باين اسلوب نيز مي آيد چنانچه در علم
 بيان مقررست كه من اراد ان ينظر الى القمر ليلة البدر فليتنظر الى وجه فلان
 نيز در تشبيه اخلاص است **اقول** در كتب حاضرة و غائبة و بيان مثل مفتاح و شروح آن
 و شروح تلخيص المفتاح تصحيح باو خال اين تركيب تشبيه يافته نميشود و حواله بعلم بيان
 بلا بيان اسم كتابي از كتب آن جز جيت معتقد بين افراد اگر كسي انكار آن كند
 براي اسكاتش اين حواله مجمله كاري نمي گشايد و از بيان سابق واضح است كه استفاد
 تشبيه على الاطلاق از اين تركيب بعينه من اراد ان ينظر الى كذا فليتنظر الى فلان
 ممنوع و غير مسلم است بلكه در قول قائل من اراد ان ينظر الى فضل رجل في
 البلد فليتنظر الى فلان و امثال آن چنين مراد است يعني اينجا كسيكه اراده
 نظر بسوي او كرده شد او در بين آن كسيست كه حكم كرده شد براي نظر بسوي او مثل
 انفس قول قائل من اراد ان ينظر الى ضوء الاشياء فليتنظر الى الشمس و من
 اراد ان ينظر الى الرجل الكريم فليتنظر الى فلان و من اراد ان ينظر الى احسن
 الوجوه في هذا البلد فليتنظر الى وجه فلان امثال ذلك كثيرة و بدست
 كه در امثال اين مقامات تشبيه مراد نيست بلكه عييت مراد است اما در حديث
 شريف پس چون عييت ممكن نيست پس لابد به قول بر مساوات و مماثلت ميشود و
 تقدير در مقامات عييت چنين است كه من اراد ان ينظر الى فضل رجل
 في البلد فليتنظر الى فلان فانه افضل او فانه عينه و در مثل حديث شريف
 تقدير چنين است كه من اراد ان ينظر الى آدمي في علمه فليتنظر الى علي فانه

مساو لا دم في ادخل و بنا برين اطلاق تشبيه بران بمعنى عامست نه بمعنا
 خاص صطلح او التقدير فانه مثل دم في العلم وهكذا پس بر تقدير
 مثل و مثل آن دلالت بر تشبيه اين جمله محذوفه ميكن نه بهمين كلام بنفس خود زير
 مدلول آن امر بنظر است بسو جناب امير المؤمنين عليه السلام كسي كه اراده نظر كنند بسو
 حضرت آدم در علم و از مجرد آن تشبيه ثابت نميشود آري چون اين امر سببي و حبي ميخواهد
 آن سبب علت مساوات يا مماثلات كه انهم مثبت مساوات سبب و هذا بين
 جدا و لعله كايتمس على من له ادنى حظ من فهم الكلام فتتأزاني
 در شرح مختصر تلخيص المفتاح گفته و اداته اي داة التشبيه الكاف كان قد
 يستعمل عند الظن بثبوت الخبر من غير قصد الى التشبيه سواء كان الخبر
 جامدا او مشتقا فهو كان زيدا اخوك و كانه قدم و مثل ما في معناه
 مما يشق من المماثلة و المشابهة و ما يوردى هذا المعنى و الاصل في
 نحو الكاف اي في الكاف و نحوها كل فظة نحو و مثل و شبه بخلاف
 كان و مماثل و يشابه ان يليه المشبه به لفظا فهو زيد كالاسد
 او تقدير الحقوله تكا او كصيب من السماء على تقدير او كمثل ذوى
 صيب و قد يليه اي نحو الكاف غيره اي غير المشبه به فهو و اضرب
 لهم مثل حيوة الدنيا كما انزلناه الاية اذ ليس المراد تشبيه حال
 الدنيا بالماء و لا مفرد آخر يتحمل تقديرة بل المراد تشبيه حالها
 في نهجها و تضارتها و ما يتعقبها من الهلاك و الفناء بحالة النبات
 الحاصل من الماء يكون اخضر ناظر اثر يبس في طيرة الرياح كان لم يكن

ولا حاجة الى تقدير كمثله ماء لان المعتبر هو الكيفية الحاصلة من
مضمون الكلام المذكور بعد الكاف واعتبارها مستغن عن هذا التقدير
ومن علم ان التقدير كمثله ماء وان هذا مما يلي الكاف غير المشبه به
بناء على انه محذوف فقد سمها سهاوينا لان المشبه به الذي يلي
الكاف قد يكون ملفوظا وقد يكون محذوفا على ما صرح به في الايضاح

وقد يذكر فعل يبنى عنه اى عن التشبيه كما في علمت زيدا اسدا
ان قرب التشبيه وادعى كمال المشابهة لما في علمت من معنى التحقيق
وحسبت زيدا اسدا ان بعد التشبيه بادنى تبعيد لما في احسان
الاشعار بعدم التحقيق والتيقن في كون مثل هذه الافعال منبثعا عن

التشبيه نوع خفاء ولا يظهر ان الفعل يبنى عن حال التشبيه في القر
والبعد ونيزفتنا زاني در شرح مطول تلخيص گفته وقد يذكر فعل يبنى عنه
اى عن التشبيه كما في علمت زيدا اسدا ان قرب التشبيه واريده
انه مشابهه الاسد مشابهة قوية لما في علمت من الدلالة على
تحقق التشبيه وتيقنه وكما في حسبت وخلت زيدا اسدا ان بعد
التشبيه ادنى تبعيد لما في احسان من الدلالة على الظن دون
التحقيق ففيه اشعار بان شبهه بالاسد ليس بحيث يتيقن انه هو
بل يظن ذلك وتخيّل وفي كون هذا الفعل منبثعا عن التشبيه ^{بلقطع} نظر
بانه كالدلالة للعلم والاحسان على ذلك وانما يدل عليه علمنا بان
اسدا لا يمكن حمله على زيد تحقيقا وانه انما يكون على تقدير اداة

التشبيه سواء ذكر الفعل ولم يذكر كافي قولنا زيد اسد ولو قيل انه
 يبدئ عن حال التشبيه من القرب والبعد كان اصوابا من ملاحظه اين عبارت
 مختصر ظاهرست كه ادا تشبيه كاف كان مثل وانچه مودعي معنا آن است ييشه
 ودالات مثل علت و سبب تشبيه كه مصنف تلخيص فرموده ظاهرست از حجت
 مطول و احست كه درين دلالت نظرست بآنكه علم و حساب دلالت بر تشبيه دارد و تشبيه
 بتقدير ادا تشبيه است پس همچنين لفظ من ادا و قلينظر دلالت بر تشبيه نميكند
 اري انچه مقدرست آن كلام البته دلالت بر مساوات يا تشبيه مي نمايد و غير تفاوتي
 در شرح مطول تلخيص گفته والغرض منه اى من التشبيه في الاغلب يعود الى
 التشبيه وهو اى الغرض العائد الى المشبه بيان مكانه يعنى بيان ان التشبه
 امر ممكن الوجود و ذلك في كل امر غريب ممكن ان يخالف فيه ويدعى صحتا
 كحاشي قوله اى قول ابن الطيب فان تفق الا ناع و انت صهي فان المسك
 بعض م الغزال فانه ارا دان يقول ان الممدوح قد فاق الناس بحيث
 لم يبق بينه وبينهم مشابحه بل صار اصلا راسه و حنسا بنفسه هذا
 في الظاهر كما الممتنع لا استبعادان يتناهى بعض احاد النوع في الفضائل
 الخاصة بذلك النوع الى ان يصير كانه ليس منها فاجتبه لهذه الدعوى
 و بين مكانها بان شبه حاله بحال المسك الذي هو من الدماء ثم
 انه لا بعد من الدماء لما فيه من الاوصاف الشريفة التي لا يوجد في
 الدماء فان قلت اين التشبيه في هذا البيت قلت يدل البيت عليه ضمنا
 بوان لم يدل عليه صريحا لان المعنى ان تفق الا ناع مع انك واحد صهي

فلا استبعاد في ذلك لان المساك بعضه من الغزال وقد فاقها حجة
 لا بعد منها فحالك شبيهة بحال المساك وليس مثل هذا تشبيها
 ذهنيا او تشبيها مكنيا عنه ازين عبارت ظاهرست كه و شعر متنبی
 اگر چه صراحة تشبيه مذکور نیست لیکن تشبيه ضمنا از ان استفادست یعنی
 تشبيه بعد قول او فان المساك بعضه من الغزال مقدرست حيث قال
 حالك شبيهة بحال المساك و باید كه این تشبيه تشبيهی یا تشبيهی
 عنه بنامند و چون در حدیث شریف هم تشبيه صراحة مذکور نیست پس اگر
 مساوی مقدر نشد در اینجا تشبيهی که در خواهد بود پس معنا حدیث ^{نفس}
 چنین خواهد بود كه مراد ان بنظر الی آدم فی علمه فلینظر الی علی فانه مسا
 فی العلم و مثله العلم و هكذا فی باقی الصفات ^{نفس} قوله و لهذا شعر مشهور
 لا تجبوا منی غلالته ^{نفس} قاله از اراده علی القمرو این بیت متنبی
 نشرت ثلثه و اقبه صرخه فاجاه فی لیله و اردت لیالی اربعه ^{نفس} و استقبلت
 قمرا لسماء بوجهی ^{نفس} فارثنی القمری فی وقت معاه داخل تشبيه ساخته اند
 اقول اول تسلیل او خال این شعر مشهور و هر دو بیت متنبی در تشبيه یا بن
 تشبيه باین اسلوب یعنی من اراد ان ینظر الی کذا فلینظر الی فلان
 و جهتی در زیر که درین شعر مشهور و در شعر متنبی اسلوب معیشت عنه مفقودست
 پس علت را با معطل اصلا ارتباطی نیست و ثانیاً این شعر مشهور را عنه لا تجبوا
 من بلا غلالته ^{نفس} داخل استعاره است نه داخل تشبيه اصطلاحی اگر چه
 استعاره بر تشبيه است کلام مخاطب اینجا معنی بر فرق تشبيه استعاره است

نفس

حيث قال واكرزينهم وكرزيم استعاره خواهد بود كه مبنای او تشبیه است
 اما اینکه این بیت داخل استعاره است پس بدانکه قفتارانی در شرح مختصر تلخیص
 المفتاح گفته و اعلم انهم اختلفوا فی ان الاستعارة مجاز لغوی او عقلی
 فالجملی یو علی انه مجاز لغوی بمعنی انھا لفظ استعمل فی غیر ما وضع
 لعلاقة المشاهدة ودلیل انھا ای الاستعارة مجاز لغوی کونیها
 موضوعه كاللمشبه كاللمشبه به ولا للاحتم منها ای من المشبه
 والمشبیه به فاسد فی قولنا رایت اسدا یرمی موضوع للسبع المخصر
 كاللرجل الشجاع ولا یعمی من الرجل والسبع كالخیران الجری
 مثلا لیكون اطلاقه علی ما حقيقة كالطلاق حیوان علی الاسد
 والرجل الشجاع وهذا معلوم بالعارف ان انثة قطعة قطعاً فاطلاقه
 علی الرجل الشجاع اطلاق علی غیره وارجع الیه مع فویدة متافقة
 عن اعادة ما وضع له فیکون مجازاً تشویاً وی هذا الكلام دلالة
 علی ان لفظ العاثر اذا اطلق علی الخاص لا باعتبار خصوص بل باعتبار
 عموم فهو لیس من المجاز فی شیء كما اذا لقیت زیداً فقلت لقیت رجلاً
 او انساناً او حیواناً بل هو حقيقة اذ لم یستعمل اللفظ الا فی المعنی
 الموضوع له وقیل انھا ای الاستعارة مجاز عقلی بمعنی ان التصرف
 فی امر عقلی لا لغوی لانھا لما لم تطلق علی المشبه الا بعد ادعاء دلالة
 ای خول المشبه فی جنس مشبه به بان جعل الرجل الشجاع فرداً
 من افراد الاسد کان استعمالها ای الاستعارة فی المشبه استعمالاً

وضعت له وانما قلنا انها لم تطلق على المشبه الا بعد ادعاء دخوله
 في جنس المشبه به لانها لو لم تكن كذلك لما كانت الاستعارة تبلغ
 من الحقيقة اذ لا مبالغة في اطلاق الاسم المجرد عاريا عن معناه
 وما صح ان يقال لم قال ايت اسدا واد ذيدا انه جعله اسدا كما لا يقال
 لمن سمي ولدا اسدا انه جعله اسدا لان جعله اسدا كان متعديا الى المفعول
 كان بمعنى صير ويفيد اثبات صفة لشئ حتى لا يقال جعله اميرا
 الا وقد ثبت فيه صفة الامارة واذ كان نقل اسم المشبه به
 تابعا لنقل معناه اليه بمعنى انه اثبت له معنى الاسد الحقيقة
 ادعاء ثم اطلق عليه اسم الاسد كان الاسد مستعملا فيما وضع
 له فلا يكون مجازا لغويا بل عقليا بمعنى ان العقل جعل الرجل
 الشجاع من جنس الاسد جعله صالحا ليس واقعا في الواقع واتساعا
 عقلي ولهذا امر لان اطلاق اسم المشبه به على المشبه انما يكون
 بعد ادعاء دخوله في جنس المشبه به صحيح التجب في قوله شعرا
يظلمني اي وقع الظل على من الشمس نفس اعز على من غسي
من عجب شمس اي غلام كالشمس في الحسب والجاه تظلمني
من الشمس فلو لا انه ادعى لذلك الغلام معنى الشمس الحقيقة
 وجعله شمسا على الحقيقة لما كان لهذا التجب معنى اذ لا تجب
 في ان يظلم انسان حسن الوجه انسانا اخر والوجه عند هذا
صحيح التجب في قوله شعرا تجبوا من بلا غلالة هم شعرا

تلبس تحت الثوب وتحت الدرع ايضا قد تارة على القمر تقول نزلت
 القميص عليه تارة اذا شئت تارة عليه فلو لا انه جعله قمر حقيقيا
 لما كان للنهي عن التعجب معنى لان الكتان انما يسرع اليه البلب بسبب
 ملابسة القمر الحقيقية لا بملابسة انسان كما لقروا الحسن يقال القمر في
 البيت ليس باستعارة لان المشبه مذكوره وهو الضمير في غلالته
 وازدارة لا نانا نقول لان سألون الذكر على هذا الوجهينا في الاستعارة كما
 في قولنا سيف نيك يدا سرفان تعريفا لاستعارة صادق على ذلك
 ورث هذا الدليل بان لا دعاء اي دعاء دخول المشبه في جنس
 المشبه به لا يقتضيه كونها اتي بالاستعارة مستعملة فيما وضعت
 له للعلم الضمير ودي بان اسأل في قولنا ديت اسلاير محي مستعمل في
 الرنيل الشجي اموا مارة في قوله هي السبع المخصوصة تحقيق ذلك
 ان دعاء ونقول ان شبهه في جنس المشبه به صابني على انه جعل
 افراد اسم بطريق التاويل قسمين احدهما المتعارف وهوالذي
 له غاية الشهرة في مثل تلك الاشياء والهيكل المخصوص الثاني غير المتعارف
 وهوالذي له ذلك اذ لا يكون في تلك الاشياء والهيكل المخصوص لفظ
 الاسم انما هو سوي لا تارة في استعماله في غير التعارف استعماله
 في غير ما وضع له انقرينة مانعة عن ارادة المعنى المتعارف في تعيين
 المعنى الغير المتعارف في ما يندفع ما يقال ان الاصرار على دعوى
 الاسم في تلك حال الشجاعت تناقض سبب القرينة المانعة عن ارادة

١٢٧

الاسم

السبع المنصوص واما التعجب والتمتع عنه كما في البيتين المذكورين فالبناء
 على تناسل التشبيه قضاء الحق بالمبالغة ودلالة على ان المشبه بحيث
 لا يقيز عن المشبه به اصلا حتى ان كل ما يترتب على المشبه به من التعجب
 والله عن التعجب يترتب على المشبه ايضا وفي الحاشية المهيئة على قوله
 ينافى الاستعارة المكنية وانما يكون منافيا اذا كان في ذكره على وجه يبنى
 عن التشبيه ومثالها كراه الملاقى في شعر مشهور لا تعجبوا اني برسبيل استعاره
 اطلاق ليا لي برز وائب اطلاق في برز ووجه مجبوبة رهرو بيت متبني استعاره خوا
 بوجه تشبيه واز تامل وتدبر ويكر عبارات تفتازاني در مطلق و مختصر نظاير ميشود
 اما اطلاق في شعر مشهور و اطلاق في وائب في شعر رهرو و شعر متبني از قبيل استعاره
 نه تشبيه و نظاير است که بودن اين اطلاقات از قبيل استعاره و نبودن آن از
 قبيل تشبيه ضرري بمطلوب مخاطب که غرض اثبات بودن اين حديث شريف از
 قبيل تشبيهست غير ساند پس بيج وجه براي دعا مخاطب نبیه او خال اين
 اطلاقات را در تشبيه ظاهر نمیشود جز آنکه غرضش تخريج حوام و راسخ ساختن
 ضعف دلالت تشبيه بر مساوات و تقويت گرفتن حديث شريف عاري از
 فضيلت حقيقه بمقایسه آن با اين اطلاقات انواقیه عاريه از معانی واقیه
 باشد **قوله** اگر از ينهمه در گذريم استعاره خواهد بود که مبنای او بر تشبيهست
اقول اگر بالفرض اين كلام بلاغت نظام استعاره باشد و دلالت آن بر مساوات
 ابلغ و او که خواهد بود تفتازاني در شرح مختصر تلخيص المفتاح گفته فصل اطبق الیغاه
 على ان المجاز والکنایه ابلغ من الحقيقة والتصريح لان الانتقال في ما

۱- بر سر سبیل

من الملزوم الى اللازم فهو كدعوى الشئ بدسنة فان وجود الملزوم يقتضيه
 وجود اللازم لا متناع انفكاك الملزوم عن لازمه واطبقوا ايضا
 على الاستعارة الحقيقية والثقيلية ابلغ من التشبيه كما
 نوع من المجاز وقد علم ان المجاز ابلغ من الحقيقة وليس معنى كون
 من المجاز والكناية ابلغ ان شيا منها يوجب ان يحصل في الواقع
 زيادة في المعنى لا توجد في الحقيقة والتصريح بل المراد انه يغيد
 زيادة تأكيد للاتبات ويفهم من الاستعارة ان الوصف في التشبيه
 بالغ حد الكمال كما في التشبيه به وليس بقاصرفيه كما يفهم من التشبيه
 والمعنى لا يتغير سال في نفسه بان يعبر عنه بعبارة ابلغ وهذا
 مراد عبد القاهر بقوله ليست ترقية قولنا رأيت اسدا عند قولنا رأيت
 جملته والاسد سواه في الشجاعة ان الاول افاد زيادة في مساوئه
 للاسد الشجاعة لم يفسد هذا الثاني بل بفضيلة هان الاول افاد
 تأكيد الاشبات قل في المساواة له لم يفد الثاني والله اعلم ان حجة
 ظاهرية تشبيه واستناره في مفيدة مساوات تشبيهية شيا لكن استعارة تأكيد
 ان مساوات بل ان زيادة شئ عند القابلية ان افتقار نقل كرده ظاهرية
 كاستناره بوضع مساوات فريته ارد ان يكون كلام استناره خواهد بود
 بر تأكيد اشبات مساوات خواهد نمود وفريته خواهد شد اشبات صريح مساوات
 يعني اين شئ شريف ابلغ خواهد بود ان كنه يكون آدم و علي عليه السلام مساوات
 في العلم ليس بقدرة استعارة دلالت اين حديث مساوات بل كنه فهم مساوات

٥٤
 فم القصة من التشبيه
 مطلقا ممنوع بل في تشبيه
 بذكره في العلم
 والمجاز لا انقضاء من
 دام ظل ان اسد

كذا في بيان تشبيه

از آن کمال سفاکت و دشمنی در حقیقت نهایت تسفیع عبد القادر دیگر
 مهره اکابر نمودن است آری هرگاه قصد دایمی نمودند اگر بسبب این مبتلائی تسفیه
 و تحقیر اکابر اساطین خود شوند و در چنین جسامت فاحشه اتمام نمایند
 چه عجب است پس اگر شاه صاحب استعاره هم عقل و فهم را از کسی حاصل کردند
 نفی دلالت استعاره بر مساوات نمی فرمودند و نیز ظاهراً است که در استعاره
 ضرورت است که امری مختص شبیه به یکا مشبه ثابت کرده شود پس هرگاه این کلام
 استعاره باشد لازم آید که علم مختص حضرت آدم و همچنین دیگر صفات مختصه
 بدیگر انبیا علیهم السلام برای ذاب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت شود تا
 استعاره محقق گردد و اگر صفات مختصه این انبیا برای آنحضرت ثابت نشود بلکه
 مطلق علم و علم و زهد و تقوی و طش که اختصاصی با انبیا علیهم السلام دارد
 برای آنحضرت ثابت شود شرط استعاره مفقود گردد و بخوبی استعاره که
 مخاطب بفرموده برهم خورد اما وجوب اثبات امر مختص مشبه به برای مشبه به در استعاره
 پس از ملاحظه کتب علم بیان ظاهر است تفاوتی در شرح مختصر تلخیص المفتح گفته
 فصل فی بیان الاستعارة بالکنایة والاستعارة التخیلیة لما کانت
 عند المصنف امرین معنویین غیر داخلین فی تعریف المجاز او در لهما
 فصلا علیحدة لیستو المعانی التي یطلق علیها اللفظ الاستعارة فقال
 قد یظهر التشبیه فی النفس ای فی نفس معنی اللفظ او نفس المتکلم فلا
 یصح بشئ من ارکانه سیمای مشبه و اما وجوب ذکر المشبه به
 فانما هو فی التشبیه المصطلح وقد عرفت انه غیر الاستعارة

بالكنایة ویدلّ علیہ امی علی ذلک التّشبیہ المظهر فی النّفس بان
 یثبت للمشبّه امر مختصّ بالمشبّه به من غیر ان یكون هناك
 امر متحقق حسّاً او عقلاً یطلق علیہ ذلک الامر فیسمی التّشبیہ
 المظهر فی النّفس استعارة بالکنایة او مکنیّا عنیها اما الکنایة فلا تله
 لم یصحّ به بل انما دلّ علیہ بذکر خواصّه ولو ازمه واما الاستعارة
 فمجرد تسمیة حالیه عن المناسبة ویسقی اثبات ذلک الامر المختصّ
 بالمشبّه به للمشبّه استعارة تخیلیّة لانه قد استعیر للمشبّه
 ذلک الامر الذی یختصّ بالمشبّه به و به یكون کمال المشبّه به او قوامه
 فی وجه الشبه لنخیل ان المشبّه من جنس المشبّه به قوله واز تشبیہ
 استعاره مساوات مشبّه بامشبّه به فمیدرن کمال سفاهت اقوال ارجاع
 این معنی که از تشبیہ و استعاره مساوات مشبّه بامشبّه به فمیدرن کمال
 سفاهت کمال فطانت و کیا است نهایت رزانت و متانت و خایت و نیت
 و امانت و اظهار اقصای فضل و جلالت و ابداء مستحکمات و نبالت ست
 سابقا و نستی که در قرآن و حدیث و استعمالات علما استعمال تشبیہ و مساوات
 موجود پس این جسارت و در حقیقت ابطال قرآن شریف حدیث و کمال تشبیہ
 مفسرین و محدثین و سائر عقلا و ارباب فهم و علم است و در کمال ظهور است که در
 کتب صرف نحو و معانی و بیان و حکمت و منطق و اصول فقه و دیگر علوم تمثیلات
 برای قواعد کلیّه با دوات تشبیہ مثل نحو و مثل و کاف بیان میکنند و شک
 نیست که مراد از این تشبیہ و تمثیل مساوات و موافقت مطابقت تامة امثله

برای قاعده کلیه می باشد پس بنا بر موعوم مخاطب عمده المقروم ارباب علوم در
 فهم مساوات از تشبیه نهایت احمق و سفیه باشند و نیز در نهایت ضوح است
 که جمیع ارباب فهم از قول قائل بید که موعوم فی العلم مساوات می فهمند پس بر موعوم مخاطب
 نبیل معاذ الله تمام عالم مبتلای کمال سفاہت و بلاہت باشد و ابو نصر محمد بن حسن بن علی
 العبسی در تاریخ وقایع میں الدولہ محمود بن سبکتگین کہ مشہور است بتاریخ یعنی گفتہ
 وجعل فخر الدولۃ یتابع الجمول الی الی تالی الخ جاب من طبرستان یادۃ فی تائیل
 احوالۃ استبقاء لظہم جنودہ و رجالہ فعل من کل ینفس علی اخیه بنفائش
 مایحویہ و لایضن علی صدیقہ بحلیلہ ملکۃ دقیقہ ازین عبارت ظاہر است
 کہ فعل فخر الدولہ را بفعل کیکہ نفاس است نکنہ بر برادر خود بنفائش مایحویہ و ضمنت
 نکنہ بر صدیق خود بحلیلہ ملک خود و دقیق آن تشبیه داده و ظاہر است کہ مراد
 ازین تشبیه اثبات مساوات تامہ است و دلالت آن بر عدم نفاس است فخر الدولہ
 برادر خود بنفائش محویات خود و عدم ضمنت او بر صدیق خود بحلیلہ ملک
 و دقیق آن بر ظاہر است پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکنہ فهم مساوات
 از تشبیه کمال سفاہت باشد فهم مساوات و اثبات عدم نفاس است عدم ضمنت
 برای فخر الدولہ ازین عبارت کمال سفاہت باشد و این کمال سفاہت و
 نهایت بلاہت و نیز عتبی در احوال خائف گفتہ فخطب خائف فی الاستقالۃ
 و قبل عثرۃ بالاقالۃ و استنیض الخ بخار اللہ استظہار بہ علی
 سد الخلل و تعدیل المیل و سرب عنی باعد حسن القبول و الاقبال
 و اذاحۃ العلۃ بالاموال الی سمرقند فلم یعرہ الا خبر بغراخان

ودر این کتاب است و این و غیره برادر عوة و قد استعار الیه قواد
 القیر رکض الوبیل فیہ جماعا و لا غمضا فلی فائق بین یدیه هزیمتا
 و لم یلوعا یعرف حال مقیما و جعل من کان معه من اصحاب
 السلطان عرضة للسیوف و فریسة لانیاب الخوف و توافق الشی^د
 علی ان انحرامه کان عن مواطاة منه لبغراخان علی آل سامان
 فعل من لا وفاء یزعه و لا حیاء یردعه و لا نعمة تحفه و لا حرمة
 تکفه و سار کما هو حق اقع بعقوة بخارا ازین عبارت ظاهرست
 که انحرام فائق را تشبیه داده بفعل سیکه برای او وفا و از ع و حکم را و ع
 و نعمت جافه و حرمت کافه نباشد و ظاهرست که مراد ازین تشبیه مساوات
 و مطابقت و محالیت ثانی و موافقت است پس اگر فهم مساوات را تشبیه
 کمال سفاست با فهم مساوات ازین عبارت هم کمال سفاست خواهد بود
 و لایرضی به الا من لا وفاء یزعه و لا حیاء یردعه و لا نعمة اصنا
 تحفه و لا حرمة تدبر تکفه و از غرائب آنست که کابلی بگوید با آنهم
 اغراق در تعصب و غفول از معانی تشبیه مساوات را ذکر کرده بود و چون مخاطب
 بزمیت فرع بر اصل و رین عجم بیخف بطلانست که فهم مساوات را از تشبیه
 سفاست میدانند و پارا و عجم انتهای بگیر تلبعات او ذکر مساوات را
 از بدین انداخته باین مقدمه بدیعه حقیقت کابلی را هم گنجانند و بر مخاطب یاد
 از منت والد را جدا و ست که سبب این همه شتمار و افتخار او بدین القصار
 و الکبار انتحال و استراق خرافات کابلی است و والد را جدا و این نزویقت

[illegible]

بالآخر هم ذکر کرده حیث قال و قد يشبه احد المتساويين بالآخر نحو زيد
 في حسنه كعمر اذا كانا متساويين في حين ظاهر است که درین کلام هم تلخیص
 و تبلیس و تخدیع تدلیس را تعبیه نموده یعنی تشبیه احد المتساويين را باخر بلفظ
 قد که دلالت بر تقلیل آن میکند ذکر کرده و هم در آخر کلام آنرا وارد کرده تا در
 ذہن ناظر غیر ماہر نہایت قات آن را سنج شود و حال آنکہ ظاہر است کہ معنای حقیقی
 تشبیه مساوات است بکلم ناو و صحت سلب تشبیه از خیم مساوی از آیات و
 احادیث هم دلالت تشبیه بر مساوات ظاہر است کابلی را با آنمہ جبارت
 و وقاحت ممکن نشد کہ یکہ اگر کار دلالت تشبیه بر مساوات کند بلکه خود ذکر
 جمعی تشبیه برای مساوات و لو بلفظ قد نموده و چون شاہ صاحب التمه
 کہ ذکر جمعی تشبیه للمساوات درین مثال یعنی زید فی سنه کمر و موجب انتقال ازین
 ناظر بسوی تبادر معنی مساوات از تشبیه و صحت سلب در صورت عدم مساوات
 خواهد شد کابلی را درین اعتراف و لو کان علی طریق التبلیس و التخلیط مقصّر
 در صنعت اخفا حق پنداشت ناچار باوصف اخذ دیگر تلمیحا و این
 اعتراف او را از میان انداخت بلکه ادعا این معنی کہ فهم مساوات از تشبیه
 کمال سفاہت کابلی را ہم نہایت سفیه و احمق و اساخت مخفی نماند شاہ صاحب
 بدین طعن و تشنیع بر فهم مساوات از تشبیه دلالت نموده در باب یازدهم برنگ
 دیگر این بدین تعجین را احاده کرده اند یعنی آنجا فهم مساوات را از تشبیه از
 جمله او ہام شمار کرده و تصریح فرمودہ کہ این ہم صبیان صغیر السن را میباش
 نہ صبیان مہین را حیث قال نوع نوزد ہم تشبیه چیزی را بچیزی موجب

۱۳۲

و این فهم کما الفستاد

اولو العزم را اولو العزم با شدم
 ۱۳۳

مساوات مشبهه فهمیدن و این هم صعبان صغیر السن باید باشد صعبان
 ممیزین را و شیعه بسیار این هم افتاده مثل آنکه گویند حضرت امیر را با انبیاء
 اولو العزم در نزد و تقوی علم تشبیه داده اند پس باید که حضرت امیر مساوی
 انبیاء اولو العزم باشند و افضل باشد از دیگر انبیاء و این و هم صریح الفساد
 حاجت بیان دارد و انتی ازین عبارت که در آن در تقریر شیعه ذکر علم
 مزید حزم حذف کرده اند ظاهر است که فهم مساوات مشبهه با مشبهه بر تین
 اصل و باطل است که صعبان ممیزین را هم و نه میدید پس بنا برین اگر آنکه
 و اساطین خود را که از تشبیه مساوات جابجا فهمیده اند از صعبان ممیزین
 هم بستر گردانیده و طرفه نیست که در نفس همین کلام باب یازدهم که در آن
 بر فهم مساوات از تشبیه تشبیح بلیغ زده است محال تشبیه و مساوات
 مطابق فرموده زیرا که لفظ مثل در قول او مثل آنچه گویند آنچه برای
 تشبیه است و مراد ازین تشبیه مطابقت و مساوات این مثال یا مثل که است
 بلاریب پس اگر فهم مساوات از او با هم صعبان صغیر السن است و حسب
 باب نامت کمال سفاکت است پس چرادرین کلام دیگر کلمات جابجا
 تشبیه برای افتاده مساوات و مطابق است محال میفرمایند شاه صفا
 در باب یازدهم است محال تشبیه برای افتاده مطابق و موافقت
 عبارت که در آن طعن و تشبیح بلیغ بر فهم مساوات از تشبیه نموده اگر چه یکجا
 نموده اند لکن بجواب این جرئت شریفه که در آن فهم مساوات را از تشبیه
 نهایت سفاکت دانسته است محال تشبیه برای افتاده موافقت مطابقت

که در تشبیه است محال تشبیه برای افتاده موافقت مطابقت
 از تشبیه مساوات تشبیه است محال تشبیه برای افتاده موافقت مطابقت

در مواضع عدیده نموده کمال فهم و گویاست را حسب افاده خود با قصه انفعالات
 رسانیده اند مگر نه می بینی که در وجه چهارم گفته و تشبیه چنانچه با دایره متعارفه تشبیه
 میشود مثل کاف و کان و مثل و نحو باین اسلوب نیز می آید چنانچه در علم بیان مقرر است
 که من اراد ان ينظر الى القمر ليلة البدل فيلنظر الى وجه فلان نیز در تشبیه
 داخل است انتهی درین عبارت سه جانشبیه را در موافقت و مطابقت استعمال
 کرده اول قول او تشبیه چنانچه با دایره متعارفه تشبیه میباشد مثل کاف و کان
 و مثل و نحو باین اسلوب نیز می آید انتهی زیرا که لفظ چنانچه برای تشبیه
 باین اسلوب یعنی من اراد ان ينظر الى القمر ليلة البدل با تشبیه با دایره متعارفه تشبیه است
 و ظاهر است که این تشبیه برای مطابقت و موافقت نه از قبیل تشبیه خاک
 بمشک و تشبیه سنگ مرمر به بر و آید و یا قوت دوم آنکه لفظ مثل در قول او
 مثل کاف امی تشبیه است ظاهر است که این تمثیل موافق و مطابق ممتثل است سوم
 چنانچه در قول او چنانچه در علم بیان مقرر است الی برای تشبیه است و ظاهر است که عرض
 ازین تشبیه هم مساوات و مطابقت و موافقت یعنی مطابقت و موافقت تقریر علم
 بیان با دعوی مخاطب عالیشان و نیز تشبیه در قول او چنانچه سلاسل تکرار فقها
 شریعت الی برای افاده موافقت و مطابقت است و نیز لفظ چنانچه در قول او چنانچه
 با جمیع اولیا و ائمه همین معامله است بر افاده موافقت و مطابقت و نیز تشبیه در
 قول او مثال اینها مثل حضرت آدم و حضرت موسی و حضرت عیسی برای افاده موافقت
 و مطابقت است و نیز تشبیه در قول او زیرا که کمال ایشان مثل کمال انبیاء معنی کثرت
 و تفصیل و مغایرت است برای افاده موافقت و مطابقت در معنی بودن کمال

شیخین بر کثرت و تفصیل و مغایرت پس در جواب بهین حدیث شریف جابجادر
 مواضع حدیده تشبیه را برای فادیه موافقت و مطابقت استعمال کرده باز
 فهم مساوات را از تشبیه کمال سفا هست و استدان هذالشئی عجاب
 و ابو العباس محمد بن یزید المبرور در کتاب کامل گفته کان ابن ابی عتیق
 من نساك قریش و ظرفا ثم بل کان قد یذهم ظرفا لی ان قال
 و من اخباره ان مروان بن الحکم قال یومانی مشغوف ببغلة
 للحسن بن علی بن ابی طالب فقال له ابن ابی عتیق ان دفعتمها
 الیک اتقضی ثلثین حاجة قال نعم قال فاذا اجتمع الناس عندك
 بعشیه فاتی اخذ فی ما اثر قریش ثم امسك عن الحسن فلم یزل علی ذلک فلما
 اخذ القوم میالسهم اخاض فی اولیة قریش فقال له مروان لا تذكر
 اولیة ابی محمد له فی هذا ما لیس احد قال انما كنت فی ذکر الاشرف
 و لو كنت فی ذکر الانبیاء لقد مناه الا بنی محمد فلما خرج لیركب
 تبعه ابن ابی عتیق فقال له الحسن و تبسم الیک حاجة قال ذكرت
 البغلة فذلل الحسن بضعه الله عنه قد فعلها الیه عجب است
 که مروان با آنهمه بغض و شنان بر مساوات امام حسن علیه السلام
 با انبیای رفیع الشأن انکار نکند و مثل ابن ابی عتیق زاهد
 ناسک اگر ثابت کند و مخاطب مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام
 این همه تعلق و انزعاج و اضطراب و تکدر و تنقص و اختلاج
 و التراب ظاهر کند فاعتبر و ابی ایله الایصار

۱۳۵

در تفهیم ذکر فضل آنحضرت بر آنکه فعل شایع

قوله در اشعار راجح و مشهور است که خاک صحن پادشاهان ز ایشک و سنگرز
 آنجا را ببرد و یا قوت تشبیه میدهند و هیچکس مساوات نمیفهمد **قول**
 مخاطب مخدوم الفحول با اینهمه امامت و ریاست و بنجر در محقول و منقول
 قلاؤه تعلیه معلول کابلی مکیول بحدی تصب بخول که بسبب ازدحام و بهم و سقم فهم
 مالوس و منجول و مبدی هر و سواس مغنول و منظره تشکیک مرذول و تثبیت
 بخر تخذیع منحول و متمسک بخر عذر منکر و مجهول بلا خوف و هراس از مواخذه
 و اهب کل مسئل و منج کل ممول و مولع الغال و ایضاع در سباسب غفول
 و واله ایجاف و تقریب و خیب در جهامه خب و ذهول بسست و در گریون
 انداخته بخر سو که کشیده شتافته و بهر رنگی که ریخته منصبغ گردیده و بهر جانی که
 خواسته دویده پر ظاهر است که قیاس کلام بحر نظام سرور انام علیه و آله آلاف
 التحية و السلام بر اغرافات شعری دروغزن و تمثیل تشبیه ارشاد با سداد
 افضل انبیای امجاد علیه و آله اشرف الصلوة و التحية الى يوم التناوب با خرافات
 مجاز فین پر مکر و فن دلیل کمال علو القان سمو اذعان سلامت ایمان مخاطب عالیشان
 و برهان نهایت حسن فهم و اصابت رای و شغوف عقل و زکاء حدس فاضل
 عمدة الاعیان است و بنا بر افادات و تلمیحات مخاطب رفیع الدرجات
 ظاهر می شود که معاذ الله علم حضرت امیر المومنین علیه السلام و تقوی و حلم و بطش
 و عبادت آنجناب اصلا مثل علم و تقوی و حلم و بطش و عبادت این انبیایست و
 معاذ الله جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبیل مضامین غیر و قصیه
 و مبالغات شعریه علم و تقوی و حلم و بطش و عبادت جناب امیر المومنین

عليه السلام امثل صفات انبياء عليهم السلام كروا نبيده واكرتوهم مخاطب رست
باشد لازم آيد كه ورحق احد من الناس ولو كان عاريا عن الاسلام يكون من
امر اد ان ينظر الى ادم في علمه فليتنظر الى فلان ومثل ذلك فنعوذ
بالله من استحوذ الضلالة واستيلاء الجهالة ومن الظاهر
البين ان قياس كلام افضل البشر عليه والله افضل صلوة و
وسلام من الملك الاكبر تشبب الترتب بالمسك والخصى
بالدرفاش من استيلاء الوسواس والغرث فكانه والكابلي لا
جزاها الله خيرا جعل النفس الرسول مكان الترتب والخصى مع
انه بعد النبي صلى الله عليه واله وسلم خير من حمل العصى
افضل من اطاع الرب وما عصي فثبت بحمد الله وحسن توفيقه
من هناك وما سبق ان تليح الكابلي وتزويق المخاطب ليصل
للتعريج وانما هو تخطيط كاسد وتلبس من حج قلم يبق في ايدي
اولياءهم الا اثاره الثيب والضحية وتهذيب العويل والعجبة حيث
ان كلامهما وان كان في الظاهر كالقطف النضيب والنور البهيج
لكنه غيث اعجب الكفار نباته ثم يسيح قنبا للفرع والاصل و
سحق الهذال المز والهمزل كيف اجترأ على ذكر هذه
الجانزيات المنكرة المستعجبة والاعرافات البشعة الغير المستحقة
التي بناها على شفا جرفها وروبط لانها في غاية الظهور و
عدم الاستتار في توجيه حديث المعصوم المعتام المختار

وور كمال ظهور است كه اگر اين حديث شريف دلالت بر اثبات اين صفات
 حالات و خصال ساميات و رذات قدسي سمات جناب امير المؤمنين عليه
 آلاف التحيات والتسليمات نكذ الحاق اين كلام بكلام غث لازم آيد و اين
 تأويل مثل بعض ديگر تاويلات غثه سنين كه قاضى پارس حايث شيوخ خود ترك كرده
 در صدور و توپين و تفضيح و تهجين آن برآمده خواهد بود حاوى مفاخر و معالي
 علامه غزالي در كتاب منقول فرموده مسئله قال القاضى حمل كلام
 الشاعر على ما يلحقه بالكلام الرث محال ومن هذا الفن قول
 اصحابنا في قوله تعالى وارجلكم الى الكعبين مكسورة اللام
 لقرب الجوارى ا على الشيعة اذ قالوا الواجب فيه المس وهو
 كقوله وحوور عين وكقول العرب حجر ضب خرب وكقول الشاعر
 كان تبيد في غارة وبله كبير اناس في بجاد مزمل معناه مفرق
 لانه من نعت الكبير وهو مرفوع لكن كسر لقب الجوارى وليد الامر
 كما ظنوه في هذه المواضع بل سببه ان الرفع ابين من الكسر
 فاستقلوا الانتقال من حركة خفيفة الى ثقيلة فوالوا بين الكسرتين
 واما النصب في قوله وارجلكم فنصب في المعنى والنصب اخف
 الحركات والانتقال اليه اولى من الجمع بين الكسرتين الثقيلتين
 بالنسبة الى النصب فلم يبق لقب الجوارى معناه الامراة
 التشبيح والتفنية وذلك لا يليق بالقرآن نعم حسن النظم محبوب
 من الفصيح اذ الامم يخل بالقصير واما الاخلال بالمعنى واتباع

التقفية فمن مركب الكلام ونیز هر گاه تشبیه و لالت بر
 مساوات نمیکند و احد تشبیهات نبویه از قبیل تشبیه خاک بشک و
 سنگریزه بمر و ارید و یا قوت جائز است پس اگر کسی بگوید که فیلان مقلد
 مخاطب ما بر مثل منافق کا فیا قلان تمیذ او مثل ابلیس است یا فیلان محققه جلیل
 الفضل مثل ابولهب و ابوجهل است یا ازین ترقی کند و این تشبیهات را در حق
 مخاطب معاذ الله بر زبان آورد یا از ان هم در گذرد و این تشبیهات را در حق
 والد ماجد او و دیگر اساطین سنی رفیع الدرجات بر زبان راند یا آنکه بمقادیر الاعلی
 فالاعلی شوضی را بحد کمال رساند و این کلمات و اطلاقات در حق ثلثه حاسی
 سمات رو دارد هرگز سر که بجهنم نماند و نیز از انزالند بلکه افاده فرمایند که فهم
 مساوات ازین تشبیهات نهایت سفاکت است بلکه آن از قبیل تشبیه
 است بشک تشبیه سنگریزه بیا قوت و بمر و ارید و جاءت سكرة الموت
 بالحق ذلک انک منہ تحید و نیز مخاطب حاذق و دقیق النظر باین
 سعی و کوشش و شن بر خطر و رتوبین و تهجین شان تشبیه ارد در کلام معجز نظام
 جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم تجویز اخذ آن از قبیل تشبیه خاک
 بشک و تشبیه سنگریزه بمر و ارید و یا تشبیه سماعی یا سلاف و ضعیف و شایخ
 سابقین مفسرین که در تشبیهات بعضی از افاضات و عبارات وضع کرده اند و مخاطب را بعد
 از بعضی آن فرموده و ادعای کثرت احادیث درین باب فرموده بخاک سیاه
 برابر فرموده که اگر بفرض محال این تشبیهات صریحه الافعال صحیح و ثابت و سالم
 از قبل و قال باشد باز هم عقده نمکشاید و بکاری که مفسرین اندیشیده اند می آید

یعنی هرگز مثبت فضل شیخین و منظر عصمت این کبشید نمی‌شود، زیرا که جائز است که
 از قبیل تشبیه خاک به شک تشبیه سنگریزه بر وارید و یا قوت باشد فکراً لا مناسبه
 اصلاً بین السک و الثری و لا مماثلة بین الدر و الحصى فکذا لک
 حال الشیخین بالنسبة الی الانبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام
 التحية و الذنا فاین الثریا من الثریا یدر من الحصى پس غالباً اولیائی مخاطب
 بعد افتادن در مضیق حصی و برص در بطلان فخیلت شیخین بتدلیل صحیح اسلاف و این
 حسب افاده کابلی و مخاطب بر اینست شادم که از رقیبان دامن گشان گشتی
 گوشت خاک با هم برادر فته باشد و هر چند انشا دین شعر درین مقام مثبت
 نصب صریح و عداوت فنیج نشین با جناب امیر المومنین علیه السلام خواهد بود که
 بنا برین ظاهر خواهد شد که معاذ الله این نشین جناب امیر المومنین علیه السلام را
 رقیبان خود میدانند و لکن ازیشان انشا آن عجب نیست که شاه صاحب این شعر را
 در مقام ابطال امامت ائمه علیهم السلام خوانده اند و در اینجا ائمه علیهم السلام را از
 رقیبان خود قرار داده چنانچه در همین کتاب بجواب استدلال الحق بایه انما ولیکم
 الله گفته جواب بخند وجه داده اند اول نقض آنکه اگر این دلیل دلالت کند بر نفی امامت
 ائمه متقدم از چنانچه تقریر کرده اند نیز دلالت کند بر نفی امامت ائمه متاخر از وجهان
 تقریر بعینه پس باید که سبطین من بعد همام الا ائمه امام نباشند اگر شیعه این
 مذہب شسته باشند باین دلیل تمسک نمایند حاصل اینکه بنامی این استدلال بوجهی که
 در مقابل اهل سنت مفید شود بر کلمه حسرت و حصر چنانچه اهل سنت را مضرت است
 شیعه را نیز مضرت است زیرا که امامت ائمه پیشین پسین همه باطل میگردد و هر چند

نه بسیار است هم باطل شد مانند شیعه هم در بطلان قصوری ندارد بلکه اگر
 اجماع انقصان سه امام شد شیعه اثنا عشری را نقصان یازده امام شد از سه تایان
 فرقی گشت پوشیده نیست غیر از حضرت امیر که اتفاق امام است دیگری امام نماند
 شادم که از رقیبان و امن گشتی و گوشت خاک ما هم برآورده باشد **قول**
 قال الشاعر امری بادقا بالابرق الفرد يوم مض و یكشف جلاب الدجی
 ثم یخطف کل سلیمی من عالی شرف + قد لنا کفا خضیبا و قنص و امرضو
 این شعر لازم نمی آید که پنجه خانی سلیمی در لعان و دشمنی بر برقی باشد **اقول** مخاطب
 لاثانی ثانی اول من قاس بلکه ثالث ثانی ثانی و رابع ثالث جانی بغرض ابطال
 فضل رسول یزدانی سعی موفور در اظهار کمال عربیت دانی و شعر خوانی و طلاق است
 و ذلالت بیانی و تخذیع معتقدین جناب و تلیف و مساوس ظلمانی و هو اجس نفسانی فرو
 و بتائید ربانی و تسدید فوقانی این باویه پایمی سپید در لطف تمیعات و کشف
 تخذیعات آن نحریر شکفته است **ابلاغت** حجاب بوجه مقبول هر قاصی و دانی نمودم
 و سینایم و میگویم که کمال عجب است از فرست صادق و فطانت صادق و
 کیاست خارقه و المعیت فالقه و لودعیت سابقه و منانت مناسقه و ریت
 متلاحقه مخاطب بریر که ابطال فضیلت جلیل و صی برحق تشبیهات سخیفه کا فیه
 تمثیلات رکیکه ناکبه و اغراقات غیر صائبه و مهالغات سببیه و تهورات
 بی بن و وصل و تهجرات بی سرو سر هرزل که از شعری تشدقین و هرزه گویان
 مقطعین تشبیب سرایان متعده قعین و یاده و رایان متجرفین و یاده گویان تخرصید صیاد
 میشود میخواهد و این خرافات و فحوات جماعه غیر قابل لاله نجات احیاء خلاص و وسیله

مناص از الزام اهل حق کرام میگردد و گمان تجسّم و تمهر و خندق و تعطن و تعقل و قائل و
 تدبیر و خوف و غور ملازمان غالبشان باخذ مشروبات عکسوتیه کابلی سلیط اللسان بر
 گری اظهار و اعلان می نشانند بر ظاهر است که تجویز بنای ارشادات کلام خدا و رسول
 بر تشبیهات اغراقیه و تشبیهات ادعائیه بسیار از آیات و احادیث مشتمل بر تشبیه
 که از ان احکام حدیده و مسائل حدیده و نکات مفیده مستفاد میشود عاری از فوائد
 و منافع و خالی از حکم و مصالح و لاحق بکلمات سمجّه و داخل تحت کلمات بشعنه خواهد
 بود هیچ حاقلی چنین فساد عظیم را تجویز نخواهد کرد و اگر در بیان امور حقّه و مسائل یقینیّه
 تجویز چنین تشبیهات توان کرد و لازم آید جواز بسیاری از اطلاعات فاسده تشبیهیه و تشبیهات
 منکره فطیعه مثل آنکه کسی بگوید العیاذ بالله که وجب الوجود مثل مکن یا مثل مستنعم و بنی
 مثل بعض عیاست و معصوم مثل غیر معصوم و واجب و حرام مثل مباح و حرام مثل
 مستحب و جوهر مثل عرض و هر چند صوفیه تشبیهیه عینیت و جب امکانات و خسران و زیارات
 قائمند و بر فهم این سکه دقیق و وصول باین نکته عمیق نهایت افتخار و استبشار و نفی
 آن کمال تشبیح و انکار دارند پس تمثیل تشبیه نزدشان چهر تشبیح و گریه خواهد بود مگر
 بسبب دلالت بر نفی عینیت لکن چون متکلمین محققین و سائر متقدّمین مشرعین ازین
 مسلک آبی اند و مستکف و شاعت تمثیل و تشبیه باری تعالی با غیر او معتزّه اند پس
 نزدشان اصلا هرگز تشبیه حق تعالی بمخلوقی از مخلوقات روا نخواهد بود و حال آنکه اگر تشبیه
 دلالت بر مساوات نکند و حمل کلام در بیان حقائق و اقیعیه بر مثل تشبیه خاک بشک
 و سنگریزه بمر و اید و یاقوت جائز شود تمثیل تشبیه حق تعالی بمخلوقات هم جائز گردد و فی تشبیح
 الخرق علی المرافع قوله و در احادیث صحیح است تشبیه الی بکر یا برهیم

و عینی تشبیه عمر بنوح و موسی تشبیه ابو ذر عیسی مردی شده **اقول** ذکر احادیث
 شیعیه بمقابل اهل حق محض غفلت و تغافل از قانون مناظره و کواب مباحث است
 اهل حق برای الزام شیعیه بحدیث مردی ائمه ایشان احتجاج کرده اند بمعارضه آن ذکر
 روایات خود و جهی ندارد و بدان میماند که اهل کتاب بحجرات و احتجاجات و استدالات
 اهل اسلام بکتابشان محرفات و موضوعات خود را بر خوانند و استنباط و تمحیص
 و تمطی و مراور قص و وجد بر آن آخاز نهند که بلاریب هرگز این معارضه را کسی از طفلان
 اهل اسلام هم قبول نمی کنند چه جا بدین اهل علم و چه جا متوسطین و چه جا مهرد و
 خدای مخفی ثماند که خواجه کابلی با آنهمه جبارت و تعمق و تنطق و بهور و نکالین و تکبر
 از ذکر معارضه تشبیه خنین تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام دم در کشیده
 و چون این معارضه تمام و محض خفیف و علی طرف التام یافته از ظهور عزیز مکاره
 و مجاوله در صورت تشبیت بآن اندیشیده لکن مخاطب از جنود این معارضه بی اصل و
 بهذا از افادات والد هوشمند خود بر بسته برای تمیم ککرات و مجادلات کابلی آمر لیت
 نفیس انکاش شده پس باید دانست که شاه ولی الله و الد با جد مخاطب باشد در قره العینین
 جائیکه قصد جواب عبارت تحسیر بر تفسیر دلائل فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام
 نموده و در جمله آن اشاره باین حدیث شریف است میگوید و ما و اما الانبیاء
 باید دانست که آنحضرت علیه السلام در احادیث بسیار تشبیه داده اند صحابه را
 بانبیاء و مسقط اشاره ایشان درین تشبیه وجود وصفی است از اوصاف مختصه آن
 پیغامبر خاتمه ابو ذر را با حضرت عیسی تشبیه داده اند در نزد حضرت صدیق را با حضرت
 عیسی در رفیق باست خود و حضرت فاروق را با حضرت نوح در تشدید بر است خود و

ابو موسى ربه خبث داود و حسن صوت عن عبد الله بن مسعود في غزوة حنين
 النبي صلى الله عليه وسلم مع ابي بكر وعمر في اسارى بنى قريظة فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ما تقولون في هؤلاء ان مثل هؤلاء اكثر
 اخوة لهم كانوا من قبلهم قال نوح ربه لا تدرك على الارض من الكافرين
 ديارا وقال موسى ربنا اطعن على هؤلاء واشدد على قلوبهم الاية وقال
 ابراهيم ربه فمن تبعني فانه مني ومن عصاني فانه كفار غفور رحيم وقال
 عيسى ان تعذبهم فاعذبهم عبادك وان تغفر لهم فافك انت العزيز الحكيم
 اخرج الحاكم وعن ابي موسى ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 يا ابا موسى لقد اعطيت زمرا من زمير ال داود متفق عليه وعن
 ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اظلت الخضراء
 ولا اقلت الخضراء من ذى لجة اصدق ولا اوفى من ابي ذر شبیه
 عيسى بن مريم يعني في الزهد اخرج الزمذى وفي الاستيعاب
 روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ابو ذر في امي شبیه
 عيسى بن مريم في زهد وروى من ستر ان ينظر الى تواضع عيسى بن مريم
 فليتنظر الى ابي ذر اخرج ابو عمر از ملاحظه اين عبارت ظاهرست
 مخاطب همين افاده واليه ماجه خود را اخذ کرده لکن تغيير شتى بعمل آورده مثل آنکه دعوى مرو
 احاديث بسيار تشبيهي بنبيا عليهم السلام آغاز نهاده و شاه ولي الله دعوى تشبيهه با
 صحابه با انبيا در احاديث بسيار کرده و نیز شاه ولي الله صراحت دعوى تحت اين احاديث
 نکرده و مخاطب دعوى تحت احاديث کثير تشبيهي بنبيا عليهم السلام نموده و نیز ولي الله

دعوی تصحیح حاکم این روایت را ننموده و مخاطب بقول خود و محد و دعوی تصحیح حاکم این خبر را هم
 افزوده الی غیر ذلک و بکمال ظهور است که هرگاه مخاطب تشبیه بتقلید کابلی و حید تشبیه را
 نهایت توهمین و تهجین و تضعیف و تخفیف کرده آنکه آنرا بچ تشبیه خاک بشک تشبیه
 سنگریزه بمرورید و یا قوت کشیده بعد این ذکر تشبیه شیخین با نبیا اصلا موجب ظهور تشبیه
 برای ایشان نیست چه جائز است که اگر این تشبیه بفرض محال است باشد از قبیل تشبیه
 خاک بشک و تشبیه سنگریزه بمرورید و یا قوت باشد پس اقتضای استنباط سنی این
 تشبیه حسب افاده کابلی و مخاطب محض خلاف عقل و فهم و خلاف تدبر و تأمل و منی بصر
 او را که احتمالات شعرا و ادباء باشد و بخوف و هول همین ایراد و اعتراض کابلی مراض که
 با وی سلوک این دادی سه اسرار ماض است از ذکر تشبیه شیخین اعراض و انحصار نموده لکن
 مخاطب باین نکته و وضع در صایت لا اثم و انرسیده هم در توهمین و تهجین تشبیه کوشیده
 و هم بتقلید والد ماجد خود کردن اقتضای بکار تشبیه و دراز کار برشته و این قدر تخیل نکرد
 نه والد او اگر چه ذکر این تشبیه کرده لکن امانت تشبیه بآن مرتبه که کابلی نموده بخل نیاورده
 و کابلی اگر چه امانت تشبیه با مرتبه نموده لیکن ذکر این تشبیه بر زبان نیاورده و مخاطب
 از لزوم ساگرد تا فرین الامرین نمیدانید هم در امانت تشبیه با قصای مراتب تشبیه
 و تمثیل تشبیه شیخین بر اثبات مزید فضل شان گردید قوله اما چون این سر قلم از عقل خدا
 دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین حمل نموده اند مشبه را در رتبه خود و
 مشبه به را در رتبه خود داشته اند **اقول** الحمد لله که ازین اعتراف مخاطب با انصاف
 واضح و لائح میشود که اثبات مساوات شیخین عالی صفات با انبیای کرام علیهم آلاف
 التحیات و التسلیات خلاف عقل بلکه حسب افاده سابق محال سفاست و نهایت بلاهت

پس بنابرین اعتراف تجویز بلکه اثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام درین صفت
 یا مانند آنکه در راجعه خیال محال آن در سر کرده خلاف عقل و فهم خدا داد و نهایت شفا
 و عناد و ضایت بلاست و له داد و اقصای بعد از هدایت و رشاد و منتهای سروج از داد
 کیاست و سداد و صین و لوح در زرافه هم از او غار و محض و خول و مفرقه مغنسلین
 فاقد الاستعداد خواهد بود و این چنین تناقض و تهافت صریح و عجیب و تعاند و تناکر
 قبیح و غریب از خصائص مخاطب ظلمین و لبیب است که مثل آن در افادات دیگر
 حضرات کمتر یافته میشود که در یک صفحه اولاً امری را مورد نهایت طعن و تشنیع بنگردانند
 باز در همان صفحه آنرا بدل و جان خریدار میشود و فاعتبروا یا اولی الابصار و اقصوا
 العجب من هذا الشيخ الجلیل الفخادیر عرض است که اگر حضرات سنیة عقل خدا داد
 میدانستند داد و بیداد در اثبات تجویز صد و در قبائح از رب عباد و انید هستند و امرها
 و استکبار بقی حکم عقل بحسن و قبح اشیا بر نمی افروختند و بسوی اثبات جبر صریح مذموم و
 اثبات عبث در حق حکیم قیوم و اثبات تجویز بلکه صد و در تکلیف بالایطاق از ایزد و خلاق
 نمی شناسند و هم صوفیه صافیه و وجودیه جافیه خود را در ورطه دعوی عینیت خالق کائنات
 با ممکنات و اتحاد و تعالی با اخس موجودات و حبث قاذورات و مخالفت اظهر بهت
 و معاندت اجلای فطریات نمی اندیشند **قوله** بلکه سقط اشاره تشبیه درین قسم کلمات
 وجود و صفی است درین شخص از اوصاف مختصه آن بغير گو با مرتبه نباشد **اقول** بهذا
 السقط السقوط سقط نماید بعد ذلك من الهدى والخطوط و يظهر
 من الجون والغلط وهو دعوى مساواة الشيخين في تلك الصفات
 او مثليها بالذين مساواقطولهم الحنى فقط و عليهم جبريل مبطولا

یاقی بمثل ذلك التهاافت الامن امان الحق و غمط و هاهم فی الباطل و غمط
 و نخلع عن عنقه ربة التصف و نقب ما ضبط و اثر الهم و جامع العناد و
 الصف ما ربط قولہ عن عبد الله بن مسعود الى قوله مرداه الحاكم و صححه
اقول محد و شریست بپند و چه اول آنکه این روایت را از حاکم نقل کرده بر خود بالیده است
 حال آنکه ستاد بروایت حاکم تیشه بر پای خود زدن و بدست خود در خسر من خود
 آتش انداختن و کمال دانشمندی و عقل و انصاف و برت از تهافت و تناقض و احاطه
 جویب و اطراف و کمال خوض و غور و نهایت اتقان و حصاف و تحلیق نظر و انعام
 فکر ثابت کردن است زیرا که همین حاکم حدیث ولایت را و هم حدیث طیر را و هم حدیث
 مدینه العلم را روایت کرده و تصحیح این هر سه حدیث شریف نموده و مخاطب ناقد خیریت
 بی بدیل و فاضل حاذق محقق عظیم العبدین سبب کمال و لاوصفا بجوامع قلب صافی از
 غش و کدر و متحرز اقحام انواع الغرر و الخطر در الباطال و رد و افساد و توہین و تہجین
 این احادیث شریفه مصروف و باظهار وضع و بطلان و کذب نسبت بر ای آن مشغوفست
 تا آنکه بجواب حدیث مدینه العلم تمثیل بکیک و ابی تشبیه نحیف موزن بکمال خسارت و
 و تباهی و عدم مراقبه از عذاب و نکال آنکه عدم مبالاة بازار روح اقدس جناب سالت
 پناہی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم برای این احادیث ذکر میکند فیما للجب کیف صادر الحاکم عند
 روایة ما یوہم فضل الشیخین حاکما مقبولا و عند روایة فضائل علی بالجرح
 و القدح محکوما و بالطعن و الطرح موصولا ہل هذا الاعناد فاحش و
 تعصب منکر و لاد مستقیم و تعنت مذموم و تجاهل ملوم و تعسف
 مشوم و تحجیف مردود و تکلف مطرود و قوم آنکه نیستی کہ ہمین حدیث شریف

را که مخاطب در رد و توهمین و تمهین آن جماعه نموده تا آنکه از مرتبه ضعیف غیر مقبوله مطبوعه
 و مجروحات معلوله پست گردانیده نفی مطلق آن نموده حاکم را تاریخ خود که مدوح است
 ستمیه است روایت کرده پیش تثبیت بروایت حاکم درین مسبحث نمودن جلد تر بلا حاجت
 مراجعت بمباحث مقامات دیگر گوازه همین باب باشد فضلا عن غیره من ابواب کتاب
 المبدی للعجب العجاب خبر از کمال فهم و دانش و سقیفه سازی و تشنیه اندازی ملازمان چالیشان
 دانست و اعجاب بهرگاه حاکم حدیث تشبیه را در حق و حق برحق موافقا غیره من الاعلام
 و الصدور الخلاق و المحققین و المتقین التباقی نقل کند و را با دیگر مشارکین او مثل احمد بن
 حنبل و عبد الرزاق و امثال ایشان از اساطین دین ستمیه مشهورین فی الآفاق از اهل سنت
 خارج گردانند و هرگاه حدیثی را در حق شیخین روایت کند که مشارکت مثل احمد و امثال او
 با او درین باب ثابت نشود او را مقتدای مقبول و از اجله اعلام و فحول گردانند و روایت
 او بر سر چشم نهند و در قض و طریقه سبب بران آغاز نهند سوم آنکه والد مخاطب را
 نصیح حاکم این روایت را نکرده پس دعای مخاطب هیچ حاکم آنرا چگونه بغیر شاه مقبول شود
 و اگر حاکم نصیح میگرد و والد مخاطب سبب بی حاجت چرا ذکر میکرد فلاح طریقه حدیث عروس
 و لا فحبا بعد بوس چه ارم آنکه در حدیث حاکم تصریح بتشبییه شیخین بحضرات انبیاء
 علیهم السلام مذکور نیست و مراد از اخوة در فقره آن مثل هؤلاء کما مثل اخوة کافوا
 من قبل کسانی اند که انبیاء علیهم السلام در حق شان این کلمات گفته اند و این کلمات
 دلالت بر بدی آنها که در حق شان گفته شده اند تا دلالت آن بر بدی شیخین متوهم شود
 اما قول حضرت علیه السلام پس مرا خدا در حق کفارست و قول حضرت ابراهیم علیه السلام
 و من عصاتی و در حق عصات است و قول حضرت عیسی ان تعدوا بهم هم دالات

دارد بر آنکه است قول در حق آسانی است که قابل عذاب اند پس اگر تشبیه شیخین با این که مانند احوال
 نسبت به علیهم السلام در حق شان و از دست ثابت شود کدام صحیح برای ایشان ثابت خواهد
 بلکه اوصافی ثابت خواهد شد که اگر حقیر بر زبان آورم حضرات سنی نهایت ابر و ترش نمایند
 پس خود بپسند و بلجا بسوی تصریح آن نسا زده غم آنکه درین حدیث صفات کمالیه مثل علم
 فهم و تقوی و عبادت شیخین با صفات کمالیه انبیاء علیهم السلام تشبیه نداده اند پس اگر محض
 دعای عذاب بر کفار یا دعای مغفرت تشبیه ثابت هم شود آن موجب مساوات در
 دیگر صفات کمال نیست پس معارفه حدیث شریف وجهی ندارد و بعضی از وضو عین حدیثی که از
 حاکم نقل کرده تغییر نموده تصریح تشبیه اول حضرت ابراهیم و حضرت عیسی علیهما السلام و
 تشبیه ثانی حضرت نوح و حضرت موسی علیهما السلام بر تافته اند لیکن آنهم قابلیت معارضه
 این حدیث شریف ندارد و الله اعلم و الله که این تمییز تصریح کرده که مراد تشبیه شیخین در شدت
 و لیسیت نه در جمیع اشیا و ظاهرت که لیس و شدت مثل این صفات جمیده که در حدیث
 تشبیه ثابت شده نیست قال فی مناجاة الله و قول القائل هذا بمنزلة هذا
 وهذا مثل هذا هو كتشبيه الشيء بالشيء وتشبيه الشيء بالشيء بحسب
 ما دل عليه السياق لا يقتضي المساواة في كل شيء الا ترى الى ما ثبت
 في الصحيحين من قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديث الاساءة
 لما استشار ابا بكر فاشار بالفداء واستشار عمر فاشار بالقتل قال يا اخبركم
 عن صاحبكم مثلاً يا ابا بكر مثل ابراهيم اذ قال فن تعني فانه من
 ومن عصا في فأنك غفور رحيم ومثل عيسى اذ قال ان تدبهم فأنه
 عبادك وان تغفلهم فأنك انت العزيز الحكيم ومثلك يا عمر مثل نوح

اذ قال رب لا تدرك على الارض من الكافرين ديارا ومثل موسى اذ قال
 ربنا اخلص على موالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب
 الاليم فقوله لهذا امثال مثل ابراهيم وعيسى ولهذا امثالك مثل نوح
 وموسى اعظم من قوله انت متى بمنزلة هارون من موسى فات
 نوحا و ابراهيم وعيسى اعظم من هارون وقد جعل هذين مثلهم
 ولم يروا انهما مثلهم في كل شئ لكن فيما دل عليه السياق من التشبيه
 في الله والذين في الله ومزيناهاك ابن تيمية در كذب و تبليس قابل تماشاى ولو الابصار
 كه باقر او بهتان اين روايت من مخرجه را صحيحين بابت داده تا عوام كالانعام معتقد غايب صحت
 آن بشوند حالانكه متبع صحيحين مخفى نيت كه از اين حديث در ان اثرى و عيني نيت و معارضه
 حديث منزلت كه ابن تيمية باين حديث مكذوب خواسته وجهى ندارد و زيرا كه اولاد حديث منزلت
 از متواتر است بخلاف اين خبر و اهي و ثانيا حديث منزلت صحيحين ثابت است بخلاف اين روايت
 مفعله و ثالثا باولاده و بر اين قاهره عموم بيت منزلت ثابت كرده ايم و اين روايت بحال عتراف
 ابن تيمية با بعضى اين شدت است قوله عن ابى مولى قد اعطيت منزلا و من منزله ايرال داود
 رواكا البخاري مسلم اقول خير ابو موسى احضرت عمر در بيان بعضى احكام مستحبه اغنى حكم
 استيدان قبول نكروهه كما يظهر من صحيح البخاري غيره پس توقع قبول روايت او از شيعه
 و انهم در فضيلت خود او بغايت عجيب و عريب است و مع هذا از بودن مزار او مثل مزار امير
 آل و د معارضه بحديث فضيلت جناب امير المؤمنين عليه السلام تمام نميشود چه مزار او صفات
 كما ليه مثل علم و تقوى امثال ان نيت قوله وقال رسول الله صلى الله عليه و آله
 و سلم من سره ان ينظر الى تواضع عيسى بن مريم فلينظر الى ابى ذر كذا

فی الاستیعاب ورواه الترمذی بلفظ آخر قال ما اظلت الخضراء ولا اقلت
 الغبراء اصدق لمجة من لم یذ شرب عیسی بن مریم یعنی فی الزهد اقول
 چون ای حدیث را از طرق الملق ثابت نکرده معارضه حدیث تشبیه آن که فریقین آنرا
 روایت کرده اند نتوان کرد علاوه بر آن سابقه داشتی که صاحب استیعاب بسند صحیح حدیث
 ولایت را روایت کرده و مخاطب و الانصاب اصلا اعتنائی و التفاتی بآن نکرده خود را
 بتقلید غیر سدید بعضی مضنان عنید و روادی البطل و افساد آن انداخته و نیز صاحب استیعاب
 در بهجة المجالس حدیث طیر را اثبات کرده و مخاطب با خبر در ابطال حدیث طهر هم سعی
 ناشک بر وجه موفور و کج ممتور و و که مدح و که مذکور و تمام مخطور بکار برده کشف
 قناع از مزید و لا و صفا و احتراز از جور و جهاد حق سرور البیت اصطفا جلیهم آلف التیمة
 و المنا نموده پس بالینهم حیف و اعتدا و اریاب نقل روایت استیعاب بمقابل اهل حق
 نمودن به استیعاب طرق جسارت فرمودن و دلیل قاهر و برائی باهر بر مزید فهم و قمر است
 و عقل و کیا است و تجر و دیانت و نهر و زانت و تحقیق و منانت خود بدست اهل حق
 دانست و هم چنین نقل روایت تردی و تمسک بآن با وصف البطل حدیث ولایت
 و حدیث طیر که هر دو را ترمذی روایت کرده از عراب امور و عجائب بهر و از دل کمال
 مدق و نطق و حدس صائب و ثقب نظر و خرم موفور مخاطب فخور باید دانست و قطع نظر
 از ما ذکر این حدیث که در حق حضرت ابی ذر نقل کرده ثالث او را بارف در جات و رکات
 نشانیه و جلالت فضل و تدین و خدا ترسی و حبش شناسی او و اتصاف او برقت قلب
 و مواسات اهل ایمان و اتباع شریعت و زکا نفس و لهارت انملاق و طیب عسراق
 و خوف یوم الشور و احتراز از حیف مخطور بکمال وضوح و ظهور رسانیده است زیرا که همین

ابی ذکر که ترمذی و صاحب استیعاب این فضیلت جلیله در حق راه نقل کرده اند و دیگر فضائل
 جمیده او از کتاب احادیث سنیه مثل جمع الجوامع سیوطی و کنز العمال و امثال آن ظاهر و
 باهرست ثالث ثلثه ظلم عظیم روا داشته که آنحضرت را از مدینه منوره بر بنده اخراج ساخته
 کما یظهر شواهد که من کتاب تشید المطاعون **قوله** سوّم آنکه مساوات با افضل
 در صفتی موجب فضیلت نمی شود زیرا که آن افضل اوصاف دیگر است که بسبب آنها افضل
 شده است **اقول** این توهم فاسد و تخیل کاسه مردود و بطرود است بچند وجه اول آنکه بعد
 تسلیم مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیای سابقین علیهم السلام درین صفات
 منع کردن دلالت مساوات بر فضیلت آنحضرت از ثلثه از غرائب مکابرات رکبیکه و
 عجائب مجادلات سخیفه و دلیل نهایت فهم و کیاست و غایت تدبیر و فطانت مخاطب
 بادیانت و امانت و برهان کمال تجربه او در علم تفسیر و فهم معانی و ضبط قواعد و ربط توار و
 احصاف اطراف و اتقان جوانب است زیرا که علما حسب افاده رازی و غیر او باینهند
 افتد استدلال بر فضیلت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از انبیا کرده اند
 باین تقریر که خصال کمال صفات شرف متفرق بود در انبیا با جمیع و هر گاه حق تعالی بعد ذکر انبیا
 علیهم السلام و ذکر خصال مدح و شرف شان امر کرد جناب رسالت مآب صلی الله علیه
 و آله و سلم را بآنکه قدامت انبیا علیهم السلام با جمیع و این امر با قدامت و تقدیر نیست که گویا حقیقتاً
 امر فرموده جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را بآنکه جمیع فرمایند از خصال عبودیت
 و طاعت جمیع صفات را که متفرق بود در انبیا علیهم السلام با جمیع و هر گاه امر فرمود و حقیقتاً
 آنحضرت را جمیع صفات متفرقه در انبیا مستنعم شد که گفته شود که معاذ الله آنحضرت
 تقصیر کرده در تحصیل آن پیشی بابت شد که آنحضرت تحصیل کرد این صفات را و هر گاه آنحضرت

تحصیل فرمود این صفات ثابت شد که مستحق شد در آنحضرت از خصال خیر آنچه متفرق
بود در انبیا علیهم السلام با جمیع و هرگاه چنین باشد و چوب است که گفته میشود که آن حضرت
افضل است از انبیا علیهم السلام با جمیع آنچه چنین میگویم که هرگاه جناب امیر المؤمنین علیهم السلام
جامع شد صفات علم و حلم و حکمت و تقوی و بطش را که متفرق بود در این پنج کس از انبیا
علیهم السلام پس آنحضرت افضل باشد ازین حضرت و هرگاه افضل باشد ازین انبیا علیهم السلام
در فضیلت آنحضرت برتر کدام مقام ارباب و حجاب است دوم آنکه هرگاه تفریق در
فضیلت این حدیث شریف بر انبیا علیهم السلام از افاده فضل بن روزبهان کما سبق
ظاهر است پس فضیلت آنجناب از ثلثه بالاوی متحقق خواهد بود سوم آنکه این حدیث
شریف بغایت وضوح ثابت است که علم جناب امیر علیه السلام مثل علم حضرت آدم
علیه السلام است و بلاشک حضرت آدم علیه السلام احلم است از ثلثه بلکه از ملائکه پس
جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم احلم باشد از ثلثه و احلم بلاشک افضل است کما سبق
مفصلاً مشروحاً فی مجلد حدیث مدینه العلم بس هرگاه فضیلت
آنجناب در علم ثابت شد فضیلت مطلقه آنجناب بهم ثابت گردد و بیضاوی در تفسیر خود
در تعداد مدلولات آیه و علم آدم الاسماء کلها الخ گفت و ان آدم افضل من هؤلاء
الملائکه لانه اعلم منهم و الا اعلم افضل کقولنا علی هل یستوی الذین یعلمون
و الذین لا یعلمون و هم چنین تقریر بودند جناب امیر المؤمنین علیه السلام ازین حدیث
ثابت است که یقیناً حضرت نوح از ثلثه اتقی بود و اتقی هم افضل است بقوله تعالی
ان اکرمکم عند الله اتقکم و اهل سنت برعم آنکه آیه سیجئنا الا اتقی در حق ابوبکر
تازل است فضیلت او از جمیع است حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است

ودر اینجا اتقی بودن جناب امیر المومنین علیه السلام بصرحت تمام از ثلثه ثابت است
 بدلیل آنکه تقوی آنجناب مثل تقوی حضرت نوح است و تقوی حضرت نوح علیه السلام
 زیاده بود از تقوی ثلثه پس تقوی جناب امیر المومنین علیه السلام هم زیاده باشد از تقوی ثلثه
 و آنجناب اتقی باشد از ثلثه و هم چنین اعمد و احکم و البش بودن آنجناب با وجود اعلیت و اتقه
 بودن دلیل صریح فضیلت است چهارم آنکه هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام در علم و
 علم و عبادت و تقوی و شجاعت که این صفات جامع جمیع خصال شریفه و محامد نفیست
 از ثلثه بهتر شد و فضیلت آنحضرت ثابت شود با قطع و یقین لا باطن و الظن و التخمین و الحمد لله رب
 العالمین علی قطع اساس شبهه الی لا یفطنین پنجم آنکه حدیثی که سید علی بن محمد آورده از
 روایت فرموده از آن ظاهر است که در جناب امیر المومنین علیه السلام شصت خصلت از
 خصال انبیاء علیهم السلام جمع بوده پس ثابت شد که جناب امیر المومنین علیه السلام در شصت
 خصلت از خلفای ثلثه بهتر بوده حالا مساوی شصت خصلت خصال دیگر در خلفای ثلثه ثابت
 بایکدو و بعد آن وجه دلالت آن خصال بر فضیلت ثلثه بر جناب امیر المومنین علیه السلام
 باوصف جامع بودن آنجناب این شصت خصلت انبیاء را که در شیخین جمع نبودند بیان
 بایکدو و بدون کل ذلك در طالعقاد و ضرب الاسد ادشتم آنکه از ملاحظه
 کتاب تطایب شمیه المطاعین و دیگر کتب مصنفه در نیاب ظاهر و واضح است که حضرت
 ثلثه با صد این فضائل موصوف و در مجانبت از علم احکام شرعی و تقوی و جهاد و
 امثال ذلک معروف بودند پس ثبوت مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام درین
 صفات با انبیاء علیهم السلام با و صف ظهور حال ثلثه قطعاً و حتماً شبت فضیلت آنحضرت
 باشد قولیه و نیز فضیلت موجب زحمت کبری نیست اعتدال قاعده عالم است که

اخلاف از تكذيب سلاف است كما في كافي مي كنند چه جاي آنكه پسر با پدر اين معامله رواست
 پس مني صاحب تحرير كه خلف از جند شاه بنی الله است نمی زيبد كه بتكذيب والد ماجد خود برخيزد
 خصوصاً در سلكي كه خود والد ماجد خود و كتاب شان از ازاله انحراف بعد عظيم در عين كتاب
 در عين باب امامت ستوده باشد با بطلان جناب شاه ولي الله در ازاله انحراف عن خلافة خلفاء
 از آيات و احاديث و كلام صحابه و قوت تحسیر تقرير خود بزور و شوری كه دارند ثابت
 مي فرمايند كه افضليت موجب زعامت كبري است و پاره از كلام بلاغت نظام شان
 در مني اول و غير آن منقول گشته پس در مقابل استاد و والد شيخ المشايخ خود در صريح
 بر استحقاق افضل براي زعامت كبري نمودن كار اخلاف برگزيده نيست و ميتوان گفت
 كه فاضل المعني عرف والد ماجد خود را بجهت مزيه علم و مهارت خود بحساب نيك گرفت و در
 تكذيب او با آنكه او را آيت من آيات الله و معجزه من معجزات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قرار داده بلكي ندارد لکن اين را چه بايد كرد كه از اين كلام تكذيب چنين و ذكر صحابه عظام لازم
 می آيد اگر از تكذيب والد ماجد خود شرم و آزر نمی كرده از تكذيب چنين و ذكر صحابه كمي ميشيد
 كه ايشان هم افضليت را موجب زعامت كبري نمي دانستند و كفي الله المؤمنين
 القتال قوله كما غير مرة اقول نعم قد من اثبات لزوم الافضلية لامامة
 غير مرة و كذا على ابطال زعم كذا بعد كذا و اظهرنا ان الافتحام في هذه
 الورقة من اقصاها اثر ابي مرة و بينا ان الانكار للبلادي الى ما مخالف
 لا فادات والذرة في الانزلة والقرعة فلا يجزئ على المقوية بالحدود الامن
 ضعف مريته و مني بالخطب والقرعة ولم يفرق بين الذرة والذرة و غفل
 عن الحق والتأمل بالمرّة قوله چهارم آنكه تفصيل حضرت امير بخلفاي ثمة و قتي

ثابت میشود ازین حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره
 یا مانند صفات مذکوره **اقول** هرگاه دلالت این حدیث بر فضیلت جناب امیر المؤمنین
 علیه السلام از انبیاء سابقین ظاهر شده باز کلام در دلالت آن بر فضیلت جناب
 امیر المؤمنین علیه السلام از خلفای ثلثه کی قابل التفات و اعتناست و الله المجد
 والتمن که توهم بی ثبات مساوات ثلثه بریقه التفات باصفوه مخلوقات علیهم و علی
 بتینا و آله آلاف التسلیمات که منی بر شدت منادات وحدت معادات و صحت افضل
 البریات علیه و آله افضل الصلوات و الثیمات ست اعتراف سر سهر الصافی حضرت عتیق
 باعفاف هباعتشورا و کان لم یکن شیئا من کور اگر دانیده وسیله فایا با ساس
 آن دوانیده زیرا که حسب روایت صدر الائمة ان خطب خوارزم که سابقا شنیدی
 حضرت عتیق بعد سماع مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیاء علیهم السلام از
 لسان وحی ترجمان جناب سرور انس و جان صلی الله علیه و آله ما اختلف الملوان
 بخطاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته یجئک یا ابا الحسن و این مثلک یا ابا الحسن
 و این کلام بلاغت نظام بصیرت تمام دلالت دارد بر آنکه این شرف عظیم مساوات با انبیاء
 عالی درجات علیهم السلام مختص بذات معجزات جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده
 و کسی مگر ولو کان العتیق و اخاه الشفیق او ثلثة الا ثانی الجافی بالتحقیق خطی
 ازین فضل جلیل و فخر جمیل نیافه فضلا بحمد الله ادعاء المساواة للثلاثة که شریفند
 الزواح و ظهرانیکان ب صواح و بهت بواح و یزید بطلان مساوات شیخین با انبیاء
 علیهم السلام درین صفات یا مانند آن حجت بر اف مخاطب و الا زاد بلاخر طقاده و غیر
 تجسم مؤنت استدلال و احتجاج برای اسکات اهل عناد با کمل الوجوه و المبلغ طرق النفا

شریعت است که اولاً فهم مساوات از تشبیه علی الزحراق کمال منزه است و نهسته و ثانیاً تصریح
 فرموده بآنکه چون این سه قدیم و مستقیم بود از عقل خدا داد دارند هرگز بر مساوات این
 اشیا مع بانیای متاخرین جل نموده اند مشبه را در مرتبه خود و مشبه به را در مرتبه
 داشتند بلکه مقطعاً تشبیه در مرتبه کمالات وجود و وصفی است در بین خصال اوصاف
 مختصه آن پیغمبر کوبد انزیه نباشد انتهی و این کلام بوجه حدیده بر نفی مساوات شیخین
 با انبیاء علیهم السلام دارد پس تکذیب تجویز و اثبات مساوات شیخین با انبیاء علیهم السلام
 از افادات خودش بوجه حدیده ظاهر و کمال شاعت و قطاعت آن از تحقیقات
 مستنبطه اش واضح و باهر است پس حیرت است که آن عقل خدا داد را در اینجا بکدام کس عاریت
 دادند بر خلاف آن زبان بلاغت ترجمان تجویز بلکه اثبات مساوات شیخین بلکه تشبیه
 درین صفات یا مانند آن و اکشاده بارها مگر آنکه بفرماید که عقل خدا داد را برای مقوله ۱۵۷
 اهل سنت ثابت کرده و خودش اهل سنت خارج است و بزمه خوان سنی یعنی
 نوصب و الج پس تناقض و تناقض در هر دو جا مفقود و نفی و اثبات باهم مربوط و منضود گردد
 لیکن درین صورت هم خروج او از ارباب بهم و عقل و اصحاب ادراک و نبل حسب
 اعترافش ظاهر و واضح خواهد بود و مع ذلک نفی اصل این صفات از خلفا ثابت است
 فکیف بمساواتهم فیها الا بنیاء حال علم از لقب حضرت عمر اعی الا فظ الا غلط الج
 علی اسان از واج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کافی الشکوة و صیح البخاری باید دریا
 بحال شجاعت این حضرات و حدیث خبری آید و حال علم و تقوی این حضرات از تسیل الطامع و کشف
 علوم باید ساخت قوله و دون هذا النفی خط المتداد قول قد ثبت
 مد لله الموفق للصواب والرشاد الموضح لقم الحق والتداد ان هذا

صحیح باعتراف المخاطب المعاد لا یشوبه حادیه الشک والارتباب والمکابرة و
 العناد بل ثبت ان قهر مساواة الشيخين للانبیاء علیهم السلام غایة التفاهة
 والداد قدون زعم اثبات المساواة خرط الفتاد وضرب الاسداد **قوله**
 بلکه اگر در کتب اهل سنت نفحص واقع شود آنقدر احادیث دالّه بر تشبیه با انبیاء که در حق شیخین
 مروی و ثابت است در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست **اقول** این
 مجاز فحش که پایانی ندارد و اعتراف حضرت عتیق که صد لائمه اخطب خوارزم آنرا ذکر نموده
 مکتوب التمسع علاوه راجح مخاطب را باید که زیاده از شصت خصال انبیاء که ثبوت آن بر اے
 جناب امیر المومنین علیه السلام از روایت سید علی همدانی ظاهر است بر شیخین ثابت کند
 و ثانیاً برای روایت مذکوره که ناص است بر اتفانی این خصال از دیگران علاجی پیدا
 سازد و لکن که ذلک و ثالثاً وجه صحت احتجاج با حدیث موضوعه خود بر تشبیه
 ثابت کند نمیدانم ثالثاً کثیر الحیاء اجراء در مقام برکنار انداخته قصه احادیث دالّه
 بر تشبیه و حق شیخین نموده بحسب عجب آنکه در مقام جزیک حدیث که از ان توهم
 تشبیه شیخین بعضی صفات انبیاء علیهم السلام نموده ذکر کرده و دومی لسانی اینقدر طول
 و طویل آغاز نهاده کاش مشابیه شیخین با انبیاء علیهم السلام در همین خصال خاصه که مالمات
 جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیاء در آنها ازین حدیث ثابت شده با ثبات میرسانید
 ولو کمن تبیه تا بطاهر در نظر عوام مقابله و معارضه صحیح میشد آری بعضی کذا بن و وضاین
 حدیثی در بار تشبیه ابوبکر با حضرت ابراهیم در خلعت تشبیه عمر با حضرت نوح در شدت تشبیه
 عثمان با حضرت ادریس در رفعت وضع ساخته اند لیکن ناقدین و نبال شان نگه داشته
 بتفصیح ایشان پرداخته اند سیوطی در ذیل الموضوعات میفرماید این عساکر اخبرنا

ابو محمد الالكافى حدثنا عبد العزيز بن احمد انا اسحاق ابراهيم بن محمد القمي
حدثنا عمر بن علي بن سعيد حدثنا يوسف بن الحسن البغدادي ثنا محمد بن
القاسم حدثنا ابو يعلى احمد بن علي بن المثنى حدثنا محمد بن بكار حدثنا
ابي عن ثابت عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من احب ان ينظر الى ابراهيم في خلته فلينظر الى ابي بكر في سماعته ومن
احب ان ينظر الى نوح في شدته فلينظر الى عمر بن الخطاب في شجاعته ومن
احب ان ينظر الى ادریس في برهته فلينظر الى عثمان في رحمته ومن احب
ان ينظر الى يحيى بن زكريا في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب في طهارته
قال ابن عساكر هذا حديث شاذ بمروءة وفي اسناد غير واحد مجهول قوله
ولهذا متحقق صوفيه نوشته اند كه شيخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر جمال
کمالات ولایت اقول برابر باب افهام را که و صاحب ادیان صافیة خیر متقی و مستور
بلکه در کمال وضوح و ظهور کالنور علی شاهق الطور است که غرض اصل نحی طبعیل الفضل
ازین فصل محل متقدین و اتباع و شیاع و اغمار بهج و رجاع بر اعتقاد و اذعان و ایقان
سبب کمالات نبوت از وصی برحق و خلیفه مطلق صلوات الله و سلامه علیه و آله است
برای تخریج عوام کالانعام ذکر اختصاص جناب امیر المؤمنین علیه السلام بکمالات ولایت
و غما و الوده القمقام هم بر زبان گهر فشان آورده تا غیر واقفین حقیقت حال گمان بر نکرده شما
صاحب لک طریق نقد و انصاف و مجتنب از شرب کاس حیف و اعتساف و مسترز
از اقام مضائق عدوان و عساف میباشد یعنی بخیاں آرند که حضرت شان بمرتبت تقیب
و تحقیق و نهایت تنقیق و تحیق کمالاتی را که در واقع مخصوص شیخین بوده ایشان را

[illegible]

دام غلامه العاصی
ساخته ۱۲۰۲ سنه
واحد از غلام
جمیله بنکار
دوران شان ازین
کوسه یخچان اینست
دام غلامه العاصی

بآنرا اخته و کما التیکه نه و ص بذات بارکات و تبارک و تعالیٰ المومنین علیه السلام بوزن
 آن سبب آن از داشت یغین پردخته و ملت که ارباب فهم و استیاد و ارباب
 ادراک و عتبار علم یقین میداند که قلل محمد عا القصبه الذی و ان الاخصار
 علی نفی کالات النبوة عن الوصی الموضح لایلم السن علیه السلام
 من المفیض للنعم و المن امانت من الالهیة فی الثرات و الاحسن و الابدال
 بالاحقاد و الضغن و انه اعادة فی الاسلام لافطع الفتن و ابتلاء الاغنام
 الاغنام فی الرزایا و المحن و سابقا و نستی که شیخ عطار که از کبرای صوفیه است و فریجیل
 یطیم و مکیم یغیم از کلام خود و مخا و فسیم هم ثابت است این حدیث را حتما و جزا
 در نظم بلخ خود ثابت فرمود که سبق و نیز حکیم سنائی که هم از اجله صوفیه است
 ۱۶۰ مماثلت حضرت را بنوح ثابت کرده و مخاطب است باین حدیث شریف نمیکند و اصرار و
 مبالغه و اغراق در رد و انکار آن دارد و نیز علی همدی و میر ملا که هر دو از اجله صوفیه اند این
 حدیث شریف را ذکر می کنند که علی همدی اصل حدیث را بزیادت تائمه و رموده القرب
 روایت کرده و در آن تصریح است بجمع کردن حق تعالی تو و منصلت را از خصال نسبتا
 در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام و جمع نکردن آن در کسی غیر حضرت
 و میر ملا خلیفه همدانی اشعار بلاغت شعار حضرت عطار را متضمن اثبات بجزئی و تمی این
 حدیث شریف در خلاصه المناقب در مقام اثبات فضایل جناب امیر المومنین علیه السلام
 نقل فرموده و ابو نعیم و طالق که از اجله متصوفین و اکابر محدثین اند نیز روایت این
 حدیث کرده اند پس کمال حیرت عجب است که افادات این ستمبره که از اعظم و
 افخم صوفیه اند برای اثبات حدیث شریف کافی و دافی نباشد و ادعای کسان را طلب

و متحققین صوفیه چنین و چنان گفته اند بلا ذکر نام و نشان قائلین و بلا ذکر اسماء کتب قابل اعتبار
 و التفات گردد آن هفتاد و شش عجباً باجمعه اولاً فارغی صریح از انکار این حدیث شریف
 و اقرار بصدق خود نوشته عنایت سازند بعد آن هوس ذکر مقالات صوفیه در کتب
 و بغیر آن ذکر کلمات صوفیه در بنیام بانگ بی سنگام و محض ضلال عوام و خود را هم که
 ساختن در میان انام است و هرگاه جامع بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسیع
 کمالات نبوت را از علم و حلم و تقوی و زهد و عبادت و شجاعت و صبر و ورع و غیر آن
 بروایات متفق علیها و مرویه بطرق عدیده از جناب خاتم النبیین علیه السلام و السلام
 ثابت شده باشد و اگر گوش نهادن باقوال صوفیه بی نام و نشان کار اهل ایمان نیست
 و تصدیق اقوال ایشان برخلاف احادیث نمیکند مگر بخط مبہوت و منبعض مقوت
 و علاوه برین احتجاج باقوال سنیّه خواه متصوفین متعسفین باشند خواه محدثین متعسفین
 ۱۶۱ خواه متکلمین متعسفین خواه مفسرین مخرفین خواه فقهائین متعسفین بمقابلہ ائمتی اصلاً
 از جواز ندارد و بچند وجه اقول آنکه اگر اقوال سنیّه بر شیعه حجت گردد اقوال شیعه چرا بر
 اهل سنت حجت نخواهد شد و دوم آنکه استدلال باین قول صدیق خلاف و بعد از حدیث عهد
 و نقض عقد است که در سیم باب امامت ادعای التزام نقل از کتب اهل حق آغاز نموده
 حیث قال بعد ذکر الایات التي استدل بها بنو علي خلافة ابي بكر و اما
 اقوال عمرت پس آنچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حد و احصاست
 در همان کتاب یعنی از آن الحفا بایر و چون درین رساله التزام افتاده که غیر از روایات
 شیعه متکلم در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عمرت درین باب در کتب معتبره و مرویات
 صحیحہ ایشان موجود است بقل می آید انتهی کمال عجب است که درین کلام باین تصریح صریح

اذهای التزام عدم نقل غیر روایات شیعه نموده و باز درین کلام مقامات بسیار خلاف و مخفا
 باعلان و ابھار آغاز نموده و من نکث فانما ینکث علی نفسه سوم آنکه مخاطب به
 کتاب خود گفته و درین رساله التزام کرده شد که در نقل نه شیعه و بیان اصول ایشان
 و الزاماتیکه عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتیکه صادر
 بابل سنت میباشد باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک از طرفین
 تهمت تعصب و عناد لاحق است و بایکدیگر استناد و وثوق غیر واقع انتہی این عبارت
 دلالت صریحه دارد بر آنکه روایات پیوسته بر فرقه دیگر نیست میتواند شد که یکی را بر دیگری
 استناد و وثوق واقع نیست پس این قاعده مہمده خود را فراموش نموده مخالفت
 آن درین مقام و دیگر مقامات آغاز نموده و نیز درین عبارت اذھای التزام نقل و الزاماتیکه
 ۱۶۲ عائد بشیعه میشود از کتب معتبره شیعه نمود پس قصد التزام شیعه باین قول سراسر
 مکذیب خود است چهارم آنکه چنانچه اعلان احتجاج و استدلال بقول صوفیه بمقابلہ
 اهل حق از افادات متعدده خود مخاطب را و واضح و واضح است همچنان شناعة و فضاحت
 آن از افادات و الدما بعد حضرتش ظاهر و باہر و ادب مخاطب آخر قرعہ پسین گفتہ نیست
 تقریر آنچه درین رساله از دلائل نقلی و عقلی بر تفصیل شیخین قامت نموده ایم بقیۃ الکلام
 دفع شبہات مخالفین است و ما را درین رساله باجو بہ امامیہ و زیدیه کار نیست و نظر
 ایشان بطور دیگر باید نہ با حدیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر از امامیہ و زیدیه
 بستر معلوم شد کہ مخالفان و متوقفان درین سلسلہ سرگروه اند انتہی ازین عبارت
 صراحتہ ظاہر است کہ با حدیث صحیحین فضلا عن غیر با منظر امامیہ بلکه زیدیه ہم نمیتوان کرد
 پس احتجاج بقول صوفیہ بمقابلہ اهل حق چنانچه اظہار بر است خود از کذب و خدرو خلاف

واعتناف حسب افاده خودست هم چنان اخبار مجانبت کمال حقوق و مخالفت والد با پدر
خودست نجسم آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگر چه ائمه اخبار علیهم السلام بحکم
احادیثی که صاحب السال ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه تفسیر مستند است اند و اخبار
اخیار مفاتیح مغلفات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مطاهر شریعت است لیکن
کلام در طریق وصول آن اخبار است و با اوقات روایات یکفرقه نزد اهل آن مامون و
نزد غیر آن مطعون میباشد لهذا فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارد و
اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگازد ازین عبارت واضحست
که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگازد پس حسب افاده شیهیه
هم قول صوفیه که از فرقه مخالفین شیعه اند نزد شیعه مقدوح و مجروح باشد نه لائق استبانه
و اعتماد نزد ایشان فتنه الحمد که شناعة و فطاعت استدلال مخاطب بقول صوفیه
۱۶۳ حسب افادات خود او و افاده والد ماجدش قلمید رشید او ظاهر و باهر گردید و نیز ازین
عبارت رشید بجه الله و حسن توفیق لزوم تسلیم خبر ولایت و خبر طریقه و خبر مدینه العلم و
حدیث تشبیه و امثال آن که شاه صاحب دماغ سوزی در ابطال و انکار آن کرده اند بکمال
وضوح ظاهرست زیرا که بلا شبهه این روایات در طریق سنیه مرویت پس حسب
قاعده مقرر فاضل رشید سنیه را لازمست که تسلیم آن نمایند و کردن کبر بر رد و
ابطال آن درازن سازند پس باین کلمه مختصر رشیدیه کمال شناعة و فطاعت رد
شاه صاحب و خلاف شان کالکابلی واجبست و این تمییه و امثالهم و حد دل و کقول
و صدود و نکوص شان از قاعده مقرر مسلمة عند الفرق کله حسب افاده الرشید
ظاهر گردید و مزیه انصاف و حذق و مهارت و دیانت و امانت شان بر زبان

رشید عمدة الایمان ہوید شد و الله الحجۃ البالغۃ **قوله** و لهذا کارانیا کہ ہما و با کفار
 و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت ست ارشیخین جو بہتر انجام یافت
اقول چہا دیکہ ارشیخین در زمان جناب سالت آب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واقع
 شدہ خبر آن نیز از خیر و خنیں واحد و امثال آن وضحت حاجت اعلام و اخبار و تبیین
 ندارد و اگر غرضش ازین جہاد فتح بلاد و زمان شیخین و الانرا دست پس قطع نظر از انکہ
 اخراج بچارہ ثالث با حیا بلکہ معاویہ و معاویہ سرسہ و نہ بلکہ یزید عسید قاتل سچانہ
 حضرت مصطفیٰ و دیگر سلاطین سر اجاور و جہاکہ فتح بلاد و کتبہ در زمان اینہا واقع
 شدہ و جہی ندارد و چہا چہا و فتح بلاد و دلیل صلاح و فلاح و بہرمان محل کمالات
 نبوت و باعث ارتیاح و التراح نیست و اندشہ زیر کہ حسب روایات محدثین اعلام
 و منقیدین عالی مقام ثابت ست کہ جناب سالت آب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ارشاد
 فرمودہ ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و نیز آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم شافرمودہ ان الله يؤيد هذا الدين باقوام لا خلاق
 لهم و نیز فرمودہ کہ ان الله لي يؤيد الاسلام برجال ما هم من اهل
 عبد الرؤف بن تاج العارفین علی المناوی در فیض القدير شرح جامع الصغیر گفتہ
 ان الله تعالى لي يؤيد الدين اي الدين المحمدي بدليل قوله في الخبر الاتي
 ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و الملام الممد و المعهود الرجل
 المذكور و الجعفر و لا يما رض خیر المسلم الاتي انا لانتعين بشرته و هو خاص
 بذلك الوفاء و حجة النسخ شہود صفوان بن امیہ حنفیاً مشرکاً قال بن المنیر
 ان الخنیں في امام و مدظان تاجران و حتی بیضۃ الاسلام انہ مطروح

في الذين فجوروا فيجوز الخروج علي وتخلي لاني الله تعالى قد يؤيد
 دينه وفجوروا على نفسه فيجب الصبر علي وطاعت في غير الله ومنه
 جوز والدعاء للسلطان بالنصر والتأييد مع جوره قال لما راى في
 غزوة خيبر رجلا يدعي الاسلام يقاتل شديدا هذا من اهل النار
 فخرج وقتل نفسه من شدة لا وجع فذكره المراد الفاسق المجاهد
 في سبيل الله طب عن عمر بن النعمان بن مقون يضم اليهم وفجر القاتل
 وشدة الواو بالنون المزني قال ابن عبد البر حبة وابوه من حلة
 الصحابة قتل النعمان شهيدا بوقعة نهاوند سنة احدى وعشرين وثلث
 جاء نفسه خرج عمر فغاله على النبر وبكى وظاهر من صحيح الضعيف ان هذا
 لا يوجد نخر جافي الصحيحين ولا احدهما وهو ذهل شيع وسهو
 عجيب فقد قال الحافظ العراقي انه متفق علي من حديث ابى هريرة
 بلفظ ان الله تعالى يؤيد هذا الذين بالرجل الفاجر وقتل لنا وفي رواية
 البخاري في القدر وغزوة خيبر ورواه مسلم من حديث ابى هريرة
 مطولا قال شهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم خيبرا فقال
 الرجل من يدعي بالاسلام هذا من اهل النار فلما حضر القتال قاتل قتالا
 شديدا فاصابت جراحه فقبل يا رسول الله الرجل الذي قلت اننا انما
 من اهل النار قاتل اليوم قتالا شديدا وقد مات فقال النبي صلى الله
 عليه وسلم في النار فكاد بعض المسلمين ان يوثاب فيهما هم كذلك
 ار قيل انه لم يمت لكن به جرحا شديدا فلما كان الليل لم يصبر على الجراح

فقتل نفسه فاحبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال الله اكبر
 اشهد اني عبد الله ورسوله ثم امر بلالا فنادى في الناس انه لا
 يدخل الجنة الا من مسلمة وان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر
 وممن رواه القوم مذى في الصل عن انس مرفوعا ثم ذكر انه سئل عن
 البخاري فقال حديث حسن جدا ثم اخبر عن المثنى انه انتهى فعرو المصنف
 الحديث لطيفا في رده لا يترقبه المحدثون فضلا عما يدين الاجتهاد
 وخير سائر الروايات ثم روى في فضل القريش قبل ان يورد روى عنه
 ان الله تعالى ليؤيدني ويصبر معي الايد وهو القوة كانه ياخذ معي
 بيدك ان الشئ الذي يقوى به وذو اليا من الغنى في تحقق الوقوع
 الاسلام برجال ما هم من اهلها اي من اهل الدين لكونهم كفارا او
 منافقين او فجرا على نظامهم بركة وتعاونت احكامنا لازل يكون سببا
 لكف القري عن التمهيد ببقاء هذا الوجود على هذا النظام على
 الحد الذي يراه وهذا لا يتمل انه اذا داه رجلا في زمانه ويمتل
 انه اخبر بما سيكون فيكون من جزائه فانه اخبار عن غيب وقع والاول
 هو الملائم للسبب الاتي وانه يقال الا قرب الثاني لان العبرة بعموم
 اللفظ طب عن محمد بن العباس قال البيهقي روى عن عبد الرحمن بن زياد بن
 انهم وهو ضعيف بغير كذب فيه ومحمد بن يوسف شاعى وسبل الهدي والرشاد
 في سيرة خير العباد كفته قال محمد بن عمرو وذكر النبي صلى الله عليه وسلم
 ان رجلا كان يحنن فالتقى الاشد يد اعنى اشتدت به الجراح فقال

أنه من أهل النار فارتاب بعض الناس من ذلك ووقع في بعضهم بالله
تعالى به أعلم فلما أدت جراحته أخذ مشقاً من كثرة فالتحق به فامر رسول الله
صلى الله عليه وآله بلالاً فادعى ألا يدخل الجنة إلا من آمن بالله تعالى
يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر واجتزم ظاهره وكتاب محلي كفته وقد قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه ينصر هذا الدين بقوم لا خلاق
لهم كما أن عبد الله بن ربيعاً فاحمد بن مسوية فاحمد بن شعيب أخبرني
عمران بن بكار بن راشد أبو اليهم أن أخبرنا شعيب بن هو ابن أبي حمزة عن الزهري
أخبرني سعيد بن المسيب أن أباه زهيراً قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
عليه وآله وسلم أن الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر ونا عبد الله
بن ربيع فاحمد بن مسوية فاحمد بن شعيب أخبرنا فاحمد بن سهل بن عسكرنا ١٤٦
عبد الرزاق أخبرنا فاحمد بن زيد عن معمر بن راشد عن أيوب السخيتي
عن أبي قلابة عن أنس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم أن الله يؤيد هذا الدين بأقوام لا خلاق لهم وغزاهم وأراحهم العلم فم
فان قلت في الرغبة في المناظرة فائدة وهي ترغيب الناس في طلب العلم
أذلو لأحب الرئاسة لأندرس العلم فقد صدقت في أذنته من وجه
ولكن غيره فإذلو الوعد بالكوة والأموال في اللعب بالعصا فغير
ما رغب الصبيان في المكاتب وذلك لا يدل على أن الرغبة فيه محمود
ولولا حب الرئاسة لأندرس العلم لا يدل ذلك على أن طالب الرئاسة
ناج من الفتن بل هو من الذين قال فيهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُؤَيِّدُ هَٰذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لِأَخْلَاقٍ لَهُمْ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُؤَيِّدُ هَٰذَا الدِّينَ بِالْوَجَلِ الْفَاجِرِ فَطَالِبِ الْوِاسْتِ
 فِي نَفْسِهِ هَالِكٌ وَقَدْ يَصْلُحُ بِسَبَبِهِ غَيْرُهُ إِنْ كَانَ يَدْعُو إِلَى تَرْكِ الدُّنْيَا وَ
 ذَلِكَ فِيمَنْ كَانَ حَالُهُ فِي ظَاهِرِ الْأَمْحَالِ عِلْمَ السَّلَفِ وَلَكِنَّهُ يَضُرُّ قَصْدَ
 الْجَلَالِ وَمِثَالُهُ مِثَالُ الشَّمْعِ الَّذِي يَحْتَرِقُ فِي نَفْسِهِ وَيَسْتَضِي بِهِ غَيْرُهُ فَصَلَاةُ
 غَيْرِهِ فِي هَلَاكِهِ وَأَمَّا إِذَا كَانَ يَدْعُو إِلَى طَلَبِ الدُّنْيَا فَمِثَالُهُ مِثَالُ النَّارِ الْحَرِيقَةِ
 تَأْكُلُ نَفْسَهَا وَغَيْرَهَا فَالْعُلَمَاءُ ثَلَاثَةٌ أَمَّا مِلْكُ نَفْسِهِ وَغَيْرِهِ وَهُمْ
 الْمُبْتَغُونَ بِطَلَبِ الدُّنْيَا وَالْمُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَأَمَّا مَسْعِدُ نَفْسِهِ وَغَيْرِهِ وَهُمْ
 الدَّاعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمَعْرُضُونَ عَنْ الدُّنْيَا ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَأَمَّا مِلْكُ
 نَفْسِهِ وَمَسْعِدُ غَيْرِهِ وَهُوَ الَّذِي يَدْعُو إِلَى الْآخِرَةِ وَقَدْ رَفَضَ الدُّنْيَا فِي
 ظَاهِرِهِ وَقَصْدُهُ فِي الْبَوَاطِرِ أَقْبَالَ الْخَلْقِ وَأَقَامَةَ الْجَلَالِ الْخَلْقِ وَخُودِهَا بِصَاحِبِ
 دُرِّ جَوَابِ مَدِيشِ خَيْرِ كَفَّةِ الْكُرْشِيِّ كَوْنِهِ كَمْ حُبِّ وَمَحَبُّوبِ بُوْدُنِ خَدَاوِ رَسُولِ دُرِّ
 وَبِكَرَانِ هُمْ بِاقِفَةُ شَدِيدِ تَخْصِصِ خُزْنِي نَمَانِ وَلَا بَدْرِي نِيْجِ تَخْصِصِي بَايُ كَوْنِي تَخْصِصِ بِاقْبَارِ مَجْرُبِ
 صِفَاتِ هَيْتِ لَعْنِي بِالْمَظْهَرِ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ وَچُونِ فَتَحِ قَلْعِهِ بِرُوسِ حَضْرَتِ امِيرِ
 دُرِّ عِلْمِ الْهَيْتَةِ رُبُودِ مَجْمُوعِ صِفَاتِ مِنْ جَيْشِ الْجَمْعِ نَحْصُوصِ حَضْرَتِ امِيرِ شَدِّ كُوْفَرَادِي
 فَرَادِي دُرِّ دِيكَرَانِ هُمْ بِاقِفَةُ ثُنُونِ وَذَكَرِ ابْنِ صِفَتِ كَمْ دُرِّ دِيكَرَانِ نِيرِ شَرَكِ بُوْدِ دُرِّ نِيْمَقَامِ
 كَمْ وَارِدِ بِنِ عَمِيْقِ وَأَنْ أَنْتَ كَمْ إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ هَٰذَا الدِّينَ بِالْوَجَلِ الْفَاجِرِ حَيْثُ
 مِيْحِ سِتِ بِنِ اَلْكَرْمِ وَفَتْحِ بَرْدِ حَضْرَتِ امِيرِ بَيَانِ مَسْمُودِ مَوْجِبِ فَضِيلَتِ وَبِزَرَكِ
 حَضْرَتِ امِيرِ نِيْمِ شَدِّ لِهَذَا التَّقْدِيمِ ابْنِ صِفَاتِ نِيرِ فَرْمُودِ انْتِهَى لَيْسَ رُكَاةُ مَجْرُوفِ فَتَحِ خَيْرِ

دليل بزرگى نيشه پس بجز فستح بلا دور زمان شينين والا زاد چگونى سبب خيلىت ايشان خواج
 و واقعى فستوح الشام گفته لقد بلغنى ان ابا بكر الصديق رضى الله عنه
 كان يخرج كل يوم الى ظاهر المدينة يجلس للاخبار فبينما هو كذلك اذا
 قدم عليه عبد الرحمن بن عبيد الله فقام اشرف عليهم تسابقت اليه
 الصحابة وقالوا من اين فقال من الشام فبشره الصديق بذلك وان الله
 قد نصر المسلمين فحمد الله شكرا فاقبل عبد الرحمن وقال السلام عليك
 يا خليفة رسول الله ارفع راسك فقد اقر الله عينك بالمسلمين فرفع ابو بكر
 رضى الله عنه راسه وسلم اليه الكتاب وكان بخط ابى عبيدة رضى الله
 عنه فقر ابو بكر الكتاب سراقيا فهم ما فيه قرا على الناس جمرا وقرأهم
 الناس وشاع الخبر في المدينة قال فأتى الناس يهرعون الى باب المسجد
 فقرأه ابو بكر رضى الله عنه فالتفت قال وتسامع الناس من اهل المدينة
 بما فتح الله على ايدى المسلمين وما ملكوا من الاموال فتبايعوا بالخروج
 مرغبتين في الثواب وسكنى الشام وبلغت الاخبار الى اهل مكة فاقبل
 المدينة من اهل مكة عظماؤهم واكابرههم بالخيل والحديد
 والبأس الشديد على اهلهم ابوسفين مخربين حرب والعيداق
 بن هاشم وطرأؤهم فاقبلوا واستاذنوا ابابكر في الخروج
 الى الشام فكره عمر بن الخطاب خروجهم الى الشام وقال
 لا بى بكر ان هؤلاء القوم لنا في قلوبهم طراؤد وحقاؤد
 والحمد لله الذى كانت كلمة الله هي العليا وكلمة هم في السفل

وهم على كفر وأرادوا أن يطفئوا نور الله بأفواههم ويأبى الله إلا
أن يتم نوره ونحن نقول اذ ذلك ليس مع الله الهة أخرى وهم يقولون
أن معه الهة أخرى فلما أن أعز الله ديننا ونصر شريعتنا أسلموا خوفاً
للتيف ولم يسمعوا أن جند الله قد نصر وأعلى الروم أقوالاً نبئت بهم
لأخذ آلي قاسموا السابقين المهاجرين والأنصار والصواب لا ينفذهم
فقال أبو بكر رضي الله عنه أتني لا أخالفك قولاً ولا أعصى لك أمراً
قال وبلغ أهل مكة ما تكلم به عمر فقبلوا بإجماعهم إلى أبي بكر الصديق
رضي الله عنه إلى المسجد فوجدوا حوله جماعة من المسلمين وهم يتذاكرون
ما فتح الله على المسلمين وما أظهرهم على المشركين وعلى بن أبي طالب رضي الله
عنه عن يمينه وعمر بن الخطاب عن ياربه والناس حوله فاقبلت قرش
إلى أبي بكر الصديق رضي الله عنه فسلموا عليه وجلسوا بين يديه و
تقاولوا من يكون أقلام كلاً ما فكان أول من تكلم أبو سفيان مخرباً حرب
أقبل على عمر بن الخطاب وقال يا عمر قد كنت لنا مبغضاً في الجاهلية وقال يا
كنت تحذ علينا ونحذ عليك فلما هدانا الله للإسلام هدم لك ما في
قلوبنا لأن الإيمان هدم للثب والبغضة والكيد وأنت تعلم بعد اليوم
تشناؤنا وبغضنا لنا إخوانكم في الإسلام وبني أبيكم في النسب فما هذا
العداوة منك إلينا يا بن الخطاب قد يما وحديثاً أمان تغسل ما بقلبك
لنا من الحقد والتباغض وأما نعلم أنك أفضل منا وأسبق في الإيمان
والجهاد ونحن بذ لك عارفون وله غير منكربين فسكت عمر بن الخطاب

واستجی حتی کلا العرق ثم قال وایم الله ما اردت بقولی الا انفصال
 الشر وحقن الدماء لان حمیة الجاهلیة فی رؤسکم وانتم تطاولون فی
 منبتکم علی من سبقکم فی الاسلام فقال ابوسفیان انا اشهدکم واشهد
 خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم انی قد حببت نفسی فی
 سبیل الله وكذلك تکلم سادات حکة فرضی الامام عمر بن الخطاب رضی الله
 عنه وقال ابوبکر اللهم بلغهم افضل ما یؤمنون واجرمهم باحسن ما یعلمون
 وارزقهم التصبر علی عدوهم ولا تمکنهم من نواصبهم اذین عبارت ظاهرست که
 هرگاه عطا و اکابر اهل مکه که از جمله ایشان ابوسفیان و عیداق بن هشام و نظر ایشان خبر فتح
 شام شنیده از مکه در مدینه بخدمت ابی بکر حاضر شدند و سیدان در خروج بسوی شام
 برای نصرت اسلام و جهاد کفره اکام نمودند حضرت ابن خطاب بسبب فریاد عروج به خارج ۱۷۱
 حقیقت بنی خروج ایشان را خارج از حق و صواب و خلاف رای اولی الالباب دانسته
 بدقت ولوم و ثلب و تبصیر و طعن و جرح و قدح و لمز و همز و غمز و از راه و تغییر و تانیب و
 و تحقیر این عطا و اکابر پر خست یعنی ارشاد فرمود که بدرستی که این قوم را برای ما در قلوب طراند
 و حقایق است و اظهار فرمود که ایشان سابقا اطفا نور الهی با فواء خود میخواستند و الهی
 اخری همراه حقیقا ثابت می نمودند و هرگاه حق تعالی عس از دین و نص شرعیست فرمود اسلام
 آوردند بخوف سیف و نیز بقول خود ولما سمعوا ان جند الله قد نصروا علی الکفر
 اتونا الذبعت بهم الی الی لاجل آء ليقاسموا السابقین المهاجرین و الا خضاد و
 الصواب ان لا تنفذ هم ظاهر فرمود که رفتن ایشان بسوی عدل برای مقلد سابقین
 مهاجرین و انصار است نه برای تائید دین رسول مختار و رضا پروردگار پس هرگاه

خروج اکابر اهل مکّه که صحابیت ایشان و پیروی سلامشان از قول خود حضرت ابن الخطاب
 ظاهرست مقبول طبع وقت پسند آن خلیفه ارجمند نباشد سلام خود او و اول و قطری
 شان و بعد و بعد شان در چهار کتابت و عناد و سعی و کوشش و رفع امصار و بلاد چگون
 مقبول اهل حق و یقین و مرضی و مدوح نزد اربابین خواهد بود و قطع دابر القوم
 الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین اما دعویٰ خوبتر سرانجام یافتن ترویج احکام
 شریعت و اصلاح امور ملت شیخین پس قطع نظر از انکار اخراج ثالث از فضیلت ترویج
 احکام شریعت و اصلاح امور ملت موجب کمال شکایت و نکایت متعقبن آن کثیرا
 از مخاطب با صفا خواهد بود و فکر دفع و رفع آن عیش عیسم اولیای او را کمر و انحراف
 او را از حضرت او متحقق و مقرر خواهد ساخت و نیز سبب فضیلت ترویج احکام شریعت
 و اصلاح امور ملت از جناب امیر المومنین علیه السلام که مدلول صریح سیاق عبارت
 مخاطب مقام ربّی نواصب اقسام است دلالت تمام بر کمال علو مقام مخاطب و الاحترام
 در ایمان و سلام و انصاف و انبیا و لا و صفا و وفا با سرور و نسبت اصطفا علیهم
 آلاف التحية و التحية دارند و بر ظاهرست که این ادعای محض ترویج احکام حدیث و اصلاح
 امور منافیه شریعت و خسران نظام دین و ملت و جزم زمام شیخ متین الاول است
 زیرا که ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت فرع علم مسائل و احکام و موقوف
 بر عبور و اطلاع حقائق حلال و حرام است و ذات عالی صفات شیخین ازین مکرمت
 بمراحل دور و آنها که اول و ثانی علی الخصوص در خطایا و غرات و ابراز خواست بوا در
 و هفوات بر ناظر کتابت تطایب شبیه الطاعن و دیگر مصنفات اصحاب کرام اعلم الله
 و الله السلام غیر مستور و نیز رجوع شیخین خصوصاً ثانی کثیر الاعمال و الرّین و رسائل مصلح

وخصایای مشکه بحباب حلال شکلات علیه وآله آلاف الثمات والتسلیمات درغایت
 وضوح و ظهور و قول اولو لا علی لهماک عمر و قضیه ولا ابا احسن لها و اعوذ
 بالله من معصلة لیس لها ابا الحسن نهایت شایع و مشهور پس در حقیقت ترویج
 این احکام و اصلاح امور ملت متینه النظام از جناب امیر المومنین علیه وآله الکرام آلاف الثمات
 و السلام واقع شده نه از شیخین من همکین در مجانبت از اطلاع و وقوف بر احکام ملک علام
 و ذہول و غفول از ارشادات سرور نام صلی الله علیه و آله النظام ما انهم غام و هطل
 و کلم و با الجملة فادعاء الاصلاح و الترویج غیر صالح الاصلاح و الترویج بل هو ^{کفایت}
 اعجب الکفار و بناته ثم یسمی و هذه امجد ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت
 بدون ایمان مفید نیست و شیعه از اصل ایمان شیخین ^{تفصیلات} یکم کنند تا این امور را بر تقدیر ^{تفصیلات}
 دانند و نیز از شیعه چون شیخین غاصب خلافت حق بودند پس ایشان هر فعلیکه میکردند
 در آن گنہگار بودند خواه جهاد خواه حکم بین الناس غیر ذلک و امثال ایشان مثل غاصب
 که مال مردم غصب کرده تعمیر مساجد و مدارس و انفاق بساکنین و قهر کافرن و کبت متان
 صرف کنند که بلا شک آنکس درینهم امور گنہگار و مستوجب عذاب عقاب پروردگار است
 نه سستی ثواب و مباح اخبار و ملک العلماء و تلبادی در هدایه السعد گفته و در دستور میگوید
 امام شعبی را پرسیدند که زیر این اهل قبله و در ویر مصطفی میگویند می آرند که از بنی امیه
 گسی شنید موی محاسن مصطفی صلی الله علیه و سلم شخصی می آرند آن مردانی چند کرده
 پابرهنه پیاده رفته آن صندوق که در آن شعر مبارک بود بر سر خود نهاده در شهر و راه
 و هفت روز ببل زودشانی نمود و حکم ایان ایشان چیست گفت مردی کفش مصطفی بر سر
 گرفته و کفش از مصحف سائنه و خشم عیسی در زرو جواهر کرده در گردن بنده و مادر حنیئ را

بزنا نسبت کند هر چه حکم این مرد است همان حکم آنروانی است **بیش مصطفی صلی الله علیه و آله**
 و سلم مردمان بنامی آمدند و بتان در بغل میداشتند اینچنین نماز نمانیت و عا کاند
 صلواتهم عند البيت الامم کاء و قصدیه ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده
 امام شعبی حال یزیدیان که اهل قبله و درو بر جناب سالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
 میگویند و حال بعضی بنی امیه که برای تعظیم و تحیل موی مبارک محاسن جناب سر و کانا
 علیه آله آلاف التحیات چند کرده پا پرهنه پیاده رفته و آن صندوق را که در آن شعر مبارک
 بود بر سر خود نهاده در شهر آمد و هفت روز طبل زد و شادی نمود برابرست با حال شخصی که
 نقش جناب سالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را بر سر گیرد و معاذ الله نقش خود را از
 مصحف سازد و در پا اندازد و نیز مائل است با حال شخصی که خیم عیسی علیه السلام را بر سر
 و جواهر مزین ساخته در گردن بندد و مادر حضرت عید علیه السلام را الحیا ذی الله افرات و تمام
 ارتکاب برام نماید و نیز در زمان جناب سالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مردمانی آمدند
 و بتان در بغل میداشتند نماز شان نماز بنود بلکه صلوة ایشان عین مکاء و تصدیق پس
 هم چنین اهل حق در باره آنچه دعوی می کنند حضرات سنی بر حق شغین از ورود و در و قیام
 و قعود و رکوع و سجود و استقام ایشان در تریج احکام و اصلاح نظام دین محمود و تفسیر
 خواهند کرد و حرفا بحرف و من الناس من یعبد الله علی حروف و نیز ملک العلماء
 در هدایت السعد گفته در خزانه جلالی میگوید نقل است از خوار سیر امام الشیخ و وزیر
 عبدالملک مروان که از پادشاهان بزرگ و شرف مروان بیان بود از امام شعبی که از اجله
 علماء تابعین بود پرسید که شما این سکه که میان امت نشکل شده چه حاصل نمی کنید که
 خلفای بنی امیه چنانچه یزید و دیگران با وجود اتیان احکام شرع و تعظیم داشت مصطفی

صلی الله علیه وسلم فرزندان و جگر گوشگان را میسر سازند و با اهل بیت رسول
 که در جزئیت و بعضیت ایشان با مصطفی کسیر اختلاف نیست عداوت جهانی افتاده
 چنانکه بعضی را از ایشان زهر داده و بعضی را به تیغ کشانیده و بعضی را اسیر گردانیده تعزیر
 میکنند و همخوانان و روستایان ایشان را میسوزانند و میکشاند و هر که نام ایشان بدو
 میگردد برمی اندازند و بر منابر لعن می کنند مسلمانند یا نبی بعضی از بزرگان مصطفی
 صلی الله علیه وسلم که امروز در صدر حیات اند این مسئله چرأ حل نمی کنند امام
 شیعه روسه بوزیر عبدالملک کرد و در آن مجمع گفت که من و جماعه پیر تا بعین
 حیران و متحیریم و نمیدانیم خلفائی بنما امست که معاویه و عبدالملک از ایشانند
 برین پیر ما معظم داشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بدانچه ایشان اعیان و
 جماعات حج برپا میدارند و ظاهر نماز میگزاردند دشمن میگیریم و ایشان را مسلمان ندانیم
 و از منافقان شماریم و بر ایشان لعنت فرستیم که ایشان برای مصلحت روان شدن
 مملکت و صلاح دولت احکام شرع پامیدارند پس امام شعبی گفت که از نقل مصطفی
 صلی الله علیه وسلم پنجاه سال برآمده چند نفر معمر مانده اند و از آن تاریخ که در کربلا
 حسین بن علی علیه السلام و دیگر فرزندان اش را بکشتن زنده ماندند و از آن تاریخ که در دمشق
 کشته و آنانکه از اهل بیت زنده مانده بودند ایشان را طریق اسیران و بنده در دمشق
 آوردند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم که زنده بودند چون این واقعه شنیدند
 از آن تاریخ باز روی خود را به هیچ مسلمانی نه نموده اند و ترسیده جماعت و اعیان گردانند
 و بعضی در وطن خانه منزوی و بعضی ترک خانه و زن و فرزندان کرده در کوه دور
 دست فرستند و در مصیبت اهل بیت مشغول شده اند و ترک محالطت و سخن گفتن

نقد

با مروان دادند منکه شعبی ام از بعضی ایشان پرسیدم که شما جمعه و اعیاد و حج چو ترک دادید
 و از خوابکی خستیا گردید ایشان گفتند ما روی اینچنین امتی که ظاهر کلمه گویند و نماز گزاران
 و جگر گوشان رسول اکثرتند و بواسطه دنیا کفر و نفاق خود ستور دارند نتوانم دید از گاه آوه
 الی یومنا هذا آنچه ازین امت است هیچ امتی نیامد اگر چه ایشان پیشین انبیا کثرتند اما بر دین ایشان
 مقدر نماند اما کسی در جهان یاد ندارد و قومیکه خود را مسلمان خوانند بطاهر کلمه و عمل بر شریعت
 جد ایشان کنند و جگر گوشان پیغمبر را از زار بکشند و سربا که در کنار مصطفی بوده و پرورده
 شده آنرا بریده و بر نیز بسته و دختران و اطفال ایشان بطریق بندیان بردند اگر محمد رسول الله
 رحمة للعالمین نبودی ازین حادثه هیچ یکی از امت زنده نماندی و جمله مسخ و نسخ شدند
 و چنان قصه منزل شد که هیچ جنبنده در ربیع مسکون زنده نماندی پس صحابه گفتند بعد
 از اناجر ای کور چگونه باشد که ما روی این امت پسینیم یا یاران رسول ایم مصطفی را در صدر
 حیات خدمت کرده ایم عزیزین اگر از قومی مخفیانه حاصی باشد همه قوم شمرند گرد و از
 زمان یکزن اگر زن کند همه زنان شمرند گردند زیرا چه اگر یکدیگر باند و یک بانک و بی نمک
 پخته و خام است بر تمام دیگر همان حکم کنند پس وزیر عبدالملک و امیران دیگر چون
 این قصه را از امام شعبی شنیدند اندیشه کردند و می یافتند که تغلبان بنی امیه را با وجود اید او جفا
 و قتل و سفک دم اہمیت مصطفی و دعوی ایمان نفاق است و هر که ایشان را دوست دارد
 و بالایشان پیوندد او را گمراه محض شد پس وزیر و حاضران مجلس از سر کلمه گفتند و مسلمان
 شدند و دست از وزارت برداشت و بتوبه و انابت گرایید اتمی ازین عبارت
 ظاهر است که حسب افاده شعبی خلفای بنی امیه را تیان احکام شرع و تعظیم جناب سالتاب
 صلی الله علیه و آله وسلم و اقامت اعیاد و جمعات و برپاداشتن حج و گذاردن نماز با و

ایزاد خداوت ائبیت علیهم السلام هیچ فائده نرسانید بلکه شعبی و جماعه تابعین ایشان با این همه
 جد و جهد و دکه و دکه و تعب و کدج شان در افتاست شعایر اسلام و طیف زمام لبوی حفظ
 نظام دشمن میگیرند و مسلمان نمیدانند و از منافقان میپارند و بر ایشان لعنت میفرستند
 و ارشاد میسنانند که ایشان برای مصلحت روان شدن مملکت و صلاح دولت احکام
 شرع وقت بپایمیدارند پس همین نقش بر در و پذیر شعبی حدیم الظیر و جماعه تابعین بخار الطریق
 و یقین شیعین بلکه لشه باتکین بر زبان میآرند و طریق تحقیق حق و توفیق باطل و تمیز
 ثبوت از حاصل میسپارند و الله میحق الحق بکلماته قوله و کار اولیا از تعلیم
 طریقت و ارشاد باحوال و مقامات سالکین تنسیب بر غوائل نفس و ترغیب بر زهد در دنیا
 از حضرت امیر شیعیه مروی گشت اقول ازین کلام منقول النظام که شاه صاحب از زبان
 صوفیه نقل فرموده قلب خود سرور ساخته اند کمال تدین و امانت و مرید توخی صدق و
 دیانت ظاهرست زیرا که بسبب نهایت حب و اخلاصی که بخدمت شیخین مییادند بودن ایشان
 حامل کمال نبوت بالقطع و محبهم آدمی نموده بعد از ان بمقام دلیل برین دعوی ظاهر الظل
 بامر الزلل سرانجام یافتن جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت نیز
 بالیقین محتمل است و در ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام در مقام اجمال بودن
 آنجناب حامل کلمات ولایت و انموده لیکن بالربب کمال بر ادوات بعضی شتات و خلوص
 نسبت ائبیت علیهم الصلوٰه و السلام من الله الملك المعصوم و در مقام تفصیل
 لفظ مروی گشت وارد کرده و غالباً وجهش اینست که اگر اتباع و شیعیان و الدما جاد و که
 فائز بمقامات نواصب لئام و عارج و معارج خوارج انعام میباشند راه مواخذة و منابذة
 جناب شاه صاحب پیاوند و ارشاد فرمایند که چرا با وصف طریق مخالفت و عناد

و منها جوت و ولد او با والد ماجد خود می سپری و بعین همان نمی نگری که حضرت او در قرة
 العینین و غیر آن در باب قسیم طریقت و ارشاد با حوال مقامات سالکین و تنبیه بر غوائل
 نفس و ترغیب بزیاد در دنیا بخین التفصیل میدهد پس شاه صاحب سالک داه عذر صریح انکار شده
 فسر مایز که من بقطعه خود می گشت آورده ام که لفظی است مطلق و دلالت بر جوت و
 ثبوت ندارد و نیز برای تسلیم و تطیب خاطر این خدع آغاز نهند که از زیاده مروی شدن
 این امور از جناب امیر المومنین علیه السلام لازم نمی آید و فضیلت آنجا بشیخین در این امور
 چه جائز است که در شیخین این امور زیاده تر تحقق باشد لیکن مروی نشده لیکن بخاطر مبارک ایشان
 نسیم که این اعتذار و راز کار و احتیال سراسر اختلال احسم سابق حینم لاحق
 که بوجوه شتی از تحقیق فائق شان ظاهر است بهاء منشور ایسازد و گلوی شان را از طعن و تنبیح
 و مواخذة مبرا خواهد بان والد ماجدش نیز باند چه قول او و حضرت امیر عامل کمالات ولایت
 بنظر سیاق کلام دلالت تمام بر اختصاص آنحضرت بکمالات ولایت و استغناء آن از
 شیخین دارد و نیز قول او در مابعد و زمان حضرت امیر ابتداء و رة ولایت شده
 صریح الدلالة است بر آنکه ولایت مخصوص بود بجناب امیر المومنین علیه السلام و شیخین
 از آن حلی نباشند و نیز قول او و لهذا شیوخ طریقت و ارباب عبودیت و حقیقت
 آنجناب را فاتح باب ولایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته اند دلالت صریح
 بر آنکه ولایت محمدیه مخصوص آنحضرت بوده که آنحضرت فاتح باب آنست و نیز قول او
 و از نیست که سلاسل جمیع فرق اولیا الله بآنجناب منتهی میشود و مانند جداول از بحر
 عظیم منشعب میگردد و دلالت صریح دارد بر اختصاص انتهای سلاسل جمیع فرق اولیا الله
 بآنجناب و دیگر دلایل اختصاص این فضیلت عظیم آنحضرت از کلام او ظاهر است ۷۷

کما لا يخفى على الناظر البصير ولا ينبغي مثلكم قولهم وعقلی استدل
 برملکات نفسانیة بصدر و افعال مختصة بان ملکات میستوان کرد اقول عقلی است که استدلال
 باستدلال برملکات نفسانیة بصدر و افعال مختصة بان ملکات وقتی نافع و سودمند برای
 مخاطب اجزند و فاضل بودی هستند که او را در اول الامر و افعال مختصة بملکات کمالات
 نبوت ایشین عالی قوت جلیل المروءة ثابت نماید و در انحرط القناد فانما احلی الله
 مقامها فی درکاتهما من هذه الملكات فی ابعاد و ادولایع و اهلها الیها من
 اخذ بجزء مرشاد و ادقی قطام من سد اده بالجملة مخیر قسیر قاعده فائده جزئیات
 عوام کالانعام و اظهار انهاک ملازمان عالی مقام در ثبت پوسا و سخم و تمسک بهو حسی
 و اوام و رکون باضغاث احلام ندارد و الله و لی التوفیق و الانعام و الصائن الحافظ
 من ذل الاقدام قوله مثلا اگر شخصی در هر معرکه ثبات میکند و در مقابله تیران و صنعت
 سیف و سنان کار از پیش برود دلیل صریح بر شجاعت نفسانیة اوست اقول *
 بر ظاهر است که ثبات در هر معرکه و کار از پیش بردن در مقابله اقران و صنعت سیف و
 سنان در چنین بکته مثله مفقود بود پس هرگاه دلیل شجاعت شان مفقود باشد چه طور
 اطمینان بوجود مدلول یعنی ملکه شجاعت نفسانیة در ایشان توان نمود و اگر دلیلی دیگر بر شجاعت
 اینحضرات دارند پس مخاطب خواهند بگریه ها قوا بوجه انکم ان کنتم صادقین آری
 فرار از معارک و احتراز از غرض مخاوف و ممالک و دور کشیدن خود از مقابله ابطال تیران
 و چتخاب تمام از صنعت سیف و سنان و نه پیش بردن هیچ کاری از کارهای اهل
 فضلا عن الامور الجلیلة الشان در حق مثله اعیان ظاهر و عیان و ستغنی از اظهار و بیان
 پس اگر شاه صاحب پاره از حیا میداشتند و خبری از احوال پر اختلال شیخ خود بر میداشتند

هرگز حرف شجاعت نغسانیه و ذکر دلیل آن که موجب تذکره قدان ازین حضرات بلکه ثبوت
 انصاف شان بفضله آن میگردد بر زبان بلاغت ترجیح نمی آورند قوله بلکه حب و بعض
 خوف و رجا و دیگر امور باینه از همین راه افعال و معاملات معلوم توان کرد **اقول**
 بنا بر همین افاده مدیه الا باوجه مال انقض و منادات و عدم حب و موالات ثلثه
 عالی صفات و اتباع و شیع و ادناب رماع آن زمره و الاد درجات و اتقاء خوف
 و مبالات از عقاب خالق کائنات و فقدان رجا و چشم داشت فوز بر امتیازات
 خمس دیات از راه افعال و معاملات ایشان با طبیعت علیهم السلام معلوم
 کردیم و شرح این افعال و معاملات از ملاحظه قصص مستماع
 خلافت و اخذ ذک و اسقاط سهم خودی بقسمه و امثال ذلک نهایت وضح و عیان
 و افادات اصحاب کرام اهلهم الله دار السلام استیجاب جناب الوالد العظام افاض الله علیه
 سوانح الانعام قاطع لبان مستولین و ما ولین عالی شان و دافع و ساو مس و هو حسین
 ارباب مجازفت و عدوان است و الله الموفق و هو المستون و عجب تر آنکه مخاطب درینجا
 بتصریح تمام افاده نموده که علم امور باطنه از افعال و معاملات حاصل میشود و نیز قول
 سابق او در محبت بر آنکه علم شجاعت نغسانیه از ثبات و معارک و مقابله شدن صنعت
 سیف و سنان حاصل میشود و نیز قول اعظمی است که استدلال بر محکات نغسانیه
 بسع و رافعال مختصه بآن محکات میتوان کرد و مراحه دلالت دارد بر آنکه از سع و رافعال
 علم بحصول محکات نغسانیه علی الاطلاق شجاعت کانت او غیر حاصل میشود و ظاهر است که
 این محکات امور باطنه است و نیز از قول آقا و بر همین قیاس استیجاب و کمالات باطنه
 شخصی آنها از قلم کمال انبیاست باز جنس کمال اولیا بهر حیت او در یکی ازین دو کارخانه عده

حاصل می شود و انتهی صراحت ظاهر است که علم بحالات باطنه از شخص بر قیاس حسب و نبض
 و خوف و جفا از افعال و معاملات حاصل می شود و این افادات که اربعه مناسبت
 برای کذب ابطال و اظهار مزید احتمال و تبیین غایت احتمال موعوم مذموم و تمجیل موعوم
 و موعوم غریب موعوم مخاطب نیست پس اگر چه در مطاعن عجز بابر از اظهار و تبیین و
 اظهار و احاده و تکرار آن پرورخته و آنرا حیل و وسیله و ذریعه سیف خلاص طحا و مناجات
 از ورطه اشکال و احوال شدید الاضیاض پنداشته ظاهر و ساطع و باهر و لایم می شود
 بپاش آنکه مخاطب در مطاعن عجز از همین کتاب تنگه گفته طعن دوم آنکه عجز رضی الله عنه
 خانه حضرت سیدة النساء البوخت و بر پهلوی مبارک آنحضرت شیره خود صدقه می بخش
 که موجب سقاط حمل گردید و این قصه سراسر واهی و بهتان و افتراء است هیچ مصلی ندارد
 و لهذا اکثر ائمه قائلین قصه نیستند و گویند که قصد سوختن آن خانه مبارک کرده بود لیکن
 بعمل نیامد و قصد از امور قلبیه است که بران غیر از خدا تعالی و دیگری مطلع نیست و اند شد
 و اگر مراد ایشان از قصه تخویف و تهدید زبانیت و گفتن اینکه من خواهم سوخت پس
 و جش آنست که این تخویف و تهدید کسانی را بود که خانه حضرت عیسی را بطحا و پناه هر
 صاحب خیانت و نهسته و حکم حرم که محطه داده در آنجا جمع میشدند و فتنه و فساد
 منظور می داشتند و برهم زدن خلافت خلیفه اول بککاشها و مشورهای فساد انگیز قصد
 میکردند و نیز مخاطب در طعن دوم از خبر که طعن ششم از مطاعن است بپاش گفتن
 عمر که امری وجه رجل لا ینفعهم الله به و جلا من المسلمین برای تلقین شاه
 رابع سکوت از ادای شهادت بعد دست و پا زدن بسیار و سپردن راه انکار و پندار
 از قسار با وصف ثبوت آن در کتب و اسفار ائمه که با واسطین عالی تبار و مشایخ

جلیل الفخار کمانی شید المطاع من اللوالد الما جاحله الله والرسد و محوی ابطال اطلاع بر حقه
 آواز نهاده چنانچه زبان بلاغت ترجمان را باین صیقل و نیاخ و زلال صرح و صلیح و کثافت
 و آنچه گفته اند که عمر این کلمه گفتاری وجه و جل لا یضم الله به و جلا من المسلمین
 غلط صریح و منسک است بر عمرانی بخیر بن حسب این کلمه در آنوقت گفته بود و هرگز
 نوبت بجان پیر سد چیرا میگوید و تلفها میسک اگر شاه چسبته الله برای گواهی آمده بود او را
 پاکش میخیزد چه بود و منع از اگر شاه پیش صلیح نموده ادای شهادت بواجبی نماید
 حاکم را نمیزد که از و بجز و اگر ادای شهادت بر ضرر مدعی علیه طلب کند و هیچ مذهب
 و هیچ شریعت و هیچ فقهی اگر این کلام مقوله عمر باشد پس قبل فترت عمر است
 که بار باقر این چیز در یاقه میگفت که چنین است و مطابق آن واقع بشود از کجائات
 شود که بخورشاه گفت و او را شنواید و باز هم اراده آنکه شاه از شهادت مستنیع شود
 در دل است بچه دلیل ثابت توان نمود اراده از افعال قلب است بمواطلاع بر افعال قلوب
 خاصه حدیث قول و بر همین قیاس است این کلمات باطنه شخص که آیا از قسم کمال انبیاست
 یا از جنس کمال اولیا بجا حیت او یکی درین دو کار خانه عمده حاصل میشود و قول ظاهر است
 که این قیاس متین الایساست که مؤید است با فادات مثله سابقه مخاطب حق شناس
 همون و حواسن ملازمان گردون کریاسس او را باخته یعنی باظهار کمال بطلان و همون
 و کساد و خسران انکار و ابطال امکان اطلاع بر قصد این سبب که از امور باطنه است که
 مخاطب پاک باطن در ریح موهمون الارکان و قصر قاصروا همی له بنیان آن قاطن است
 پروخته حضور علی اکبر من نفعه و معمول استخفافه و استحکامها هم
 لادار المخاطب و میرجه قول و در حدیثی که شیعیه نیز در کتب خود آورده اند و هو

قوله انك يا علي تقابل الناس على تاويل القرآن كما قاله هم على تنزيله بمراسمه
 صريح باین تفرقه و امتیاز است **اقول** مخاطب مناز و فاضل باعزاز و لو دعوی تفرقه اند
 کاشف حقائق حقیقت و مجاز و واقف مقامات راز و نیاز که با اساطین نواب صفی
 و شمس از از فضائل علیه صلوات الله علیه انبساط و مجازفات و مسامحات و مکارم
 نعمه ساز و با کمال تدقیق و تحقیق و تدقیق نظر و تفریق حق حلیل الخطر از باطل ضعیف الاثر
 و مناز ب حسب تقصیب دور و دراز ادعای اشاره صریح باین تفرقه و امتیاز بر زبان حقائق
 ترجمان رانده و از بیان وجه دلیل و برهان لائق التعلیل که مردی علیل و شافی علیل باشد
 و امن افتانده و کافیت در جواب آن محض مواخذه و مطالبه توضیح و تبیین و سوق تقریر
 متین و تلاوت آیه کریمه ها تو ابرها فکم ان کنتم صادقیین آری این حدیث شریف
 بر عکس دعوی مخاطب دوم الفحول یعنی تفرقه در جناب رسول و نفس رسول صلی الله
 علیه و آله و اهلها ما هتبا لقبول دلالت صریح بر مساوات قتال جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و اجمعین میکند و دعوی تفرقه ظاهر التبعین
 و امتیاز صریح التوهم الزیج و بن بالنقیرو القطیر میکند زیرا که درین حدیث شریف
 تشبیه قتال جناب امیر المؤمنین علیه السلام با مردم باستقامت جناب التائب صلی الله علیه
 و آله و سلم بالایشان واقع است و دلالت تشبیه بر مساوات حسب افادات محققین
 عالی درجات و سحرین و الاصفات از بیان سابق در کمال وضوح و ظهور و کمال نور
 علی شاهق الطور است فارجع البصر کتبتین هل قری من خطوط و خود مخاطب
 غیر معتسف مقروم و عترف است باینکه تشبیهی که در کلام رسول واقع شود آنرا تشبیه ناقص
 محل کردن کمال بید یانستی است پس باین تشبیه بنفعیه ثابت گردید که قتال جناب امیر المؤمنین

علیه السلام مثل قتال جناب کتاب منی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و چنانکه قتال با
 آنجناب کتب بود هم چنین قتال با جناب امیر المومنین علیه السلام کفرست و چنانچه قتال
 جناب کتاب منی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای اعلاء کلمه اسلام بود و همچنین قتال جناب
 امیر المومنین علیه السلام برای اعلاء کلمه اسلام و حفظ نظام و صلاح امام و دفع مفاسد
 نظام و قطع دابر ظلمه انعام و حصه نوح چشم و راقرام و جسم بنیان زینج و حیف و صدون
 طعام بود پس ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام ما زاین کمال نبوت
 باشد و زمان آنجناب از بقیه زمان نبوت و فاضل شمسیه تصریح کرده باینکه جناب امیر المومنین
 عمارست است قتال بنابر اعلاء کلمه الله فی الارضین فرموده و کفی الله المؤمنین القتال
 و الحمد لله لا یزال و در خزی هدای الله لیل و دیوار تجارده امر باب التلیع
 و الاضلال و کساد سوق المسلمین الموضعین فی اغراء الجہال و هذه عبادة ۱۸۴
 الرشید فی ایضاح لطافة المقال غمیان وجوه القصرة و المحبة لصلی علیہ السلام
 من الله الفضل ما تابع الاسعاد و الاھمال اقل آنکه نصرت و محبت الله مراد
 باشد مثل نصرت و محبت اسلام و قرآن و غیر آن و قوم آنکه عمتبار صفت کامله
 جناب امامت تاب باشد مثل علوم لدنیہ و سبعہ و شجاعت جلیله فعیہ و کمال
 تفقه فی الدین و عمارست است قتال بنابر اعلاء کلمه الله فی الارضین و غیره امر بصفات
 الکما لہ الہی کاوان لا تخصی استیجہ قوله زیرا که مقایله است بمن همه بر تنزیل است آن بوده
 اقول این کلام غرابت نظام صراحتہ دلالت دارد بر آنکه مخاطب بطبع البیان استمال
 میکند عیسم و حساب نبودن سبع مقایله است بخیر جالی شان بر تنزیل است آن بر اشارہ
 حدیث بتفرقه و تمسیار در میان کمال است بخیر و کمالات جناب امیر المومنین علیه السلام

وهو مكان من التقوط والهوان كما لا يخفى على أصحاب ثواب الأذهان
 زیرا که اگر بفرض باطل این عزم لا حاصل مخاطب حده الامثال مسلم هم شود این معنی
 هرگز دلالت بر آن ندارد که این حدیث اشاره صریحی میکند باین تفرقه و تمایز که
 لا یخفی علی من هو عن الانصاف غیر محتاج چه وجه اشاره از قواعد علم لسان بیان
 باید کرد و از محض ثبوت امری در خارج اشاره بدلالت الفاظ بر مراد حاصل نمی شود
 و اگر امر خارجی تفسیریه مراد میگردد آن تفسیریه تاویل و توجیه الفاظ میباشد نه دلیل اشاره
 و دلالت الفاظ بر مطلوب مرام که هو واضح علی اعلی الافهام والاحلام علاوه برین
 بودن مقالات شیخین بر تنزل قرآن فرع ثبوت مقالات ایشانست و ظاهراست
 که مقالات ایشان در زمان جناب سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات و التسلیات سوا
 فرار و انزدام از مقابله و مقاله کفار لئام و رجوع و نکول و نکوص و عدل بنیل مرام ۱۸۵
 ثابت نیست و اما مقالات شیخین علی وقار با کفار شرار بعد از تحال سرور مختار
 صلی الله علیه و آله الاظهار از دار الفنا بدار بقدر ارس نهایت هویدا و آشکار و مستغنی
 از بیان و اظهار است که شیخین ناعمین و هم چنین ثالث مجتنب از حیف و شکر به مباشر
 مقالات و مجاهدات بلکه حاضر معارک مکافات و مناطحات هم نشده اند و مجرد
 تهیه و تعب اعداد سباب جهاد و حث و تحریر و ترغیب و تحفیض اهل طاعت و
 القیاد بر سر و شوی مناضله شرکین ادغام مصداق مقالات فرض کرده شود
 باز هم کاری نمیشاید و بنظر ارشاد سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات از مظهر و تائیدین
 آبی بر سر کار نمی آید یعنی هرگاه تائیدین از مردم فجار و شرار و فاقدین بلاق رخصا
 و خستبار صادر شود مقال شیخیه که در زمان آنجناب از بعض اصحاب واقع شده در

بسبب قتل آن فخر خود را فائده بجانش نرسانیده و او باینهمه کذب و جود و جهد و کد درجه
 اهل کفر و عناد داخل نارد و مورد غضب پروردگار و مستحق ذم و لوم و رختار و ملامت
 علیه و آله ما حلف اللیل و النهار گزیده باشند باین مجسمه تخفیف و ترغیب و تهیبه و تمسیه و
 اعداد حساب بعد وفات جناب سالت آباء صلی الله علیه و آله الاطیاب مانع
 مسکن طلب طلب درجه حساب خصوصاً با وصف ثبوت طی کشج و صیانت اجسام
 ناعمه و در زمان حضور از خوض در غار معارک صعاب و پراض و انقاض از منازل و مقابله
 و مناظره و مکافحه مشرکین و اخصب و ارجح از مجاهده کفار و شباب و النساء الله
 در بیان حدیث یازدهم بظهور و وضوح تمام و واضح می شود که اگر از شیخین مقالات
 واقع هم شده باشد آن مقالات بر تنزیل بودند بر تادیل زیرا که در آن حدیث که پیوسته
 محدثین اعلام و منقذین فحاشی و حاکم و امثال ایشان ثابت شده مذکور است
 که جناب سالت آباء صلی الله علیه و آله خطاب به جمیع از اصحابش فرموده ان منکم
 من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله پس ابو بکر گفت که منم یا رسول الله
 حضرت فرمود نه عمر گفت که منم یا رسول الله حضرت فرمود نه و لکن خاصف النعل
 یعنی جناب امیر المومنین علیه السلام که آنحضرت در آنوقت نصف نعل نبوی میفرمود پس اگر
 از شیخین مقالات بر تنزیل واقع میشد چرا آنحضرت در جواب ایشان نیگفت که مقالات
 شما بر تنزیل خواهد بود که افضل است از قتال بر تادیل تا از خرنی و رسوای و شرمساری
 در میان اصحاب محفوظ و مصون میمانند و بر وجه و تحسین و نجه مخطوط و مقرون نمیشوند
 و تفصیلی که برای جناب امیر المومنین علیه السلام ظاهر شد بعکس آن تفصیل ایشان بقتال
 علی التنزیل با وضوح دلیل واضح و مصرح میشد قوله پس گویا زمان شیخین یعنی زمان نبوت

بود **اقول** مخاطب گویا بلفظ گویا از قطع جسم سابق و یقین جسم غیر لائق کمال از کمال
 و ایقان او بکمال شایسته کمال نبوت باوجارحیت ایشان برای کمال انبیا طاهرست تنزل
 و هبوط و تدری و سقوط بخصیض شک و ارتباب و القاسته و حجاب بر مرام و دراز کمال
 و حساب نموده کمال انبساط و ارتیاح و نهایت جذل و الشراح ارواح و سمن جبا و شوباح
 معتقدین پر اریاح خود را مبدل به ترن و ملال و کمد و کلال نموده فلک در سحر و علیا جبر
 و اگر بفرماید که مراد از این لفظانه ارتباب تشکیک و ابدار و من یک است بلکه غرض از لفظ
 گویا تشبیه و میل و تحقیق و اثبات تسویه در هر دو طریق است پس قطع نظر از آنکه قبل ازین
 مخاطب نبیه بر فهم مساوات از تشبیه نهایت شایسته و کمال تسفیه برپا ساخته و در باب این بهم
 کسر که تشبیه مساوات بفهمد در اطفال صغیر السن داخل ساخته و از میزین اطفال فضلا
 عن فحول الرجال خارج ساخته و ارد می شود بر آن که این بناء فاسد بر فاسد و تفریح بارد
 بر دعوی کاسد است اولاً بودن این مقت تلات بر تنزیل قرآن بودن آن جسم سیم
 الوجوه مرضی و پسندیده سرور انس و جان صلی الله علیه و آله ما اختلاف المثلث ثابت نماید بعد از
 لب بادعای بودن زمان شایسته ایشان بقیه زمان نبوت بادی راه ایمان صلی الله علیه
 و آله ماطلع القمر ان کث یذکر فی بعض ما یدبر دفع لزوم نبوت این صفت جلیله یعنی بودن
 بقیه زمان نبوت برای زمان مثل معلوم می کنید و دیگر سلاطین اهل حیف و جور شدید
 که مقالات کفار و فسح بلاد شرار در زمان ایشان واقع شده **قوله** و زمان حضرت امیر
 ابتدای دوره ولایت شده **اقول** مخاطب با فطانت و لودعی پر کیاست بر آن اظهار
 کمال صفاء و ولایت باشاه و ولایت ادعای بودن زمان آنحضرت ابتدا دوره ولایت
 و حقیقت تخدیع ارباب بلاهت و اضلال ارباب سفاست آغاز نهاده و زیر که بسبب

شخص شریف کجالات نبوت نفی کجالات نبوت جناب امیر المومنین علیه السلام
 جوسته داده اظهار غراب اعتقاد و ابراز غایت بغض و محاد و ابراز اعتقاد و ابراز
 داد قوله و نهاده شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت انتخاب را فاتح باب ولایت
 محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته اند **اقول** اکابر و اعظم علما که اهل سنت
 ایشان را شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت میدانند برای جناب امیر المومنین
 علیه السلام جمیع کجالات نبوت و ولایت ثابت ساختند و نفی کجالات نبوت
 از آنحضرت جز ناصبی بغض خود و معاند شایع خود کار احدی از اهل ایمان و اذعان و
 اصحاب اعتقاد نمودند نیست سابقا شنیدیم که شیخ عطار در کتاب مصیبت نامه گفته
 به پیش محمد چون جمال دوست دید x هر کمالی را که آن او است دید x الی آخر ما سبق x
 و سید علی x در کتاب مشارب الاذواق شرح قصیده میمنه این فرض گفته به
 لها البدن کاس و هی شمس یُدیرها هلال و کمید و اذ امر جت نجمه x
 ضمیر لها عائد به اسم است و بدست است و خبر وی کاس و او و وی حال است ضمیر
 در دیر با عائد است شمس و هلال نجم فاعل دیر و یبد و و تقدیر کلام این بود که البدن
 کاس للدمامة و الحال انها شمس یدیرها الالهلال و کم من نجمه یبد و اذ امر جت
 اللمدامة بالاء شب الساقی بالالهلال کادارة الکاس علی اهل المجلس ثبایه
 بدین عبارت نفی خواهد تقدیر اول مراد از بد روح محمدی بود که مظهر آفتاب هدایت و وعا حقیقت
 محبت است و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوثر شراب محبت ذوالجلال و موصل
 مستطشان فیافی آمل بهر روز لال وصال است که انامدینه التعلیم و علی بابها
 و چنانکه هلال غیر بد نیست بلکه جسمه از دست سید اولیا را با مهر انبیا همین حکم است که

خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از امتزاج احکام شرائع
 مصطفوی و ائمه حقانی مرتضوی نجوم مشرب از و اق اصحاب اولیا علیهم السلام ظاهر
 شد و آنکه سید نبی و حق مہتر اصغیا فرمود که انا و انت ابوهذا الامة اشارت
 بدین معنی است زیرا کہ منجی اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالمت تحقیق اوست و حاصل
 کمال درجات سراسر جمیع اہل کشف و شہود و انیسبوع ہدایت او بود و ہست و خواہد بود
 الحمد للہ و علی الہادی و بک یا علی یہتدی المہتدون چون این سہر بر تو کشود
 شود بدانی کہ طالع انوار حقانی ہر دلی مقبشر از مشکوۃ ولایت علی است و با وجود امام
 ہادی متابعت غیر می از احو نیست انتہی ما ارد تا ایوان نقلا عن نسخة عتیقة و محمد بن
 یحیی بن علی الحسینی اللہ تعالی النور بخشی در شرح گلشنی کہ نسخة عتیقة آن مشرف فقیر حاضر است
 میسر ماید زہر سایہ کہ اول گشت حاصل بد در آخر شد یکی دیگر مقابل یعنی پنابہ
 از سیر و در خورشید حقیقت آنحضرت در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق
 نبوت از ہر نقطہ سایہ و تعیین کاطی ظہور یافتہ بود تا بزبان آنحضرت کہ وقت استرار
 بود رسید و سایہ پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و ردی بجانب
 انحطاط گذشت کہ زمان ولایت است کرد ہر آئینہ و رواثرہ ارتفاع و انحطاط و مقابل
 ہر شخصی از اشخاص انبیاء علیہم السلام تعین و تشخیص از اولیا واقع تواند بود چہ در دائرہ در
 مقابل و محاذی ہر نقطہ از نقاط شمس نقطہ از نقاط غریب البستہ میباشد مثال آنکہ
 نسبت با زمان حضرت رسالت محمدی علیہ السلام در جانب نبوت کہ بمشابه مشرق تصور
 نموده شد ہیچ نبی و صل از حضرت عیسی علیہ السلام نبی نیست کہ انی اولی الناس بعثتہ
 مریم فانلیل بینہ و بینہ بنی یعنی بنی کہ داعی خلق بحق باشد کہ عبارت از بنی ہاشم

واز جانب منسوب که جانب و طرف ولایت تصور نموده شد مبدأ ظهور سیر ولایت حضرت
 رسالت حضرت مرتضیٰ علی علیه السلام گشت و حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام فرمود
 ان علیا منی و انما منه و هو ولی کل مؤمن و ایضا کل نبی و وصی و وارث
 و ان علیا وصی و وارثی و ایضا و انا قاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی
 تاویل القرآن و ایضا قال علیه السلام لا بی بکر کنی و کف علی فی العدل سو
 و ایضا امام دین العلم و علی باهمافن اراد العلم فلیات الباب و ایضا انا
 علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتى و ایضا قسمت الحکمة عشر اجزاء
 فاعطی علی تسعة و الناس جزء واحد و ایضا اوصی من امن بی و صدقنی
 بولاية علی بن ابیطالب فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله
 و ایضا لما اسرى بنی لیلۃ المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله
 تعالیٰ الیهم یا محمد ماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله
 و علی الامر ببینة و الولاية لعلی بن ابیطالب و دلیل بر آنکه علی علیه السلام
 مبعوث و ولایت است آنست که سلسله جمیع کاطان اولیاء الله علی کرم الله وجهه میرسد

۱۴۰

و از و ب حضرت رسالت علیه السلام اتصال مجاب

دارمی و لاهوای سلوک طریق حق	باید قدم زنی بروشاه لافته
شاهی که از بلبلش بقدرش خبر دهد	ایزد بهسلانی و بتاکیه اند
بر تخت ملک فتنه چو او شاه مطلوبیت	شاهان فتنه جلد بدو کرده قتل
وصف جمال دوست سلوونی و کشف	کس را بنود عرصه این بعد نبیا

پس آئینه مرتضیٰ علی علیه السلام در مقابل عیسی علیه السلام باشد و صدق این معنی نیست

که چنانچه در میان انبیا علیهم السلام به الوهیت هیچ نبی غیر عیسی علیه السلام قائل نشده اند
 و در میان اولیای نیز به الوهیت هیچ کس غیر علی قائل نشده اند و اگر آنکه چنانکه در متن کبری
 مذکور است که عیسی علیه السلام میفرماید و انتم کما بمانا کلون و مانند خروتن
 میو تنم از ثقات مرویت که مرقی علیه السلام فرموده است که اگر ترسیبی که شما
 بکسرت پیغمبر کافر شوید اخبار شما بسنو ویم هر چه شما خورده اید و هر چه در خانه های خود ذخیره
 کرده اید و از اینجا قیاس سایر اولیای باقی علیهم السلام می نما و مناسبت سببها تحقیق میکن
قوله و ازینست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله با جناب تهی شود **اقول** اعتراف
 منی بکسب الاول و اخر و الاول احدی است که جلالت فضائل و انتهای جمیع سلاسل فرق اولیاء
 امثال بذات احدی جناب میرالمومنین الفاضل بن الحق و الباطل علیه آلاف سلام الملک
 العادل مانع الاسی و الاصل هر چند بعد تخصیص محالات نبوت شیخین که غرض از آن
 نفی محالات نبوت از ذات عللی صفات و صی سرور کائنات علیه آلاف التحیات و
 التسلیمات دلیل و لا وحسب اعتقاد و برهان ختمیار صلاح و سدا نیست تواند شد مع فلک
 این اعتراف کتب و این تبیین و اظهار و اعلان و چهار تا بسبب نماید که ثلث از شام ۷۰
 حیات محالات حقیقت و متعینیت درین باب دور و از مقام امامت ولایت
 و تقدیم صدارت در یمرتبه با جلال است بهر بودند و از افاده خود مخاطب به حق خاضع
 بهما تحقیق و رقیق فصلیت مقام ولایت و طریقت و ارجحیت لک و حقیقت و دفع
 و بامر و لا محسنت و اگر خدا شک و اریاب بخاطر ناظر غیر مستیع افادات مخاطب
 عالی نصاب غلام اینک عبارت سرای شرافت و ایشنو دلیس باید است که جناب
 و باب دوم بن کتاب تنفخ گفته که میشتاد و پنجم آنکه طعن کنند بر اهل سنت و جماعت

گدایشان نهیب ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد خست یار می کنند و نهیب خست یار
 نمی کنند حال آنکه اکثری اند باتباع بچند وجه اول آنکه اینها جگر پاره ها رسول اند و دهان
 رسول پرورشن یافته و امین و رسوم شریعت را از طغیانی یاد گرفته و مثل مشهور است اهلبیت
 ادعای جعفریه و دوم آنکه در حدیث صحیح که نزد اهل سنت نیز مقبرست امر باتباع ایشان
 وارد شده و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی فادک فیکم الثقلین
 ان تمسکم بهما لن تضلوا بعکم کتاب الله و عترتی اهل بیتی و قال رسول
 صلی الله علیه و سلم مثل اهلبیت فیکم کمثل سفینة نوح من ربکما نجی و من
 تخلف عنهما غرق سوم آنکه بزرگی ائمه و علم و تقوی و عبادت و زهد ایشان متفق علیه
 است منی و شیعه هر دو قائل اند بخلاف دیگران و هر که بالاتفاق باین بزرگها موصوف
 باشد اولی و الیق باتباع است اگر سیکه در بزرگی او اختلاف باشد جواب اینکبیر آنکه
 امام نائب نبی است و نائب نبی صاحب شریعت است نه صاحب نهیب زیرا که نهیب
 نام راهبی است که بعضی متسیان را در فهم شریعت کشاده شود و بعقل خود چند قاعده پیدا دهد
 که موافق آن قواعد استنباط مسائل شرعی از ماخذ آن نماید و لهذا محتمل صواب خطا میباشد
 و چون امام معصوم از خطا است و حکم نبی دارد نسبت نهیب با و نمودن هیچ معقول نشود
 و لهذا نهیب را بسوی خدا و جبریل و دیگر ملائکه و انبیا نسبت کردن کمال بیخردیست بلکه
 فقهائ مسحابه را که نزد اهل سنت بیقین افضل اند از ابوحنیفه و شافعی صاحب نهیب نمیدانند
 الخ ان قال و حقیقة الامر نیست که منصب امام اصلاح عالم است و از آنکه فساد پسر در
 هر فن که قصور یابد از تکمیل فرماید و آنچه بر شوش صواب باشد بر حال خود بگذارد و تحصیل
 حاصل و اتمام ضروریات لازم نیاید پس حضرات ائمه در زمان خود و اہم مقامات سلطانی و اہم

شریعت را بر ذمّه یاران رشید و صاحبان حمید خود حواله نموده اند و خود بصیادت متوجه
 در ریاضت و تربیت باطن و تعزیر اذکار و اوراد و تعلیم ادعیه و مصلحه و تهذیب اخلاق
 و اتقا فوائد سلوک بر طالبین و ارشاد هر طریق گرفتار حق سبحانه و تعالی و مسارف از کلام الله و
 کلام الرسول مشغول بوده اند و بسبب این غفلت و حب خلوت که لازم این مشغول شریعت
 التفاتی به استنباط واجتهاد نداشته اند و لهذا قائل علم طریقت و غوامض حقیقت
 و معرفت از ایشان بسیار منقول شده و اهل سنت سلسل ولایت را منحصر در ذوات
 عالیات ایشان دارند و از این عبارت ظاهر است که حسب فائده مخاطب نه حضرت ائمه علیهم السلام
 اہم مقامات مقدمہ سلوک و طریقت بوده اند و این سخن خود بیان متوجہ شدہ اند و مقدمہ شریعت
 را بر ذمّه یاران و صاحبان خود حواله نموده اند و ہر گاہ مقدمہ سلوک اہم مقامات
 باشد ارجح و افضل خواهد بود و چون اختصاص این امر باین حضرات از تصریح مخاطب
 ظاہر است این حضرات افضل باشند و نیز از صدر این عبارت عصمت ائمه علیہم السلام و
 این کہ حکم ایشان حکم نبی است ظاہر است حیث قال و چون امام معصوم از خطاست
 و حکم نبی و اورد الخ و ہر گاہ ائمه علیہم السلام معصوم و در حکم نبی باشند پس تعیین امامت
 و خلافت برای ایشان قبیح تقدیم اغیار بر این حضرات بالبدہ ہتہ ثابت گرد و و اللہ
 الحمد علی ذلک و نیز مناسبت الہیبت علیہم السلام با جناب سبحانہ تعالی علیہ
 وآلہ وسلم و عصمت و حفظ و فتوت و سماحت و بودن این حضرات صورت کمال
 آنحضرت و بودن این کمال سر این معنی کہ این حضرات مرجع جمیع سلسل اولیاء است
 حسب تہارف مخاطب پاک سر یرت و فاضل تر بصیرت از ملاحظہ تفسیر حدیث طبرانی
 ظاہر است حیث قال فی تفسیر سورة الحاقة فی تفسیر آیۃ و حملناکم

في البحار بعد ذكر ان السفينة ظفرت للراكبين
 برای این است مرحومه آن ظروف لطیفه البیت مطفوی اند صلی الله علیه وسلم
 که محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن میگردد که در داهانی آن را بر کس اجازت
 پیدا شود و چون آن داهانی نور لطیف حضرت باسی جل است حموره معلومت بسبب
 مشارکت ظرفیت و مجاورت مکان با آنجا مناسب است بیاید که در دفع ثقل طبع
 گاهان حکم تریاق دارد و لنعم ما قبله مور پجاره هو سر که در کعبه رسد
 دست در پایی کبوتر نزد ناگاه رسیده لهذا در حدیث شریف وارد است که مثل الخلیل
 فیکم مثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق یعنی مثل نوح است
 من و شما مثل کشتی حضرت نوح است هر که سوار شده در آن کشتی از طوفان
 نجات یافت و هر که پس ماند از آن کشتی غرق طوفان گشت و وجه تسمیه حضرت
 اهل بیت علیهم السلام باین مرتب فضیلت است که کشتی حضرت نوح علیه السلام
 کمال علی آنجناب بوده و حضرات البیت را نیز حقیقتی صورت کمال علی جناب
 خاتم المرسلین گردانیده بود که عبارت از ظرفیت است زیرا که کمال علی آن جناب
 بدون مناسبت شخصی با آنجناب در قوای روحیه در عصمت و حفظ و فتوت و سماعت
 متصور نیست که در هر کسی جلوه گر شود و این مناسبت بدون ولادت و علو الهی
 و فرعبت ممکن الحصول نیست پس این کمال با جمیع شعب آن که معدن ولایات
 مختلفه است درین مجرای جاری گردند از همین ناودان بختند و همین است معنی
 امامت که یکی مردیگری را از ایشان بآن وصی ساخت و همین است آنکه این
 بزرگواران مرجع جمیع سلاسل اولیای امت شدند و هر که تمسک بحبل الله نمایند

چار و ناچار شدست فاضله او باین بزرگواران مستهی میگردد و دورین شتی می نشیند
 پسر باید دانست که این همه افادات مکرر مشییده و تصریحات متعدده نموده و تحقیقات
 متکرره مسدده مخاطب سریر حاوی عنانیل مجدده که الان بحال صرحت و بداهت ختم
 جناب امیر المومنین علیه السلام و اولاد ابرام آنحضرت علیه و علیهم آلافت سلام من الملک
 المعلام بامر ولایت و طریقت و سلوک و حقیقت و حرمان شیخین و سائر ارباب حقیق
 و شین و ارباب ذلیغ و رین ازین شرف و فضیلت کاشمیس فی رابعه النهار هویدا و
 اشکار است تلیحات و تسویلات و تزویقات و تخدیهات و تشدقات و تلبیسات
 و تنطعات و تدلیسات و الدماجه مخاطب کج درجات را کیشیم تذکره المراح
 و محض کذب صراح و زلل بواح میگرداند و جناب او را حقیقت سریرات بلاغت
 آیات این سرزندار جند و لبند سعادت مند و انگر دکا و لودعی هوشمند بر مره
 مفرین و مختلقین مینگنجانند زیرا که حضرت او که نزد این ولد رشید و خلف سعید آید
 از آیات الهی و معجزه اثر محبت بنویست جا بجا و در ازاله الحفا که مخاطب با صفا بمرید
 جو روح جواد در همین باب امانت برای آن نهایت مدح و ثناء و موعظ و اطرا بمقابله تباع
 اهل بیت اصطفا علیهم آلافت النجیه من لیک الارض و السموات غار نهاده به تمام تمام
 ظاهر نموده که شیخین امام اهل طریقت و مقنن قوانین علم معرفت بوده اند و الحیا ذی الله
 جناب امیر المومنین علیه السلام از مستفیدین و اتباع و مقبضین شیعای ایشان در ازاله الحفا
 در اثرانی بکر گرفته در کشف المحجور به کورست که شیخ جنید بغدادی قدس سره گفته است
 اشرف کلمه فی التوحید قول ابی بکر الصدیق سبحان من لم یجعل الخلقه
 سبیلا الا بالجر لمعرفته و صاحب کشف المحجوب در مدح صدیق اکبر کلمه وارد آن بصفا

صفة الصديق ان امرت صوفيا على التحقيق از انچه صفارا اصلي است و در
 اصلش انقطاع دل است از اغيار و فرخش خلود است از دنياي غيبت و اين هر دو
 صفتين اكبر است مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم طرقت او است انتهى كلامه بعد از ان بزرگوار
 صفت اول شاهي ذكر كرده و آن خطبة او الا من كان يعبد محمدا فان محمدا
 قد مات الاخرها و پراي صفت ديگر شاهي و آن قصه ما خلقت لعيا لكان الله
 و رسولنا نبي و نيز از انچه گفته جمعي از مسلمين محققين كه بيشتر بهشت بودند مثل حضرت
 عثمان و طلحه بعد وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم شبيهه پيش آمدن رجالات
 من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حزنوا عليه حتى كاد بعضهم
 يوسف و في بعض الفاظ الحديث انهم ابتلوا بحديث النفس في رواية
 محمد بن جبير بن مطعم عن عثمان قال تمنيت ان اكون سالت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ماذا ينجي مني من الشيطان في نفسي
 و در علاج اين واهمه پيچيده شدند و نمي دانستند كه نجات اين امر عيت صديق اكبر و به نجات
 از اين واهمه پيچيده ارشاد فرمود عن النبي صلى الله عليه وسلم ينجيكم من ذلك
 ان تقولوا اما امرت به عمر ان يقوله فلم يقاله اخرج احمد و ابو يعلى
 بطرق مختلفة و الفاظ متغايرة يفسر بعضها بعضا و حاصل اين قصه نيت كه قوم معياد
 بودند بدوام محبت آنحضرت صلى الله عليه وسلم و مالت اتصال كه سر و روح بكارها
 خود مشغول باشند بصحبت آنجناب كه سبب نموند چون سعادت از دست رفت و
 احوال مفقود شد در تفرقه افتادند و حديث نفس را نشان ستوي گشت حضرت صديق
 كه خليفه مطلق آنحضرت بودند و نبي حق و صلى الله عليه وسلم در عالم ظاهر و باطن طريقه ذكر تعليم نمود

اینست معنی این قصه که بعد جمع طرق حدیث مفهوم گشت فلا تغتر با قایل الناس
 فی ذلك و این اول احیاء طریقه صوفیه است که از دست خلیفه الاول رضی الله عنه
 و ارضاه بطور پیوست بعد از آن حضرت مرتضی رضی الله عنه صلوة استغفار از
 صدیق اکبر اخذ نمود و بآن عهد تمام نمود و قال کنت اذا سمعت من رسول الله
 صلی الله علیه و سلم حدیثا فنعنی الله بما شاء منه و اذا حدثتني
 عنه غير استخلفت فاذا حلف لي صدقته و ان ابا بكر حدثني و
 صدق ابو بكره سمع النبي صلی الله علیه و سلم قال ما من عبد
 يذنب ذنبا فيتوضأ فحس الوضوء ثم يصلي ركعتين ليستغفر الله
 عز وجل الا غفر له اخرج احمد و ابو يعلى بطرق متعددة التواتر
 و در اثر عسر و یسیر و آنچه عقول عامه ادراک آن کنند و مضطر شوند در اثبات آن بزرگوار
 فاروق اعظم است که او صاف خیر که مناط بدیع بحسب ریت تواند بود و همه در فاروق
 اعظم خدای تعالی نهاده است و لیس علی الله نیست که در آن میجمع العالم
 فی الواجد اندکی خاطر را به استغناء شخصی که مقتضای مسلمین اند و سلسله ایشان
 بآن اشخاص میرسد و طوائف مسلمین بزرگ خیر ایشان رطب اللسان اند و در دفاتر
 تواریخ احوال ایشان ثبت نمایند مشغول بایده ساخت تا ظاهر شود که ایشان از چند
 جنس بیرون نیستند پادشاهان عادل که در اعلا کلمة الله بجهاد اعداء الله و انچه بسیر
 و خراج ید طولی پیدا کرده اند و فتح بلدان و ترویج ایمان بردست ایشان واقع
 شده ماسنهان از سایه ایشان در کف امان آسوده اند و اقامت حدود و احیاء
 علوم دین ایشان ظاهر شده و تحقیق نیست که حل مضلات فتوی و احکام نموده اند

و عالمی از ایشان ستفیکشته تعلیم ایشان پیش گرفته اند مانند فقهایی از بجه و ثقات محدثین
 که خط حدیث خیر البشر نموده اند و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته اند مثل بخاری و مسلم
 و امثالهما و کبار مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شریع غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب
 نزول نموده اند و درین باب گوی سابق از اقران ر بوده مانند واحدی و بغوی
 و بیضاوی و غیسیم و عظامی است که نظم قرآن را یاد گرفته اند و در شوق ادای آن کسر بسر برده
 و بگردان تعلیم آن فرموده اند مانند نافع و عاصم و غیرهما و شایخ صوفیه که بتایید
 صحبت بادیه پایان ضلالت را براه نجات آورده مصدر رکرات عجیبیه اند و کاشفات
 صادق بر دل این عزیزان ظاهر گردید مثل سید عبد القادر جیلانی و خواجه نقشبند
 و غیرهما و از کبای حکما که حکمت علی استعیرات رائقه آینه در گوش سامعان انداخته
 مانند مولانا جلال الدین رومی و مصلح الدین شیرازی و غیره اینهمه آنچه در مدح میشود است
 عظمی که خوش طبعان شعر ارباب ناطق می شوند نه جمله شریعت سنی فاروق عظمی
 بمنزله خانه تصور کن که درهای مختلف دارد و در هر در صاحب کمالی نشسته در یک در
 مثلا اسکندر ذوالقرنین با آنهمه سلیقه ملک گیر جهان ستان و حج جسیوش و
 برهم زدن جنود اعدا در دیگر در نوشیرون با آنهمه رفی و دین رعیت پرور و دادگر
 اگر چه ذکر نوشیروان در بحث فضائل حضرت فاروق عظمی سورا لبست و در دیگر
 در ابو حنیفه یا امام مالک با آنهمه قیام بعلم فدا و احکام و در دیگر مرشد می سید
 عبد القادر با خواجه بهاؤ الدین قدس سره و در دیگر محسنی بر وزن ابوهریره و بنا
 عمرو در دیگر قاری هسنگ نافع با عاصم و در دیگر حکیم مانند مولانا جلال الدین رومی
 یا شیخ فرید الدین عجمی و مردمان گرداگرد این خانه ایستاده اند و هر محتاجی حاجت خود را

از صاحب فن درخواست نماید و کامیاب میگردد و چون از انبیا صلوات الله علیه
علیهم السلام شنید که ام فضیلتی خواهد بود که ازین فضیلت بالاتر باشد و نیز گفته الحال هر چه بطرف
مسلمین بجهت شغل انداز علوم فقه و تصوف و حکمت عمل همه بسی فادوق اعظم تر میباشد
انتهی و نیز شاه ولی الله در قره العینین که در حقیقت قره عیون التواصب است بنسبت
از انبیا بالاتر رفته و در فقه انتساب و حقیقت و طریقت بجناب امیر علیه السلام و
ابطال فضیلت آنجناب درین پایه برینین بطول و عرض بسیار کلامی بشیخ و طول
افاده فرموده و بیکر و خرافات و تزیینات نوشته محصیت و تعصب خود را بمرتبه
عیان رسانیده و مدعیین این امر را نهایت طعن و تشنیع کرده و ایراد تمام کلامش در اینجا خالی از
تطویل و اطال سامع نیست هر که خواهد بآن رجوع نماید لیکن نقل باره از کلامش در اینجا بنمایم
و هه عباد رده شبهات متصوفه زمان ما بر اقسام ست جمعی از ایشان برستنا سلسله 44
تصوف بحضرت مرتضی اعظم و نموده تفصیل و قائل میشوند و اصل متنا این شبهه شجرات
طرق صوفیه است که آنجا اتصال منسوب کرده و شیخ نقل میکنند بامام علی بن موسی الرضا
و بعد اوقالی و اتصال حسن بکبر بحضرت مرتضی ذکر می کنند یا طایفی دیگر که در نفوس ایشان
کامن است که این طریقه وصول بحق است بخلاف شریعت که وصول است با و امر حق پس
حضرت مرتضی امام راه وصول بحق باشد و واسطه در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و ائمت او باین عتبار پس حضرت مرتضی افضل باشد و جمعی از ایشان گویند که شریعت
اصلاح ظاهر است و مانند رسم که خدائی و مکرر است و فضیلت حقیقت فاد و بقا و شرف
ذات و صفات است و صاحب این فضیلت مرتضی است و کاشیخین کبر اقامت
رسوم اسلام نموده است و اصل این شبهه افسانهاست که آنرا اسماعیلیه و فقه امطه

و در هر یک اخذ نموده اند و کلام بعض صوفیه را برین معنی فرود آورده اند و جمعی هستند که از کلام
 کلام شیخ محی الدین ^ع و اتباع او تفصیل گویند فهم کرده اند و یکی را بده گرفته چنان
 بدماغ خود ریخته اند و جمعی هستند که بعضی واقعات خود و سلف خود تمسک نموده فضل کلام
 اثبات نموده اند و بحقیقت کواهی کسی در باب تسبیل سموع نیست تا منکریت هر دو نفهمیده
 باشد حفظ شیئا و غایت عندک اشياء و ما یتوهمیم که بکلام حق سبحانه
 مضمون تسبیر پاک ایشان را ذکر کنیم و بطریق برانداختن آنها مطلع سازیم اگر گویی که علم
 دو نوع است علم باللّه و علم با احکام اللّه و مطلوب در راه حق دو نوع است وصول بدان
 حق و احکام اسباب محده وصول بحق و جلب ناس تدریجاً بر مرتبه وصول بحق و مانند
 آن و نوع اول افضل است از نوع ثانی و واسطه در میان آنحضرت و امت او در نوع
 اول حضرت مرتضی است بچند وجه یکی عالمان علم باللّه و اصدان بذات حق سبایل
 دارند که بعضی از آنها ذکر کرده اند و هم این سبایل متوجه آنحضرت مرتضی چنانکه شرح ایشان بر آن دلالت میکند
 زیرا که هیچ سلسله از سبایل صوفیه پیشین عالم نمیشود و دوم آنکه از حضرت مرتضی کلمات عجیبه از باب
 سلوک و معارف که دلالت میکند بر مقام او درین باب وایت کرده شده است
 و صوفیه آن کلمات و بمنزله امثال سائر در مصنفات خود ذکر کرده اند و کرامات فارق
 که صد و شش آن بغیر مکن تام در طریق صوفیه میسر نشود و نقل نموده اند سوم آنکه حضرت
 مرتضی الرزق بود با آنحضرت نسباً و مطهره و صیبه و از کی بود و در سهم و ارغب بود
 و سلوک راه خدایتعالی و توجه آنحضرت بجانب او بیشتر از همه بوده و چون قابلیت علمند
 و کوشش او با توجه شیخ و صحبت و ائمه او با کمال منزلت شیخ و تمام تاثیر توجه او جسم شود
 میباید که ارشاد فرموده بکمال خود برسد چنانکه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلم

فرموده اند انا مهدیة الحکمة وعلی بابها و ظاهر است که در علم ظاهر حضرت مرتضی
 با سایر صحابه همان بوده پس معلوم شد که همان سلم باطن است که با و حواله کرده پنجم
 آنکه اولاد حضرت مرتضی در هر زمان مصدر فیض باطن بوده اند و هر یکی از والد خود این راه را
 اخذ کرده است و المولد سلاطین قوله همه این سلاسل متوجه اند بر تفضی گوئیم اتصال
 سلاسل حضرت مرتضی امر است مشهور بر همه صوفیه و نزدیک تفقیش آنرا اصلی ظاهر میشود
 و مشهورات و دو قسم اند مشهور عند جماهیر اهل نقل و مشهور نزدیک طائفة دون الطائفة و این
 از قسم اخیر است نزدیک طائفة صوفیه مشهور است فقط و اصل این نقل ضعیف است یا باطل
 که آنرا اطلاق کردند متاخرین تبسول و هر مشهور یکچنین باشد آنرا اعتدای نیست مثل نماز
 لیلۃ القاضی و لیلۃ النصف شعبان و نماز ایام اسبوع الی غیر ذلک بلکه متضمن
 هر طائفة را از فرق نامشهورات مسلمیه است در میان ایشان و با صحت رجوع نمی کنند
 کما لا یخفی دلیل بر این معنی است که قائلان باین سلاسل متفق اند بر اینکه بسبب آن اتصال
 حسن بصری است بر تفضی و اگر اتصال حسن بصری تحقق میسبود او صحبت متعبدا
 با مرتضی تحقق میسبود و خو چنین صحبت تنفی است الی آخر ما سکت من المجازفات ^{ضمیمه} الکلام
 و المكابرات اللذات و گمان مبر که شاه ولی الله و الدخاطب فوق باین تحقیق رشیق
 و متیق اینق و تحجیر و تفسیق و موسکافی و تدلیق که رشک است اطلاف صنوف بغسیق
 و فقیق و نهیق و شهیق مشغور باشد و مخاطرات زمان او باین کلمات محبتیت آیات قلوب
 اهل ایمان نباشد و نک بر جراحات اهل اسلام نفی فضلیت جناب امیر المومنین
 علیه السلام در علم طریقت مع نفی فضلیت آنحضرت و در علم شریعت پاشد بلکه شیخ الاسلام
 و ملا محمد تقی فحاشا ایشان اعنی این تمییه ^{درین باب} الحق الاقدام و مبدی غرائب

هو حسن وادبهم وبرز عجائب خيالات خام وطلب بلوغ توهمات نافرجام است مگر
 نه بینی که او در کتاب مناجات آنکه از سبیل تسمیه الشی باسم تقیضه است بجواب قول جناب
 علامه علی احله الشیطان الکرمتمه ولبواه سنان السلامه له اعلم الطریقه فالیه
 ای الی علی السلام منسوب فان التصوفیه تکلمهم یسندون الخرقه
 الیه از جادرمی آید و خود را از مقام شیخوخ و وقار و ثبوت و تامل و عتبار می رباید
 و این بهفوات رنگین و خرافات شگرف غایت آگین می سر آید و الجواب ان یقال
 اولاً اما اهل المعرفه و تحقیق لایمان المشهورون فی الامه بلسان الصدق
 فکلام متفقون علی تقدیم ابی بکر و ان اعظم الامه فی الحقائق الایمانیه
 و الاحوال العرفانیه و این من یقدمونه فی الحقائق الیه هی افضل
 الامور عندهم الی من ینسب الیه لباس الخرقه فقد ثبت فی
 الصحیحین عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان الله لا ینظر الی
 سوركهم و اموالکم و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم فاین حقائق القلوب
 من لباس الابدان و یقال ثانیاً الخرقه متعدده اشهرها خرقه ان خرقه
 الی عمر و خرقه الی علی فخرقه عمر اسنادان اسناد الی اوین القرنی و اسناد
 الی مسلم الخولانی و اما الخرقه المنسوبه الی علی فاسنادها الی الحسن
 البصری و المتأخرون یصلونها بمعروف الکرخی فان الجنید رضی الله
 عنه صحب التری و التری صحب معروف الکرخی بلا ریب و اما الاسناد
 من جریه معروف فنقطع فتارة یقولون ان معروفاً صحب علی بن
 موسی لرضا و هذا باطل قطعاً یدکر المصنفون لاخبار معروف

بالاسناد الثابت المتصل كابن نعيم والجاررج بن الجوزي في كتابه الذي
 صنف في فضائل معروف ومعهروف كان منقطعا في الكرخ وعلى بن
 موسى كان المأمون قد جعله ولي العهد بعده وجعل شعاره لباس الخضر
 ثم رجع ذلك واعاد شعار السواد ومعهروف لم يكن يجمع بعلي بن موسى
 ولا نقل عنه ثقة انه جتمع به او اخذ عنه شيئا بل ولا يعرف انه داه
 ولا كان معروف بوابه ولا اسلم تلى يده فهذا كله كذب واما
 الاسناد الاخر فيقولون ان معروف صاحب داود الطائي وهذا ايضا
 لا اصل له وليس في اخباره المعروفة ما يذكر فيها اخذه عن داود
 الطائي شيئا واما نقل عنه الاخذ عن بكر بن خنيس العابد الكوفي وفي
 اسناد الخرقه ايضا ان داود الطائي صاحب حبيب العجمي وهذا ايضا لم
 يعرف له حقيقة وفيها ان حبيب العجمي صاحب الحسن البصري وهذا صحيح
 فان الحسن كان له اصحاب كثيرون مثل ايوب السجستاني ويونس بن
 عبيد وعبد الله بن عون ومثل محمد بن واسع ومالك بن دينار و
 حبيب العجمي فرقد السني وغيرهم من عباد اهل البصرة وفي الخرقه
 ان الحسن صاحب عليا وهذا باطل باتفاق اهل المعرفة فانهم متفقون
 على ان الحسن لم يجتمع بعلي واما اخذ عن اصحاب علي اخذ عن الاحنف
 بن قيس وقيس بن عباد وغيرهما عن علي وهكذا رواه اهل الصحيح وبعد
 كلامي ويكره تركه نيب ملاقات حسن بصرى باحضرت امير عليه السلام گفته وقد
 كتبت اسانيد الخرقه لانه كان لنا فيها اسانيد فبينتها ليعرف الحق

من الباطل ولهم اسناد ثالث بالخرقة المنسوبة الى جابر وهو ايضا منقطع
 جد او قد علم بالنقل المتواتر ان الصحابة لم يكونوا يلبسون يدهم
 خرقة ولا يقصون شعورهم ولا التابعون لهم باحسان ولكن هذا
 فعله بعض المشايخ المشرق من المتأخرين وكذا اصحاب معاذ بن جبل
 كانوا ياخذون عن عبد الله بن مسعود وغيره وكذلك اصحاب ابن
 عباس ياخذون عن ابن عمر وابي هريرة وغيرهما وكذلك اصحاب
 زيد بن ثابت ياخذون عن ابي هريرة وغيره وقد انتفع بكل منهم
 من نفع الله به وكلهم متفقون على دين واحد وطريقة واحد وسبيل
 واحد يعبدون الله ويطيعون رسوله محمد صلى الله عليه وسلم
 ومن بلغهم من الصادقين عن النبي شيئا قبلوه ومن فهمهم صحت
 القرآن والسنة ما دل على القرآن والسنة استفادوه ومن دعاهم
 الى الخير الذي يحبه الله والرسول جابوه ولم يكن احد منهم
 يجعل شيئا رياء يستغيث به كالا اله الذي يسئله ويرغب اليه و
 يعبده ويتوكل عليه ويستغيث به حيا وميتا ولا كالنبي الذي
 تجب طاعته في كل ما امر به وكلامي رشيح برحمتي كما اعقروا
 شايخ دار الغنم واكثر المسلمين بالشرق والمغرب لم ياخذوا عن علي
 شيئا فانه رضي الله عنه كان ساكنا بالمدينة واهل المدينة لم يكونوا
 يحتاجون الى نظائره كعثمان في مثل قضية تشاورهم فيها عمرو
 نحو ذلك ولما ذهب الى الكوفة كان اهل الكوفة قبل ان ياتيهم

٢٠٧

لا
 يلبس
 يدهم

قد اخذوا الذين عن سعد بن ابي وقاص وعبد الله بن مسعود
 وحذيفة بن اليمان وعمار بن ياسر وابي موسى الاشعري وغير هؤلاء
 ممن ارسله الى الكوفة واهل البصرة اخذوا الذين عن عمران بن
 حصين وابي بكر وعبد الرحمن بن سمرة واثم بن مالك وغيرهم
 من الصحابة واهل الشام اخذوا الذين عن معاذ بن جبل وعبادة
 بن الصامت وابي الدرداء وبلال بن رباح وغيرهم من الصحابة
 والعباد والزهاد من اهل هذه البلاد اخذوا الذين عن شاذل
 من الصحابة فكيف يجوز ان يقال ان طريق الزهد والتصوف متصل
 به دون غيره وهذه كتب الزهد مثل الزهد للامام احمد بن
 حنبل والزهد لعبد الله بن المبارك والزهد لوكيع بن الجراح و
 الزهد لهناد بن السري ومثل كتب اخبار الزهاد كتحلية الاولياء وشفوة
 الصوفاء وغير ذلك فيها من اخبار الصحابة والتابعين امور كثيرة
 وليس الذي فيها على اكثر مما فيها لابي بكر وعمر ومعاذ بن جبل
 وابن مسعود واثم بن كعب وابي ذر وابي الدرداء وابي امامة و
 امثالهم من الصحابة انتهى از ملاحظه اين كلمات غرابت سمات وهفوات سمات
 آيات واضح مى شود كه گوفاصل مخاطب مقام برآي تخديج عوام اغنام وتسكين خواطر
 رعاي هم بخوف انحراف ايشان از انقياد و اطاعت غلام عالي مقام در مقام
 نفى كمالات نبوت از جناب سيد الوصيتين سلام الله عليه وآله جميعين ببيان تحس
 سلاسل جميع اوليا بانجناب نيت ولاوصفا بابايت اصطفاه عليهم آلاف نيت

و اینست که بقلوب میریزد سراب ادب را سخ ساخته کن نزد این تیمیه شیخ الاسلام
 سنی و اتباع و شیعیان آن رئیس این فرقه سنی از مقام ولایت و نفوذ و تمجید
 و تجلیل شریفین باطل و درویده رخص تشیع و انحراف از سلف ساخط گردیده مگر این
 که این تیمیه بصراحت تمام نفی اختصاص مقام ولایت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 نموده بلکه در احوال عرفانیه بتقدیم ابو بکر قائل شده قبول انتهای سلسل صوفیه بجناب
 امیر المؤمنین علیه السلام تنکاف و اعراض و صدور و انغاض و بر نسبت آن التهاب
 واضطراب و ارتیاع و التلیع و ارتماض و نهایت کراهت و اشم از و القباض ظاهر
 ساخته و آنحضرت را هرگز مختص بمقامات زهد و عرفان و سلوک و ایقان ندانسته و
 ظاهر ساخته که از جناب امیر المؤمنین علیه السلام بجناب منقولست زیاده از آن نیست
 که از ابی بکر و عمر و دیگر صحابه منقول شده و اکثر مسلمین مشرق و مغرب از آنجناب خذکرند
 و اهل مدینه آنجناب احتیاج ندانستند چنانچه عثمان و غیره از امتیاج داشتند و اهل کوفه
 و بصره و اهل شام طریق زهد و تصوف را از ذکر صحابه اخذ کرده اند نه از آن جناب و
 این اخذ هرگز بآنجناب اختصاص نداشت و این تیمیه قبل ازین عبارت بصراحت تمام
 ظاهر کرده که تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر ابو بکر گوید در علم باطن باشد و در جمیل
 تشیع و الحاد است چنانچه در منهاج گفته و الملاحدة المنتسبون الی التصوف
 کابن سبعین و ابی عربی و التلمسانی و اما لهم و انکافوا یحفظون
 الخلفاء الثلاثة فهم یملون الی التشیع و عاقبتهم یفضلون علیا علی
 ابی بکر اما مطلقا و اما فی علم الیه اطن کما فعل ذلك ابو الحسن المجزلی
 و طائفة من غطه فاشترک جنس المحدثین فی التشیع انتهى پس گویند

مخاطب فضيل جناب امير المؤمنين عليه السلام در علم باطن بر شيعين خوش باطن حسن
 اعتقاد خود نزد عوام ظاهر ساخته ليكن نزد شيخ الاسلام و مستقيم اعلام خود معي
 ابن تيمية مقام موسوم بشيخ و رفض و الحاد و هم سلام گرديد بلكه باين لابه و تخذيل
 ولي لسان و طبع نزد پدر بزرگوار عروة الخذاق خود هم ناخلف است و حاق و از منكرين
 يقينيات و سواترات شالقي الافاق و ستم ايلام و از عايج و اقلاب و سب و سب
 تقنيف و تعمير و اباق و مركب مخالفت جناب شان و ايتار كيد و نفاق
 فضل سعيهم في الدنيا و ما اله في الآخرة من خلاق و چون فاضل مع
 مولوي حسن الزمان در رد مجازفات ابن تيمية خليع العذار و البطلان و خربلات و الد
 ماجد مخاطب بليلى الفخار كلام طويل و شرح مشتمل بر نهائيت بزيان خامه بلاغت و نكار رسوخ
 نقل ان مناسب نمايد قال في القول المستحسن و صل لما تم الكلام في الامم
 من تحقيق الاتصال بالامكان الذي كاد ان يكون وجوبا و التماسا
 و التماس و ذكر ما ينير من عداد من اثبتته من الامة الحفاظ و اتحاد
 الايقاظ و رضى الله عنهم فاداد محمد المشهور بفخر الدين ان يثير الى اناس
 ينكونه فقد وجد بعد التفتيش و الفحص شرفه من المقتدات و
 شرفه من الآثار من الاولى من يقول لم يثبت سماع منه اى عند
 قال السيوطي في زاد السيرة الحفاظ تحت افزون في سماع الحسن البصري
 من علي رضي الله تعالى عنهما ففهم من لم يثبت كالبخاري و يحيى بن
 معين و نقل في التحاف الفرقه عن ابن حجر في تهذيب التهذيب قال
 يحيى بن معين لم يسمع الحسن من علي بن ابي طالب قيل لم يسمع من عثمان

در رد مجازفات ابن تيمية

۲۰۷
 مع اى قديمه
 البصري عليه
 السلام و سلمه
 ۱۲

قال يقولون منه رايت عثمان قام خطيبا وقال غير واحد لم يسمع من علي
 رضي الله عنه انتقم وسئل بوزرة هل سمع الحسن اخدا من البدين
 قال اهر رزية راى عثمان عليا فقبل سمع منها شيئا قال لا وقال البزار
 روى عن علي بن طالب رضي الله عنهما ولم يسمع منه وبينهما قيس
 بن عباد وابن ابي اذ لم يثبت له سماع من احد من اهل بيته قلت
 قد صح عند سائر ائمة الشان بوجوه ثابتة سماعه من عثمان زمان
 اجتماعهما وعل في مكان وكذا اجتمع بالمرضى بعد الى مدة فقد
 سمع منه علوم ما جمة لا نحالة كما مضى في المقدمة وكفى رجا على ابن
 معين موافقيه بروايته صاحبه ابي يعلى تصحيحه على شرطه و
 تشديد شؤكلاء العلماء في الاسانيد اعقادهم على استقرارهم معلوم
 لا يحتاج الى بيان قال الذهبي في فصل ذكره بعد تصنيف الميزان عقب
 نقل كلام ابن معين في الامام الشافعي فقد ادى ابن معين نفسه
 بذلك ولم يلتفت احد الى كلامه في الشافعي ولا الى كلامه في جماعة
 من الاثبات انتقم وكذا كلام البخاري في الائمة كشيخنا عبد الواحد
 وفتيها ابي حنيفة والبزار قال بواحد الحاكم في المخطوط في الاسناد
 وال متن وقال ابو عبد الله الحاكم سألت الدارقطني عنه فقال ^{في المخطوط}
 في الاسناد وال متن جرحه النسائي قال حمزة التميمي عن الدارقطني
 كان ثقة يخط كثيرا ويترك على حفظه وقال ابو الشيخ عقب
 الشفاء عليه وغرائب حديثه وما ينفر دبه كثيرا ومع هذا كله

فكيف يقبل نفياً مطلقاً سيما وقد حارضه اثباتاً لا ثباتاً بالحجج
 البينات ومنها من يقول لا نعرف ولا نعلم سماع الحسن من علي كرم الله
 وجهه كالزعم فلا يلزم من عدم ثبوته عندهم أو عدم معرفتهم
 عدمه في الوجود فهو فيه معذورون من الأخرى من يسألك طريقة
 المتعقبة فيقول مجازفة من غير استقراء وتتبع أقوال الأفاضل إن
 الاجتماع والسماع كليهما باطل باتفاق الأماثل منى من أعجوبة قوت
 ابن تيمية الحنبلي غفر الله له ونحى نحوه صاحب القرّة وقد قال
 شيخ الإسلام الإمام حافظ أبو الفضل ابن حجر العسقلاني في
 الدرر الكامنة في ترجمته بعد ما ذكر مناقبه مثالبه كالقول
 بحرمته زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقد فحاه نحوه صاحب
 القرّة في الحجّة فانه قال في حديث لا تشد الرحال بعد ذكر الحكمة
 فيه من سد الفساد والذريعة لعبادة غير الله تعالى والحق
 عندنا أن القبر محل عبادة ولي من أولياء الله تعالى والطود كذلك
 سواء في النهي ثم لم يذكر في المناسك شيئاً مما ثبت من إحداه
 الزيارة النبوية على صاحبها الصلوة والتحية مع التزام هذا
 لذكر نحوه ذلك فهو مع ابن تيمية بلا ريبه والعجب أنه مع هذا قال
 في حديث زيارة القبور كان نهي عن الألفاظ فتح باب العبادة لها فلمّا
 استقرت الأصول الإسلامية واطمأنت نفوسهم على تحريم
 العبادة لغير الله اذن في النهي وعدم صحة السلام على المرء

المتعقبة

كرم الله وجهه لكونه صبيًا بل لتدارك عليه وعلى الذرية الطاهرة
 باعتراضات سخرية مردودة وقد غنى نخوة صاحب القرّة بتلويحها
 قريبة من التصريح وإشارات شبيهة بالعبارات بادني تغييرًا للنواصب
 مع ذكر على المرتضى كرم الله وجهه في كل موضع من البلفظ المرتضى وكذا
 وضع في كتابه إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء أشياء تسميه إزالة
 الخلافة والهداية عن خاتم وفتح الولاية لاستبصار ذكر شئ منها
 والكتابان بين ظهران الناس لأن كفى رجا لما فيهما من هذا الكلمات
 ولذا صاحب التحفة الاثني عشرية وغيره نسال الله السلامة والعافية
 وأما تصحيح اسلام المرتضى وهو صغير فقال الحافظ مستنبط من كونه
 اقر على ذلك قال الشيخ قاسم بن قطلوبغا الخنف في تخریج ما حادith الا
 اوضح من هذا صارى بن سعد الطباقات انا اسمعيل بن ابي اويس ثني
 ابي عن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن طالب ان رسول الله صلى
 عليه وسلم دعا عليا الى الاسلام وهو ابن تسع سنين يقال دون
 التسع ولم يعبد ثنا قط لصغره انتم قال فلو لم يكن الاسلام مقبولا
 منه لما دعا اليه انتم قلت وكذا دعا شذمة من اطفال الصحابة
 الى الاسلام وقبله مني هم كما يظهر من كتب الاثر وقد بايع عبد الله بن
 الزبير وجعفر بن الزبير وعبد الله بن جعفر وهم أبناء سبع سنين
 رواه ابو نعيم وابن عساكر وغيرهما والطبراني بسند جيد عن
 الامام محمد الباقر الذي صلى الله عليه وآله وسلم بايع الحسن والحسين عليهما السلام

الخلافة

من عباس بن عبد الله بن جعفر هم صغار لم يعقلوا ولم يبلغوا ولم يبايع
 صغيرا الامنا انتقم وانما المرد في ذلك كله في عام الحكم الى الفهم واضح
 من ذلك كله في صحة اسلام المرتضى صبيا ما في حديث في مقام
 تفضيله انه اولهم سلما ونسبة امير المؤمنين عثمان بن عفان
 رضي الله تعالى عنه الى حب المال في الاحاديث الموجودة في
 السنن وان كانت ضعيفة وتبعه صاحب القرّة بل قدرة في فرد الدواوين
 الاسلاميّة غير الكتب الخمسة والموطا ومسنن احمد وذكر
 اختلاف العلماء الكرام في حقّه انا لا نعتقد في حقّه عصاة بل انا
 نخالف في مسائل اصلية وفرعية وقال في لسان الميراث في ترجمة
 ابن المطهر الرافضة وصنف كتابه في فضائل علي رضي الله عنه فنقص
 الشيخ تقي الدين ابن تيمية في كتاب كبير قد اشار الشيخ تقي الدين
 السبكي الى ذلك في ابياته المشهورة حيث قال ابن المطهر لم يظهر
 خلافة ولا بن تيمية رد عليه واستيفاء اجوبة لكنه يذكر
 بقية الابيات فيما يعاتب به ابن تيمية من العقيدة طاعت الرد
 المذكور فوجدته كما قال السبكي والاستيفاء لكن جدته كثير القائل
 الى الغاية في رد الاحاديث التي يورد ها ابن المطهر وان كان معظم ذلك من
 الموضوعات والواهيات لكنه رد في ردّة كثير من الاحاديث الجيدة
 قوله يحتمل من مبالغته لتوهين كلام الرافضة احيانا الى بغض
 على الترجمة لا فتنل ايضا ذلك وايراد امثله قلت ومع ذلك

اي ابن جعفر

٢١١

مع اصل بن تيمية
 المشتهرين على السلاطة
 والنداء في الدرر الكامنة
 بكلمته وابن المطهر لم
 تظهر خلافة دواعي الرافض
 غال في نقضه لابن تيمية
 رد عليه + اجاد في الرد
 واستيفاء نضره

كونه لم يذكره في اللسان كالذهبي في الميزان مع ذكر الاجلاء فيهما من
 عجائب الزمان قال الامام ابو عبد الله الذهبي رحمه الله في تاريخه مع
 كونه من اتباعه في كثير كما لا يخفى بعد ذكر نحوها فهو بشهر ذنوب
 وخطايا وكذا ذكر الامام اليافعي وغير واحد من الأئمة وقال العلامة
 ابن حجر المكي في الجوهر المنظم في زيارة القبر المكرم من ابن تيمية حتى ينظر اليه
 او يعول في شيء من اموال الدين عليه وهل هو الا كما قال جماعة من الأئمة
 الذين تعقبوا كلامه الفاسد وحججه الكاسدة حتى اظهر عوار سقطاته
 وقبايح اوهامه وغلطاته كالعراب جماعة عبد اضله الله وانغواه
 والبسه رداء الخزي وارجاه وبواه من قوة الافتراء والكذب ما اعقب
 الهوان ووجب له الحرمان لقد تصد شيخ الاسلام وعالم الانام المجمع
 على جلالة اجتهاده وصلاحه وامامته الثقة السبكي قدس سره الله روحه
 ونور ضريحه للرد عليه في تصنيف مستقل افاد فيه واجاد واصاب ووضح
 بيا هر حجه طريق الصواب فشكر الله بسعاه وادام عليه شاييد رحمته
 ورضاه ومن عجائب الوجود ما تجاسر عليه بعض السجحاء من الكنايلة فغبر في
 وجوه مخدراته احسان لم يطمئن انفس قبلهم ولا جان اتق صادل على حمل
 واظهر به عوار غباوته وعدم فضله الى قوله تدارك ابن تيمية سيما
 الخلفاء الراشدين باعتراضات سخيصة شنيعة واتى من نحو هذه
 الخرافات بما قبح الاسماع وتنفر منه الطباع وهكذا ذكر العلامة المش
 البرشي في اتحاف اهل العرفان بروية الانبياء والملائكة والجان وقال

٢١٢

رفظ
 الشرفاء
 رجة
 راقبه

العلامة الحافظ الشامي صاحب السيوطي في سيرة المسعاة بسبل الهدى
 والرشاد في سيرة خير العباد صلى الله عليه وسلم مشروعية السفر
 لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وآله الامجاد قد ألف في الشيخ تقي الله
 السبكي والشيخ كمال الدين بن الزمكا في والشيخ داود ابوسليمان كتب
 الانتصار وابن حجة وغيرهم من الأئمة وردوا على الشيخ تقي الدين
 ابن تيمية فانه اتى في ذلك بشئ منكولا بفعله البخاري ممن رده عليه
 من أئمة عصره العلامة محمد بن يوسف الزرندكي المحدث في
 بغية المرقح الى طلب الاباح ثم في هذا كله رجحيد على ما وقع
 للقاضي من الاشارة الى تاويل مذهبه هذا وحمله على حامل بعينه
 من مقصوده على ما حل وزعمه انه من اولياء الله فلاحول ولا قوة
 الا بالله قال الشيخ العلامة شهاب الدين ابو عبد الله احمد البصري
 المالك الشاذلي المعروف بزرق في شرح حزب البكر فان قلت قد انكر
 ابن تيمية هذه الاخبار رجحانها شنيعا فما جوابه قلنا ابن تيمية
 رجل مسلم له باب الحفظ والاتقان مطعون عليه في عقائد الايمان
 ما لا ينقص العقل فضلا عن العرفان قد سئل عنه الشيخ الامام تقي الله
 السبكي فقال هو رجل علمه اكبر من عقله قلت ومقتضى ذلك ان
 يعتبر بنقله لا بتصرفه في العلم قلت بل ينبغي ان لا يعتبر من نقله الا
 بما اخلص فيه التعصب من التعسف مطلقا يتضح لك ذلك مما نقل
 هنا وقد بالغ بعض علماء الظاهر فاطلق ان من سمي ابن تيمية

تعلیظاً

بشيخ الاسلام كافر ولا يخفى ما فيه ولله الف. ابراهيم الدين الشافعي عليه كتابه
الرد الوافر ولكنه لم يقف عليه الى الان وبالجمله فالفقيهاء والعرفاء ليسوا
اشد غليظاً على احد من اهل العلم منهم عليه فتناء من اثنى عليه
من العلماء فيما نقله ابن ناصر الدين في التبيان بعضه يرجع الى علمه
وبعضه وقع من عدم الوقوف على سقم من فضائحه وقبائحه قال
ابن تيمية في منهاج السنة قال الرافضه واما علم الطريقة فاليه منسوب
فان الصوفيّة كلهم يسندون الخرقه اليه واجواب او لا اما اهل
المعرفة وحقائق الايمان المشيخون في الامه بلسان الصدق فكلمهم
متفقون على تقدير ابى بكر وانه اعظم الامه في حقائق الايمان
والاحوال العرفانيّة وقال في القول المستحسن بعد كلامه على هذا الكلام
واما نقل ابن تيمية اتفاق اهل المعرفة على تقدير ابى بكر على رضي الله
عنه ما في الطريقة وعلم الحقيقة فلا اصل الاصل الا ان قال المجيد
رضي الله تعالى عنه صاحبنا في هذا الامر ان اشار الى ما تضمنته القلوب
واوهم الى حقائقه واوله بعد نبينا صلى الله عليه وآله وسلم على ابن طاب
رضي الله عنه ذلك امر اعطى علماء الدنيا يعني علم التصوف قال ايضا رضي
عنه امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه لو تفرغ الدنيا عن الحق
لنقل الدنيا عنه من هذا العلم يعني علم الحقائق والتصور ما لا نفهمه القلوب
اورحها الامام ابو عبد الرحمن السلمي الصوفي حافظ شيخ الحاكم والبيهقي
واما نقلها ونقلها ما بين شيخ محمد البخاري ثم المحدث المعروف بمخارج

فارسا الخنف في فصل الخطاب قلل الامام علي بن عثمان بن علي الجعفي
 الغزوي المحدث الفقيه الخنف الصوفي في كشف المحجوبين سيد الطائفة
 الجليل رضي الله عنه شيخنا في الاصول والبلاء على المرتضى يعني ان
 امامنا في علم الطريقة ومعاملاتها هو علي المرتضى كرم الله وجهه
 فان اهل الطريقة يسمونها الاصول معاملاتها كلها بلاء انتهى
 ثم قال في القول المستحسن ابن تيمية وابن من يقدمونه في الحقائق التي
 هي افضل الامور عندهم الى من ينسب اليه لباس الخرقه وقد ثبت
 في الصحيحين عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله لا ينظر الى
 صوركم واموالكم وانما ينظر الى قلوبكم واعمالكم فابن الحقائق القلوبية
 من لباس لا بد ان ثم دودة باطنها ليست حقيقة لبسة الخرقه الفخرية
 هذا الذي يفهمه بل هي كناية عن الولاية الباطنية كما ان
 السلاطين الظاهرية اذا ايلولون الولاية يجعلون عليهم ملايس
 نفائس اكرامهم واعلاما بتوليتهم فالنبي صلى الله عليه وسلم
 لما قال من كنت مولاه فعلى مولاه عمن بعامة وسياتي تمام
 تحقيقه من التعاليم الفخرية العلوية اللدنية انشاء الله العزيز القوي
 ويقال ثانيا الخرقه متعددة اشهرها خرقان خرقه الى عمر خرقه
 الى علي فخرقة عمر رضي الله عنه لها اسنادان اسناد الى ابيس لقرا
 واسناد الى ابن مسلم الخولاني قلت خرقه الخولاني كالحبر الشاذ
 الذي لا يعرف وليس لها ذكر عند جماهير اهل هذه المذاهب المعروفة

اما قوله

٢١٥

الخرق

الصوفية وانقادوا لها الا حاد ولا يخفى ان نسبة الخرقا لا ويسية الى الخضر
 العلوية اشى عندها لها وهم الصوفية من نسبتها الى الخضر العزى
 وضبطه عليا اكثر من اجتماعه بعمودايتة عنه اعرف واظهر من
 روايته عنه واما الخرقا المنسوبة الى على كرم الله وجهه فاسنادها
 الى الحسن البصرى من المشهور والمذكور المعلوم للخصوص اسناد الخرقا الكميلية
 والشرعية كليهما الى الخضر العلوية خاصة بلا شبهة في اتصالها
 وفوقها كلها الطريقة الحسينية اللتان يقال لكل منى ما السلسلة
 الذهبية وهذه السلاسل ينظم في اجم غفير من سلاسل الصوفية
 فلا ادري ان الحامل لابن تيمية على عدم ذكرها كالاويسية المرتضوية
 الجملها ام محضة عصبية ردية وقد تبعه صاحب القرة كما
 فتنه ومن المقرّر المحرّر عندها اهل السيرة والعلم بالخبر ان الخرق
 العلوية والطرق المرتضوية قد استند اليها وتخرج في عالم
 من اولياء الله لا يحصى كثرة بل اولياء الدنيا مطلقا من اچشتية
 بشعبيها والمكية بشعبيها والقشيرية بشعبيها والهرزية بشعبيها
 والاحمدية الغزالية بشعبيها والمحمدية الغزالية بشعبيها والشاطبية
 بشعبيها والرقاعية بشعبيها والقادرية بشعبيها والمدنية بشعبيها
 والسمرقندية بشعبيها واليسوية بشعبيها والكبروية بشعبيها
 والاكبرية بشعبيها والشاذلية بشعبيها والنقشبندية بشعبيها
 في الغالب والشرعية بسلاسلها وشعبيها وسلاسل اخرها

او الحسينية

الى غيرها احاد كالباب الكبير والخوخة الصغيرة للمدينة والدار
فانهف ولا تغتشف المتأخرون يصلونها بمعروف الكرخي لمزيد
ما يصلها المتقدمون به وهو امامنا ابراهيم الحلبي عن الامام
عبد الواحد عن الامام الحسن البصري رضي الله عنه فان هذه الطريقة
متصلة بلاشبهة عندنا وبالله العصمة وقال صاحب القرة
اياد تلك الكلمات في السلسلة المرتضوية اذا انضحت هذه
المقدمات فلزم ان نقرر رفع سلاسل الصوفية من جهات ثلث
مثلا صاحب ابراهيم والفضيل سفيان وحصلا منه تهذيب النفس
وهو من الاعمش وهو من اصحاب ابن مسعود قلت يا سبحان الله
هل يركب الا سائدا من عنده من غير ان يكون لذلك عند من
يستعمل هذه الروايات اصل وهل معنى وضع الاسناد غير
هذا ولم يتذكر قوله ينبغي ان يذكر في المطالب النقلية الوقوع لا
الامكان والله المستعان قال هذه المقالة اصدق واحق مني لهم
ان الفضيل اخذ هذا الفرع عن عبد الواحد بن زيد هو عن الحسن
عن امير المؤمنين علي رضي الله عنه لان انتساب الفضيل الى سفيان
اظهر في كتب الحديث وطبقات الصوفية من انتسابه الى عبد الواحد
قلت ليست كتب الحديث موضع اية اخذ الصوفية علم الباطن عن
شيوخهم حتى يذكر ذلك في ما وينكر ما فيها وكتب طبقات الصوفية
التي انفها من لا يسند الطريقة الى الفضيل فضلا عن ان يكون علم

بروايته من غيره كالقشيري والهروي ليست حجة مع كونهم لم ينفوا
ذلك على ان المثبت مقدم على النافي ولم يتعرض لسناده براهيد
عن الفضيل ولا لاسناد عبد الواحد عن الحسن لانه مستعمل عند الكل
فتامل ثم اطال المقال من هذا النمط في غاية السقوط والغلط انموذ

بالحق مما يستحق منه السخط فان الجليل رضي الله عنه صاحب السيرة

والسيرة صاحب معروف فان الكوفي بلايد وما الاسناد من جهة معروف

فمنقطع فتارة يقولون ان معروفا صاحب علي بن موسى الرضا لا يخفى

ما فيه من باثنية نسبة الاصفياء الاولياء الى الكذب بالتروء

وانما هو مخوف في السند من التعدد ولكن لا طب للتبديل مع التشدد

في التردد والتعدد ونسأل الله الصمد الوء لا وليائه والتووء والله

٢١٨

في ذلك للتوكد وهذا باطل قطع المرين كره المصنفون لاخبار معروف

بالاسناد الثابت المتصل كابن نعيم وابي الفرج ابن جوزي في كتابه الذي

صنفه في فضائل معروف قلت ان المعروف له رواية لم ينفوه ايضا مع ان المثبت

مقدم على النافي ومن حفظ وذكر حجة على من لم يحفظ ولم يرد على ان

هذا باطل قطعاً وان احاط علمه وحفظه جميع الكتب المفردة في اجزاء

معروف والمعروفة حتى يدعى هذه الدعوى المصروفة هذا الامام الحافظ

الناقد ابو عبد الرحمن السلمي النيسابوري عسري ابو نعيم بل الاكبر منه

المتوفي قبله بثمان عشرة سنة وصاحبهما الامام المحدث المحقق من

شيوخ الخطيب البغدادي الحافظ ابو القاسم القشيري لاكثر اعتناء

بغير

ومعرفة باحوال مثال معروف من مثال بن الجوزي قد اورد بسند
كل مني مما في ترجمة معروف من كتابها الغير المفرد في اخباره قال الامام
القشيري هو من موالي علي بن موال الرضا رضي الله عنهما سمعت محمد
بن الحسين حه الله يقول سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت
علي بن محمد الداعي يقول سمعت محمد بن الحسين يقول سمعت ابي يقول ايت
معروف الكرخي في النوم بعد موته فقلت له ما فعل الله بك فقال
غفر لي فقلت بزهدك وورعك فقال لا بل يقبولى موعظة ابن السماك
ولزومي الفقر ومحبة الفقراء وموعظة ابن السماك ما قال معروف كنت
ما رايا الكوفة فوقف على رجل يقال له ابن السماك وهو يعظ الناس
فقال في خلال كلامه من اعرض عن الله بكلية اعرض الله عنه جملة
ومن اقبل على الله بقلبه اقبل الله اليه برحمته واقبل بجميع وجوه الخلق
اليه ومن كان مرة مرة فانه يرحمه وقتا ما فوق كلامه على قلبي اقبلت
بالله وجميع ما كنت عليه تركت لخدمة مولاي علي بن موسى ^{ضا}
ذكرت هذا الكلام لمولاي فقال يكفيك هذا موعظة ان اتعظت به
بغير هذه الحكاية محمد بن الحسين قال سمعت عبد الرحيم بن عبد الله ^ع
ياد قال سمعت محمد بن عمر بن الفضل يقول سمعت علي بن عيسى يقول
سمعت ^س السقطي يقول سمعت معروف يقول في ذلك انته الى ان قال في
ان المستحسن ومعروف كان منقطعا في الكرخ يعني ما كان يدخل على كل
ان يخرج من الكرخ قط وهذا دعوى بلا دليل فهو غير مقبول مع انه ^{هذا قول ابن تيمية}

باطل في نفسه لما مضى آنفاً وعلى بن مكرم كان المأمون قد جعله ولي العهد
بعده لا تعلق له بالمقصود فان الإمام علياً الرضا كما ذكر أهل السير والعلم
بالخبر جعل ولي العهد به ومن بلاد خراسان قبل شهادته نحو سنة ثمانيناً
فلا يصلح هذا حجة لعدم لقيه معروف مدة عمره وإن الله عند الصوفية
أنما هو صحبة معروف للرضا قبل آخر عمره ومعروف قد توفي في رحمة الله تعالى
قبل قصة الولاية سنة مائتين على الصحيح وقيل حكاً ومائتين وجعل
شعاره لباس الخضرة ثم رجع عن ذلك وأعاد شعار السواد أيراد ذلك
لا يمس إليه المراد هنالك ومعروف لم يكن ممن يجتمع بعلي بن مكرم تكرار
بلا فائدة وإعادة بلا عائدة ولا تنقل عنه ثقة أنه اجتمع به وأخذ شيئاً
عنه بل لا يعرف أنه رآه ولا كان معروف بوابه ولا أسلم على يديه فهذا
كله كذب قد مضى بعض تكذيب بعضه ويأتى تكذيب بعض أنشاء الله
على القوي وأما الأسناد الآخر فيقولون إن معروفاً صاحب داود الطائي
وهذا أيضاً أصله وليس في أخباره المعروفة ما يذكر فيه أخذاً عن داود
الطائي شيئاً هذا باطل بما مضى في رواية الحسن بن الحسن بن أحمد بن محمد بن أحمد
قويم وقد قال الإمام القشيري في الرسالة في باب الضميمة وكان الأستاذ
أبو علي يقول أخت هذا الطريق عن المنصور أبادي والنصارى يأتون الشبل والشبل
عن الجعيد عن السري والسري عن معروف الكرخي ومعروف عن داود الطائي
قلت الظاهر أن كل واحد منهم قد تلقى من صاحبه أنه تلقاه من صاحبه فإن كل واحد
قد لازم صاحبه ثم رآه وكلهم مع كونهم أهل لولاية والهداية هم أهل الرواية

والدراية المحققين كالمصوفين الضعفاء ولذا اعتمد صاحب مجمع الاحبار
وشروطه معلوم وطبقات شيخ الاسلام والحفاظ الهروي كان مع
قد صاحب اود الطائي فان قيل قد لا الامام الرضا لاحد عشرة ليلة
خلت من بيع الاول سنة ثلث وخمسين مائة على الصحيح وقيل في شوال
وقيل سنة ست وقال محمد بن عبد الله بن غير مات داود سنة
خمس وستين مائة ورجحه الهروي قيل سنة ستين ورجحه ابن
حجر وقيل احده وستين قيل اثنتين ستين قال ابوداود الطيالسي
مات اسرائيل داود في ايام وانا بالكوفة وقال ابو نعيم وقعن بن
المحرر مات اسرائيل سنة ستين مائة وقال ديبس وغيره سنة
احد وستين قيل اثنتين ستين هو اكثر ما قيل فعلى هذا الراجح
في متوفى داود سنة ستين واحدا وستين واثنتين ستين فيكون
الامام الرضا اذ ذاك ثمان سنين او تسعا وعشرا فكيف يتصور
ان يكون معروف قد اسلم على يديه ثم اتى داود واستند اليه
قلت ما ذا لك فيه يستبعد فقد علم من رواية ابن الجوزي
وغيره انه كان معروفا ناداه الله تعالى بالاجتباء فاجابته
كان يرد قول المودب ابواب ثالثة فيقول بل هو الله الواحد القهار
احدا حتى ضرب المودب غاب سنين فكيف لا يتصور ان يكون
باجتباء الله اياه قد علم فإسامة من نور الله ان الامام الرضا قد
اتاه الله تعالى الحكمة والمعرفة فانه شعبة من شجرة الاجتباء

والا صطفاء والا رضاء وعلم الله على يديه سيقخرج ويستكمل امره
 والحمد لله من الله تعالى كما هو التوحيد قبل ذلك فاقى الامام ^{عليه السلام}
 واحكم الاسلام على يديه ثم لما رجع لقي بالكوفة الامام داود
 واستفاد منه اشياء فلما توفى الامام داود الى رحمة الله تعالى
 ومعروف لم يكمل امره وسمع نصيحة بعض اصحاب داود وموعظة
 ابن السكك فعاد الى مولاه الرضا ولازم خدامته واستفاد منه
 ان فاز بالمراد والارشاد والرشاد من الله الهاد واما نقل هذا الخبر
 عن بكر بن خنيس لعابدا الكوفي وفي التفسيرية قال معروفا الكرخي
 قال في بعض اصحاب داود الطائي اياك ان تترك العمل ^{في} نحو ولا ينجي الله
 لا يقتضيان لا يكون معروفا قد روى عن داود مشافهة وفي اسناد
 الخرقه ايضا ان داود الطائي صاحب حبيب العجبي وهذا المعروف له
 حقيقة جهل ابن تميمية به ليس بحجة وستاتي في تحقيق الخرقه
 من مسند الدنيا الحافظ ابن طاهر السلف والمحدث ابن بكر الزيد
 وغيرهما من المحققين حقيقة حقة لهذا ولما ذكر ما قد روى من
 ذكر حجة على من لم يدرك سيما والله لم يذكره لم يتعرض لنفيته قد صح
 هذا كله صاحب القرة في الانتباه ولم يتكلم فيها في القرة من حيث
 اللقية والصحة ولكن احدث امر آخر سنورد مع الرد بحمد الله
 وفيها ان حبيب العجبي صاحب الحسن البصري وهذا صحيح فان الحسن كان
 اصحاب كثير من مثل ايوب السخيتاني ويونس بن عبيد وعبد الله

بن عون ومثل محمد بن واسع ومالك بن دينار وحبيب بن عتيق وفوقدا
 السفي وغيرهم من عباد اهل البصرة لا حاجة الى هذه الاطالة
 وفي خرقة ان الحسن صاحب عليا وهذا باطل باتفاق اهل هذه المرفة
 فانهم متفقون على ان الحسن لم يجمع بعلي واما اخذ عن اصحاب علي
 اخذ عن الاحنف بن قيس وقيس بن عباد وغيرهما عن علي وهكذا
 رواه اهل الصريح والحسن البصري ولما استنتين بقيتا من خلافة عمر
 وقتل عثمان هو بالمدينة يقال له هنا فاين كان علي المرتضى اذ قتل
 رجل هو واخسن مدّة خلافة عثمان رضي الله عنه الى بلدة فلان
 من القول بكونه رضي الله عنه بالمدينة الطيبة وانما المرحلا
 مدّة خلافة عثمان رضي الله عنه فيسأل فامّي مانع كان لهما من
 الاجتماع فلا جرمان لا مجاله من ان يقول بعد كين ذيت كارية
 انهما كانا يجتمعان في المسجد كل يوم خمس مرات الى آخر ما تحقق فينا
 وبما يحيا منه كيف لم يتعرض لهما التحقيق كون علي رضي الله عنه بابي
 بلدة وتفحص عنه فيما اذا رحل الحسن الى البصرة قال كانت امّة لا مسلمة
 فلما قتل عثمان حمل التعبير بالحل عجيب ثم يرفقنا مل الى البصرة وكان
 عليه بالكوفة مرّة غير مرّة والحسن في زمنه صبي من الصبيان
 لا يعرف ولا له ذكر انتهي وياق رجة انشاء الله تعالى وقال صاحب القرّة
 بعد عقابته المذكورة وثقات تبع التابعين الذين كانوا بالمدينة
 وانما في هذه المدة البتّة فعدم عدل سلاسلهم الا كفاء سلاسل

جميع من اهل العراق وخراسان نفع من الجوق قلت يا سبحان الله هل الجوق ثبات
 ما ثبتت عن الاثبات متواتر متطابقا او نفى ذلك واثبات ما لم يكن شيئا
 مذكورا وكيف يضعون الاسناد لما لم يقع لهم اليه استناد قال والذي
 يتبادر ان اصل هذا الغلط كان بعض تصريحات ابى طالب المكي حيث
 ان كتابه اصل التصوف كان هذه المسئلة من مشيخواتهم الذاتية وهو
 وان كان عمدة في هذه الطريقة فله تساهلات كثيرة في علم الحديث
 ولا يظن منه اتساع وتبحر في الرواية حتى يتكلم على حال جميع السلاسل
 قلت قد تقدمت التكملة في المكي مع ان هذا ليس من علم الحديث
 وروايته بل هو من علم الباطن وروايته وهو من اهل ذلك الفن ولا يلزم
 من عدم التبحر في علم عدمه في علم آخر على انه قد تابع المكي عليه عصره
 الامام ابو بكر بن ابى اسحاق الكلاباذي البخاري المحدث في التعرف قد
 قال في المشايخ كما في فصل الخطاب لا التعرف ما عرف التصوف قال في
 ذكر رجال الصوفية فهم نطق بعلمهم وعبر عن مواجيدهم بنشر قلمهم
 ووصف احوالهم ولا فعلا بعد الصحابة على بن الحسين بن العابدين وابنه
 محمد بن علي الباقر وابنه جعفر بن محمد الصادق بعد علي والحسين
 رضي الله عنهما جميعين ثم قال واويس القرني والحسن بن ابى الحسن البصري
 الى ان قال من اهل خراسان الجبل ابو يزيد طيفوني بن عيسى البسطامي
 الى ان قال ومن نشر علومه الاشارة كتب ورسائل ابو القاسم الجدي بن
 محمد بن الجدي البغدادي الى ان قال وابو بكر الشبل ثم قال ومن صنف

في المفاصل أبو محمد عبد الله بن محمد الأنطاكي وأبو عبد الله أحمد بن محمد
 الأنطاكي والحارث بن أسد المحاسبي وأبو عبد الله محمد بن علي الترمذي
 وأبو عبد الله محمد بن الفضل البلخي وأبو علي الجوزجاني وأبو القاسم ^{الطوسي}
 بن محمد الحكيم السمرقندي ثم قال هؤلاء هم الأعلام المذكورون
 المشهورون المشهورين بالفضل إلى آخر ما قال ذكره صاحب ^{فصل} الأنطاكي
 ثم قال صاحب التقرئة يحرر الفقيه ما قرأه عنده في هذا الباب وإن كان
 يشق على بعض أهل العصر الذين يالفون مشهورات القوم فإن
 الحق أحق أن يتبع كانه يريد أن لا مام المصنف قدس سره الغيبة قال
 سلسلة تهذيب النفس في أهل المدينة مرقية إلى أئمة تبع التابعين
 وأعظمهم الإمام مالك وله شيوخ كثيرون وأكثر ارتفاعه بناه
 عن ابن عمر وهو مع أدراكه شرف صحبته وتربيته صلى الله عليه وآله
 وسلم قد صحب والده أيضا قلت وأهالك ما مالك والأعظم ^{سلسلة}
 الطيبة في ذلك مع وجود امام المسالك هنالك وهو امام الأعلام
 منبع المعارف والحقائق جعفر بن محمد الصادق هل الإمام مالك
 الإمام جاد في حضرة العلية وملازم في عقبته السنية وسلسلة
 سلسلة الذهب لها عن جد إلى المرتضى وللصادق انتساب إلى أبي بكر
 الصديق أيضا وكان صاحب التقرئة ليست له خبرة بحال الإمام ^{الله}
 بن عمر العمري قد فضل يحيى بن سعيد والإمام أحمد وعمر بن علي الفلا^س
 حه مالك في نافع ثبتا وحفظا واكتثار الرواية وانكروا على ابن محمد

العكس كذا قد قدمه وأثره عليه الزهري ذكره الكتاب يه وقال أبو بكر
 بن منجويه كان من سادات أهل المدينة وأشراف قوش فضلاً وعلماً
 وعبادة وشرفاً وحفظاً واتقاناً ولا مجال لآمام عبد الله بن عبد العزيز
 العمري كحافظ الفقيه الصوفي قد فضله السفينان عبد الرزاق
 في رواية صحيحة غفر الله له والطحاوي وآخرون على الإمام مالك ورواها
 عليه حديث ضرباً كباد الأبل قد كتب الإمام مالك إليه أن كتب هو
 إلى مالك يخضه على التفريد ما نصه ما ألق ما أنا فيه بدن ما انت
 فيه ونرجوان يكون كلنا على خير ويجب على كل واحد منا أن يرضى
 بما قسمه الله له ثم لا أمام مالك وإن مال بعد إلى ذلك ولكن ليس
 يكون ما هم وهو لا اجلاء فيهم ولم أعلم من استفاض العمري قال
 وسلسلة أهل مكة مرتقية إلى أصحاب ابن عباس قلت لم يقل هنا
 الله مع تشرف بصحبته صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قد صحب المرتضى
 أيضاً وتاديبه وعليه تخرج في العلم الظاهر والباطن الباهر كما رواه الأئمة
 كبار عن كبار بحيث لا يسع انكاره المكابر قال سلسلة أهل الكوفة
 كداود الطائي مرتقية إلى أئمة تبع التابعين وأعظمهم سفين الثوري
 عن الأعمش عن أصحاب عبد الله بن مسعود قلت يا سبحان الله
 انما داود من أقران الثوري شيك في شيوخه وانما جلال هذا الحديث
 من التابعين قال الذهبي في تذهيب التهذيب في ترجمته الفقيه الزاهد
 أحد الأعلام عن عبد الملك بن عمرو وهشام بن عروة واسماعيل بن خالد

زاد المعاد

جماعة من طبقهم انتهى وانما كان بدايته في التزك من كلمة قالها له الامام ابو حنيفة
 من شيوخه في الثقة ولكن ليس بذكره صاحب القرّة وانما استفادته علم
 الباطن من الامام الحبيب الراعي والامام الحبيب العجى على ما رواه اهل هذه
 المعرفة والمعاملة واعترف به صاحب القرّة في الانتباه وكأنه لم يفرح قط
 اخذته ان عليا كرم الله وجهه سكن الكوفة مدة حتى قضى نحبه وقد
 استفاض بها منه جماعات من ارباب الولايات ككميل وفدا بآية صاحب
 القرّة في الانتباه فيكون رتقي سلسلة اهل الكوفة ايضا الى المرتضى قال
 وسلسلة اهل البصرة رتقيه الى الحسن وابن سيرين **قلت** لم يذكر
 انهما ممن اخذا فلم يكن الحسن اخذ عن المرتضى فلا شبهة عنده في اخذه
 عن اصحابه ككميل بن زياد وقيس بن عباد وكذا ابن سيرين قال سلسلة
 اهل الشام رتقيه الى ابي الداء **قلت** لم يذكر من دونه من اهل سلسلة
 فان ايجاده مشكل جدا ولا يخفى ان سلسلة اهل الشام رتقيه الى الامام
 ابراهيم بن ادهم ثم الى المرتضى قال سلسلة اهل اليمن رتقيه الى طاوس
 عن ابن عباس **قلت** وهو الى المرتضى انتهى هذا وقد احدثه هنا صاحب
 القرّة شقا آخر غير شق ابن تيمية فقال وبعد هذا كله لا شبهة ان ظاهر
 صلّى الله عليه وآله وسلم كان احكام الشريعة والطريقة خفية ومستورة
 واعتناء الكل جهادا وتعلما وترويبا وترغيبا وتهديبا وانما كان باحكام
 الشريعة والاشارات الضمنية الى الطريقة واكثر الايات والاحاديث
 بطريق التصريح والتفصيل يثبت الشريعة وبعضها بطريق الاية والاحكام

يثبت الطريقة ففضل يتعلق بالأظهر والأصح وبما كان به الاعتناء الكلي
 فضلاً كلياً وغيره وإن كان انفساً أعلى وأعلى فضل جزئي انتهى ترجمة لفظة
قلت سبحانه الله إنما هذا الاعتناء بالشرعية لكونها ذريعة إلى الطريقة
 حتى يصل بها من قد لا إلى معرفة الحقيقة التي هي العلة الغائية والنهاية
 الأمنية فلها الفضل الكلي دون الدريعة والأفيلزوان يكون المقصود
 الحقيقة التي هو وجه تكام فصولاً وآية كلمته أكبر من أن يتعالى الله عن
 ذلك علواً كبيراً مع أن تفضيلهما عليه في علم الشرعية على المنازعة
 كما ستروى هو شريكهما في تعليمها والغزوات والبعث كما تخبر به زيد الأثر
 نعم لهما سيما إلى بكر الصديق خصوصية في إشاعة الإسلام ونشر
 عليه السلام في أول الأمر كما أن المرتضى خصوصية في ذلك في فتح خيبر
 إذا شغل على الكل الأمر وكذا في فتح همدان وإشاعة أحكام الإسلام في غير
 واحد من البلدان باليمن والعراق والأفلاق ولقد كان بعد وفاته ^{الله}
 عليه وآله وسلم في نوبة الخلفاء الثلاثة شريكهم في الدعوة الجهادية
 والواقعات القضائية كاشف كل شبهة وموضح كل حكم كما قال الفاروق
 ولذا قد أمسكه عنده في نوبته ولم يؤله شيئاً من البعوث وقال ابن
 حجر في الإصابة في ترجمة المرتضى ولم ينزل بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 متصدياً للنشر العلم فلما قتل عثمان بإيعاء الناس كان من جملة الجمل
 وصفين والنهوان والتهريض على قتال البغاة ما كان انتهى لمخاصو قال
 تاج الإسلام المحدث الفقيه محمد بن محمد بن طاهر بن محمد بن الحافظ أبو هير

بن حمزة الخدابادي البخاري في ربيعينه بعد ما اسند الحديث الرابع
 عن المرتضى رضى الله عنه الانبياء قادة والفقهاء سادة ورجال السيرة زيادة
 الحديث مانعة ابيه صاحب السوابق الرضوية الذي اشبع عن عرج قات
 التفريد واطهر حقائق التوحيد وروى عن الامام الاعظم ابن حنيفة انه
 قال لو لا وقائع علي رضي الله عنه مع البغاة والخوارج واقضية و
 احكامه معهم ما كنا نعرف احكام اهل البغي والخوارج انتهى وهذا القول
 مستفيض مشهور وفي كتب كثيرة مذکور ثم اشار قدس سره الى رده
 شئ من خرافات ابن تيمية هذه لكون استقصاء ذلك يقتضي الاطالة
 فقال قوله فهذا كله كذب قال الامام اليافعي في مرآة الجنان في ترجمة
 الامام معروف الكرخي من موال علي بن موسى الرضا وكان ابواه نصرانيين
 فاسلماه الى مودب هو صبي فكان المودب يقول له قل ثالث ثلاثة
 فيقول معروف بل هو الله الواحد القهار فخر به المعلم يوما على خلك
 ضربا مبرحا فهرب منه وكان ابواه يقولان لبيته يرجع اليينا على
 ارجح ين شاء فوافقاه عليه ثم انه اسلم على يد علي بن موسى الرضا
 ورجع الى ابويه فدق الباب فقبل له من الباب فقال معروف فليل
 علي بن دين فقال علي السلام فاسلم ابواه وهذه القصة قد
 اوردوها كذلك الامام القشيري نقل عن شيخه الامام المشتهر في
 الآفاق القاري صحيح البخاري وغيره على النقد ابي علي الدقاق و
 ابن خلكان وغيره من اهل الشأن هي تكملة ما في المجمع على الصفة

لا بن الجوزي قال عبد الله بن صالح كان معروف قد ناداه الله بالاجتباء
 في الصبا فلما كبر ابن اخاه عيسى قال كنت انا واخي معروف في كتاب النصارى
 وكنا نصارى وكان المعلم يعلم الصبيان ابنا فيصبح اخي معروف ويقول
 احدا احدا فضربه المعلم يوم ما على ذاك ضربا شديدا فمرب عذو
 فكانت امي تبكي وتقول لئن رح الله تعالى على ابني فنبعثه على ابي بن
 كان فقدم عليه با بعد سنين فقالت لاي سبي على ابي دين انت فقال
 في دين الاسلام فقالت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
 قال فاسلمت واسلمنا كلنا انتهم وقال العلامة ابن حجر المكي المحدث في

بن الجوزي

٢٣٠

الصواعق المحرقة في ترجمة الامام علي الرضا رضي الله عنه ومن مواليه
 معروف الكرخي استاد السرة السقطي لانه اسلم على يديه وقال عسريه
 شيخ مشايخنا في الحديث الامام عبد الوهاب الشعراني في طبقاته في ترجمة
 معروف وهو من موالى علي بن موسى الرضا رضي الله عنه صاحب دال الطائفة
 رضي الله عنه انتهم وهكذا ذكر الكرخي والمناوي انه اخذ عن مولاة الامام
 الرضا ولا يخفى ان اليافعي والملك كلاهما من الطبقة المتأخرة عن ابي تميم
 وانما وجباستناد الاستاذ بهما مع عدم حضور الكتب للقدماء لديه
 انها لما جزموا بما عند الائمة المتقدمة دون ما ذكره ابن تيمية مع
 عثودهم عليه ذلك على ان الاول هو المعول وان هذا كما لا يلتفت
 اليه وامامنا وقع في طبقات شيخ الاسلام من ان ابا معروف هو موالي
 الامام الرضا وبوابه والله اسلم على يديه وان الامام اطع يوما

على الناس فاجروا فوق ابو معروف تحت ارجلهم فخلدوا فغير مشهور عند
الجمهور ولكنه لا مانع منه ايضا والله اعلم ثم المعنى بالمولي هنا ليس هو
العتق بل هو الاسلام كما يفهم من حديث الطبراني وابن عسك والدار
قطن والبيهقي وغير عن ابن امامة من اسلم على يدية جل فله ولاء وفي رواية
للبخاري في تاريخه ابن داود والطحاوي عن عمير الدارسي هو اولى الناس
بمجيئه ومماته وفي لفظ بحياته ومماته سواء اريد بالولاء ولاء الارث
او ولاء الموالاة فلا منافاة وهو كقول ابن حبان في كتاب الثقات في اهل
النصران الذي تشرف باكرام راس الامام الحسين الشهيد فواى منه كرامة
فاسلم النصران وصاروا للحسين رضي الله تعالى عنه قوله وهذا باطن ايقاف
اهل هذه المعرفة فاتهم متفقون على ان الحسن لم يجمع بعلي ويلوح ضياء
صاحب القرعة بهذا مرة دون مرة سبحان الله هذا هكتان عظيم فقد
تقدم عن امامي هذه المعرفة على بن المديني شيخ البخاري ابن زرعة
الرازي شيخ مسلم انهما قالاه رآه بالمدينة الطيبة مع رواية البخاري
التقوية ورواية ابي يعلى الموصلي الصحيحة الصريحة في سماعه منه رضي الله
عنه رواية الحافظ ابي نعيم الذي هو مستند ابن تيمية ومعتمد عن
الحسن ما هو صريح في كثرة سماعه منه رضي الله عنه وغير ذلك لكلام
الامام الضياء في المختارة في ترجيح اثبات سماعه منه وتبرير تنفيده وتصحيح
حديثه عنه لذلك وايراده هناك وقد قال الحافظ الشامي في سبل الهدى
والارشاد في الرد على ابن تيمية انكاره المواخاة بين المهاجرين والاكثصار

وخصوصاً مواخاة النبي صلى الله عليه وسلم على المرتضى وذكر رواية الضياء
 ذلك مانصه وابن تيمية يصحح بأن الأحاديث المختارة أصح وأقوى من
 أحاديث المستدل ولو نقل ابن تيمية بالانصاف ونحوه من انتعصب الاعتساف
 لنقل اتفاق أئمة حفاظ الأفاق على خلاف ما جعل عليه الوفاق وأما قوله هذا
 كونه الأحاديث المسندة الموجودة في الكتب المعتمدة المشهورة ونسبة الوص
 والكذب إليها كما قال في هذا الكتاب أيضاً أن حديث الموااة قد رواه الترمذ
 وأحمد مسنده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال من كنت مولاة
 فعلى مولاة وأما الزيادة وهي قوله اللهم وآل من وآله وعاد من عاداً
 إلى آخره فلا ريب أنه كذب ونقل لا يروى في سند عن إمام أحمد أن العباس سأل
 عن حسين الأشقر أنه حدث محمد بن بشير فذكر أحدهما قال الآخر اللهم وآل من
 وآله وعاد من عاداه فانكره أبو عبد الله جده ولم يشك في أن هذين الحديثين
 كذب انتهى قد رواه الإمام أحمد في مسنده مع شرط فيه وهو عدم ذكر الموضوع
 والمنكر بل الشديد الضعف على رايه وقد قدنا تحقيقه في المقدمة
 فتذكر وتنبه وقد اعترف به صاحب القرة فقال في الحجة في الطبقة
 الثانية من طبقات كتب السنة وكاد مسند أحمد يكون من جملة هذه
 الطبقة فإن إمام أحمد جعله أصلاً يعرف به الصريح والسقيم قال ليس
 فيه فلا تقبلوه وابنه عبد الله وغيرهما بطرق أخر كثيرة صحيحة
 ليس فيها الأشقر قلت هو وإن قال البخاري فيه نظروا قال عنده منا
 وقال أبو زرعة منكر الحديث وقال العقيلي شيعي متروك الحديث وقال

ابو حاتم والنسائي والدارقطني ليس بالقوي قال ابن عدي جماعة من
 الضعفاء يميلون بالروايات عليه على ان في حديثه بعض ما فيه قال
 في خبر على ما في تنزيه الشريعة عن الميزان والبلاء عندك فيه من الاشقر
 لكن في لسان الميزان ابن عدي ذكر في ترجمته حديثا عن محمد بن علي بن
 خلف العطار عنه قال هو منكر الحديث والبلاء فيه عندك منه لا من
 حسين انتهى وروى الخطيب في الكفاية عن ابراهيم بن عبد الله بن الجنييد
 المختل قال سمعت يحيى بن معين ذكر حسين الاشقر فقال كان من الشيعة
 المخلية الكبار فقلت وكيف حديثه قال لا بأس به قلت صدق قال
 نعم كتبت عنه عن ابي كدينة ويعقوب العمي وقد احتج به النسائي
 ووثقه ابن حبان وصح له الحاكم في المستدرک وروى عنه الامام
 احمد في المسند وهو لم يكن يزكو الا عن ثقة وقد صرح ابن تيمية بذلك
 في الكتاب الذي صنفه في الرد على البكري قال ان القائلين بالبحج
 والتعديل من علماء الحديث نوعان منهم من يروى والا عن ثقة عنده
 كمالك وشعبة ويحيى بن سعيد وعبد الرحمن بن محمد واحمد بن
 حنبل وقد كفانا ابن تيمية بهذا الكلام مونة اثباته وحي لا يبقى له
 مطعن فيه فما نقله الاثر هو القيل المقدم وقد ظهر للعبد بعد
 تبع تأويل ان معظم حكايات الاثر عن احمد من هذا الرجوع عنها
 مما عليه يدل مسنده الله هو معتقده عند الكل والله اعلم وكذا
 اي عن الاشقر الكديمي ومحمد بن ابي ثني الرضوي واحمد بن عبدة وعبد

٣٣

هذا الحديث

٥٤
 ابن تيمية في التلخيص
 ابن تيمية في التلخيص
 ابن تيمية في التلخيص
 ابن تيمية في التلخيص

بن محمد بن منصور الحارثی وعدة أئمة فكلهم الأولين الآخرين باجماع الشيعة
 لا روايته فقد كذب من كذبه وأما قول الجوزجاني غال من الشائعين
 للخيرة فظن غير مقبول يخالف لقول الأئمة وكذا جعل جرحه لاهل الكوفة
 لشدة نصبة الخرافة ومعناه اتهامه بالهذلي يأتاه بالكذب إلى آخر
 ما ذكره من الرد البليغ على ابن تيمية **قوله** ما نجد جداول از بحر عظیم مسکون
اقول تمثيل وتشبيه مخاطب بنبية تفرع جميع فرق اوليا ازدوجه باسقة الافغان بانعة
 الاشعار من هذه الاغصان شقيقة الانوار سرور اوصيا عليه الاف التحية والثناء بان شعاب
 جداول از بحر عظیم دليل کمال فضيلت و تعظيم نهايت ارجحيت و تفخيم آن فصل امامت برهان
 حرمان شيخين عالی شان از این فضل باجلاست پس این تفرع و انشعاب مخاطب عالی فصاحت
 على رغم والده وغيره من وسائر النصاب اعترافا بقراره في ارتياب بان جرد بركاته
 مطلوبه مرام الحق کرام يعني فضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام کافی و مستند
 و دافع و سوا من رافع التباس و قالع اساس جميع تسويلات مخاطب حتى شناسه
 بالله الحجة البالغة **قوله** چنانچه سلسل تلمذ فقها شریعت مجتهدین بملت شيخین
 و نواب ایشان مثل عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر
 و شعبة از علوم ایشان مسکون **اقول** مخاطبة الافاضل قرم الاماثل تحریک سلسل
 تخرج انصار خاضل و تقرير معتقدین ذیل اینچه مقصود اصل از تلفیق و تزویق این فصل
 بود و ریخا باز بصراحت تمام ظاهر نموده یعنی با دوازده سید سلسل تلمذ فقها شریعت
 و مجتهدین بملت شيخین متضلعین و نوابه با غفول و رین یعنی معاذ و زید و ابن عمر و غیره
 معاذ الله سلب انتها سلسل فقها جناب سرور اوصيا عليه آله الاف التحية والثناء

و با نظر بر ادوات فقها از محرمی و حجت ممدین و خود در اثبات و تشکیک معرویه و ثقیانی اتباع
 اهل بیت علیهم السلام بدست خود آتش در خرمن فروخته و صدام استیحا و از رم و استیحا
 از ظهور اعتراف با تحریف اسلاف و اخلاف سرسرا عیشتا خود از عمل بحديث ثقلین که
 مخاطب عمده الاشراف بنا ابواب عدیده خود بران گذاشته بر داشته در باب چهارم
 می گوید فائدة اخرى اجل من الاولى ولقبناها بسعادة الدارين فی شرح
 حدیث الثقلین فمن شاء فليجعلها مع الابواب الخمسة التي بعدها رسالت
 علیها باید نیست که باتفاق شیعه سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکنهما ان تضلوا بعد احدهما
 اعظم من الاخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی پس معلوم شد که در قدما
 دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر و اهل باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس بدین
 که مخالفین دو باشد در امور شرعی حقیقه و عملا باطل و ناستبر است و هر که
 انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالادر تحقیق باید افتاد که ازین
 دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین است و کدام یک استخفاف
 این دو چیز عالیقدر میکند و امانت نمی نماید و از درجه اعتبار ساقط می انکار و چون
 در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه
 کاری و عجب با جبر است ان و نیز در همین باب ما است بحواله حدیث ثقلین گفت
 و همین قسم حدیث مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من کما فی من
 تخلف عنی ما غرق دلالت نمی کند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدو است
 ایشان و منوط باتباع ایشان است و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب کمال

و این معنی بفضل الله تعالی محض نصب اهل سنت و پس از جمیع فرق اسلامی
 و خاص است بمذهب اهل سنت که لا یوجد فی غیرهم زیرا که ایشان متمسکند
 بحبل و داد جمیع اهل بیت و بر قیاس کتاب الله که اتومنون ببعض الکتاب
 و تکفرون ببعض و در رنگ ایمان بالانبیاء که لا یفرق بینهما احد
 من رسله با بعض محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران نمی ورزند
 بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع اهل بیت را دوست ندارد و بعضی
 یک طائفه را محبوب سازند و بقیه را مبغوض میدانند و بعضی طائفه
 دیگر را و همین است عامل اتباع که اهل سنت یک طائفه را خاص نمیشمارند
 از هر همه روایات دین خود می آرند و بدان تمسک می جویند چنانچه کتب تفسیر
 و حدیث و فقه ایشان بران گواه است و اگر کتب اهل سنت را اعتبار نکنند
 مریان شیعه را که از عقائد آل سید گرفته نافع فقهیه موافق اهل سنت جزین
 رساله فتنه کرده اند چه جواب است و نیز خطاب در باب یازدهم همین کتاب
 در تعصب سیزدهم می فرماید در جمیع سلاسل صوفیه اهل سنت در طریقت نیستی
 بیشترند باینکه پس از انبیا پیران جمیع طوایف اهل سنت اند و معلوم است که نزد اهل سنت
 عظمت و تقدیر پیرو چه مرتبه است بچه در محبت پیران میکنند و بعض اهل سنت
 او را ارتداد طریقت می نامند حال آنکه نظر خاص باید دید که مدار اهل سنت نیست الا
 بر تشریع و طریقت و همین دو امر را موقع ریا و بزرگی می شمارند و کبر و شتر
 فقهاء را راجع اند و بر او طریقت اصحاب خانواد پاسبی از صوفیه و پیرو
 فرقه را راجع به اهل بیت است و زله بر دارینی از خوان فیض ایشان

پس بغض اهل بیت با همت نمودن مثل انکار تحسینات و دعای اجتماع اضداد دست
 که هیچ عاقل آنرا باور نمیکند و اینها را انواصب لقب دادند آن پاپ که نور را ظلمت
 و آفتاب را تاریک گویند انتهی پس نهایت عجیب و غریب که جایگاه دیگر فضیلت جنات
 امیرالمومنین علیه السلام بیان آید و آنرا موجب بطلان خلافت ثلثه عند التحقيق
 می بیند ناچار ثلثه را مآخذ علوم دین مناجیح احکام شریعت متین و علم از انبیا معصومین
 علیه السلام و ایشان را معاد الله من ذلك از اتباع و مفضولان آن پیغمبر میگیرند
 و خود را از متمسکان و اتباع شیعین و اینها میند و از اتباع اهل بیت علیه السلام
 انکار و متکاف ظاهر مینمایند و هرگاه بر این قاهره و ادله زاهره هجوم
 و منکوبه و هوش و حواسشان بضربات حج ساطعه و بمقامع لائل لامعه سلوب
 می شود خویش را بلکه شیوخ ثلثه خود را از متمسکین بعروه و وثیقه اهل بیت علیه السلام
 ظاهر می کنند و نمی فهمند که این التمسک و الاقتداء و این الاتباع الاقتفاء
 من التامر بالاعتداء و التقدّم و التحکم و الاعتلاء و الله الموفق الى طریق
 السواء و العاصم من لیل الهراء و خطل المرءه و خواجه نصر الله کاتب در موقع
 بحواله حدیث ثقلین گفته و كذلك حدیث مثل اهل بیتی مثل شبهه
 من تمسک بها النجی و من تخلف عنها هلك لا یدل على هذا المدعى
 ولا شک ان الفلاح منوط بولایهم و هدیهم و الهلاك بالتخلف
 عنهم و من ثمة کان الخلفاء و الصحابة يرجعون الى فضلهم فیکمال
 علیهم من المسائل و ذلك لان ولاءهم واجب و هدیهم هدی النبى صلی
 علیه و سلم انتهی سبحان الله هرگاه شیوخ ثلثه در مشکلات جوع بحجاب امیرالمومنین علیه السلام

کرده باشند و اتباع هدی و سیرت الهیبت که جناب امیرالمومنین افضل ایشان است
 واجب لازم باشد باز ذکر این معنی که سلاسل تلمذ فقهای شریعت و مجتهدین ملت
 بشیخین و نواب ایشان میرسد کمال قاحت جسارت است چه هرگاه شیوخ
 ثلثه در حل مشکلات رجوع بجناب امیر علیه السلام آورده باشند و اتباع هدی و احکام
 حضرات لازم و واجب و تخلف از آن موجب هلاک و ضلال باشد با فضیلت این مختار
 و ثبوت کمالات نبوت برای این حضرات و انحصار اخذ شریعت و رای ایشان کالشمس
 فی رابعة النهار هویدا و اشکار گردد و نفی کمالات نبوت از جناب امیرالمومنین
 علیه السلام که مقصود مخاطب مقام است تخصیص علم شریعت بشیخین و نوابشان محض
 از راه و تعمیر و تهتک و اثبات براد است اسلام خود از اتباع و تمسک بشیخین
 و معنای امامت که در اولاد حضرت امیر با ماند و یکی مرد دیگری اوصی آن می ساخت
 همین قطبیت و ارشاد و منبعیت فیض و لایت بود **اقول** مخاطب جمع الاقا
 و اولاد آن رشک اقوامی بلاغت سبحانی و مجلل لطائف براحت حسن و مجلل کرم
 عدل بسبب کمال ترعرع و همه دانی و نهایت صداقت و مهارت در خلق معانی
 امامت را که در اولاد امجاد جناب امیرالمومنین علیه السلام الی یوم التناذ که بنا
 حکم و ارشاد و منابع علوم لدنیّه فائز من باب العباد و معادن هدایت اصلاح
 بیزل فساد و وسائل فرایع نزول برکات در بلاد بودند باقی ماند و یکی مرد دیگری اوصی
 آن می ساخت بجز منبعیت فیض و لایت قطبیت ارشاد و راجع و آئیل ساخته یعنی
 از غایت انجا که در ترات و احقاد و ایشا نهایت بغض و عناد و شتمنا و لاد
 نفی تعیین این حضرات فادسات برای پارسه عباد و حکومت بلاد و خلافت

اینست علم اسلام

ووصایت و امامت مصطلحه بین العلماء و النقاد خواسته و با طهارت و اوصاف
 صنیع بدیع میخرفون الکلم عن مواضعه و حمل الکلام علی ما لا یرضی به قائله
 پرداخته و وجوه عدیده بر ابطال حل امامت بر امامت غیر مصطلحه میجوئد چنانچه
 سابقا در مجلد حدیث غدیر گذشته فلتنک منک علی ذکر و خود مخاطب باب
 یازدهم گفته نقصیب سیزدهم گویند که اهل سنت افراط میکنند در بغض حضرت ^ع
 و ذریت طاهره او و ذکره ابن شهر آشوب به همین سبب ایشانرا بنواصب بلقب
 کنند حالانکه خود ایشان در کتب خود از کتب اهل سنت خصوصاً از بهقی و ابوالشیخ
 و ویلی نقل کرده اند قال رسول الله لا یومن احد حتی اكون احب الیه من
 نفسه و یكون عتقی احب الیه من نفسه عن ابن عباس قال قال
 رسول الله احبوا الله لما یغنی و کم من ذمه و احبوا حب الله و احبوا هل
 الحبی غیو ذلک الی ان قال و از سعید بن المسیب و ابیت مشهورست که کان
 عند رجل من قریب فاته علی بن الحسین فقال له الرجل القرشی یا ابا عبد الله
 من هذا قال سعید هذا النکاح یسع مسلما ان یجمله هو علی بن الحسین
 ابن ابی طالب رضی الله عنهما اجمعین ازین افاده سعید بن المسیب که مخاطب حذب
 در مقام احتجاج و استدلال اثبات و کلامه خود با ایلبیت علیهم السلام و آورده
 و بشهرت آن تصریح فرموده بصراحت تمام ظاهراً است که جناب امام زین العابدین
 علیه السلام پیغمبر مسلمان را جایز نیست پس اگر امامت آنحضرت بمعنا محض قطبیت
 و ارشاد که مخاطب الانزاد از این قلب بعضی متعسفین موضعین از سدا و مطمح نظر داشته
 و همت را بصورت فصوص امامت بان گشته بودی و خود آنحضرت پیغمبر مسلمان را

جمل آنحضرت در حق تمام مومنین چگونه سمته و خطی از واقعیت می داشت که اگر امانت
 آنحضرت معاذ الله محض معنی قطبیت و ارشاد می بود هرگز معرفت آنحضرت بر جمیع
 مسلمین ندشت فساد الحاد که بطلان این هم لاطائل و تحریف لار حاصل از
 افاده خود مخاطب فطین واضح و مستبین گردیده قوله لهذا الزام این امر بر کافه
 خلایق از انما اطهار مرفی نشده **اقول** مخاطب مقام نبوی روایت الزام این امر
 جلیل المرتبه رفیع المقام بر جمیع خلایق و انام از انما اطهار کرام علیهم السلام التجهیه
 والسلام من الله الملك المنعم ما افضل الیای و الایام و بهر خام و بهطل رکام استقام
 تمام سعی و فور مال کلام در صنعت بدیعه صدق و تدبیر و توجع و تحریر و تخرج
 و تجنب توفی از آصار و اتمام و مزید تثبیت احتیاط و غایت تحریر و توفی مثال
 احکام اسلام فرموده چه اگر نفی وجود و انکار و و این انما اطهار سلام الله علیهم
 ما توالی الليل و النهار و مختلف العشی و الابکار بر طریق الزام اتباع و اشباع البیت اخلاص
 علیهم السلام پس بطلان و هوان و خسار و شاعت و فطاحت و بوار این انکار
 سراسر صفای بر اثر کبار و صغار نهایت هویدا و آشکار و اگر غرض از این نفی و تا
 این امر در کتب سنیّه عالی تبارست پس درین صورت فائده جز تکثیر سواد و احصا
 قرطاس و مداد و تحریج و تسلیه معتقدین و الانزاد خیر حاصل و قطع نظر ازین اگر چه این
 انکار و بادی نظر نزد غیر متنبج کتب اسفار و روایات و اخبار و اقاد و آثار
 این فرقه عالی فخار قرین اعتماد و اعتبار می نماید لکن بعد از آنکه تفحص و تنقیص
 باره از تنقیص و تقلیب کالشمس فی رابعه النهار بر اصحاب بصائر و ابصار و اعتبار
 و استبصار ظاهر و واضح و باهر و لایح میگردد که انکار و روایت الزام این امر از انما اطهار

علیه السلام در کتب سنیّه با کمال نیز کذب است مجرب ابلیس و مجمل جان و دور زنجیر ابلیس
 اعتراف خود مخاطب باظهار امام موسی کاظم علیه السلام دعوی خود و آباء طایفه
 خود را با حمد عباسی و اسلام او بابت خلافت نه بابت فخر نه نالوا و اصرار
 و لایح و مبرکوت و بظواهر است که هرگاه دعوی آنحضرت و آباء طایفه بر آن حضرت
 بابت خلافت نه بابت فخر نه نالوا و اصرار است که مخاطب شایسته و مبارک
 فی روایت الزام این امر از آنکه اظهار علیه السلام درائیده و نجات دیگر افتاد
 بی ثبات سرانیده باطل و منحل و محض سیراب نقش بر آب و مندرزل گردیده پس
 باید دانست که در مجموع نیت واهی مخاطب بدین موقوفی عجب انحراف موقوفی
 عبدالحلیم سنی که موقوفی موقوف دست و نیت آن بخط بعضی فضلا ایست
 قبل ازین بدست حقیر افتاده بودند کورست که حضرت او بحجاب سائل که ذکر شد
 کافی متضمن طلب امام موسی کاظم علیه السلام فخر را از حمدی عباسی ذکر کرد
 آن محی فریاد اصل این قصه که در کتب ایست و در دست اینست که روایت
 حمدی عباسی با امام موسی کاظم بطریق مباسطت گفت بجای دعوی شما بابت
 ذکر است بیا یک تافذک را بر شمار و کنم ایشان فرمودند حدّ اوّل سمرقند
 و حدّ دوم فریقیه و حدّ سوم کناره دریا شور از طرف عدن تا اقصای
 این و غرض ایشان آن بود که دعوی ما با شما بابت خلافت است نه بابت فخر
 فقط انتهى بقدر الحاجة قوله بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را
 بان فیض خاص مشرف می ساختند و هر یکی را بقدر استعداد او باین دولت
 نیاز داشتند اقول محی بلبس پهن دید و مان دیده دهن دیده گرم و سر و حر

و بر دهر چشیده چنین بنظر آمدان و تامل راه حجت و انکار نصوص امامت حضرت ائمه
 اطهار علیهم السلام مسدود دیده تا چار اولای بر سر تحریف و تاویل و تلویع و تسویل
 بمصرف نصوص امامت از صراحت بداهت بحض قطبیت و ولایت رسیده و چون
 منافات این توجیه خفیه و تسویل و تحریف بالزوم معرفت ائمه علیهم السلام که انهم
 ازین نصوص ظاهرست بالمطابقه و الا التزام فهمیده ناچار صدق صریح
 و بیان صحیح اعترافی و انکار مروی شدن الزام این امر یعنی امامت آنحضرت جمیع
 خلائق بسلاک تحریر کشیده یا بر مصحف کشیده چون کمال متانت و زرانت و نهایت
 حصافت و حصانت این انکار و دراز کار بمنیران عقل سنجیده برین صدق غیر مخفی
 قانع و کتفی نگذیده درینجاد عوی تخصیص حضرت ائمه اطهار علیهم السلام این فیض
 خاص پسندیده بیاران چیده و مصاحبان برگزیده بانظار علم و تربیت و سمو ولایت
 خود خدام عالی مقام در صیانت یومین شرائع اسلام و احراز و اجتناب از کبار
 اثم که دیده و از مبالا خوف و هول مواخذه و استهزا و تشییع محققین و ناقدین فحشام
 یکسر سیده و هر کسی که از بار اعتبار و آثار استبصار از ریاض کتب و اسفار اخبار
 و آثار چیده ذیل را به تتبع و تفحص افادات محققین اعلام بر چیده و دامن از تائید
 و اعراض و تغافل و اغراض بر چیده بحال وضوح و علن واضح و روشنست که
 حضرت ائمه اطهار چنانچه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را باستماع و
 امامت خود مشرف می ساختند و هر یکی را باین دولت می نواختند همچنین در خیر مقام
 تقیه و خوف آثار قتل و قتل و فساد و اضرار مخالفین اختیار و معاندین اهل انکار
 و معارضین ارباب خسار و بوار و بغضین اهل اظهار را بایراد نصوص امامت خلافت

و وجوب انقیاد و اطاعت آن اظهار و ضلال و پلای و خسران از تنبای حاکمین و مومنین در کفر
 و اشرار که نجوای ملزم و بهوت و مخم فرموده باحقاق حق و از باق باطل می پرداختند
 و بعد الحکم که صدق این بیان بتأنت عنوان از ارشاد خود مخاطب عالی شان آنقا بضر
 عرض آمد فظی هرات نعم التخصیص و الحصر و التخصیق و القصر و المنع و الحجز
 ناش من القصور المستوجب للنهم و الزجر عائل فی الفضاء لانکار طلوع
 الشمس و سطوع الفجر **قوله** این فرقه بیفهم آنهم اشارات ایشان را بر ریاست عامه
 و استحقاق تصرف در امور ملک مال فرود آورده در ورطه ضلالت افتاده اند
اقول مخاطب عالی فهم بر می از شوائب هم حائز او فای سهم از تقلید و اتباع این
 بتلقیب فرقه حقه بفرقه بیفهم بسبب فهمیدن ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور
 ملک مال از نصوص امامت علیه السلام اما الملك المتعال تیشبه بر یک خود
 و مزید عیشت این تصور و جسارت از بیان سابق بحال وضوح ظهور کالتو علی شاهین الطور
 زیرا که از افاده خود مخاطب عامی را رتب العلیه ظاهر شد که مراد از امامت آنم ریاست
 عامه و استحقاق تصرف در امور ملک مال و وجوب اطاعت اتباع و امتثال در جمیع
 احکام حرام و حلال و نیابت عامه رسول ذی الجلال است و لطیف تر نیست که از
 کلام سابق او و بهم تحقیق او در تفسیر و بهر افاده و الدخیر مخاطب بصیر ظاهر و
 مستتر است که از آنم علیه السلام نصوص امامت این حضرات مرآت و یکی مر
 دیگر سی باب امامت وصی میبایست و در اینجا آن نصوص را بلفظ اشارات
 تعبیر فرموده چنان اشاره نموده که لفظ امامت هم درین نصوص غیر وارد
 بلکه آنهم عبارات مختص اشارات است و باین تلبیس و تدلیس نصوص امامت را

بر غیر ریاست عامه و تحقیق تصرف در امور ملک مال فرود آورده و در و طه
 ضلالت افتاده و زبان را بسخا کف شربات و غرائب خرمیلا و اکشاده داد
 حسن فهم و تحقیق داده کمال تعین و انصاف خدا ترسی حق پرستی خود پیش از با
 بصیرت و انهداده با تجمعه شیعیان اهل بیت علیهم السلام بطرق متواتره و اسانید
 متطافره از ثقات و اثبات روایت کرده اند که جناب امیر المومنین علیه السلام
 و اولاد معصومین آنحضرت خلفا و اسلاف الارضین و حجج الباهرة فی العالمین بودند
 صاحب نشانه و دیگر متغلبین متسمین به خلفا و ترمذین و خاصبین و اینمغنی نزد
 ایشان کما الصبح اذا الفلق ثابت و مستحق گشته در روایات کثیره و احادیث فیره
 الخلفین را هم موید بسد مطلوب خود یافته سرگامان دین و جاحدین را بسبب
 الامم حج ساطعه شکافته اند پس بطریق شبهه درین معنی محاشل بطریق شبهات
 سوفسطائیه است چه این امر بمساعی جمیله عقیقین اعلام و اساتین انجام اتار است
 برهانم از اجلا و بدیهیات و ضروریات گردیده و انکار آن مثل انکار طلوع شمس
 و یضی امس و اضارت نهار و احراق ناره وجود مکه معظمه و مدینه منوره و ارسال
 رسل کرام برای هدایت بسو سبل اسلام و ظهور معجزات خاتم الانبیا علیه و آله
 الاف التحیة و الشا چقدر متشابه کلام مخاطب بکلام کافر می که بگوید که جناب سالوات
 صلوات علیه و آله و سلم دعوی نبوت نفرموده بلکه آنجناب مدعی ریاست ظاهری
 خلق مثل دیگر ملوک و سلاطین بوده و فرقه مسلمین بفهم کلمات آنجناب از نبوت
 فرود آورده و و کلمه ضلالت افتاده اند و المعیاذ بالله **قول** و نیز ازین است که
 حضرت امیر و ذریه طاهره او را تمام امت مثل پیران و مرشدان می پرستند و او را

[illegible]

معصومین علیه السلام در مراتب فیض الشان شریک و سهم نمی سازند و تثبیت با فراط
 و تقریط اهل خلاف و تخبط که زینج صحریت از منج و سیط عین نکث و اخلاف
 و تخلیط قشبت و خدای حق بقلب شیط و جاش بیط و اعنه بید بسیط و
 لسان سلیط **قوله** و نام شیخین را کسی درین مقدمات بر زبان آرد و فاقحه و درود
 نذر و عرس مجلس کسی شریک نمی کند و امور تگونییه را وابسته بایشان ننیداند
 بالجاه خالق کائنات و تسخیر قاهر موجودات مخاطب فیج الدرجات که درین مقدمات
 کمتر کلمه حق بر زبان می آرد و در هر بحث غائب تعصبات و مجازفات و حجاب تعنت
 و نقصات بمنصه اظهار می آرد و بدائع تسویلات و روائع تلمیحات بقلم حقائق رقم
 می نکارد و همت و الانهت را باخفا و کتمان حق و صواب اشاعت و ترویج باطل
 و سرب میگرد و هر جادفع صرحت و رفع بداهت پیش نظر کمیها اثر دارد و درین جا
 اجماع امت بر اخراج شیخین از مقام رفیع ولایت و از عاج شان از مجلس باجلالت فائده
 و درود و نذر و عرس و مجلس ثابت فرموده و نطق اهتمام نمایان بر کمر همت و الایمان
 در اثبات خسران و خذلان و حرمان شیخین رفیع المکان از فضیلت رایعة العنوان
 ولایت و عرفان بسنه برات تمام از وابسته کردن امور تگونییه باین مرد و احوال بیکجاست
 جسته قلوب نازنین اتباع و شباع شیخین و الامقام بسنگ ایلام خسته و این حضرت
 عظیم الاعناء و الاتفات را بتجریع کاسات غصص و القار و در غمرات حلو و
 انحصار برنجیر از راه و تعمیر بسته بهار البوار جوان و خسار روانه فرموده بزعم خود از
 طعن و تشنیع اهل ولای ابلهیت کرام علیه السلام بسبب کلمات نبوت از
 جناب امیرالمومنین علیه السلام رسته لکن نزد والد علام و شیخ الاسلام سنبل

در بیان امور و

نیک فرجام ستمی نهایت تشنیع و توبین و غایت ازراء و تبحر گشته فلیضی و قلیلا
 و لیبا کثیرا **قوله** گو معتقد کمال و فضیلت ایشان باشد بر مثال انبیاء مثل حضرت
 ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی زیرا که کمال ایشان مثل کمال انبیاء مبنی بر کثرت
 و تفصیل و مغایرت **اقول** مخاطب بحر فرفزون بعد تیز روی و ایضاً عیال
 افزون در مضمار بهتک ناموس هر دو شیخ حرون و کسر شوکت و قهر صولت شیفتگان
 و والهانان تمیز نبالت مقرون بصدور کج عنان و کف لسان و اراده اطفاء
 لهیات نیز ان مشعل و مضمهر بدست آن عین الاحیان و هوس تسلیه جناب معتقدین
 شیخین چنان افشاده زبان سحر بیان با ثبات اعتقاد کمال و فضیلت ایشان
 و اکشاده و لایب و سالوس و تخدیع چایلو سی اغاز نهاده بخیاال محال حصول
 مامول نجات و خلاص از ورطه شدیده الاعتیاض طعن و تشنیع سنیان
 اصحاب اعتقاد مصاص و مادری نه کلات حین مناص زیرا که معتقدین
 حلقه بگوشان شیخ الاسلام احمد ابن تیمیّه جان نثار تیمیین عالی مقام و نیز
 اتباع و فدائیان الدعلام مخاطب مقام این نکث و نکول و نکوص و عدل
 هرگز بمقام ارتضا قبول جائی دهند و روزی برای آن نمی نهند بلکه آنرا محض
 تسویل و احتیال و انماک در اکاد و ضلال و از قبیل مخالفت لسان با خبان
 و صاحب انرا بادم شرایع اسلام و ایمان می انگارند و تشبیه و تمثیل مخاطب
 تبیل هر دو شیخ جلیل را بحضرت موسی و عیسی و حضرت خلیل و ادعا بودن
 کمال ایشان مثل کمال انبیاء مبنی بر کثرت و مغایرت و تفصیل و عوی بیدلیل
 و تقول و تجم و تبحر و حکم غیر قابل التعویل و محض تلمیع و تسویل و اثارت

مقام ازلال و تضلیل و بطلان این از بیان سابق واضح باین دلیل که ترکیف
 فعل ربك باصحاب القیل الی جعل کیدهم فی تضلیل و ارسال
 علیهم طیاراً ابابیل توهمی هر تجارتی من سحیل فجعلهم کعصف صاکل
قوله و کمالات اولیا بهم ناشی از وحدت و جمع و عینیت اند پس اولیا را
 مرآت ملاحظه فعل الیه بلکه صفات او تعالی میتوان ذکر و انبیا و وارثان
 کمالات شان را غیر از علاقه عبدیت و رسالت و جارحیت علاقه دیگر
 در فهم مردم حاصل نیست **اقول** مخاطب محمود کاشف حقایق وحدت
 وجود و عاریج معارج کشف شود کمال اولیا را ناشی از وحدت و جمع و عینیت
 که مراد از ان اتحاد عباد و جمع و عینیت باریست و در گذر دانیده و ایشان را
 بمقام مرآت ملاحظه فعل الیه بلکه صفات او تعالی رسانیده و هر چند این نعم
 بی اصل و جسارت و مجازفت سراسر هنر نزد اهل حق و ایقان فضل نامستعمل
 و غیر مقبول و نهایت واهی و مزوول و بربدین بهره و حج باهره مدخول بوجود
 عدیده و علل سبیده معلول لکن چون نزد معتقدین این مذہب و شارحین
 ریحون این مشرب و واردین این شرح و تائید این مترجم این مرتبه بس جلیل و رفیع
 و مقامی بس جمیل و منیع است پس اخرج شیخین ازین فضل نا بهره و در گذر دانیده
 شان ازین شرف باهر خیل عجیب و بدیع

قد تم بحمد الله طبع المجلد السادس من منافع النسخ الثاني من کتاب عقبات الانوار و اضافة
 الائمة الاعلی و انوار من ابدان عین علیها بطبع سائر مجلداته باطراف و کرم
 و قد طبع منه فی خزانة المجلد حشد العدا شریکین و مجلد حشد المنان و حشد

محمد
 محمد الله صلی الله علیه و آله
 المجلدات فی الاطراف
 والاطراف و وصلاته
 شاسة البلاد و الاصل
 ومن بركات هذا الكتاب
 المستطاب الله قد انوار
 من ذهاب الحق بسبب طاعة
 مجلد الغدير بعض كبرياء
 في بغداد صدق الله تعالى
 سائرهم الى طريق اصاب
 ما الرشد والنجاة
 ٢٢٨
 الشرف هذا المجلد
 طاعة الملك المظفر
 المستنيرة اجلة علماء
 دلسه قديم من حاشية
 النصف و جمع الى حاشية
 و انوار الكرام والامان
 والحمد لله المنة انوار
 والحمد لله على رسوله
 و انوار الخلفاء و انوار

